مکیال المکارم

در فوائد دعا برای حضرت قائم

تألیف:
مرحوم آیة الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی

جلد اول

بسم الله الرحمن الرحيم

مِكيالُ المكارِم

قالَ الإمامُ المَهدِیُّ المُنتَظَر عجّل الله تعالی فرجه الشّریف:

اِنّا غَیرُ مُهمِلینَ لِمُراعاتِکُم وَ

لا ناسینَ لِذِکرِکُم

ما نظر خود را از شما بر نمی‌گیریم (که به حال خود وا بمانید) و فراموشتان نمی‌کنیم.

■ نام کتاب	:	مکیال المکارم (فی فوائد الدّعاء للقائم عليه السلام)
□ نویسنده	:	مرحوم آیت اللّه سید محمّد تقی موسوی اصفهانی
□ مترجم	:	سیّد مهدی حائری قزوینی
□ ناشر	:	ایران نگین
□ لیتوگرافی	:	کوثر ـ ۶۶۳۰۸۶۵
□ چاپ	:	نگین ـ ۲۹۳۱۴۸۱
□ نوبت	:	دوم-زمستان ۱۳۸۱
□ شمارگان	:	۵۰۰۰ جلد
□ شابک جلد ۱	:	۹۶۴-۷۵۸۰-۱۲-۶
□ شابک دوره	:	۹۶۴-۷۵۸۰-۱۴-۲
□ قیمت دوره	:	۵۵۰۰ تومان

مرکز پخش:

قم / خیابان دور شهر / کوچهٔ ۱۸ / کوی میترا / پلاک ۳۱

مرکز پخش کتاب غدیر

تلفاکس: ۷۷۳۲۵۷۲(۰۲۵۱) ـ همراه: ۰۹۱۱۲۵۱۹۹۲۹ ـ ۰۹۱۱۲۵۳۹۰۲۹

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ

﴿یا اَیُّهَا العَزیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضَاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَینا إنَّ اللهَ یَجْزِی المُتَصَدِّقِین﴾؛

عزیزا؛ ما و خاندانهایمان را سختی و رنج فراگرفته، و با کالایی ناچیز به درگهت آمده‌ایم، پس تو پیمانه (مکیال) ما را لبریز کن، و بر ما تصدُّق فرمای که البته خداوند بخشندگان را پاداش نیک دهد.

سوره یوسف، آیه ۸۸

«وَ اَکْثِرُوا الدُّعٰآء بِتَعْجِیل الفَرَجِ فَإنَّ ذٰلِکَ فَرَجَکُمْ»؛

و برای تعجیل فَرَج بسیار دعا کنید که آن فَرَج شما است.

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

تقدیم

بـــه خـتم الأئـمه إمـام امـم
غـــیاث هـمه حـجّت مـنتقم
مُبیدِ الأعادی مُـزیل الظّـلام
به مهدیّ قائم عـلیه الســلام
کنم هدیه این خدمت کَمترین
مترجم کتابی عظیم و وزیـن
قبولش اگر افتد این تـرجـمه
ندارم ز دشــمن دگـر واهـمه

فهرست

بخش اول: شناختن امام زمان صلوات‌الله علیه واجب است

بخش دوّم: اثبات امامت حضرت حجة بن الحسن العسکری صلوات‌الله علیه

بخش سوّم: قسمتی از حقوق و مراحم آن حضرت نسبت به ما

بخش چهارم: ویژگیها و جهاتی که در امام زمان عجل‌الله فرجه هست و مایهٔ لزوم دعا برای آن جناب است

بخش پنجم: نتایج دعا برای فرج

مقدّمهٔ چاپ جدید

دعا برای تعجیل فَرَج حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه وظیفه‌ای بزرگ بر عهدهٔ تمامی شیعیان و دوستان ائمّهٔ اطهار علیهم السلام است، که می‌بایست این سنّت پسندیده بین ایشان به صورت گسترده‌ای رواج یابد، و همگان به این برنامهٔ مهم دینی توجّه کامل داشته باشند، و یکدیگر را به آن وادار سازند، و نجات دنیا و آخرت خود را در آن ببینند.

بسیار اتّفاق افتاده که مردم با کمبود باران مواجه شده‌اند، و بر اثر آن به خشکسالی و قحطی و گرانی دچار گردیده‌اند، وخسارتهای سنگینی به آنان رسیده است، امّا پس از دعا و نیایش به درگاه خداوند، باران سودمندی برایشان باریده، و رحمت الهی بر مردم فرو ریخته، و طراوت و شادابی همه جا را فراگرفته است.

در احادیث تأکید شده که علّت کمبود باران؛ امور طبیعی و مادّی نیست، بلکه علّت اصلی بعضی از گناهان مردم است، به خصوص گناهانی که در مقابله با احکام و سنّتهای الهی، و روی گرداندن از اولیای حق، و به بازی گرفتن امور معنوی و امدادهای غیبی، صورت می‌گیرد.

خداوند این کمبودها و فشارها را پیش می‌آورد تا مردم از خواب غفلت بیدار شوند، و قدرت کامل دست غیب و قادر متعال را لمس کنند، و با نهایت اشتیاق و اخلاص و تواضع به سوی حجّتهای الهی روی آورند، و از گناهان خود توبه کنند. و به عجز و درماندگی خویش اقرار نمایند.

جز خداوند کیست که آب گوارا و شیرین از آسمان فرو ریزد؟ و تشنگان را سیراب و مزارع را سرسبز و خرّم، و زمینهای خشک را با طراوت و شاداب گرداند، و روح تازه‌ای در اجزای گیتی بدمد؟

از نماز و تضرّع پیامبران و امامان، و مردمان با ایمان در طلب باران، و استجابت دعای ایشان، در طول تاریخ حکایتهای خواندنی و شنیدنی فراوانی بر جای مانده، و نکته‌های بسیار ضبط گردیده است، که این مقدّمه مجال اشاره‌ای به آنها را هم ندارد.

البته عدّه‌ای هم در چنین مواقعی به یأس و ناامیدی دچار می‌گردند، و به شکلهای مختلف ـ از قبیل خودباختگی و کفر ورزی، و انکار ضروریّات دینی، و تمسخر مردان دینی، و... ـ واکنشهای منفی از خود نشان می‌دهند.

نظیر همین وضع در مورد فقدان هر یک از نعمتهای بزرگ، در هر جامعه‌ای پیش می‌آید، و از جمله در جریان غیبتهای انبیا و اولیا عليهم السلام، همواره پدید آمده است، که بر اثر بعضی از گناهان بزرگ و ناسپاسیهای مردمان نسبت به نعمتها و آیتهای خاصّ الهی، خداوند حجّت خویش را ازدیدگانشان پنهان داشته، و از سعادت و توفیق دیدار پیامبر یا امام، عموم افراد جامعه را محروم ساخته است.

و چون مردم به سختیها و تلخیها دچار گشتند، و راه را بر خود بسته دیدند، افراد هوشمند به فکر چاره افتادند، و راه علاج و درمان درد را تنها به دست خداوند توانا دیدند، پس به درگاه خداوند چاره‌سازِ بنده نواز، دست نیاز بلند کردند، و به آستانهٔ او پناه بردند، و با دعا و نیایش و اظهار عجز، راهنمای ربّانی را خواستار شدند، خداوند دعای آنان را به اجابت رسانید، و حجّت اصلاحگر خویش را آشکار گردانید.

امّت مسلمان از این سنّت حکیمانهٔ الهی بر کنار نیست، بنابراین تنها وسیلهٔ رهایی از تنگناهای روزگار کنونی، و یگانه راه بیرون شدن و آزاد گشتن از این حصار جهنّمی ظلم و بیداد و معصیت و فساد: دعای خالصانهٔ عمومی برای آشکار شدن آن حجّت بزرگ الهی، و تنها مصلح و نجاتبخش آسمانی، و یکتا بازماندهٔ کاروان مردان ربّانی، حضرت بقیّةالله الأعظم مولانا صاحب‌الزمان الحجّة بن الحسن المهدیّ العسکری، عجّل الله تعالی فرجه، می‌باشد.

و کتاب حاضر ـ که با عنایت و دلالت و یاری خاص شخص آن بزرگوارﷺ، تألیف گردیده ـ بیشتر به تشریح و توضیح این موضوع مهم پرداخته است، و با دلایل عقلی و نقلی فراوان، لزوم دعای بسیار برای تعجیل فَرَج منجی عالَم بیان شده است.

پس از چند سال که از چاپ اوّل ترجمهٔ این اثر می‌گذرد، این حقیر چشم به راه عنایتهای تازه‌ای از امام عزیز و سرور مهربانم به سر می‌برم، و همچنان این «پیمانهٔ ارزشها» را در آرزوی درک فیوضات معنوی به دست گرفته‌ام، و از برکات آن برخوردار هستم، و پیوسته انتظار می‌کشم که مطالعه کنندگان این ارمغان پرارج روز به روز بیشتر شوند، و با این گنجینهٔ بی‌مانند آشنا گردند، تا منتظران و شیفتگان آن امام غایب از نظر عجّل الله فرجه، از شمار بیرون رود.

خداوند را بسی شکرگزارم که توفیق دیگری نصیبم ساخت تا به تصحیح و بازنگری کتاب بپردازم، مزایای این چاپ ویرایش و تصحیح عبارتها، و تغییر بسیاری از سرفصلها، و مراجعهٔ مجدّد به منابع کتاب، و کارهای دیگری است که مجال ذکر همهٔ آنها نیست.

در اینجا بر خود لازم می‌دانم از رادمردی وارسته و دلباختهٔ حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه، مرحوم حاج مهدی جعفریان یاد کنم، که مرا در انجام ترجمهٔ این کتاب تشویق کرد، و در چاپ نخستین آن، ناشر محترم را یاری نمود.

همچنین قبولی این کمترین خدمت را برای خودم و تمامی دست اندرکاران چاپ و نشر، از درگاه خداوند خواهانم.

۲۷ جمادی الاولی، ۱۴۲۱ ق

سید مهدی حائری قزوینی (واصلی)

سخن مترجم

جهان در تب ستمگریها و گرفتاریها و جنگها و خونریزیها می‌سوزد. از هر سوی امواج سهمگین فتنه و بلا، غوغاها بپا کرده، و تاریکیهای جاهلیت بر همه جا سایهٔ شوم گسترده است. گرگ ظلم بر حلقوم مستضعفان چنگال افکنده است. از هر کوی فریاد از بی‌عدالتیها و محرومیتها و... به گوش می‌رسد، و از هر سوی نالهٔ مددخواهی و التماس کمک‌جویی شنیده می‌شود.

آیا این شام تیره روز روشنی در پی ندارد؟ آیا محرومان را دادرسی نیست؟ آیا مظلومان را منتقمی نیست؟ و بالاخره آیا برای جهان مصلحی نیست که آن را از چنگ و دندان ظلم برهاند، و سایهٔ پرعطوفت همای عدالت را بر پهنهٔ آن بگستراند، و درخت تیره‌روزی‌ها را ریشه کن سازد و همهٔ مستضعفین را با مهر و مودّت بنوازد؟

اصولاً برای برقراری حکومت در یک جامعه ـ اگر بر مبنای زور و استعمار نباشد ـ به سه شرط اساسی نیاز هست:

۱ ـ قانونی که ضامن سعادت آن جامعه باشد.

۲ ـ اجرا کننده‌ای که هم، کفایت و شایستگی فهم و اجرای آن قانون را داشته باشد، و هم معصوم باشد، تا تبلور عینی قانون را، مردم ببینند.

۳ ـ قانون و مجری آن هر دو در جامعه پایگاه مردمی وسیعی داشته باشند.

جامعه‌ای که قانون کامل ندارد به خانه‌ای می‌ماند که پایه‌اش ویران و دیوارش در

آستانهٔ ریزش و نابودی باشد. قانون؛ به منزلهٔ روح است که هرگونه جنبش و پیشرفت، یا رکود و عقبگرد به آن بستگی دارد.

امّا باید دانست که: قانون کامل مورد نیاز جامعه در هر زمان و مکان هرگز از مغز افراد بشر تراوش نمی‌کند.

انسان هر روز فکری تازه و اندیشه‌ای جدید و ابتکاری نوین به دست می‌آورد هیچ بشری نمی‌تواند تمام جوانب و شئون و ویژگیهای همهٔ انسانها را در تمام زمانها و مکانها دریابد، و نیز هیچ کس نمی‌تواند خودش را از کلیهٔ تمایلات و اغراض و شهوات خالی کند و فقط حقیقت و مصلحت عمومی را در نظر بگیرد و قانون وضع نماید. لذا مراکز و مجامع قانونگذاری در سراسر عالم هر روز قانونی را نسخ و یا کم و زیاد می‌کنند. چنانکه عملاً می‌بینیم هیچ یک از قوانین دست پروردهٔ بشر برای سعادت انسان ارمغانی نیاورده، بلکه برعکس بر مشکلات و گرفتاریهایش افزوده‌اند.

بنابراین قانونی می‌تواند عهده‌دار سعادت انسان بشود که آفرینندهٔ انسان آن را بنا نهاده و برایش فرستاده باشد، و آن قرآن کریم است که باطل به هیچ وجه در آن راه ندارد، کتابی جامع است که هیچ خشک و تری نیست مگر آنکه در آن آمده است.

ولی این قانون محکم و کامل الهی اِجرا کننده‌ای می‌خواهد که سه شرط اساسی در او بوده باشد:

۱ ـ آگاهی و احاطهٔ کامل به علوم و ژرفای معانی و اسرار آن.

۲ ـ عصمت.

۳ ـ قدرت و تمکّن از اجرای قرآن.

زیرا که اگر از قرآن اطلاع و آگاهی کامل و همه جانبه‌ای نداشته باشد، در تبلیغ و تفسیر و اجرای آن انحرافها و خطاهای بزرگی پدید می‌آورد، و اصلاً احکام قرآن را مسخ می‌کند به طوریکه مردم را به جای نزدیک کردن به قرآن، با آن بیگانه می‌سازد. چنانکه این امر در طول تاریخ اسلام از سوی نااَهلان اتفاق افتاده است، ناآشنایان به معارف و حقایق قرآن بر مسند اجرای آن تکیه زدند، و آتشی افروختند که نسلهای بعد نیز در آن می‌سوزند.

اگر مجری قرآن معصوم نباشد، باز از جهات دیگری خرابیهای بزرگی به بار می‌آید. مجری قرآن که حافظ و نگهبان آن باید باشد چگونه می‌شود خطایی از او سر زند و باز هم نام حافظ قانون بر او گذاشت؟

و نیز احتیاج مردم به اجراکنندهٔ قرآن به خاطر آن است که در علم و عمل قاصرند و در معرض خطا و اشتباه. حال اگر مجری قرآن خود جایزالخطا باشد چکار باید کرد؟ و چه کسی مانع از خطای او خواهد شد؟ آیا باید مردم با او مخالفت کنند و بگویند: تو در اینجا اشتباه کردی یا نه؟

بنابراین مجری قانونِ الهی باید معصوم باشد، یعنی به هیچ وجه خطا و اشتباهی از او سر نزند، چنانکه عملاً هم دیده شده که افراد غیر معصوم در طول تاریخ اسلام نتوانسته‌اند احکام قرآن را در جامعه اجرا کنند.

سومین شرطی که گفتیم، یعنی قدرت و تمکّن از اجرای قرآن، بیشتر به خود مردم مربوط می‌شود. در شرایط برقراری یک حکومت اشاره شد: باید قانون و مجری ـ هر دو ـ در جامعه پایگاه مردمی وسیعی داشته باشند.

چنین مصلحی که تمام این شرایط در او جمع باشد را خداوند قرار داده است. او یازدهمین فرزند امیرالمؤمنین و دوازدهمینِ جانشین بر حقّ رسول خدا ﷺ، **حضرت حجة بن الحسن العسکری** ﷺ می‌باشد. این مطلب، در جای خودش ثابت شده و در این مقدمه جای بحث آن نیست.

می‌پرسید: پس چرا این مصلح نهضتش را آغاز نمی‌کند و برای برچیدن بساط ظلم و برهم زدن دستگاه باطل و نابود کردن ستمگران و سرکشان و مستکبران قیام و اقدام نمی‌نماید؟ و چرا این خورشید جهان افروز از پشت ابر غیبت بیرون نمی‌آید؟

جواب این است که زمینهٔ آن قیام جهانی و حکومت آسمانی در تمام عالم انسانی فراهم نیست. هنوز آمادگی لازم و شایستگی تمام عیار برای برقراری آن حکومت در میان مردم بوجود نیامده است. این یکی از شرایط و ارکان اساسی تربیت است که بدون استعداد و قابلیت و آمادگی، تربیت ممکن نیست. پس باید قدم اول را در ایجاد

استعداد و زمینهٔ لازم برداشت که چون انسان به این مرحله رسید خود احساس نیاز می‌کند، و خود به خود به جستجو و طلب می‌پردازد، و وقتی به مقصود و مرادش رسید قدر آن را می‌داند.

پس همانطور که در زمین شوره‌زار حاصل نمی‌روید و از آهن بد نمی‌توان شمشیر نیک ساخت، همچنین در جامعه‌ای که زمینهٔ صلاح و سامان یافتن نداشته باشد، نمی‌توان برنامهٔ اصلاحی پیاده کرد که گفته‌اند: ملتی که در انتظار مصلح بسر می‌برد خود باید صالح باشد.

شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کسی　　ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست　　در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس

البته مراتب استعداد و آمادگی نیز فرق می‌کند. مثلاً: استعداد ذاتی و آمادگی فطری برای پذیرش عدالت در تمام افراد بشر هست ولی این مرتبه ـ با اینکه ریشه و اساس اولیهٔ استعداد است ـ برای یک حرکت اصلاحی تمام عیار و فراگیر کافی نیست، با توجه به اینکه امیال و شهوات، روی این مرتبه از استعداد بسیاری از افراد پرده‌های ضخیمی می‌افکند، و مانع از این می‌شود که حقّ و عدالت را بپذیرند. پس مرتبهٔ مناسبی از استعداد لازم است که توأم با معرفت و شناخت آن مصلح و شور و شوق و بلکه سوز و گداز برای او باشد.

هر شخص که کاملاً در زندگی خود و جهان خَلَأ را درک کند و ضرورت حیاتیِ پر کردن آن جای خالی را لمس نماید، همچون کودکی که جز پدری دلسوز برای خود نشناسد و او هم در سفر باشد، لحظه‌ای آرام و قرار نیابد و لختی با آسودگی خیال نیاساید و روزی از گریه و اشک و به زبان آوردن نام پدر باز نماند.

اسلام همچون یعقوب با بی‌صبری و فریاد، یوسف گم گشته‌اش را می‌طلبد. ولی این فرزندان کم استعداد و ناقابل باید در طوفانهای کوبندهٔ روزگار احساس خطر جدّی کنند و بی‌درنگ یوسفی را که بر اثر کمی استعداد و لیاقت آنها و کارهای ناشایست و کردارهای زننده‌شان از آنها دور شده بجویند و دست تضرع و تذلل به سوی او دراز نمایند که ﴿يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍمُزْجَاةٍ﴾؛ ای عزیز! به همه ما و خانواده‌هایمان

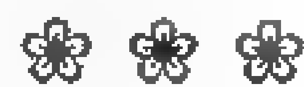
بیچارگی رسیده و با کالایی ناچیز به سویت آمده‌ایم[۱].

آیا هنگام آن نرسیده که فرزندان اسلام به این مرحله از استعداد برسند؟

آیا هنگام آن نشده که از خواب گران برخیزند و جای خالی صاحب و سرپرستشان را حس کنند و به جستجوی او بپردازند؟

آن زمان نیامده که این قوم در وضع نابسامانشان تجدید نظر کنند تا خداوند هم سامان دهندهٔ آنان را برساند؟

آیا روز آن نیست که خروش انتظار، دریای رحمت کردگار را به تلاطم آرد و خورشید بهار مستضعفین از افق کعبه سرزند؟



کتاب حاضر درصدد آن است که این آمادگی را در وجدانها بیدار سازد و این بی‌تفاوتی کشنده و کمی استعداد و قابلیّت، نسبت به درک حضور کاروان سالار عالم بشریت و یگانه منجی انسانها و جان عالم، **حضرت بقیةالله الأعظم حجة بن الحَسَن المهدی عجل‌الله فرجه**، را درمان نماید.

در این کتاب با دلایل عقلی و نقلی ثابت شده که دعا برای **امام عصر عجل‌الله فرجه** از مهمترین وسائل برای رسیدن به مراحل عالیهٔ کمال و نیل به درجات برجستهٔ معنوی است، اضافه بر اینکه آثار دنیوی بسیاری نیز دارد.

البته عمده، استجابت دعا و تحقق یافتن مراد و مقصود اصلی آن است، و این نیز ـ همانطور که قرآن می‌گوید ـ انجام می‌شود.

اگر حقیقت دعا ـ یعنی خواستن از خدا ـ بوده باشد، استجابت هم در پی آن هست، زیرا که خداوند در قرآن کریم فرموده است: **﴿وَإِذا سَأَلَكَ عِبادي عَنّي فَإِنّي قَريبٌ أُجيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ﴾**؛ و چنانچه بندگانم دربارهٔ من از تو پرسند پس همانا من نزدیک هستم، دعای دعاکننده را هرگاه مرا بخواند اجابت می‌نمایم[۲].

---

۱. سورهٔ یوسف، آیه ۸۸

۲. سورهٔ بقره، آیه ۱۸۲

مؤلف این کتاب، عالم جلیل القدر مرحوم آیةالله حاج سیّد محمد تقی موسوی اصفهانی مشهور به احمد آبادی می‌باشد که شرح حال ایشان به قلم دانشمند محقق؛ استاد گرانمایه آقای سیّد محمد علی روضاتی با اندکی تصرف خواهد آمد.

فرزندان و نوادگان مؤلف

فرزندان برومند مؤلف ـ از ذکور و اناث ـ هشت تن و نوادگانش بسیارند.

۱ ـ فرزندش حضرت حجةالاسلام و المسلمین حاج سیّد محمد فقیه از علمای فاضل اصفهان است، آثار قلمی ارزشمندی نیز دارد که بعضی از آنها منتشر شده است.

۲ ـ فرزند دیگرش حضرت حجةالاسلام حاج سیّد عباس، از ائمه جماعت و سخنوران پرهیزکار اصفهان است.

۳ ـ داماد محترمش مرحوم آیةالله حاج سیّد مرتضی موحّد ابطحی (م ۱۴۱۳ ق)، از علما و مدرّسین اصفهان و دارای مؤلفات و نوشته‌های ارزنده‌ای در مسائل علمی است.

۴ ـ نواده‌اش حضرت آیةالله حاج سیّد محمد باقر موحّد ابطحی، از شخصیتهای علمی برجستهٔ قم است. و کارهای مهمی در زمینه‌های فقه و حدیث و تفسیر و غیر اینها دارد که از آنها دو جلد کتاب: (المدخل الیٰ التفسیر الموضوعی للقرآن الکریم) و نیز تحقیق و پاورقی کتابهای بسیاری، منتشر شده است.

۵ ـ حضرت مستطاب سیّدنا الاستاد، فقیه بلند پایه آیةالله حاج سیّد محمد علی موحّد ابطحی، از علمای بزرگ عصر و متبحّر در علوم مختلف اسلامی، که تألیفات ارزشمندی در فقه و تفسیر و حدیث و رجال و... دارد و تا کنون پنج جلد: (تهذیب المقال فی شرح کتاب النجاشی فی الرجال)، و رسالهٔ عملیّهٔ فقه شیعه، از آن جمله چاپ شده است.

۶ ـ حجةالاسلام و المسلمین حاج سیّد علی موحّد ابطحی، از علمای فاضل قم است.

۷ ـ حجةالاسلام و المسلمین سیّد محمد رضا موحّد ابطحی، از فضلای قم است.

۸ ـ حجةالاسلام و المسلمین سیّد حجّت موحّد ابطحی. از فضلای اصفهان است.

۹ ـ حجةالاسلام و المسلمین سیّد حسن موحّد ابطحی.

۱۰ ـ حجةالاسلام و المسلمین سیّد حسین موحّد ابطحی.

خداوند بر این حقیر منت نهاد و افتخار ترجمهٔ این اثر ارزنده را نصیبم فرمود، امید آنکه مؤمنین به خصوص اهل فضل با مطالعهٔ این مجموعهٔ معارف ـ که با عنایت و دستور خاص امام عصر عجل‌الله فرجه الشریف تدوین گردیده است ـ تحوّلی عظیم در جهت ایجاد زمینهٔ جهانی مناسب برای حکومت حضرت مهدی ـ ارواحنا فداه ـ فراهم سازند، و به زودی روی کار آمدن حقّ و نابودی باطل را در سراسر گیتی شاهد باشیم؛

«اِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعيداً وَ نَراهُ قَريباً».

سید مهدی حائری قزوینی

آثار التقوی

شرح حال مؤلف کتاب

از: دانشمند محقق سیّد محمد علی روضاتی

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمينَ، وَصَلَّى اللهُ عَلىٰ سَيِّدِنا وَنَبِيِّنا مُحَمَّدٍ وَعِتْرَتِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ الىٰ يَوْمِ الدّين.

این رساله «آثار التقوی»، در احوال و آثار عالم فاضل محقق مدقق، فانی در ولاء خاندان رسول ﷺ، و مخلص پناهنده به آستان ولی عصر و امام زمان و مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف، یعنی: سیّد پاکیزهٔ پرهیزکار، حاج میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی شهیر به احمد آبادی ـ که خداوند تربت پاکیزداش را قداست بخشد و او را با امامان معصوم صلوات‌الله علیهم اجمعین محشور گرداند ـ می‌باشد.

بدین خاطر این را می‌نگارم که با کتاب (مِكْيٰالُ الْمَكٰارِمِ فی فَوٰائِدِ الدُّعٰاء لِلْقٰائِمِ ﷺ) بوده باشد، کتابی که نامبردهٔ جلیل القدر تألیف کرده، و در محافل و مجامع علمی مورد قبول افتاده و مکرر چاپ شده و از طرف علما و فضلا مورد استقبال واقع گردیده است.

خاندان علمی مؤلف

سیّد مؤلّف بزرگوار ما در خاندانی که پشت اندر پشت آرم تقوی و پاکی داشته‌اند

پرورش یافت. در این خاندان رجال و شخصیتهای معروف و مشهوری بوده‌اند که پیوسته مورد احترام و مراجعهٔ مردم قرار گرفته‌اند. این خط علم و تقوی هنوز هم در این فامیل اصیل امتداد دارد و علمای معروف و نامداری در بین آنها هست که امیدهای درخشان امّت مسلمانند. پدرش سیّد میرزا عبدالرزاق فرزند میرزا عبدالجواد بن حاج سیّد محمد مهدی موسوی نائب الصدر اصفهانی خراسانی، ملقب به افتخارالدّین، یکی از علمای معروف به اجتهاد و درستی بوده و در مسجد حرم حضرت سید اسماعیل نوادهٔ امام زین العابدین عليه السلام[1] اقامهٔ جماعت می‌کرده، در بین الطّلوعین روز جمعه ۲۸ محرم ۱۳۱۹ وفات یافته است.

فرزند برومندش در یکی از تألیفاتش دربارهٔ او چنین گفته: عالم ربانی و حبر صمدانی، آنکه هر دو مرتبهٔ علم و عمل را حائز گردیده و از هر نقص و زشتی اجتناب ورزیده، فقیه آل رسول و رئیس علمای فحول... .

مادر او صبیّهٔ مرحوم حاج میرزا حسین نائب الصدر متوفی به سال ۱۳۲۶ بوده است. در جلد دوم مکیال خوابی نقل می‌کند که بر حسن حال پدر بزرگش دلالت دارد.

و پسر عمّه‌اش، سیّد میرزا اسدالله است که قسمتی از مقدّمات را نزد او خوانده و دائی او سیّد میرمحمد صادق مدرّس ـ از مجتهدین و مدرّسین بزرگ اصفهان ـ که مؤلف بعضی از نظریات تفسیری خود را از او نقل می‌کند، بوده‌اند.

اساتید او

مؤلف بزرگوار رحمه الله، نزد عدّه‌ای از علما و اساتید بزرگ شاگردی کرده و بعضی از آنها را با تجلیل و احترام زیاد ضمن تألیفات خود یاد کرده. و از برخی از آنان اجازهٔ اجتهاد و روایت گرفته است. اینک چند تن از آنان را که به دست آورده‌ایم در اینجا نام می‌بریم:

۱ ـ پدرش سیّد عبدالرزاق موسوی.

۲ ـ پسر عمّه‌اش سیّد میرزا اسدالله که صرف و نحو را نزد او خوانده است.

۳ ـ سیّد محمود حسینی گلشادی اصفهانی که کتاب مغنی و غیر آن را نزد او خوانده و

---

۱. نوادهٔ حضرت امام حسن مجتبی عليه السلام، و از اجداد مرحوم آیة الله بروجردی، و مرحوم آیه الله حکیم بوده است (مترجم)

بعضی از نظریّات ادبی او را در تألیفات خود نقل کرده است.

۴ ـ سیّد ابوالقاسم دهکردی که اجازهٔ اجتهاد و روایت از او گرفته است.

۵ ـ شیخ عبدالکریم جزّی که اجازهٔ روایت از او گرفته است.

۶ ـ حاج آقا منیرالدّین بروجردی اصفهانی.

۷ ـ حاج میرزا بدیع درب امامی.

۸ ـ آقا محمّد کاشانی. [معروف به آخوند کاشی].

وی به دوست بزرگوار ما استاد محقق مرحوم معلم حبیب آبادی در دو کتابش «وَظیفَةُ الْأَنامِ» و «نُورُ الْأَبْصارِ» اجازهٔ حدیث داده و ما توسط این دوستمان از ایشان روایت می‌کنیم.

از ولادت تا وفات

مؤلف معظم ـ که رضوان الهی بر او باد ـ به سال ۱۳۰۱ هجری در اصفهان[۱] متولد شد و در سال ۱۳۴۸ همانجا وفات یافت، یعنی چهل و هفت سال در این دنیا زندگی کرد و از سنین جوانی قدم به مرحلهٔ پیری ننهاد. با وجود این آثار ارزندهٔ علمی او در حدّ کمال و پختگی و ژرف نگری و ریشه‌دار است، و این به خاطر خلوص نیّت و پاکی قصد و نظر در تحصیل علم و پیمودن مراحل تعلیم می‌باشد که در عمل، تلاش خالصانه‌اش در توجّه به سوی الله بوده، از غیر او بریده بود.

اضافه بر این ارادت شدیدی نسبت به خاندان رسالت و ائمهٔ هدی علیهم السلام داشت. و در تمام احوال به آنان توسل می‌جست، و در همهٔ افعال و اقوالش به ایشان اقتدا می‌کرد، و از آن بزرگواران پیروی می‌نمود، و از تعالیم مقدّسهٔ آنها بهره می‌گرفت.

به خصوص به امام منتظر حجة بن الحسن عجل‌الله فرجه الشریف توجّه ویژه‌ای داشت. و در معرفت آن حضرت و انجام وظایفی که لازم است اهل ایمان در زمان غیبت انجام دهند به مراحل و منازل والا و شامخی نایل آمده بود، به طوری که چند کتاب و

---

۱. شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب نقباء البشر (۱/ ۲۵۸) ولادت ایشان را شب جمعه پنجم جمادی الاولی سال ۱۳۰۱ نوشته است. ولی ظاهراً جمعه با این تاریخ مطابقت ندارد و برای روشن شدن مطلب باید به تقویم آن سال رجوع کرد.

رسالهٔ مهمّ و سودمند در این باره تألیف کرده که مهمترین آنها همین کتاب (مکیال المکارم) است، که به تفصیل درباره‌اش سخن خواهیم گفت.

توجه به سوی خدا

در زندگی این سیّد بزرگوار مؤلّف ـ اعلی الله مقامه الشریف ـ خصوصیّت قابل تقدیری وجود دارد که لازم است به آن توجه شود و آن عبارت است از اینکه: او به شئون و زرق و برق دنیا وقعی نمی‌نهاد، و به اندکی از امور معیشت و کمی از مادیّات قناعت کرده بود، گویی که این فرمایش امیرمؤمنان علی ﷺ همیشه در پیش چشمش مجسّم بود: «**القَنَاعَةُ كَنْزٌ لا يَفْنىٰ**»؛ قناعت گنجی بی‌پایان است.

در امور مادّی جامهٔ قناعت پوشیده، از خلق اعراض نموده و به طلب علم و کمال پرداخته بود. نه در پی جاه و جلال می‌رفت و نه در جمع مال و منال می‌کوشید؛ دنیا و آخرت خویش را با ولای خاندان رسول‌الله آباد ساخته بود که:

هر که را خیمه به صحرای قناعت زده‌اند　　گر بلرزد همه وی را غم ویرانی نیست

با وجود عمر کوتاهش آثار علمی و فرزندان صالحی به یادگار گذارده که بهترین ذخیره‌ها و ارزنده‌ترین یادگارها است، و هنوز نوادگانش از برکات انفاس قدسیّه‌اش برخوردار و باتقوی و فضیلت مأنوسند: «و این از فضل خداوند است که به هر که از بندگان صالح خود بخواهد عنایت فرماید».

دوران او پر از حوادث و مشکلات بود؛ قتل و غارت، قحطی و گرانی همه جا رواج داشت، و فرقه‌های باطل و روشهای گمراه کننده در جامعه راه می‌یافت، به خصوص شهر اصفهان که در آن هنگام به بدترین محنتها و بلاها گرفتار بود، با این حال در گوشه‌ها مردانی بزرگ ـ از جمله سیّد بزرگوار ما ـ به تکمیل ایمان پرداخته و با دلهای پر اطمینان به فراگیری علم و کوشش در عمل توجه نموده‌اند و حوادث روزگار در آنها تأثیری نگذاشته و مصائب و محنتها آنان را متزلزل نساخته است، و از تلاش پی‌گیر دست برنداشته‌اند، که اگر ایشان را با دیگران مقایسه کنیم، خواهیم دید تفاوت ره از کجاست تا به کجا، و آن هنگام است که با دیدهٔ إعجاب و عظمت به آنان خواهیم نگریست.

نسخه‌نویسی‌ها و تألیفات او

از جمله فعالیّتهای مؤلف که در کنار کارهای ارزندهٔ علمی خود انجام داده، نسخه برداشتن از روی کتابهای گرانبهایی است که به مطالعه و درس آنها نیاز داشته است، از جمله کتاب (نِصٰابُ الصِّبْیٰانِ) را به سال ۱۳۱۰ و کتاب (اَلْمُفَصَّل) زمخشری را به سال ۱۳۱۹ و کتاب (تَوْضیحُ الْاَلْغاز) فاضل ایجی را در سال ۱۳۱۷ و (شَرْحُ الْکٰافِیَه) خبیصی، و (کتابی در نحو) را در سال ۱۳۱۷ استنساخ کرده است.

و امّا مؤلفات او عبارت است از:

- تفسیر قرآن کریم، عربی.

- تَذْکِرَةُ الطّٰالِبینَ فی تَرْجَمَةِ آدابِ الْمُتَعَلِّمینَ؛ بیش از دویست بیت مثنوی است که بنا به درخواست میرزا احمد ادیب جواهری در سال ۱۳۱۹ آن را به نظم درآورده است[1].

- مِکْیٰالُ الْمَکٰارِمِ فِی فَوٰائِدِ الدُّعٰاءِ لِلْقٰائِمِ ﷺ؛ که همین کتاب است.

- اَبْوٰابُ الْجَنّٰاتِ فی آدابِ الْجُمُعٰاتِ؛ فارسی است و آن را به سال ۱۳۲۶ در بیست و پنج سالگی تمام کرده است.

- بَسٰاتینُ الْجِنٰانِ فِی الْمَعٰانی وَ الْبَیٰانِ، شرح عربی بر ارجوزهٔ آقا محمد است، و در ماه صفر سال ۱۳۱۹ تألیف آن را به پایان رسانیده است.

- آدابُ صَلاةِ اللَّیْلِ؛ عربی است و آن را به درخواست یکی از فضلا تألیف کرده است.

- وَظیفَةُ الْاَنٰامِ فی زَمَنِ غَیْبَةِ الْاِمٰامِ؛ فارسی است و در دو جزء و دو بار چاپ شده است.

- نُورُ الْاَبْصٰارِ فی فَضیلَةِ الْاِنْتِظٰارِ؛ فارسی است.

- کَنْزُ الْغَنٰائِمِ فی فَوٰائِدِ الدُّعٰاءِ لِلْقٰائِمِ، فارسی است [اخیراً این دو کتاب به نام راز نیایش منتظران چاپ شده است].

---

۱. به طوری که در امالی حبیب آبادی آمده. ولی در فهرست مشار آمده: به سال ۱۳۱۷ در تهران چاپ شده و در نُقَباء الْبَشَر گفته است: مؤلف، آن را در سن شانزده سالگی به نظم درآورده و در سال ۱۳۱۷ چاپ شده است.

- سِراجُ الْقُبُور، در آداب نماز شب.
- توضیحُ الشَّواهِد، در توضیح شواهد کتاب «جامِعُ الشَّواهِد».
- تَرْغیبُ الطُّلاب، در نحو.
- اَنیسُ الْمتَأَدِّبین، در شرح هِدایَةُ الطّالِبینَ.
- کتاب اَلْمَنابِرِ در مواعظ.
- دیوان شعر؛ تخلص او «تقی» است.
- مَحاسِنُ الْأَدیبِ فی دَقائِقِ الْاَعاریبِ، در چهارم جمادی الآخره به سال ۱۳۱۹ تألیف آن پایان یافته است.

شعر او

سیّد بزرگوار ما ﷺ در ساعتهای فراغت قصاید و ابیاتی می‌سروده و اشعار خود را به خاندان عصمت و به ویژه امام مهدی عجل‌الله فرجه اختصاص داده است. اشعار او در لابلای تألیفات و نوشته‌هایش پراکنده می‌باشد. و تخلّص او «تقی» و احیاناً «شرعی زاده» بوده است، نمونه‌ای از اشعار او چنین است:

دربارهٔ حضرت حجة بن الحسن عجل‌الله فرجه:

ای وصل تو غایة المراد دل ما — وی ذکر تو زیب و زیور محفل ما
اندر دل ما لشکر غم منزل کرد — ز آن روز که دور گشتی از منزل ما

و نیز از سروده‌های او است:

یا رب فرجی که ما اسیریم — یا رب کرمی که ما فقیریم
مائیم لئیم و تو کریمی — ما غرق گناه و تو رحیمی

و در قصیده‌ای طولانی آورده است:

گر همی جویی وصال یار را — کن برون از قلب خود اغیار را
چونکه آن یعقوب شیخ المرسلین — حبّ یوسف گشت در قلبش مکین
چونکه غیر آمد به دل دلدار رفت — شد مقام ظاهر و اسرار رفت
حق تعالی خواست بیدارش کند — فارغ از هر چیز جز یارش کند

مـبتلایش کـرد بـر درد فـراق مـاه روی یـوسفش شـد در مـحاق

و در معمّا چنین گفته:

چیست آن هیئتی که جانش نیست مـی‌زند نـعره و زبـانش نـیست
گـاه مـی‌گرید و نـدارد چشـم گـاه مـی‌خندد و دهـانش نـیست

و نیز دربارهٔ حضرت حجّت ﷺ سروده است:

ز دوری رخت ای پـادشاه حسن و جمال رسـیده جـان به لب عـاشقان تَـعٰال تَـعٰال
بـذکر حسـن تـو کـرّوبیانِ عـالم قـدس یُسَـبّحُونَ لَـهُ بِـالْغُدُوّ وَ الْآصـالِ
امـام مـهدی هـادی شـهنشه دو جـهان سـمیّ خَـتْمِ رُسُـل مـا حیِ رسـومِ ضـلال

تعریف او در نوشته‌ها

تا آنجا که من اطلاع دارم، نخستین کسی که بیوگرافی او را نوشته، دوست مـا، عـالم فاضل کامل، مرحوم میرزا محمّد علی معلّم حبیب آبادی است (۱۳۰۸ـ ۱۳۹۶)، کـه در سه کتاب از تألیفات خود از او یاد کرده در کتاب خطّی خود «الامالی» ص ۱۲۹ گفته است.

از علمای بزرگ و سادات جلیل اصفهان بود. در مسجد مرقد مطهّر سیّد اسماعیل نوادهٔ امام زین‌العابدین ﷺ[1] در جای پدرش مرحوم سیّد میرزا عبدالرزّاق موسوی اقـامهٔ جـماعت می‌کرد، و در جمع کردن اخبار و آثار وارده دربارهٔ حضرت مهدی ﷺ بسیار اهتمام داشت. مادرش دختر مرحوم حاج میرزا حسین نایب الصّدر بود، و دائیش حاج مـیرمحمد صـادق مدرّس. اشعار متوسّطی نیز دربارهٔ حضرت حجّت ﷺ می‌سرود و تـخلّصش (تـقی) بـود، و خط خوبی داشت.

و نیز در کتاب «مقالات مبسوطه» نوشته است:

بر اساتید بزرگ اصفهان شاگردی کرد تا جایی که از علمای مبرّز و کسانی که اجتهادشان مسلّم بود گردید. چند سال پیش از فوتش بین من و او رابطهٔ دوستی برقرار شد، و مکرّر در خانه‌اش در محلّهٔ «یزدآباد» ـ از محلّه‌های اصفهان ـ او را ملاقات کردم. سالها با قناعت و

---

۱. بلکه نوادهٔ حضرت امام حسن مجتبی ﷺ و از اجداد عالی سادات محترم طباطبائی. (مترجم)

عفاف زندگی کرد، و چندین بار به مکّه مکرمه و عراق برای حج و زیارت ائمهٔ اطهار ﷺ به نیابت از بعضی مؤمنین سفر کرد؛ و در رجب سال ۱۳۴۸ مختصر چیزهایی که داشت فروخت و به عراق رفت، و پس از بازگشت به بیماری دچار شد که به زندگیش خاتمه داد.

و در کتاب «مکارم الآثار» ذیل وقایع سال ۱۳۰۱ گفته:

... سیّدی نجیب و فقیهی ادیب بود، و از علمای برجستهٔ اصفهان بود. خطّ ملیح و شعر خوبی داشت... مردم در نوشتن عریضه برای امام زمان ﷺ و زیارت عاشورا به او معتقد بودند... بارها به خدمتش مشرف شدم و از او بسیار استفاده نمودم... .

شیخ ما آیةالله علّامه شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز در کتاب «نقباء البشر»، ص ۲۵۸ نوشته است:

عالم فاضل و سخنور توانایی است... از علمای بزرگ بود که به وظایف شرعی و امامت جماعت و وعظ و غیر اینها اشتغال داشت.

همچنین مرحوم شیخ الادباء حاج میرزا حسن خان انصاری معروف به «شیخ جابری» در کتاب خود «تاریخ اصبهان» ج ۳، ص ۵۳ گفته است:

میرزا سیّد محمد تقی بن میرزا عبدالرزاق احمدآبادی از معاصرین، و دارای تألیفاتی است... چندین سال با او دوستی داشتیم، و همچون پدرش خوش خط بود، و در جوانی درگذشت.

سیّد فاضل صالح، حاج سیّد مصلح الدّین نیز بیوگرافی مختصری از وی در «رجال اصبهان» آورده است، مراجعه شود. همچنین زرکلی در «اَلْأَعْلام» ج ۶ ص ۲۸۹ و کحّاله در «مُعْجَمُ الْمُؤَلِّفین» ج ۹ ص ۱۳۱ و مشار در «مؤلّفین کتب چاپی» ج ۲ ص ۲۸۲ شرح حال ایشان را آورده‌اند، و کحّاله مدفن وی را به اشتباه همدان ذکر کرده است.

این کتاب

مِکْیالُ الْمَکارِمِ فِی فَوائِدِ الدُّعاءِ لِلْقائِمِ، کتابی ارزنده، ابتکاری، و مهم است. مؤلف بسیاری از مطالب مربوط به عقیدهٔ مهدویّت و موضوع حضرت حجّت علیه آلاف الصّلاة و السّلام را تحت عنوان: «دعا برای آن حضرت و تضرّع به درگاه الهی برای حفظ وجود شریفش از ناملایمات و آفات» مورد بررسی قرار داده است.

مؤلّف در سال ۱۳۳۰ به حجّ بیت‌الله الحرام سفر کرد؛ در مکّهٔ مکرمه وبای شدیدی پیش آمد و بسیاری از حجّاج و زائرین را از پای درآورد؛ پس با خداوند پیمان بست که اگر سالم به وطن بازگردد، به تألیف این کتاب بپردازد. و چون به وطن مراجعت کرد عهد خود را وفا نمود، و این صفحه‌های پر از تحقیقات علمی و تدقیقات لطیف و پرمحتویٰ که مورد نیاز طالبان علم است را تنظیم کرد.

مؤلّف رحمه‌الله در مقدّمهٔ کتاب اشاره کرده که شدّت شوق او به دیدار امام زمانش عجّل‌الله فرجه او را بدانجا رساند که در خواب به زیارت و دیدار آن حضرت شرفیاب شد، و به امر و دستور آن جنابِ اقدام به تألیف این کتاب کرد، و حتّی اسم آن را هم خود آن حضرت نهاد.

و به حقّ باید گفت: این اثر آیینهٔ صاف خوش ذوقی و طبع روان مؤلف و اساتید گرامی او است، و نیز نمونه‌ای از تحقیقات علمی صحیحی است که در آن زمان در حوزهٔ علمیهٔ اصفهان رواج داشته، یعنی اوائل همین قرنی که اواخر آن را می‌گذرانیم.

این کتاب مشتمل بر بحثهای مختلف و بسیار با اهمیت در زمینه‌های حدیث، فقه، کلام، رجال و حتّی فلسفه و ادبیّات است که با اسلوب بدیع و سبک جالب و نتیجه‌گیریهای درستی توأم می‌باشد.

دلیل بر این معنی اشاره به تذکّر مؤلّف در ج ۲ ص ۳۵۹ به دو اشتباه از دو شخصیّت برجستهٔ علمی است؛ یکی در کتاب «غیبت» شیخ الطائفهٔ طوسی است که آن را به غلط نسخه‌برداران نسبت داده، و دیگری در مشیخهٔ صدوق که در کتاب «مستدرک الوسائل» آمده است و پس از این تذکر گفته:

> و امثال این امور که عالم را بر کاوش و جستجو وامی دارد، و موجب رسیدن به اموری می‌شود که از آن غفلت داشته است، پس ای برادران بر شما باد کوشش و جدیّت که خداوند هیچ جوینده‌ای را نومید نمی‌سازد.

کتاب حاضر هشت بخش دارد به مقدار ابواب بهشت برین (جنة‌المأویٰ)، و بار اوّل به همت فرزندان برومندش به سال (۱۳۶۹ ق) در اصفهان به زیور طبع آراسته شد (یک جلد در ۵۸۷ صفحه) و دیگر بار در دو جلد به طور جالب و ممتازی به چاپ می‌رسد (سال ۱۳۹۸ ق)

درگذشت او

در ماه رجب سال (۱۳۴۸ ق) برای زیارت به عراق رفت و چون بازگشت شب سه شنبه اواخر ماه شعبان همان سال بیمار شد، و در بستر افتاد تا اینکه ۲۵ ماه رمضان، دو ساعت و نیم بعد از مغرب رخت از جهان برکشید، و در قبرستان تخت فولاد کنار پدر شریفش به خاک سپرده شد.

مقدمهٔ مؤلف

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ

یٰا مَنْ حٰارت فی کِبْرِیٰاء هُوِیَّتِهِ دَقٰائِق لَطٰائِفِ الْاَوْهٰامِ، وَ انْحَسَرَتْ دُونَ اِدْرٰاکِ عَظَمَتِهِ خَطٰائِفُ اَبْصٰارِ الْأَنٰامِ، یٰا مَنْ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِهَیْبَتِهِ وَ خَضَعَتِ الرقابُ لِعَظَمَتِهِ وَ وَجِلَتِ الْقُلُوبُ مِنْ خیفَتِهِ، رَبِّ اَنْتَ فِی الدّٰارَینِ رَجٰائی، جَلَّ قُدسُکَ عَنْ ثَنٰائی، سُبْحٰانَکَ لاٰ أَبْلُغُ حَمْدَکَ وَ لاٰ احْصی ثَنٰائَکَ، أَنْتَ کَمٰا اَثْنَیْتَ عَلیٰ نَفْسِکَ وَفَوْقَ مٰا یَقُولُ الْقٰائلُونَ، أَحْمَدُکَ عَلیٰ تَظٰافُرِ نَعْمٰائکَ وَ تَکٰاثُرِ آلاٰئکَ، وَأُصَلّی و أُسَلِّمُ عَلیٰ خٰاتَمِ اَنْبِیٰائکَ وَ أَفْضَلِ اَصْفِیٰائکَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْمَعْصُومینَ، حُجَجِکَ وَ اُمَنٰائکَ، وَلاٰ سِیَّمٰا الْمُدَّخَرِ لِلْاِنْتِقٰامِ مِنْ أَعْدٰائکَ الَّذی بِفَرَجِهِ فَرَجُ أَوْلِیٰائکَ، و اللَّعنةُ الدّٰائمَةُ المُضٰاعَفَة علی أعدائهم أعدائک.

مهمترین و واجب‌ترین امور از نظر عقل و شرع عبارت است از: اداکردن حق کسی که بر عهدهٔ تو حقی داشته، و نیز پاداش دادن به کسی که به تو احسانی نموده باشد؛ و بدون تردید کسی که از تمام مردم حقّش بر گردن ما افزونتر است[1]، و از همه بیشتر و بهتر احسانش شامل حال ما می‌شود، و نعمتها و منّتها بر ما دارد، و هم آن کسی که خداوند معرفتش را متمّم دین ما و باور به او را مکمّل یقین ما، و انتظار فرجش را بهترین اعمال ما قرار داده است، کسی است که دیدارش نهایت آرزوی ما است، یعنی: صاحب زمان، و

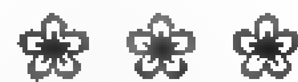
---

۱. در کافی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ روایت است که فرمود: رسول خدا ﷺ از دنیا نرفت تا اینکه بر همّت ما نسبت به حقّ ما ملزم ساخت. (مؤلف)

برچمدار عدل و احسان، و پاک کنندهٔ آثار کفر و طغیان؛ که به متابعت و پیروی از او امر شده‌ایم، و از بردن نامش[1] نهی گشته‌ایم؛ دوازدهمین امام معصوم، و آخرین اوصیا و جانشینان پسندیدهٔ پیغمبر ﷺ: **الإمام القائم المنتظر الرضی بن الزّکی الحسن العسکری**؛ که خداوند فَرَجش را نزدیک فرماید و برنامهٔ خروج و قیامش را آسان گرداند و در دنیا و آخرت بین ما و او جدایی میندازد.

از مؤلف:

بِنَفْسی مَنْ مِنْ هِجْرِهِ اَنَا ضائِلٌ	وَمَنْ لِلِواءِ الْفَتْحِ وَالنَّصْرِ حامِلٌ
بِنَفْسی اِماماً قائماً غابَ شَخْصُهُ	وَلَيْسَ لَهُ فِی الْعالَمينَ مَماثِلٌ
بِنَفْسی مَنْ يُحْيی شَريعَةَ جَدِّهِ	وَيَقْضی بِحُكْمٍ لَمْ يَرِمْهُ الْاَوائِلُ
وَيَجْتَثُّ اَصْلَ الظّالِمينَ وَفَرْعَهُمْ	وَيُحْيی بِهِ رَسْمُ الْعلی وَالْفَضائِلُ
فَيا رَبِّ عَجِّلْ فی ظُهُورِ اِمامِنا	وَهذا دعاءٌ لِلْبَرِيَّةِ شامِلٌ



جان به قربان کسی کز هجر او آواره‌ام	**او بود خورشید و من در عشق او پروانه‌ام**
در کفش باشد ز سوی حقّ لوای فتح و نصر	**غایب از انظار خلق است آن دُر یکدانه‌ام**
دین جدّش را کند احیا و باطل را فنا	**حکم داوودی کند آن صاحب دورانه‌ام**
اصل و فرع ظالمان را جمله می‌سازد تباه	**جان فدای آنکه من در عشق او دیوانه‌ام**
یار الها در ظهور حضرتش تعجیل کن	**کفر و طغیان و فساد ظالمان تعطیل کن**

چون ما نمی‌توانیم حقوق آن حضرت را ادا نماییم، و شکر وجود و فیوضاتش را آن طور که شایسته است به جای آوریم، بر ما واجب است آن مقدار از ادای حقوق آن حضرت را که از دستمان ساخته است انجام دهیم که: اگر اصل تکلیف دشوار و مشقّت‌بار باشد در صورتی که مقداری از آن میسّر و آسان است، همان مقدار را باید انجام داد[2]

بهترین امور در زمان غیبت آن حضرت: انتظار فرج آن بزرگوار و دعا کردن برای

---

۱. بردن نام آن حضرت (م ـ ح ـ م ـ د) در عصر غیبت و در مجامع عمومی به نظر بسیاری از فقها و علمای بزرگوار ـ از جمله مؤلف ـ حرام است و بعضی مکروه و برخی جایز می‌دانند. اقوال دیگری نیز هست که در جلد دوم کتاب به تفصیل آمده (مترجم)

۲. و در حدیث آمده: لا يترك المَيْسُورُ بالمعسور. عوالی اللئالی، ۴/۵۸ (مترجم)

تعجیل فرج او، و اهتمام به آنچه مایهٔ خشنودی آن جناب و مقرّب شدن در آستان او است.

در باب هشتم کتاب «ابواب الجنّات فی آداب الجمعات» هشتاد و چند فایده از فواید دنیوی و اخروی دعا کردن برای فرج آن حضرت ـ صَلَواتُاللهِ عَلَیْهِ ـ را ذکر کرده‌ام.

سبب تألیف کتاب

سپس به فکر افتادم کتاب جداگانه‌ای در این باره بنگارم که آن فواید را در برگیرد، و به سبک جالبی آن را به رشتهٔ تحریر درآورم، ولی حوادث زمان و رویدادهای دوران و ناراحتیهای پی در پی، مانع از انجام این کار می‌شد، تا اینکه کسی را در خواب دیدم که با قلم و سخن نتوان او را توصیف نمود، یعنی مولی و حبیب دل شکسته‌ام و امامی که در انتظارش هستیم. او را در خواب دیدم که با بیانی روح‌انگیز چنین فرمود:

این کتاب را بنویس و عربی هم بنویس و نام او را بگذار: مِکْیٰالُ الْمَکٰارِمِ فِی فَوٰائِدِ الدُّعٰاء لِلْقٰائِمِ.

همچون تشنه‌ای از خواب بیدار و در پی اطاعت امرش شدم، ولی توفیق یاریم نکرد، تا اینکه در سال گذشته (۱۳۳۰ هـ.ق) به مکّهٔ معظمه سفر کردم، و چون آنجا را وبا گرفت با خداوند عزوجل عهد بستم که هرگاه مرا از مهلکه‌ها نجات دهد، و بازگشتم را به سوی وطن آسان گرداند، تألیف این کتاب را شروع نمایم.

پس خداوند بر من منّت نهاد، و مرا به سلامت به وطن بازگرداند، همچنان که همیشه مواهب و الطافش شامل حال من بوده است، پس به تألیف اقدام نمودم تا به عهدی که با خداوند بسته بودم عمل کرده باشم؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ اَوفُوا بِعَهْدِاللهِ اِذٰا عٰاهَدْتُمْ﴾؛[1] و به پیمان خداوندی هرگاه که پیمان می‌بندید، وفا کنید.

و نیز فرماید: ﴿اَوفُوا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدَ کٰانَ مَسْؤُلاً﴾؛[2] به عهد و پیمان وفا کنید که از پیمان [در قیامت] پرسش می‌شود.

---

۱. سورهٔ نحل، آیهٔ ۹۱.

۲. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۳۴.

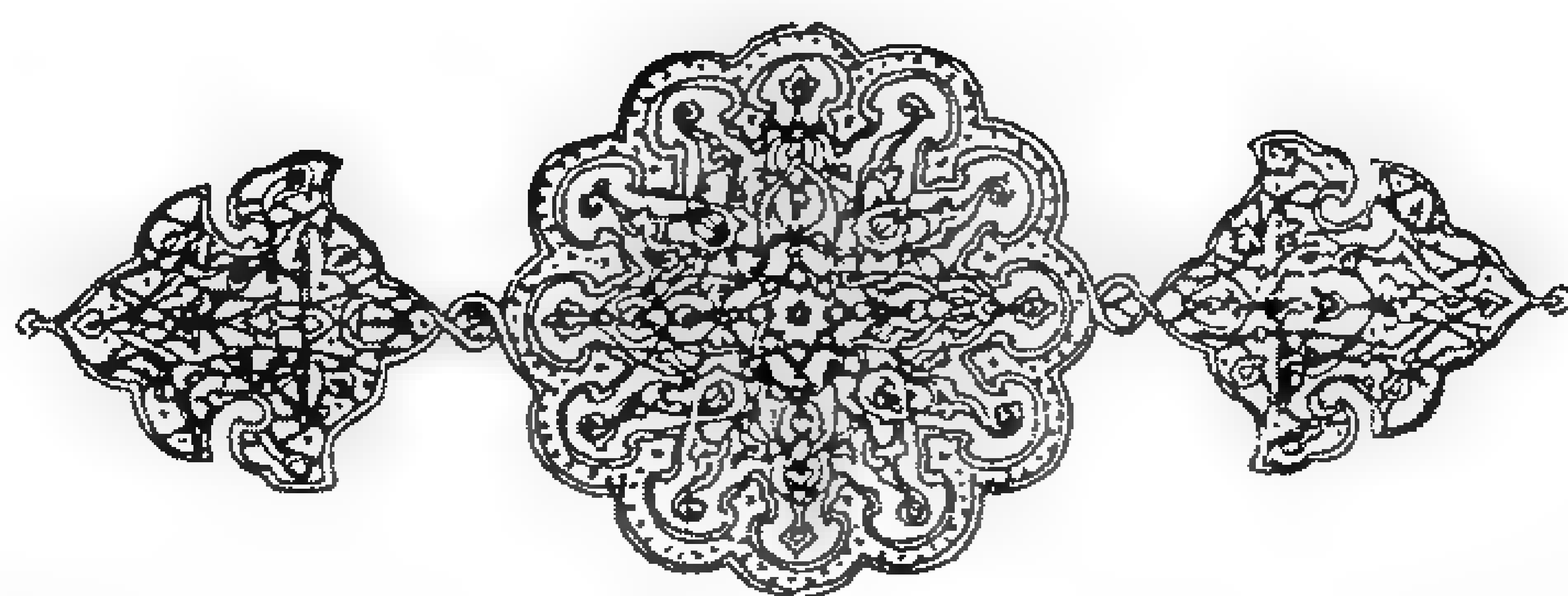
اینک کتابی برگیر که «همچون بهشتی بالا بلند و عالی مرتبه است و ثمراتش در دسترس و نزدیک به فهم؛ هیچ سخن بیهوده‌ای از آن نشوی؛ در آن چشمه‌ها(ی علم و معرفت) جاری است؛ هشت باب (بخش) دارد. تا مایهٔ تذکری برای شما قرارش دهیم، و البته گوش شنوای هوشمندان آن را خواهد شنید».

و خاتمه‌ای برای این کتاب قرار می‌دهیم که «نه دردسری در آن یابند و نه مستی»، «مُهرش مشک است، و برای چنین نعمت و شادمانی باید که عاقلان بر یکدیگر پیشی گیرند»، «و برای چنین اثری باید که عاملان کار کنند»[1].

۱. آنچه بین گیومه است ترجمه و یا مضمون آیه‌ای است که مؤلف معظم به طرز جالبی در آخر مقدمه‌اش آورده است. این آیات در سوره‌های: حاقة، غاشية، واقعه، مطففين، و صافات می‌باشد (مترجم).

بخش اول

شناختن امام زمان صلوات‌الله علیه واجب است



ایمان بدون شناخت امام زمان تحقق نمی‌پذیرد؛ بر این مطلب هم دلیلی عقلی هست و هم دلیل نقلی.

۱ ـ دلیل عقلی

علّتها و فلسفه‌هایی که برای ضرورت و لزوم وجود پیامبر گفته‌اند، همان علّتها برای ضرورت وجود جانشین و وصیّ پیغمبر نیز صادق است، که پس از وفات آن حضرت لازم است بوده باشد تا مردم به جانشین پیغمبر در شئون مختلف زندگی خود مراجعه کنند، همانگونه که به پیغمبر مراجعه می‌کردند، پس بر خداوند متعال واجب است که او را نصب فرماید، و بر مردم نیز واجب است آن امام را بشناسند، زیرا که پیروی کردن بدون معرفت و شناخت امکان ندارد.

اگر کسی اشکال کند که: علّت برانگیختن پیغمبر با این مورد فرق می‌کند، زیرا که مردم در امور معاش و شئون زندگی مادی و جنبه‌های اخروی و امور مربوط به معاد، به پیغمبر نیازمندند تا از جانب خداوند قانونی برای آنان بیاورد و مطابق آن عمل نمایند، و چون پیغمبر آنچه مورد نیاز مردم است را برای آنان آورد و قواعد و احکامی برایشان بیان فرمود و مردم آنها را شناختند و عمل کردند دیگر نیاز برطرف می‌شود، و برای بیان و آموزش قواعد و احکام دین وجود علماء و کتابهای مربوطه بسنده است، پس وجود وصیّ و جانشین پیغمبر لازم نیست!.

در جواب می‌گوییم: این اشکال به چند جهت نادرست است:

اول

پیغمبر قواعد را به طور کلّی بیان فرموده و دستورات دین را به مقدار مورد نیاز عموم در آن زمان تشریح کرده است، و این مطلب برای کسانی که به احادیث پیغمبر اکرم ﷺ مراجعه کنند واضح است. بنابراین احتیاج مردم با آن مقدار از بیان برطرف نشده بلکه پاره‌ای از مسائل حتی بر علما و دانشمندان بزرگ پوشیده می‌ماند ـ تا چه رسد به دیگران ـ پس افراد بشر از وجود امام و پیشوای معصوم ناگزیر هستند تا به او مراجعه کنند، و مطالب مورد نیاز خویش را از او بیاموزند.

البته تردیدی نیست که پیغمبر اکرم ﷺ تمام احکام و علوم را به وصیّ خود سپرده که پس از آن حضرت رهبری مردم را ـ از طرف خداوند ـ به عهده داشته است، و هر امامی به امام بعد از خودش سپرده تا اینکه نوبت به امام زمان ما ـ عجل‌الله تعالی فرجه ـ رسیده است.

باری، امامان احکامی الهی را که از پیغمبر گرفته‌اند برای مردم بیان می‌کنند و آنان را با مبانی و مفاهیم دین مقدس آشنا می‌سازند.

همچنین تردیدی نیست که آن بیانگر احکام دین، اگر معصوم نباشد، مردم به گفته‌های او اطمینان و اعتماد نخواهند کرد و هدف از برگزیدن او تحقق نخواهد یافت.

دوّم

افراد انسان به خاطر وضع طبیعی که دارند و با توجّه به هواها و خواسته‌های نفسانیشان، در نزاع و کشمکش و اختلاف واقع می‌شوند، این معنی را با وجدان احساس نموده و با چشم می‌بینیم، لذا مقتضای لطف خداوند است که برای از میان رفتن هرگونه نزاع و اختلاف، شخصی را تعیین نماید که حقایق و واقعیّتها را کاملاً بداند، تا در هر زمان مردم به چنین شخصی رجوع کنند و در نزاعها و مرافعه‌ها از او کمک بگیرند، و در نتیجه حقّ به حقدار برسد. و عدالت الهی در میان مردم گسترش یابد. و آن شخص که خداوند او را برای رفع اختلاف و نزاع برگزیده، همان «امام» است که مردم وظیفه دارند از او پیروی

کنند و در شئون مختلف خود به او مراجعه و بر او اعتماد نمایند.

اگر اشکال کنید که: امامان ما ﷺ در زمان حضورشان جز بر مبنای قواعد ظاهری حکم نمی‌کردند، و به عبارت دیگر: آنان روی قواعدی که علما در زمان غیبتشان حکم می‌کنند حکم می‌کردند. پس چگونه ادعا می‌شود که مقتضای لطف الهی تعیین و نصب امام است تا بر مبنای حقّ و واقعیّتها حکم کند؟.

می‌گوییم: این روش به خاطر مانعی بود که از ناحیهٔ مردم وجود داشت، چنانکه مانع ظهور امام نیز از طرف مردم است، پس در این صورت هیچ‌گونه اعتراضی بر آنان وارد نیست، و به هیچ وجه نباید خیال کرد که این امر با لطف الهی متناقض است. دلیل بر این مدعی روایاتی است که از خود ایشان وارد شده و تصریح می‌کند که چنانچه ریاست و خلافت به طور کامل به آنان واگذار می‌شد و در تصرّفات، دستشان باز می‌بود به حکم آل داوود حکم می‌کردند و احکام واقعی را برای مردم آشکار می‌ساختند. از جمله روایتی است که در اصول کافی[1] از ابوعبیدهٔ حذاء؛ آمده است: که حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ فرمود: ای ابوعبیده هرگاه قائم آل محمد ﷺ بپاخیزد به حکم داوود و سلیمان ﷺ حکم می‌کند و از بیّنه و شاهد نخواهد پرسید.

و در همان کتاب در[2] خبر صحیح از ابان منقول است که گفت از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: دنیا تمام نخواهد شد تا اینکه مردی از تبار من ظهور نماید که به حکم آل داوود حکومت کند و از بیّنه و شاهد نپرسد؛ به هر موجودی حقّش را می‌دهد.

و نیز در همان کتاب[3] به سندی صحیح از عمّار ساباطی آمده است که گفت: به حضرت امام صادق ﷺ عرضه داشتم اگر حکومت به دست شما رسد چگونه حکم خواهید کرد؟ فرمود: به حکم الهی و به حکم داوود، پس هرگاه بر ما قضیّه‌ای پیش بیاید که حکم آن نزد ما حاضر نباشد، روح القدس آن را به ما القاء خواهد کرد.

---

۱. اصول کافی: ۳۹۷/۲.
۲. اصول کافی: ۳۹۷/۲
۳. اصول کافی: ۲۴۸/۲

و نیز به سند خود از جُعَید هَمْدانی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت پرسیدم روی چه مبنایی حکم می‌فرمایید؟ فرمود به حکم آل داوود، و اگر کاری بر ما دشوار گردد، روح‌القدس برایمان خواهد آورد[1].

می‌گویم: در بخش چهارم همین کتاب، حرف «ح» مطالبی در این زمینه خواهد آمد؛ اِنْ شاءَ اللهُ تَعالیٰ.

سوم

اگر فرض کنیم تمام علما و دانشمندان به تمام احکام عمل کنند باز هم وجود ایشان ما را از وجود امام بی‌نیاز نمی‌سازد، زیرا که آنان از سهو و اشتباه معصوم نیستند، پس در هر زمان ناگزیر از وجود شخص معصومی که از خطا و اشتباه محفوظ باشد هستیم، تا مرجع و پناه مردم بوده، حقایق احکام را برایشان بیان فرماید، و آن شخص معصوم هیچ کس جز امام نیست.

در اینجا اگر کسی بگوید: نبودن امام با بودنش در حالی که از دیدگان مردم پنهان و غایب باشد چه فرق می‌کند؟ می‌گوییم اولاً: نظر به اینکه مانع ظهور و آشکار بودن آن حضرت، ناشی از خود مردم است، این مطلب منافاتی با لطف خداوند ندارد، و دلیل نمی‌شود بر اینکه احتیاجی به وجود آن حضرت نیست، بلکه بر مردم واجب است که موانع ظهور را برطرف سازند تا از نور مقدّسش بهرمند شوند و از انواع علوم و معارفش استفاده کنند.

ثانیاً: غیبت آن حضرت در همهٔ زمانها و از همهٔ انسانهای مؤمن نیست، بلکه برای بسیاری از بزرگان مؤمنین اتفاق افتاده است که به خدمت حضرتش شرفیاب شده و به محضر مقدسش راه یافته‌اند. جریانات آنان در کتابهای علمای بزرگوار ما ضبط است، و بیان آنها فعلا از بحث ما خارج است، و حکایات به خاطر اینکه به طور متواتر نقل شده برای ما موجب یقین است.

ثالثاً: منافع وجود مبارک آن حضرت منحصر در بیان علوم نیست، بلکه همه آنچه از

---

۱. اصول کافی: ۲۴۹/۲

مبدأ و سرچشمهٔ فیض الهی به مخلوقات می‌رسد، از برکات وجود او می‌باشد، که در بخش سوم کتاب این موضوع را بیان خواهیم کرد؛ إنْ شاء الله تَعالیٰ.

۲ ـ دلیل نقلی

روایات بسیاری که در حدّ تواتر است در این باره وارد شده که ما به خاطر رعایت اختصار به ذکر قسمتی از آنها که ثقة‌الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی آورده است، اکتفا می‌کنیم:

۱ ـ خبر صحیح از معاویة بن عمّار روایت است که: حضرت صادق ﷺ دربارهٔ آیهٔ مبارکه ﴿وَلِلّٰهِ الأَسمآءُ الحُسنىٰ فَادعُوهُ بِها﴾[1]؛ و برای خداوند نیکوترین نامها است، پس او را با آنها بخوانید.

فرمود: به خدا قسم ما آن اسمآء حسنی (نیکوترین نامها) هستیم که خداوند هیچ عملی را از بندگان نمی‌پذیرد، مگر با شناخت و معرفت ما[2].

می‌گویم: شاید تعبیر از امامان به «اسماء» به خاطر این باشد که آنان دلیل و راهنمای مردم به سوی خداوند هستند و نشانه‌های قدرت و جبروت الهی می‌باشند، همانطور که اسم نشانه‌ای است برای صاحب آن که بر او دلالت می‌کند؛ خدا داناست.

۲ ـ خبر صحیح از عبدصالح حضرت موسی بن جعفر ﷺ آمده است که فرمود: حجّت خداوند بر خلقش تمام نمی‌گردد مگر به وسیلهٔ امامی که شناخته شود[3].

می‌گویم: اشارهٔ حضرت به وجوب برپا کردن دلیل و حجّت بر خداوند متعال است، و شناخت خداوند ممکن نیست مگر به وجود امام ﷺ، پس شناخت امام بر مردم واجب است و تعیین او بر خداوند لازم.

۳ ـ خبر صحیح خطبه‌ای از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ روایت شده است که در آن، حال و صفات ائمه ﷺ را یاد می‌کند. در آن خطبه چنین آمده است: به راستی که خداوند

---

۱. سورهٔ أعراف، آیهٔ ۱۸۰

۲. اصول کافی: ۲/۳۴۹.

۳. اصول کافی: ۱/۱۴۳

عزّ و جل به وسیلهٔ امامان بر حقّ از خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از دین خویش پرده‌برداری کرده و به وجود آنان راه و روش خود را آشکار ساخته. و از درون چشمهٔ دانش خویش به وسیلهٔ ایشان عطا فرموده است. از امّت محمد صلی الله علیه و آله. هر که مقام ولایت امامش را درک کند، مزهٔ شیرین ایمان را خواهد چشید، و برتری زیباییهای اسلام را خواهد دانست؛ **لِأَنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالیٰ نَصَبَ الإمامَ عَلَماً لِخَلْقِهِ وَ جَعَلَهُ حُجَّةً علیٰ أهلِ مَوادِّهِ و عالَمِهِ**؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی امام را نشانه‌ای برای رهیابی خلق خود قرار داده و او را بر اهل طبیعت و جهان خویش حجّت ساخته. تاج وقار بر سر او نهاده است، چنانکه نور جبروت، او را فراگرفته، با ارتباطی غیبی تا آسمان پیوسته، و فیوضات الهی از او قطع نگشته است، و آنچه پیش اوست جز به وسائل کاملهٔ او درک نشود، خداوند جز به معرفت امام اعمال بندگان را نمی‌پذیرد. هر چه از امور مشتبه و مشکل و سنن پیچیده و نامعلوم و فتنه‌های غلط‌انداز بر امام عرضه شود، کاملا بر آنها آگاه و داناست، خداوند تبارک و تعالی برای همیشه امامان را از فرزندان حسین علیه السلام به خاطر هدایت خلق اختیار می‌کند و از نسل هر امام به منظور به عهده گرفتن منصب راهبری و امامت یکی را برمی‌گزیند. آنان را پاک و معصوم ساخته و برای خلق خویش تعیین نموده و مورد پسند و رضای خویش قرار داده است. هرگاه یکی از امامان وفات یابد، امام دیگری از نسل وی بر خلق بگمارد؛ تا راهنمایی نشانگر راه راست آشکار، و نوربخش و هدایتگری درخشان، و حجّتی آگاه بوده باشد. این امامان از طرف خداوند به پیشوایی مردم نصب شده‌اند (آنان را) به حقّ هدایت نموده، بدین سان عدالت را اجرا کنند. حجّتهای الهی، راعیان و داعیان مردم به سوی اویند، که با راهنمائیهای آنان بندگان خدا دینداری کنند، و سرزمینها به نورشان آباد گردد و از برکت آنان ثروتها و ذخائر کهن فزونی گیرد. پروردگار آنان را مایهٔ حیات و زندگی مردم ساخته و به وسیلهٔ ایشان تاریکیها را روشن نموده، و آنان را کلیدهای سخن و ستونهای اسلام قرار داده است، و بدین ترتیب تقدیر حتمی الهی در مورد ایشان جاری شده است.

پس امام همان شخصی است که خداوند او را پسندیده و برگزیده و رهبری مردم را به او تفویض نموده و محرم اسرار غیبی و امید بندگان خویش قرار داده است، که به فرمان او

قیام نماید. باری پروردگار او را بدین امور برگزیده و در عالم ذرّ او را زیر نظر خود ساخته و پرداخته، و برای همین امور پرورش داده است. پیش از آفرینش موجودات، نور امام را همچون سایه‌ای در سمت راست عرش آفرید، و در علم غیب خویش حکمتش را به او عنایت فرمود، او را به علم خود برگزید، و به خاطر پاکیش انتخاب کرد.

امام یادگار است از آدم و بهترین فرزند است از نوح، برگزیدهٔ خاندان ابراهیم و سلالهٔ اسماعیل و زبدهٔ از عترت محمّد ﷺ، که همیشه در رعایت و عنایت مخصوص خداست؛ او را حفظ می‌کند و به حمایت خود نگه می‌دارد؛ دامهایِ شیطان و لشکریانش را از او دور می‌سازد، و حوادث شب هنگام و افسون جادوگران فاسق را از او دفع می‌نماید؛ بدیها را از او برگردانده تا از بلاها دور و از آفتها محفوظ بماند، و از لغزشها معصوم و از هرگونه زشتکاری و هرزگی مصون باشد.

امام در آغاز کارش به خویشتن‌داری و نیکوکاری مشهور است، و در انتهای امر به عفاف و علم و فضل موصوف. امر امامت پدرش به او می‌رسد ولی در زمان حیات پدر دم نمی‌زند. هنگامی که دوران امامت و حیات پدرش سپری گشت و مقدّرات الهی در حقّش تحقق یافت و ارادهٔ خداوند او را به سر منزل محبّت خود برد، یعنی عمر پدر پایان یافت، امر خداوند پس از او به وی می‌رسد، و خداوند دین خود را به او می‌سپرد و وی را بر بندگان حجّت، و در جهان، قیّم و سرپرست، و به روح خود تأیید و از علم خود برخوردار و به حقّ گویی آگاهش می‌نماید؛ راز خود را به وی می‌سپرد و برای امر بزرگش بپامی‌دارد و از فضیلت علمش او را مطلع می‌سازد؛ رهبر خلق و حجّت مطلق اهل عالمش می‌گرداند و روشنایی اهل دین و ولیّ بندگانش قرار می‌دهد و برای امامت خلق، او را می‌پسندد و سرّ خویش بدو می‌سپرد و وی را حافظ علم خود می‌نماید و حکمتش را در او نهاده، زمامداری اهل دینش را از او می‌خواهد، و برای امر بزرگش او را مخصوص می‌گرداند و روشهای دین و فرائض و حدود خود را به وجود او احیا می‌نماید. امام هم با نور درخشنده و درمانهای سودمند، هنگام حیرتهای نادانان که به دام اهل جدل گرفتار آمده‌اند، به عدل اقدام و قیام کرده و با بیان روشن و راهنماییهای واضح از هر سوی مردم را ارشاد می‌فرماید، و در همان خط‌مشی که پدران راستگوی درستکارش رفته‌اند می‌رود

پس هر که حقّ چنین عالمی را نادیده بگیرد، بدبخت و شقاوتمند و هر که او را انکار نماید، گمراه است، و کسی علیه او کارشکنی نکند مگر اینکه بر خداوند جلّ و علا جرأت و جسارت کرده باشد[1].

یکی از شرح کنندگان گوید: عَالَمْ ـ یعنی مخلوق ـ در عبارت: «**وَ جَعَلَهُ حُجَّةً علیٰ مَوادِّهِ وَ عالَمِه...**» عطف است بر اهل یا بر مواد، و شاید منظور از این کلمه عقلها باشد زیرا که مواد معرفت همان عقل است و این دو اضافه یعنی مواد و عالم به ضمیر خداوند تعالی به تقدیر لام ملکیت و اختصاص است، یعنی خداوند امام را حجّت قرار داد بر اهل عقول و غیر اهل عقول، زیرا که امام ﷺ بر همهٔ مخلوقات حجّت است و هر چیزی باید که در تسبیح و تقدیس و عبادت و نحوهٔ خضوعش به امام مراجعه کند.

احتمال دیگری نیز هست که منظور از موادّ عالم زمانیات و جسمانیات باشد و منظور از عالم، عالم مجرّدات و روحانیات. امّا احتمال اینکه مراد از اهل موادّ اهل محبّت باشد بعید است چنانکه عطف را تفسیر و بیان مطلب قبل پنداریم.

می‌گویم: قول صحیح آن است که مجرّدی غیر خداوند متعال نیست، و سخن فوق در این باره ـ که مجرّدی غیر خداوند فرض شود ـ دلیل محکمی ندارد، بلکه دلیل بر خلاف آن هست که در جای خود ثابت شده است و اینجا جای گستردن بحث نیست، و امّا عطف را تفسیر و بیان مطلب قبل دانستن بعید نیست هر چند که قاعده این است که با عطف معنی دیگری ذکر شود.

۴ ـ به سندی همچون صحیح از حضرت باقر یا حضرت صادق ﷺ روایت است که فرمود: بندهٔ خدا مؤمن نخواهد بود مگر اینکه خدا و رسول و همهٔ امامان را بشناسد و نیز امام زمانش را بشناسد و در تمام امور خود به او مراجعه کند و تسلیم امر وی باشد. سپس فرمود: چگونه می‌شود که آخرین امام را بشناسد در صورتی که اوّلین امام را نشناخته باشد[2]؟.

۵ ـ به سند صحیح از زراره روایت است که گفت به حضرت امام باقر ﷺ گفتم: مرا از

---

۱. اصول کافی: ۲۰۳/۱.
۲. اصول کافی: ۱۸۰/۱.

شناخت امام از شما خاندان آگاه ساز، آیا شناخت او بر همهٔ مردم واجب است؟ فرمود: خداوند عزّ و جل حضرت محمد ﷺ را بر همهٔ مردم جهان به عنوان رسول و حجّت الهی بر همهٔ خلایق در زمین برانگیخت پس هر آنکه به خداوند و حضرت محمد ﷺ رسول خدا ایمان آورد و از او پیروی نمود و رسالتش را تصدیق کرد، واجب است بر او که امام از ما را بازشناسد، و هر آنکه ایمان به خدا و رسول او نیاورده، و از وی تبعیّت نکرده، و او را تصدیق ننموده، و حقّ خدا و رسول او را شناخته، چگونه بر او واجب باشد شناخت امام در حالی که هنوز ایمان به خدا و رسول او نیاورده و حقّ آنها را نشناخته است[1]؟.

می‌گویم: منظور این است که وجوب معرفت و شناخت خدا و رسول از نظر رتبه مقدم است بر وجوب شناخت امام نه اینکه نفی وجوب امام شده باشد از کسی که خدا و رسول را نمی‌شناسد، به عبارت دیگر بر هر کس در مرحلهٔ اوّل لازم و واجب است خدا و رسول را بشناسد و در مرحلهٔ دوّم نسبت به امام و پیشوایی که خداوند برای او تعیین فرموده شناخت و معرفت پیدا کند.

۶ ـ در خبر صحیح از محمد بن مسلم روایت است که گفت شنیدم حضرت باقر ﷺ می‌فرمود: هر که دینداری خدا کند در حالی که خود را در آن به رنج اندازد ولی امام منصوب از طرف خدا برای او نباشد، تلاش او پذیرفته نیست و گمراه و سرگردان است و خداوند کردار او را بدمی‌شمارد. او به مانند گوسفندی است که از چوپان و گله خود گم شده و شب و روز می‌جهد و می‌دود، و می‌رود و می‌آید و شب گلهٔ غریبی ببیند و بدان دل نهد و فریب آن بخورد و با آن در آغلش شب را بگذراند. و هنگامی که چوپان گلهٔ خود را براند، آن چوپان و گله را نشناسد و سرگردان بجهد و چوپان و گلهٔ خود را بطلبد. و گله‌ای با چوپانش بیند و بدان دل نهد و فریفته گردد، و چوپان بر آن بانگ زند که: به چوپان و گلهٔ خودت پیوند، زیرا تو گم‌گشته و سرگردانی و از چوپان و گله‌ات برکناری و آن گوسفند گم شده هراسان و سرگردان و تنها بجهد و چوپانی ندارد که او را به چراگاه خودش رهبری کند و یا برگرداند. در همین اثنا که حیران است بناگاه گرگ از گم شدنش

۱. اصول کافی: ۱/۱۸۰

فرصت‌جویی کند و او را بخورد. **وَاللهِ يا مُحَمَّدُ مَنْ أَصبَحَ مِنْ هٰذِهِ الأُمَّةِ لا إمَامَ لَهُ مِنَ اللهِ عزّ و جلّ طاهِرٍ [ظَاهِرٍ] عَادِلٍ أَصْبَحَ ضَالاً تَائِهاً...**؛ به خدا قسم ای محمد؛ حال کسی که در این امت به دامان امامی که طاهر [یا ظاهر] منصوب از طرف خداوند بوده باشد دست نزند گم شده و سرگردان است و اگر بر این حال بمیرد در کفر یا نفاق مرده است. ای محمد بدان که رهبران ستم و پیروانشان، از دین خدا برکنارند. راستی که گمراهند و گمراه کننده و همه کارهایشان مانند خاکستری است در برابر گردباد روز طوفانی، به هیچ وجه بر آنچه کسب کرده‌اند دسترسی ندارند، این است همان گمراهی دور[1].

می‌گویم: اینکه می‌فرماید: «**مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هٰذِهِ الأُمَّةِ لا إمَامَ لَهُ مِنَ اللهِ طاهِرٍ [ظَـاهِرٍ] عَادِلٍ...**»؛ اگر در متن حدیث طاهر باشد، منظور عصمت امام است، یعنی هر که دست به دامن امام معصومی نزند... و اگر ظاهر باشد، یعنی وجود امامی که آشکار است برای مردم با دلایل واضح و نشانه‌های روشن، هر چند که امام از نظرهای کوتاه‌بین غایب باشد[2].

۷ـ و به سندی که مانند صحیح یا بنا به بعضی وجوه صحیح است از حضرت باقر ﷺ روایت است که فرمود: البته کسی خدای را می‌شناسد و عبادت می‌کند، که خداوند را و امام خود را که از خاندان ما است بشناسد، و هر آنکه خدای عزّ و جل را شناخته و امام از خاندان ما را نشناخته باشد، غیر خدا را شناخته و عبادت کرده است، به خدا سوگند گمراهی همین است.

۸ـ و در خبر صحیح از حضرت باقر ﷺ آمده است که فرمود: قلّه و بلندی امر و کلید آن و راه اشیا و رضایت پروردگار اطاعت از امام است بعد از معرفت و شناخت او که

۱. اصول کافی: ۳۷۴/۱.

۲. مؤید این مطلب روایتی است که ثقة‌الاسلام کلینی در کافی (۳۳۶/۲ حدیث ۳) از مفضل بن عمر نقل می‌کند که گفت: از حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: مبادا فاش کنید، به خدا قسم امام شما سالیانی از روزگار غایب خواهد شد و شما در امتحان سخت واقع خواهید شد تا اینکه درباره او سخنان مختلف گفته می‌شود مرده، کشته شده، در کدام وادی رفته است؟ البته دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد بود، و در امواج حوادث واژگون خواهید شد، همانطور که کشتی در امواج دریا واژگون می‌شود پس کسی نجات نمی‌یابد مگر آنکه خداوند از او پیمان گرفته، و در دلش ایمان ثبت گردیده و با روحی از جانب خود تأیید نموده باشد و دوازده پرچم اشتباه‌انگیز برپا خواهد شد که بازشناخته نمی‌شود که نمی‌دانند به کدام سو رو کنند. راوی گوید: آنگاه گریه کردم و گفتم: پس چه باید کرد؟ آن حضرت نگاهی به آفتاب افکند که به درون ایوان تابیده بود و فرمود: ای اباعبدالله این آفتاب را می‌بینی؟ گفتم: آری. فرمود: به خدا سوگند امر ما از این آفتاب روشن‌تر است.

خداوند عزّ و جل می‌فرماید: ﴿مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ وَمَنْ تَوَلّی فَما اَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفیظاً...﴾[1]؛ هر آنکه از فرستادهٔ حق پیروی می‌کند به راستی که خدای را اطاعت کرده است، و هر که سر باز زند پس تو مسؤل او نیستی.

و اگر شخصی شبها به عبادت برخیزد و روزهایش را روزه بدارد و تمام مالش را صدقه دهد و همه سالهای عمرش حج خانهٔ کعبه را انجام دهد امّا ولایت ولیّ خدا را شناسد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او انجام پذیرد، حقّ ثواب نزد خداوند برای او نیست و او از اهل ایمان نمی‌باشد[2].

۹ ـ و در خبر صحیح از عیسی بن السری ابوالْیَسع روایت شده است که گفت به حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام گفتم: پایه‌های اسلام را که هیچ کس نمی‌تواند در شناختن آنها تقصیر کند و اگر در آنها اخلال نماید دینش فاسد خواهد بود و اعمالش در درگاه الهی پذیرفته نیست و هر که آنها را بشناسد و به آنها عمل کند دینش مورد پسند پروردگار بوده و به خاطر ندانستن امور دیگر در فشار واقع نخواهد شد برای من بیان فرمایید؟

فرمود: شهادت لا إلهَ إلّا اللهُ و ایمان به اینکه مُحَمَّد صلی الله علیه و آله فرستاده و رسول خدا است و اقرار به آنچه آن حضرت از جانب خدا آورده، و حقّ زکات که در اموال هست، و ولایتی که خداوند امر فرمود ـ ولایت آل محمد علیهم السلام ـ می‌باشد.

راوی پرسید: هَلْ فِي الْوِلایَةِ شَيءٌ دُونَ شيءٍ فَضْلٌ يُعْرَفُ لِمَنْ أَخَذَ بِهِ؟؛ آیا در ولایت چیزی کمتر از چیز دیگر هست (مرتبه‌های مختلف هست) که اقل مراتب آن فهمیده شود؟ فرمود: آری خداوند متعال می‌فرماید: ﴿یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[3]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید. خدا و رسول و اولیای امر خودتان را اطاعت کنید.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: مَنْ مَاتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ هر که در حالی بمیرد که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۸۰.
۲. اصول کافی: ۱۸۵/۱.
۳. سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۹.

و این امام پیامبر بود و علی بود ولی دیگران گفتند معاویه است، سپس حسن بود و بعد از او حسین و دیگران گفتند یزید بن معاویه!! نه! نه! اینها برابر نبودند. آنگاه ساکت شد و بعد فرمود آیا برایت نیفزایم؟ حَکَمْ الْاَعْور یکی از حضّار عرضه داشت: چرا فدایت گردم. فرمود: سپس علی بن الحسین عليه السلام بود، سپس ابوجعفر محمد بن علی عليه السلام و شیعیان پیش از زمان امامت حضرت ابوجعفر باقر عليه السلام مناسک حج خود را نمی‌دانستند تا اینکه آن حضرت درب علم را بر آنان گشود، و مناسک حج و حلال و حرام را بیان فرمود تا اینکه مردم نیازشان به اهل بیت عليهم السلام شد بعد از آنکه به دیگران نیازمند بودند و بدین ترتیب خواهد گذشت. و زمین جز با امام نخواهد بود، و هر کس بمیرد در حالی که امام خود را نشناخته باشد مانند آن است که در دوران جاهلیّت مرده باشد، و نیازمندترین وقت برای تو نسبت به آنچه بر آن هستی، هنگامی است که روحت به اینجا برسد ـ به گلویش اشاره کرد ـ و دنیا از تو جدا شود، خواهی گفت من بر وضع خوبی بودم و مذهب نیکی داشتم[1].

می‌گویم: اینکه راوی پرسید (آیا در ولایت چیزی کمتر از چیزی هست) دو احتمال دارد:

الف) آیا حدّ معینی برای ولایت وجود دارد که کمتر از آن حد جایز نباشد که سائل آن را اخذ کند؟ که امام عليه السلام با ذکر دو امر او را پاسخ گفت: اول معرفت امام و دوم اطاعت از او. و استدلال نمود به آیهٔ کریمهٔ اطاعت و به روایت پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله دربارهٔ معرفت امام عليه السلام. و این وجه را حدیث صحیحی که گذشت تأیید می‌کند.

ب) اینکه منظور، بیان دلیل از قرآن یا سنّت پیغمبر صلى الله عليه وآله است که بر وجوب ولایت آل محمد علیهم الصلاة و السلام دلالت کند تا بر مخالفین حجّت باشد. چون که وقتی حضرت فرمود ولایتی که خداوند به آن امر فرموده ولایت آل محمد عليهم السلام است. راوی سؤال کرد: آیا در این باره چیزی هست یعنی دلیلی که معتبر باشد نزد مخالفین که نتوانند آن را رد یا انکار کنند؟ پس آن حضرت دو دلیل ذکر کرد یکی از قرآن مجید و دیگری از سنّت که آنها را مخالفین نمی‌توانند رد کنند.

توضیح: دلالت آیه و حدیثی که امام عليه السلام استدلال فرمود اینکه: هر کس کمترین بینشی

---

۱. اصول کافی: ۱۹/۲.

داشته باشد، اگر عقلش را قاضی قرار دهد اعتراف خواهد کرد که خداوند متعال به بندگان مؤمن خود امر نمی‌کند از یک نفر فاسق فاجر معصیتکار ستمگر پیروی نمایند، بلکه آنها را امر می‌کند که از یک انسان عالم و زاهد و معصوم پیروی نمایند همچنین پیغمبر ﷺ حکم نمی‌کند که هر کس بمیرد در حالی که یک انسان متجاهر به انواع گناه و معصیت مثل معاویه و یزید و امثال اینها را نشناخته باشد به مردن جاهلیت مرده است بلکه واجب است به کسی رجوع شود که جز به وسیلهٔ او احکام را نتوان شناخت. و مؤیّد این احتمال آخر حدیث است که فرمود: «وَقَالَ الْآخَرُونَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَحُسَيْنُ بْنُ عَلِّي وَلاَ سَواء وَلاَ سَواء».

روایت صحیح محمد بن مسلم که قبلا گذشت نیز مؤیّد این معناست.

۱۰ ـ در حدیث صحیح از حَارِثِ بْنِ الْمُغِيْرَةِ آمده که گفت: به حضرت ابوعبدالله صادق ؑ گفتم: آیا پیغمبر ﷺ فرموده است: «مَنْ مٰاتَ وَلاٰ يَعْرِفُ إِمٰامَهُ مٰاتَ مِيتَةً جٰاهِلِيَّةً»؟ فرمود: آری، عرضه داشتم: این کدام جاهلیت است آیا جاهلیت مطلق یا جاهلیت کسی که امامش را نشناخته؟ فرمود: جاهلیت کفر و نفاق و ضلال[1].

می‌گویم: احادیث وارده در این باب بسیار زیاد است.

۱۱ ـ و در کمال الدین آمده که: امام ابوالحسن موسی بن جعفر ؑ فرمود: هر که در چهار چیز شک کند به همهٔ اموری که خداوند تبارک و تعالی نازل فرموده کافر است یکی از آنها معرفت امام در هر زمان به شخص و صفتش می‌باشد[2].

۱۲ ـ همچنین در آن کتاب از امام صادق از پدران بزرگوارش آمده که رسول اکرم ﷺ فرمود: هر کس قائم از فرزندان مرا در زمان غیبتش منکر شود به مرگ جاهلیت مرده است[3].

۱۳ ـ و در همان کتاب از حضرت صادق ؑ از پیغمبر اکرم ﷺ روایت است که فرمود: هر کس منکر قائم از فرزندانم شود مرا منکر شده است[4].

---

۱. اصول کافی: ۳۷۷/۲.
۲. کمال الدین: ۴۱۳/۲.
۳. کمال الدین: ۴۱۲/۲.
۴. کمال الدین: ۴۱۲/۲.

۱۴ ـ و در غیبت نعمانی به سند خود از حضرت صادق ﷺ آورده که آن حضرت فرموده: هر کس شبی را به صبح آورد در حالی که امام زمانش را نشناسد به مردن جاهلیت می‌میرد[1].

و اخبار بسیار دیگر که از ائمهٔ اطهار ﷺ روایت شده است.

و امّا منظور از معرفت و شناخت چیست؟ در اول باب هشتم خواهد آمد که آنچه واجب است در معرفت؛ دو امر است. یکی شناختن شخص امام با اسم و نسب او، دوم: شناخت صفات و خصوصیات او که با آنها از دیگران امتیاز می‌یابد ان شاء الله به تفصیل خواهد آمد.

توجه

متأخّرین از مجتهدین برآنند که: خبر صحیح آن است که راوی آن در هر طبقه عادلِ امامی باشد. ولی متقدمین گفته‌اند: خبر صحیح خبری است که اطمینان حاصل شود که از معصوم صادر شده است. در این باب مظور من از صحیح همان معنی اوّل است و هرگاه تعبیر کرده‌ام که این خبر همچون صحیح است یا بنابر بعضی وجوه صحیح، به معنی دوم است.

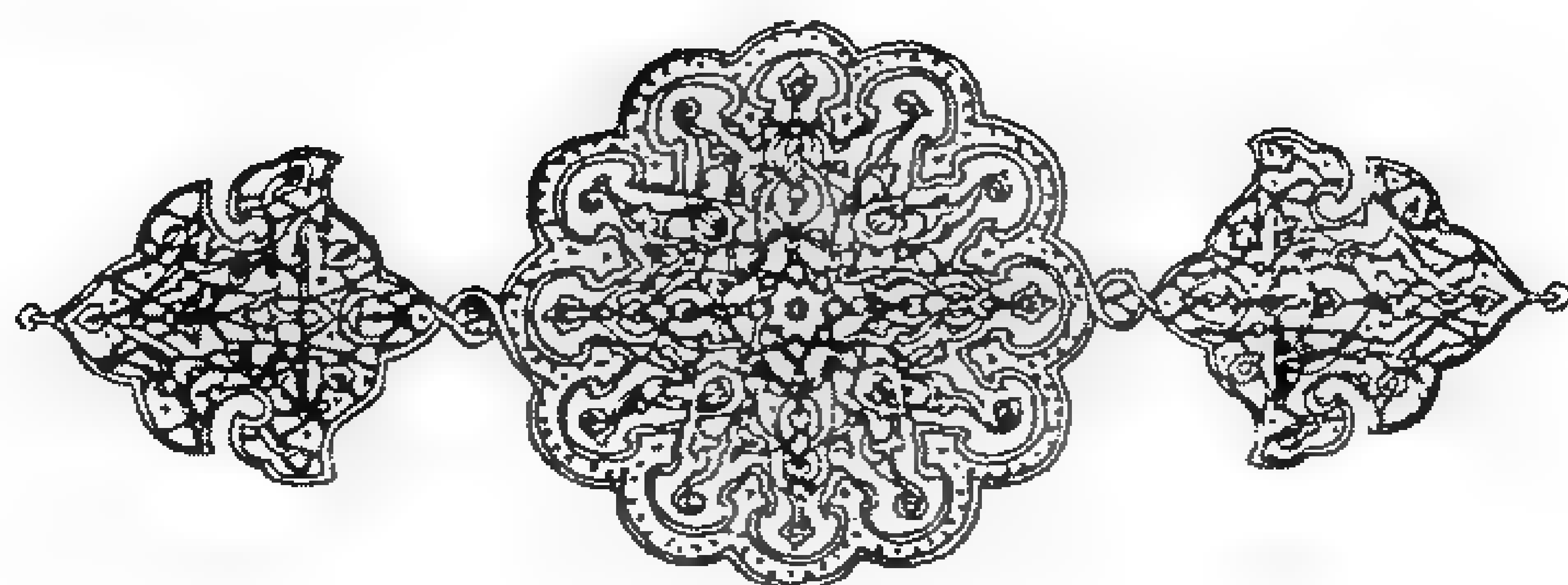
---

۱. الغیبة، شیخ نعمانی، ۶۲.

بخش دوّم

اثبات امامت حضرت

حجة بن الحسن العسکری صلوات‌الله علیه



خوانندهٔ عزیز:

خداوند من و شما را بر اندیشهٔ محکم و استوار و ایمان به حقّ در دنیا و آخرت پایدار نماید. و بین ما و خَلَفِ مُنتظر از خاندان عصمت و طهارت جمع فرماید، بدانکه هیچ راهی برای اثبات امامت نیست مگر نَصّ و معجزه. زیرا همان طور که در جای خود ثابت شده از جمله شرایط امام عصمت است، که اگر امام معصوم نباشد هدف از نصب او تحقق نمی‌یابد، و به اصطلاح (نقض غرض) لازم می‌آید.

عصمت حالتی است نفسانی و مرتبه‌ای است که از نظر مردم پوشیده است و کسی آن را نمی‌داند مگر خداوند و کسانی که خداوند علم آن را به آنها الهام فرموده باشد، در این رابطه بر خداوند است که امام معصوم را با یکی از دو راه به مردم معرفی کند:

۱ - به وسیلهٔ پیغمبر ﷺ و یا امام قبلی.

۲ - به وسیلهٔ معجزه‌ای که به دست او انجام شود. و چون امام برای مردم معیّن شده بر آنها واجب است که به او مراجعه کنند و اعتماد نمایند که: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُبِيناً﴾[1]؛ و برای هیچ مرد و زن مؤمنی این حقّ نیست که هرگاه خدا و رسول او کاری را لازم کنند ایشان در کارشان اختیار [و گزینشی] داشته باشند. و هر آنکه خدا و رسول او را نافرمانی نماید حقّا که در گمراهی آشکاری افتاده است.

و شاهد بر آنچه گذشت احادیثی است که از نظر معنی متواتر است.

---

۱. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۳۶

۱ ـ حدیثی است که شیخ ثقهٔ جلیل احمد بن ابی‌طالب طبرسی[1] در کتاب الإحتجاج آورده است. این حدیث هر چند که طولانی است ولی فواید بسیار و امور مهم دارد. در این حدیث امامت مولای ما عجل‌الله فرجه با نص و معجزه اثبات شده، و اینکه امّت را نشاید برای خود امامی اختیار کند. پس تعجّبی ندارد که تمام این حدیث را بیاوریم و از خداوند می‌خواهیم که ما را اهل پذیرش این حدیث قرار دهد. شیخ طبرسی ـ که خدایش رحمت کند ـ چنین گفته است:

«احتجاج حضرت حجّت قائم منتظر صاحب الزمان ـ درود خداوند بر او و پدرانش باد ـ سعد بن عبدالله قمی اشعری گفته است: به یک نفر ناصبی که از همهٔ ناصبی‌ها در مجادله قویتر بود دچار شدم. روزی هنگام مناظره به من گفت مرگ بر تو و هم مسلکانت باد، شما رافضی‌ها مهاجرین و انصار را مورد طعن قرار می‌دهید، و محبّت پیغمبر را نسبت به آنان انکار می‌کنید، و حال آنکه صدّیق بالاترین افراد اصحاب است که به اسلام سبقت جسته، مگر نمی‌دانید که رسول‌الله او را شب هجرت از ترس بر جان او، با خود به غار برد چنانکه بر جان خود ترسان بود، برای اینکه می‌دانست که او خلیفه و جانشین آن حضرت خواهد شد، لذا خواست که جان او را مانند جان خود حفظ کند تا مبادا وضع دین بعد از خودش مختل شود، در همان حال علی را در رختخواب خود قرار داد چونکه می‌دانست اگر او کشته شود وضع اسلام مختل نمی‌گردد، زیرا که از اصحاب بودند کسانی که جای او را بگیرند لذا خیلی به کشته شدنش اهمیت نمی‌داد.

سعد می‌گوید: من جوابش را دادم ولی جوابها دندان شکن نبود.

سپس گفت: شما رافضیان می‌گویید: اوّلی و دوّمی منافق بوده‌اند و به ماجرای لیلة العقبه استدلال می‌کنید. آنگاه گفت: بگو ببینم آیا مسلمان شدن آنها از روی خواست و رغبت بود یا اکراه و اجباری در کار بود؟

من در اینجا از جواب خودداری کردم، چونکه با خود اندیشیدم اگر بگویم از روی

---

۱. در علمای ما ـ شیعهٔ امامیّه ـ سه نفر به طبرسی معروف بوده‌اند یکی: مؤلف کتاب الاحتجاج علی اهل اللجاج؛ دوم: شیخ جلیل امین فضل بن الحسن طبرسی، مؤلف تفسیر مجمع البیان؛ و سوم: فرزند برومندش شیخ حسن بن فضل مؤلف کتاب مکارم الاخلاق. (مؤلف)

اجبار و اکراه مسلمان شدند که در آن هنگام هنوز اسلام نیرومند نشده بود تا احتمال این معنی داده شود، و اگر بگوییم از روی خواست و رغبت اسلام آوردند که ایمان آنها از روی نفاق نخواهد بود.

از این مناظره با دلی پردرد بازگشتم کاغذی برداشتم و چهل و چند مسئله‌ای که حلّ آنها برایم دشوار بود نوشتم و با خود چنین گفتم: این نامه را به نمایندهٔ مولی ابومحمد حسن بن علی عسکری ﷺ ـ یعنی احمد بن اسحاق که ساکن قم بود ـ تسلیم کنم امّا وقتی سراغ او رفتم دیدم سفر کرده است به دنبال او مسافرت کردم تا اینکه او را یافتم و جریان را با او در میان گذاشتم احمد بن اسحاق به من گفت: بیا با هم به سُرَّمَنْ رَأَیٰ (سامراء) برویم تا از مولایمان حسن بن علی ﷺ در این باره سؤال کنیم، پس با او به سُرَّمَنْ رَأَیٰ رفتیم تا به درب خانهٔ مولایمان رسیدیم و اجازهٔ ورود خواستیم، اجازه داده شد داخل خانه شدیم، احمد بن اسحاق کوله‌باری داشت که با عبای طبری آن را پوشانده بود که در آن صد و شصت کیسه از پولهای طلا و نقره بود و بر هر یک از آنها مهر صاحبش بود و چون چشممان به جمال حضرت ابومحمد الحسن بن علی ﷺ افتاد دیدیم که صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشد و بر روی رانش کودکی نشسته که در حسن و جمال مانند ستارهٔ مشتری است، و دو گیسو بر سر دارد و در پیشگاه آن حضرت انار زرینی قرار داشت که با جواهرات و نگینهای قیمتی زینت شده بود، انار را یکی از رؤسای بصره إهدا کرده بود، امام ﷺ قلمی در دست داشت و با آن روی کاغذ چیزی می‌نوشت، و هرگاه کودک دستش را می‌گرفت آن انار را می‌افکند تا آن کودک برود و آن را بیاورد و در این فرصت هر چه می‌خواست می‌نوشت پس احمد بن اسحاق عبا و کوله‌بار را به نزد حضرت هادی ﷺ (یکی از القاب امام حسن عسکری ﷺ است) گشود پس آن حضرت نظری به کودک افکند و گفت: مهر از هدایای شیعیان و دوستانت برگیر. عرضه داشت: ای مولای من آیا جایز است دست پاک به سوی هدایای نجس و اموال پلید دراز شود؟

آن حضرت به احمد بن اسحاق فرمود: آنچه در کوله‌بار هست بیرون آور تا حرام و حلال از هم جدا شود. پس او کیسه‌ای را بیرون آورد، کودک گفت: این مربوط به فلان بن فلان از فلان محلّهٔ قم است که شصت و دو دینار دارد از پول منزلی که فروخته و ارث از

پدرش چهل و پنج دینار است و از پول هفت پیراهن چهارده دینار و اجرت سه دکان سه دینار.

مولای ما فرمود: راست گفتی فرزندم حرام از آن را بیان کن. کودک گفت: در این کیسه دیناری است که در فلان سال در ری سکه خورده، نیمی از نقشش رفته و سه قطعه مقراض شده که وزن آنها یک دانق و نیم است حرام در این اموال همین مقدار است که صاحب این کیسه در فلان سال، فلان ماه نزد نسّاجی که همسایه‌اش بود یک من و ربع پشم ریسیده شده داشت که مدّت زیادی بر آن گذشته بود، پس آن را سارقی دزدید نسّاج به او ابلاغ کرد ولی او سخن نسّاج را نپذیرفت و به جای آن به مقدار یک من و نیم پشم نرمتر از مال خودش که به سرقت رفته بود تاوان گرفت و سپس سفارش داد تا برایش پیراهنی از آن بافتند این دینار و آن مقراض شده‌ها از پول آن پیراهن است.

احمد بن اسحاق گره از کیسه گشود، دینار و مقراض شده‌ها را همانطور که خبر داده بود در آن دید، سپس کیسهٔ دیگری بیرون آورد. آن کودک فرمود: این مال فلان بن فلان است از فلان محلهٔ قم، پنجاه دینار در آن هست شایسته نیست برای ما که به آنها دست بزنیم. احمد بن اسحاق گفت: چرا؟ فرمود: به خاطر اینکه این دینارها از پول گندمی است که صاحب این پول با کشاورزانش قرار داد داشت ولی قسمت خودش را با پیمانهٔ کامل برداشت و قسمت آنها را با پیمانهٔ ناقص داد.

حضرت امام حسن ﷺ فرمود: راست گفتی فرزندم سپس گفت: ای پسر اسحاق این کیسه را بردار و به صاحبانش گوشزد کن و آنها را سفارش نمای که به صاحبان اصلی (=کشاورزان) برسانند که ما به آن نیاز نداریم.

آنگاه فرمود: پیراهن آن پیرزن را بیاور. احمد بن اسحاق گفت: آن را ـ که در ساکی بوده ـ فراموش کرده‌ام. آنگاه رفت تا آن را بیاورد، که در این هنگام مولایمان حضرت ابومحمد هادی ﷺ به من نظر افکند و فرمود: چه عجب اینجا آمدی؟ عرضه داشتم: احمد بن اسحاق مرا تشویق کرد که به دیدار شما بیایم. فرمود: پس سؤالاتی که داشتی چه شد؟ عرضه داشتم: به همان حال است ای مولای من. فرمود: از نور چشمم هر چه می‌خواهی بپرس ـ و به کودک اشاره کرد ـ عرضه داشتم: ای سرور و مولی زادهٔ ما، برای ما روایت

شده است که پیغمبر اکرم ﷺ طلاق همسران خود را به امیرالمؤمنین ؑ واگذار کرده بود به طوری که روز جمل به عائشه پیغام داد که تو بر اسلام و اهل اسلام هلاکت وارد ساختی [و از مقامت سوء استفاده کردی] و فرزندانت را از روی جهل به نابودی کشاندی اگر از کارهایت دست برنداری تو را طلاق خواهم داد. ای مولای من بفرمایید که معنی طلاق در اینجا چیست که رسولخدا ﷺ حکم آن را به امیرالمؤمنین واگذار کرده بود؟

فرمود: خداوندِ پاك مقام همسران پیغمبر را بزرگ قرار داد و آنان را به شرافت مادران مؤمنین بودن افتخار بخشید، آنگاه رسولخدا ﷺ به امیرمؤمنان فرمود: یا ابالحسن این شرافت تا وقتی برای آنها باقی است که بر اطاعت خداوند استوار بمانند پس هر کدامشان بعد از من خدای را معصیت کرد به اینکه علیه تو خروج نمود او را از همسری من بیرون ساز و افتخار مادر مؤمنین بودن را از او بگیر.

پس از آن گفتم: فاحشهٔ مبیّنه چیست که اگر زن آن را مرتکب شود برای شوهر جایز است که در ایام عدّه هم او را از خانهٔ خود بیرون راند؟

فرمود: مساحقه است نه زنا زیرا که اگر زنا کرد حد را بر او جاری می‌سازند و اگر کسی خواست با او ازدواج کند اشکال ندارد و حدّی که بر او جاری شده مانع آن نیست، ولی اگر مساحقه کرد؛ واجب است که سنگسار شود و سنگسار خواری است که هر کس را خداوند امر فرموده سنگسار کنند، خوارش کرده لذا برای کسی روا نیست که به او نزدیک شود.

سپس گفتم ای زادهٔ پیامبر: از قول خدای عزّ و جل به پیغمبرش موسی ؑ خبرم ده که می‌فرماید: ﴿فَاخْلَعْ نَعلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً﴾: کفشهایت را بیرون ساز که تو در جایگاه مقدّس طوی هستی[1].

فقهای فریقین چنین پندارند که نعلین‌های حضرت موسی از پوست مردار بوده؟

فرمود: هر کس این حرف را بزند بر حضرت موسی افترا بسته، و او را در نبوّتش جاهل پنداشته است، زیرا که از دو حال خارج نبود که هر دو خطاست؛ یا اینکه نمازش با آن جایز بوده یا نه. اگر نماز جایز بوده پس در آن جایگاه نیز جایز بود که آن را پوشیده

۱. سورهٔ طه، آیه ۱۲

باشد هر چند که پاکیزه است. و اگر نمازش جایز نبوده پس حضرت موسی باید حرام و حلال را نشناخته باشد و ندانسته باشد که با چه چیز می‌توان نماز خواند و با چه چیز نمی‌شود و این کفر است.

گفتم: پس ای مولای من تأویل این آیه را برایم بیان فرمای؟ فرمود: حضرت موسی در وادی مقدّس بود که عرضه داشت: پروردگارا من محبّتم را نسبت به تو خالص ساختم و دلم را از غیر تو شستشو دادم ولی موسی نسبت به خانواده‌اش سخت علاقه‌مند بود پس خداوند متعال فرمود: ﴿فَاخْلَعْ نَعلَیْکَ﴾؛ یعنی اگر محبّت تو نسبت به من خالص و دلت از میل به غیر من خالی است پس محبّت خانواده‌ات را از قلبت بیرون کن.

عرضه داشتم: بفرمایید تأویل ﴿کهیعص﴾[1] چیست؟ فرمود: این حروف از خبرهای غیبی است که خداوند بنده‌اش زکریّا را بر آن مطّلع ساخت سپس بر محمّد ﷺ آن را حکایت فرمود. و آن چنین است که وقتی زکریّا از پروردگار خواست که نامهای پنج تن را به او تعلیم کند خداوند جبرئیل را بر او نازل فرمود و به او نام آنان را آموخت پس هرگاه زکریّا، نام محمّد و علی و فاطمه و حسن ﷺ را یاد می‌کرد همّ و غمّ و اندوه از او دور می‌شد، ولی هر وقت حسین ﷺ را یاد می‌کرد بغض گلویش را می‌فشرد، و به نفس زدن می‌افتاد. روزی به پیشگاه خداوند عرضه داشت: إلٰها چگونه است که وقتی نام چهار تن از اینان را یاد می‌کنم تسلّی خاطر می‌یابم و چون حسین را یاد می‌کنم دیده‌ام گریان و ناله‌ام بلند می‌شود؟ خداوند متعال جریان [شهادت] آن حضرت را به اطّلاع زکریّا رسانید و فرمود ﴿کهیعص﴾ پس کاف نام کربلا است، و ها هلاکت عترت پیغمبر. و یا یزید است که ستم کننده بر حسین ﷺ می‌باشد. و عین عطش حسین ﷺ، و صاد صبر اوست.

پس هنگامی که زکریّا این مطلب را شنید تا سه روز مسجدش را ترک نکرد و مردم را از ملاقات با خود ممنوع ساخت و به گریه و زاری پرداخت، بر حسین می‌گریست و می‌گفت: خدایا آیا بهترین خلایقت را به سوگ فرزندش خواهی نشانید! پروردگارا آیا این مصیبت بزرگ را بر او وارد خواهی نمود! الهی آیا جامهٔ عزا بر تن علی و فاطمه خواهی پوشاند! آیا غم این مصیبت را به ساحت آنها خواهی رساند! آنگاه می‌گفت: به من فرزندی

۱. سورهٔ مریم، آیهٔ ۱

روزی کن که چشمم در سنّ پیری به او روشن و محبّتش در دلم فتنه انگیزد سپس مرا نیز در غم از دست دادنش بنشان چنانکه محمد حبیب خود را در سوگ فرزندش خواهی نشاند. خداوند یحیی را به وی داد، و پس از آن به شهادت او سوگوارش ساخت و مدّت حمل یحیی شش ماه بود همچنان که مدّت حمل حسین ؑ.

سپس گفتم: ای مولای من بفرمایید: علّت چیست که مردم نمی‌توانند امام برای خودشان برگزینند؟ فرمود: امام اصلاحگر یا فسادگر؟ عرضه داشتم: اصلاحگر.

فرمود: آیا امکان دارد که فاسدی را انتخاب کنند در حالی که ندانند که در اندیشهٔ او چه می‌گذرد، فکر اصلاح دارد یا افساد؟ گفتم: آری. فرمود: همین است علّت که با دلیل روشنی برای تو بیان می‌کنم که عقل تو آن را بپذیرد.

عرضه داشتم: بفرمایید. فرمود: بگو ببینم پیامبرانی که خداوند آنان را برگزیده، و کتابهای آسمانی بر ایشان نازل کرده، و آنان را با وحی و عصمت تأیید فرموده و پیشوایان امم بودند، از جمله موسی و عیسی با علم و اندیشهٔ برجسته‌ای که داشتند امکان دارد منافقی را انتخاب کنند در حالی که گمان داشته باشند که مؤمن است؟ گفتم: خیر. فرمود: پس حضرت موسی کلیم الله چگونه شد که با آن همه عقل و علم و نزول وحی بر او، هفتاد نفر از بزرگان قوم و وجوه لشکریانش کسانی که در ایمانشان و اخلاصشان تردید نداشت، ولی در واقع منافقین را انتخاب کرده بود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا﴾[1]: و موسی هفتاد نفر از قوم خود را برای میقاتِ ما برگزید.

ما که می‌بینیم شخصی که خداوند او را به نبوّت برگزیده (موسی ؑ) به جای اصلح؛ افسد را انتخاب می‌کند می‌فهمیم که انتخاب کردن جایز نیست جز برای آنکه اسرار نهان و اندیشه‌های پنهان همه را می‌داند، و نیز می‌فهمیم که انتخاب مهاجرین و انصار ارزشی ندارد. بعد از آن که پیغمبران که می‌خواستند اهل صلاح را برگزینند، انتخاب آنان بر اهل فساد واقع شد.

سپس فرمود: ای سعد خصم تو ادّعا می‌کند پیغمبر اکرم ﷺ برگزیدهٔ این امّت را با خود به غار برد چون که بر جان او می‌ترسید همان طوری که بر جان خودش می‌ترسید

---

۱. سورهٔ اعراف، آیه ۱۵۵

زیرا می‌دانست خلیفه بر امّت بعد از خودش اوست. چون لازمهٔ مخفی شدن جز این نبود که او را با خود ببرد. امّا علی را در جای خود خوابانید چون که می‌دانست خللی که با کشته شدن ابوبکر وارد می‌شود با کشته شدن علی نیست چون افرادی هستند که بتوانند جای او را پر کنند! چنین پاسخ بده که مگر نه شما معتقدید که پیغمبر ﷺ فرمود: بعد از من خلافت سی سال است، و خلافت را بر مدّت این چهار تن ابوبکر و عمر و عثمان و علی ﷺ مخصوص گردانید؟ خصم به ناچار جواب دهد: آری، به او بگو اگر این مطلب درست است، پس چرا با یک خلیفه ـ فقط ابوبکر ـ به غار رفت و آن سه نفر دیگر را نبرد؟ با این حساب معلوم می‌شود که پیغمبر آنان را سبک شمرده چون لازم بود که با ایشان همانطور رفتار می‌کرد که با ابوبکر، پس چون این کار را نکرد در حقوق آنان سهل‌انگاری نموده، و مهربانی از آنان دریغ داشته با اینکه واجب بود به ترتیب خلافتشان با ایشان هم مثل ابوبکر رفتار می‌کرد.

و امّا اینکه خصم به تو گفت: که آن دو نفر آیا از روی خواست و رغبت مسلمان شدند یا از روی اکراه؟

چرا نگفتی: بلکه از روی طمع اسلام آوردند، زیرا که آنان با یهود معاشرت داشتند و از برآمدن و پیروزی محمد ﷺ بر عرب باخبر بودند، یهود از روی کتابهای گذشته و تورات و ملاحم، آنان را از نشانه‌های جریان حضرت محمد ﷺ آگاه می‌کردند و به ایشان می‌گفتند که تسلّط او بر عرب نظیر تسلّط بخت النصر است بر بنی اسرائیل با این فرق که او ادعای پیغمبری نیز می‌کند ولی پیغمبر نیست، پس هنگامی که امر رسول‌الله ﷺ ظاهر گشت با او کمک کردند بر شهادت لا اله الا الله و محمد رسول‌الله، به طمع اینکه وقتی اوضاع خوب شد، و امور منظّم گردید، فرمانداری و ولایت جایی هم به آنها برسد و چون از رسیدن به ریاست به دست آن حضرت مأیوس شدند با بعضی از هم‌فکران خود همراه شدند تا در شب عقبه شتر پیغمبر ﷺ را رم بدهند و شتر در آن گردنهٔ هولناک حضرت را بیفکند و کشته شود و صورتشان را پوشاندند مثل دیگران ولی خداوند پیغمبرش را از نیرنگ آنان ایمن قرار داد و حفظ کرد و نتوانستند آسیبی برسانند، آن دو نفر حالشان نظیر طلحه و زبیر است که آمدند و با علی ﷺ بیعت کردند به طمع

اینکه هر کدامشان فرماندار یک استان بشوند. امّا وقتی مأیوس شدند بیعت را شکستند. و علیه آن حضرت قیام کردند. تا اینکه عاقبت کارشان بدانجا کشید که عاقبت کار افرادی است که بیعت را بشکنند.

سخن که به اینجا رسید مولایمان امام حسن بن علی ﷺ برای نماز برخاست، قائم ﷺ نیز با او برخاست و من از خدمتشان بازگشتم و به جستجوی احمد بن اسحاق برآمدم که دیدم گریان به نزدم آمده گفتم: چرا معطّل شدی؟ و چرا گریه می‌کنی؟ گفت: پیراهنی که مولایم مطالبه فرمود نیافتم، گفتم: ناراحت مباش برو به حضرت خبر بده پس بر حضرت داخل شد و برگشت در حالی که با تبسّم بر محمّد و آل محمّد درود می‌فرستاد گفتم: چه خبر است؟ گفت دیدم پیراهن زیر پای مولایم گسترده است، پس حمد الهی را بجای آوردیم، و پس از آن روز چند روزی هم به خانهٔ مولایمان می‌رفتیم ولی آن کودک را نزد حضرت نمی‌دیدیم چون روز وداع و خداحافظی رسید من و احمد بن اسحاق و کهلان همشهری من بر آن حضرت وارد شدیم، احمد بن اسحاق بپاخاست و عرضه داشت: ای فرزند پیغمبر خدا، رفتن نزدیک و غصّه‌مان زیاد است از درگاه خداوند می‌خواهیم که درود خود را بر جدّت محمّد مصطفی و پدرت حضرت مرتضی و مادرت حضرت سیدة النساء و دو سرور جوانان بهشت عمو و پدرت و امامان پاکیزه بعد از ایشان از پدرانت بفرستد، و نیز درود و صلوات خود را بر تو و فرزندت قرار دهد، و از خدا می‌خواهیم که آستانه‌ات بلند و دشمنانت پست و زبون گردند. و خدا نکند که این آخرین دیدارمان با شما باشد. چون سخن احمد بن اسحاق به اینجا رسید حضرت متأثر شد بطوری که اشک از دیدگانش جاری گشت، سپس فرمود: ای ابن اسحاق دعای خود را از حدّ مگذران که تو در این سفر خدای را ملاقات خواهی کرد. احمد بن اسحاق تا این سخن را شنید بیهوش افتاد، و چون به هوش آمد عرضه داشت: تو را به خدا و حرمت جدّت قسم می‌دهم که به پارچه‌ای مفتخرم نمایی تا آن را کفن خود قرار دهم؟

مولای ما دست زیر مسند خود برد و سیزده درهم بیرون آورد و فرمود: این را بگیر و غیر از این را برای خودت مصرف مکن و آنچه خواستی محروم نخواهی شد البته خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد.

سعد ادامه می‌دهد: چون برگشتیم در بین راه سه فرسنگ به حُلوان مانده احمد بن اسحاق تب کرد و بیماری سختی گرفت که از زندگی دست شست و هنگامی که وارد حُلوان شدیم در یکی از کاروانسراهای آن فرود آمدیم، احمد بن اسحاق یکی از همشهریانش را که مقیم حلوان بود نزد خود خواند و سپس به ما گفت: امشب از نزد من بیرون روید و مرا تنها بگذارید. هر کدام از ما به خوابگاه خود رفت، نزدیک صبح فکری به سرم زد چون چشم گشودم کافور، خادمِ مولایم ابومحمد ﷺ را دیدم که می‌گفت: خداوند اجر شما را در این مصیبت زیاد کند، و برایتان این فاجعه را جبران نماید. ما از غسل و کفن رفیق شما فراغت یافتیم، شما برای دفن او برخیزید، زیرا که او مقامش نزد سرور شما از همه‌تان گرامی‌تر است. سپس از چشم ما غایب شد، و ما با گریه بر جنازهٔ احمد بن اسحاق حاضر شدیم و حقّ او را ادا کردیم و مراسم او را به پایان رساندیم، خدا رحمتش کند[1].

۲ ـ حدیثی است که ثقة‌الاسلام کلینی در کافی آورده که امام صادق ﷺ فرمود: آیا گمان می‌کنید که هر یک از ما به هر که دلمان بخواهد می‌تواند وصیت کند؟ نه به خدا قسم، بلکه امامت عهد و پیمانی است از طرف خدا و رسولش برای مردی پس از مردی دیگر تا امر به صاحبش برسد[2].

چون این مطلب را دانستی باید گفت که امامت مولی و سیّد ما **حُجة بن الْحَسَنِ الْعَسْكَری صَاحِبُ الزَّمَانِ** عجّل اللّهُ تَعالیٰ فَرَجَهُ الشّریف به هر دو راه (نص و معجزه) به وسیلهٔ روایات متواتره ثابت است که در دو فصل قسمتی از آنها را می‌آوریم تا این کتاب از دلیل خالی نباشد.

---

۱. الاحتجاج ۲۶۸/۲. گفتنی است که حُلوان شهری بزرگ در مرز ایران و عراق بوده که اثری از آن بر جای نمانده، و شهر سرپل ذهاب ـ که آرامگاه احمد بن اسحاق در آن، و بارگاه مردم است ـ در محل آن احداث گردیده است. مراصد المعارف ۱۱۸/۱. (مترجم)

۲. اصول کافی ۲۷۷/۱.

فصل اول

قسمتی از احادیث متواتره
که به طور خاص بر امامت آن حضرت دلالت دارد

۱ ـ روایت صحیحی است که ثقةالاسلام کلینی در کتاب کافی از حضرت امام جواد ﷺ آورده است که فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ همراه حسن بن علی ﷺ در حالی که به دست سلمان تکیه کرده بود وارد مسجدالحرام شدند و نشستند که ناگاه مرد خوش قیافه و خوش لباسی آمد و بر امیرمؤمنان علی ﷺ سلام کرد و خدمت آن حضرت نشست. آن بزرگوار جواب سلام او را دادند. سپس گفت: یا امیرالمؤمنین من سه مسئله از تو می‌پرسم اگر پاسخ آنها را دادی خواهم دانست که این مردم در کار تو خلافی بزرگ مرتکب شده‌اند که در دنیا و آخرت مسئول آنند و گرنه می‌فهمم که تو با آنان مساوی هستی و هیچ امتیازی بر ایشان نداری.

امیرمؤمنان ﷺ فرمود: هر چه می‌خواهی سؤال کن. عرضه داشت بگو ببینم:

الف) وقتی انسان می‌خوابد روحش به کجا می‌رود؟

ب) فراموشی و یادآوری چگونه به انسان دست می‌دهد؟

ج) چطور می‌شود که فرزندان انسان به عموها یا دایی‌های خود شباهت می‌یابند؟

پس امیرمؤمنان روی به امام حسن ﷺ کرده فرمود: جوابش را بده. امام مجتبی جوابش

را داد آن مرد گفت: من شهادت می‌دهم که جز الله خدایی نیست و همیشه بر آن گواه بوده‌ام و گواهی می‌دهم که محمّد رسول خداست و همیشه بر آن شاهد بوده‌ام، و شهادت می‌دهم که تو وصیّ رسولخدا و قائم به حجّت او هستی. ـ و به امیرمؤمنان ﷺ اشاره کرد ـ و گواهم که تو جانشین و قائم به حجّت او هستی ـ و به امام حسن ﷺ اشاره کرد ـ و گواهم که حسین بن علی ﷺ وصیّ برادر خود و قائم به حجّت اوست بعد از او، و علی بن الحسین ﷺ قائم به امامت حسین است بعد از او، و محمد بن علی ﷺ قائم به امامت علی بن الحسین است و جعفر بن محمد ﷺ قائم به امامت محمد است، و موسی ﷺ که قائم به امامت جعفر بن محمد است، و علی بن موسی ﷺ که قائم به امر امامت موسی بن جعفر است، و محمد بن علی ﷺ که قائم به امامت علی بن موسی است، و علی بن محمد ﷺ که قائم به امامت محمد بن علی است، و حسن بن علی ﷺ که قائم به امامت علی بن محمد است و گواهی می‌دهم به مردی که فرزند حسن است و به کنیه و نام تعبیر نشود تا اینکه امر او ظاهر گردد و زمین را از عدالت پر کند چنانکه پر شده باشد از ظلم و ستم، درود و رحمت و برکت خدا بر تو باد ای امیرمؤمنان.

سپس برخاست و رفت، امیرمؤمنان ﷺ فرمود: ای ابومحمد در پی این مرد برو ببین کجا می‌رود حسن بن علی رفت و برگشت و گفت: جز این نبود که پای خود را از مسجد بیرون گذاشت و من ندانستم به کجای زمین خدا رفت، امیرمؤمنان ﷺ فرمود: ابومحمد او را می‌شناسی؟ امام حسن ﷺ گفت: خدا و رسولش و امیرمؤمنان داناترند. فرمود: او خضر ﷺ بود[۱].

---

۱. در کتاب کمال الدین جواب سؤالات را چنین آورده است: امّا اینکه پرسیدی وقتی شخصی می‌خوابد روحش کجا می‌رود؟ جوابش این است که روحش وابسته به باد و باد وابستهٔ به هواست تا وقتی که صاحبش برای بیدار شدن نجنبد. پس اگر خداوند اجازه دهد که روح به صاحبش برگردد، روح آن باد را می‌کشد و باد هوا را پس روح باز می‌گردد و در پیکر صاحبش استقرار می‌یابد. ولی اگر خداوند متعال اجازهٔ بازگشت روح را ندهد، هوا باد را و باد روح را خواهد کشید و خواهد برد تا روز محشر به صاحبش بازنگردد.

و امّا راجع به یاد و فراموشی ان که: دل هر کسی در محفظه‌ای است که بر آن سرپوشی نهاده شده هرگاه در آن حال بر محمّد و آل محمّد صلوات فرستد آن سرپوش از آن محفظه برداشته خواهد شد و دل پرتو می‌یابد و آنچه فراموش کرده بود به یاد می‌آورد. ولی اگر بر محمد و آل او صلوات نفرستد یا از ان کم نهد، سرپوش بر آن محفظه محکم شود دلش تار. و آنچه در ←

۲ ـ روایتی است که شیخ صدوق فقیه سدید ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی در کتاب إکمالُ الدّینِ وَ إتمامُ النّعمَةِ به سندی همچون صحیح بنابر بعضی وجوه به نقل از یونس بن عبدالرحمن آورده است که گفت به محضر امام هفتم موسی بن جعفر ؑ مشرّف شدم و عرضه داشتم: یابن رسول‌الله آیا تو قائِم به حقّ هستی؟ فرمود: من نیز قائم به حقّ هستم ولی آن قائمی که زمین را از دشمنان خدای عزّ و جل پاک کند و آن را پر از عدالت نماید همچنان که از جور و ستم پر شده باشد پنجمین فرزند من است که غیبتی طولانی دارد، زیرا که بر جان خود می‌ترسد، در این مدت [که او از نظر غایب است] عدّه‌ای از حقّ برگشته و عدّه‌ای دیگر ثابت قدم می‌مانند. سپس فرمود: خوشا حال شیعیان ما که در غیبت قائم ما به رشتهٔ ولایت ما چسبیده و به دوستی ما ثابت و استوار مانده و از دشمنانمان بیزار بوده باشند. آنان از مایند و ما از آنان هستیم که البته ما را به امامت پسندیده‌اند و ما هم ایشان را به شیعه بودن پسندیده‌ایم. خوشا به حالشان باز هم خوشا به حالشان به خدا که ایشان روز قیامت در درجات ما خواهند بود[1].

۳ ـ و در کتاب الخرائج آمده: محمد بن مسلم گوید: خدمت امام ابوعبدالله صادق ؑ شرفیاب بودم، معلّی بن خُنیس گریه کنان وارد شد. حضرت فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: بیرون خانهٔ شما کسانی هستند که می‌پندارند که شما را بر ما فضیلتی نیست و شما و آنها یکسان هستید.

حضرت صادق ؑ کمی ساکت ماند سپس دستور داد که طبقی خرما بیاورند آنگاه یک دانه خرما برگرفت و آن را دو نیم کرد سپس آن خرما را تناول فرمود و هسته‌اش را در زمین کاشت، پس آهسته رشد کرد و خرمای نارس داد حضرت از آن برگرفت و تناول کرد آنگاه پوست نوشتنی از آن برآورد و به معلّی داد و فرمود: بخوان. در آن نوشته شده

→ نظر داشت فراموش گردد.

و امّا آنچه راجع به نوزاد بود سببی که مانند عموها یا دایی‌های خود می‌شود: بدان که هرگاه مرد در حال آرامش با همسر خود درآمیزد نطفه در رحم واقع شده و فرزند مانند پدر و مادر برآید. ولی اگر در حالی که آرامش ندارد و رگها آسوده نیست آمیزش کند، نطفه پریشان گردیده و می‌لغزد. پس اگر بر رگی افتد که از عمو است مانند عمو برآید. و اگر بر رگی که از دایی است واقع شود شباهت به دایی خواهد یافت. مرحوم

۱. کمال الدین ۲: ۳۶۱

بود: «بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحيمِ لا اِلٰهَ اِلَّااللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُاللهِ عَلِيٌّ الْمُرْتَضىٰ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلي بنِ الْحُسَيْنِ و...» . نام یک به یک امامان تا امام حسن عسکری و فرزندش (مهدی) عليه السلام در آن بود[1].

۴ ـ شیخ صدوق به روایت صحیح از ریان بن الصلت آورده است که گفت به حضرت امام رضا عليه السلام عرضه داشتم: شما صاحب أمر هستید؟ فرمود: من نیز صاحب أمر [امامت] هستم، ولی نه آن صاحب آمری که زمین را از عدل پر کند همان طور که پر شده باشد از جور و ستم، و چگونه او باشم و حال آنکه می‌بینی که بدنم ضعیف است! امّا قائم آن است که وقتی ظهور نماید سنّ پیران و سیمای جوانان دارد، به قدری بدنش نیرومند است که اگر به بزرگترین درخت زمین دست اندازد آن را از جای برکند و اگر در میان کوهها فریاد برآورد سنگهای آنها فرو ریزد، عصای موسی و انگشتری سلیمان عليه السلام با او است، او چهارمین فرزند من است که خداوند او را هر قدر که مشیّتش تعلّق گیرد در پشت پردهٔ غیب مستور می‌سازد، سپس او را آشکار می‌گرداند تا زمین را پر کند از عدل و داد چنانکه از ستم و بیداد پر شده باشد[2].

۵ ـ شیخ صدوق نیز در حدیث صحیحی از ابوهاشم داوود بن القاسم جعفری آورده است که گفت: از حضرت ابوالحسن صاحب العسکر (امام هادی) عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: جانشین من بعد از من فرزندم حسن است، ولی شما چه حالی خواهید داشت در جانشین پس از او؟ عرض کردم: چطور مگر قربانت گردم؟ فرمود: زیرا که نه او را می‌بینید و نه روا است که اسمش را ببرید، گفتم: پس چطور او را یاد کنیم؟ فرمود بگویید: اَلْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِم السَّلامِ، (یعنی حجّت آل محمّد صلی الله علیهم اجمعین)[3].

۶ ـ همچنین شیخ صدوق در خبر صحیحی از جناب عثمان بن سعید عمْری ـ که روانش گرامی باد ـ روایت آورده که گفت: در محضر ابومحمد حسن بن علی (امام عسکری) عليه السلام بودم از آن بزرگوار سؤال شد از خبری که از پدرانش روایت شده که «زمین از حجّت الهی

---

۱. الخرائج: راوندی: ۹۸.
۲. کمال الدین ۳۷۶/۲.
۳. کمال الدین: ۳۸۱/۲.

بر مخلوق خالی نخواهد ماند تا روز قیامت و هر که بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده است» فرمود: البته درست است و حق، همانطور که روز حقّ است، عرض شد: یابن رسول الله امام و حجّت بعد از شما کیست؟ فرمود: فرزند من محمد که امام و حجّت بعد از من است هر که بمیرد و او را نشناسد به مردن جاهلیّت مرده است و بدانید که او را غیبتی طولانی است که افراد نادان در آن سرگردان شوند، و به هلاکت افتند، و وقت گزاران نسبت به آن، دروغ می‌گویند سپس خروج خواهد کرد. گویا می‌بینم پرچمهای سپیدی که در نجفِ کوفه بالای سرش به اهتزاز است[۱].

می‌گویم: ثقهٔ جلیل شیخ علی بن محمد بن علی الخزّاز قمی ﵀ در کتاب كِفايَةُ الْاَثَرِ فِي النَّصِ عَلَى الأَئِمَّةِ الْإِثْنيٰ عَشَرِ یک صد و هفتاد حدیث از طریق شیعه و سنی روایت کرده که همهٔ آنها به امامت حضرت قائم منتظر ﷺ تصریح دارد. ما نیز بعضی از آنها را در سایر ابواب کتاب خواهیم آورد.

---

۱. کمال الدین: ۴۰۹/۲.

فصل دوم

در بیان مقدار کمی از معجزات و کرامات متواتر مولا صاحب الزمان

۱ ـ روایتی است که شیخ صدوق از محمد بن عثمان عَمْری نقل کرده که گفت: هنگامی که حضرت مهدی ؑ متولد شد نوری از بالای سرش تا بر فراز آسمان درخشید. سپس روی بر زمین نهاد و برای پروردگارش ـ تعالی ذکره ـ به سجده افتاد و بعد سر برداشت در حالی که می‌گفت: شَهِدَ اللّهُ اَنَّهُ لااِلٰهَ اِلّا هُوَ وَالْمَلائِكَةُ وَ اُولُوا الْعِلْمِ؛ خداوند به یکتایی خود شهادت دهد، و فرشتگان و دانشمندان نیز به یکتایی او گواهند[1].

۲ ـ روایت شده است این که: وقتی آن حضرت متولد شد پرندگان سفیدی از آسمان فرود آمدند، و بالهای خود را بر سر و صورت و سایر اعضای بدنش کشیدند، سپس به آسمان پرواز کردند، آنگاه حضرت امام حسن عسکری ؑ فرمود: آنها فرشتگان بودند که برای تبرّک به این نوزاد فرود آمدند و هرگاه این فرزند ظهور کند آنها یاران اویند.

این حدیث را شیخ صدوق در کتاب کمال الدین آورده است[2].

۳ ـ در خبر صحیحی از محمد بن شاذان بن نعیم آمده که در نیشابور نقل کرده است که:

---

۱. کمال الدین ۲: ۴۳۳؛ و آیه‌ای که حضرت مهدی عجل‌الله فرجه تلاوت کرد سورهٔ آل عمران آیه ۱۸

۲. کمال الدین ۲: ۴۳۱

مقدار پانصد درهم بیست درهم کم از مال حضرت قائم ـ عجل‌الله تعالی فرجه ـ نزد من جمع شد که خوش نداشتم آن را ناقص بفرستم لذا بیست درهم کسری را از مال خودم تکمیل کردم و پانصد درهم را به نزد محمد بن جعفر فرستادم ولی ننوشتم که بیست درهم از من است، پس محمد بن جعفر قبض آن را از ناحیهٔ مقدّسهٔ حضرت قائم ـ عجل‌الله تعالی فرجه ـ برایم فرستاد که در آن نوشته شده بود: پانصد درهم که بیست درهمش از خودت بود رسید.

می‌گویم: همین روایت را در کافی از علی بن محمد از محمد بن علی بن شاذان نیشابوری با مختصر تفاوت نقل کرده است[۱].

۴ ـ همچنین در خبر صحیحی از محمد بن هارون روایت کرده که گفت: پانصد دینار از مال حضرت قائم ﷺ بر عهدهٔ من بود شبی از شبها که طوفان و تاریکی شدید بغداد را فرا گرفته بود. در بغداد بودم و به خاطر وامی که بر عهده داشتم سخت هراسان شدم، و با خود گفتم: چند دکان دارم که آنها را پانصد و سی دینار خریده‌ام ولی آنها را به پانصد دینار به حضرت قائم ﷺ واگذار می‌کنم. وی گفت: پس از آن شخصی به سراغم آمد و آن دکانها را به حساب آن حضرت از من تحویل گرفت در صورتی که به حضرتش ننوشته و به هیچ کس آن راز را نگفته بودم و حتی بر زبانم هم جاری نشده بود[۲].

۵ ـ روایتی است از علی بن محمد صیمری (یا سمری) نقل شده این که: به محضر مقدّس قائم عجل‌الله تعالی فرجه نامه نوشت و درخواست کفن کرد جواب آمد: که در سال هشتاد یا هشتاد و یکم به آن نیازمند خواهی شد پس در همان وقتی که آن حضرت برایش تعیین کرده بود وفات یافت و یک ماه پیش از فوتش کفن برایش فرستاده شد.

این روایت در کمال الدین آمده است[۳].

می‌گویم: و از جمله معجزات آشکار آن حضرت حصول خواسته‌های مردم است که با افکندن عریضهٔ حاجت در چاه آب یا آب جاری انجام می‌پذیرد و این امر کاملاً دیده

---

۱. کمال الدین: ۴۸۵/۲ و اصول کافی: ۱، ۵۲۳.
۲. کمال الدین ۲، ۴۹۲.
۳. کمال الدین ۲: ۵۰۱.

می‌شود و مجرّب است و ما آن را در خاتمهٔ کتاب خواهیم آورد انشاء الله تعالی.

خوانندهٔ عزیز اگر بخواهی بر معجزات آن حضرت مطلع شوی به کتابهایی که برای این منظور فراهم شده مراجعه کن تا بیشتر استفاده کنی، از جمله کتابها کمال الدین شیخ صدوق. و کتاب خرائج شیخ سعیدبن هبةالله، و بحار الانوار فاضل کامل مولانا محمد باقر مجلسی. و اَلنَّجمُ الثّاقِب، عالم کامل میرزا حسین نوری. ـ که خداوند زحمات همگی آنان را بپذیرد و پاداشهای بسیار به ایشان عطا فرماید ـ را می‌توان نام برد.

من اگر بیش از این مقدار در این زمینه عنان سخن را رها سازم. از کار اصلی‌ام باز می‌مانم. لذا به همین مختصر بسنده می‌کنیم که: در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

بخش سوّم

قسمتی از حقوق و مراحم
آن حضرت نسبت به ما



حقوق آن بزرگوار بر ما بسیار و الطاف و مراحمش بیرون از شمار است. بلکه همچون دریای خروشان و موّاجی است که غوّاصی در آن نتوانم کرد، ولی به مقدار کف دستی از آن برمی‌گیرم، و در پی تقرّب به درگاهش ره می‌پویم، و توفیق از خدا است و بس. بر او توکل دارم و به سوی او روی آورم.

اول: حقّ وجود و هستی

خداوند به برکت وجود آن حضرت تو و هر موجودی را آفرید، و اگر او نبود هیچ کس نبود. بلکه اگر او نبود نه زمین وجود می‌یافت و نه فلک بر این معنی روایاتی دلالت دارد از جمله:

۱ ـ از توقیعات شریفهٔ آن حضرت در کتاب اَلْاحتجاج آمده است که فرمود: «**وَ نَحْنُ صَنٰایِعُ رَبِّنٰا وَ الْخَلْقُ بَعْدُ صَنٰایِعُنٰا...**»[۱].

البته معنی این سخن بر دو وجه وارد است: یکی همان است که در توقیع دیگری در همان کتاب آمده: جماعتی از شیعیان اختلاف کردند در اینکه آیا خداوند آفرینش و روزی دادن مخلوق را به ائمه ﷺ واگذار کرده؟ پس عدّه‌ای گفتند: که این محال است زیرا که اجسام را کسی جز خدای نمی‌تواند خلق کند. ولی عدّه‌ای دیگر گفتند: خداوند قدرت خلق را به ائمه واگذار نموده است و آنان آفریده و روزی بخشیده‌اند. و در این مسئله اختلاف شدیدی بین آنها درگرفت تا اینکه شخصی پیشنهاد کرد که چرا به سراغ ابوجعفر

---

۱. الاحتجاج ۲: ۲۷۸

محمد بن عثمان نمی‌روید که از او سؤال کنید تا حقّ را برای شما آشکار سازد؟ چون که راه به سوی امام زمان اوست، همه به این معنی راضی شدند و نامه‌ای به ابوجعفر نوشتند در آن نامه مسئله را توضیح دادند پس از طرف امام عصر عجل الله تعالی فرجه توقیع آمد که: خداوند تعالی خود اجسام را آفرید و روزیها را تقسیم کرد زیرا که نه جسم است و نه در جسمی حلول کرده، هیچ چیز مثل او نیست و او است شنوای بینا. و امّا امامان؛ از خداوند تعالی درخواست می‌کنند و او می‌آفریند و او روزی می‌دهد به خاطر اجابت درخواست آنها و تعظیم حقّ ایشان[1].

حاصل این وجه اینکه امام زمان و پدران بزرگوارش ﷺ واسطه هستند در رساندن فیضهای الهی به سایر مخلوقات، و به همین معنی در دعای ندبه اشاره شده که: «**أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّماءِ**»؛ کجاست آن وسیله‌ای که فیوضات آسمان را به اهل زمین می‌رساند.

البته نسبت دادن فعل به سبب و واسطه در لغت و عرف بسیار است.

وجه دوم اینکه: مقصود از آفرینش تمام آنچه خداوند متعال آفریده آن حضرت و پدران طاهرینش می‌باشند، یعنی اینها علّت غایی آفرینش هستند و آنچه هست به خاطر اینها آفریده شده است.

مؤیّد این وجه روایتی است که از امیرالمؤمنین علی ﷺ آمده: «**نَحْنُ صَنايِعُ رَبِّنا وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَنايِعُ لَنا**»[2]

و احادیث فراوانی بر این معنی دلالت دارد از جمله:

روایت مسندی است که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از حضرت علی بن موسی الرضا ﷺ از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی‌طالب ﷺ آورده است که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: خداوند مخلوقی از من بهتر نیافریده و آفریده‌ای نیست که

---

۱. الاحتجاج: ۲۸۴/۲.

۲. در نهج البلاغه، نامه ۲۸، چنین آمده: فانّا صنایع ربنا و الناس بعد صنایع لنا. یعنی: پس همانا ما ساخته شدهٔ پروردگارمان هستیم و مردم برای ما ساخته شده‌اند (مترجم).

نزد او گرامی‌تر از من باشد.

علی ﷺ فرماید: عرض کردم: یا رسول الله تو بهتری یا جبرئیل؟ فرمود: یا علی خداوند تبارک و تعالی پیغمبران مرسل را بر فرشتگان مقرّب خویش برتری داده و مرا بر همهٔ پیغمبران و مرسلین برتری بخشیده، و ای علی: بعد از من برتری از آن تو و امامان بعد از توست، زیرا که فرشتگان خدمتگزار ما و دوستان ما هستند. یا علی آنان که عرش را حمل نموده و یا اطراف آنند تسبیح به حمد پروردگارشان گویند و برای آنان که به ولایت ما گرویدند طلب آمرزش کنند. ای علی: اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی‌آفرید. چگونه ما از فرشتگان برتر نباشیم و حال آن که در توحید و خداشناسی پیشی گرفتیم، و در معرفت و تسبیح و تقدیس و تهلیل پروردگارشان عزّ و جل بر آنها سبقت جستیم، زیرا که نخستین چیزی که خداوند آفرید ارواح ما بود، خداوند ما را به توحید و تمجید خود گویا ساخت، سپس فرشتگان را آفرید و چون ارواح ما را یک نور مشاهده کردند امور ما را عظیم شمردند پس ما تسبیح گفتیم تا فرشتگان بدانند که ما هم مخلوق هستیم و آفریدگار از صفات ما منزّه است، از تسبیح ما ملائکه نیز تسبیح گفتند و خدا را از صفات ما منزّه دانستند، و چون عظمت مقام ما را مشاهده کردند ما تهلیل گفتیم تا ملائکه بدانند که الهی به جز الله نیست. پس هنگامی که بزرگی محل [و مقام] ما را دیدند، خداوند را تکبیر گفتیم تا بدانند که خدا بزرگتر از آن است که درک شود و موقعیّت او عظیم است، و ما خدایانی نیستیم که واجب باشد در عرض خدا یا در مرتبهٔ پایین‌تری عبادت شویم پس هنگامی که قدرت و قوّهٔ ما را دیدند گفتیم: لاٰ حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّاٰ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ؛ -یعنی هیچ توان و نیرویی جز به خداوند بلند مرتبهٔ بزرگ نیست - تا بدانند که هیچ نیرو و قدرتی نیست جز از ناحیهٔ خداوند، و چون نعمتی را که خداوند به ما داده، و طاعت ما را واجب فرموده، مشاهده کردند. «اَلْحَمْدُلِلّهِ» گفتیم تا بدانند که حقوق خداوند متعال بر ما از جهت نعمتهایی که به ما ارزانی داشته است چه می‌باشد. پس فرشتگان نیز، «اَلْحَمْدُلِلّهِ» گفتند. بنابراین فرشتگان به وسیلهٔ ما به معرفت و تسبیح و تهلیل و تمجید خداوند متعال راهنمایی شدند. سپس وقتی خداوند متعال آدم را آفرید ما را در پشت او سپرد و به فرشتگان دستور فرمود تا به خاطر تعظیم و احترام ما

که در پشت آدم بودیم برای او سجده کنند. در واقع سجدهٔ آنها بندگی خداوند؛ و احترام و اطاعت آدم بود که ما در پشتش بودیم. و چگونه از ملائکه افضل نباشیم و حال آنکه همهٔ آنها برای آدم سجده کردند، و هنگامی که مرا به آسمانها بردند جبرئیل فصول اذان را دو به دو ادا کرد، و دو به دو اقامه گفت سپس گفت: ای محمد جلو بایست [برای نماز] گفتم: ای جبرئیل بر تو پیشی بگیرم؟ گفت: آری زیرا که خدای تبارک و تعالی پیغمبرانش را بر همهٔ فرشتگان برتری داده و تو را به خصوص برتری بخشیده است. من جلو ایستادم و برای آنان اقامهٔ نماز کردم، و به این کار فخر فروشی ندارم. و چون به حجابهای نور رسیدیم جبرئیل به من گفت: پیش برو امّا خودش همانجا ماند. گفتم: ای جبرئیل! در چنین جایی از من جدا می‌شوی؟ گفت: خداوند به من دستور داده که از اینجا فراتر نروم که اگر از آن بگذرم پرهایم بسوزد زیرا که از حدود پروردگارم تجاوز کرده‌ام.

پس خداوند مرا به طور ناگفتنی در نور فرو برد و تا آنجا که خدا خواسته بود در ملکوتش منتهی شدم، آنگاه ندا رسید یا محمد گفتم: لَبَّيْكَ رَبّي وَسَعْدَيْكَ تَبارَكْتَ وَتَعالَيْتَ. باز ندا شدم یا محمد تو بندهٔ من هستی و من پروردگار توأم، مرا عبادت کن و بر من توکل نمای زیرا که تو نور من در بندگانم و رسول من در مخلوقاتم و حجّت من در آفریدگانم می‌باشی، بهشتم را برای کسی که از تو پیروی کند آفریدم و دوزخم را برای آن کس که نافرمانیت نماید قرار دادم؛ و کرامت خود را برای اوصیای تو واجب نمودم و ثوابم را برای پیروان تو لازم ساختم.

گفتم: پروردگارا اوصیای من کیانند؟ پس ندا شدم که ای محمد اوصیای تو همانها هستند که بر ساق عرش نامشان نوشته شده است. اول آنان علی بن ابی‌طالب و آخرین ایشان مهدی امت من است.

گفتم: پروردگارا آنان اوصیای پس از منند؟ ندا رسید: ای محمّد آنان بعد از تو اولیا و احبّا و اصفیا و حجج من هستند و اوصیا و خلفای تو و بهترین خلق بعد از تو می‌باشند. قسم به عزّت و جلالم که دینم را به وسیلهٔ ایشان ظاهر می‌کنم و کلمه‌ام را به وجود آنان بلند می‌نمایم و زمین را به آخرین ایشان از دشمنانم پاک می‌کنم و مشارق و مغارب زمین را ملک او و بادها را در تصرّف و تسخیر او قرار می‌دهم. و گردنهای سخت را برای او

رام می‌گردانم و او را بر وسائل پیروزی مسلّط می‌گردانم و با لشکریانم کمکش می‌کنم و با فرشتگانم مددش می‌رسانم. تا دعوت مرا بلند و خلق مرا بر توحید من جمع سازد. سپس ملک او را استمرار دهم و حکومتش را به دست اولیای خود دست به دست تا روز قیامت ادامه دهم.

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمينَ وَالصَّلاٰةُ عَلىٰ نَبِيِّنا وَ آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ وَ سَلَّمَ تَسْليماً[1].

دوّم: حقّ بقاء در دنیا

باید توجه داشته باشی که اگر امام زمان عجل الله فرجه نبود یک ساعت هم زنده نمی‌ماندی و بلکه هیچ چیز در این دنیا برقرار نمی‌بود. دلیل بر این معنی روایتی است که ثقة الاسلام کلینی در کافی به سند صحیحی از حسن بن علی الوشّا آورده است که گفت از حضرت ابوالحسن امام رضا ﷺ پرسیدم که: آیا زمین به غیر امام باقی می‌ماند؟ فرمود: نه، گفتم: این طور روایت کرده‌اند که در حالی زمین [بدون امام] باقی بماند که خداوند بر بندگان خشم گرفته باشد؟

فرمود: خیر، باقی نماند، در این صورت در هم فرو ریزد[2].

۲ ـ در روایت دیگری از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ آمده است: اگر زمین بدون امام بماند از هم می‌پاشد[3].

۳ ـ شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سند قوی مثل صحیح یا صحیح ـ بنا بر قول صحیح ـ از ابوحمزه ثمالی از حضرت جعفر بن محمد صادق از پدرش از پدرانش ﷺ روایت کرده که: پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: جبرئیل از پروردگار عالم جل جلاله برایم نقل کرد که فرمود: هر آنکه بداند که جز من هیچ خدایی نیست و محمد بنده و رسول من و علی بن ابی‌طالب خلیفهٔ من و امامان از فرزندان او حجّتهای من می‌باشند، به رحمت خود او را به بهشت داخل نمایم، و به عفو و بخشش از آتش نجاتش می‌دهم، و او را در پناه

---

۱. کمال الدین ۱: ۲۵۴

۲. اصول کافی ۱: ۱۷۹

۳. اصول کافی ۱: ۱۷۹

خود جای خواهم داد. و کرامت خود را برای او واجب و نعمتم را بر وی تمام نمایم، و اگر درخواستی داشته باشد، برآورده سازم؛ و اگر سکوت کند [با رحمت و نعمت] آغاز کنم و اگر بدی کند او را رحم نمایم و اگر از من فرار کند او را فراخوانم. و اگر [پس از اعراض] به سوی من بازگردد او را بپذیرم و اگر در خانه‌ام را بکوبد به رویش بگشایم.

و هر کس شهادت به لَا اِلٰهَ اِلَّا الله ندهد، یا آن را شهادت بدهد ولی محمّد را به عنوان بنده و فرستادهٔ من گواهی ندهد یا آن را شهادت بدهد؛ امّا نپذیرد که علی بن ابی‌طالب خلیفهٔ من است، یا به آن اعتراف کند ولی نپذیرد که امامان از فرزندان او حجّتهای منند، نعمت مرا انکار کرده و عظمت مرا کوچک شمرده و به آیات و کتب کفر ورزیده است، اگر مرا قصد کند محجوب سازم و اگر درخواستی داشته باشد، محرومش نمایم و اگر مرا فراخواند ترتیب اثر ندهم، و اگر دعا کند اجابت ننمایم، و اگر به من امید بندد نومیدش کنم این جزایی است که از من به او می‌رسد و من به بندگانم ظلم نمی‌کنم.

در این هنگام جابر بن عبدالله انصاری برخاست و عرضه داشت: یا رسول الله امامان از فرزندان علی بن ابی‌طالب کیانند؟ فرمود: حسن و حسین دو سیّد جوانان اهل بهشت، سپس سید العابدین زمانش علی بن الحسین سپس باقر محمد بن علی ـ که ای جابر تو البته او را درک خواهی کرد پس هرگاه او را دیدی سلام مرا به او برسان ـ سپس صادق جعفر بن محمد، سپس کاظم موسی بن جعفر، سپس رضا علی بن موسی، سپس تقی محمد بن علی، سپس نقی علی بن محمد، سپس زکی حسن بن علی، سپس فرزندش قائم به حقّ مهدی امت من که زمین را از عدل و داد پر کند همانطور که از ظلم و ستم پر شده باشد. ای جابر آنان خلفا و اوصیا و اولاد و عترت منند، هر آن که آنان را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که ایشان را معصیت کند مرا معصیت نموده، و هر آنکه منکر یکی یا همهٔ ایشان گردد مرا منکر شده. خداوند آسمان را به آنها نگهداشته تا بر زمین خراب نشود و زمین را حفظ کرده تا اهلش را نلرزاند[1].

و در غیبت نعمانی از امام صادق از امیرمؤمنان علی ؏ آمده است که فرمود: و بدانید که زمین از حجّت الهی خالی نمی‌ماند و لیکن خداوند چشم باطن بندگانش را از شناختن

---

۱. کمال الدین: ۱/ ۲۵۸.

امام کور می‌کند به خاطر ظلم و ستم و اسراف آنان بر خودشان، و اگر زمین یک ساعت از حجّت الهی خالی بماند اهلش را فرو می‌برد[1].

و اخبار در این باره بسیار زیاد است.

سوّم: حقّ قرابت و خویشاوندی پیغمبر ﷺ

که در سوره حمعسق [شوریٰ] آمده: ﴿قُلْ لاٰ اسْئَلُكُم عَلَيهِ أجْراً اِلّا المَودَّةَ فی القُربیٰ﴾[2]؛ بگو که من از شما بر تبلیغ رسالت توقع مزدی ندارم جز اینکه در مورد خویشاوندانم مودّت ورزید.

از حضرت ابوجعفر امام محمد باقر ؑ روایت شده که منظور از (القربی) در این آیه امامان هستند[3].

و در حدیث ندای حضرت قائم عجل‌الله فرجه هنگام ظهورش آمده است: و از شما می‌خواهم شما را به‌خدا و حق رسول خدا و حقّ خودم بر شما ـ که مرا بر شما حقّ قرابت و خویشاوندی پیغمبر هست ـ[4].

چهارم و پنجم: حقّ منعم بر متنعم و حقّ واسطهٔ نعمت

که در روایتی از پیغمبر اکرم ﷺ آمده که: هر آنکه نسبت به شما کار نیکی انجام داد به او پاداش دهید، اگر نمی‌توانستید برای او دعا کنید تا اطمینان یابید که کار نیک آن شخص را جبران کرده‌اید.

و این دو حقّ برای مولایمان حضرت صاحب الزمان عجل‌الله تعالی فرجه جمع شده است زیرا که تمام بهره‌ها و استفاده‌هایی که به مردم می‌رسد به برکت وجود امام آن زمان است. در زیارت جامعه دربارهٔ امامان ؑ می‌خوانیم: (وَاَوْلِيٰاءَ النِّعَمِ).

و نیز در کتاب کافی روایت شده که فرمود: خداوند ما را آفرید و خلقت ما را نیکو

---

۱. الغيبة: ابن ابی‌زینب نعمانی: ۱۴۱.

۲. سورهٔ شوری: آیه ۲۳.

۳. تفسیر برهان سید هاشم بحرانی: ۱۲۱/۴.

۴. الغيبة: ابن ابی‌زینب نعمانی: ۱۴۹.

قرار داد و ما را صورتگری نمود و نیکو صورتگری کرد، و ما را دیدهٔ خود در میان بندگانش قرار داد [تا شاهد و ناظر اعمال و رفتار آنان باشیم] و زبان گویای او و دست رحمت و رأفت خود که بر سر بندگانش گسترده است و وجه خود که به وسیلهٔ ما به سوی خداوند توجه می‌شود و دری که [بندگان را به علم و ایمان و اطاعت او] دلالت کند، و گنجهای [علم و معرفت و رحمت او] در آسمان و زمینش.

به برکت ما درختها بارور گردیده و میوه‌ها رسیده و نهرها جاری شده و باران از آسمان باریده و گیاه از زمین روئیده است، و به عبادت ما خداوند عبادت شده است و اگر ما نبودیم خداوند پرستش نمی‌شد[1].

و در کتاب خرائج از حضرت صادق ؑ آمده که: ای داوود اگر ما نمی‌بودیم نه نهرها جاری می‌شد و نه میوه‌ها می‌رسید و نه درختها سبز می‌گشت[2].

و در کافی در حدیث مرفوعی از حضرت ابوجعفر امام باقر ؑ آمده که: رسول‌الله ﷺ فرمود: خداوند آدم را آفرید و زمین را به او واگذار کرد، پس هر چه از آن آدم بود برای رسولخدا است، و هر چه برای رسولخدا است از آن ائمهٔ آل محمد است[3].

و در حدیث دیگری آمده است: دنیا و هر چه در آن هست از خدای تبارک و تعالی و رسول او و ما است، پس هر که بر چیزی از آن دست یافت، تقوی پیشه کند و حقّ خداوند (خمس و زکات و...) را ادا نماید و به برادران ایمانی خود احسان کند. و اگر چنین نکند خدا و رسول او و ما (خاندان پیغمبر) از او بیزاریم[4].

و در کتاب دارالسّلام به نقل از بصائر الدرجات از ابوحمزهٔ ثمالی روایت کرده است که: امام چهارم علی بن الحسین ؑ به او فرمود: ای ابوحمزه پیش از طلوع آفتاب هرگز مخواب که برایت خوش ندارم، به تحقیق که خداوند در آن وقت روزیهای بندگان را تقسیم می‌کند و بر دست ما آنها را جاری می‌سازد.

---

۱. اصول کافی ۱ / ۱۴۴
۲. خرائج شیخ سعید بن هبةالله راوندی
۳. اصول کافی ۴۰۹
۴. اصول کافی ۱ / ۴۰۸

ششم: حقّ پدر بر فرزند

شیعیان از باقیماندهٔ گل خاندان وحی آفریده شده‌اند همانطوری که فرزند از پدر به وجود می‌آید در کتاب کافی از حضرت رضا ﷺ روایت شده که فرمود: **اَلْاِمامُ؛ اَلْاَنیسُ الرَّفیقُ وَ الْوالِدُ الشَّفیقُ**؛ امام؛ همدم همراه و پدر مهربان است[۱].

و از پیغمبر اکرم ﷺ روایت است که فرمود: من و علی دو پدر این امت هستیم[۲].

از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ روایت شده است که فرمود: خداوند ما را از علیّین آفرید و ارواح ما را از بلندای آن خلق کرد. و ارواح شیعیان ما را از علیّین و بدنهایشان را از پایین آن آفرید. از همین روی بین ما و آنان نزدیکی برقرار است و دلهای ایشان به سوی ما مشتاق[۳].

و از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ روایت شده که فرمود: به تحقیق که خداوند ما را از اعلی علیّین خلق فرموده و دلهای شیعیان ما را از خمیر مایهٔ خلقت ما و تنشان را از پایین‌تر از آن آفرید. پس دلهایشان در هوای ما است زیرا که از آنچه ما آفریده شدیم آنها نیز آفریده شده‌اند[۴].

و در کمال الدین از عمر بن صالح السابری روایت شده که گفت: از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ دربارهٔ این آیه ﴿اَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ﴾[۵]؛ ریشهٔ آن پای برجا و شاخه‌اش در آسمان است.

پرسیدم. فرمود: اصل و ریشهٔ آن درخت پاکیزه رسول‌الله و شاخهٔ آن امیرالمؤمنین است و حسن و حسین میوهٔ آن هستند، و نُه تن از فرزندان حسین شاخه‌های کوچکتر آنند و شیعه برگهای آن درخت می‌باشند. به خدا که وقتی یکی از آنها (شیعیان) می‌میرد یکی از برگهای آن درخت می‌افتد[۶].

---

۱. اصول کافی ۱: ۲۰۰.
۲. بحار الانوار ۳۶: ۱۱.
۳. اصول کافی ۱: ۳۸۹.
۴. اصول کافی ۱: ۳۹۰.
۵. سورهٔ ابراهیم، آیه ۲۴.
۶. کمال الدین شیخ صدوق ۱: ۲۵۸.

و در بحار به نقل از امالی شیخ طوسی از پیغمبر اکرم ﷺ روایت است که فرمود: من درختی هستم که فاطمه شاخه و علی پیوند و حسن و حسین میوه و دوستانشان از امت من برگهای آن درخت می‌باشند[1].

البته روایات در این باره زیاد است که در کافی و برهان و غیر اینها آمده، ولی ما از ترس اطالهٔ سخن و ملالت خوانندگان از ذکر همهٔ آنها خودداری کردیم که دانا را اشاره بس است و چه خوش گفت آنکه گفت:

یٰا حَبَّذٰا دَوْحَةٌ فِي الْخُلْدِ نٰابِتَةٌ
مٰا مِثْلُهٰا نَبَتَتْ فِی الْخُلْدِ مِنْ شَجَرٍ
اَلْمُصْطَفیٰ اَصْلُهٰا وَالْفَرْعُ فٰاطِمَةٌ
ثُمَّ اللِّقٰاحُ عَلِیٌّ سَیِّدُ الْبَشَرِ
وَالْهٰاشِمِیّٰانِ سِبْطٰاهٰا لَهٰا ثَمَرٌ
وَالشّیعَةُ الْوَرَقُ الْمُلْتَفُّ بِالثَّمَرِ
هٰذٰا مَقٰالُ رَسُولِ اللهِ جٰاءَ بِهِ
اَهْلُ الرِّوٰایٰاتِ فِی الْعٰالی مِنَ الْخَبَرِ
اِنّی بِحُبِّهِمُ اَرْجُو النَّجٰاةَ غَداً
وَالْفَوْزَ مَعْ زُمْرَةٍ مِنْ اَحْسَنِ الزُّمَرِ

وه چه بالنده درختی که در خلد برین رویده
که مانندش هیچ درختی در بهشت نروییده است!
محمّد مصطفی ﷺ ریشهٔ آن و ساقه‌اش فاطمه
آنگاه پیوندش سرور مردم علی است
و آن دو هاشمی دو نوادهٔ پیغمبر میوهٔ آن درختند
و شیعیان برگهایی که به دور میوه‌ها پیچیده‌اند
این گفتار رسول خدا است که آن را اهل روایت
با سندهای عالی در حدیث آورده‌اند

---

1. امالی: شیخ الطائفه طوسی: ۱ / ۱۸؛ بحار الانوار، ۳۷ / ۳۹

من با محبّت آنان امید نجات فردای [قیامت]
و رستگاری دارم، همراه با گروهی که از بهترین گروههایند

هفتم: حقّ آقا و ارباب بر بنده

در زیارت جامعه آمده است: «وَالسّادَةُ الْوُلاةِ»؛ و سروران سرپرست.

و در حدیثی از رسول اکرم ﷺ از طریق مخالفین وارد شده: ما فرزندان عبدالمطلب سرورانِ اهل بهشت هستیم، من و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی ﷺ.

می‌گویم: بیان سیادت و آقایی امامان ﷺ نسبت به ما، از آنچه گذشت ظاهر و ثابت می‌شود، و معنی سیادت آن بزرگواران اینکه: ایشان از خود ما در تمام امور اولی و شایسته‌تر هستند، چنانکه خداوند متعال فرموده: ﴿اَلنَّبِيُّ اَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ...﴾[1]؛ پیامبر: نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

و در کفایة الأثر روایت مسندی از حسین بن علی ﷺ آورده که فرمود: رسول‌الله ﷺ به علی ﷺ فرمود: من به مؤمنین از خودشان به خودشان اولی و سزاوارترم سپس تو ای علی از مؤمنین به خودشان سزاوارتری آنگاه بعد از تو حسن سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان و پس از او حسین به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است، سپس بعد از او علی سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او محمد سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او جعفر سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او موسی سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او علی سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان و بعد از او محمد سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او علی سزاوارتر است از مؤمنین به خودشان، و بعد از وی حسن سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و حجّت بن الحسن به مؤمنین سزاوارتر است از خودشان، امامان نیکوکار، آنها با حقّ و حقّ با آنها است[2].

نزدیک به همین مضمون در کافی و کمال الدین نیز روایت شده است. و از حضرت

---

۱. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۶.

۲. کفایة الاثر: ۳۱۱ و اصول کافی: ۱/۱۸۷ و کمال الدین: ۱/۲۷۰.

ابوالحسن موسی علیه السلام روایت شده که فرمود: مردم در اطاعت کردن بردگان ما هستند[1].

هشتم: حقّ عالم بر متعلّم

که امام زمان و پدران طاهرینش راسخین در علم هستند. چنانکه در چند روایت از امام صادق علیه السلام آمده. و نیز خداوند متعال دستور فرموده تا مردم هر چه می‌خواهند از خاندان وحی بپرسند که ایشان (أَهْلُ الذِّکْر)اند که: ﴿فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ﴾[2]؛ پس از اهل ذکر سؤال کنید اگر نمی‌دانید.

نهم: حقّ امام بر رعیت

در کافی به سند خود از ابوحمزه روایت کرده که گفت: از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام پرسیدم که حقّ امام بر مردم چیست؟ فرمود: حقّ او بر آنها اینکه آنچه می‌گوید بشنوند و او را اطاعت کنند[3].

و در خطبه‌ای که در روضهٔ کافی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده آمده است که: امّا بعد به تحقیق خداوند متعال برای من بر شما حقی قرار داد بـه اینکه مـرا ولی امـر و سرپرست شما ساخته، و منزلتی که خداوند عزّ ذِکْرُهُ مرا در آن منزلت برتر از شما جای داده...: پس مهمترین چیزی که خداوند از آن حقوق فرض کرده حقّ والی و زمامدار بر رعیت است[4].

اینها گوشه‌ای از حقوق امام زمان علیه السلام بر مردم است و قسمتی از اینها در بخش آینده برای شما روشن خواهد شد اِنْ شاءَ اللهُ تعالی.

۱. اصول کافی ۱/ ۱۹۷.

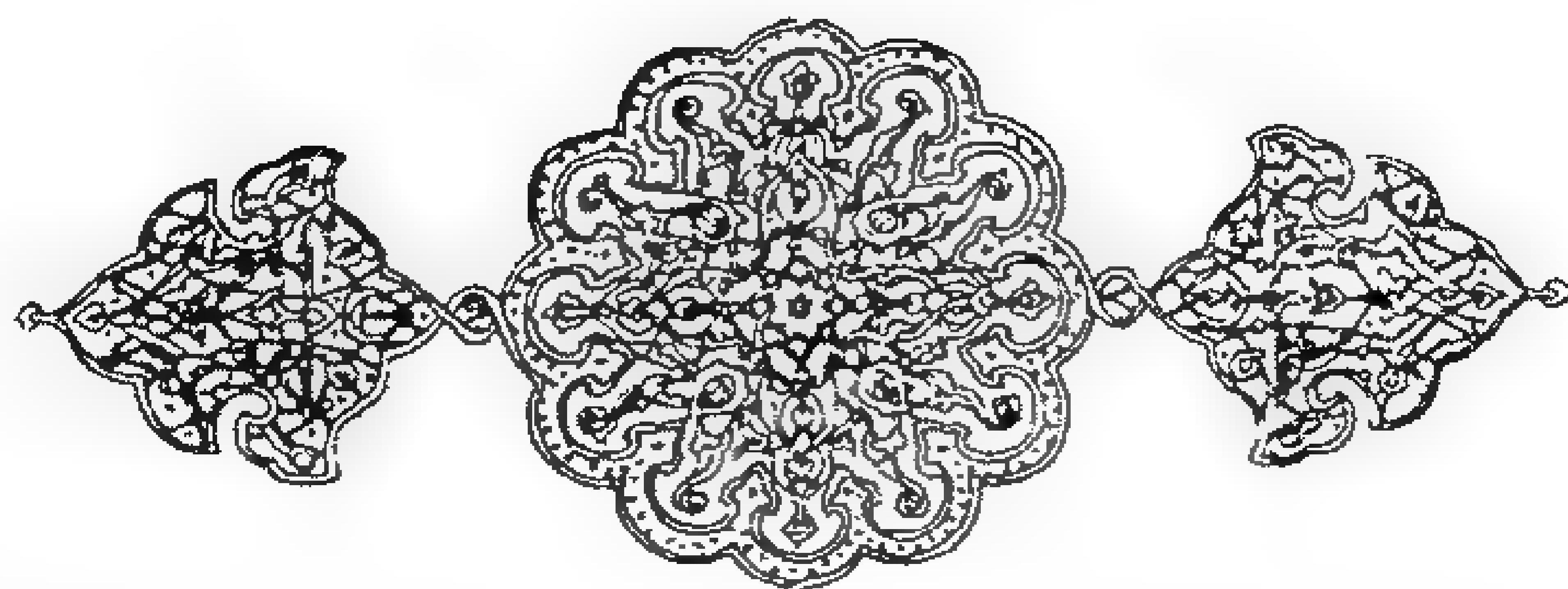
۲. سورۀ [illegible] ۱.

۳. اصول کافی ۱/ ۴۰۵.

۴. روضهٔ کافی ۳۵.

بخش چهارم

ویژگیها و جهاتی که
در امام زمان عجل‌الله فرجه هست
و مایۀ لزوم دعا برای آن جناب است



اموری در اینجا بیان می‌شود که اگر یکی از آنها در شخصی یافت شود بر ما واجب و لازم است که برای او دعا کنیم، به حکم عقل یا شرع یا فطرت انسانی، بلکه از روی سرشت حیوانی.

در صورتی که تمام این امور در وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه جمع است. من قسمتی از این امور را به ترتیب حروف ألفبایی می‌آورم و از درگاه خداوند آسمان و زمین خواستارم که مرا یاری فرماید و از پیروان و غلامان حضرت خاتم‌الاوصیا و پدران بزرگوارش قرار دهد که البته او دعا را مستجاب می‌کند.

حرف الف

۱ ـ ایمان به خداوند

شایسته است که مؤمن برای مؤمنین دعا کند که هم کیش و هم عقیدهٔ او هستند، و این مطلب به حکم عقل و شرع ثابت است. [پس دعا کردن برای آن بزرگوار که سالار مؤمنین است بر ما لازم می‌باشد].

چنانکه در کافی حدیث مُسندی از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ آمده است که فرمود: رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فرمودند: هیچ مؤمنی برای مرد یا زن مؤمنی دعا نکند مگر آن که خداوند متعال آنچه که او برای آنها خواسته است مانند آن را به سوی او برگرداند، از طرف هر مرد یا زن مؤمنی که از اول روزگار تا روز قیامت آمده یا خواهد آمد. و بسا باشد که روز قیامت بندهٔ مؤمنی را دستور دهند تا به آتش افکنده شود و او را می‌کشند تا

به دوزخ برند ولی مؤمنین و مؤمنات عرضه می‌دارند پروردگارا این همان شخصی است که برای ما دعا می‌کرد شفاعت ما را دربارهٔ او بپذیر پس خداوند شفاعت آنها را دربارهٔ او قبول می‌فرماید و او نجات می‌یابد[1].

در همان کتاب از عیسی بن ابی‌منصور روایت است که گفت: من و ابن ابی‌یعفور و عبدالله بن طلحه خدمت امام ابوعبدالله صادق ﷺ بودیم که آن حضرت خود آغاز سخن کرد و چنین فرمود: ای پسر ابی‌یعفور رسولخدا ﷺ فرموده: شش خصلت است که در هر که باشد در پیشگاه خداوند و طرف راست [عرش] او خواهد بود. ابن ابی‌یعفور عرضه داشت: فدایت شوم آنها چیست؟ فرمود: فرد مسلمان برای برادر دینی خود بخواهد آنچه برای عزیزترین خاندانش می‌خواهد. و بد بدارد آنچه برای عزیزترین خاندانش بد می‌دارد، و با پاکی و خلوص با او دوستی کند. ابن ابی‌یعفور گریه کرد و گفت به چه صورتی با او به پاکی و خلوص دوستی کند؟ فرمود: ای پسر ابی‌یعفور؛ اگر در دل او اینقدر منزلت داشته باشد که خوبی و بدی را برای او بسان عزیزترین کسان خود بخواهد انگیزه‌ای خواهد شد، تا در غم و شادی او شریک باشد که در خوشحالی او شاد و در اندوهش اندوهگین می‌شود و اگر چیزی که مایهٔ فرح و گشایش کار او است در اختیار داشته باشد حاجت او را برمی‌آورد و گرنه برایش دعا می‌کند.

سپس امام صادق ﷺ فرمود: سه تا مربوط به شما است [همانها که گذشت]، و سه تا مربوط به ما است. اینکه فضیلت ما را بشناسید و دنبال ما گام بردارید و منتظر عاقبت امر و برنامهٔ [حکومت] ما باشید، که هر کس چنین بود در پیشگاه خداوند عزّ و جل خواهد بود و کسانی که در مراتب پایین‌تر هستند از نور ایشان استفاده می‌کنند. امّا کسانی که در طرف راست [عرش] الهی هستند اگر کسانی که در درجهٔ پایین‌تر هستند، آنها را بنگرند زندگی برایشان تلخ و ناگوار می‌شود، زیرا بر درجهٔ آنها غبطه می‌برند.

ابن ابی‌یعفور پرسید: چگونه است که نمی‌شود آنها را دید با اینکه در طرف راست [عرش] خداوند هستند؟ فرمود: ای ابن ابی‌یعفور چون که انها در حجابی از نور الهی هستند [چشمها از دیدنشان عاجر است] مگر این حدیث به تو نرسیده است که

---

۱. اصول کافی ۲: ۵۰۷.

رسول‌خدا ﷺ بارها می‌فرمود: به راستی که خداوند را در سمت راست عرش در پیشگاه الهی در جناح راست او مخلوقی است که چهره‌شان از برف سفیدتر و از آفتاب هنگام ظهر تابان‌تر است. می‌پرسند که اینان چه کسانی هستند؟ جواب می‌رسد: اینها افرادی هستند که در جلال خدا با یکدیگر دوستی ورزیدند[۱].

۲ ـ امر به معروف

در بحث نهی از منکر مطالب مناسبی در این زمینه خواهد آمد انشاءالله تعالی.

۳ ـ اجابت دعای ما به برکت آن حضرت

بدان که از جمله نعمتهای بزرگ خداوند متعال بر ما این است که به ما اجازه داده تا او را بخوانیم و دعا کنیم و حاجت‌های خود را از او بخواهیم و خداوند متعال به لطف و کرمش دعای ما را مستجاب می‌فرماید: و چون در جای خود ثابت است که تمام نعمتهای الهی به برکت وجود امام زمانمان به ما می‌رسد و نیز پرواضح است که اجابت دعا از بهترین نعمتهاست بلکه مهمترین نعمت است. زیرا که به وسیلهٔ این نعمت به نعمتهای دیگر دست می‌یابیم؛ اهمیت حق مولایمان امام زمان بر ما روشن می‌شود زیرا که وجود آن حضرت وسیلهٔ تحقق یافتن این نعمت و موهبت بزرگ از جانب خداوند است، پس بر ما واجب است که با دعا و یا کارهای دیگر جبران این لطف را بنماییم.

و از جمله دلایلی که بر این جهت به طور خصوص دلالت دارد ـ که وجود امام ؑ واسطه و سبب مستجاب شدن دعای مردم است ـ روایتی است که صفّار در بصائر الدرجات به سند خود از امام ابوجعفر باقر ؑ آورده است که فرمود: رسول‌الله ﷺ به امیرالمؤمنین فرمود: آنچه بر تو دیکته می‌کنم بنویس. علی ؑ عرضه داشت: ای پیامبر خدا آیا می‌ترسی فراموش کنم؟ فرمود: نمی‌ترسم فراموش کنی؛ من از خداوند خواسته‌ام که تو را حفظ کند، و فراموشت ننماید، ولی برای شریکانت بنویس. عرضه داشت شرکای من کیانند؟ فرمود: امامان از فرزندان تو که خداوند به سبب آنان بر

---

۱. اصول کافی: ۲ / ۱۷۲

امت من باران می‌فرستد و به سبب آنان دعای ایشان را مستجاب می‌کند و به سبب آنان بلا را از آنها دور می‌سازد و به سبب آنان رحمت از آسمان نازل می‌شود و این نخستین آنان است ـ به امام حسن اشاره کرد ـ سپس به امام حسین اشاره کرد و فرمود: امامان از فرزندان تواند[1].

می‌گویم این حدیث با ملاحظهٔ سایر عبارتهایش در آنچه ذکر کردیم صراحت دارد.

۴ ـ احسان به ما

احسان امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه به ما نحوه‌های گوناگون دارد که قسمتی از آنها را بعد از این اشاره خواهیم کرد. ان شاء الله تعالی و از جمله آنها دعا کردن آن حضرت در حقّ ما و دفع شرّ دشمنان و برطرف ساختن محنتها و... می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هَلْ جَزاءُ الإحْسانِ الّا الإحْسانُ﴾[2]؛ آیا پاداش احسان جز احسان است؟

البته احسان به حکم عقل و شرع و فطرت انسانی ـ انگیزهٔ دعا کردن است که:

أَحْسِنْ إلِى النّاسِ تَستَعْبِد قُلوبَهُمْ　　فَطالَما اْستَعْبَدَ الانِسانَ إحسانُ

به مردم احسان کن که دلهایشان را به بند خواهی کشید و بسیار می‌شود که احسان، انسانی را به بردگی می‌کشاند.

۵ ـ إباحه [و اجازهٔ تصرف در] حقوقی که از آن حضرت در دست ما است

روایتی است در کافی از مسمع از امام صادق ﷺ که ضمن حدیثی طولانی آمده امام صادق ﷺ فرمود: ای ابویسار به تحقیق که تمام زمین برای ما است و هر چه خداوند از آن برآرد همه از برای ما است ـ ابویسار ـ می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم پس همهٔ مال را برای شما بیاورم؟ فرمود: ای ابویسار البته ما آن را بر تو حلال کردیم، و مباح گردانیدیم پس مال خودت را برگیر و هر آنچه از زمین در دست شیعیان ما هست بر آنها حلال است تا هنگامی که قائم ما بپاخیزد و مالیات آن را از آنان بگیرد و زمین را در دست

---

۱. بصائر الدرجات ۱۶۷.

۲. سورهٔ الرحمن، آیه ۶۰.

ایشان واگذارد و امّا آنچه در دست غیر شیعیان است هر سودی که از آن ببرند بر آنها حرام است و هنگامی که قائم ما بپاخیزد زمین را از دستشان بگیرد و آنها را به خواری از آن بیرون راند[1].

۶ ـ إستنصار و یاری خواستن آن حضرت

در حرف (ظ) و حرف (ک) در شباهتهای آن حضرت به جدش ابوعبدالله الحسین علیه‌السلام و حرف (ن) در نداهای آن حضرت، مطالب مناسبی خواهد آمد إنْ شاء اللهُ تَعالیٰ.

۷ ـ إغاثه [داد رسی] ستمدیدگان از ما شیعه

در توقیعی که آن حضرت به شیخ مفید نوشته‌اند آمده: ما نظر خود را از شما برنمی‌گیریم [که به حال خود وابمانید] و فراموشتان نمی‌کنیم، اگر چنین نبود گرفتاریها شما را از پای می‌انداخت و دشمنان شما را از بین می‌بردند[2].

خوش دارم که در اینجا جریانی را بیاورم که عالم فاضل ربانی حاج میرزا حسین نوری ـ که خداوند بر نور و درجه‌اش در آخرت بیفزاید ـ در کتاب جَنَّةُ الْمَأْویٰ در بیان کسانی که سعادت دیدار حضرت حجّت یا دیدن معجزات حضرتش در غیبت کبری نصیبشان شده، آورده است. میرزا حسین نوری می‌گوید: عالم جلیل و دانشمند بزرگوار: **مَجْمَعُ الْفَضٰائِلِ وَ الْفَواضِلِ الصَّفِيُّ الْوَفِيُّ** شیخ علی رشتی که عالمی نیکوکار و زاهدی پرهیزکار از شاگردان سیّد سَنَد و استاد اعظم حجة الاسلام میرزای بزرگ شیرازی بود. و چون مردم نواحی فارس مکرر شکایت و گلایه داشتند از اینکه عالم و روحانی کاملی ندارند، میرزای شیرازی ایشان را بدانجا فرستاد و پیوسته در میان آنها با کمال احترام زندگی کرد تا وفات یافت. من با او در سفر و حضر مصاحبت داشته‌ام، کمتر کسی را در اخلاق و فضل نظیرش دیده‌ام.

وی گفت: در یکی از سفرها که از زیارت حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام به سوی نجف اشرف از راه فرات بازمی‌گشتم، در کشتی کوچکی که بین کربلا و طویریج بود سوار شدم از

---

۱. اصول کافی ۴۰۷/۱.
۲. الاحتجاج ۳۲۳/۲.

طوبریج راه حلّه و نجف جدا می‌شود، مسافرین که همه اهل حلّه بودند به بازیگری و بی‌عاری و مزاح مشغول شدند به جز یک نفر که با اینکه با ایشان بود احیاناً همسفرها بر مذهب او خرده می‌گرفتند و او را سرزنش می‌کردند با کمال متانت نشسته بود. و هیچ شوخی نمی‌کرد و نمی‌خندید. از این وضع در تعجب بودم تا اینکه به جایی رسیدیم که آب کم بود و ناچار صاحب کشتی ما را بیرون فرستاد. در کنار نهر که می‌رفتیم. به طور اتّفاق با آن شخص همراه شدم. از او پرسیدم: علت کناره‌گیری‌اش از وضع همسفریها و خرده‌گیری آنها در مذهب او چیست؟ گفت: اینها از اهل سنّت و خویشاوند منند پدرم نیز از ایشان است ولی مادرم از اهل ایمان، من نیز مذهب آنها را داشتم و به برکت حضرت حجّت صاحب الزمان عجل‌الله تعالی فرجه شیعه شدم.

از علت و نحوهٔ تشیع او سؤال کردم، جواب داد: اسم من یاقوت؛ و شغلم روغن فروشی کنار پل حله است. در یکی از سالها برای خریدن روغن از شهر حله بیرون رفتم تا از صحرانشینان روغن وارد کنم. چند منزل رفتم تا آنچه می‌خواستم خریدم و به اتفاق عدّه‌ای از اهالی حلّه بازگشتم و در یکی از منزلها که فرود آمدیم و خوابیدیم، وقتی بیدار شدم، دیدم همه رفته‌اند و من در صحرای بی‌آب و علفی که درندگان زیادی هم داشت تنها مانده‌ام، از آنجا تا نزدیکترین آبادی چند فرسنگ راه بود، برخاستم و به راه افتادم ولی راه را گم کردم و متحیر ماندم از طرف دیگر از تشنگی و درندگان ترسان بودم. درمانده شدم و در آن حال به خلفا و مشایخ استغاثه کردم و از آنها کمک و شفاعت خواستم تا خداوند برایم فرج کند. ولی نتیجه‌ای نداد.

با خود گفتم: از مادرم شنیده‌ام که می‌گفت ما امام زنده‌ای داریم که کنیه‌اش اباصالح است به فریاد گم‌شدگان می‌رسد و درماندگان و ضعیفان را کمک می‌کند با خداوند پیمان بستم که به او پناهنده شوم اگر نجاتم داد به مذهب مادرم درآیم پس او را صدا کردم و استغاثه نمودم که یک مرتبه کسی را دیدم عمامه سبزی بر سرداشت مانند این ـ و به علفهای کنار نهر اشاره کرد ـ با من راه می‌رود به من دستور داد که به مذهب مادرم درآیم و کلماتی فرمود (که مؤلف کتاب آنها را فراموش کرده است).

و فرمود: به زودی به آبادیی می‌رسی که آنجا همه شیعه هستند. گفتم: ای آقای من شما

با من به این آبادی تشریف نمی‌آوردید؟ فرمود: نه، چون هزار نفر در اطراف بلاد به من پناهنده شده‌اند می‌خواهم آنان را خلاص کنم. سپس از نظرم غایب شد. کمی راه رفتم به آن آبادی رسیدم، مسافت زیادی تا آنجا بود که همسفرهایم روز بعد به آنجا رسیدند از آنجا به حلّه برگشتم و به نزد سیّد الفقها سیّد مهدی قزوینی ـ که قبرش پر نور باد ـ رفتم. و جریان خودم را با او در میان گذاشتم و از او احکام و مسائل دینی را آموختم. و از او پرسیدم به چه عملی می‌شود بار دیگر آن حضرت را ببینم؟ فرمود: چهل شب جمعه به زیارت امام حسین ﷺ برو. من هم شبهای جمعه به زیارت حضرت سیدالشهدا می‌رفتم یک نوبت از چهل بار باقی مانده بود. روز پنج‌شنبه از حلّه به کربلا رفتم ولی وقتی به دروازهٔ شهر رسیدم، دیدم مأمورین ظالم از مردم گذرنامه می‌خواهند؛ و خیلی هم سخت می‌گیرند. من نه گذرنامه داشتم و نه قیمت آن را، چند بار خواستم به طور قاچاق از میان جمعیت بگذرم، ولی نشد. در همین اثنا حضرت صاحب الامر عجل‌الله فرجه را دیدم که در لباس طلبه‌های ایرانی با عمامهٔ سفیدی بر سر، داخل شهر است. به او استغاثه کردم و کمک خواستم؛ بیرون آمد مرا همراه خود داخل شهر کرد، و دیگر او را ندیدم و با حسرت و تأسف بر فراقش ماندم[1].

۸ ـ امنیت راهها و شهرها با ظهور آن حضرت

در بحار به نقل از ارشاد القلوب دیلمی از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: هرگاه حضرت قائم عجل‌الله تعالی فرجه قیام کند، به عدالت حکم می‌کند. و در زمان او ستمگری برچیده می‌شود، و به وسیلهٔ آن حضرت امنیت در راهها برقرار می‌گردد، و زمین برکاتش را برمی‌آورد، و هر حقّی به حقدار می‌رسد...[2].

در حدیث دیگری از آن حضرت دربارهٔ ظهور حضرت قائم عجل‌الله تعالی فرجه آمده: پیرزن ناتوان از مشرق به قصد سفر به مغرب بیرون رود هیچ کس او را خشمگین ننماید[3].

۱. جنة المأوی، محدث نوری: ۲۹۲
۲. بحارالانوار: ۵۲ /۳۳۸
۳. بحار الانوار، ۵۲ /۳۴۵

و در خبر دیگری در [تأویل] آیهٔ شریفهٔ: ﴿سيرُوا فيها لَيالِيَ وَ ايّاماً آمِنينَ﴾[1]؛ در این راههای نزدیک به هم، شبها و روزهایی با امنیت سیر کنید. آمده: با قائم ما اهل‌بیت[2].

۹ ـ احیاء و زنده کردن دین خدا و اعلای کلمهٔ الله

در دعای ندبه می‌خوانیم: **أَيْنَ مُحيِى مَعالِمِ الدّينِ وَ اَهْلِهِ**؛ کجاست آنکه نشانه‌ها و آثار دین و اهل دین را زنده کند؟

و در حدیث قدسی که در بخش سابق گذشت آمده است: و دینم را به وسیلهٔ او اجرا و بر همهٔ برنامه‌ها چیره خواهم کرد.

و نیز در تفسیر آیهٔ ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلِّهِ﴾[3]؛ تا او را بر همه [مجموعه‌های] دین پیروز گرداند.

آمده است با ظهور حضرت قائم عليه السلام این کار انجام خواهد شد.

و در بحار ضمن یک حدیث طولانی از پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله روایت شده که فرمود: نهمین آنها قائم خاندان من و مهدی امت من است و او در اندام و گفتار شبیه‌ترین مردم به من می‌باشد. البته بعد از غیبتی طولانی ظاهر خواهد شد و دین خدا را آشکار خواهد کرد و باکمک الهی تأیید و حمایت و به وسیلهٔ فرشتگان خداوند یاری خواهد شد. پس زمین را از عدل و داد پر کند چنانکه از ستم و بیداد پر شده باشد[4].

نیز در بحار در حدیث مفصلی از حضرت ابوجعفر باقر عليه السلام آمده: سپس به سوی کوفه باز خواهد گشت. آنگاه سیصد نفر را به تمامی جاها می‌فرستد؛ بین شانه و سینه‌هایشان دست می‌کشد؛ پس در هیچ قضاوتی در نمی‌مانند، و هیچ سرزمینی نماند مگر اینکه در آن بانگ شهادت به **لا اِلٰهَ الّا الله** وحده لا شریک له و ان محمداً رسول‌الله بلند شود[5].

و احادیث در این باره بسیار است، خواستیم فقط اشاره‌ای کرده باشیم.

---

۱. سورهٔ سباء آیه ۱۸.
۲. المحجة: ۱۷۵.
۳. سورهٔ فتح، آیه ۲۸.
۴. بحار الانوار: ۳۷۹/۵۲.
۵. بحارالانوار: ۳۴۵/۵۲.

۱۰ـ انتقام آن حضرت از دشمنان خدا

از جمله القاب امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه، اَلْمُنْتَقِمْ است.

و در کتاب کمال الدین به سند خود از امام صادق ﷺ از پدران بزرگوارش از امیرالمؤمنین ﷺ روایت‌کرده‌است‌که: پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: هنگامی که به سوی آسمان (به معراج) برده شدم، پروردگار من به من وحی فرمود که: ای محمّد: من نظری به سوی زمین افکندم و تو را از آن اختیار نمودم، و پیغمبر ساختم، و اسم تو را از نام خود برگرفتم که من محمودم و تو محمّدی، دوباره بر زمین نظری افکندم و علی را از آن برگزیدم، و او را وصیّ و خلیفه و شوهر دختر تو قرار دادم و برای او هم نامی از نامهای خود برگرفتم، پس من علیّ اعلی هستم و او علی است و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما خلق کردم.

آنگاه ولایت آنان را بر فرشتگان عرضه کردم تا هر که پذیرفت در پیشگاه من از مقرّبین گردد، ای محمد اگر بنده‌ای از بندگانم آن قدر عبادتم کند تا درمانده شود و بدنش مانند مشک پوسیده گردد، ولی در حالی که منکر ولایت آنان باشد به نزد من آید، او را در بهشتم جای نخواهم داد، و در زیر عرشم سایه نخواهم بخشید، ای محمد می‌خواهی آنان را بینی؟ عرض کردم: آری پروردگارا. خداوند عزّ و جل فرمود: سرت را بلند کن. پس سرم را بلند کردم که بناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی، و جعفر بن محمد، و موسی بن جعفر، و علی بن موسی، و محمد بن علی، و علی بن محمد، و الحسن بن علی، و محمد بن الحسن را ـ که در میان ایشان ـ مانند ستارهٔ درخشانی بپا خاسته بود مشاهده نمودم.

عرض کردم: پروردگارا اینها کیانند؟ فرمود: اینها امامان هستند، و این قائم است؛ آنکه حلال مرا حلال و حرام مرا حرام کند، و به وسیلهٔ او از دشمنانم انتقام می‌گیرم، و او برای اولیای من مایهٔ راحت است، و او است که دل شیعیان و پیروان تو را از ظالمین و کافرین شفا می‌بخشد و لات و عزّیٰ را تر و تازه بیرون می‌آورد پس آنها را خواهد سوزانید، البته فتنه و امتحان مردم با آنان سخت‌تر از فتنهٔ گوساله و سامری خواهد بود[1].

۱. کمال الدین: ۲۵۲/۱

همچنین در بحار به نقل از علل الشرایع به سند خود از عبدالرحیم قصیر از حضرت ابوجعفر امام باقر عليه السلام روایت کرده که فرمود: هرگاه قائم ما بپاخیزد، حمیرا به سوی او بازگردانده شود تا حد تازیانه به او بزند و تا انتقام فاطمه دخت محمد صلى الله عليه وآله را از او بگیرد. گفتم: فدایت شوم؛ چرا حد تازیانه به او می‌زند؟ فرمود: به خاطر تهمتی که بر مادر ابراهیم زد. گفتم: پس چطور شد که این کار (حد زدن) را خداوند برای زمان حضرت قائم تأخیر انداخت؟ فرمود به تحقیق خداوند تبارک و تعالی محمد صلى الله عليه وآله را رحمت فرستاد، ولی قائم عليه السلام را به منظور نقمت و کیفر دهی برمی‌انگیزد[1].

و در همان کتاب بحار از مزار کبیر به سند خود از حضرت ابوعبدالله صادق عليه السلام آورده که فرمود: هرگاه قائم ما بپاخیزد برای خدا و رسول او و همهٔ ما خاندان پیغمبر انتقام خواهد گرفت[2].

و در همان کتاب به نقل از ارشاد دیلمی از امام صادق عليه السلام آمده: و دست بنی شیبه را می‌بُرد و بر در کعبه می‌آویزد و بر آن می‌نویسد: اینها دزدان کعبه هستند[3].

و در احتجاج از پیغمبر صلى الله عليه وآله در خطبهٔ غدیر چنین نقل شده که فرمود: توجه کنید: خاتم امامان از ما، مهدی ـ صلوات الله علیه ـ می‌باشد. آگاه باشید اوست چیره شونده بر همهٔ دین، اوست انتقام گیرنده از ظالمین. اوست فاتح و منهدم کنندهٔ دژها، اوست که تمام قبائل اهل شرک را نابود می‌سازد، اوست که خونبهای تمام اولیای حقّ را می‌گیرد. اوست که از دریای ژرف می‌نوشاند. اوست که هر کسی را بر اساس فضل و شایستگی سمت می‌دهد. او برگزیده و منتخب خداوند است. او وارث همهٔ علوم و محیط بر همهٔ آنها است. اوست که از پروردگار خود خبر می‌دهد و حقایق ایمان به او را مطلّع می‌سازد [بر پای می‌دارد]، او است که صاحب رشاد و سداد در رأی و عمل می‌باشد. امور دین به او تفویض و واگذار شده. و پیغمبران قبل و امامان پیشین به او مژده داده‌اند. او حجّت باقی است و بعد از او حجتی نیست. و حقی نیست مگر با او و نوری نیست جز نزد او. کسی بر

---

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۴ و علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۶۷.
۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۶.
۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

او غالب و منصور نمی‌شود. او ولیّ خداوند در زمین و حاکم الهی بر خلایق و امین پروردگار در ظواهر و اسرار است... .

و در قسمت دیگری از این خطبه آمده است: ای گروههای مردم؛ نور مخصوص خداوند عز و جل در وجود من است، سپس در وجود علی تجلی خواهد کرد، و سپس در نسل او تا قائم مهدی که حقّ خداوند و هر حقی را که برای ما هست، می‌گیرد[1].

و در تفسیر قمی درباره آیهٔ: ﴿فَمَهِّلِ الكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيداً﴾[2]؛ پس کافران را مهلت بده، آنها را به اندك مهلتی.

چنین آمده است: برای هنگام قیام قائم، پس او از جبّارها و طاغوتهای قریش و بنی‌امیه و سایر مردم برای من انتقام می‌گیرد[3].

۱۱ ـ اقامه و برپا کردن حدود الهی

در دعایی که به وسیلهٔ عمْری از خود آن حضرت روایت شده چنین است: **وَأَقِمْ بِهِ الْحُدُودَ الْمُعَطَّلَةَ وَالْأَحْكَامَ الْمُهْمَلَةَ**؛ و به وسیلهٔ او حدود تعطیل شده و احکام کنار مانده را بر پا کن.

و در کتاب کمال الدین از امام صادق ﷺ ضمن تشریح زمان ظهور آن حضرت آمده است: و در آن زمان حدود الهی برپا می‌شود[4].

در حدیث دیگری آمده: به درستی که برپا شدن یک حد از حدود الهی پاکیزه‌تر از چهل شبانه روز بارش باران است[5].

چنانکه از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ منقول است. و در بحث «**حَيَاتُ الْأَرْضِ بِهِ**» (زنده ماندن زمین به برکت اوست). مطالبی که مناسب این موضوع هست خواهد آمد ان‌شاء الله تعالی.

و در بحار از امام صادق ﷺ روایت شده که: دو خون در اسلام از سوی خداوند مباح

---

۱. الاحتجاج ۸۰/۱

۲. سورهٔ طارق آیه ۱۸

۳. تفسیر القمی ۷۲۱

۴. کمال الدین: ۲, ۶۴۷

۵. فروع کافی ۱۷۴/۷

و روا است. امّا هیچ کس دربارهٔ این دو خون به آنچه خداوند دستور فرموده حکم و داوری نمی‌کند تا اینکه خداوند، قائم اهل البیت علیهم السلام را برانگیزد، پس در آنها به حکم الهی حکم خواهد فرمود و در آن بیّنه و شاهد نخواهد خواست: زناکار محصن که سنگسارش می‌کند؛ و مانع زکات که گردنش را می‌زند[1].

می‌گویم: حد زانی محصن (مردِ زن‌دار یا زن شوهرداری که مرتکب زنا شده باشد، با شرایطی که در فقه آمده) همان سنگسار است و اینکه اجرای این حکم را مخصوص به امام زمان قرار داده از نظر حکم به مقتضای علم واقعی آن حضرت است، و اینکه بر خلاف زمان سایر امامان حدود با شبهات دفع نخواهد شد.

۱۲ ـ اضطرار و ناچاری آن حضرت

در دعای ندبه آمده است: **اَیْنَ الْمُضْطَرُّ الَّذی یُجابُ اِذا دَعا**؛ کجاست آن مضطری که هرگاه دعا کند به اجابت می‌رسد.

و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی دربارهٔ آیهٔ مبارکه: ﴿**أَمَّنْ یُجیبُ الْمُضْطَرَّ اِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ وَ یَجْعَلُکُمْ خُلَفاءَ الْاَرْضِ**﴾[2]؛ آیا [جز خدا] کیست که دعای مضطرّ [ناچار] را به اجابت رساند و شما را جانشینان زمین قرار دهد؟

از پدرش از حسن بن علی بن فضال از صالح بن عقبه روایتی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه دربارهٔ قائم آل محمد علیهم السلام نازل شده است آن مضطری که هرگاه در مقام (ابراهیم) دو رکعت نماز بگذارد و خداوند را بخواند و دعا کند، خداوند دعای او را اجابت فرماید و او را خلیفه در زمین قرار دهد[3].

حرف ب

۱ ـ بخشش آن حضرت

در بحار از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام در وصف حضرت قائم عجل‌الله تعالی فرجه

۱. بحار الانوار ۵۲/۳۲۵.
۲. سورهٔ نمل، آیهٔ ۶۲.
۳. تفسیر قمی ۴۹۷.

آمده است: و تمام اموال دنیا از برون و درون زمین در خدمتش جمع می‌شود پس به مردم می‌فرماید: بیایید به سوی آنچه در راه رسیدن به آن رحمهایتان را قطع کردید و خونهای حرام ریختید و محرمات خدای عزّ و جل را مرتکب شدید. آنگاه آنقدر می‌بخشد که هیچ کس پیش از او نبخشیده است[۱].

در عنوان سخاوت آن حضرت نیز مطالبی که به این بحث مربوط است خواهد آمد.

۲ ـ بپاداشتن حجّتها و راهنمایان

از جمله فیوضات وجود اقدس آن حضرت برانگیختن حجتهایی برای مردم است تا آنان را راهنمایی و ارشاد کنند و امورشان را اصلاح نمایند. در توقیع شریف که در احتجاج روایت شده آمده است: و امّا در حوادث و پدیده‌هایی‌که رخ می‌دهد پس به راویان حدیث ما مراجعه کنید به درستی که آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت‌الله هستم[۲].

۳ ـ بلاء آن حضرت (ابتلا به مصیبتها)

شیخ صدوق به سند خود از حضرت سیدالساجدین علی بن الحسین علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: در حضرت قائم از هفت پیغمبر نشانه هست. (تا آنجا که فرمود) و امّا از ایوب، فرج و گشایش پس از ابتلا[۳].

۴ ـ برکات آن حضرت

در بخش سوم گفتیم که تمام نعمتهای ظاهری و باطنی آشکار و نهان که در زمان آن حضرت به بندگان می‌رسد، از برکات وجود اوست ـ که درود و صلوات خداوند بر او باد ـ احادیث در این باره بسیار است بیش از حد تواتر و به همین جهت است که در توقیعی که

---

۱. بحارالانوار، ۳۵۱،۵۲.
۲. الاحتجاج، ۲، ۲۸۳.
۳. کمال الدین، ۳۲۲/۱.

در احتجاج روایت شده، آمده است: و امّا نحوهٔ بهره‌وری از من به هنگام غیبتم همانند استفاده از خورشید است موقعی که ابر آن را از دیده‌ها پنهان کند[1].

حرف ت

۱ ـ تألیف قلوب

[جمع کردن دلها و متحد ساختن آنها کار ساده‌ای نیست. بیشتر مردم یکی از دو حال را دارند یا صلاح واقعی خود را تشخیص نمی‌دهند، لذا به اموری که به ضرر آنها است تن می‌دهند. و یا اینکه مصلحت را تشخیص می‌دهند ولی به خاطر منافع دنیوی به آن رضایت ندارند. یگانه کسی که بین این دو حالت را جمع می‌کند و اتحاد می‌بخشد، وجود اَطهر امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه می‌باشد. لذا] در دعای ندبه می‌خوانیم: **اَیْنَ مُؤَلِّفُ شَمْلَ الصَّلاحِ وَ الرِّضا**؛ کجاست آنکه میان پراکندگی صلاح و رضا را جمع می‌کند؟

و در دعای امیرالمؤمنین علی ؑ دربارهٔ آن حضرت آمده: و پراکندگی امت را با او جمع فرمای[2]، و در حدیث دیگری است: به وسیلهٔ او میان دلهای مختلف و پراکنده الفت و اتحاد داده می‌شود[3].

و در کافی از امام صادق ؑ روایت شده که فرمود: خداوند به وسیلهٔ آن حضرت بین دلهای پراکنده و مخالف یکدیگر ائتلاف می‌بخشد[4].

و در بحار در حدیثی که از امیرالمؤمنین علی ؑ روایت شده، چنین آمده است: به پیغمبر اکرم ﷺ گفتم: یا رسول‌الله آیا مهدی از ما آل محمد است یا از غیر ما؟ فرمود: نه بلکه از ماست، خداوند دین را به دست او ختم می‌کند، چنانکه به وسیلهٔ ما افتتاح فرمود و به واسطهٔ ما مردم از فتنه‌ها نجات می‌یابند همانطور که از شرک نجات یافتند. و به وسیلهٔ ما خداوند پس از دشمنی فتنه‌ها و آزمایشهای سخت دلهایشان را با هم الفت

۱. الاحتجاج: ۲۸۴
۲. بحار الانوار: ۵۱ / ۱۱۵
۳. کمال الدین: ۲ / ۶۴۷
۴. الکافی: ۱ / ۳۳۴

می‌بخشد. کما اینکه پس از دشمنی شرک، آنان را برادر دینی قرار داد و دلهایشان را به هم الفت بخشید[۱].

این حدیث از طریق اهل سنّت نیز روایت شده و بحمدالله به صحت آن اعتقاد دارند.

۲ ـ تلطف آن حضرت نسبت به ما

شاهد بر الطاف و مراحم آن حضرت نسبت به ما توقیعی است که در احتجاج روایت شده و در آن آمده است: به من رسیده است که گروهی از شما در دین به تردید افتاده و در دل آنها نسبت به اولیای امرشان شک و حیرت وارد شده است و این امر مایهٔ غم ما شد.

البته به خاطر خود شما نه برای ما، و باعث ناراحتی ما از جهت شما گردید نه ما. زیرا که خداوند با ما است. پس نیازی به غیر او برای ما نیست. و حقّ با ما است لذا به هیچ وجه کسانی که از ما دست بردارند ما را به وحشت نمی‌اندازند. ما صنایع و ساخته شدگان خدائیم و خلق صنایع ما هستند[۲].

روایت دیگری که در بصائر الدرجات نقل شده نیز بر این مطلب دلالت دارد، که به سند خود از زید شحّام آورده است: بر حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ وارد شدم، به من فرمود: ای زید عبادتت را تجدید کن و توبه بنمای. عرض کردم. فدایت گردم آیا خبر مرگم به من می‌رسد؟ حضرت به من فرمود: ای زید آنچه نزد ماست نسبت به تو خیر است و تو از شیعیان ما هستی. می‌گوید گفتم: برای من که از شیعیان شما باشم چه خواهد بود؟ فرمود: تو از شیعیان ما هستی صراط و میزان و حساب شیعیان ما به سوی ما است و البته که ما به شما از خودتان مهربانتریم[۳].

۳ ـ تحمل اذیت از دست ما

در توقیعی از آن حضرت روایت است که: جاهلان شیعه و احمقهای آنان و کسانی که

---

۱. بحارالانوار، ۵۱: ۸۴.
۲. الاحتجاج، ۲: ۲۷۸.
۳. بصائر الدرجات: ۲۵۶.

دستشان [مانند] بال پشه‌ای هست ما را اذیت کرده‌اند[1].

۴ ـ ترک کردن حقّ خودش برای ما

حضرت قائم عجل‌الله تعالی فرجه حقّ دنیا و آخرت خودش را به سود ما ترک و رها فرموده و خواهد فرمود. امّا در دنیا؛ سابقاً دلایلی آوردیم که آن حضرت آنچه در دست ما است را برایمان مباح کرده است. و امّا در آخرت؛ در بحار از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هرگاه روز قیامت شود خداوند حساب شیعیان ما را بر ما قرار می‌دهد پس آنچه از گناهان بین آنها و بین خدا باشد محمد صلی الله علیه و آله از درگاه الهی برایشان طلب بخشش می‌کند و آنچه بین آنها و بین مردم بوده باشد از مظالم محمد صلی الله علیه و آله آن را از طرف ایشان ادا خواهد ساخت و آنچه بین آنها با ما باشد ما به آنها می‌بخشیم تا بدون حساب وارد بهشت شوند[2].

می‌گویم: در تفسیر البرهان چند روایت در این معنی آورده است، به تفسیر آیهٔ: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾[3] مراجعه شود.

۵ ـ تشییع جنازهٔ مردگان ما

دلیل بر این معنی روایتی است که در بحار به نقل از مناقب ابن شهر آشوب آمده است اینکه: شیعیان نیشابور (در زمان امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) جمع شدند، و شخصی به نام محمد بن علی نیشابوری را انتخاب کردند تا به مدینه برود و حقوق شرعی و هدایای شیعیان را به خدمت امام زمانشان ببرد. سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم پول و مقداری جامه به محمد بن علی دادند. در این میان [یکی از بانوان باایمان به نام] شطیطه یک درهم تمام عیار و یک تکه پارچهٔ خام که با دست خودش رشته بود و چهار درهم ارزش داشت پیش آورد و گفت: خداوند از حقّ خجالت نمی‌کشد (یعنی حقوق امام علیه السلام

---

۱. الاحتجاج ۲: ۲۸۹.

۲. بحار الانوار ۷: ۲۷۴.

۳. سورهٔ غاشیه آیه ۲۶؛ البرهان ۴: ۴۵۵.

گرچه کم باشد باید پرداخت).

آنگاه آن جمعیت جزوه‌ای آوردند که هفتاد ورق بود در هر صفحه سؤالی نوشته بودند و بقیه‌اش سفید بود تا جواب زیر آن نوشته شود. هر دو صفحه را روی هم گذاشته و با سه بند که هر بندی یک مهر خورده بود بسته بودند. گفتند: این جزوه را شب هنگام به خدمت امام ﷺ ببر و فردای آن بازگیر و مهرها را نگاه کن اگر نشکسته بود پنج تا از آنها را بشکن و ببین آیا جواب سؤال‌ها را داده است یا نه، که اگر بدون شکسته شدن مهرها جواب داده بود او همان امام است و مستحقّ این اموال، وگرنه اموال را به ما بازگردان.

محمد بن علی نیشابوری به مدینه مشرّف شد و نزد عبدالله افطح رفت او را امتحان کرد و دانست که او شایستگی مقام امامت را ندارد، از خانهٔ او بیرون رفت در حالی که می‌گفت: رَبِّ اَهْدِنِی اِلیٰ سَوٰاء الصِّراط؛ خدایا مرا به راه راست هدایت فرما.

همانطور که در حیرت ایستاده بود کودکی آمد و گفت: کسی را که می‌خواهی اجابت کن و او را به خانهٔ حضرت موسی بن جعفر ﷺ برد. تا چشم حضرت بر او افتاد فرمود: ای ابوجعفر چرا ناامید می‌شوی و چرا به سوی یهود و نصاری پناه می‌بری؟ به من روی کن که حجّت و ولیّ خدا هستم، آیا ابوحمزه در کنار مسجد جدّم مرا به تو، نشناساند؟ من سؤالهایی که در جزوه بود دیروز جواب دادم آنها را نزدم بیاور و درهم شطیطه را هم که در کیسه است و وزن درهمش یک درهم و دو دانق می‌باشد، برایم بیاور، و آن کیسه چهارصد درهم می‌باشد که از آنِ وازوری است و پارچهٔ او با جامهٔ دو برادر بلخی یک جا بسته شده.

می‌گوید: از سخنان آن حضرت عقلم حیران شد. رفتم و آنچه امر فرموده بود آوردم و در بستگاهش قرار دادم پس درهم و پارچهٔ شطیطه را برگرفت و روی به من کرد و فرمود: اِنَّ اللهَ لاٰ یَسْتَحی مِنَ الْحَقِّ؛ ای ابوجعفر سلام مرا به شطیطه برسان و این کیسه پول را به او بده ـ در آن کیسه چهل درهم بود ـ آنگاه فرمود: قطعه‌ای از کفنهایم را نیز به او هدیه کردم پنبهٔ این کفن از روستای ما صیدا است قریهٔ فاطمه ﷺ که خواهرم حلیمه دخت حضرت ابوعبدالله جعفر بن محمد صادق ﷺ آن را رشته است. به شطیطه بگو تو از هنگام رسیدن ابوجعفر و پول و قطعه کفن تا نوزده روز بیشتر زنده نمی‌مانی. پس

شانزده درهم از این پول را برای خودت خرج کن و بیست و چهار درهم آن را صدقه و لوازم تجهیز برای خودت قرار بده و من بر جنازهٔ تو نماز خواهم خواند. ای ابوجعفر هرگاه [در آن وقت] مرا دیدی مطلب را مخفی بدار که برای حفظ جـ مت بهتر است. سپس فرمود: این اموال را به صاحبانشان برگردان و مهر از این جزوه بگشای و ببین آیا جواب سؤالها را پیش از آنکه جزوه را بیاوری داده‌ایم یا نه؟

می‌گوید: به مهرها نگاه کردم دیدم دست نخورده است یکی از مهرها را از وسطشان شکستم دیدم نوشته: عالم ﷺ چه می‌فرماید دربارهٔ مردی که بگوید برای خدا نذر کردم که هر برده‌ای که از قدیم در ملک من بوده آزاد سازم، و چندین برده داشته باشد کدامشان آزادند؟ جواب به خط مبارکش چنین بود: هر آنکه پیش از شش ماه در ملکش بوده باید آزاد کند. دلیل بر صحت این معنی آیهٔ شریفه است: ﴿وَالقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حتّىٰ عادَ كَالْعُرجُونِ القَديم﴾[1]؛ و گردش ماه را در منازل معیّن تقدیر کردیم تا مانند شاخهٔ خرما [زرد و لاغر] به منزل اول بازگردد.

و جدید آن است که شش ماه نداشته باشد. مهر دومی را گشودم دیدم نوشته‌اند: چه می‌فرماید عالم ﷺ دربارهٔ مردی که بگوید: وَ اللّه مال کثیر (بسیار) صدقه خواهم داد. چقدر باید صدقه بدهد؟ پاسخ آن به خط آن حضرت زیرش نوشته بود: شخصی که سوگند خورده اگر گوسفنددار است باید هشتاد و چهار گوسفند صدقه بدهد و اگر شتردار است هشتاد و چهار شتر بدهد و اگر پول‌دار است هشتاد و چهار درهم بدهد. دلیل بر آن است آیهٔ: ﴿لَقَدْ نَصَرَكُم اللّهُ فی مَواطِنَ كثيرة﴾[2]؛ و همانا خداوند شما را در جاهای بسیار یاری کرد.

که جنگهای پیامبر تا هنگام نزول این آیه هشتاد و چهار جای بوده است. سومین مهر را که گشودم دیدم نوشته: عالم ﷺ چه می‌فرماید دربارهٔ مردی که قبری را شکافته و سر میّتی را از تن جدا نموده و کفنش را دزدیده باشد؟ جواب به خط حضرتش مسطور بود: دست دزد به خاطر اینکه از حرز و جای بسته دزدی کرده بریده شود و صد دینار برای

---

۱. سورهٔ یس، آیه ۳۹.

۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۲۵.

بریدن سر میّت بر او لازم است، زیرا که ما میّت را به منزلهٔ جنین در شکم مادر فرض می‌کنیم که هنوز روح در او نیامده باشد که دیهٔ نطفه بیست دینار و... تا آخر مسئله.

هنگامی که ابوجعفر محمد بن علی نیشابوری به خراسان بازگشت دید کسانی که آن حضرت اموالشان را رد کرده به مذهب فطحیّه وارد شده‌اند ولی شطیطه بر همان مذهب حقّ باقی مانده، سلام حضرت کاظم ﷺ را به او رساند و کیسهٔ پول و قطعه کفن را به او داد پس همانطور که حضرت فرموده بود به مدت نوزده روز شطیطه زنده ماند و چون از دنیا رفت امام ﷺ سوار بر شتری آمد، پس از پایان مراسم او بر شتر خود سوار شد و راه بیابان پیش گرفت و فرمود: به اصحاب خودت مطلب را در میان بگذار و سلام مرا به آنها برسان و به ایشان بگو که: من و امامان نظیر من باید که پای جنازه‌های شما حاضر شویم در هرجا که از دنیا بروید، پس تقوای خدا را در خود حفظ کنید[1].

۶ ـ تجدید بنای اسلام پس از کهنه و فرسوده شدن آن

در دعایی که به وسیلهٔ عَمْری ﷺ از آن حضرت روایت شده آمده است: «**وَ جَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحىٰ مِنْ دینِکَ...**»؛ (پروردگارا) آنچه از دین تو محو شده، به وسیلهٔ او تجدید فرمای. و در دعای دیگری که از حضرت ابوالحسن الرضا ﷺ روایت شده چنین می‌خوانیم: و آنچه از کاخ دین تو ویران گشته و یا از احکام شرع تغییر و تبدیل یافته، به وسیلهٔ او تجدید فرمای و از نو بنیاد کن تا اینکه به دست او شرع تازه و آئین جدید و شادابی به سوی مردم بازگردانی[2].

و در بحار به نقل از إرشاد القلوب دیلمی از حضرت صادق ﷺ روایت است که فرمود: هنگامی که قائم بپا خیزد مردم را بار دیگر به اسلام دعوت کند و آنها را به امری که از بین رفته و عموم مردم از آن جدا گشته و به گمراهی افتاده‌اند، هدایت فرماید، برای این جهت حضرت قائم را مهدی نامیده‌اند که به امری که از آن وامانده‌اند، هدایت می‌کند.

---

۱. بحارالانوار، ۴۸ / ۷۳ گفتنی است که قبر این بانوی سعادتمند همچنان در شهر نیشابور زیارتگاه ارادتمندان به خاندان عصمت و شیعیان آنها است، و به نام بی‌بی شطیطه معروف است. (مترجم)

۲. جمال الاسبوع، ۵۰۹.

و بدین سبب او را قائم نامیده‌اند که به حقّ قیام می‌کند[1].

و در غیبت نعمانی از امام باقر ﷺ روایت است که دربارهٔ شیوهٔ حکومت حضرت قائم ﷺ فرمود: حضرت قائم عجل‌الله فرجه با امری جدید و کتابی نوین و قضاوتی تاره که بر عرب شدید است بپا خواهد خاست[2].

و از حضرت امام صادق ﷺ در پاسخ به سؤال کسی که از شیوه و شگرد حضرت مهدی عجل‌الله فرجه پرسید، آمده است: همان برنامه‌ای که پیغمبر اکرم ﷺ پیش گرفت حضرت قائم انجام خواهد داد بنیادهای پیشین را منهدم و ویران می‌سازد چنان‌که رسول گرامی ﷺ نظام جاهلیت را ریشه کن کرد، و اسلام را از نو آغاز می‌نماید[3].

در خبر دیگری نظیر همین روایت از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آمده است.

و از همان حضرت (امام باقر ﷺ) روایت است که فرمود: به تحقیق که وقتی قائم ما بپاخیزد مردم را به امر جدیدی دعوت خواهد کرد همانطور که پیغمبر اکرم ﷺ دعوت فرمود و اسلام غریبانه آغاز شد، و به حال غربت باز خواهد گشت، همانطور که آغاز شد. پس خوشا به حال غریبان[4].

و از حضرت امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: اسلام غریبانه شروع شد و بازهم مانند اول کارش خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان. ابوبصیر عرضه داشت این را برای من توضیح دهید که خداوند کارتان را سامان دهد؟ فرمود: دعوت کنندهٔ از ما دعوت نوینی آغاز می‌کند، همانطور که رسول‌الله ﷺ آغاز کرد[5].

و از همان حضرت است که فرمود: گویا قائم ﷺ را بالای منبر می‌بینم که از آستین قبایش نوشته‌ای که به مهر زرّین ممهور باشد بیرون آورد و مهر از آن برگیرد و آن را بر مردم بخواند پس مانند گوسفند از دور او پراکنده شوند، و کسی جز نقیبان باقی نماند، پس آن حضرت سخنانی خواهد گفت، آنگاه آنها پناهگاهی نیابند تا اینکه به سوی او

---

۱. بحارالانوار، ۵۱ / ۳۰.

۲. غیبت نعمانی، ۱۲۲.

۳. غیبت نعمانی، ۱۲۱.

۴. غیبت نعمانی، ۱۷۳.

۵. غیبت نعمانی، ۱۷۳.

بازگردند، و من می‌دانم سخنی را که او خواهد گفت[1].

۷ ـ تمام شدن امر [دین] به آن حضرت

در کتاب توحید شیخ صدوق به سند خود از حضرت رضا ﷺ در تفسیر حروف الفبا آمده:

و تاء: تمام شدن امر به قائم آل محمد ﷺ است[2].

۸ ـ تعلیم و آموختن قرآنی که امیرالمؤمنین ﷺ جمع کرده بود

در بحار به نقل از نعمانی از امیرمؤمنان علی ﷺ آمده که فرمود: گویا می‌بینم شیعیان ما در مسجد کوفه خیمه‌ها زده‌اند و قرآن را به همان گونه که نازل شده به مردم می‌آموزند[3].

و نیز از آن حضرت مروی است که فرمود: گویی عجم را می‌بینم که خیمه‌هایشان در مسجد کوفه برپا است و قرآن را همانطور که نازل شده است به مردم می‌آموزند.

اصبغ بن نباته می‌گوید: عرض کردم: مگر [این قرآن] همان گونه که نازل شده نیست؟ فرمود: نه، هفتاد نفر از قریش به نام خودشان و نام پدرانشان از قرآن محو شده است، و ابولهب را جا نگذاشته‌اند مگر به منظور سرزنش رسول‌الله ﷺ، چون عموی آن حضرت بود[4].

و از حضرت امام صادق ﷺ است که فرمود: گویی شیعیان علی را می‌بینم که مثانی (قرآن) به دست گرفته‌اند و آن را به مردم می‌آموزند[5].

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۵۲.

۲. التوحید، ۲۳۳.

۳. محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی، چنانکه در أمل الآمل (۲ / ۲۳۲ ـ ۲۳۳) آمده: از شیوخ عظیم القدر و شریف و صحیح العقیده و کثیر الحدیث اصحاب ماست. به بغداد هجرت کرده و از آنجا به شام رفته و در آنجا وفات یافته است. علّامه حلی (رجال العلّامة الحلّی، ۱۶۲)، و نجاشی (رجال النّجاشی، ۲۹۷)، شرح حال او را چنین ذکر کرده‌اند. نجاشی پس از بیان فوق گفته: او از شاگردان کلینی است و از تألیفاتش تفسیر قرآن است که قسمتی از آن را دیده‌ام، و کتاب «غیبت» او را نیز دیده‌ام، تألیف خوب و جامعی است. (مؤلف).

۴. غیبت نعمانی، ۱۲۵.

۵. الغیبة، نعمانی: ۲۱۸.

و از ارشاد القلوب دیلمی از حضرت امام باقر عليه السلام روایت است که فرمود: چون قائم عجل الله فرجه بپاخیزد خیمه‌هایی نصب می‌شود برای کسانی که قرآن را به همان گونه که خداوند جلّ جلاله آن را نازل فرموده، به مردم بیاموزند. پس دشوارترین چیزی که خواهد بود برای کسانی است که آن را حفظ کرده‌اند، زیرا با این تألیف اختلاف دارد[۱].

و در کافی به سند خود از سالم بن ابی‌سلمه روایت کرده است که گفت: من می‌شنیدم که مردی بر حضرت امام صادق عليه السلام حروفی از قرآن خواند که مانند خواندن متعارف مردم نبود. پس حضرت صادق عليه السلام به او فرمود: از این قرائت دست بردار و همانطور که مردم می‌خوانند بخوان تا قائم عجل‌الله تعالی فرجه قیام کند، که وقتی آن حضرت بپاخیزد کتاب خدا را با حدودش خواهد خواند، و مصحفی که علی عليه السلام نوشته بیرون می‌آورد.

سپس فرمود: هنگامی که علی عليه السلام آن را نوشت و از جمع آوریش فراغت یافت آن را برای مردم آشکار ساخت و فرمود: این کتاب خدای عزّ و جل است همانطور که خداوند آن را بر حضرت محمد نازل کرده به درستی که من آن را از دو لوح جمع نموده‌ام. جواب دادند: اینک مصحف جامعی در دست ماست و نیازی به این نداریم، فرمود: به خدا سوگند که پس از این روز ابداً آن را نخواهید دید، بر من فقط لازم بود که وقتی آن را جمع کردم به شما خبر دهم تا آن را بخوانید[۲].

و در احتجاج آمده: هنگامی که رسول‌الله صلى الله عليه وآله وفات یافت، علی عليه السلام قرآن را جمع کرد و آن را نزد مهاجرین و انصار برد و بر آنان عرضه کرد، زیرا که پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله او را به این کار وصیت فرموده بود. پس چون ابوبکر آن را گشود در اولین صفحه‌ای که باز کرد رسوائیهای قوم در آن آشکار شد، عمر برآشفت و گفت: ای علی آن را بازگردان که ما را به آن نیازی نیست پس حضرت امیر عليه السلام آن را گرفت و رفت. آنگاه زید بن ثابت را که قاری قرآن بود احضار کردند، عمر به او گفت: علی قرآن را نوشته بود آورد ولی در آن رسواییهای مهاجرین و انصار بود و ما نظرمان بر این است که قرآن را جمع کنیم و

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۳۹. گفتنی است که این روایت و نیز بسیاری از روایات که مرحوم علامه مجلسی به نقل از ارشاد منتخب آورده، مرحوم مؤلف آنها را به ارشاد دیلمی نسبت داده است. (مترجم)
۲. کافی ۲ / ۶۳۳.

فضیحتهای مهاجرین و انصار را از آن بیندازیم زید رأی موافق داد ولی گفت: اگر من قرآن را آن طور که شما می‌خواهید جمع کردم و بعد از آن علی قرآن خودش را آشکار کرد آیا زحمتهای شما هدر نمی‌رود؟

عمر گفت: چاره‌ای جز این نیست که او را بکشیم و از او راحت شویم. پس حیله‌ای بکار بردند تا به دست خالد بن ولید آن حضرت را بکشند، ولی نتوانستند و چون عمر به خلافت رسید، از علی ﷺ خواست آن قرآن را بیاورد تا میان خودشان آن را تحریف کنند، به آن حضرت گفت: یا اباالحسن خوب بود قرآنی که نزد ابی‌بکر آوردی، حالا بیاوری تا بر آن اجتماع کنیم.

علی ﷺ فرمود: هیهات هیچ راهی به سوی آن نیست. من در آن موقع آن را آوردم تا حجّت بر شما تمام گردد؛ و روز قیامت نگویید ما از این قرآن غافل بودیم، یا به من نگویید که تو آن را نیاوردی. البته قرآنی که نزد من است جز پاکیزگان و اوصیا از فرزندان من هیچ کس به آن دست نمی‌یابد.

عمر گفت: آیا وقت معیّنی برای آشکار ساختن این قرآن هست؟ فرمود: آری؛ هنگامی که قائم از فرزندان ما قیام کند آن را ظاهر نماید، و مردم را بر آن وامی‌دارد، پس سنّت بر آن جاری می‌گردد[1].

می‌گویم: ممکن است سرّ نامگذاری حضرت قائم عجل‌الله تعالی فرجه به (قُرآنِ عَظیم) همین باشد. از جهت اینکه به قرآن امر می‌کند و مردم را بر خواندن و عمل به آن وامی‌دارد، و مُظهر و ترویج کنندهٔ آن است. در تفسیر البرهان از حسان عامری نقل شده که گفت:

از حضرت امام باقر ﷺ دربارهٔ این آیهٔ شریفه پرسیدم که: ﴿وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانی وَالْقُرآنَ الْعَظیم﴾[2]؛ [ای پیامبر] ما هفت آیت از مثانی و قرآن عظیم را به تو دادیم.

فرمود: تنزیل آن چنین نیست، بلکه چنین است: ﴿وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ السَّبْعَ مِنَ الْمَثانی﴾؛ و همانا ما به تو آن هفت مثانی را عطا کردیم؛ که آنها ما هستیم و قرآن عظیم فرزند است[3].

---

۱. الاحتجاج، ۱ / ۲۲۵

۲. سورهٔ حجر، آیه ۸۷

۳. تفسیر برهان، ۲ / ۳۵۴

و از قاسم بن العروه از آن حضرت روایت شده که: دربارهٔ قول خدای تعالی: ﴿وَلَقَدْ آتَیْناکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانی﴾ فرمود: هفت امام و قائم ﷺ[1].

می‌گویم: امّا تعبیر به هفت امام شاید به اعتبار نامهای ایشان است و در حدیث اول؛ فاطمه ﷺ نیز مورد نظر است و قرآن عظیم فرزند فرزند است که همان حضرت قائم ﷺ می‌باشد. چنانکه در بحار از امیرالمؤمنین علی ﷺ روایت شده که فرمود: برای او دو نام هست یکی پنهان و دیگری آشکار می‌ماند آن اسمی که مخفی می‌ماند، احمد است و اسمی که آشکار می‌شود محمّد[2].

در تأیید مطلب مزبور حدیثی است که صاحب بحارالانوار از یونس بن عبدالرحمن به نقل از شخصی روایت کرده که گفت: از حضرت امام صادق ﷺ دربارهٔ آیهٔ: ﴿وَلَقَدْ آتَیْناکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانی وَالْقُرآنَ العَظیمَ﴾ پرسیدم. فرمود: ظاهرش سورهٔ حمد است و باطن آن فرزند فرزند است و هفتمین از آنها قائم ﷺ است[3].

بنابراین ـ احتمال دوم ـ عطف (اَلْقُرآنَ الْعَظیمَ) بر (سَبْع) از باب این است که به طور ویژه‌ای از حضرت قائم ﷺ یاد شده باشد. به خاطر امر مهمی که در یادآوری از آن بزرگوار هست. و امّا منظور از کلمهٔ مثانی ممکن است تمام آیات قرآن باشد؛ که مؤید این احتمال است آیهٔ کریمهٔ: ﴿اَللهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الحَدیثِ کِتاباً مُتَشابِهاً مَثانی﴾[4]؛ خداوند بهترین سخنها را فرود آورد کتابی که [الفاظ آن] همگون [و معانی آن] مکرر است.

و نیز احتمال نخستین را که فرمود: «اَلسَّبْعَ الْمَثانی».

حدیثی که قبلاً از امام صادق ﷺ از غیبت نعمانی روایت کردیم که فرمود: گویی شیعیان علی را می‌بینم که مثانی (قرآن) به دست گرفته‌اند.... این معنی را تأیید می‌کند.

و تعبیر از قرآن به مثانی به مناسبت تکرار نزول آن است که یک بار بطور کامل در شب قدر به بیت المعمور نازل شد. سپس از آنجا به سوی پیغمبر اکرم ﷺ به تدریج به

۱. برهان ۲: ۳۵۴.
۲. بحار الانوار ۵۱: ۳۵.
۳. برهان ۱: ۳۵۴.
۴. سورهٔ زمر، آیه ۲۳.

مدت بیست و سه سال فرود آمد[۱]. و شاید هم منظور، خصوص سورهٔ فاتحة الکتاب (حمد) باشد ـ چنانکه از امیرالمؤمنین ﷺ روایت شده ـ و تعبیر از آن به مثانی یا به خاطر تکرار آن در هر نماز واجب است و یا به علت تکرار نزول آن است. و اینکه از امامان ﷺ تعبیر به مثانی گردیده یا به اعتبار این است که آنان نسبت به پیغمبر فرزند فرزند هستند که در مرتبهٔ دومند نسبت به آن حضرت، به حسب جهان بشری و نحوهٔ آفرینش انسانی، چنانکه حضرت فاطمه ﷺ در مرتبهٔ اول است و یا به اعتبار اینکه ایشان نسبت به قرآن کریم در مرتبهٔ دوم هستند، چنانکه حدیث ثقلین شاهد بر این معنی است. این حدیث متواتر از طریق خاصّه و عامّه روایت شده. امّا از طریق مخالفین از اَبُوسعید خِدْری از پیامبر اکرم ﷺ منقول است که فرمود: ای مردم، من در میان شما دو شیئ گرانبها را ترک می‌گویم که یکی از دیگری بزرگتر است کتاب خدای عزّ و جل و آن ریسمانی است که از جانب آسمان به سوی زمین کشیده شده و عترت من خاندان من، و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض (کوثر) به من باز گردند[۲].

احتمال سوم این است که: چون نسبت به پیغمبر اکرم ﷺ در مرتبهٔ بعد هستند، با کلمهٔ (مثانی) از آنها تعبیر شده، ایشان از نظر علوم ربانی و مقامات عقلانی در درجهٔ دوم قرار دارند که رسول خدا ﷺ فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا[۳]؛ من شهر علمم و علی درب آن است.

و نیز امیرمؤمنان علی ﷺ فرموده: رسول خدا ﷺ، هزار در از علم به من آموخت که از هر دری هزار در دیگر باز می‌شود[۴].

اینها مطالبی است که در حل این اشکال و تحقیق موضوع به نظرم رسیده، و خداوند به

---

۱. چنانکه در کافی به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ روایت شده. و طبرسی در مجمع البیان گفته: بدین جهت مثانی نامیده شده که بعضی از قصه‌ها و اخبار و احکام و موعظه‌ها در آن تکرار شده و به گونه‌های مختلف ذکر گردیده و نیز تلاوت آن تکرار می‌شود و خسته کننده نیست. (مؤلف)

۲. سید حسین سید هاشم بحرانی در کتاب غایة المرام، ۲۲۳، آورده: از امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ حدیثی که در بالا ذکر شد پرسیده شد که عترت کیانند؟ فرمود: من و حسن و حسین و امامان نه‌گانه از فرزندان حسین ﷺ، نهمین آنها مهدی و قائم ایشان است. (مؤلف)

۳. غایة المرام ۵۲۴

۴. غایة المرام ۵۱۷

حقایق امور دانا است. البته وجوه دیگری که بعید به نظر می‌رسد نیز گفته شده که کتاب را با ذکر آنها طولانی نمی‌کنیم، کسانی که مایلند از آن وجوه هم اطلاع حاصل کنند به کتاب: (مِرآةُ الأَنوارِ وَ مِشکاةُ الأَسرارِ)[1] شیخ ابوالحسن شریف مراجعه نمایند.

حرف ثاء

۱ ـ ثواب کارهای نیک و قبولی آنها به ولایت آن حضرت بستگی دارد

در بخش اول کتاب شاهد بر این معنی گذشت، در بخش هشتم نیز مطالبی که بر آن دلالت کند خواهد آمد.

و در کتاب کمال الدین از حضرت امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: هر آنکه به امامت امامان از پدران و فرزندان من اقرار و اعتراف داشته باشد ولی مهدی از فرزندانم را انکار نماید مثل این است که تمام پیامبران را قبول داشته باشد ولی نبوّت حضرت محمد ﷺ را انکار کند.

عبدالله بن ابی‌یعفور می‌گوید: پرسیدم: مهدی از فرزندان شما کیست؟ فرمود: پنجمین فرزند از امام هفتم، که شخص او از نظر شما غایب می‌ماند و بردن نام او بر شما حلال نیست[2].

و در این باره روایات زیادی هست که بعضی از آنها را در بخش هشتم کتاب خواهیم آورد انْ شاء الله تَعالیٰ.

۲ ـ ثائر خون حسین ﷺ و شهیدانی که با آن حضرت بوده‌اند

در مجمع البحرین آمده: ثائر کسی است که بر هیچ وضعی قرار و آرام نمی‌گیرد، تا اینکه خونبهای خویش را بگیرد[3].

و در زیارت عاشورا می‌خوانیم: پس از خداوندی که مقام تو را گرامی داشته و مرا به

---

۱. مرآة الانوار ۱۸۱.
۲. کمال الدین ۱: ۳۳۸.
۳. مجمع البحرین ۳: ۲۳۴ - ۲۳۵.

سطهٔ دوستی تو عزت و کرامت بخشیده درخواست می‌کنم که: خونخواهی تو را، بیاری امامی یاری شده از خاندان محمد ﷺ به من روزی گرداند.

و در بحار به نقل از غیبت نعمانی از حضرت امام باقر ؑ در وصف امام قائم عجل‌الله فرجه آمده: کار او به جز کشتن نیست. کسی [از مخالفین حق] را باقی نمی‌گذارد[1].

و عیاشی در تفسیر آیه: ﴿وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً﴾[2]؛ و هر آنکه مظلوم کشته شود البته ما برای ولیّ او تسلط و حکومت قرار داده‌ایم. پس در کشتن اسراف نکند که او یاری شده است.

به روایت سلام بن المستنیر از امام باقر ؑ آورده است که فرمود: او حسین بن علی ؑ است که مظلوم کشته شده. و ما اولیای او هستیم. هنگامی که قائم ما بپاخیزد به خونخواهی حسین ؑ می‌پردازد. پس آن قدر می‌کشد تا جایی که گفته می‌شود: در کشتن اسراف کرد[3].

و نیز آن حضرت فرموده: مقتول: حسین ؑ و ولیّ او قائم ؑ می‌باشد. و اسراف در قتل آن است که: غیر قاتل او را بکشد. (او منصور است) زیرا که از دنیا نمی‌رود تا اینکه به وسیلهٔ مردی از آل رسول ﷺ نصرت و پیروزی می‌یابد که زمین را از قسط و عدل پر کند همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

و در روایت دیگری در کافی از حضرت صادق ؑ راجع به همین آیه آمده است: دربارهٔ حسین ؑ نازل شده. اگر اهل زمین به خاطر او کشته شوند اسراف نیست[4].

و در کتاب علل الشرایع از حضرت باقر ؑ منقول است که فرمود: هنگامی که جدّم حسین ؑ کشته شد. فرشتگان به درگاه خداوند عزّ و جل صدا به گریه و ناله بلند کردند و عرضه داشتند: إلٰها؛ صاحب اختیارا؛ آیا غفلت می‌ورزی از کسی که برگزیدهٔ تو و فرزند برگزیده‌ات و بهترین خلق را به قتل رسانیده است؟

پس خداوند عزّ و جل به آنها وحی فرمود که: ای ملائکهٔ من آرام باشید. به عزت و

۱. بحار الانوار، ۵۲/ ۲۳۱.
۲. سورهٔ اسراء، آیه ۳۳.
۳. تفسیر عیاشی، ۲/ ۲۹۰.
۴. روضهٔ کافی، ۸/ ۲۵۵.

جلالم سوگند که حتماً از آنها انتقام خواهم گرفت، هر چند پس از مدتها باشد. سپس خداوند عزّ و جل برای فرشتگان از روی امامان از فرزندان حسین پرده برداشت ملائکه خوشحال شدند و متوجه شدند که یکی از آنها ایستاده نماز می‌خواند. خداوند فرمود: به این قائم از آنها انتقام می‌گیرم[1].

و در کافی از حضرت صادق عليه السلام روایت است که فرمود: وقتی حسین عليه السلام کشته شد، آسمانها و زمین و آنچه در آنها است ناله کردند و گفتند: پروردگارا به ما اجازه بده که خلایق را نابود سازیم و بار دیگر زمین تجدید گردد که حرمت تو را حلال دانسته و برگزیده‌ات را به قتل رسانیده‌اند. پس خداوند به آنها وحی فرمود که: ای فرشتگان و ای آسمانهای من و ای زمین من آرام گیرید. سپس یکی از حجابها را برداشت، به ناگاه پشت آن محمد و دوازده وصیّ او عليهم السلام مشاهده شدند و دست فلانی قائم از آنها را گرفت و فرمود: ای فرشتگانم؛ و ای آسمانهایم؛ و ای زمین من؛ با این یاری خواهم جست ـ سه مرتبه این خطاب را فرمود ـ[2].

و در غایة المرام محدث جلیل سیّد هاشم بحرانی از طریق عامّه در حدیث معراج چنین آمده: خداوند تعالی فرمود: ای محمد، آیا دوست داری آنان را ببینی؟ گفتم: آری، پروردگارا. خداوند فرمود: به سمت راست عرش روی گردان. چون روی به آن سوی کردم به ناگاه دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی عليهم السلام غرق در نور ایستاده نماز می‌خوانند. و او ـ یعنی مهدی عليه السلام ـ در میان آنها همچون ستارهٔ درخشانی بود. خداوند فرمود: اینان حجّتها هستند و او ثائر از عترت تو است به عزتم سوگند او حجّت ثابت برای دوستانم و انتقام گیرنده از دشمنانم است[3].

و در بحار در وصف اصحاب حضرت قائم عليه السلام از حضرت صادق عليه السلام روایت است که فرمود: گویا که دلهایشان بسان قطعه‌ای از آهن است که هیچ گونه شکی دربارهٔ خداوند در

---

۱. عمر مشرح: ۱۶۰
۲. کافی ۱: ۵۳۴
۳. غایة المرام: ۱۹۴

آن راه ندارد. از سنگ سخت‌تر که اگر بر کوهها حمله برند، آنها را از جای برکنند. با پرچمهای خویش به هیچ شهری روی نیاورند مگر اینکه آن را خراب کنند گویی که بر اسبهایشان عقابها نشسته‌اند، به زین اسب امام ﷺ دست می‌کشند و تبرک می‌جویند، و پیرامون حضرتش حلقه می‌زنند، در جنگها با جانبازی آن بزرگوار را یاری می‌کنند و آنچه می‌خواهد انجام می‌دهند. در میان آنان مردانی هستند که شبها خواب ندارند، در نمازشان زمزمه‌ای دارند همچون زمزمهٔ زنبور عسل، شب را با عبادت به صبح می‌رسانند و صبحگاهان بر اسبهایشان آماده‌اند، شبها پارسا و روزها شیرند، آنان از آن حضرت فرمانبردارند، مانند کنیز نسبت به ارباب خود، همچون چراغها روشنند و دلهایشان نورانی است و از خشیت إلهی لرزان، از خداوند شهادت درخواست می‌کنند و آرزو دارند که در راه خدا کشته شوند، شعارهایشان: **يا لثاراتِ الْحُسَينِ**. (خونخواهی حسین ﷺ) می‌باشد.

هرگاه به سویی حرکت کنند به مقدار یک ماه رعب و بیم پیشتر از آنها می‌رود، به سوی مولای خود می‌شتابند، خداوند توسط ایشان امام حقّ را یاری می‌کند[۱].

و نیز از آن حضرت منقول است که فرمود: هرگاه قائم ﷺ خروج کند نوادگانِ کشندگان حسین ﷺ را به قتل خواهد رساند[۲].

البته در حدیثی از حضرت رضا ﷺ علّت این امر را رضایت آنها نسبت به کارهای پدرانشان دانسته و اینکه آنها افتخار هم می‌کنند و هر کس به چیزی راضی باشد مانند آن است که آن را انجام داده باشد.

و در کتاب اَلْمَحَجَّةُ فيما نَزَلَ فِي الْقائِمِ الْحُجَّةِ[۳] از امام صادق ﷺ دربارهٔ آیهٔ: ﴿وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً...﴾[۴]. آمده که این آیه دربارهٔ حسین ﷺ نازل شده، اگر ولیّ او اهل زمین را بکشد اسراف نکرده است، و ولیّ او قائم ﷺ است[۵].

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۰۸

۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۱۳

۳. این کتاب به قلم همین مترجم به نام: سیمای حضرت مهدی ﷺ در قرآن، بارها منتشر شده است.

۴. سورهٔ اسراء، آیه ۳۳

۵. المحجه، ۱۲۷

حرف جیم

۱ ـ جمال و زیبایی آن حضرت

بدان که مولای ما حضرت صاحب الزمان صلوات‌الله علیه زیباترین و خوش صورت‌ترین مردم است، زیرا که شبیه‌ترین مردم به پیغمبراکرم ﷺ می‌باشد. چنانکه در کتاب «المحجّة»، سیّد بحرانی و غیر آن از عمّار روایت شده که گفت: پیغمبراکرم ﷺ فرمود: ای عمّار، خداوند تبارک و تعالی با من پیمان بسته که از صُلب حسین نُه امام بیرون آورد، و نهمین آنها از نظر مردم غایب می‌شود، و همین است که خداوند عزّ و جل فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مٰاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمٰاءٍ مَعِينٍ﴾[1]؛ [به کافران] بگو: اگر آب [که مایهٔ حیات است] همه به زمین فرو برود کیست که باز آب گوارا برای شما پدید آرد.

غیبتی طولانی برای او خواهد بود که گروهی از عقیده‌شان برمی‌گردند وعدهٔ دیگری ثابت قدم می‌مانند؛ پس هرگاه آخر زمان شود خروج می‌کند و دنیا را پر از قسط و عدل می‌نماید چنانکه پر شده است از ظلم و جور، و بر مبنای تأویل مقاتله می‌کند، همانطور که من بر مبنای تنزیل جهاد نمودم، و او همنام و شبیه‌ترین مردم به من است[2].

و در کمال الدین از رسول‌الله ﷺ مروی است که فرمود: مهدی از فرزندان من است؛ نامش نام من و کنیه‌اش کنیهٔ من، شبیه‌ترین مردم به من از لحاظ اخلاق و خلقت است. غیبت و حیرتی خواهد داشت که امّتها در آن گمراه می‌شوند، مانند ستارهٔ شهاب می‌آید. پس زمین را از قسط و عدل آکنده می‌سازد همچنان که از ظلم و ستم پر شده باشد[3].

و نیز در همان کتاب از امام صادق از پدرانش از رسولخدا ﷺ روایت کرده که فرمود: مهدی از فرزندان من است، نام او نام من و کنیه‌اش کنیهٔ من است، از نظر خَلْق و

---

۱. سورهٔ ملک، آیهٔ ۳۰.
۲. المحجّة، ص ۲۲۸ ـ ۲۲۹.
۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۷.

خَلق شبیه‌ترین مردم به من است. غیبت و حیرتی برای او خواهد بود تا جایی که خلایق از ادیان خود گمراه گردند. پس در آن هنگام است که همچون ستارهٔ شهاب می‌آید و زمین را پر از قسط و عدل می‌کند، چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد[1].

و نیز در همان کتاب به سندی از رسول‌الله ﷺ ضمن حدیثی از ابن عباس آمده: و از پشت حسین ؑ امامانی قرار داد که به امر من قیام کرده و وصیّت مرا حفظ می‌نمایند، نهمین آنها قائم اهل بیت، مهدی امّت من است در صورت و سیرت و گفتار شبیه‌ترین مردم است نسبت به من[2].

حالا که دانستی آن حضرت شبیه‌ترین مردم به رسول اکرم است، بدان که به راستی ثابت شده از نص احادیث که رسول‌الله ﷺ زیباترین و خوش صورت‌ترین مردم بوده است. به این روایت توجه کنید: ثقةالاسلام کلینی در کافی از حضرت امام باقر ؑ آورده است که فرمود: پیامبر خدا رخسارش سپید آمیختهٔ به سرخی و چشمانش سیاه و درشت، و ابروانش به هم پیوسته، و کف دست و پایش پرگوشت و درشت بود، بدان سان که گویی طلا بر انگشتانش ریخته باشد، استخوان دو شانه‌اش بزرگ بود، چون به کسی روی می‌کرد به خاطر مهربانی شدیدی که داشت با همه بدن به جانب او توجه می‌نمود. یک رشته موی از گودی گلو تا نافش روییده، انگار که میانهٔ صفحهٔ نقرهٔ خالص خطی کشیده شده باشد. و گردن و شانه‌هایش بسان گلاب پاش سیمین بود، بینی کشیده‌ای داشت که هنگام آشامیدن آب نزدیک بود به آب برسد. هنگام راه رفتن محکم قدم برمی‌داشت که گویا به سرازیری فرود می‌آید. باری: نه قبل و نه بعد از پیغمبر خدا کسی مثل او دیده نشده است[3].

و در بحار از کتاب غیبت شیخ طوسی روایت شده که امیرالمؤمنین ؑ بالای منبر فرمود: رادمردی از فرزندان من در آخرالزمان بپامی‌خیزد که سفید رنگ پُر سرخی است، شکمش فربه و رانهایش عریض و استخوان دو شانه‌اش بزرگ. دو خال در پشتش هست یکی به رنگ پوستش و دیگری مانند خال پیغمبراکرم ﷺ[4].

---

۱. کمال‌الدین ۱: ۲۸۶.
۲. کمال‌الدین ۱: ۲۵۷.
۳. کافی ۱: ۴۴۳.
۴. بحار الانوار ۵۱: ۳۵.

و از طریق عامّه از پیغمبر اکرم ﷺ مروی است که فرمود: مهدی، طاووس اهل بهشت است[۱].

و نیز از حضرت رسول اکرم ﷺ آمده که فرمود: مهدی مردی از فرزندان من است، رنگ او رنگ مردم عرب و بدن او بدن بنی‌اسرائیل (قوی و درشت استخوان)، بر گونهٔ راستش خالی است که مثل ستاره درخشنده است[۲].

و نیز از حضرت رسول اکرم ﷺ نقل است که فرمود: مهدی از ما فراخ پیشانی و باریک بینی است[۳].

و در کتاب تَبصِرَةُ الوَلِیِّ فیمَنْ رَأَی القائِمَ المَهدِیَّ ﷺ از ابونعیم محمد بن احمد الانصاری نقل کرده که گفت: عدّه‌ای از مفوّضه و مقصّره کامل بن ابراهیم مدنی را به خدمت حضرت ابومحمد امام حسن عسکری ﷺ به سامره فرستادند که با آن حضرت مناظره کند. کامل گوید: با خود اندیشیدم که از آن حضرت سؤال خواهم کرد که داخل بهشت نشود جز آنکه معرفتش مثل من و اعتقادش مانند من باشد. و چون بر سرورم حضرت ابومحمد وارد شدم، دیدم جامه‌های نرم و سفیدی در تن اوست. با خود گفتم ولیّ و حجّت الهی جامه‌های نرم می‌پوشد در حالی که به ما امر می‌کند با برادران دینی مواسات و همدردی کنیم؛ و از پوشیدن چنین جامه‌هایی نهی می‌نماید! که ناگاه با تبسم آستین خود را بالا زد دیدم که پلاس زبر سیاهی بر پوست بدنش بود و فرمود: این برای خداست و این برای شما. خجالت کشیدم و کنار دری نشستم که پرده‌ای بر آن آویخته بود، پس بادی وزیده و گوشه‌ای از آن پرده بالا رفت و نوجوانی دیدم در حدود چهار سالگی انگار پاره‌ای از ماه بود. به من فرمود: ای کامل بن ابراهیم، بدنم لرزید و به دلم افتاد که فوری بگویم: لبّیکَ ای سیّد من. فرمود: آمدی که از ولیّ و حجّت خدا سؤال کنی که وارد بهشت نمی‌شود مگر آنکه معرفتش مانند تو باشد، و سخن تو را بگوید. گفتم: آری به خدا سوگند. فرمود: بنابراین عدهٔ کمی وارد بهشت می‌شوند. به خدا قسم وارد بهشت می‌شوند

۱. بحار الانوار ۵۱: ۹۱.
۲. بحار الانوار ۵۱: ۹۵.
۳. بحار الانوار ۵۴: ۸۰.

گروهی که آنها را حقّیه می‌گویند. عرض کردم: ای سرور من اینها کیستند؟

فرمود: قومی که از روی علاقه و محبّت به امیرالمؤمنین ﷺ به حقّ او قسم می‌خورند ولی حقّ و فضل آن حضرت را نمی‌شناسند.

سپس مقداری سکوت کرد و بعد فرمود: همچنین آمده‌ای که دربارهٔ حرفهای مفوّضه بپرسی. آنها دروغ می‌گویند. بلکه دلهای ما محلّ مشیّت الهی است، پس هر چه خدا بخواهد ما می‌خواهیم وَ مٰا تَشٰاؤُنَ اِلّاٰ اَنْ یَشٰاءَاللهُ.

آنگاه پرده به حال سابق برگشت، من دیگر نمی‌توانستم آن را بالا بزنم. پس حضرت ابومحمد ﷺ نگاهی به من افکند و تبسم‌کنان فرمود: ای کامل بن ابراهیم چرا نشسته‌ای؟ در حالی که حجّت بعد از من از آنچه در ذهن تو بود و آمده بودی که از آن سؤال کنی تو را آگاه ساخت. پس برخاستم و بیرون رفتم و بعد از آن دیگر او را ندیدم[۱].

و در جریان محمد بن عبیدالله قمی که در بحار از غیبت شیخ طوسی نقل شده آمده است: مانند او خوش صورت و معتدل اندام ندیدم[۲].

و اخبار در این معنی جداً زیاد است و ما شاید بعضی از آنها را در غیر این بخش ذکر کنیم. و چه خوش گفت آنکه گفت:

قَــمَرٌ تَکٰــامَلَ فــی نِــهٰایَةِ حُسْـنِهِ — مِــثْلُ الْـقَضیبِ عَـلیٰ رَشٰـاقَةِ قَـدِّهِ
فَــالْبَدْرُ یَــطْلَعُ مِــنْ ضِـیٰاءِ جَـبینِهِ — وَالشَّـمْسُ تَـغْرِبُ فـی شَقٰائِقِ خَـدِّهِ
مَــــلَکَ الْــجَمٰالَ بِــاَسْرِهِ فَکَــاَنَّمٰا — حُسْــنُ الْــبَرِیَّةِ کُــلُّهٰا مِــنْ عِـنْدِهِ
مـهی کـه حسـن جـمالش ز ماه نیکوتر — قـدی ز شـاخهٔ شـمشاد و سـرو رعـناتر
ز پـــرتو رخ نـــورانیش قـمر طـالع — درون گـونهٔ سـرخش غـروب مـهر نگـر
به ملك خویش در آورده هر چه زیبایی — که حسـن مـردم زیـبا از او بـود یکسـر

و امّا وجه تشبیه آن حضرت به شهاب ثاقب: شاید به خاطر این باشد که، به طور ناگهانی ظهور می‌کند چنانکه این معنی در چند روایت آمده. و یا اینکه مانند ستارهٔ شهاب می‌درخشد. شاهد بر این احتمال روایاتی است که در باب (نور آن حضرت) خواهد آمد. و

---

۱. تبصرة الولی ۷۶۵

۲. بحارالانوار ۵۲: ۳

یا به خاطر اینکه شیاطین را طرد و دفع می‌کند. همان طور که با شهاب ثاقب طرد می‌شوند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِلاّ مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ﴾[1]؛ جز آنکه کسی (از شیاطین) بخواهد از علم بالا برباید که شهابی فروزان او را دنبال می‌کند.

۲ ـ جریان روزی ما بر دست آن حضرت

در بخش سوّم کتاب مطالبی در بیان این معنی گذشت.

۳ ـ جهاد آن حضرت عجل الله فرجه

در دعایی که از حضرت امام رضا ﷺ دربارهٔ حضرت حجّت ﷺ روایت شده چنین آمده است: بزرگوار مجاهد تلاشگر[2].

و در بحار از حضرت امام باقر ﷺ روایت است که فرمود: او خونخواه، با تأسف و غضبناک خروج می‌کند به خاطر غضب خداوند بر این خلق. پیراهنی که رسولخدا ﷺ روز احد پوشیده بود بر اندام اوست، و عمامهٔ سحاب و زره سابغه و شمشیر ذوالفقار پیغمبر با اوست. شمشیر بر شانه می‌گذارد و تا شش ماه از کشته پشته می‌سازد[3].

و از همان حضرت دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: ﴿وَقاتِلُوهُمْ حَتّىٰ لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّٰهِ﴾[4]؛ و با آنان بجنگید تا اینکه فتنه‌ای نباشد و تمامی دین برای خدا گردد.

منقول است که فرمود: تأویل این آیه هنوز نیامده پس از آنکه رسولخدا ﷺ برای احتیاج خود و اصحابش آنان را رخصت داده بود، که اگر تأویل آن آمده بود از آنها پذیرفته نمی‌شد. ولی با آنها جنگ می‌شود تا اینکه توحید خداوند عزّ و جلّ برقرار و هیچ شرکی باقی نماند[5].

---

۱. سورهٔ صافات، آیه ۱۰.
۲. بحار الانوار، ۹۵: ۳۳۳.
۳. بحار الانوار، ۵۲: ۳۶۱.
۴. سورهٔ انفال، آیه ۳۹.
۵. کافی، ۸: ۲۰۱.

و از بشیر نبّال است که گفت: به حضرت باقر ـ ع ـ عرض کردم: آنها می‌گویند: هر گاه مهدی ـ ع ـ قیام کند، خود به خود امور برایش درست می‌شود و به قدر یک حجامت هم خون نمی‌ریزد؟ فرمود: نه؛ سوگند به آنکه جانم به دست او است، اگر برای کسی امور خود به خود درست می‌شد برای پیغمبر ـ ص ـ این امر واقع می‌گشت که دندانهایش خون آلود و پیشانیش شکسته شد، نه؛ سوگند به آنکه جانم در دست اوست [کار به جایی رسد که] ما و شما عرق و علق (= خون بسته شده) را از چهره پاک کنیم ـ و دستی به پیشانی کشید ـ[1].

می‌گویم: علق ـ که در متن روایت آمده ـ یعنی: خون، و پاک کردن عرق و خون کنایه از محنتها و رنجها است که باعث می‌شود انسان عرق کند، و یا جراحتهایی که خونها را جاری می‌سازد ـ چنانکه مجلسی ـ ره ـ ذکر کرده ـ.

و در کمال الدین از عیسی الخشّاب روایت است که گفت: به حسین بن علی ـ صلوات‌الله علیه ـ عرض کردم: شما صاحب این امر هستید؟ فرمود: نه؛ ولی صاحب أمر همان طرید و شرید[2] است که به خاطر پدرش مَوْتُور و خونخواه است، که کنیهٔ عمویش را دارد، شمشیر خود را تا هشت ماه بر شانه می‌گذارد.

می‌گویم: اینکه می‌فرماید: (کنیهٔ عمویش را دارد): یکی از کنیه‌های آن حضرت (ابوجعفر) است چنانکه در روایت دیگری از حسن بن المنذر منقول است که گفت: روزی حمزة بن ابی‌الفتح نزدم آمد و به من گفت: مژده که دیشب در خانه مولودی برای حضرت ابومحمد متولد شد، و دستور داد که آن را مخفی بداریم، و امر کرد که از برای او سیصد گوسفند عقیقه شود، گفتم: نامش چیست؟ گفت: م‌ح‌م‌د نامیده می‌شود و کنیه‌اش ابوجعفر است[3].

و نیز از محمد بن مسلم مروی است که گفت: بر حضرت ابوجعفر محمد بن علی

---

۱. بحار الانوار ۵۲: ۳۵۷.

۲. طرید و شرید دو لقب از القاب مولای ما حضرت حجت ـ ع ـ است، و همچنین «موتور» و «مطلوب دم» ـ در این حدیث ـ حسین بن علی ـ ع ـ است یا تمام پدران امام زمان عجل‌الله فرجه. «محمد الموسوی».

۳. کمال الدین ۲: ۴۳۲. بیان: ذکر است که عموی آن حضرت عجل‌الله فرجه، امامزادهٔ بزرگوار جناب ابوجعفر سید محمد، فرزند امام هادی ـ ع ـ است که قبر شریفش در نزدیکی سامرّه زیارتگاه خاص و عام است. «مترجم».

باقر ﷺ داخل شدم در حالی که می‌خواستم دربارهٔ قائم آل محمد از او سؤال کنم، آن حضرت خود آغاز سخن کرد و فرمود: ای محمد بن مسلم در قائم اهل بیت محمد ﷺ به پنج پیغمبر شباهت هست: یونس بن متی، و یوسف بن یعقوب، و موسی، و عیسی، و محمد ـ صلوات‌الله علیهم ـ. شباهت به یونس بن متی: بازگشت از غیبت در وضع و قیافهٔ جوانی در سنّ پیری.

و شباهت به یوسف بن یعقوب: غیبت از خاص و عام و مخفی ماندن از برادران و مشکل شدن امر بر پدرش یعقوب با وجود نزدیکی مسافت بین او و پدرش و خاندان و پیروانش.

و امّا شباهت به موسی: ترسیدن مدام و طولانی شدن غیبت و مخفی ماندن ولادت و خستگی شیعیانش پس از او ـ از اذیتها و خواریهای فراوانی که دیدند تا اینکه خداوند عزّ و جل اجازهٔ ظهورش داد و بر دشمن تأیید و یاریش فرمود ـ.

و شباهت به عیسی: اختلافات دربارهٔ او که گروهی گفتند: متولد نشده و گروهی گفتند: مرده، و عدّه‌ای پنداشتند: کشته و اعدام شده است.

و امّا شباهت به جدّش محمّد مصطفی ﷺ: شمشیر کشیدن و قیام با سلاح و کشتن دشمنان خدا و رسول و جبّارها و طاغوتها و او با شمشیر و رعب یاری می‌شود، و هیچ پرچمی از او برنمی‌گردد، و از جمله نشانه‌های قیام او: خروج سفیانی از شام، و خروج یمانی، و صیحهٔ آسمانی در ماه رمضان، و آواز دهنده‌ای که از سوی آسمان به نام او و پدرش ندا کند[1].

۴ ـ جمع کلمه بر توحید و اسلام

در دعای ندبه آمده است: أَيْنَ جَامِعُ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوىٰ؛ کجاست آنکه سخنان را بر تقوی جمع می‌نماید.

در کتاب المحجّة و غیر آن از امیر مؤمنان علی ﷺ دربارهٔ آیهٔ: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾[2]؛

---

۱. کمال الدین، ۱: ۳۲۷.

۲. سورهٔ الفتح، آیهٔ ۲۸.

برای آنکه او را بر همهٔ دین برتری بخشد. آمده که فرمود: تا جایی که هیچ آبادی نماند مگر اینکه هر صبح و شام بانگ شهادت لا اِلـهَ اِلّا اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ‌اللهِ در آن بلند شود[1].

و از ابن عباس (همان کسی که گفته: بیشترین مطالبی که در تفسیر گفته‌ام از امیرمؤمنان ﷺ گرفته‌ام) آمده است: این آیه تحقق نمی‌پذیرد مگر وقتی که یهودی و نصرانی و صاحب کیشی نماند؛ مگر آنکه به حقّ (یعنی اسلام) گرویده شود. تا اینکه گوسفند و گرگ، گاو و شیر، انسان و مار، از یکدیگر در امان باشند، و تا اینکه موش انبان را نَجوَد و تا اینکه جزیه برداشته و صلیب شکسته و خوک کشته شود و همان است فرمودهٔ خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ﴾[2]؛ برای آنکه او را بر همهٔ دین برتری بخشد، هر چند که مشرکان خوشایندشان نباشد. و این هنگام قیام قائم ﷺ خواهد بود[3].

و علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه گفته است: این آیه دربارهٔ قائم آل محمّد عجّل الله فرجه نازل شده است.

و در کتاب المحجّة از عیّاشی روایت است که در تفسیر خود از حضرت صادق ﷺ دربارهٔ آیهٔ: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰواتِ وَالأَرْض طَوْعاً وَكَرْهاً﴾[4]؛ و هر آنکه در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه برای او تسلیم است.

آورده که فرمود: هنگامی که قائم عجل‌الله فرجه قیام کند هیچ زمینی باقی نمی‌ماند مگر اینکه در آن شهادت لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ‌اللهِ اِعلام می‌شود[5].

و احادیث در این زمینه جداً زیاد است که بعضی از آنها گذشت و بعضی دیگر نیز انشاءالله خواهد آمد.

---

۱. المحجة، ۸۶

۲. سورهٔ توبه، آیه ۳۳

۳. المحجة: ۸۷

۴. سورهٔ آل عمران، آیه ۸۳

۵. المحجة ۵۰

۵ ـ جمع شدن یاران دین از فرشتگان و جنّیان و سایر مؤمنان

در تفسیر آیهٔ کریمهٔ: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً﴾[1]؛ هر کجا که باشید خداوند همگی شما را خواهد آورد.

از حضرت ابوعبدالله صادق ؑ آمده: یعنی اصحاب قائم ؑ سیصد و ده و چند نفر، سپس فرمود: آنهایند به خدا امّت معدوده؛ و الله در یک ساعت جمع می‌شوند همانند ابرهای پاییزی[2].

و از حضرت علی بن الحسین و فرزندش ؑ روایت است که فرمودند: مفقودان؛ گروهی هستند که از رختخوابشان مفقود و سپیده‌دم در مکّه حاضر می‌شوند و این است معنی آیهٔ: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً﴾ و آنها اصحاب قائم ؑ هستند[3].

و از حضرت امام صادق ؑ روایت است که فرمود: این آیه در حقّ مفقود شوندگان از اصحاب قائم ؑ نازل شده است که: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً﴾ آنان از رختخوابشان مفقود می‌شوند پس در مکّه صبح می‌کنند، و بعضی از ایشان در روز بر أبر می‌نشینند، در حالی که آنان به نامشان و به نام پدرشان و حسب و نسب‌شان شناخته می‌شوند.

مفضّل پرسید: فدایت شوم کدامیک از آنها ایمانشان محکمتر است؟ فرمود: آنکه در روز بر ابر بنشیند[4].

و از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ؑ روایت است که فرمود: به خدا قسم وقتی قائم ما بپاخیزد، خداوند از همهٔ شهرها و بلاد شیعیان ما را به سوی او جمع می‌نماید[5].

و چه نیکو سروده‌اند:

لَقَدْ جُدتَ يَابْنَ الْأَكرمينَ بِنِعْمَةٍ   جَمَعْتَ بِها بَيْنَ الْمُحِبّينَ في سِتْر

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۹

۲. البرهان، ۱ / ۱۶۳

۳. البرهان، ۱ / ۱۶۲

۴. البرهان، ۱ / ۱۶۲

۵. البرهان، ۱ / ۱۶۴

فَــلا زِلْتَ بِــالْاِحسانِ کَـهْفاً وَمَـلْجَأً   وَقَدْ جَلَّ ما قَدْ کانَ مِنْکَ عَنِ الشُّکْرِ

البته ای فرزند بهترینها، نعمتی را بذل فرمودی که با آن: همهٔ محبانت را در پوششی جمع کردی.

پس پیوسته با احسانت پناه و ملجأ باشی که به تحقیق آنچه از تو سر زده از سپاسگزاری بالاتر است.

و در بحار از حضرت امام صادق ﷺ روایت است که فرمود: بر او سی هزار فرشته و سیصد و سیزده فرشته فرود می‌آیند. ابان بن تغلب عرضه داشت: تمام این فرشتگان؟ فرمود: آری. فرشتگانی که با نوح در کشتی بودند و فرشتگانی که با ابراهیم بودند هنگامی که به آتش افکنده شد. و آنهایی که با موسی بودند هنگامی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت. و آنهایی که با عیسی بودند هنگامی که خداوند وی را به سوی خود بالا برد، و چهار هزار فرشتهٔ نشانداری که با پیغمبر اکرم ﷺ بودند، و هزار فرشته‌ای که پی در پی فرود می‌آمدند، و سیصد و سیزده فرشته‌ای که در بدْر بودند، و چهار هزار ملائکه‌ای که فرود آمدند تا به همراه حسین بن علی ﷺ با دشمنان نبرد کنند ولی به آنها اجازه داده نشد. آنها کنار قبر آن حضرت پریشان و غبارآلود و گریان هستند تا روز قیامت. رئیس آنان فرشته‌ای است که منصور خوانده می‌شود. هیچ کس آن حضرت را زیارت نکند مگر اینکه اینها به استقبال او می‌روند و یا هنگام وداع او را مشایعت می‌کنند. و هیچ بیماری نیست مگر اینکه به عبادتش می‌روند. و هیچ کس از دنیا نرود مگر آنکه بر بدنش نماز می‌گزارند و پس از مرگ برای او طلب مغفرت می‌کنند. و همهٔ اینها در زمین منتظر قیام قائم ـ عجل‌الله فرجه ـ هستند تا هنگام ظهورش فرا رسد[1].

و در حدیث مفضّل از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: ای مُفضّل، او تنها ظاهر می‌شود و به سوی خانهٔ خدا به تنهایی می‌رود و تنها وارد کعبه می‌گردد، و در حال تنهایی شب بر او فرا می‌رسد پس چون دیدگان به خواب رود و سیاهی شب سایه افکند، جبرئیل و میکائیل و فرشتگان در صفوف متشکّل بر او فرود می‌آیند پس جبرئیل معروض می‌دارد: «یا سَیِّدی قَوْلُکَ مَقْبُولٌ وَاَمْرُکَ جایِزٌ»؛ ای سرور من فرمانت پذیرفته و دستورت اجرا

---

۱. بحارالانوار، ۵۲: ۳۲۸.

می‌شود، پس دست بر صورتش می‌کشد و می‌گوید: ﴿اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذی صَدَقَنا وَعْدَهُ وَاَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّءُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشٰآءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾؛ حمد خدای را که به وعدهٔ خویش دربارهٔ ما وفا کرد و زمین را میراث ما ساخت، هر جای بهشت که خواهیم منزلگاه خود قرار دهیم، پاداش عمل کنندگان چه نیکو است[۱].

آنگاه میان رکن و مقام می‌ایستد و فریادی می‌کشد، و می‌فرماید: ای نقبای من (سرکردگان ارتش آن حضرت) و ای وابستگان خاص من، و ای کسانی که خداوند شما را - پیش از ظهورم - برای یاری من بر روی زمین ذخیره کرده، با خواست و رغبت نزد من آیید.

پس فریاد آن حضرت به گوش آنها می‌رسد در حالی که در محرابها و بر رختخوابهای خود در شرق و غرب زمین قرار دارند، و همان یک صدا به گوش همهٔ آنان می‌رسد، پس به آن حضرت پاسخ مثبت می‌دهند، و به سوی آن صدا می‌شتابند، و در عرض یک چشم بر هم زدن در پیشگاه او بین رکن و مقام حاضر می‌شوند. پس خداوند عزّ و جل به نور امر می‌کند که مانند عمودی از زمین تا آسمان کشیده می‌شود، که از آن نور هر مؤمنی که به روی زمین است استفاده خواهد کرد و نوری از درون خانه‌اش آشکار می‌گردد، پس نفوس مؤمنین به آن نور خشنود می‌گردد. (تا اینکه مفضّل عرضه داشت): ای سرور من آیا در مکّه مقیم می‌شود؟

فرمود: نه، ای مفضّل بلکه مردی از خاندانش را در آنجا جانشین خود می‌سازد، پس هرگاه از مکّه حرکت کند به آن مرد حمله می‌کنند، و او را می‌کشند، پس آن حضرت باز می‌گردد ایشان به خدمتش می‌آیند، در حالی که ترسان و سر به زیر افکنده باشند، گریه و تضرع می‌کنند، و عرضه می‌دارند: ای مهدی آل محمد ﷺ توبه می‌کنیم، پس آن حضرت آنان را نصیحت و موعظه نموده و هشدار می‌دهد و بر آنها جانشین می‌گمارد و دوباره حرکت می‌کند، ولی باز هم بر آن جانشین یورش می‌برند و او را می‌کشند، پس یاران خودش از جنّیان و نقبا را به سوی آنها می‌فرستد و می‌فرماید:

بازگردید به سوی آنها و کسی را باقی نگذارید، مگر آنکه ایمان بیاورد، و اگر نه این بود

---

۱. سورهٔ زمر، آیه ۷۴

که رحمت پروردگار همه را فرا می‌گیرد، و من آن رحمت هستم با شما به سوی آنها بازمی‌گشتم. زیرا که به تحقیق اینها عذرها را بین خود و خدای خودشان و من قطع کردند.

پس به سوی آنان مراجعت می‌کنند به خدا قسم از صد تن یکی باقی نمی‌ماند. قسم به خدا از هزار یکی باقی نمی‌ماند.

مفضّل می‌گوید، گفتم: ای سیّد من خانهٔ مهدی ﷺ کجا خواهد بود و مؤمنان کجا جمع می‌شوند؟ فرمود: سرای حکومت آن حضرت کوفه و مجلس حکم و فرمانروایی او مسجد جامع آن؛ و بیت المال و محل تقسیم غنائم مسلمین مسجد سهله؛ و جای خلوت‌های آن حضرت سرزمین صاف و مسطّح و سفید نجف است.

مفضّل عرضه داشت: ای مولای من آیا همهٔ مؤمنین در کوفه خواهند بود؟ فرمود: آری؛ قسم به خدا هیچ مؤمنی باقی نمی‌ماند، مگر اینکه در آن یا در حوالی آن خواهد بود. و کار به جایی می‌رسد که مقدار خوابگاه یک اسب به دو هزار درهم می‌رسد، و بیشتر مردم آرزو می‌کنند: ای کاش یک وجب از زمین سبع را به قیمت یک وجب طلا می‌خرید و زمین سبع از خطه‌های همدان است[1].

می‌گویم: شاید منظور از «هیچ مؤمنی باقی نمی‌ماند مگر اینکه در آن یا در حوالی آن خواهد بود» زیارت و دیدار آن حضرت باشد؛ نه همیشگی. و شاهد بر این، جملهٔ بعدی است که: «بیشتر مردم آرزو می‌کنند» و احتمال هم دارد که کلمهٔ: حَوَالَيهَا تَصْحِيف أَوْحَنَّ إِلَيْهَا باشد. یعنی یا به سوی آن متمایل و مشتاق می‌شوند. چنانکه در روایتی در بحار و غیر آن از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ منقول است.

و مؤیّد معنی اوّل روایتی است که در بحار از غیبت شیخ طوسی نقل شده که حضرت ابوجعفر باقر ﷺ فرمود: هرگاه قائم ﷺ به کوفه وارد می‌شود، هیچ مؤمنی باقی نمی‌ماند مگر اینکه در آن باشد یا به آن سفر کند[2].

و از جمله دلایل بر این که مؤمنین نزد مولایمان صاحب الزمان صلوات‌الله علیه و عجل‌الله تعالی فرجه جمع می‌شوند. روایتی است که شیخ صدوق در کمال الدین از

۱. بحار الانوار: ۵۳ / ۷.
۲. بحار الانوار: ۵۲ / ۳۳۰.

حضرت ابوالحسن امام علی بن محمد هادی ﷺ آورده است که: از آن حضرت دربارهٔ معنی فرمایش پیغمبر ﷺ که: «لاٰ تُعٰادُوا الْاَیّٰامَ فَتُعٰادیکُمْ»؛ یعنی با روزها دشمنی نکنید که با شما دشمنی خواهند کرد، سؤال شد. فرمود: آری، منظور از ایام ما هستیم، به سبب ما آسمانها و زمین برپاست، پس سَبْت (شنبه) نام رسول‌الله ﷺ است؛ و احد (یکشنبه) نام امیرالمؤمنین؛ اِثنین (دوشنبه) حسن و حسین؛ و ثُلثاء (سه شنبه) علی بن الحسین و محمد بن علی باقر و جعفر بن محمد صادق؛ و اَرْبعاء (چهارشنبه) موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و من؛ و خَمیس (پنج‌شنبه) فرزندم حسن؛ و جمعه فرزند فرزندم می‌باشد و به سوی اوست که گروه حقّ جمع می‌شوند. و همان است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنانکه از ظلم و ستم پر شده باشد. و این است معنی ایام و اینکه در دنیا با آنها دشمنی نکنید که در آخرت با شما دشمنی خواهند کرد[1].

۶ ـ جمع عقول[2]

در کمال الدین از حضرت امام ابوجعفر باقر ﷺ روایت شده که فرمود: هرگاه قائم ما بپاخیزد خداوند دستش را بر سر بندگان قرار می‌دهد پس عقلهاشان جمع و حلم و بردباریشان کامل می‌گردد[3].

و در کتاب خرائج به جای جمله آخر، آمده است «و اخلاقشان کامل گردد».

و در کافی به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ منقول است که فرمود: «اِذٰا قٰامَ قٰائِمُنٰا وَضَعَ اللهُ یَدَهُ عَلی رُؤُسِ الْعِبٰادِ فَجُمِعَ بِهٰا عُقُولُهُمْ وَکَمُلَتْ بِهِ اَحْلاٰمُهُمْ»؛ هرگاه قائم ما قیام کند، خداوند دستش را بر سر بندگان قرار دهد. پس عقلهایشان جمع و بردباریشان کامل گردد[4].

علامهٔ مجلسی در مرآة العقول گفته است: ضمیرِ «دستش» یا به خدا برمی‌گردد و یا به

۱. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۸۳.

۲. [illegible] که این مکرمه از ویژگیهایی است که خداوند به آن حضرت اختصاص داده به طوری که اگر دست خود را بر سر مؤمن بگذارد [illegible] جمع و حلم او را کامل می‌گرداند. بعضی از معاصرین رحمه‌الله در معنی حدیث چنین گفته‌اند [illegible] به قوه عقلیه برمی‌گردد به اینکه لشکریان عقل در او جمع شود تا امور باطنی را درک کند و کمال حلم مربوط به [illegible] تدبیر و نظم بخشیدن به امور معاش و زندگی مادی است (مؤلف).

۳. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۷۵.

۴. کافی، ج ۱، ص ۲۵.

قائم ﷺ و بنابر هر دو فرض: کنایه از رحمت و شفقت یا قدرت و پیروزی است و بنابر فرض اخیر، احتمال حقیقت می‌رود، نه کنایه، و اینکه فرمود: پس عقلهایشان جمع و... به دو وجه محتمل است:

اول: اینکه آن حضرت عقلشایشان را بر اقرار به حقّ جمع می‌کند که دیگر هیچ اختلافی نخواهند داشت.

دوم: اینکه عقل هر کدام از آنها جمع می‌شود یعنی قوای نفسانی و نیروهای حیوانی تسلیم عقل گردند، و با آن همراهی کنند، که دیگر به خاطر پراکندگی قوای نفسانی عقل پراکنده نمی‌شود، بعضی این طور گفته‌اند؛ ولی وجه اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد، و ضمیر (بِها) به (یَدْ) برمی‌گردد، و ضمیر (بِهِ) به (وَضَعَ) مربوط است، یا به قائم ﷺ برمی‌گردد، و احلام جمع حِلْم به معنی عقل است[1].

می‌گویم: پر واضح است که ضمیر در (یَدَهُ) به قائم ﷺ برمی‌گردد، و دلیل بر این معنی فرمایش امام صادق ﷺ است که در حدیث دیگری در کافی آمده که فرمود: این امر به کسی می‌رسد که دهان برایش می‌چرخانند، پس هرگاه مشیت و خواست الهی در او تحقق یابد خروج می‌کند، و مردم گویند: این چیست که واقع شده؟ پس خداوند دستی از او بر سر رعیّتش قرار می‌دهد.

حرف ح

۱ ـ حمایت آن حضرت از اسلام

حمایت آن بزرگوار از حریم اسلام از مطالبی که راجع به جهاد و جنگ آن حضرت بیان کرده‌ایم، دانسته می‌شود و در بحار از شیخ نعمانی به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ روایت است که فرمود: گویا می‌بینم دین شما پیوسته رو به ضعف و از بین رفتن خواهد نهاد، و در خون خود دست و پا خواهد زد و کسی آن را بر شما بازنمی‌گرداند مگر مردی از ما اهل‌البیت[2].

تمام این حدیث در سخای آن حضرت و کشف علوم خواهد آمد انْ شاء اللّٰه تعالی.

---

۱. مرآة العقول، ۱ / ۸۰.

۲. بحارالانوار، ۵۲ / ۳۵۲، و غیبت نعمانی ۱۲۵.

۲ ـ حرب (جنگ) آن حضرت با مخالفین

فرق میان جنگ و جهاد این است که جهاد نسبت به کافران است ولی جنگ اعم است از آنها و کسانی که کلمه اسلام بر زبان دارند. ـ چنانکه آیهٔ مربوط به محارب، ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ﴾[1]؛ همانا سزای کسانی که با خداوند جنگ می‌کنند... و غیر آن بر این معنی دلالت دارد.

و به هر حال شاهد بر این مقال روایتی است که در بحار از نعمانی منقول است که به سند خود از فضیل آورده که گفت: از حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ شنیدم که فرمود: به درستی که وقتی قائم ما بپاخیزد بیشتر از آنچه پیغمبر اکرم ﷺ از مردم جاهلیت دید به ناراحتیها برخورد می‌کند. گفتم: چطور؟ فرمود: پیغمبر اکرم ﷺ به سوی مردم مبعوث شد در حالی که سنگ و چوب و تخته‌ای به صورت بت می‌تراشیدند. و پرستش می‌کردند. ولی قائم ما عجّل الله فرجه، در حالی بپاخیزد و به سوی مردمی آید، که همگی آنها علیه او، کتاب الله را تأویل نموده و احتجاج می‌کنند[2].

و در روایت دیگری از همان حضرت آمده: پس علیه آن حضرت، کتاب‌الله را تأویل و بر مبنای آن با آن حضرت مقاتله می‌کنند[3].

و از همان بزرگوار منقول است که فرمود: سیزده شهر و طایفه است که قائم ﷺ با آنها جنگ می‌کند. و آنها هم با آن حضرت می‌ستیزند: اهل مکّه؛ اهل مدینه؛ اهل شام؛ بنی‌امیّه؛ اهل بصره؛ اهل دمیسان؛ کردها؛ اَعْراب؛ ضبّه؛ غنیّ؛ باهله؛ اَزْد و اهل ری[4].

و در کتاب کمال الدین از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ مروی است که فرمود: در صاحب این امر شیوه و سنّتی از موسی و سنّتی از عیسی و سنّتی از یوسف و سنّتی از محمد ﷺ هست.

اما سنّت از موسی اینکه ترسان و برحذر است.

---

۱. سوره مائده، آیه ۳۳.
۲. بحار الانوار ۵۲: ۳۶۲.
۳. بحار الانوار ۵۲: ۳۶۳.
۴. بحار الانوار ۵۲: ۳۶۳.

و امّا از عیسی، اینکه درباره‌اش گفته می‌شود آنچه دربارهٔ عیسی گفته شد.

و امّا از یوسف، زندان و غیبت است.

و امّا از محمّد ﷺ، قیام با شمشیر و روش آن حضرت را پیروی می‌کند، و آثارش آشکار گردد، آنگاه شمشیر خود را تا هشت ماه با دست راست و بر شانه حمایل می‌نماید و پیوسته دشمنان را خواهد کشت تا خداوند عزّ و جل راضی گردد.

ابوبصیر گوید: عرضه داشتم: چگونه خواهد دانست که خداوند راضی شده؟

فرمود: خداوند رحم در دلش می‌افکند[1].

و در حدیث مفضّل از حضرت صادق ؑ آمده که فرمود: حَسَنی آن جوانمرد خوشروی که از طرف دیلم خروج می‌کند و با بیان فصیحی که دارد، فریاد برمی‌آورد: که ای آل احمد اجابت کنید دردمند پریشان حال را، و آنکه از پیرامون ضریح (شاید مراد کعبه باشد) ندا می‌کند. پس گنجینه‌های الهی در طالقان او را اجابت می‌نمایند، چه گنجهایی که از طلا و نقره نیست، بلکه مردانی همانند قطعه‌ای آهن بر اسبهای چابک سوار و حربه‌ها به دست و پیوسته ستمگران را به قتل می‌رساند تا اینکه وارد کوفه می‌شود ـ در حالی که بیشتر جاهای زمین از لوث وجود بی‌دینان پاک گشته است ـ آنجا را محل اقامت خود قرار می‌دهد.

پس خبر ظهور مهدی ؑ به سیّد حسنی و اصحابش می‌رسد، اصحاب به او می‌گویند: ای فرزند پیغمبر، این کیست که در قلمرو ما فرود آمده؟ می‌گوید: بیایید برویم ببینیم او کیست، ـ در صورتی که به خدا قسم سیّد حسنی می‌داند او مهدی است، و بدین جهت این سخن را می‌گوید که به یارانش آن حضرت را بشناساند ـ.

پس حسنی بیرون می‌آید تا اینکه به مهدی ؑ می‌رسد، آنگاه می‌گوید: اگر تو مهدی آل محمد ﷺ هستی پس کو عصای جدّت پیغمبر و انگشتر و جامه و زرهِ (فاضل) آن حضرت؟ و عمامهٔ (سحاب) و اسب (یربوع) و شتر (غضباء) و قاطر (دُلْدُل) و الاغ (یَعْفور) و اسب اصل رسول خدا (بُراق) و مصحف امیرمؤمنان ؑ، اینها کجاست؟

پس آن جناب تمام اینها را به او نشان می‌دهد. آنگاه عصای پیغمبر را می‌گیرد و در

---

۱. کمال الدین، ص ۳۲۹.

سگ سختی می‌کارد، فوری برگ می‌دهد، منظورش از این کار آن است که بزرگواری و فضیلت مهدی ـ را به اصحاب خود بنمایاند تا با آن حضرت بیعت کنند.

سپس سیدحسنی عرضه می‌دارد: الله اکبر؛ ای فرزند پیغمبر دستت را بده تا با شما بیعت کنیم، مهدی ـ دستش را دراز می‌کند، سیّد حسنی و اصحابش بیعت می‌نمایند. مگر چهل هزار نفر صاحبان مصاحف (=قرآنهای مکتوب) که به زیدیه معروفند که از بیعت کردن سرباز می‌زنند، و می‌گویند: این کار یک سحر بزرگ است.

با این سخن دو لشکر با هم گلاویز می‌شوند، مهدی ـ به طرف طائفهٔ منحرف آمده و آنها را نصیحت و به پیروی خودش دعوت می‌کند، ولی آنها بر کفر و طغیان خود می‌افزایند، و آن حضرت دستور به کشتن آنها می‌دهد پس همه را از دم شمشیر می‌گذرانند.

سپس مهدی ـ به اصحاب خود می‌گوید: قرآنهای آنان را نگیرید، بگذارید مایهٔ حسرتشان گردد، همانگونه که آن را تبدیل کرده و تغییر داده و تحریف نموده بودند، و مطابق آن عمل نکردند[1].

اخبار در این باره بسیار است که بعضی از آنها در بحث (قتل کافرین) خواهد آمد انْ شاء الله تعالیٰ.

۳ ـ حج آن حضرت ـ

شیخ صدوق در کمال الدین به سند صحیحی از محمد بن عثمان عَمْری روایت کرده است که گفت: صاحب این امر هر سال در مراسم حج حاضر می‌شود. پس مردم را می‌بیند، آنها را می‌شناسد و آنها او را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند[2].

می‌گویم: از جمله روایاتی که دلالت می‌کند بر استجابت دعا کردن برای حجّاج از جهت حجّ خانهٔ خدا حدیثی است که در فقیه از حضرت صادق ـ منقول است که فرمود: هنگامی که شامگاه عرفه شود خداوند متعال دو فرشته را می‌فرستد که چهره‌های مردم را جستجو کند. پس هرگاه کسی که خودش را به حج عادت داده بود نیابند، یکی از آن دو

۱. بحار الانوار ۵۳: ۱۵.
۲. کمال الدین ۲: ۴۴۰.

فرشته به دیگری می‌گوید: فلان شخص در چه حال است؟ جواب می‌دهد: خدا بهتر می‌داند. پس می‌گوید: پروردگارا اگر فقر مانع از آمدنش شده او را غنی گردان. و اگر قرض دارد از او ادا فرمای. و اگر بیماری سبب نیامدنش شده او را شفا بخش. و اگر از دنیا رفته پس او را بیامرز و رحمتش فرمای[1].

این حدیث دلالت می‌کند بر استحباب دعا کردن برای کسی که خودش را به حج عادت داده باشد چنانکه مخفی نیست. و در بحث شباهت آن حضرت به خضر مطلبی که به این معنی مربوط است خواهد آمد. اِنْ شاءَ اللهُ تَعالیٰ.

۴ ـ حیات و زندگی زمین به وجود آن حضرت

شیخ صدوق در کمال الدین به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ: ﴿اِعْلَمُوا اَنَّ اللهَ یُحْیِی الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها﴾[2]؛ بدانید که خداوند زمین را پس از مرگ آن، زنده خواهد کرد.

فرمود: یعنی خداوند زمین را به قائم آل محمد ﷺ اصلاح فرماید، یعنی پس از جور و ستم اهل زمین. ﴿قَدْ بَیَّنّا لَکُمُ الْآیاتِ﴾؛ به راستی که ما آیات و نشانه‌ها را ـ به قائم آل محمد ـ برای شما بیان نمودیم، باشد که تعقّل کنید ﴿لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ﴾[3].

و از حضرت ابوابراهیم موسی بن جعفر ﷺ دربارهٔ آیهٔ: ﴿یُحْیِی الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها﴾؛ فرمود: نه به وسیلهٔ باران، بلکه خداوند عزّ و جل مردانی برمی‌انگیزد پس زمین احیا می‌شود به خاطر برپایی و زنده شدن عدالت. و اقامهٔ حد در آن از چهل روز باران سودمندتر است[4].

و در جواهر از سدیر روایت است که گفت: حضرت ابوجعفر باقر ﷺ فرمود: یک حدّ که در زمین بر پا شود پاکیزه‌تر است از چهل شب و روز باران[5].

---

۱. من لا یحضره الفقیه، ۲ / ۱۲
۲. سورهٔ حدید، آیه ۱۷
۳. کمال الدین، ۲ / ۶۶۸
۴. صحیفه، ۲۲۲
۵. اصول حدیث در کافی، ۷ / ۱۷۴

و در کتاب المحجّه از حلبی روایت است که از حضرت ابوعبدالله صادق عليه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: ﴿اِعْلَمُوا اَنَّ اللهَ يُحْيِي الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾؛ پرسید: حضرت در پاسخ فرمود: یعنی به وسیلهٔ عدالت پس از جور و ستم[1].

۵ ـ حلم آن حضرت عجّل الله فرجه

در ضمن بیان خلق و خوی آن جناب خواهد آمد اِنْ شاءَ اللهُ تَعالی.

۶ ـ حیات (زنده شدن) جمعی از اولیای خدا به ظهور آن حضرت

در بحث نفع آن حضرت عجّل الله فرجه در حرف نون خواهد آمد اِنْ شاءَ اللهُ تَعالی.

۷ ـ حبّ (دوستی) آن حضرت نسبت به ما

از بحثی که دربارهٔ لطف آن حضرت نسبت به ما در حرف تاء گذشت دوستی آن جناب نیز واضح می‌شود، زیرا که لطف میوهٔ محبّت است. همچنین در بخش سوم: حقّ پدر بر فرزند؛ و تشییع مردگان ما؛ در این زمینه مطالبی گذشت.

به هر حال همهٔ احسان آن حضرت در حقّ ما ثمره و نتیجهٔ محبتش نسبت به ما است اِنْ شاءَ اللهُ تعالی. ولی یک نکته را که نباید غافل باشی اینکه محبّت او در حقّ ما جز از جهت ایمان و اطاعت ما نسبت به خداوند عزّ و جل نیست، پس اگر محبّت آن بزرگوار را می‌خواهی، بر تو باد اطاعت خدای تعالی. و مبادا که با مخالفت کردن با خداوند او را اذیت و با وی دشمنی کنی که از کسانی خواهی بود که خداوند دربارهٔ آنها فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِي الدُّنْيا وَالآخِرَةِ وَأَعَدَّلَهُمْ عَذاباً مُهيناً﴾[2]؛ البته آنان که خدا و رسولش را می‌آزارند، خداوند در دنیا و آخرت لعنتشان کرده است. و برایشان عذاب خوار کننده‌ای آماده نموده است.

و در دارالسلام از امام باقر عليه السلام روایت شده که به جابر جعفی فرمود: بنده جز با

۱. صفحه ۲۲۳.
۲. سورهٔ احزاب، آیه ۵۷.

اطاعت؛ به خداوند تبارک و تعالیٰ نزدیک نمی‌شود. دوری از آتش با ما نیست. آنکه مطیع و فرمانبردار خدا باشد، دوست و ولیّ ماست. و هر که خداوند را معصیت کند، دشمن ماست. و ولایت ما جز با عمل و دوری از گناه به دست نمی‌آید.

اخبار در این زمینه زیاد است. البته همان طور که اطاعت خداوند متعال موجب محبّت می‌شود همچنین معصیت مایهٔ زوال آن است چنانکه در کافی از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ آمده که فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: هیچ بنده‌ای نیست مگر اینکه چهل سپر بر او هست تا اینکه چهل گناه کبیره مرتکب شود، پس هرگاه چهل معصیت کبیره مرتکب شد سپرها از او برداشته می‌شود. آنگاه خداوند متعال به فرشتگان وحی می‌کند که بندهٔ مرا با بالهای خود بپوشانید. پس فرشتگان او را با بالهای خود می‌پوشانند امّا او هیچ زشتی را فروگذار نمی‌کند؛ مگر اینکه آن را مرتکب شود. تا به حدّی که با افتخار، کارهای زشت خودش را برای مردم بازگو کند.

آنگاه فرشتگان می‌گویند: خداوندا این بندهٔ تو، هیچ نهی و زشتی را رها نکرد تا اینکه مرتکب شد، و ما خجالت می‌کشیم از آنچه انجام می‌دهد. پس خداوند عزّ و جل وحی می‌کند که بالهای خود را از او بردارید. و هرگاه این چنین وضعی انجام شد، آن شخص شروع می‌کند به دشمنی با ما اهل البیت. پس در این هنگام پوشش او در آسمان پاره می‌شود. و فرشتگان عرضه می‌دارند پروردگارا این بندهٔ تو بدون پوشش ماند؟ پس خداوند عزّ و جل به آنها وحی می‌کند اگر خدای را در او نیازی بود شما را امر نمی‌کرد که بالهایتان را از او برگیرید[۱].

۸ ـ حکم آن حضرت به حقّ

در کمال الدین به سند خود از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت: حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ فرمود: در مسجد شما ـ یعنی مسجد مکّه ـ سیصد و سیزده مرد خواهد آمد. که اهل مکّه می‌دانند آنها از پدران و اجدادشان نیستند. بر آنها شمشیرهایی است که بر هر شمشیر کلمه‌ای نوشته شده که هزار کلمه می‌گشاید. پس خداوند تبارک و تعالی بادی

۱. کافی ۲: ۲۱۹

می‌فرستد که به هر وادی ندا می‌کند: این مهدی است که به قضاوت داوود و سلیمان ؑ قضاوت می‌کند؛ و بر آن بیّنه و شاهد نمی‌طلبد[1].

و نیز در همان کتاب از او نقل شده که گفت: ابوعبدالله امام جعفر صادق ؑ فرمود: هرگاه قائم ؑ بپاخیزد، هیچ یک از بندگان خداوند رحمان به پیشگاهش برنخیزد مگر اینکه او را می‌شناسد که آیا صالح است یا ناصالح و ناشایسته. و در او آیتی برای نشانداران و هوشمندان است، این آیت برقرار و راهی برای بصیرت و عبرت می‌باشد[2].

و در بحار از کتاب غیبت سیّد علی بن عبدالحمید به سند خود از ابوبصیر از امام ابوجعفر باقر ؑ منقول است که فرمود: در قضایایی حضرت قائم ؑ قضاوت می‌کند بعضی از کسانی که در خدمتش شمشیر زده‌اند، آن را رد و انکار می‌نمایند، و آن قضاوت آدم است، پس دستور می‌دهد آنها را بیاورند و گردنشان را می‌زنند. سپس دوباره قضاوتی می‌کند که قضاوت داوود ؑ است و عدّه‌ای از کسانی که همراه آن حضرت شمشیر زده‌اند، اعتراض و انکار می‌کنند که آنها را پیش می‌آورد و گردنشان را می‌زند. سپس بار سوم قضاوتی می‌کند و آن قضاوت ابراهیم ؑ است، پس گروه دیگری از کسانی که در پیشاپیش آن حضرت شمشیر زده‌اند، اشکال و رد می‌کنند. پس آنها را جلو می‌آورد و گردنشان را می‌زند. آنگاه مرتبهٔ چهارم قضاوتی می‌کند که قضاوت محمد ﷺ می‌باشد، پس هیچ کس علیه او انکار نمی‌نماید[3].

۹ ـ حکم آن جناب به باطن

آن حضرت صلوات‌الله علیه به مقتضای علمش حکم به باطن می‌کند، چنانکه در بحار از نعمانی از حضرت ابوعبدالله صادق ؑ روایت شده که فرمود: در همان حال که مرد به خدمت حضرت قائم ؑ ایستاده، و آن حضرت به او امر و نهی می‌کند، ناگاه فرمان می‌دهد: او را بازگردانند، پس او را به پیش روی آن جناب برمی‌گردانند، دستور می‌دهد

---

۱. کمال الدین ۲ / ۶۷۱.

۲. کمال الدین، ۲ / ۶۷۱.

۳. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۸۹.

گردنش را بزنند. پس در شرق و غرب کسی نماند جز اینکه از آن حضرت بیمناک گردد[1].

و از ارشاد دیلمی از حضرت امام صادق ﷺ روایت است که فرمود: چون قائم آل محمد ﷺ قیام کند، در میان مردم به حکم حضرت داوود حکم می‌فرماید، نیازی به شاهد و بیّنه ندارد، خدای تعالی او را الهام می‌کند؛ پس به علم خود داوری فرماید، و هر قومی را به آنچه در باطن مخفی داشته‌اند، خبر می‌دهد و دوست خود را از دشمن به نشانه تشخیص می‌دهد خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ * وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ﴾[2]؛ البته در این امر برای اشارت دانان نشانه‌های عبرت‌آمیزی هست، و آن بر سر راهی پایدار است.

و از عبدالله بن المغیره روایت شده که امام صادق ﷺ فرمود: هنگامی که قائم ﷺ بپاخیزد، پانصد نفر از قریش را بپا می‌دارد و گردنشان را می‌زند، سپس پانصد نفر دیگر را به همان ترتیب بپا می‌دارد و گردنشان را می‌زند، تا شش بار این کار را انجام می‌دهد. پرسیدم: آیا در آن هنگام شمارهٔ اینها این قدر هست؟ فرمود: آری، از خودشان و پیروانشان[3].

و از آن حضرت منقول است که فرمود: هرگاه قائم ﷺ بپاخیزد مسجدالحرام را تا به حدّ بنای اصلی منهدم می‌کند و مقام ابراهیم را به جایی که سابقاً در آن بوده بازمی‌گرداند و دست بنی‌شیبه را قطع می‌نماید بالای کعبه می‌آویزد و بر آن می‌نویسد: اینها دزدان کعبه‌اند[4].

می‌گویم: مطالبی در این زمینه سابقاً گذشت و إِنْ شاءَ اللهُ تَعالیٰ در بخشهای قتل کافران و هدم بناهای کفر و نفاق نیز مطالبی خواهد آمد.

حرف خ

۱ ـ خلق آن حضرت ﷺ

در بحار از نعمانی به سند خود از ابووائل آمده که گفت: امیرمؤمنان علی ﷺ به

---

۱. بحارالانوار، ۵۲/ ۳۵۵.

۲. بحارالانوار، ۵۲/ ۳۳۹؛ سورهٔ حجر، آیه ۷۵ـ۷۶.

۳. بحارالانوار، ۵۲/ ۳۳۸.

۴. بحارالانوار، ۵۲/ ۳۳۸.

حسین علیه السلام نگاهی افکند و فرمود: این فرزندم سیّد است همچنان که رسول‌الله صلی الله علیه و آله او را سیّد نامید. و خداوند از صُلب و نسل او مردی را خواهد آفرید که همنام پیامبر شماست در خلقت و خوی شبیه اوست. به هنگام غفلت از ناحیهٔ مردم و میراندن حقّ و آشکار نمودن ستم خروج می‌کند. به خدا اگر خروج نکند گردنش زده می‌شود.[1] با خروج او اهل و ساکنان آسمانها خوشحال می‌شوند. و او مردی است پیشانی فراخ و باریک بینی و...[2].

و از طریق مخالفین از رسول‌الله صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: اگر جز یک روز از دنیا نمانده باشد، خداوند مردی را برمی‌انگیزد که نامش نام من و خلق و خُوَیش مانند من است.

و بعضی از اخبار در بخش جمال آن حضرت گذشت. به آنجا مراجعه شود.

و خُلق: ـ چنانکه در کتابهای لغت آمده ـ به معنی سجّیه و صفت است بنابراین منظور از اینکه خُلق آن حضرت مانند خلق پیغمبر صلی الله علیه و آله است شباهت آن حضرت به پیامبر در عموم صفات و خوهای پسندیده است نه در خصوص حسن معاشرت و امثال آن. مؤید این مطلب نقل مؤلّف کشف الغمّه از محمد بن یوسف شامی است که در کتاب کفایة الطالب[3] بعد از آوردن این حدیث گفته: فرمایش رسولخدا صلی الله علیه و آله که (خلق و خویش مانند من است) از بهترین کنایه‌ها از انتقام مهدی علیه السلام برای دین خدا، از کفّار است، همانطور که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است خداوند متعال فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾[4]؛ و تو در حقیقت بر نیک خلقی عظیمی آراسته‌ای.

سپس افزوده: محتاج و نیازمند به درگاه خداوند متعال علی بن عیسی ـ که خدایش مورد گذشت قرارش دهد ـ گوید: اینکه گفته از بهترین کنایه‌ها... جای تعجب است! معلوم نیست چگونه در معنی خلق وامانده و آن را به انتقام منحصر نموده. و حال آنکه عام است و تمام اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را شامل می‌شود، از کرم و علم و حلم و شجاعت

---

۱. چون ظهور اعم است از خروج با شمشیر و غیر آن، حضرت یکی از وجوه قیام امام عصر عجل‌الله فرجه را بیان فرمود که برای رهایی از کشته شدن، و برای حفظ نفس به ناچار هنگام ظهور با شمشیر خروج می‌نماید وگرنه دشمنان، آن حضرت را به قتل می‌رسانند. خداوند متعال دانا است. (مؤلف)

۲. بحار الانوار ۵۱/ ۳۹.

۳. کفایة الطالب ۵۲۰.

۴. سوره قلم، آیه ۴.

و... از اخلاقیاتی که در اول این کتاب شمارش نموده‌ام، عجیب‌تر آنکه آیه را دلیل بر گفتار خودش آورده است![1]

۲ ـ خوف (بیم) آن حضرت عجّل الله فرجه

در کافی به سند خود از زراره روایت کرده که گفت: شنیدم امام صادق ﷺ می‌فرمود: قائم ﷺ را پیش از قیام غیبتی است. عرضه داشتم: چرا؟ فرمود: او می‌ترسد ـ و اشاره به شکم خود کرد ـ یعنی از کشته شدن می‌ترسد[2].

و در حدیث دیگری از زراره آمده که گفت: شنیدم حضرت صادق ﷺ فرمود: برای آن جوان پیش از قیامش غیبتی خواهد بود. گفتم: چرا؟ فرمود: می‌ترسد ـ و به شکمش اشاره کرد ـ سپس فرمود: ای زراره و اوست منتظر و او است که در ولادتش شک می‌کنند. پس بعضی می‌گویند: پدرش بدون بازمانده از دنیا رفت. و بعضی از آنها می‌گویند: در حالی که در شکم مادر بود پدرش فوت کرد. و بعضی می‌گویند دو سال پیش از فوت پدرش متولد شد. مگر اینکه خداوند عزّ و جل دوست دارد که شیعه را امتحان کند. پس در آن هنگام است که تشکیک و توهُّم اهل باطل آغاز می‌شود.

زراره می‌گوید: پرسیدم اگر آن زمان را درک کردم چه عملی انجام دهم؟ فرمود: ای زراره اگر آن زمان را درک کردی این دعا را بخوان: «اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنی نَفْسَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی نَفْسَکَ لَمْ اَعْرِفْ نَبِیَّکَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنی رَسُولَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی رَسُولَکَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَکَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنی حُجَّتَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دینی»؛ پروردگارا تو مرا به خود شناسا کن که اگر خودت را به من نشناسانده بودی پیامبرت را نمی‌شناختم، پروردگارا تو رسولت را به من بشناسان که اگر رسول خود را به من معرّفی نمی‌کردی حجّت تو را نمی‌شناختم، پروردگارا حجّت خودت را به من بشناسان که اگر حجّتت را به من نمی‌شناساندی از دین خود گمراه بودم[3].

---

۱. کشف الغمة ۳: ۲۷۵ ـ ۲۷۶.
۲. کافی ۱: ۳۳۷.
۳. کافی ۱: ۳۳۷.

می‌گویم: در حدیث دیگری این دعا به این صورت آمده: «اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنی نَفْسَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی نَفْسَکَ، لَمْ اَعْرِفْکَ، اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنی نَبِیَّکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی نَبِیَّکَ، لَمْ اَعْرِفْهُ قَطُّ، اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنی حُجَّتَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دینی»؛ خدایا خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من نشناسانده بودی، تو را نشناخته بودم، خدایا پیامبرت را به من بشناسان که اگر پیامبرت را به من نشناسانده بودی هرگز او را نمی‌شناختم. خدایا حجّت خودت را به من بشناسان که اگر تو او را به من نمی‌شناساندی از دینم گمراه می‌شدم[1].

و در کافی ضمن خطبه‌ای از امیرالمؤمنین ﷺ آمده: و تو ای پروردگار زمینت را از حجّتت بر آفریدگانت خالی نمی‌گذاری چه ظاهر باشد که اطاعت نشود، یا ترسان گمنام، تا حجّت تو باطل نگردد و دوستانت پس از هدایت گمراه نگردند[2].

در بخش دوم از امام موسی بن جعفر ﷺ روایتی گذشت که فرمود: او پنجمین فرزند من است او را غیبتی است طولانی به خاطر ترس بر خودش.

و در کمال الدین به سند خود از حضرت امام سجّاد ﷺ آمده که فرمود: در حضرت قائم ﷺ از هفت پیغمبر شیوه و روش هست، شیوه‌ای از پدرمان آدم و شیوه‌ای از ابراهیم و شیوه‌ای از موسی و شیوه‌ای از عیسی و شیوه‌ای از ایّوب و شیوه‌ای از محمد صلی‌الله علیه و آله و علیهم. امّا از آدم و نوح طول عمر. و امّا از ابراهیم مخفی بودن ولادت و دوری از مردم، و از موسی ترس و غیبت، و امّا از عیسی به اختلاف افتادن مردم دربارهٔ او، و امّا از ایّوب فرج بعد از ابتلاء و امتحان. و امّا از محمّد ﷺ خروج و قیام با شمشیر[3].

و در همان کتاب از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ منقول است که فرمود: در صاحب این امر چهار سنّت از چهار پیغمبر هست، سنّتی از موسی و سنّتی از عیسی و سنّتی از یوسف و سنّتی از محمد ﷺ، امّا از موسی ترسان بودن و اما از یوسف زندان [غیبت] و از عیسی اینکه گفته می‌شود مرده ـ در حالی که نمرده باشد ـ و امّا از محمّد ﷺ

۱. بحار الانوار، ۱۸۷/۵۳.
۲. کافی، ۱، ۳۳۹.
۳. کمال الدین، ۱ / ۳۲۲.

خروج و قیام با شمشیر[۱].

و در همان کتاب از حضرت صادق علیه السلام از پدرش علیهما السلام روایت شده که فرمود: هرگاه قائم علیه السلام بپاخیزد خواهد گفت: ﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْماً وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾[۲]؛ پس آن هنگام از شما فرار کردم وقتی که از شما ترسیدم پس خداوند به من حکمت آموخت و مرا از فرستادگان قرار داد[۳].

و نیز در همان کتاب به سند خود از زراره آمده که گفت شنیدم: حضرت صادق جعفر بن محمد علیه السلام می‌فرمود: برای قائم علیه السلام پیش از آنکه قیام کند غیبتی هست، عرضه داشتم: قربانت گردم چرا؟ فرمود: می‌ترسد ـ و به شکم و گردن خود اشاره کرد ـ[۴].

و در کتاب المحجّه از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیهٔ شریفه: ﴿وَعَدَاللهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضىٰ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾[۵]؛ خداوند به کسانی از شما که ایمان دارند و عمل صالح بجای آورند وعده داده که در زمین خلافت دهد، چنانکه امم صالح پیامبران گذشته جانشین پیشینیان خود شدند، و دینی که برای آنان پسندیده بر همه جا مسلّط و نافذ گرداند، و بر همهٔ مؤمنان پس از ترس و هراس از دشمنان، ایمنی کامل عطا فرماید که مرا عبادت کنند و بدون هیچ گونه شرک پرستش نمایند.

آمده که فرمود: یعنی قائم و اصحاب او[۶].

۳ ـ خلافت آن حضرت عجّل الله فرجه بر مسلمانان

در بخش سوم مطالبی که بر این معنی دلالت کند گذشت و نیز روایتی که در کتاب

---

۱. کمال الدین، ۱ / ۳۲۶

۲. سورهٔ شعراء، آیهٔ ۲۱

۳. کمال الدین، ۱ / ۳۲۸

۴. کمال الدین، ۲ / ۳۴۶

۵. سورهٔ نور، آیهٔ ۵۵

۶. المحجّه، ۱۴۸

کفایة الأثر از طریق عامّه از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده بر این معنی دلالت دارد که فرمود: خلفای بعد از من دوازده نفرند. نُه تن آنان از نسل حسین هستند. نهمین ایشان قائم و مهدی آنان است، پس خوشا به حال دوستان و وای به حال دشمنانشان[1].

و در همان کتاب از آن حضرت آمده که فرمود: قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه قائم بر حق از ما بپاخیزد و آن، هنگامی است که خداوند عزّ و جل اجازه فرماید. پس هر کس از او پیروی کند نجات یابد و هر که تخلف نماید هلاک گردد. پس خدا را خدا را ای بندگان خدا، به سوی او بیایید هر چند روی یخ و برف باشد. زیرا که او خلیفة الله است[2].

و روایتی که در بحار از کشف الغمه از طریق عامّه از رسول الله ﷺ نقل شده بر آن دلالت می‌کند فرمود: مهدی خروج می‌کند در حالی که بر سرش ابری هست که در آن منادی ندا می‌کند: این مهدی خلیفة الله است از او پیروی کنید[3].

و نیز از طریق عامّه از حضرت رسول ﷺ روایت است که فرمود: در کنار گنج شما سه تن کشته می‌شوند که هر یک فرزند خلیفه است، آن منصب به هیچ یک از آنان نمی‌رسد تا آن هنگام که پرچمهای سیاه از سمت مشرق پدید آید، و شما را به طوری بکشند که هیچ قومی را بدان وضع نکشته باشند. سپس خلیفهٔ خدا مهدی خواهد آمد، هرگاه خبر او را شنیدید بروید با او بیعت کنید، به تحقیق که او خلیفهٔ هدایتگر الهی است[4].

۴ ـ ختم علوم به آن حضرت عجّل الله فرجه

در حدیث کمیل که در دارالسلام روایت شده: امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: یا کُمیلُ ما مِنْ عِلْمٍ اِلّا وَ اَنَا اَفْتَحُهُ وَ ما مِنْ شیءٍ اِلّا وَ الْقائِمُ یَخْتِمُهُ[5]؛ ای کمیل هیچ علمی نیست مگر

۱. کفایة الاثر ۲۹۲.
۲. مدرک سابق ۳۰۱.
۳. بحار الانوار ۵۱: ۸۱.
۴. بحار الانوار ۵۱: ۸۳.
۵. بحار الانوار ۷۷: ۲۶۹ عبارت چنین است «یا کمیل ما من علم الّا و انا افتحه و ما من سرّ الّا و القائم یختمه»، لکن ترجمه‌ای که مرحوم مؤلّف بر آن فرموده‌اند نیز صادق است (مترجم).

اینکه من افتتاح کنندهٔ آنم و هیچ چیزی نیست مگر اینکه قائم آن را به پایان می‌رساند. و خاتمه می‌دهد.

می‌گویم: منظور از چیزی در این روایت یا علم است به قرینهٔ اوّل حدیث. و یا تمام کمالات و اخلاق نیک و علوم و معارف حقّه است که سایر امامان علیهم السلام بعضی از آنها را به مقتضای صلاح زمان خودشان آشکار کرده‌اند. ولی حضرت قائم عجّل الله فرجه همهٔ آنها را آشکار می‌کند، پس همهٔ فضائل و... با ظهورش آشکار می‌گردد.

و مؤیّد این مطلب روایتی است که شیخ صدوق از ابوعبدالله صادق علیه السلام از پدرانش صلوات الله علیهم نقل کرده که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عزّ و جل از روزها، جمعه را و از ماهها؛ ماه رمضان؛ و از شبها، شب قدر را برگزید و مرا از تمام پیغمبران برگزید و علی را برگزیدهٔ از من ساخت. و او را بر تمام اوصیا برتری بخشید و از علی حسن و حسین را اختیار فرمود و از حسین اوصیای از فرزندانش را که از قرآن؛ تحریفِ غلوکنندگان و زیاد کردن باطل جویان و تأویلات گمراه کنندگان را دور می‌سازند، نهمین آنان قائمشان می‌باشد و اوست ظاهر آنها و اوست باطن آنها[1].

و در کافی ضمن حدیث راهبی که به دست مولای ما حضرت کاظم علیه السلام مسلمان شد آمده: سپس راهب گفت: مرا خبر ده از هشت حرفی[2] که نازل شده و چهار عدد از آنها در زمین آشکار گردیده و چهار تای دیگر در فضا مانده، این چهاری که در فضا مانده است برای چه کسی نازل می‌شود و چه کسی آنها را تفسیر می‌نماید؟

فرمود: او قائم ماست پس خداوند آنها را بر او نازل می‌فرماید، و او آنها را تفسیر می‌کند. و بر او نازل می‌شود چیزهایی که بر صدّیقین و فرستادگان و هدایت شدگان نازل نشده باشد[3].

---

۱. کمال الدین ۱ / ۲۸۱.

۲. حرف ـ در اینجا ـ به معنی جمله است. چنانکه درباره فصول اذان و اقامه نیز از ائمه علیهم السلام تعبیر به حروف شده که سی و چهار حرف گفته‌اند، و حروف چهارگانه‌ای که در این حدیث ـ به روایت کافی ـ بیان شده، چنین است: اول: لا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ باقِیاً. دوم: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ مُخْلِصاً. سوم: نَحْنُ اَهْلُ الْبَیْتِ. چهارم: شیعَتُنا مِنّا وَ نَحْنُ مِنْ رَسُولِ الله، وَ رَسُولُ اللهِ مِنَ اللهِ بِسَبَبٍ (محمد الموسوی).

۳. کافی ۱ / ۴۸۳.

و در بحث کشف عموم مطالبی که دلالت بر این معنی می‌کند خواهد آمد انْ شاء اللّهُ تعالی.

۵ ـ خروج آن حضرت با شمشیر پس از ظهور

البته قیام مسلّحانه با شمشیر بر آن حضرت ـ که جانهای ما فدایش باد ـ واجب است به خاطر اطاعت فرمان خدا و دفع دشمنانش و برای حفظ خودش چنانکه در بخش خلق آن جناب در حدیث امیرالمؤمنین علی ﷺ دانستی که اگر خروج نکند گردنش را می‌زنند. در اخبار غیبت و نداهای آن حضرت مطالب مناسبی خواهد آمد. اِنْ شاء اللّهُ تَعالیٰ.

حرف دال

۱ ـ دعای آن حضرت برای مؤمنین

در توقیع شریفی که در آخر احتجاج روایت شده از آن حضرت آمده است: زیرا که ما در پی حفظ آنان هستیم، با دعایی که از خداوند زمین و آسمان پوشیده نیست، پس با این امر دلهای اولیا و دوستان ما مطمئن و آرام باشد[۱].

سیّد اجل علی بن طاووس ـ خدایش رحمت کند ـ در کتاب مهج الدعوات گفته: و من در سُرّ مَنْ رَأی (سامرا) بودم، پس سحرگاهان دعای آن بزرگوار را شنیدم، این مقدار از آن که راجع به زندگان و مردگانی است که از آنها یادی به میان آورد حفظ کردم: وَ اَبْقِهِمْ ـ اَوْ قالَ ـ وَ اَحْیِهِمْ فی عِزِّنا وَ مُلْکِنا وَ سُلْطانِنا وَ دَوْلَتِنا؛ و آنان را باقی بدار ـ یا فرمود ـ زنده بدار در (روزگار) عزت ما و ملک ما و حکومت ما و دولت ما.

این حرف در شب چهارشنبه سیزدهم ماه ذی القعده سال ششصد و سی و هشت واقع شد.

و در کافی به سند خود از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ از پیغمبر اکرم ﷺ روایت کرده که آن حضرت در خطبه‌ای که در مسجد خیف القا کرد فرمود: سه چیز است که قلب هیچ مسلمانی در آنها خیانت ندارد:

۱ ـ خلاص عمل برای خدا.

۲ ـ نصیحت و خیراندیشی برای امامان و پیشوایان مسلمان.

---

۱. احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۴.

۳ ـ ملازمت جماعت آنها. زیرا که دعوت آنان فراگیرنده است هر آنکه را به دنبال ایشان باشد[۱].

می‌گویم: مقصود، دعوت و دعای امامان علیهم‌السلام است.

و در کافی نیز به سند خود از مردی از قریش از اهل مکّه روایت کرده که: سفیان ثوری به او گفت: مرا به خدمت جعفر بن محمد علیهما‌السلام ببر. می‌گوید با او به خدمت آن جناب رفتیم ولی وقتی رسیدیم که سوار مرکبش شده بود. سفیان عرضه داشت: ای اباعبدالله خطبه‌ای که رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد خیف انشاء فرموده برایمان بازگو کن. فرمود: بگذار فعلا دنبال کار خود بروم، بعد که برگشتم برایت بیان می‌کنم، چون سوار شده‌ام. عرضه داشت: تو را به خویشاوندیت با رسولخدا سوگند که این مطلب را برایم حدیث فرما. پس آن جناب پیاده شد و سفیان گفت: دستور فرمایید تا دوات و کاغذ برایم بیاورند تا آن را از زبان شما بنویسم. پس آن حضرت دوات و کاغذ فراخواند و فرمود بنویس:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ. خطبهٔ رسول خدا در مسجد خیف: خداوند خرّم بدارد بنده‌ای راکه سخن مرا بشنود و آن را در دل جای دهد و به کسی که آن را نشنیده برساند. ای مردم باید حاضرین به غائبین برسانند. بسا کسی که فقه دارد ولی فقیه و درک کننده نیست؛ و بسا که کسی معارف و دستورات فقهی را به فقیه‌تر و داناتر از خویش نقل می‌کند. سه چیز هست که قلب هیچ فرد مسلمانی در آنها خیانت نکند: اخلاص عمل برای خدا؛ نصیحت و خیراندیشی برای ائمهٔ مسلمین؛ و ملازمت جماعت ایشان. زیرا که دعوتشان (دعایشان) تمام کسانی راکه پشت سر آنهایند فرا می‌گیرد. مؤمنین برادرند و خونشان برابر، آنان بر دیگران از غیر خودشان همدستند، کوچکترینشان برای اجرای پیمانشان کوشا است.

سفیان این حدیث را نوشت و بر آن حضرت باز خواند. آنگاه حضرت صادق علیه‌السلام سوار شد و رفت من و سفیان نیز آمدیم. در میان راه به من گفت: به جای خود باش تا من در این حدیث نظری بیفکنم و دقّتی کنم. به او گفتم: به خدا قسم ابوعبدالله علیه‌السلام با بیان این حدیث بر گردن تو حقّی انداخت که هرگز از گردنت نرود. گفت: کدام حق؟ گفتم: در این

---

۱. کافی ۱: ۴۰۳

عبارت که سه چیز است که دل مسلمان در آنها خیانت نکند. اوّل: اخلاص عمل برای خدا که ما آن را فهمیدیم، ولی دوّمی که نصیحت و خیراندیشی برای ائمهٔ مسلمین، اینها کدام ائمه هستند که خیراندیشی برای آنها بر ما لازم است؟ معاویة بن ابی‌سفیان و یزید بن معاویه و مروان بن حکم؟ و کسانی که شهادتشان نزد ما قبول نیست و نماز پشت سر آنها جایز نمی‌باشد! و سومی که ملازمت جماعت آنها است، منظور کدام جماعت است؟ آیا جماعت مُرجئه که می‌گویند هر که نماز نخواند روزه هم نگیرد غسل جنابت هم نکند خانهٔ کعبه را هم خراب کند و مادرش را هم نکاح نماید تنها با نام مسلمانی که بر خود نهاده در ایمان به درجهٔ جبرئیل و میکائیل است! یا مقصود قَدَری‌ها هستند که معتقدند آنچه خدا بخواهد نمی‌شود و آنچه ابلیس بخواهد می‌شود؟ یا جماعت حرُوری‌ها و خوارج که از علی بن ابی‌طالب بیزاری می‌جویند و او را کافر می‌دانند؟ یا جماعت جُهَمی که قائل است: ایمان تنها خداشناسی است و بس؟.

سفیان گفت: وای بر تو در معنی این دو جمله از حدیث چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند منظور از امامی که نصیحت و خیراندیشی برای او بر ما واجب است علی بن ابی‌طالب ؈ است و مقصود از جماعتی که ملازمت آنها واجبْ است خاندان اوست. راوی می‌گوید: دیدم آن نوشته را گرفت و پاره کرد سپس به من گفت: از این مطلب به کسی خبر مده[۱].

و بر اینکه امام هر زمانی برای شیعیانش دعا می‌کند[۲] نیز دلالت دارد روایتی که در بحار به نقل از مناقب ابن شهرآشوب از موسی بن سیار آمده، که گفت: با حضرت رضا ؈ بودم در حالی که به دروازهٔ شهر طوس رسیده بودیم صدای گریه‌ای شنیدم در جستجوی آن برآمدم، ناگاه جنازه‌ای دیدم، چون چشمم به آن افتاد دیدم آقایم (حضرت رضا ؈) با شتاب از اسب پیاده شد سپس به سوی جنازه رفت و آن را به دوش گرفت در حالی که از جنازه جدا نمی‌شد همانگونه که بزغاله از مادرش جدا نمی‌شود. سپس به من رو کرد و فرمود: ای موسی بن سیّار، هر کس جنازهٔ یکی از دوستان ما را تشییع کند از

---

۱. کافی، ۱ / ۴۰۳.

۲. واضح است که دعای امام ؈ در حقّ مؤمن از کاملترین افاضات و زیباترین عنایات او است، زیرا که سایر عنایات از ناحیهٔ امام متوقف بر این عنایت است که شخص را سعادتمند می‌نماید. (محمد الموسوی)

گناهان خود بیرون می‌رود. همچون روزی که از مادر زاده شده و هیچ گناهی بر او نیست.

و چون جنازهٔ آن مرد کنار قبرش بر زمین گذاشته شد، آقایم را دیدم که مردم را از کنار آن عقب زد و دست بر سینهٔ او نهاد و گفت: ای فلان بن فلان مژده باد تو را به بهشت که پس از این ساعت بر تو ترسی نیست. به امام رضا عرض کردم: فدایت گردم آیا این مرد را می‌شناسی؟ چون اینجا سرزمینی است که تا کنون قدم بر آن ننهاده بودی؟ فرمود: ای موسی بن سیّار مگر نمی‌دانی که بر ما امامان، اعمال شیعیانمان هر صبح و شام عرضه می‌شود، پس هر تقصیری که در اعمال آنها باشد از خداوند متعال گذشت از آن را خواهیم خواست، و هر کار خوب و پیشرفت در برنامه‌های دینی باشد از خداوند پاداش برای صاحب آن عمل خواهیم خواست[1].

و نیز دلیل بر این معنی روایتی است که از امیرالمؤمنین ؛ ضمن حدیث زُمَیله یا (رُمیله) آمده است که آن حضرت به وی فرمود: ای زُمَیْله هیچ مؤمنی نیست که بیمار شود مگر اینکه به مرض او مریض می‌شویم، و اندوهگین نشود مؤمنی مگر این که به خاطر اندوه او اندوهگین گردیم، و دعایی نکند مگر اینکه برای او آمین گوییم و ساکت نماند مگر اینکه برایش دعا کنیم[2].

البته تمام حدیث در بخش پنجم خواهد آمد انْ شاءَاللّهُ تَعالیٰ. و اگر توقیعات شریف آن جناب را که در احتجاج روایت شده ملاحظه کنی در این باره برایت بسنده است و خداوند هدایت کنندهٔ انسان به سوی درستی است.

همچنین بر این مقصود دلالت می‌کند روایتی که محمد بن الحسن الصفّار در بصائر الدرجات به سند خود از ابوالربیع شامی آورده که گفت: به حضرت ابوعبدالله صادق ؛ عرضه داشتم: از عمْرو بن اسحاق حدیثی به من رسیده. فرمود: آن را عرضه کن. گفتم: وی بر امیرالمؤمنین علی ؛ داخل شد، پس آن حضرت آثار زردی بر صورتش دید، فرمود: این زردی چیست؟ پس بیماری خود را توضیح داد. آن حضرت به او فرمود: ما خوشحال می‌شویم به خوشحالی شما و اندوهگین می‌شویم به حزن شما و بیمار می‌شویم

---

۱. بحارالانوار، ۴۹: ۹۸؛ از مناقب ابن شهرآشوب، ۴: ۳۴۱.
۲. مشارق الانوار، ۴۵۲.

به بیماری شما و دعا می‌کنیم برای شما، و شما که دعا می‌کنید ما آمین می‌گوییم. عمرو به امیرالمؤمنین عرضه کرد: آنچه فرمودی دانستم، ولی چگونه ما دعا می‌کنیم شما آمین می‌گویید؟ آن حضرت فرمود: حاضر و دور بر ما یکسان است. امام ابوعبدالله صادق ﷺ فرمود: عمرو راست گفته است[1].

۲ ـ دعوت آن حضرت به سوی حقّ

در زیارت آن جناب آمده: سلام بر تو ای دعوت کنندهٔ الهی و ای مظهر و آئینهٔ صفات ربانی[2].

و نیز در زیارت جامعه آمده است: سلام بر امامان دعوت کننده بـه سـوی خـدا و زمامداران هدایتگر.

و در حدیثی که از عبدالعزیز بن مسلم در کافی و کمال الدین منقول است از حضرت ابوالحسن امام رضا ﷺ آمده که فرمود: امام؛ امین خداوند در خلق او است، و حجّت او است بر بندگانش، و خلیفهٔ او در بلادش، و دعوت کننده به سوی او، و مدافع از حقوق او است[3].

و در بحار از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ روایت شده که فرمود: چون خداوند اذن فرماید که قائم عجل‌الله تعالی فرجه خروج کند، آن حضرت منبر می‌رود و مـردم را بـه سوی خودش دعوت می‌کند و آنها را به حقّ خدا سوگند می‌دهد و به حقّ خویش دعوت می‌نماید و اینکه در میان آنان به شیوه و سیرهٔ رسول‌الله ﷺ رفتار خواهد کرد و همان عمل او را انجام خواهد داد. پس خداوند جل جلاله جبرئیل را می‌فرستد تا بـه نـزد آن حضرت بیاید، که بر حطیم نازل شود و به آن جناب عرض کند: به سوی چه چیز دعوت می‌نمایی؟ پس قائم او را خبر می‌دهد. آنگاه جبرئیل می‌گوید: من نخستین کسی هستم که با تو بیعت می‌کنم دستت را بده. پس بر دست او مسح می‌کند در حالی که سیصد و ده و اندی

---

۱. بصائر الدرجات: ۲۶۰.
۲. مصباح ۲: ۲۱۷.
۳. کافی ۱: ۲۰۰؛ کمال الدین ۲: ۶۷۸.

مرد (سیصد و سیزده تن) خدمتش حاضر شده‌اند. با آن حضرت بیعت می‌کنند و در مکّه می‌ماند تا وقتی که اصحابش به ده هزار نفر برسند. سپس از آنجا به سوی مدینه می‌رود[1].

و از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ در خبر طولانی آمده که: سپس می‌رود مردم را به کتاب خدا و سنّت پیغمبر ﷺ و ولایت علی بن ابی‌طالب ﷺ و بیزاری از دشمنان دعوت می‌کند[2].

و از همان حضرت روایت است که فرمود: هنگامی که قائم ما بپاخیزد مردم را به سوی امر جدید دعوت خواهد کرد، چنانکه رسول‌الله ﷺ این کار را کرد، و اسلام غریبانه آغاز شد و به حال غربت بازخواهد گشت پس خوشا به حال غریبان[3].

و از ابوبصیر از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ روایت است که فرمود: اسلام غریبانه آغاز شد و به همان حال هم بازخواهد گشت پس خوشا به حال غریبان. ابوبصیر می‌گوید: عرض کردم اصلحک الله این سخن را برایم شرح فرمای. فرمود: دعوت کنندهٔ از ما دعوت تازه‌ای آغاز می‌کند، همچنان که رسول‌الله ﷺ دعوت کرد[4].

۳ـ دفع بلا از ما به برکت وجود آن حضرت

بعضی از مطالب مربوط به این معنی در حرف الف گذشت و نیز روایتی که در خرایج آمده بر آن دلالت می‌کند. علّان از ظریف از نصر خادم نقل کرده که گفت: بر صاحب الزمان ﷺ وارد شدم در حالی که در گهواره بود. پس به من فرمود: صندل سرخ برایم بیاور. برایش بردم. آنگاه به من فرمود: آیا مرا می‌شناسی عرضه داشتم: آری، تو آقای من و فرزند سرورم هستی. فرمود: از این نپرسیدم. گفتم: برایم تفسیر فرمای. فرمود: من خاتم اوصیا هستم و تنها به وسیلهٔ من بلا از خانواده و شیعیانم دفع می‌شود[5].

۱. بحار الانوار، ۵۲: ۳۳۷.
۲. بحار الانوار، ۵۲: ۳۴۲.
۳. بحار الانوار، ۴۲: ۳۶۶.
۴. بحار الانوار، ۴۲: ۳۶۶.
۵. خرایج، ۶۷.

این روایت را شیخ صدوق در کمال الدین[1] با اندک تفاوتی آورده است و در غایة المرام به نقل از مسند احمد بن حنبل به سند خود از علی ﷺ آورده که فرمود: رسول‌الله ﷺ فرمود: ستارگان برای اهل آسمان امان هستند که اگر ستارگان از بین بروند آنها هم از بین می‌روند، و خاندان من برای اهل زمین امان هستند، پس اگر اهل بیت من بروند اهل زمین هم می‌روند[2].

و در همان کتاب از حموینی که یکی از اعیان علمای عامّه است به سند خود از رسول اکرم ﷺ روایت کرده که فرمود: ستارگان ایمنی اهل آسمان هستند و خاندان من ایمنی امّت من می‌باشند[3].

و در کتاب کفایة الاثر به سند خود از ابوسعید خُدری روایت کرده که گفت: شنیدم که رسول‌الله ﷺ فرمود: خاندان من برای اهل زمین امان هستند همچنان که ستارگان برای اهل آسمان امان می‌باشند. گفته شد: یا رسول‌الله پس امامان بعد از تو از خاندانت می‌باشند؟ فرمود: آری، بعد از من دوازده امام هست، نه تن آنها از نسل حسینند، امینان معصوم، از ماست مهدی این امّت، آگاه باشید که آنها اهل بیت و عترت منند از گوشت و خون من، چه می‌شود اقوامی را که مرا در امر آنها اذیّت می‌کنند که خداوند شفاعتم را به آن اقوام نخواهد رساند[4].

و در همان کتاب از حضرت حسین بن علی ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت نموده که فرمود: اوّلین چیزی که خداوند آفرید حجابهایش بود. پس بر حواشی آنها نوشت **لا اله الا الله محمد رسول‌الله علی وصیُّه**. سپس عرش را آفرید و بر اطراف آنها نوشت **لا اله الا الله محمد رسول‌الله علی وصیُّه**. سپس لوح را آفرید و بر پیرامون و حدود آن نوشت **لا اله الا الله محمد رسول‌الله علی وصیُّه**. و هر آن کس که پندارد پیغمبر را دوست دارد امّا وصیّ را دوست ندارد، دروغ گفته است. و هر کس گمان برد که پیامبر را می‌شناسد امّا وصیّ را نمی‌شناسد کفر ورزیده است. سپس فرمود: آگاه باشید که اهل بیت

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۲۰۵

۲. غایة المرام، ۲۷۴

۳. غایة المرام، ۲۷۴

۴. کفایة الاثر، ۲۹۲

من امان هستند برای شما، پس آنها را دوست بدارید به دوستی من و به آنان متمسک شوید که هیچ گاه گمراه نخواهید گشت.

گفته شد: اهل بیت کیانند ای پیامبر خدا؟ فرمود: علی و دو سبط (نوادهٔ) من و نه تن از فرزندان حسین علیهم‌السلام امامان ابرار امینان معصوم، آگاه باشید اینان اهل بیت من و عترت من هستند از گوشت و خون من‌اند[1].

و در غایة المرام به سند خود از جابر جعفی نقل کرده که گفت: به حضرت محمد بن علی باقر علیه‌السلام عرضه داشتم: برای چیست که به پیغمبر و امام احتیاج هست؟ فرمود: برای باقی ماندن جهان بر صلاح خودش، و آنکه خداوند عزّ و جل در صورتی که پیغمبر یا امام بین اهل زمین باشد، عذاب را از آنان برمی‌دارد، خداوند عزّ و جل می‌فرماید: ﴿وَ مٰا كٰانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ اَنْتَ فيهِمْ﴾[2]؛ و تا وقتی که تو در میان آنهایی خداوند آنها را عذاب نمی‌کند.

و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ستارگان مایهٔ ایمنی اهل آسمانند و اهل بیت من ایمنی اهل زمینند، پس اگر ستارگان از بین بروند برای اهل آسمان ناگواریها پیش می‌آید و اگر اهل بیت من از میان بروند برای اهل زمین ناگواریها پیش خواهد آمد[3].

و در کمال الدین و امالی به سند خود از سیّد العابدین امام سجاد علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: ما امامان مسلمین و حجّتهای الهی بر عالمیان، و سادات و آقایان مؤمنین، و امیر روسفیدان و نیکویان جهان، و سرور اهل ایمان، و مایهٔ ایمنی اهل زمین هستیم چنانکه ستارگان برای اهل آسمانها امان هستند. خداوند به ما آسمان را نگه داشته تا بر زمین نیفتد مگر به اذن او، و به ما زمین را نگه داشته تا اهلش را نلرزاند مگر به اذن او، به ما باران فرو می‌فرستد و به ما رحمت را منتشر می‌سازد و برکات زمین را بیرون می‌آورد، و اگر در زمین حجّت ما نباشد زمین اهلش را فرو می‌برد.

سپس فرمود: از روزی که خداوند آدم را آفریده زمین از حجّت الهی خالی نبوده که یا

---

۱. کفایة الاثر، ۳۱۰.
۲. سورهٔ انفال، آیه ۳۳.
۳. غایة المرام، ۲۵۷.

ظاهر است و مشهور و یا غایب است و [در پرده] مستور. و تا روز قیامت نیز از حجت الهی خالی نخواهد ماند وگرنه خداوند پرستش نمی‌شود.

سلیمان بن مهران می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: مردم چگونه از امام غایب در پرده بهرمند می‌شوند؟ فرمود: همانطوری که به آفتاب در پشت ابر بهرمند می‌شوند[1].

می‌گویم: وجه تشبیه آن حضرت به آفتاب در بحث نفع آن جناب خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

و از سیدالعابدین امام سجاد علیه السلام روایت است که فرمود: هنگامی که قائم بپاخیزد خداوند عزّ و جل از شیعیان ما آفت و بیماری را دور می‌گرداند و دلهایشان را مانند قطعه‌ای آهن قرار می‌دهد[2].

در حرف قاف تمام این حدیث خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

۴ ـ دفع بلا و عذاب از مردم به برکت شیعیان آن حضرت

این نیز از آثار و برکات وجود و کمالِ جود شخص آن جناب است. چنانکه در کمال الدین از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام روایت شده که: زمانی بر مردم فرا می‌رسد که امام آنها از نظرشان غایب می‌شود. خوشا به‌حال آن‌کسانی‌که در آن زمان بر امر ما ثابت بمانند. کمترین چیزی که از ثواب به آنها می‌رسد اینکه خداوند جل جلاله آنان را ندا می‌کند و می‌فرماید: ای بندگان و کنیزان من به سرّ من ایمان آوردید و غیب مرا باور داشتید. پس بشارت باد شما را به نیکی و ثواب از من که شما به‌حق، بندگان و کنیزان من هستید. از شما می‌پذیرم و شما را عفو می‌کنم، و گناهانتان را می‌آمرزم، و به‌سبب شما باران به بندگانم می‌رسانم، و بلا را از ایشان دفع می‌کنم. اگر شما نبودید عذاب خود را بر آنان نازل می‌کردم[3].

---

۱. کمال الدین، ۱: ۲۰۷ و امالی صدوق، ۱۱۲. سند این حدیث چنین است: ابن بابویه از محمد بن احمد السنانی از حمزة بن یحیی بن زکریا القطان از بکر بن عبدالله بن حبیب از فضل بن صقرالعبدی از ابومعاویه از سلیمان بن مهران اعمش از حضرت صادق جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین علیهم السلام که فرمود. (مؤلف)

۲. بحار الانوار، ۵۲: ۳۱۶.

۳. کمال الدین، ۱: ۳۳۰.

حرف ذال

۱ ـ ذبّ[1] دشمنان از مؤمنان در غیبت و ظهور آن حضرت

اما در زمان غیبت آن حضرت به دعای آن حضرت خواهد بود، چنانکه گذشت. و اما در حضور آن بزرگوار که در بحث جهاد و جنگ آن حضرت با دشمنان بیان گردید، و نیز از قتل و کشتن کافرین به شمشیر او. و ذلّت دشمنان به دست با کفایتش مطالبی در این رابطه بیان خواهد شد إنْ شاء الله.

۲ ـ ذلّت دشمنان به دست آن حضرت بعد از ظهور

در کافی از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ روایت شده که فرمود: هرگاه قائم بپاخیزد ایمان را بر هر ناصبی عرضه می‌کند. پس اگر به طور حقیقی آن را پذیرفت (که هیچ) و گرنه گردنش را می‌زند، یا باید جزیه بدهد، چنانکه امروزه اهل ذمّه جزیه می‌دهند، و همیان بر کمر می‌بندد و آنها را از شهرها به سوی شهرهای بزرگ می‌راند[2].

می‌گویم: در حرف الف مطالبی که بر این معنی دلالت می‌کرد، گذشت.

و در کافی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ منقول است که فرمود: حقّ را دولتی و باطل را دولتی است و هر کدام از آنها در دولت دیگری ذلیل و خوار است[3].

و در بحار از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ است که درباره آیة ﴿تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِى كانُوا يُوعَدُونَ﴾[4]؛ ذلت آنان را فرا گیرد: این همان روزی است که [رسولان حق] به آنان وعده می‌دادند. فرمود: یعنی روز خروج قائم ﷺ[5].

و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ درباره آیة: ﴿فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً﴾[6]؛ پس به راستی که معیشت تنگی خواهد داشت. آمده که فرمود: این وضع قسم

---

۱. ذبّ به معنی دور کردن و راندن است، و دفع برگرداندن و جلوگیری از آن تعبیر می‌نماید. مترجم.
۲. روضه کافی ۸: ۲۲۷.
۳. غیبت نعمانی، ۳۱۹.
۴. سوره معارج، آیه ۴۴.
۵. بحار الانوار ۵۱، باب الآیات المؤوّلة.
۶. سوره طه، آیه ۱۲۴.

به خدا برای ناصبیان است. معاویه بن عمّار عرضه داشت: فدایت شوم روزگار دراز و طولانی آنها را دیده‌ایم که در کفایت و وسعت به سر برده تا مرده‌اند. حضرت فرمود: وضع سخت، قسم به خدا برای آنها در رجعت خواهد بود که عذره خواهند خورد[1].

حرف راء

۱ ـ رباط آن حضرت در راه خدا

در حرف میم تحت عنوان «مرابطه در راه خدا» مطالب مناسبی به خواست خدا خواهد آمد.

۲ ـ راحتی خلایق به ظهور و در دولت آن جناب

در بحار از ابن عباس دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ: ﴿لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْکَرِهَ الْمُشْرِکُونْ﴾[2]؛ تا اینکه او را بر همهٔ [روشهای] دین پیروز گرداند هر چند که مشرکان ناخشنود باشند. آمده که گفت: این معنی تحقق نمی‌یابد تا موقعی که نه یهودی باقی بماند و نه نصرانی و نه صاحب کیشی مگر اینکه داخل اسلام شود. تا گوسفند و گرگ و گاو و شیر و انسان و مار، از یکدیگر ایمن باشند. و موش انبان را سوراخ نکند. (تا اینکه گفته:) و این وضع هنگام قیام قائم علیه السلام خواهد بود[3].

و نیز در بحار از امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف آن حضرت آمده: در ملک او درندگان صلح می‌کنند و زمین گیاهش را بیرون می‌دهد و آسمان برکتش را فرو می‌ریزد[4].

و در همان کتاب از پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: مهدی مردی از فرزندان من است، رنگ بدن او رنگ نژاد عربی است و اندامش، اندام بنی‌اسرائیل (قوی و باصلابت) می‌باشد. در گونهٔ راستش خالی هست که مانند ستاره‌ای تابناک می‌درخشد. زمین را پر از

---

۱. تفسیر القمی ۴۲۴.
۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۳.
۳. بحار الانوار ۵۱: ۶۱.
۴. بحار الانوار ۵۲: ۲۸۰.

عدل می‌کند همچنان که از ستم و بیداد پر شده باشد. ساکنان زمین و آسمان و پرندگان هوا در خلافت او راضی خواهند بود[۱].

و در حدیث دیگری از آن حضرت ﷺ آمده: ساکنین زمین و آسمان از حکومت او راضی خواهند بود و اموال را به طور صحاح میان مردم تقسیم می‌کند. مردی پرسید: صحاح یعنی چه؟ فرمود: یعنی به طور مساوی[۲].

و در همان کتاب از سعد السعود از صحف ادریس نقل شده که:... و در آن زمان امانت را در زمین تحقق بخشم پس چیزی به چیز دیگری ضرر نداشته باشد و هیچ چیز از (جانداران) از هیچ چیز نترسد، آنگاه جانوران و چهارپایان در میان مردم باشند و به یکدیگر اذیتی نرسانند، نیش هر نیش‌دار از جانوران را بگیرم و سم آنها را بی‌اثر نمایم، و برکات را از آسمان و زمین برآرم و زمین با گیاهان زیبایش نزهت یابد و تمام میوه‌هایش را برآورده و انواع عطرها را برون دهد و رأفت و رحمت و مهربانی را در میان آنها برقرار سازم[۳].

و از امیرالمؤمنین علی ﷺ روایت شده که فرمود: اگر قائم ما بپاخیزد؛ آسمان بارانش را فرو می‌ریزد و زمین گیاهانش را بیرون می‌دهد، و کینه‌ها و کدورتها از دلهای بندگان زایل می‌گردد، و درندگان و بهائم با هم سازگار می‌شوند تا به حدّی که یک زن راه عراق و شام را طی می‌کند در حالی که جز بر سبزه و گیاه پا نگذارد و زینتهای خود [یا زنبیل خود] را بر سر دارد و هیچ درنده‌ای او را به وحشت نمی‌اندازد[۴].

در حرف الف مطالبی که بر این معنی دلالت دارد گذشت.

حرف زاء

۱ـ زحمت آن حضرت در راه دین خدا

از مطالبی که درباره جهاد و جنگ آن حضرت با دشمنان و کافرین گذشت این معنی

---

۱ بحار الانوار ۵۱، ۸۰

۲ بحار الانوار ۵۱ ۸۱

۳ بحار الانوار ۵۲ ۳۸۴، سعد السعود، ۳۴ ۳۵

۴ بحار الانوار ۵۲ ۳۱۶

به دست می‌آید. و نیز اموری دیگر که بر این معنی دلالت کند، در باب صبر آن حضرت، و قتل کافرین، و غیر اینها خواهد آمد انْ شاء الله تعالیٰ.

۲ ـ زهد آن حضرت عجّل الله فرجه

در کافی به سند خود از حمّاد بن عثمان روایت کرده که گفت: در محضر منور حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ بودم مردی به آن جناب عرضه داشت: اصْلَحکَ اللهُ یاد کرده‌ای که علی بن ابی‌طالب ﷺ لباس خشن و زبر می‌پوشید، لباس چهار درهمی به تن می‌کرد و امثال اینها... و حال آنکه لباس نو در بر تو می‌بینم؟ فرمود: علی بن ابی‌طالب در زمانی آن طور لباس می‌پوشید که انگشت‌نما و مورد انکار مردم نبود، ولی اگر امروز مثل آن لباس پوشیده شود انگشت‌نما می‌شود. پس بهترین لباس هر زمان لباس همان زمان است مگر اینکه وقتی قائم ما اهل‌البیت ﷺ بپاخیزد لباسهای علی ﷺ را در بر می‌کند و روش او را پیش می‌گیرد[1].

گویم: شاید منظور امیرالمؤمنین علی ﷺ همین باشد، در عبارتی که به ابوعبدالله جدلی فرموده است که: آیا خبر ندهم تو را به أنف و عین مهدی؟ عرضه داشت: آری. پس آن حضرت دست به سینهٔ خود زد و فرمود: من.

زیرا که أنف به معنی سیّد و آقا در امور؛ و عین به معنی آن است که مثل خود شئ باشد. پس آن حضرت انف مهدی است یعنی مقتدای او در افعالش و عین او، انگار خود اوست در زهد و عبادت و شیوه و شجاعت و سایر خصوصیات و ویژگیهای آن حضرت. و این استعمال شایع و متعارف است که در محاورات و گفتگوهای معمولی نیز راه دارد، مثلا به چیزی که شباهت کاملی به چیز دیگر دارد، می‌گویند این عین آن است. و امّا اینکه انف در لغت عرب به معنی سیّد و مقتدی می‌باشد در گفتهٔ شاعر شاهد دارد که گفته: قَوْمٌ هُمُ الْاَنْفُ وَ الْأَذْنابُ غَیْرُهُمُ...؛ قومی که انف و مقتدا هستند و دنباله گان غیر آنان می‌باشند.

و در همان کتاب نیز از مُعَلّیٰ بن خُنَیس روایت شده که گفت: روزی به حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ گفتم: قربانت شوم، آل فلان (یعنی بنی‌العباس) را بیاد آوردم و آن

---

۱. کافی، ۱ / ۴۱۱.

نعمتهایی که در آن هستند پس با خود گفتم: اگر ریاست دست شما بود ما هم با شما در نعمت بودیم و زندگی خوش داشتیم. فرمود: هیهات ای معلی، قسم به خداوند که اگر زمام امور در دست ما بود جز بیداری شبها و گشت و گذار و فعالیت روزها و جامهٔ زبر پوشیدن و غذای سخت خوردن چیز دیگری نبود. پس این امر از ما برکنار شد، آیا جز این مورد هرگز دیده‌ای که خداوند متعال بردن حقی را نعمت قرار دهد؟[1].

و در بحار از شیخ طوسی به سند خود از ابوبصیر از حضرت امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: برای خروج قائم ﷺ چرا عجله می‌کنند؟ به خدا قسم لباسش جز زبر و غذایش غیر از جو سبوسدار نیست، [خروج] او جز با شمشیر و مرگ در سایه شمشیر نخواهد بود[2].

و از همان کتاب از حضرت رضا ﷺ منقول است که فرمود: شما امروزه راحتی بیشتری دارید از آن هنگام. راوی عرضه داشت: چطور؟ فرمود: اگر قائم ﷺ بپاخیزد جز خون و عرق و رنج چیزی نیست. مردم سوار بر اسبها هر سوی خواهند تاخت. لباس قائم ﷺ زبر و غذایش سخت خواهد بود[3].

۳ ـ زیارت آن حضرت از قبر ابی‌عبدالله الحسین و سایر معصومین ﷺ

شاهد بر این معنی مطلبی است که در بحار ضمن بیان واقعهٔ جزیرهٔ خضراء آمده که: سیّد شمس الدین در پاسخ راوی که پرسید: آیا امام عجل‌الله فرجه حج انجام می‌دهد؟ فرمود: دنیا برای مؤمن یک گام است، آن وقت نسبت به کسی که دنیا جز به وجود او و پدرانش برپا نیست چطور؟ آری؛ او هر ساله حج بجا می‌آورد و پدرانش را در مدینه و عراق و طوس زیارت می‌کند[4].

و امّا رجحان دعا برای زوار قبور ائمهٔ معصومین ﷺ بر کسی که به نور اسلام روشنی

---

۱ کافی ۱، ۴۱۰.
۲ بحار الانوار ۵۲، ۳۵۴.
۳ بحار الانوار ۵۲، ۳۵۸.
۴ بحار الانوار ۵۲، ۱۷۳.

یافته باشد، پوشیده نیست. روایتی که معاویة بن وهب از امام صادق ﷺ نقل کرده نیز بر این معنی دلالت دارد، اینکه آن حضرت برای زائرین حسین ﷺ با دعایی طولانی دعا کرد، و برای آنان ثواب جزیل از درگاه خداوند درخواست نمود، و ایشان را به نیکی ستود، آنگاه فرمود: ای معاویه کسانی که در آسمان برای زائرین آن جناب دعا می‌کنند، بیشترند از کسانی که در زمین برای ایشان دعا دارند[1].

گفتنی است که این حدیث به طور کامل در بخش هشتم خواهد آمد اِنْ شاء الله.

حرف سین

۱ ـ سیره و روش آن حضرت عجّل الله فرجه

از آنچه درباره زهد آن حضرت گذشت شیوهٔ او نیز معلوم می‌شود. اضافه بر آن در بحار از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ در وصف امام قائم ﷺ آمده که: هرگاه قیام کند، شیوهٔ پیغمبر ﷺ را پیش خواهد گرفت[2].

و در دعوت آن حضرت به سوی حقّ مطالبی که دلالت بر این معنی داشت گذشت.

همچنین در بحار از شیخ نعمانی به سند خود از عبدالله بن عطا روایت کرده که گفت: از حضرت امام باقر ﷺ پرسیدم: هرگاه قائم ﷺ بپاخیزد با چه شیوه‌ای در میان مردم عمل خواهد کرد؟ فرمود: اساس پیش از خود را ویران می‌سازد همانطور که رسول‌الله ﷺ انجام داد و اسلام را از نو شروع می‌کند[3].

و در کتاب بصائر الدرجات به سند خود از عبدالملک بن اعین آمده که گفت: حضرت امام باقر ﷺ بعضی از کتابهای علی ﷺ را به من نشان داد، سپس فرمود: برای چه این کتابها نوشته شده؟ عرض کردم: چقدر مطلب روشن و واضح است. فرمود: بگو. عرض کردم: چون می‌دانست که قائم شما روزی قیام خواهد کرد، پس دوست داشت که به اینها عمل کند. فرمود: راست گفتی[4].

---

۱ کامل الزیارات ۱۱۶

۲ بحار الانوار ۳۴۷/۵۲

۳ بحار الانوار ۵۲/۳۵۴ و غیبت نعمانی. ۱۲۱.

۴ بصائر الدرجات ۱۶۲

۲ ـ سخاوت آن حضرت عجل الله فرجه

از آنچه در خلق آن‌حضرت گذشت و آنچه در نداها می‌آید می‌توان مطلب را درک کرد. و نیز در بحار از شیخ نعمانی از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ روایت شده که فرمود: گویا می‌بینم که این دین شما از شما روی گردان و در خون خود غوطه‌ور است. و هیچ کس نتواند آن را به شما بازگرداند مگر مردی از اهل البیت که هر سال دو بار بر شما بخشش خواهد کرد و هر ماه دو نوع روزی به شما خواهد داد. در زمان او به شما حکمت عطا می‌شود به حدّی که زن در خانه خودش نشسته باشد و از روی کتاب خدا و سنّت پیغمبر ﷺ حکم نماید[1].

و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده که: تمام اموال دنیا از ظاهر و باطن زمین به نزد آن جناب جمع می‌گردد و به مردم گفته می‌شود: بیایید این چیزی است که شما به خاطر آن خویشاوندیتان را قطع کردید، و خونهای به ناحق ریختید و در راه به دست آوردن آن حرامها مرتکب شدید.

پس آن حضرت ثروتی به آنها می‌بخشد که هیچ کس پیش از او چنین نبخشیده باشد[2].

و از پیغمبر اکرم ﷺ روایتی از طریق عامّه منقول است که فرمود: مردی نزد مهدی می‌آید و می‌گوید: به من عطایی فرمای، پس به مقداری که آن شخص بتواند حمل نماید لباسش را پر می‌کند[3].

و در حدیث دیگری از طریق آنها آمده که: پولها در آن هنگام انباشته است که شخصی برمی‌خیزد و می‌گوید: ای مهدی به من چیزی بده. می‌فرماید: برگیر[4].

و در غایه المرام از طریق آنها از رسول اکرم ﷺ روایت است که در حدیث ابوسعید خدری آمده: پولها و اموال در آن روز انباشته خواهد بود. کسی که به نزد او می‌آید و درخواستی دارد، آنقدر که بتواند حمل کند، به او می‌دهد[5].

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۵۲ و غیبت نعمانی، ۱۲۵
۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۹۰.
۳. بحار الانوار، ۵۱ / ۸۸
۴. بحار الانوار، ۵۱ / ۸۸
۵. غایه المرام ۶۹۸

و در حدیث دیگری از ابوهریره آمده که گفت: رسولخدا ﷺ فرمود: در آخرالزمان خلیفه‌ای خواهد بود که بی‌شماره بخشش می‌کند[1].

می‌گویم: در بحث کرم آن جناب مطالبی مناسب با این خواهد آمد. ان شاء الله تعالیٰ و چه خوش گفته‌اند:

بَنَتِ الْمَكارِمُ وَسطَ كَفِّكَ مَنْزِلاً ... فَجَميعُ مالِكَ لِلْأَنامِ مُباحٌ
وَإِذَا الْمَكارِمُ أَقْفَلَتْ أَبْوابَها ... يَوْماً فَأَنْتَ لِقفلها مِفْتاحُ

مکارم اخلاق میان کف دستت منزل گرفته‌اند. [گوئی] پس همهٔ مال تو برای مردم مباح است.

و اگر روزی مکارم درهای خود را قفل کند و ببندد پس تو برای آن قفلها کلید هستی.

و دیگری گفته:

هُوَ البَحْرُ مِنْ اَيِّ النَّواحي اَتَيتَه ... وَلُجَّتُهُ الْمَعْرُوفُ وَالْبِرُّ ساحِلُه
تَعَوَّدَ بَسْطَ الْكَفِّ حَتّىٰ لَو اَنَّهُ ... اَرادَ اِنْقباضاً لَمْ تُطِعْهُ أَنامِلُه
فَلَوْ لَمْ يَكُنْ في كَفِّهِ غَيرَ نَفْسِهِ ... لَجادَ بِها فَلْيَتَّقِ اللهَ سائلُه

او دریا است از هر طرف [که خواهی] به سوی او آیی، و امواجش نیکی و کرانه‌اش احسان است.

به گشاده دست بودن عادت کرده به طوری که اگر بخواهد دست خود را ببندد انگشتانش یاری نمی‌کنند.

و اگر هر آینه در کفش چیزی جز روانش نباشد، همان را خواهد بخشید، پس درخواست کننده‌اش باید از خدا بترسد [و پروا کند که هر چیزی از او نخواهد].

و نگارندهٔ این کتاب ـ که خداوند او را مورد عفو قرار دهد ـ به تضمین این شعر سروده است:

اِنَّ الَّذي خَلَقَ الْمكارِمَ حازَها ... في ذاتِ آدَم لِلْإِمامِ الْقائِمِ

همانا کسی که نیکیها را آفرید همهٔ آنها را در ذات آدم ؑ برای امام قائم عجل‌الله فرجه، فراهم آورد.

1. [illegible] ۶۹۹

حرف شین

۱ ـ شجاعت آن حضرت عجل الله فرجه

از آنچه در بحث جنگ و جهاد آن جناب آوردیم، و نیز در بحثهای علم آن حضرت و قتل کافرین بیان خواهیم داشت این مطلب نیز واضح می‌گردد.

۲ ـ شفاعت آن حضرت برای ما ـ إنْ شاء الله تعالی ـ

در غـایة المـرام از طـریق عـامّه از امـیرالمؤمنین ﷺ روایت شده که فرمود: رسول‌الله ﷺ فرمود: من آورنده [و رسانندهٔ] شما به حوض [کوثر] هستم، و تو ای علی ساقی هستی، و حسن حمایت کننده، و حسین فرمان دهنده، و علی بن الحسین تقسیم کننده، و محمد بن علی نشردهنده، و جعفر بن محمد بسیج کننده، و موسی بن جعفر شمارندهٔ محبان و مبغضان و بازدارندهٔ منافقان، و علی بن موسی زینت بخش مؤمنین، و محمد بن علی فرودآورندهٔ اهل بهشت به منزلگاههایشان و درجاتشان، و علی بن محمد خطیب و سخنور شیعیانش و تزویج کنندهٔ آنها با حورالعین، و حسن بن علی چراغ اهل بهشت که از آن روشنی می‌گیرند، و مهدی شفاعت کنندهٔ آنها است روز قیامت، روزی که خداوند اجازه نمی‌دهد شفاعت را جز به کسی که شفاعت او را بخواهد و به آن راضی باشد[1].

می‌گویم: سرّ اینکه شفاعت به مولای ما حضرت حجّت صلوات‌الله علیه اختصاص داده شده ـ با اینکه همهٔ آنها ﷺ روز قیامت شفیع هستند ـ این است که: شفاعت ایشان شامل کسانی که منکر مولای ما صاحب الزمان باشند نمی‌گردد، (پس برای آنها نه شفاعت کننده‌ای هست و نه دوست دلسوز و صمیمی)[2]، هر چند که به امامت سایر امامان ﷺ معتقد باشند. به همین جهت است که در حدیثی در کمال الدین از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: هر کس به امامت پدران و فرزندانم اقرار داشته باشد ولی مهدی از

۱. غایة المرام، ص ۶۵۳.
۲. مضمون آیه ۱۰۱ سوره شعراء: ﴿فَما لَنا مِن شافِعینَ وَ لا صَدیقٍ حَمیمٍ﴾

فرزندان مرا انکار نماید. مانند آن است که به همهٔ پیغمبران اقرار و اعتقاد داشته باشد و محمد ﷺ را انکار کند[۱].

به همین مضمون روایات دیگری نیز هست که آنچه آورده‌ایم برای اهل بصیرت و عبرت بس است.

۳ ـ شهادت آن حضرت ﷺ برای ما

در کافی در تفسیر آیهٔ شریفهٔ: ﴿**فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيداً**﴾[۲]؛ پس چگونه است حال، آنگاه که از هر طایفه‌ای گواهی آریم و تو را برایشان گواه آوریم.

از حضرت امام صادق ﷺ منقول است که فرمود: **تنها دربارهٔ امت محمد ﷺ نازل شده، در هر قرنی امامی از ما بر این امت شاهد و ناظر است و محمد ﷺ گواه بر ما است**[۳].

و نیز از آن حضرت منقول است که فرمود: ما شاهدان بر مردم هستیم، پس هر آنکه ما را تصدیق کند روز قیامت تصدیقش نماییم و هر آنکه ما را تکذیب کند روز قیامت تکذیبش نماییم[۴].

و از امام ابوجعفر باقر ﷺ روایت است که دربارهٔ آیه: ﴿**وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً**﴾[۵]؛ و چنین است که شما را امّتی میانه قرار دادیم. فرمودند: **ما امت میانه هستیم و ماییم گواهان خداوند تبارک و تعالی بر خلق او و حجّتهای الهی در زمین او**[۶].

و از امیرالمؤمنین علی ﷺ آمده که می‌فرماید: **خداوند تبارک و تعالی ما را پاکیزه گردانید و ما را معصوم نمود و شاهدان بر خلقش قرار داد و حجّت خود در زمین ساخت**

---

۱. کمال الدین، ۲: ۳۳۸.
۲. سورهٔ نساء، آیه ۴۱.
۳. کافی ۱: ۱۹۰.
۴. کافی ۱: ۱۹۰.
۵. سورهٔ بقره، آیه ۱۴۳.
۶. کافی ۱: ۱۹۰.

و ما را همراه قرآن و قرآن را همراه ما کرد که نه ما از آن جدا شویم و نه آن از ما جدا گردد[۱].

۴ ـ شرافت آن حضرت ﷺ

در بحار از نعمانی به سند خود آورده که از حضرت امام صادق ﷺ سؤال شد: آیا قائم ﷺ متولد شده است؟ فرمود: خیر، البته اگر زمان او را درک می‌کردم در طول زندگی همراهیش می‌نمودم[۲].

می‌گویم: ای خوانندهٔ خردمند در این فرمایش دقت و تأمل کن و با این تأدیب تربیت شو تا مبادا ـ خدای ناکرده ـ به جای خدمت و همراهی در طول زندگی، آن حضرت را با کردارهای ناپسند و گفتارهای شمشیر مانند اذیت کنی و آزار دهی.

حرف صاد

۱ ـ صبر آن حضرت عجّل الله فرجه

در حدیث لوح که در کمال الدین و غیر آن به طرق مختلفی روایت شده در وصف حضرت قائم عجل‌الله تعالی فرجه آمده: کمال موسی، و درخشندگی عیسی و صبر ایوب در وجود او است[۳].

و در بحث بلای آن حضرت مطالبی در این زمینه گذشت و چه خوش گفته‌اند:

فَحُزنی مـا یـعْقُوبُ بَثَّ اَقَـلَّهُ   وَکُلُّ بَلاٰ اَیُّـوبَ بَـعْضُ بَـلِیَّتی

اندوهی که من دارم کمترین مقدارش را یعقوب نداشت، و همه بلای ایوب قسمتی از ابتلای من است.

زیرا که انواع بلا بر آن حضرت جمع شده و طولانی شدن آن موجب شدّت مصیبت و ابتلا می‌باشد. ساعتی بیندیشید، حقیقت مطلب برایتان روشن می‌شود.

---

۱ کافی، ۱/ ۱۹۱

۲ بحار الانوار، ۵۱/ ۱۴۸

۳ کمال الدین ۱/ ۳۱۰

پس بر شما باد که برای دل پرخون آن حضرت دعا کنید و فرجش را از خداوند متعال بخواهید.

حرف ضاد

۱ـ ضیافت (میهمانی) آن حضرت عجّل الله فرجه

در دار السلام از قصص الانبیاء نقل کرده که ابراهیم ﷺ را ابوالضّیفان کنیه داده بودند. او چنان بود که ناهار و شام جز با میهمان نمی‌خورد. و چه بسا یک فرسنگ یا دو فرسنگ و یا بیشتر راه می‌رفت تا میهمانی بیابد. و ضیافت او تا روز قیامت برپا است و همین شجرهٔ مبارکه‌ای که خداوند تعالی فرماید: ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾[1]؛ از درخت مبارکی روشنی می‌یابد.

می‌گویم: این ضیافت و میهمانی، ضیافت به وسیلهٔ علوم و سنّتها است[2] که به وجود پیغمبر و امام تا روز قیامت برپا است. و در زیارت روز جمعه چنین می‌خوانیم: وَأَنَا يا مَوْلاىَ فيهِ ضَيْفُكَ وَجارُكَ؛ و من ای آقایم در این روز میهمان تو و در پناه تو هستم.

و در بخش سوم آنچه مناسب این معنی بود گذشت. سیّد بن طاووس ﷺ در جمال الاسبوع گفته:

نَزيلُكَ حَيْثُ ما اتَّجَهت رِكابى وَضَيْفُكَ حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْبِلادِ

هر جا که فرود آیم و راحله‌ام به هر سوی که روان شود بر تو وارد می‌شوم، و در هر کجا که از شهرها باشم میهمان تو هستم.

در اینجا خوش دارم حدیثی که بی‌مناسبت با بحث ما نیست بیاورم: در کتاب دارالسلام به نقل از مشکات طبرسی آمده: مردی به حضرت ابوالحسن امام هادی ﷺ عرضه داشت: چگونه است که ابودلف چهار هزار و یک قریه دارد؟ فرمود: شبی یک مؤمن بر داو میهمان شد. او ظرف بزرگی خرما ـ که تعداد خرماهای آن چهار هزار و یک دانه بود ـ نزد آن میهمان بخشید. پس خداوند متعال به هر دانه خرما یک قریه به او عطا فرمود

۱. سوره نور، آیه ۳۵.
۲. یعنی هم ضیافت مادّی و هم ضیافت معنوی، تا اینکه هر چه به ما می‌رسد به فیض وجود آن حضرت است. مترجم.

حرف طأ

۱ ـ طهارت زمین از ستم به وسیلهٔ آن حضرت

در کمال الدین از امام صادق ﷺ روایت است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی چهارده نور را چهارده هزار سال پیش از خلقت خلق آفرید. که آنها ارواح ما هستند. عرض شد: یابن رسول‌الله این چهارده نور کیانند؟ فرمود: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، و امامان از فرزندان حسین و آخرین آنها قائم است که پس از غیبت بپا می‌خیزد آنگاه دجّال را می‌کشد و زمین را از هر گونه ستم و ظلمی پاک می‌کند[1].

۲ ـ طلب حقوق ائمه و مؤمنین، و طلب خون آنها

در بحار از امیرالمؤمنین ﷺ آمده که فرمود: قسم به خدا که البته من و این دو فرزندم کشته می‌شویم و البته خداوند مردی از فرزندانم را در آخر الزمان برمی‌انگیزد که خونهای ما را مطالبه می‌کند. البته او از نظر مردم غایب می‌شود تا اهل ضلالت از آنان جدا شوند. به طوری که جاهلان بگویند: خدای را در آل محمد ﷺ نیازی نیست[2].

می‌گویم: در حرف الف مناسب این معنی گذشت بعدا نیز مطالبی که بر آن دلالت کند خواهد آمد إنْ شاء الله تعالی.

حرف ظأ

۱ ـ ظهور حقّ بر دست آن حضرت عجّل الله فرجه

از مطالبی که در حیات زمین به وسیلهٔ آن جناب و قتل کافرین و تجدید بنای اسلام آوردیم این مطلب نیز معلوم می‌شود.

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۵.
۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۱۴.

۲ ـ ظفر و پیروزی آن حضرت بر معاندین

در کافی از حضرت امام صادق عليه‌السلام منقول است که فرمود: به درستی که از ما امام پیروز مخفی هست که هرگاه خداوند عزّ و جل بخواهد امرش را آشکار سازد، در دلش نکته‌ای وارد می‌شود پس ظاهر گردد و به امر خدای تبارک و تعالی قیام نماید[1].

و در المحجّه از حضرت ابی‌عبدالله صادق عليه‌السلام دربارهٔ آیهٔ: ﴿لَوْ لاٰ اَخَّرْتَنٰا إِلىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ﴾[2]؛ چرا تا مهلتی نزدیک این امر را به تأخیر نینداختی. آمده که فرمود: تا زمان ظهور قائم که نصرت و پیروزی با اوست[3].

و در بحث علم آن حضرت آنچه بر این معنی دلالت کند خواهد آمد.

۳ ـ ظلم دشمنان بر آن حضرت عجّل الله فرجه

علی بن ابراهیم در تفسیرش به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر عليه‌السلام دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ: ﴿وَلَمَنْ اَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ﴾[4]؛ و هر آنکه پس از ظلمی که بر او رفته انتقامجویی کند. روایت کرده است: یعنی: قائم و اصحاب آن جناب زیرا که آنهایند کسانی که هیچ راهی علیه ایشان نیست. و هرگاه قائم بپاخیزد، از بنی‌امیه و تکذیب کنندگان و ناصبیان، ـ او و اصحابش ـ انتقام خواهند گرفت[5].

و در کتاب المحجه همین خبر را از محمد بن العباس به سند خود به طریق دیگری از آن حضرت آورده است[6].

و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت ابی‌عبدالله صادق عليه‌السلام دربارهٔ آیهٔ: ﴿اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقٰاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾[7]؛ به کسانی که در معرض جنگ قرار

---

۱. کافی ۱، ۳۴۳
۲. سورهٔ نساء، آیه ۷۷
۳. المحجه ۶۰
۴. سورهٔ شوری، آیه ۴۱
۵. تفسیر القمی ۶۰۴
۶. المحجة ۱۹۶
۷. سورهٔ حج، آیه ۳۹

گرفته‌اند اذن جهاد عطا شده است که مورد ستم واقع هستند و خداوند بر یاریشان توانا است. آورده که فرمود: عامّه می‌گویند: این آیه دربارهٔ پیغمبر ﷺ نازل شد هنگامی که کفار قریش آن حضرت را از مکّه بیرون کردند. و حال آن که او قائم ﷺ است که چون خروج کند برای حسین ﷺ خونخواهی نماید. و این است [معنی] فرمایش او که: ما اولیای خون و طالبان دیه هستیم[1].

مرحوم سیّد بحرانی نیز در البرهان از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آورده که: این آیه دربارهٔ قائم و اصحاب او است[2].

و در کتابهای المحجّه و بحار از حضرت باقر ﷺ منقول است که فرمود: قائم ﷺ هنگامی که ظهور می‌کند به بیت الله الحرام به پشت تکیه می‌زند و در حالی که پناهنده به آن شده باشد، ندا می‌کند... تا آنجا که می‌گوید: و شما را به حقّ خدا و به حقّ رسول او و حقّ من که حقّ قرابت و خویشاوندی با پیغمبر خدا ﷺ است سوگند می‌دهم که ما را کمک کنید، و کسانی را که به ما ستم نمایند از ما دور سازید. زیرا که ما ترسانیده شدیم و به ما ستم نمودند و از شهر و فرزندانمان در بدر شدیم و مورد سرکشی قرار گرفته‌ایم[3].

تمام این خبر در نداهای آن حضرت خواهد آمد إنْ شاء الله تَعالیٰ.

و در بحار مرفوعاً از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ روایت شده که فرمود: قائم ﷺ پیش می‌آید در حالی که اصحاب آن حضرت و مردم با وی هستند به نجف می‌رسد، آنگاه ارتش سفیانی علیه آن جناب از کوفه خروج می‌کند. و آن روز چهارشنبه است. پس آنها را دعوت و حقّش را مطالبه می‌نماید، و به آنان اعلام می‌کند که مظلوم است و می‌گوید: هر آنکه دربارهٔ خدا با من محاجّه دارد من نزدیکترین افراد به خدا هستم[4]....

و در کمال الدین به سند خود از امام حسین ﷺ روایت کرده که فرمود: قائم این امت

---

۱. تفسیر قمی ۳، ۹۳.

۲. تفسیر برهان ۴۴۱.

۳. بحار الانوار ۵۲: ۲۳۸.

۴. بحار الانوار ۵۲: ۳۸۷.

پنجمین نسل از فرزندان من است و اوست صاحب غیبت و هم اوست که در حالی که زنده باشد میراثش تقسیم می‌گردد[۱].

و در همان کتاب ضمن حدیث ابوخالد کابلی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام آمده که فرمود: گویا می‌بینم که جعفر کذّاب، سرکش زمانش را بر تفتیش امر ولیّ‌الله و غایب در حفظ خدا و سرپرست حرم پدرش وادار نماید. از روی جهل به ولادت او، و حرص بر کشتن او در صورت دسترسی به او، به خاطر طمع در ارث او که به ناحق آن را برای خود بگیرد[۲].

این روایت به طور کامل در بخش هشتم کتاب خواهد آمد.

و از غیبت شیخ طوسی از رشیق روایت شده که گفت: معتضد ما را ـ که سه نفر بودیم ـ احضار کرد و دستور داد هر کدام دو اسب با خود برداریم، بر یکی سوار شویم و دیگری را یدک بکشیم و سبکبار با عجله به سامره برویم، و برای ما محله و خانه‌ای را کاملاً نشانی داد و گفت: به آن خانه که رسیدید، خدمتکار سیاهی خواهید دید، پس داخل خانه شوید و هر کس را در آن دیدید سرش را برایم بیاورید. پس به سامره رسیدیم، و همانطور که معتضد گفته بود به آن خانه رفتیم. و در دالان خدمتکار سیاهی بود که بند زیر جامه‌ای می‌بافت از او پرسیدیم: در این خانه کیست؟

گفت: صاحب آن. و به خدا هیچ التفاتی به ما نکرد و بی‌اعتنایی نمود، پس همانطور که دستور داشتیم وارد خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه بود و در مقابل پرده‌ای داشت که بهتر از آن چشمی ندیده بود. گویی همین حالا از ساختن آن فراغت یافته‌اند. هیچ کس در خانه نبود پرده را برداشتیم، دیدیم اتاق بزرگی است که در آن دریایی از آب هست، و در انتهای آن حصیری افتاده که دانستیم آن هم روی آب است، روی آن حصیر مردی که از خوش قیافه‌ترین مردم بود ایستاده نماز می‌خواند. نه به ما و نه به وسائلی که با خود داشتیم اصلاً اعتنایی نکرد. در این هنگام احمد بن عبدالله، یکی از ما سه نفر، پای در آب گذاشت تا به اتاق داخل شود که در آب فرو رفت و به حال غرق شدن و دست و پا زدن افتاد، و آنقدر

---

۱. کمال‌الدین: ۳۱۷.
۲. کمال‌الدین: ۱/ ۳۲۰.

دست و با رد تا دستم را دراز کردم و او را خلاص نمودم، ساعتی بیهوش افتاد. بار دیگر دومین همراه من همان کار را کرد. خواست داخل اتاق شود و پای در آب گذاشت او نیز به همان حال افتاد. من بهت زده و متحیر ماندم سپس به صاحب خانه عرضه داشتم: به درگاه خداوند و از تو معذرت می‌خواهم، سوگند به خدا که نمی‌دانستم حقیقت چیست و به سوی چه کسی می‌آیم و حالا من به سوی خداوند توبه می‌کنم.

اما او هیچ التفاتی به آنچه گفتم نکرد و از حال خودش هم بیرون نیامد از این روی هیبتی عظیم به ما دست داد و از آنجا بیرون شدیم. معتضد در انتظار ما بود به دربانها سفارش کرده بود که هر وقت ما رسیدیم بگذارند فوری بر او وارد شویم، در دل شب [به بغداد] رسیدیم و نزد او رفتیم. جریان را پرسید. ما هم آنچه دیده بودیم بازگو کردیم. فریاد زد: وای بر شما آیا پیش از من کسی شما را دید؟ و این سخن را از شما شنید؟ گفتیم: نه. گفت: من فرزند جدّم نیستم ـ و سوگندهای عظیمی یاد کرد ـ که اگر این خبر را بشنوم همهٔ شما را گردن نزنم. ما هم تا او زنده بود جرئت نکردیم این مطلب را به کسی بگوییم[1].

۴ ـ ظهور کمالات ائمه و شئون و اخلاق آنان به وجود و ظهور آن حضرت

در حرف «خ» قسمت ختم علوم به آن حضرت روایتی از رسول اکرم ﷺ در وصف حضرت قائم ؑ گذشت که او ظاهر و باطن آنها (امامان) است. و معنی آن ـ وَ اللّٰهُ الْعالِم ـ این است که: آن حضرت آشکار کنندهٔ علوم ظاهر و باطن است که خداوند متعال به پیغمبر و امامان ؑ عطا فرموده و مظهر تمام کمالات و شئون آنان است.

و مؤیّد این معنی خبری است که در بحار به نقل از اختصاص آمده اینکه: امیرمؤمنان ؑ در مسجد نشسته بود و عدّه‌ای از اصحابش در خدمتش بودند. به آن حضرت عرضه داشتند: یا امیرالمؤمنین برای ما سخن بگو. به آنان فرمود: سخنم دشوار است و دشوار شمرده می‌شود. جز دانایان کسی آن را درک نمی‌کند.

اصحاب اصرار کردند که لازم است برای ما سخن بگویی. پس آن حضرت به آنان

---

۱. غیبت طوسی ۱۴۹

فرمود: برخیزید و داخل خانه شد و فرمود: من آنم که برتری یافتم آنگاه مقهور ساختم، منم آنکه زنده می‌کنم و می‌میرانم، منم اول و آخر و ظاهر و باطن.

اصحاب خشمگین شدند و گفتند: کفر ورزید و برخاستند. علی ﷺ به درب فرمود: ای در بر آنها بسته باش. در بسته ماند. پس آن حضرت ـ صلوات‌الله و سلامه علیه ـ فرمود: نگفتم که سخنم دشوار است و سخت شمرده می‌شود و جز دانایان کسی آن را درک نمی‌کند؟ بیایید تا برایتان تفسیر کنم، اینکه گفتم: من برتری یافتم و مقهور ساختم، من با این شمشیر بر شما برتری یافتم و مقهورتان نمودم تا اینکه به خدا و رسولش ایمان آوردید، و اینکه گفتم: من زنده می‌کنم و می‌میرانم: سنّت را زنده می‌کنم و بدعت را می‌میرانم، و امّا اینکه گفتم: من اوّلم، من اوّلین کسی هستم که به خداوند ایمان آورد و مسلمان شد، و اینکه گفتم: من آخرم، من آخرین کسی هستم که جامه بر پیغمبر افکند و او را دفن کرد، و اینکه گفتم: ظاهر و باطن منم، علم ظاهر و باطن نزد من است[1].

اگر آنچه در فصلهای مختلف این بخش آورده‌ایم ملاحظه کنید، مطلب برایتان روشن خواهد شد و خواهید دانست که حضرت قائم عجل‌الله فرجه مظهر همهٔ صفات امامان پاک ﷺ است، و این مقدار که یاد آورده‌ایم برای خردمندان بسنده است.

حرف عین

۱ ـ علم آن حضرت عجّل الله فرجه

در بحث حکم آن حضرت به حقّ مطالبی که بر این معنی دلالت داشت گذشت. و در کمال الدین از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ منقول است که فرمود: علم به کتاب خدای عزّ و جل و سنّت رسول او در قلب مهدی ما رشد می‌کند، همچنان که گیاه به بهترین وجه می‌روید. پس هر کدام از شما باقی بماند تا او را دیدار نماید، هنگام دیدنش عرضه بدارد: سلام بر شما ای اهل خانهٔ رحمت و نبوت و کانون علم و جایگاه رسالت[2].

و در بحار از نعمانی به سند خود از حضرت جعفر بن محمد صادق از پدرش از

---

۱. بحار الانوار، ۴۲ / ۱۸۹؛ الاختصاص ۱۶۳
۲. کمال الدین، ۲ / ۶۵۳

حضرت حسین بن علی علیه‌السلام روایت کرده که: مردی به خدمت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام رسید و به آن جناب عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین ما را از مهدی خودتان آگاه سازید. فرمود: هرگاه قرنها و نسلهای متمادی منقرض و مؤمنین کم شوند و یاران حقّ از میان بروند پس همان جا است.

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین این مرد از کدام طایفه است؟ فرمود: از بنی‌هاشم از برترین قلّه‌های نژاد عرب و دریایی که به هنگام ورود توفنده است، و جفا شده از طرف اهلش. و هنگام بی‌صفایی او کانِ صفاست، هرگاه مرگ هجوم آورد او را ترسی نیست. و اگر به مؤمنین صدمه‌ای رسد او نمی‌گذرد. و در میدان نبرد و رزمِ قهرمانان:عقب نشینی نمی‌کند. دامن همت بر کمر می‌زند، شیری که دشمنان را درو کند. زخم زنندهٔ نیرومند به مخالفین. و شمشیری از شمشیرهای خداوند، بزرگی پر خیر که در خاندان با عظمت ریشه دارد، پس مبادا کسی که فتنه جوست ـ که اگر سخن گوید بدترین گوینده و هرگاه سکوت کند، فسادها در خاطر می‌پروراند ـ چنین کسی مبادا تو را از پیروی [بیعت] او باز دارد.

(سپس به توصیف مهدی علیه‌السلام پرداخت و فرمود:) از شما پناه دهنده‌تر است [یا بخشنده‌تر است] علمش از شما بیشتر و در صلهٔ رحم و پیوند خویشاوندی از همه‌تان کوشاتر است.

بار خدایا، با تحقق بخشیدن بیعت او غم و اندوه را از میان بردار و پراکندگی امت را به سبب او جمع گردان. پس اگر خداوند راه دیدارش را برایت گشود، تصمیم خود را قطعی کن و اگر توفیق لقایش نصیبت گردید دیگر به سوی هیچ کس روی مکن، و چون به دامنش دست فکندی دیگر از دست مده. آنگاه اشاره به سینهٔ خود کرد و با آه کشیدن شدّت اشتیاق خود را بازگو نمود[1].

می‌گویم: بعضی دلایل بر این مطلب در فصلهای پیشین گذشت، و بعضی دیگر انشاء‌الله در کشف علوم خواهد آمد.

---

۱. بحار الانوار ۵۱: ۱۱۵. مترجم گوید: مؤلف بزرگوار بعضی از واژه‌های این حدیث را به نقل از مجلسی ـ بر توضیح ـ ... که ... منظور کرده، آن معنی در ترجمهٔ خود حدیث، نیازی به ترجمهٔ جداگانهٔ آن توضیحات دیده نشد.

۲ ـ عزت اولیا با ظهور آن حضرت ﷺ

در دعای ندبه می‌خوانیم: اَیْنَ مُعِزُّ الْأَوْلیاء وَمُذِلُّ الْأَعْداء: کجاست عزیز کنندهٔ اولیا و خوار سازندهٔ دشمنان.

و در کمال الدین از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ مروی است که فرمود: گویی یاران قائم ﷺ را می‌بینم که سراسر بین شرق و غرب عالم را پر کرده باشند. همه چیز حتی حیوانات درنده و پرندگان وحشی از آنان اطاعت خواهند کرد، و در هر چیزی رضایت ایشان را می‌جویند تا آنجا که سرزمینی بر سرزمین دیگر فخر می‌فروشد و می‌گوید: امروز یکی از یاران قائم ﷺ بر من گذشت[1].

۳ ـ عذاب دشمنان

از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ دربارهٔ آیهٔ: ﴿وَلَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ العَذابَ إِلىٰ أُمَّةٍ مَعْدودَةٍ﴾[2]؛ و چنانچه عذاب را از آنان به تأخیر اندازیم تا به دست گروه معدود.

فرمود: عذاب، خروج قائم و امت معدوده، اهل بدر و اصحاب آن حضرت می‌باشند.

و علی بن ابراهیم در ذیل آیهٔ: ﴿سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ﴾[3]؛ سؤال کننده‌ای از عذاب حتمی الوقوع پرسید. گفته است: از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ دربارهٔ معنی این آیه سؤال شد فرمود: آتشی است که از سوی مغرب برمی‌آید و پادشاهی از پشت سر، آن را بسیج می‌کند تا اینکه به خانهٔ بنی‌سعدبن همام نزد مسجدشان برسد. پس خانه‌ای برای بنی‌امیه باقی نمی‌گذارد مگر اینکه آن را و اهل آن را می‌سوزاند و خانه‌ای که در آن خونی از آل محمد ﷺ [ستمگری نسبت به آل محمد] باشد رها نمی‌کند مگر اینکه آن را می‌سوزاند و او مهدی ﷺ است[4].

می‌گویم: آنچه دلالت بر این معنی کند در حرف قاف خواهد آمد.

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۶۷۳.

۲. سورهٔ هود، آیهٔ ۸.

۳. سورهٔ معارج، آیهٔ ۱.

۴. تفسیر القمی، ۲ / ۳۸۵.

۴ ـ عدالت آن حضرت عجّل الله فرجه

بارزترین صفات نیکویش «عدالت» است، لذا به «عدل» ملقب گردیده چنانکه در دعایی که از خود آن حضرت برای شبهای ماه رمضان روایت شده (معروف به دعای افتتاح) آمده است: اَللّٰهُمَّ وَصَلِّ عَلیٰ وَلِیِّ اَمْرِکَ الْقائِمِ الْمُؤَمَّلِ وَالْعَدْلِ الْمُنْتَظَرِ؛ پروردگارا و درود بفرست بر ولیّ امرت که قیام کننده؛ امید مردم و عدلِ منتظَر است.

و در حدیث أُبیّ که در کمال الدین روایت شده از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله در وصف امام قائم علیه السلام آمده: «اَوَّلُ الْعَدْلِ وَ آخِرُهُ...»؛ اول و آخر عدل است... .

و کمتر حدیثی دربارهٔ آن حضرت آمده که عدلش در آن یادآوری نشده باشد.

در کمال الدین از پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله منقول است که فرمود: به درستی که خلفا و اوصیای من و حجّتهای الهی بر خلق بعد از من دوازده نفرند اولشان برادرم و آخرشان پسرم. عرض شد: یا رسول‌الله برادرت کیست؟ فرمود: علی بن ابی‌طالب. گفته شد. پسرت کیست؟ فرمود: همان مهدی که زمین را از قسط و عدل پر کند. همچنان که مالامال از ستم و ظلم شده باشد. سوگند به آنکه مرا به حقّ بشارت دهنده فرستاد. اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند، هر آینه خداوند آن یک روز را آنقدر طولانی کند، تا در آن روز خروج نماید. آنگاه عیسی بن مریم روح‌الله فرود می‌آید و پشت سر او نماز می‌گزارد، و زمین به نور او روشن می‌شود و سلطنت و فرمانرواییش به مشرق و مغرب همه جا می‌رسد.

و از حضرت سیّد الشهدا علیه السلام روایت شده که فرمود: اگر از عمر دنیا باقی نماند مگر یک روز خداوند عزّ و جل آن روز را آنقدر طولانی می‌کند تا اینکه مردی از فرزندانم خروج کند سپس زمین را پر از عدل و قسط سازد، همچنان که از ستم و بیداد پر شده باشد. شنیدم که پیغمبر صلّی الله علیه و آله این را می‌فرمود[1].

می‌گویم: اخبار در این باره حدّاً متواتر است. بعضی از آنها را انْ شاء الله تعالی ذکر

---

۱. کمال الدین ۱: ۲۸۰.

خواهیم کرد. و از تتبع و بررسی موارد استعمال چنین به دست آورده‌ام که عدل اعم از قسط است. زیرا که قسط در مورد ایفای حقّ غیر. به کار می‌رود. مانند اداء شهادت؛ قضاوت؛ کیل و وزن و امثال اینها. ولی عدل هم در مواردی که قسط در آنها به کار می‌رود و هم در غیر آنها استعمال می‌شود. به عبارت دیگر قسط استعمال نمی‌شود، مگر در مواردی که مربوط به حقّ دیگری باشد. ولی عدل هم شامل خود انسان می‌شود و هم دیگری. بنابراین عدل به طور مطلق موافقت با حقّ است ولی قسط موافقت با حقّ است در مورد خلایق. برای اینکه کاملا صدق این گفتار روشن شود به آیات شریفهٔ قرآن که در آنها قسط و عدل یاد شده مراجعه فرمایید. و جَوْر، ضد قسط؛ و ظلم، ضد عدل است. ظلم آن است که از حریم حقّ تجاوز شود ولی جوْر تجاوز از حقّ است نسبت به غیر.

و احادیثی که به این مضمون وارد شده دلالت می‌کند که حکّام و رؤسا و قضات در آخر الزمان بر مردم ستم می‌کنند و به اصطلاح جائر هستند، بر خودشان نیز ظلم می‌کنند. پس هرگاه حضرت قائم ﷺ ظهور کند، جوْر را برطرف می‌کند و در حکومت بین مردم عدالت را حکمفرما می‌سازد و ریشه و شاخهٔ ظالمین را قطع می‌کند، تا جایی که عدلش همهٔ عالم را فرا گیرد و احدی بر دیگری ظلم نخواهد کرد.

لذا حضرت صادق ﷺ در حدیثی که در بحار و غیبت نعمانی از آن حضرت نقل شده می‌فرماید: قسم به خدا، عدل او داخل خانه‌هایشان می‌شود. همچنان که گرما و سرما داخل می‌شود[۱].

بعضی از اخباری که دربارهٔ عدالت آن حضرت تصریح دارد خواهد آمد.

۵ ـ عطف [و پیرو ساختن] هوای نفس بر هدایت

در سخنان امیرالمؤمنین علی ﷺ در وصف امام قائم ﷺ آمده: او هوای نفس را مطیع و تابع هدایت می‌کند، هرگاه مردم هدایت را معطوف هوی و هوس نمایند، و رأی و نظر را ببرو قرآن می‌گرداند در حالی که مردم قرآن را تابع هوای نفس قرار داده باشند[۲].

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۶۲

۲. بحار الانوار، ۵۱ / ۱۳۰

۶ ـ عطا و بخشش آن حضرت عجّل الله فرجه

در بحار و غایة المرام از طریق عامّه از پیغمبر اکرم ﷺ روایت شده که فرمود: هنگام جدایی‌های زمانه و اشکار شدن فتنه‌ها و آشوبها مردی خواهد بود که بخششهایش گوارا است[۱].

می‌گویم: اینکه بخششهای آن حضرت گوارا خواهد بود به خاطر آن است که مؤمنین قبل از ظهورش در تنگنا و فشار واقع می‌شوند و به انواع سختیها و مصیبتها دچار می‌گردند، چنانکه در تفسیر آیهٔ: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَراتِ﴾[۲]؛ و البته شما را به چیزهایی از [قبیل] ترس و گرسنگی و کمبود اموال و جانها، و آفات زراعتها می‌آزماییم.

از امام صادق ؑ آمده که اینها برای مؤمنین پیش از قیام قائم ؑ[۳] است که تمامی حدیث در بخش هشتم خواهد آمد إنْ شاء الله تَعالیٰ.

و در حدیث ابراهیم کَرخی که در کتاب کمال الدین از حضرت صادق ؑ روایت شده در وصف حضرت قائم ؑ آمده که فرمود: ای ابراهیم اوست که گرفتاری شیعیان را پس از سختی شدید و بلای طولانی و ترس و جزع، فَرَج بخشد[۴]... .

که إنْ شاء الله تَعالیٰ تمام آن در حرف «ف» خواهد آمد.

و در تفسیر آیهٔ ﴿حمعسق﴾[۵] از حضرت ابوجعفر باقر ؑ آمده که فرمود: (حم) حتمی بودن و (ع) عذاب و (س) سون؛ سال خشکی و قحطی است مانند قحط سالی زمان یوسف و (ق) قذف و پرتابها و مسخ است که در آخرالزمان واقع می‌شود[۶].

مخفی مباد که: فرج و گشایش امر بعد از شدّت، و بخشش پس از فشار و مشقت

---

۱. بحار الانوار، ۸۲/۵۱.
۲. سورهٔ بقره، آیه ۱۵۵.
۳. البرهان، ۱۶۷/۱.
۴. کمال الدین، ۳۳۵/۲.
۵. سورهٔ شوری، آیه ۱.
۶. المحجة ۱۹۰.

گواراتر است از غیر آن. از همین روی در اول این حدیث، حضرت اشاره فرمود به این بیان که: هنگام جدایی‌های زمانه و آشکار شدن فتنه‌ها و آشوبها... و احتمال هم دارد که از این جهت بخششهای آن حضرت عجل‌الله فرجه گوارا باشد که توأم با منّت نیست. چنانکه شیوهٔ بسیاری از مردم است که اگر چیزی به کسی بدهند کم می‌دهند و منّت زیادی می‌گذارند. و یا از این جهت که آن حضرت کریم‌ترین مردم و برترین آنهاست در شأن و عظمت. و تردیدی نیست که عطا و بخشش کریم گواراتر از غیر اوست و یا از جهت کثرت بخشش آن جناب است که از طریق عامّه از رسول‌الله ﷺ در وصف قائم ﷺ آمده: در آخر الزمان خلیفه‌ای خواهد بود که مال را بی‌شماره می‌دهد[1].

و در حدیث دیگری از آن حضرت است که: و مال در آن زمان و روزگار بسیار است. مردی می‌گوید: ای مهدی به من بده. پس می‌فرماید: برگیر[2].

این دو روایت را در غایة المرام آورده و در بخش سخاوت آن حضرت مطالب مناسبی گذشت و در کرم آن جناب هم ان شاء الله مطالبی خواهد آمد.

۷ ـ عزلت و گوشه‌گیری آن حضرت ﷺ از مردم

در بحث خوف آن حضرت آنچه دلالت بر این معنی نیز داشت آوردیم و در خبر صحیحی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که فرمود: به ناچار صاحب این امر را غیبتی خواهد بود. و در هنگام غیبت ناچار از عزلت و گوشه‌گیری است. و چه خوش منزل است [مدینهٔ] طیبه. و با سی [نفر همراه] وحشتی نیست[3].

و در قضیهٔ علی بن مهزیار که در کتاب کمال الدین و غیر آن روایت شده از آن حضرت آمده است که فرمود: پدرم ـ صلوات‌الله علیه ـ از من پیمان گرفته که جز در سرزمینهای پنهان و دور منزل نگیرم، تا مخفی بمانم و جایگاهم از نیرنگهای اهل ضلالت و سرکشان امتهای تازه به دوران رسیده مصون باشد[4]... .

---

۱. بحار الانوار ۵۱: ۸۰.
۲. غایة المرام: ۷۰۳.
۳. بحار الانوار ۵۲: ۱۵۱.
۴. کمال الدین ۲: ۴۴۷.

۸ ـ عبادت آن حضرت عجّل الله فرجه

در روایتی از حضرت امام موسی کاظم ﷺ در وصف آن حضرت آمده که: بر رنگ گندم‌گونش از بیداری شبها زردی نیز عارض می‌شود.

می‌گویم: و این است معنی فرمایش پیغمبر اکرم ﷺ که در وصفش فرمود: «**وجهه کالدینار**»[1]؛ یعنی چهره‌اش مانند طلا است.

و فاضل محدث نوری گفته: یعنی مانند دینار طلا در صفا و درخشندگی وَ اللهُ الْعالِم.

مصنف گوید: حدیث اول در کتابهای فلاح السائل و بحار[2] از امام کاظم ﷺ روایت شده و در دنباله آن چنین آمده: پدرم فدای آنکه شبش را با مراقبت ستارگان و در حال رکوع و سجود می‌گذراند.

و تمام حدیث را در بخش ششم خواهیم آورد. بنابراین نسبت دادن این حدیث به حضرت صادق ﷺ چنانکه مؤلّف النّجم الثاقب[3] انجام داده شاید اشتباه باشد و شاید هم حدیث دیگری از آن حضرت به همین مضمون دیده است.

حرف غین

۱ ـ غیبت آن حضرت عجّل الله فرجه

این غیبت از دیدگان به حکم پروردگار واقع شده، پیغمبر اکرم ﷺ و ائمهٔ اطهار ـ صلوات‌الله علیهم ـ از وقوع این غیبت خبر داده‌اند.

در کمال الدین از پیغمبر اکرم ﷺ آمده که فرمود: مهدی از فرزندان من است، نام او نام من و کنیه‌اش کنیهٔ من است، شبیه‌ترین مردم از لحاظ خَلق و خُلق به من است، او را غیبت و حیرتی است که در آن امتها گمراه می‌شوند، سپس او مانند ستاره‌ای درخشان خواهد آمد زمین را از قسط و عدل پر می‌کند چنانکه از ستم و ظلم پر شده باشد[4].

---

۱. بحار الانوار، ۵۱ / ۷۷
۲. فلاح السائل، ۲۰۰ و بحار الانوار، ۸۶ / ۸۱.
۳. النجم الثاقب، ۷۰
۴. کمال الدین، ۱ / ۲۸۶

و نیز از آن حضرت است که فرمود: مهدی از فرزندان من است. برای او غیبت و حیرتی است که در آن امتها گمراه می‌شوند. ذخیرهٔ پیغمبران را می‌آورد آنگاه زمین را پر از عدل و قسط می‌کند چنانکه از ستم و ظلم پر گشته است[1].

و از آن حضرت است که فرمود: خوشا به حال کسی که درک کند قائم اهل بیت مرا در حالی که هنگام غیبت و پیش از قیامش به او اقتدا کند و دوستانش را دوست بدارد و از دشمنانش بیزاری جوید، که او از همراهان و دوستان من و گرامی‌ترین امتم در روز قیامت خواهد بود[2].

و از امیرالمؤمنین علی ﷺ منقول است که به فرزندش حسین ﷺ فرمود: نهمین فرزند تو ای حسین همان قائم به حق و آشکار کنندهٔ دین و گسترش دهندهٔ عدل است. حسین گفت: یا امیرالمؤمنین آیا این شدنی است؟ فرمود: آری، سوگند به آنکه محمد را به پیمبری برانگیخت و او را بر تمام مردم برگزید؛ ولی بعد از غیبت و حیرتی که در آن هیچ کس بر دین خود ثابت و پایدار نمی‌ماند مگر مخلصان که با روح یقین مباشرند، کسانی که خدای عزّ و جل بر ولایت ما از آنان پیمان گرفته و ایمان را در دلهایشان نگاشته و به روح القدس تأییدشان فرموده است[3].

و از اصبغ بن نباته روایت شده که گفت: خدمت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ رفتم دیدم آن حضرت به فکر فرو رفته است، و انگشت به زمین می‌کوبد. عرضه داشتم: یا امیرالمؤمنین آیا در خلافت رغبت کرده‌ای؟ فرمود: خیر، به خدا سوگند که. نه در آن و نه در امور دنیا هیچ روزی رغبت نداشته‌ام، ولی در فکر مولودی هستم که در پشت من است، یازدهمین فرزندم، هم اوست مهدی، زمین را پر از عدل می‌کند، چنانکه از ستم و ظلم آکنده باشد. برای او حیرت و غیبتی است که در آن اقوامی گمراه و اقوام دیگری هدایت می‌شوند. پس گفتم: یا امیرالمؤمنین آیا این شدنی است؟ فرمود: آری، چنانکه او آفریده شده است[4].

و از آن حضرت است که فرمود: از برای قائم ما غیبتی است که مدّتش طولانی خواهد

---

۱. کمال الدین ۱: ۲۸۷
۲. کمال الدین ۱: ۲۸۶
۳. کمال الدین ۱: ۳۰۴
۴. کمال الدین ۱: ۲۹۸

بود، گویی شیعیان را می‌بینم که مانند چهارپایان دنبال چراگاه می‌گردند و آن را نمی‌یابند. آگاه باشید که هر کس از آنها بر دین خود ثابت بماند و قلبش به خاطر طول کشیدن غیبت امامش قساوت نگیرد. چنین کسی در قیامت در درجه‌ام همراه من خواهد بود. سپس فرمود: هنگامی که قائم ما بپاخیزد برای هیچ کس در گردن او بیعتی نیست. لذا ولادتش مخفی و خودش غایب می‌گردد[1].

و نیز از آن حضرت منقول است که: هنگامی که در محضرش از حضرت قائم ﷺ یاد شد، فرمود: امّا البته او غایب می‌شود تا اینکه فرد جاهل بگوید: خداوند را در آل محمد ﷺ نیازی نیست[2].

و از حضرت حسن بن علی ﷺ روایت است که فرمود: هیچ یک از ما نیست مگر اینکه برای طاغوت سرکش زمانش بیعتی در گردن دارد، به جز قائم؛ آنکه روح‌الله عیسی بن مریم پشت سرش نماز خواهد خواند. به درستی که خداوند عزّ و جل ولادت او را مخفی و شخص او را غایب می‌سازد تا هنگام خروج برای هیچ کس در گردن او بیعتی نباشد. او نهمین فرزند او از اولاد برادرم حسین است، فرزند بهترین کنیزان. خداوند عمر او را در دوران غیبت طولانی میکند، سپس او را به قدرت خود در قیافهٔ جوانی کمتر از چهل سال ظاهر می‌سازد تا دانسته شود که خداوند بر هر چیزی تواناست[3].

و از حضرت حسین بن علی ﷺ مروی است که فرمود: قائم این امت همانا نهمین [نسل] از فرزندان من است و اوست صاحب غیبت و هم اوست که ارثش در حالی که زنده است تقسیم می‌شود[4].

و از حضرت علی بن الحسین ﷺ روایت شده که فرمود: برای قائم ما دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی‌تر است، امّا اولی شش روز[5] یا شش ماه و یا شش سال است و امّا

---

۱ کمال الدین، ۱: ۳۰۳

۲ کمال الدین ۱: ۳۰۳

۳ کمال الدین، ۱: ۳۱۶

۴ کمال الدین، ۱: ۳۱۷

۵ علامه مجلسی رضوان الله علیه می‌گوید: شش روز شاید اشاره به اختلاف احوال حضرتش در زمان غیبت باشد، چه
←

دوّمی مدّتش آنقدر طولانی می‌شود تا اینکه بیشتر آنهایی که معتقد به این امر هستند از آن برگردند پس بر این امر ثابت نمی‌ماند مگر کسی که یقینش قوی و معرفتش صحیح باشد و در دلش از آنچه ما قضاوت کردیم ناراحتی پیش نیاید و تسلیم ما اهل بیت باشد[۱].

و دربارهٔ آیهٔ: ﴿فَلاَ أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ﴾[۲]؛ سوگند به ستارگان بازگردنده که به گردش درآیند و در جای خود رخ پنهان سازند.

از امام باقر ﷺ منقول است که فرمود: این مولودی است در آخر الزمان، او مهدی از این عترت است، و برای او حیرت و غیبتی خواهد بود که گروههایی در آن گمراه، و گروهی هدایت می‌شوند[۳].

و در حدیثی که ابن ابی‌یعفور از امام صادق ﷺ روایت کرده است آمده: هر کس اقرار کند به امامان از پدران من و فرزندان من، ولی مهدی از فرزندانم را انکار نماید، مثل آن است که اقرار به تمام پیغمبران داشته باشد ولی نبوّت حضرت محمد ﷺ را انکار کند. راوی گوید: پرسیدم: ای آقای من مهدی از فرزندان تو کیست؟ فرمود: پنجمین فرزند از هفتمین امامان، او از نظرتان غایب می‌شود و بردن نام او برایتان حلال نخواهد بود[۴].

و نیز از امام صادق ﷺ مروی است که فرمود: نزدیکترین و پسندیده‌ترین وضع بندگان نسبت به خداوند آن وقت است که حجّت خدا را نیابند و برای آنها آشکار نشود، و از دیدگان ایشان پوشیده بماند که جایش را ندانند، و در عین حال بدانند که حجّت‌ها و بیّنات الهی باطل نشده، پس در آن هنگام و هر صبح و شام منتظر فرج باشند، که شدیدترین خشم و غضب خداوند بر دشمنانش موقعی است که حجّت خود را از آنان

← اینکه در طول سه روز هیچ کس بر ولادت حضرتش مطلع نشد مگر افراد بسیار مخصوصی از نزدیکان، آنگاه پس از شش ماه دیگرانی از خواص بر این امر مطلع شدند، سپس بعد از ۶ سال هنگام وفات پدر بزرگوارش ﷺ امر حضرت بر بسیاری از خلایق آشکار شد. یا اشاره است به اینکه پس از امامت حضرت تا شش روز تنها یک نفر از ایشان مطلع شد، آنگاه پس از شش ماه امر ایشان منتشر گردید، و بعد از شش سال امر سفراء و نواب خاص ظاهر و آشکار گشت. و احتمال قوی‌تر این است که این عبارت اشاره به زمانهای مختلفی است که برای غیبت حضرت ﷺ اندازه گیری شده و بداء‌پذیر است... (مؤلف)

۱. کمال الدین، ۱ / ۳۲۳

۲. سورهٔ تکویر، آیهٔ ۱۵

۳. کمال الدین، ۱ / ۳۳۰

۴. کمال الدین، ۲ / ۳۳۸

مخفی بدارد و بر آنان آشکار نگردد، البته خداوند دانسته است که اولیای او در تردید واقع نمی‌شوند، و اگر می‌دانست که آنها در شک می‌افتند یک چشم بر هم زدن حجّت خود را از آنان نهان نمی‌ساخت[1].

و از آن حضرت نقل شده که فرمود: غیبت بر ششمین فرزندم واقع خواهد شد و او دوازدهمین امام از ائمهٔ هدایتگر بعد از پیغمبر اکرم ﷺ است، اول آنها امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و آخرینشان قائم به حقّ؛ بقیة الله در زمین و صاحب زمان می‌باشد، قسم به خدا اگر به مقداری که نوح در قومش ماند در غیبت بسر بَرَد از دنیا نرود تا ظهور نماید و زمین را پر از قسط و عدل کند چنانکه از ستم و ظلم پر شده باشد[2].

و از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام مروی است که فرمود: هرگاه پنجمین فرزند هفتمین امام غایب شود، خدا را خدا را در دینتان، کسی شما را از آن باز نگرداند، ای فرزندم به تحقیق که به ناچار صاحب این أمر را غیبتی است تا اینکه هر کس معتقد به این امر است از آن بازگردد، این محنتی از جانب خداوند عزّ و جل است که به وسیلهٔ آن آفریدگانش را امتحان می‌کند و اگر پدران شما دینی درست‌تر از این می‌دانستند از آن پیروی می‌کردند[3].

و از حسین بن خالد منقول است که گفت: علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: هر که پرهیزکاری ندارد دین ندارد، و هر آنکه تقیّه ندارد ایمان ندارد، و به تحقیق که گرامی‌ترین شما نزد خداوند آن است که بیشتر تقیّه کند. به آن حضرت عرض شد: تا کی باید تقیّه کرد؟ فرمود: تا روز وقت معلوم و آن روز خروج قائم ما اهل البیت است. پس هر کس پیش از ظهور قائم ما تقیّه را رها کند از ما نیست.

عرض شد: یابن رسول‌الله قائم از شما اهل البیت کیست؟ فرمود: چهارمین فرزند من است، زادهٔ بهترین کنیزان، خداوند به وسیلهٔ او زمین را از هر گونه جَوْر و ستمی پاک و از هر ظلمی دور خواهد کرد، و اوست همان کسی که مردم در ولادتش شک کنند. و اوست

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۳۳۹.

۲. کمال الدین، ۲ / ۳۴۲.

۳. کمال الدین، ۲ / ۳۵۹.

صاحب غیبت پیش از خروجش. و چون بپاخیزد زمین به نورش درخشان شود، و میزان عدالت در میان مردم بپا سازد که هیچ کس بر دیگری ظلم نکند. و اوست آن کسی که زمین برای او به هم پیچیده شود، و سایه‌ای ندارد. و اوست آنکه منادی از سوی آسمان به نام او بانگ برآورد که همهٔ اهل زمین آن را بشنوند که به آن جناب دعوت می‌شوند. منادی می‌گوید: آگاه باشید که حجّت خداوند کنار خانهٔ خدا آشکار گشت، پس از او پیروی کنید که حقّ با او و در وجود اوست، و همین است معنی قول خداوند عزّ و جل که: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيهِمْ مِنَ السَّماءِ آيةً فَظَلَّت أَعناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ﴾[1]؛ چنانچه بخواهیم از سوی آسمان آیتی [و نشانه‌ای] بر آنان فرستیم که همگی برای آن گردن نهند.

و از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی روایت شده که گفت: به حضرت محمد بن علی بن موسی ؑ گفتم: من امیدوارم که تو قائم از آل بیت محمد ﷺ باشی، آنکه زمین را پر از قسط و عدل می‌کند چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم. فرمود: ای ابوالقاسم هیچ یک از ما امامان نیست جز قائم به امر خداوند عزّ و جل و هادی به سوی دین خداست، ولی آن قائم که خداوند عزّ و جل زمین را به وسیلهٔ او از اهل کفر و انکار پاک می‌کند و آن را پر از عدل و قسط می‌سازد کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده می‌ماند. و شخص او از نظرشان غایب می‌گردد، و بردن نام او بر آنها حرام است. او هم نام و هم کنیهٔ رسول‌الله ﷺ می‌باشد و اوست که زمین برایش پیچیده می‌گردد و هر سختی برایش آسان شود و از یارانش به تعداد اهل بدر سیصد و سیزده نفر از نقاط دور دست زمین فراهم آیند. و این است [معنی] فرمودهٔ خداوند عزّ و جل که: ﴿أَينَما تَكُونوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَميعاً إِنَّ اللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ قَديرٌ﴾[2]؛ هر کجا باشید خداوند همگی شما را خواهد آورد، خداوند بر هر کاری توانا است.

پس هرگاه این تعداد نفر از اهل اخلاص به خدمتش مجتمع شوند خداوند امر او را ظاهر می‌سازد و چون شمارهٔ یارانش به یک عِقْدِ کامل ـ که ده هزار نفر است ـ رسید، به اذن خداوند عزّ و جل خروج می‌کند و پیوسته از دشمنان خدا خواهد کشت تا خداوند متعال راضی شود.

---

۱. سورهٔ شعراء، آیهٔ ۴.

۲. سورهٔ بقره، آیه ۱۴۸.

عبدالعظیم گوید: به آن حضرت گفتم: ای آقای من او چگونه خواهد دانست که خدای عزّ و جل راضی شده؟ فرمود: در دلش رحمت می‌اندازد، پس هنگامی که به مدینه داخل شود لات و عُزّی را بیرون می‌آورد و می‌سوزاند[1].

و از علی بن مهزیار است که گفت: به حضرت ابوالحسن صاحب العسکر امام هادی علیه السلام نامه نوشتم و از او دربارهٔ فرج پرسیدم در جواب نوشت: هرگاه صاحب شما از سرزمین ظالمین غیبت کرد متوقّع فرج باشید[2].

و از احمد بن اسحاق بن سعد الاشعری منقول است که گفت: بر حضرت ابومحمد حسن بن علی عسکری علیه السلام داخل شدم و تصمیم داشتم که درباره جانشین بعد از خودش سؤال کنم، پس خود آن حضرت سخن را آغاز کرد و فرمود: ای احمد بن اسحاق به درستی که خداوند تبارک و تعالی از هنگام خلقت آدم و نیز تا هنگام برپایی قیامت زمین را هیچ گاه از حجّت خدا بر خلق خالی نگذاشته و نخواهد گذاشت، به حجّت الهی بلا را از اهل زمین دور می‌سازد و به [برکت] او باران فرو می‌بارد و به او برکات زمین را برمی‌آورد.

پرسیدم: یابن رسول الله پس امام و خلیفهٔ بعد از شما کیست؟ برخاست و با عجله به اندرون خانه رفت و سپس بیرون آمد در حالی که کودکی سه ساله که صورتش مانند ماه شب چهارده بود بر شانه داشت آنگاه فرمود: ای احمد بن اسحاق اگر بر خداوند عزّ و جل و حجّتهایش عزیز نبودی این فرزند را به تو نشان نمی‌دادم، او هم نام رسول الله صلی الله علیه و آله و هم کنیهٔ آن جناب است که زمین را پر از قسط و عدل کند در حالی که پر شده باشد از جوْر و ظلم، ای احمد بن اسحاق مَثَلِ او در این امّت مَثَلِ خضر و ذو القرنین است به خدا سوگند که او غیبتی خواهد داشت که در آن از هلاک نجات نمی‌یابد مگر آنکه خداوند عزّ و جل او را به اقرار و اعتقاد به امامتش ثابت بدارد، و به دعا کردن برای تعجیل فرجش توفیق دهد.

احمد بن اسحاق می‌گوید: عرضه داشتم: آیا نشانه‌ای هست که قلبم به آن اطمینان و آرامش یابد؟ پس آن کودک با زبان عربی فصیح سخن گفت و فرمود: من بقیّة الله در زمین او و انتقام گیرنده از دشمنان او هستم، پس از دیدن عین دنبال اثر و نشانه مگرد ای احمد بن اسحاق.

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۳۷۷
۲. کمال الدین، ۲ / ۳۸۰

احمد بن اسحاق گوید: پس خوشحال و مسرور بیرون آمدم. چون روز بعد شد. دوباره به خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم: یابن رسول الله من به آنچه بر من منّت گذاشتی خیلی خوشحالم پس روشی که در او از خضر و ذی‌القرنین جاری است کدام است؟ فرمود: ای احمد طول غیبت، گفتم: یابن رسول الله حتماً غیبت او طولانی خواهد شد؟ فرمود: آری. سوگند به پروردگارم تا جایی که بیشتر کسانی که معتقد به این امر هستند از آن برگردند و باقی نمی‌ماند مگر کسی که خداوند عزّ و جل از او برای ولایت ما پیمان گرفته باشد. و ایمان را در قلبش بنویسد، و او را به روحی از جانب خود تأیید فرماید. ای احمد بن اسحاق این امری از امور الهی، و سرّی از اسرار خداوند، و غیبی از غیب‌الله است پس بگیر آنچه به تو آموختم و آن را مخفی بدار و از شاکرین باش که فردای قیامت با ما، در علیّین خواهی بود[1].

و از ابومحمد حسن بن محمد المُکَتّب منقول است که گفت: آن سال که شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمری ـ قَدَّسَ اللهُ روحه ـ در گذشت، من در مدینة السلام (بغداد) بودم، چند روز قبل از فوتش به حضورش رفتم، دیدم برای مردم توقیعی بیرون آورد که صورت آن چنین بود:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ.

ای علی بن محمد سمری خداوند اجر برادرانت را در حقّ تو زیاد گرداند، که تو تا شش روز دیگر خواهی مُرد. پس امر خودت را جمع‌آوری کن و به جانشینی بعد از خودت وصیّت مکن که غیبت تامّه واقع شده. پس ظهور نیست مگر به اذن خداوند عزّ و جل و آن بعد از طول مدّت و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود، و از شیعیان من کسانی خواهند آمد که ادعای مشاهدت کنند. آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحهٔ آسمانی ادعای مشاهدت کند؛ دروغگوی افترازننده است. وَلاٰ حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاّٰ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ.

می‌گوید: آنگاه ما از توقیع نسخه برداشتیم و از نزد او بیرون رفتیم و چون روز ششم به نزد او بازگشتیم در حال احتضار بود. پس از او پرسیدیم: چه کسی وصیّ بعد از توست؟

---

۱. کمال الدین، ۲، ۳۸۴.

در جواب فرمود: **لِلّهِ اَمْرٌ هو بالِغُهُ**؛ خداوند را امری است که خود آن را خواهد رسانید. و از دنیا رفت ـ که خدا از او راضی باد ـ و آن آخرین سخنی بود که از او شنیده شد[۱].

می‌گویم: این قسمتی از اخبار ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام است دربارهٔ غیبت امام غایب عجل‌الله فرجه که با سلسله سندی که من دارم و در خاتمهٔ کتاب خواهد آمد از شیخ صدوق در کتاب کمال الدین، نقل کردم. مطالبی هم قبلاً ذکر شده و مطالبی نیز بعداً خواهد آمد.

در اینجا چند نکته را شایسته است ذکر کنیم:

نکتهٔ اول: سبب غیبت آن حضرت و آن دو قسم است: قسم یکم آن است که: برای ما بیان نشده و پس از ظهور برای ما فاش خواهد شد. شیخ صدوق به سند خود از عبدالله بن الفضل هاشمی روایت کرده که گفت: شنیدم امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: به تحقیق که صاحب این امر را غیبتی طولانی است که گریزی از آن نیست که در زمان غیبت هر فرد باطل جویی به تردید می‌افتد.

عرض کردم: چرا، فدایت شوم؟ فرمود: به خاطر امری که فاش کردن آن به ما اذن داده نشده است.

عرضه داشتم: پس وجهِ حکمت در غیبتِ او چیست؟ فرمود: همان وجه حکمتی که در غیبتهای حجّتهای الهی پیش از آن جناب بوده است، البته وجه حکمت در غیبت آن حضرت جز بعد از ظهورش معلوم نمی‌شود همانطوری که وجه حکمت کارهای خضر علیه‌السلام از سوراخ کردن کشتی و کشتن نوجوان و بپا داشتن دیوار برای موسی علیه‌السلام کشف نشد مگر هنگام مفارقت و جدایی آنها از یکدیگر.

ای پسر فضل، این امر (غیبت) از امر خداوند متعال و از سرّ خدا و از غیب خدا است و چون دانستیم که خداوند حکیم است گواهی می‌دهیم به اینکه همه کارها و گفتارهای او موافق حکمت است هر چند که وجه آن بر ما روشن نشده باشد[۲].

و در توقیعی که در احتجاج از حضرت حجّت عجل‌الله فرجه الشریف روایت شده آمده است: و امّا علّت غیبت من؛ خداوند عزّ و جل می‌فرماید: ﴿یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۵۱۶.
۲. علل الشرایع، ۱ / ۲۴۵.

تَسْئَلُوا عَنْ أَشْيٰاءَ إِنْ تُبْدَلَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾[1]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از چیزهایی میرسید که هرگاه برایتان فاش گردد شما را بد آید. هیچ یک از پدرانم نبود مگر اینکه در گردن او بیعتی برای سرکش زمانش واقع شد، ولی من در حالی خروج می‌کنم که بیعتی برای احدی از طاغوتها بر گردنم نیست[2].

قسم دوم: آن است که ائمهٔ معصومین عليهم السلام برای ما بیان فرموده‌اند که چند وجه است:

۱ ـ **ترس از کشته شدن**؛ چنانکه در بحث خوف و ترس آن حضرت گذشت. و این یکی از علل خروج آن حضرت و قیام با شمشیر نیز هست همانطور که در حدیث امیرالمؤمنین علی عليه السلام آوردیم که فرمود: اگر خروج نکند گردنش را می‌زنند. یعنی: واجب است برای حفظ خودش با شمشیر و اسلحه بپاخیزد زیرا که ظهور اعم است از قیام و نهضت و غیر آن. و چه بسا امام ظاهر است، ولی با شمشیر قیام نمی‌کند مانند سایر امامان به جز حضرت امام حسین عليه السلام. بنابراین اگر قیام ننماید دشمنان؛ آن حضرت را می‌کشند همانطور که پدران طاهرینش را از روی ظلم و کفر و طغیان به قتل رسانیدند.

۲ ـ **هیچ کدام از طاغوتها بر گردن آن حضرت بیعتی نداشته باشند**؛ که این وجه در توقیع گذشته و در حدیث امام حسن مجتبی عليه السلام ذکر گردیده است.

۳ ـ **امتحان و آزمایش بندگان**؛ ﴿لِيُمَحِّصَ اللهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكٰافِرينَ﴾[3]؛ تا اهل ایمان را از هر عیب و نقص پاک گرداند و کافران را هلاک نماید.

چنانکه در حدیث امام موسی بن جعفر و امام جعفر صادق عليهما السلام است و در خوف آن حضرت آوردیم.

و از حضرت رضا عليه السلام مروی است که فرمود: سوگند به خدا آنچه چشم بدان دوخته‌اید نخواهد شد تا اینکه آزمایش شوید و مؤمن و منافق از هم جدا گردید، و تا اینکه از شما باقی نماند مگر نادرترین پس نادرترین.

---

۱. سوره مائده آیه ۱۰۱

۲. احتجاج، ۲ / ۲۸۴.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۴۰.

و از نعمانی به سند خود از امام صادق ﷺ منقول است که فرمود: در دوران امیرالمؤمنین علی ﷺ آب فرات طغیان کرد پس آن حضرت به همراهی دو فرزندش حسن و حسین سوار شدند هنگامی که به طائفهٔ ثقیف گذارشان افتاد آنها گفتند: علی ﷺ آمده که آب را برگرداند امیرمؤمنان ﷺ فرمود: به خدا قسم که من و این دو فرزندم مسلّما کشته خواهیم شد و حتماً خداوند مردی را در آخر الزمان از اولاد من به خونخواهی ما برمی‌انگیزد. و البته او از نظر آنان غایب خواهد شد تا گمراهان مشخص گردند. تا آنجا که یک فرد نادان خواهد گفت: خدا را در آل محمد نیازی نیست[۱].

۴ ـ سنن پیغمبران الهی را در آن حضرت جاری گرداند؛ چنانکه در حدیث سدیر از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: قائم ما را غیبتی است که مدّت آن به طول می‌انجامد. عرضه داشتم: چرا یابن رسول الله؟ فرمود: زیرا که خداوند عزّ و جل می‌خواهد سنّتهای پیغمبران را در غیبتهایشان بر او نیز جاری سازد. و ای سدیر ناگزیر است از اینکه مدّتهای غیبت آنان را پایان برد خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ﴾[۲]؛ که البته شما از حالی به حال دیگر درآیید. یعنی: سنتهای آنانی که پیش از شما بوده‌اند[۳].

۵ ـ ودایع خداوند ضایع نشود؛ یعنی مؤمنانی که از پشت کافران متولد می‌شوند. چنانکه در کتابهای علل الشرایع و کمال الدین از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ روایت شده از ابن ابی‌عمیر از کسی که او یاد کرد که گفت: به آن حضرت (یعنی امام ششم) عرضه داشتم: چرا امیرالمؤمنین علی ﷺ با مخالفین خودش در ابتدای امر جنگ نکرد؟ فرمود: به خاطر آیه‌ای که در کتاب خدای عزّ و جل آمده: ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً﴾[۴]؛ چنانچه [کافران از مؤمنان] جدا می‌شدند به راستی که کافران از آنان را عذابی دردناك می‌نمودیم. عرضه داشتم: منظور از (تزیّل = پاک شدن) چیست؟ فرمود: مؤمنانی که به امانت در اصلاب و پشتهای کافران بودند. و همین طور است قائم ﷺ که ظهور نمی‌کند تا اینکه ودایع خداوند عزّ و جل از

۱. غیبت نعمانی، ۱۴۰.
۲. سوره انشقاق، آیه ۱۹.
۳. بحار الانوار، ۵۱: ۱۴۲.
۴. سوره فتح، آیه ۲۵.

پشت کافرین بیرون آیند که چون خارج گردند بر دشمنان خداوند عزّ و جلّ چیره خواهد شد و آنها را می‌کشد[۱].

۶ - قبائح و زشتیهای اعمال ما؛ کارهای خلاف و معصیتهایی که ما مرتکب می‌شویم مانع از ظهور آن حضرت است برای عقوبت ما، چنانکه از امیرالمؤمنین علی ﷺ آمده که فرمود: و بدانند که زمین از حجّت خدا خالی نمی‌ماند ولی خداوند به خاطر ظلم و ستم و اسراف مردم بر خودشان آنها را از دیدار او نابینا خواهد ساخت[۲].

و در توقیع حضرت حجّت عجّل الله تعالی فرجه الشریف به شیخ مفید چنین آمده: و اگر شیعیان ما - که خداوند در اطاعتش آنان را یاری دهد - در وفای پیمانی که از ایشان گرفته شده، مصمم و جدّی باشند، نعمت لقای ما از آنان به تأخیر نمی‌افتد، و سعادت دیدار ما با معرفت کامل و راستین نسبت به ما تعجیل می‌گشت، پس تنها چیزی که ما را از آنان پوشیده می‌دارد همانا چیزهای ناخوشایندی است که از ایشان به ما می‌رسد و از آنان انتظار نمی‌رود[۳]... .

نکتهٔ دوم: بدان که آن حضرت را دو غیبت است: یکی کوچکتر (صغری) و دیگری بزرگتر (کبری)، مدّت غیبت صغری از هنگام وفات پدر آن حضرت تا درگذشت سَمُری بوده است که وفات حضرت امام حسن عسکری ﷺ هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت هجری قمری بوده، و درگذشت سَمُری نیمهٔ شعبان سال سیصد و بیست و هشت، که با این حساب غیبت صغری شصت و هشت سال می‌شود. ولی اگر ابتدای غیبت را از هنگام ولادت آن حضرت بگیریم مدت غیبت صغری هفتاد و سه سال خواهد بود. زیرا که ولادت آن جناب نیمهٔ شعبان سال دویست و پنجاه و پنج بوده است چنانکه در کافی ذکر گردیده.

و نیز در همان کتاب به سند خود از احمد بن محمد منقول است که گفته: هنگامی که زبیری کشته شد توقیعی از ناحیهٔ حضرت ابومحمد (امام عسکری ﷺ) صادر شد که این

---

۱. علل الشرایع ۱۴۷.
۲. بحار الانوار ۵۱: ۱۱۳.
۳. احتجاج ۲: ۳۲۵.

است جزای کسی که بر خداوند دربارهٔ اولیای او افترا بندد، می‌پنداشت مرا خواهد کشت و برای ما بازمانده‌ای نیست! قدرت خدا را چگونه دید؟ و برای آن حضرت فرزندی متولد شد که نامش را (م ح م د) نهاد سال دویست و پنجاه و شش[۱].

می‌گویم: بین این روایت و روایت قبل می‌توان جمع کرد به اینکه ظرف را به (خَرَجَ) متعلق بدانیم یعنی توقیع سال دویست و پنجاه و شش بیرون آمد یا یکی را بر تاریخ شمسی و دیگری را بر قمری حمل نماییم، چنانکه فاضل مجلسی این دو توجیه را در بحار یاد کرده است[۲].

نکتهٔ سوم: برای غیبت کبری ـ که ابتدای آن وفات سَمُری است ـ وقت و انتهای معیّنی نیست، بلکه فرمان و حکم ظهور، و اشراق نور آن حضرت عجّل‌الله فرجه به دست خداوند است. اخبار زیادی بر این معنی دلالت دارد از جمله در بحار از غیبت شیخ طوسی به سند خود از فضیل روایت کرده که گفت: از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ پرسیدم: آیا برای این امر وقتی هست؟ فرمود: «كَذِبَ الْوَقَّاتُونَ، كَذِبَ الْوَقَّاتُونَ، كَذِبَ الْوَقَّاتُونَ»؛ کسانی که وقت آن را تعیین می‌کنند دروغ گفتند، دروغ گفتند، دروغ گفتند[۳].

و از حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ آمده که فرمود: کسانی که وقت ظهور را تعیین می‌کنند دروغ گویند، ما نه در گذشته وقت را تعیین کرده‌ایم و نه در آینده وقت را تعیین خواهیم کرد[۴].

و در کتاب المحجّه از مفضّل بن عمر منقول است که گفت: از امام صادق ﷺ پرسیدم: آیا برای ظهورِ امیدِ منتظَرِ مهدی وقت معیّنی هست که مردم آن را بدانند؟ فرمود: حاش لله که ما وقتی برای آن تعیین کنیم، عرضه داشتم: ای مولای من علّت چیست؟ فرمود: زیرا که آن است ساعت که خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ السّاعَةِ أَيّانَ مُرْسيها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبّي لا يُجَلّيها لِوَقْتِها إِلّا هُوَ﴾؛ از تو می‌پرسند هنگام ساعت را

---

۱. کافی، ۱/ ۵۱۴.
۲. بحار الانوار، ۵۳/ ۱۷۷.
۳. غیبت شیخ طوسی، ۲۶۲.
۴. غیبت شیخ طوسی، ۲۶۲.

که چه وقت خواهد بود، بگو البته علم آن نزد پروردگار من است کسی جز او آن ساعت را روشن و ظاهر نتواند کرد[۱].

و در خبر صحیحی از محمد بن مسلم از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ مروی است که فرمود: هر کس از مردم وقتی را برای تو معیّن کرد، مترس و هیبت او تو را نگیرد، که تکذیبش کنی. زیرا که ما هیچ گاه برای کسی وقت تعیین نمی‌کنیم[۲].

و در حدیث محمّد بن حنفیّه است که وقتی از امیرالمؤمنین ﷺ سؤال کرد: آیا برای آن (دولت مهدی) وقتی هست؟ فرمود: خیر، زیرا که علم خداوند بر علم وقت گذاران غالب است، خداوند به موسی وعدهٔ سی شب میقات را داد، بعد ده شب افزوده شد، نه موسی آن ده شب را می‌دانست و نه بنی اسرائیل دانستند، و چون وقت (سی شب) گذشت؛ بنی اسرائیل گفتند: موسی ما را فریب داد، لذا گوساله پرستیدند.

ولی موقعی که فقر و نیازمندی در میان مردم زیاد شد، و یکدیگر را قبول نداشتند و انکار کردند، در آن هنگام هر صبح و شام در انتظار امر الهی بوده باشید[۳].

و در خبر صحیح از ابوحمزه ثمالی روایت است که گفت: به حضرت ابوجعفر باقر ﷺ گفتم: علی ﷺ فرموده است: تا هفتاد سال بلا است و بعد از بلا راحتی خواهد بود. و حال آنکه هفتاد سال گذشت و آسایشی ندیدیم؟ امام باقر ﷺ فرمود: ای ثابت خداوند تعالی این امر را تا هفتاد سال قرار داده بود، ولی چون حسین ﷺ کشته شد غضب خداوند بر اهل زمین شدّت یافت و آن را تا صد و چهل سال به تأخیر انداخت، ما این مطلب را به شما گفتیم، شما آن را فاش ساختید و پرده از این راز برداشتید، خداوند هم آن را به تأخیر انداخت و دیگر وقتی برای آن نزد ما قرار نداد که: ﴿يَمْحُو اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾؛ خداوند هر چه را خواهد محو کند و هرچه را خواهد پاینده سازد و ام الکتاب [= لوح محفوظ] نزد اوست. ابوحمزه می‌گوید: این گفت و شنود را به حضرت صادق ﷺ نیز اظهار داشتم. فرمود: مطلب همانطور است[۴].

---

۱. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۸۷ و المحجّه، ۴-۲.
۲. غیبت شیخ طوسی ۲۶۲.
۳. غیبت شیخ طوسی، ۲۶۲.
۴. غیبت شیخ طوسی، ۲۶۲.

و از ابوبصیر از حضرت امام صادق ﷺ روایت کرده که گفت: به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم، خروج قائم ﷺ چه وقت است؟ فرمود: ای ابومحمد ما خاندانی هستیم که وقت تعیین نمی‌کنیم، و به تحقیق که حضرت محمّد ﷺ فرموده: «کَذِبَ الْوَقّاتُونَ»؛ وقت گذاران دروغ می‌گویند، ای ابامحمد پیش از این امر پنج علامت هست: اوّلینشان ندا در ماه رمضان، و خروج سفیانی، و خروج خراسانی، و کشته شدن نفس زکیّه، و فرو رفتگی زمین در بیداء[1].

و در توقیع شریفی که در بحار مروی است آمده: و امّا رسیدن فَرَج؛ موکول به خدا است، و کسانی که وقت تعیین کنند دروغ می‌گویند[2].

نکتهٔ چهارم: اینکه امامان ﷺ هر دو غیبتِ آن حضرت را خبر داده‌اند:

در بحار از پیغمبر اکرم ﷺ پس از شمردن ائمه ﷺ فرمود: سپس امامشان از نظرشان غایب می‌شود تا وقتی که خدا بخواهد، او را دو غیبت خواهد بود که یکی از دیگری طولانی‌تر است. راوی می‌گوید: آنگاه پیغمبر اکرم ﷺ به سوی ما متوجه شد و در حالی که صدایش را بلند کرده بود فرمود: هشدار؛ هنگامی که پنجمین از هفتمین فرزندم ناپدید شود. علی ﷺ گوید: من پرسیدم: یا رسول الله هنگام غیبت چه وضعی دارد؟ فرمود: صبر می‌کند تا خداوند به او اجازهٔ خروج بدهد سپس از قریه‌ای که به آن «کرعه» می‌گویند خروج می‌کند در حالی که عمامهٔ مرا بر سر و زره مرا در بر و شمشیر ذو الفقار را با خود داشته باشد و منادی ندا می‌کند که این مهدی خلیفة الله است از او پیروی کنید[3].

و از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آمده که فرمود: البته صاحب این امر را دو غیبت است[4]... .

و در حدیث دیگری از آن حضرت مروی است که: قائم ﷺ را دو غیبت است که در یکی از آنها درباره‌اش گفته می‌شود: هلاک شده است، و معلوم نشود که در کدام بیابان رفته است[5].

---

۱. غیبت نعمانی، ۲۸۹.
۲. بحار الانوار، ۵۲/ ۱۱۱.
۳. بحار الانوار، ۵۲/ ۳۸۰.
۴. بحار الانوار، ۵۲/ ۱۵۵.
۵. بحار الانوار، ۵۲/ ۱۵۶.

و از حضرت امام صادق عليه السلام روایت شده که به حازم بن حبیب فرمود: ای حازم برای صاحب این امر دو غیبت است که در دومین آن ظاهر می‌شود، اگر کسی به نزد تو آمد و گفت دست خود را از خاک قبرش تکانیده، او را تصدیق مکن [از او نپذیر][1].

و در حدیث دیگر از آن حضرت آمده: برای قائم عليه السلام دو غیبت هست: یکی کوتاه و دیگری طولانی. در نخستین آنها کسی جایگاهش را نمی‌داند جز پیروان مخصوص او در دین[2].

نکتهٔ پنجم: اینکه آن حضرت در زمان غیبت مردم را می‌بیند و ناظر آنان است ولی آنها او را نمی‌بینند، چنانکه در بحار از نعمانی به سند خود از سدیر صیرفی آمده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله صادق عليه السلام فرمود: در صاحب این امر شباهتی از یوسف است. عرض کردم: گویا شما از غیبت یا حیرتی به ما خبر می‌دهید؟ فرمود: این افراد ملعون شبیه خوک چرا این سخن را انکار می‌کنند؟ برادران یوسف افراد عاقل و چیزفهم بودند بر یوسف وارد شدند و با او سخن گفتند و با او معامله کردند و رفت و آمد نمودند، و او برادر آنان بود با وجود این تا خودش را به آنان معرفی نکرد او را نشناختند، و وقتی گفت: من یوسف هستم پس او را شناختند. بنابراین امّت سرگردان چه انکار می‌کنند که خداوند عزّ و جل در وقتی از اوقات بخواهد حجّت خودش را بر آنان مخفی بدارد، یوسف پادشاهی مصر را داشت و فاصله بین او و پدرش هیجده روز راه بود، اگر خداوند می‌خواست جای او را به پدرش بفهماند، می‌توانست. پس چه انکار می‌کند این امت که خداوند با حجّت خویش همان کند که با یوسف کرد، و اینکه پیشوای مظلوم شما که حقّش غصب شده صاحب این امر در میان آنها آمد و شد کند، و در بازارهایشان راه برود، و بر فرشهایشان پا بگذارد، ولی او را نشناسند؟ تا هنگامی که خداوند او را اذن دهد که خودش را معرّفی کند، چنانکه به یوسف اجازه داد، وقتی که برادرانش گفتند تو یوسفی؟ گفت: من همان یوسفم[3].

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۵۴.
۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۵۵.
۳. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۵۴.

و از حضرت امام صادق ﷺ روایت است که فرمود: مردم امامشان را نخواهند یافت، پس او با آنان به موسم حج حاضر می‌شود و ایشان را می‌بیند ولی آنها او را نمی‌بینند[۱].

نکتهٔ ششم: اینکه غیبت آن حضرت با لطف الهی که موجب آشکار کردن امام است منافات ندارد، امّا نسبت به مجرمین به خاطر اینکه خودشان سبب مخفی شدنش هستند ـ همانطور که در وجه ششم دانستی ـ و امّا نسبت به صالحان برای دو وجه:

۱ ـ اینکه خداوند متعال آنقدر عقل و فهم به آنان عطا فرموده که غیبت برای ایشان مانند مشاهده و دیدار است. چنانکه امام زین العابدین ﷺ در حدیث ابوخالد کابلی به این معنی تصریح فرموده است. این حدیث ان شاء الله در بخش هشتم خواهد آمد.

و در حدیث محمد بن النعمان از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: و البتّه خداوند می‌دانست که اولیائش به تردید نمی‌افتند و اگر می‌دانست که آنها به تردید می‌افتند حجّت خود را از آنان چشم بر هم زدنی مخفی نمی‌داشت[۲].

این حدیث را قبلاً نیز در اخبار آن حضرت راجع به غیبت آوردیم.

و در حدیث مفضّل از آن حضرت آمده که فرمود: سوگند به خدا که امر ما از این آفتاب روشن‌تر و واضح‌تر است[۳].

که در بخش هشتم خواهیم آورد.

۲ ـ اینکه دیدار آن حضرت برای بعضی از صالحان ممنوع نیست. چنانکه فرمایش خود آن جناب در توقیعی که در وجه ششم از علل غیبت آوردیم، این معنی را می‌رساند. و نیز قضیّهٔ علی بن مهزیار که در آن چنین آمده: سپس فرمود: ای ابوالحسن چه می‌خواهی؟ گفتم: امامی که از عالم پوشیده و محجوب است. فرمود: او از شما محجوب و پوشیده نیست، ولی او را بدی اعمالتان پوشانده است[۴].

و این خبر در کتاب تبصرة الولی و غیر آن ذکر شده که اگر تفصیل آن را مایلی به آنجا مراجعه کن، که به فراخی سینه و صلاح حال تو مفید خواهد بود.

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۵۱.
۲. کمال الدین، ۳۳۹.
۳. کافی، ۱ / ۳۳۶.
۴. تبصرة الولی ـ که با غایة المرام چاپ شده ـ، ۷۷۸.

اضافه بر اینکه بهترین دلیل بر امکان یک شیء وقوع و تحقق آن است که مسلّم است جمعی از گذشتگان صالح ما به فیض دیدار آن حضرت ـ صلوات‌الله علیه ـ نایل شده‌اند، که بیان تفصیل آن قضایا از محدودهٔ بحث ما خارج است که شاید خدای عزّ و جل به من توفیق دهد که گوشه‌ای از آنها را در خاتمهٔ کتاب یادآور شوم، و اگر بخواهید به حدّ کافی بر این امر واقف شوید به کتابهای «النجم الثاقب» و «جنة المأوی» ـ که هر دو از تألیفات عالم ربانی و متشرّف به فیض قدسی حاج میرزا حسین نوری طبرسی ﷺ می‌باشد ـ مراجعه کنید.

و سیّد اجل مرتضی علم الهدی ﷺ در کتاب الغیبه گفته است: اگر گفته شود چه فرق است بین اینکه امام ﷺ وجود داشته باشد، ولی غایب باشد؛ و کسی به نزد او نرسد و بَشَری از وی نفعی نبرد، و بین اینکه اصلاً وجود نداشته باشد و به اصطلاح (معدوم) باشد، و آیا روا نیست که در نیستی بماند تا هنگامی که خدای می‌داند که رعیّت نسبت به او تمکین کنند و از او بپذیرند ـ چنانکه جایز می‌دانید که او را مستور و غایب گرداند تا وقتی که اطاعت و تمکین مردم را نسبت به او بداند که در آن موقع او را آشکار سازد ـ؟.

در جواب گفته می‌شود: اوّلاً: ما جایز و ممکن می‌دانیم که عدّهٔ کثیری از اولیا و دوستانش و معتقدان به امامتش به خدمتش برسند، و از فیض وجودش نفع برند، و کسانی هم که از دوستان و شیعیان آن جناب به خدمتش نمی‌رسند، همان نفع را می‌برند که در تکلیف هست، زیرا که آنها با توجه به اینکه به وجود آن حضرت یقین دارند، و اطاعتش را بر خودشان قطعی و لازم می‌دانند، حتما در ارتکاب زشتیها و خلافها از او ترس و واهمه دارند، و بیمناک هستند که مبادا آنها را تأدیب و تنبیه و مؤاخذه کند، از این روی زشتیها را کمتر مرتکب می‌شوند.

همچنین عالم عابد زاهد سیّد علی بن طاووس ﷺ در کتاب کشف المحجة خطاب به فرزندش می‌گوید:... راه به سوی امام تو ﷺ باز است برای کسی که خداوند جل شأنه عنایت آن حضرت را نسبت به او بخواهد و احسان را در حقّ او کامل فرماید[1].

---

۱. کشف المحجة، ۱۵۴

خلاصه اگر بخواهم سخنان علمای صالحین را در این باره بیاورم کتاب پر حجم؛ و خوانندگان خسته و رنجور خواهند شد.

اگر اشکال کنید: هرگاه ثابت نمایید که دیدار آن حضرت ممکن است و واقع هم شده، پس با توقیعی که برای سمری صادر شد ـ که قبلاً آوردیم ـ چه باید کرد؟ کدام را باید پذیرفت اینکه با این ادلّه امکان لقای آن حضرت ثابت است یا آن توقیع که صریحا ادعای مشاهده را تکذیب می‌کند؟

می‌گوییم: علمای ما دربارهٔ آن توقیع وجوهی ذکر کرده‌اند که موجّه‌ترین و دلپذیرترین آنها آن است که مجلسی در بحار آورده که پس از نقل آن توقیع گفته: شاید این معنی حمل شود بر اینکه کسی ادعای نیابت را هم با مشاهده و دیدار داشته باشد که به صورت سفرا اخباری را از ناحیهٔ آن حضرت به شیعیان برساند تا با اخباری که قبلاً ذکر شد و اخباری که بعداً می‌آید منافات نداشته باشد وَ اللهُ یَعْلَمُ[1].

۲ ـ غربت آن حضرت عجّل الله فرجه

بدانکه غربت دو معنی دارد:

۱ ـ دوری از خاندان و وطن و شهر و دیار.

۲ ـ کمی یاران و اعوان.

و آن حضرت ـ که جانم فدایش باد ـ به هر دو معنی غریب است. پس ای بندگانِ خدا یاریش نمایید، ای بندگان خدا او را کمک کنید.

و مطالبی که در عزلت آن حضرت آوردیم بر معنی نخستین غربت نیز دلالت می‌کند، و آنچه در حدیث امام جواد ﷺ گذشت که فرمود: هرگاه این تعداد یعنی سیصد و سیزده نفر از اهل اخلاص برایش جمع شدند خداوند امر او را ظاهر می‌سازد... بر معنی دوّم غربت دلالت می‌کند. پس ای انسان خردمند کمی تأمّل کن و ببین که چگونه سالها و قرنها گذشته و این تعداد برای آن حضرت میسّر و جمع نشده است که این قویترین شاهد بر غربت اوست.

---

۱. بحار الانوار، ۵۲: ۱۵۱.

و دلیل دیگر بر این معنی روایتی است که در بحار از غیبت شیخ طوسی نقل شده اینکه: نفس زکیه جوانی است از آل محمد ﷺ نامش محمّد بن الحسن که بی‌جرم و گناه کشته می‌شود، و چون او را بکشند نه در آسمان عذرخواهی خواهند داشت و نه در زمین یاوری. در آن هنگام خداوند قائم آل محمّد ﷺ را با گروهی برمی‌انگیزد که در نظر مردم از سرمه نرمترند. وقتی خروج نمایند مردم به حال آنها گریه کنند چون می‌پندارند که ایشان به سرعت به دست دشمنانشان نابود خواهند شد، ولی خداوند مشارق و مغارب زمین را برای آنان می‌گشاید. بدانید که آنها مؤمنان حقیقی هستند، آگاه باشید که بهترین جهادها در آخر الزمان خواهد بود[۱].

می‌گویم: تشبیه یاران آن حضرت به سرمه به خاطر کمی آنهاست و دلیل بر آن اینکه فرمود: می‌پندارند که ایشان به سرعت به دست دشمنانشان نابود خواهند شد. و نیز دلیل و مؤیّد این معنی روایتی است که در بحار از امیرالمؤمنین علی ﷺ آمده: اصحاب مهدی ﷺ جوانان هستند بزرگسال در میان آنها نیست مگر همچون سرمهٔ چشم و نمک در غذا ـ که کمترین چیزها در غذا نمک است ـ[۲].

و بر هر دو معنی غربت دلالت می‌کند فرمایش امیرالمؤمنین علی ﷺ در حدیثی که در کمال الدین روایت شده فرمود: صاحب این امر همان رانده شدهٔ فراری یگانه و تنهاست[۳].

و در همان کتاب از داوود بن کثیر رقی آمده است که گفت: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ راجع به صاحب این امر پرسیدم. فرمود: او همان رانده شدهٔ یکتای غریب پنهان از خاندانش می‌باشد که خونخواه پدرش خواهد بود[۴].

۳ ـ غلبه و پیروزی مسلمین با ظهور آن حضرت عجّل الله فرجه

در بحثهای حیات زمین به وجود آن حضرت و احیای دین خدا و اعلای کلمهٔ الهی،

---

۱. بحار الانوار، ۲۱۷/۵۲.
۲. بحار الانوار، ۳۳۳/۵۲.
۳. کمال الدین، ۳۰۳/۱.
۴. کمال الدین، ۳۶۱/۲.

مطالبی که بر این معنی دلالت داشت گذشت و در بحث قتل کافرین نیز مطالبی خواهد آمد.

و در کتاب المحجه از زراره روایت شده که گفت: حضرت ابوجعفر باقر ﷺ راجع به آیه: ﴿وَ قَاتِلُوا المشركينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً﴾؛ و بکشید همهٔ مشرکین را همچنان که آنها همگی با شما جنگ می‌کنند؛ فرمود: تا اینکه هیچ گونه شرکی باقی نماند.

﴿وَ يَكُونُ الدِّين كُلُّهُ لِلّٰهِ﴾[1]؛ و تمام دین برای خداوند باشد.

فرمود: هنوز تأویل این آیه نرسیده است، و هرگاه قائم ما بپاخیزد، آنکه زمان او را دریابد آنچه از پی تأویل این آیه خواهد بود درک می‌کند و دین محمد ﷺ تا هر کجا که شب سایه افکند خواهد رسید، تا جایی که هیچ گونه شرکی بر روی زمین نخواهد ماند همچنان که خداوند فرموده است[2].

۴ ـ غنی و بی‌نیازی مؤمنین به برکت ظهور آن حضرت ﷺ

از امام صادق ﷺ در حدیثی آمده: و یک مرد از شما در جستجوی کسی خواهد شد که از مال خودش به او احسان کند و از زکات مالش به او بدهد، احدی را نخواهد یافت که از او بپذیرد، مردم به آنچه خداوند از راه تفضّل به آنان روزی فرموده بی‌نیاز می‌شوند... .

تمام این حدیث در حرف نون بحث نور خواهد آمد.

حرف فاء

۱ ـ فضل و عنایت آن حضرت ﷺ نسبت به ما

مطالبی در این زمینه در بخش سوم کتاب و در همین بخش آوردیم، که برای خردمندان کفایت می‌کند.

۲ ـ فصل و جداسازی آن حضرت ﷺ بین حقّ و باطل

دلیل بر این معنی روایتی است که در بحار از تفسیر عیاشی به نقل از عجلان ابوصالح

---

۱. مضمون دو آیه سوره انفال، آیه ۳۹ و سورهٔ توبه، آیه ۳۶

۲. المحجه، ۷۸: ۹۶

آمده که می‌گفت: حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ فرمود: روزها و شبها به پایان نمی‌رسد تا اینکه منادی از جانب آسمان ندا می‌کند: ای اهل‌جدا شوید، ای اهل باطل جدا شوید، پس هر کدام از دیگری جدا می‌شوند. راوی می‌گوید: عرض کردم. اَصْلَحَکَ اللهُ آیا پس از این ندا باز هم اینها به هم مخلوط خواهند شد؟ فرمود: خیر، خداوند در کتاب خود می‌فرماید: ﴿مٰا کٰانَ اللهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمنینَ عَلیٰ مٰا أَنْتُم عَلَیْهِ حَتّی یَمیزَ الْخَبیثَ مِنَ الطَّیِّبِ﴾[1]؛ چنین نباشد که خداوند مؤمنان را بر این حال که هستید واگذارد تا اینکه پلید را از پاکیزه جدا سازد.

و در همان کتاب از امیرالمؤمنین ﷺ ضمن حدیثی طولانی دربارهٔ وقایع زمان ظهور و خروج قائم ﷺ آمده:... و منادی در ماه رمضان از ناحیهٔ مشرق هنگام سپیده‌دم ندا می‌کند: ای اهل هدایت جمع شوید، و یک منادی از طرف مغرب پس از ناپدید شدن سرخی شفق فریاد می‌کشد: ای اهل باطل جمع شوید. و فردای آن هنگام ظهر رنگ خورشید تغییر می‌کند و زرد می‌شود، سپس سیاه و ظلمانی می‌گردد، و در روز سوم خداوند حقّ و باطل را از هم جدا می‌کند و دٰابَّةُ الْأَرْض خروج می‌نماید و رومیان تا کهف جوانمردان پیش می‌آیند، پس خداوند آنها را از کهفشان با سگشان برمی‌انگیزد یکی از آنها ملیخا نام دارد و یکی دیگر خملاها، و اینها دو شاهدی هستند که تسلیم حضرت قائم ﷺ می‌باشند[2].

و از غیبت نعمانی از ابان بن تغلب روایت شده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله جعفر بن محمد ﷺ می‌فرمود: دنیا به آخر نمی‌رسد تا اینکه منادی از طرف آسمان ندا می‌کند: ای اهل حقّ جمع شوید. پس آنها در یک زمین قرار می‌گیرند. سپس بار دیگر ندا می‌کند: ای اهل باطل اجتماع کنید پس بر یک زمین دیگر قرار می‌گیرند.

عرض کردم: آیا می‌توانند این طایفه در طایفهٔ دیگر داخل شوند؟ فرمود: نه وَ اللهِ و این است فرمودهٔ خدای عزّ و جل: ﴿مٰا کٰانَ اللهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنینَ عَلیٰ مٰآ أَنْتُم عَلَیْهِ حَتّی یَمیزَ الْخَبیثَ مِنَ الطَّیِّبِ﴾[3].

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹. بحار الانوار، ۵۲ / ۲۲۲. تفسیر عیاشی، ۱ / ۲۰۷.

۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۲۷۴.

۳. سوره آل عمران، آیهٔ ۱۷۹. غیبت نعمانی، ۳۲۰.

می‌گویم: به صورت دیگری نیز بین حقّ و باطل جدا می‌کنند، به اینکه آن حضرت آنان را از چهره‌هایشان می‌شناسد، آنگاه دشمنانش را از دم شمشیر می‌گذراند. مطالبی مناسب در قتل کافرین به شمشیر آن جناب خواهد آمد. اِنْ شاءَ اللهُ تَعالیٰ.

۳ ـ فرج مؤمنین به دست آن حضرت عجّل الله فرجه

دلیل بر این، عبارتی است که در توقیع شریف مروی در کتاب احتجاج آمده که: «وَ أَكْثِرُوا الدُّعاءَ بِتَعْجيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذٰلِكَ فَرَجُكُمْ»[۱]؛ و بسیار دعا کنید برای تعجیل فرج زیرا که آن فَرَجِ شماست.

که ظاهراً اشاره به فَرَج برمی‌گردد یعنی که فَرَجِ شما بر اثر فرج و ظهور آن حضرت خواهد بود، صلوات الله علیه و عجّل الله تعالی فرجه.

و نیز در زیارت روز جمعه می‌خوانیم: «وَهٰذا يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَهُوَ يَوْمُكَ الْمُتَوَقَّعُ فيهِ ظُهُورُكَ وَالْفَرَجُ فيهِ لِلْمُؤْمِنينَ عَلىٰ يَدَيْكَ وَقَتْلُ الْكافِرينَ بِسَيْفِكَ»؛ و امروز روز جمعه است که آن روز توست و ظهور تو و فرج مؤمنان بر دست تو؛ و کشته شدن کافران به شمشیر تو در این روز انتظار می‌رود.

و نیز در کتاب کمال الدین به سند خود از ابراهیم کرخی روایت کرده که گفت: به خدمت حضرت ابی‌عبدالله صادق علیه السلام رفته بودم، در اثنایی که در محضرش نشسته بودم ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام که آن هنگام نوباوه‌ای بود وارد شد، به احترام او برخاستم و او را بوسیدم و نشستم. حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابراهیم این صاحب تو است بعد از من، امّا گروههایی به سبب بی‌اعتقادی به او هلاک می‌شوند. و گروههای دیگر با گرویدن به او سعادتمند می‌گردند. پس خدا قاتل او را لعنت کند و عذابش را بر وی افزون فرماید، البته خداوند از صُلب او بهترین اهل زمین در زمانش را بیرون می‌آورد، هم نام جدش و وارث علم و احکامش، کانون امامت و سرّ حکمت، او را جبّارِ بنی فلان ـ پس از شگفتیهایی که از او صادر می‌شود ـ از راه حسادت به قتل می‌رساند، ولی خداوند عزّ و جل امر خود را به آخر می‌رساند هر چند که مشرکین ناخشنود باشند.

---

۱. احتجاج، ۲ / ۲۸۴

و خداوند عزّ و جل از پشت او فرزندانی برآورد تا به دوازدهمین امام مهدی، کامل شود، که خداوند آنان را با کرامت خود مخصوص گردانیده و ایشان را در جایگاه قدس خویش قرار داده است. هر کس منتظر و معتقد به دوازدهمین آنها باشد مانند کسی است که پیشاپیش پیغمبر اکرم ﷺ شمشیر زده و از آن حضرت دفاع کرده باشد.

راوی گوید: در این هنگام یکی از هواداران بنی‌امیه وارد گشت و سخن آن حضرت بریده شد. پس از آن یازده بار به حضرت صادق ﷺ مراجعه کردم، می‌خواستم آن حضرت سخنش را تمام کند، امّا نتوانستم. پس چون سال دوم شد [باز هم به مدینه رفتم] و بر آن حضرت وارد شدم در حالی که نشسته بودم به من فرمود: ای ابراهیم او پس از سختی بسیار و آزمایشهای طولانی و هراس و ترس، غمها را از شیعیانش برطرف می‌سازد، پس خوشا به حال آنکه آن زمان را درک نماید، ای ابراهیم همین مقدار برای تو بس است.

ابراهیم گوید: هیچ سخنی این چنین مرا خوشدل ننموده و دیدگانم را روشن نساخته است[1].

و از حضرت امیرالمؤمنین علی ﷺ مروی است که در وصف حال مؤمنین در زمان جبارها فرمود: تا آنجا که احدی از شما جای پایی برای خودش نخواهد یافت و تا آنجا که شما در نظر مردم از مردار در چشم صاحبش نیز بی‌ارزش‌تر خواهید شد و همانطور که شما در آن حال هستید. (ناگهان یاری خداوند و آن پیروزی بیاید). و این است فرمودهٔ خداوند عزّ و جل که در کتابش می‌فرماید: ﴿حَتّٰى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا﴾[2]؛ تا آنجا که پیغمبران مأیوس شدند و [مردم] گمان کردند که وعدهٔ ما خلاف خواهد شد، نصرت و یاری ما برای آنها آمد.

و در بحار از غیبت شیخ طوسی روایت است که از وهب بن منبه از ابن عباس در خبری طولانی آمده: ابن عباس گفت: ای وهب، سپس مهدی ﷺ خروج می‌کند. پرسیدم: از فرزندان تو؟ گفت: نه، سوگند به خدا که او از اولاد من نیست، ولی از فرزندان علی ﷺ است. خوشا به حال کسی که زمان او را دریابد، به وجود او خداوند بر امّت فرج می‌دهد

۱. کمال الدین ۱: ۳۳۴
۲. سوره یوسف، آیه ۱۱۰

تا اینکه زمین را از قسط و عدل پر کند[۱].

و در دعای امام صادق ﷺ دربارهٔ آن حضرت روز بیست و یکم ماه رمضان که در کتاب اقبال منقول است آمده: و اینکه اجازه دهی به فَرَجِ کسی که با فرج او برای اولیا و برگزیدگانت هم فرج حاصل شود[۲].

اِنْ شاءَ الله این دعا را خواهیم آورد.

۴ ـ فتح شهرها و کشورهای کافرین

در کتاب کمال الدین از پیغمبر اکرم ﷺ مروی است که فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرند، اولشان تو هستی یا علی و آخرینشان قائم است که خداوند عزّ و جل به دست او شرق و غرب زمین را فتح می‌کند[۳].

و در مجلّد نهم بحار از امالی شیخ طوسی از پیغمبر اکرم ﷺ مروی است که در حدیثی به جابر فرمود:... پس خداوند نبوت را به من ختم فرمود، و علی متولد شد، پس وصیّت را به او پایان داد، سپس هر دو نطفه از من و علی به هم پیوست و از ما جَهْر و جَهِیر (= حسنین)؛ ولادت یافتند، و خداوند به آن دو اسباط نبوّت را ختم فرمود، و ذرّیهٔ مرا از ایشان قرار داد، و نیز آن کسی را که شهر ـ یا فرمود شهرهای ـ کفر را فتح خواهد کرد و زمین خدای را پر از عدل می‌سازد پس از آن که از جور و ستم پر شده[۴] از ایشان خواهد بود.

می‌گویم: جهر و جَهِیر به معنی زیبای خوش سیما است. چنانکه اهل لغت ذکر کرده‌اند[۵].

و در مجلّد سیزدهم بحار از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ روایت است که فرمود: قائم سیصد و نه سال حکومت می‌کند، همان مقدار که اهل کهف در غارشان ماندند، زمین را

---

۱. بحار الانوار، ۵۱/ ۷۶
۲. اقبال، ۲۰۱
۳. کمال الدین، ۱/ ۲۸۲
۴. بحار الانوار، ۳۷/ ۴۶؛ امالی شیخ طوسی، ۲/ ۱۱۴
۵. منتهی الارب، ۱/ ۲۰۶.

بر می‌کند از عدل و قسط چنانکه از ظلم و ستم پر شده باشد، پس خداوند برای او شرق و غرب زمین را می‌گشاید و مردم را می‌کُشد تا اینکه جز دین محمد صلی الله علیه و آله باقی نماند، و به شیوهٔ سلیمان بن داوود سلوک نماید، آفتاب و ماه را صدا می‌کند، او را جواب می‌دهند، و زمین برای او نور دیده شود و به او وحی می‌رسد، پس به امر الهی به وحی عمل می‌کند[۱].

و در کتاب غایة المرام و غیر آن از طریق عامّه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: مهدی از فرزندان من است در چهرهٔ چهل سالگی گویی صورتش ستارهٔ درخشان است در گونهٔ راستش خال سیاهی است و بر او دو عبای پنبه‌ای همچون یکی از رجال بنی اسرائیل است، گنجینه‌ها را بیرون می‌آورد و کشورهای شرک را می‌گشاید[۲].

و نیز از آن حضرت آمده است که فرمود: قیامت بپا نشود تا اینکه مردی از خاندان من حکومت کند، قسطنطنیّه و جبل الدّیلم را فتح نماید، و اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند متعال آن روز را آنقدر طولانی کند تا آن را فتح فرماید[۳].

در بحار از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود: هرگاه قائم علیه السلام بپاخیزد در هر اقلیم از اقالیم زمین مردی را قرار می‌دهد و به او می‌گوید: اگر موضوعی بر تو وارد شد که آن را نفهمیدی و ندانستی که در آن چگونه قضاوت کنی به کف دستت نگاه کن و به آنچه در آن است عمل نمای. و لشکری به قسطنطنیّه می‌فرستد چون به خلیج رسند چیزی به پاهای خود می‌نویسند و به روی آب راه می‌روند. [مردمان قسطنطنیّه] گویند: اینان یاران او هستند که بر روی آب راه می‌روند، پس خود او دارای چه کمالاتی می‌باشد! در آن هنگام درب شهر را به روی آنها می‌گشایند. پس آنها وارد شهر می‌شوند و به آنچه می‌خواهند فرمان می‌دهند[۴].

۵ ـ فتح (گشودن) جفر احمر برای خونخواهی امامان علیهم السلام

در کافی از امام صادق علیه السلام مروی است که به ابن ابی‌یعفور فرمود: و نزد من است جفر

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۹۰.

۲. غایة المرام، ۶۹۳.

۳. غایة المرام، ۶۹۵.

۴. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۶۵.

احمر. عرضه داشتم: در جفر احمر چیست؟ فرمود: سلاح و به جهت خونخواهی گشوده می‌شود، آن را صاحب شمشیر برای کشتن، می‌گشاید[1].

۶ ـ فَرَح (خوشحالی) مؤمنین با ظهور و قیام آن حضرت ﷺ

در این باره در حرف نون بحث «نفع آن حضرت» مطالب مناسبی خواهیم آورد إنْ شاءَ اللهُ تَعالیٰ.

حرف قاف

۱ ـ قتل کافرین به شمشیر آن حضرت عجّل الله فرجه

دلیل بر آن، اخبار مستفیض بلکه متواتری است که در این باره آمده چنانکه در بحار و غیر آن از کتاب الاختصاص از معاویة دُهنی از حضرت امام صادق ﷺ دربارهٔ آیهٔ: ﴿یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیماهُمْ فَیُؤْخَذُ بِالنَّواصی وَالْأَقْدامِ﴾[2]؛ مجرمان از چهره‌هایشان شناخته می‌شوند که از موهای پیشانی و پاهای آنان گرفته [و به دوزخ] افکنده شوند.

فرمود: ای معاویه در این باره چه می‌گویند؟ گفتم: می‌پندارند که خداوند تبارک و تعالی در قیامت مجرمین را به چهره‌هایشان می‌شناسد، پس امر می‌کند از پیشانی و پاهایشان آنان را می‌گیرند، و به آتش می‌افکنند. فرمود: چگونه خداوند جبّار تبارک و تعالی به شناختن خلایقی که آنها را آفریده نیاز دارد؟ گفتم: فدایت شوم پس [معنی] این [آیه] چیست؟ فرمود: هرگاه قائم ما بپاخیزد خداوند شناخت چهره‌ها را به آن حضرت عطا فرماید. آنگاه امر می‌کند کافران را با پیشانیهایشان و قدمهایشان بگیرند. سپس از دم شمشیر می‌گذراند[3].

و در کتاب المحجة از ابوبصیر از حضرت صادق ﷺ روایت شده که فرمود: این آیه دربارهٔ قائم ما عجّل الله فرجه نازل شده و اوست که آنها را به چهره‌هایشان می‌شناسد.

---

۱. کافی، ۱ / ۲۴۰.
۲. سورهٔ الرحمن، آیه ۴۱.
۳. بحار الانوار ۵۲ / ۳۲۰.

پس او و اصحابش آنها را از دم شمشیر می‌گذرانند[۱].

و از عیّاشی به سند خود از ابن بُکَیر روایت شده که گفت: از حضرت ابوالحسن ﷺ از تفسیر آیهٔ: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً﴾[۲]؛ حال آنکه هر آن کس که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه فرمانبردار اویند.

پرسیدم، فرمود: دربارهٔ قائم ﷺ نازل شده هنگامی که علیه یهود و نصاری و صابئین و زنادقه و اهل ارتداد و کفر در شرق و غرب زمین هستند قیام می‌کند، و اسلام را به آنها پیشنهاد می‌نماید هر کس با طوع و رغبت مسلمان شود؛ او را دستور می‌دهد که نماز بخواند و زکات پردازد، و آنچه بر هر مسلمان واجب است انجام دهد. و هر کس مسلمان نشد گردنش را می‌زند تا اینکه در مشارق و مغارب زمین یک نفر غیر موحّد باقی نماند. عرض کردم: قربانت شوم در روی زمین مردم بسیارند، قائم ﷺ چگونه می‌تواند همهٔ آنها را مسلمان کند یا گردن بزند؟ فرمود: هرگاه خداوند چیزی را بخواهد اندک را زیاد و زیاد را کم گرداند[۳].

و از ابوبصیر است که گفت: از حضرت امام صادق ﷺ از تفسیر: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدىٰ وَدِينِ الحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾[۴]؛ او [خدایی] است که پیامبرش را به هدایت و دین حقّ فرستاده است تا او را بر همهٔ دین نمودار [و پیروز] گرداند هر چند که مشرکان ناخوش داشته باشند. پرسیدم، فرمود: به خدا سوگند هنوز تأویل آن نازل نشده. عرض کردم: فدایت شوم چه وقت تأویل آن نازل می‌شود؟ فرمود: وقتی که قائم إنْ شاءَ الله بپاخیزد، که هرگاه خروج کند هیچ کافر یا مشرکی باقی نماند مگر اینکه از خروج آن حضرت ناراحت باشد، حتی اینکه اگر کافر یا مشرکی در دل سنگ باشد آن سنگ خواهد گفت: ای مؤمن، در شکم من کافر یا مشرکی هست او را بکش پس خداوند آن را کنار می‌زند و [مؤمن] او را می‌کشد[۵].

---

۱. المحجه، ۲۱۷.
۲. سوره آل‌عمران، آیه ۸۳.
۳. تفسیر العیاشی، ۱ / ۱۸۳.
۴. سوره توبه، آیه ۳۳.
۵. بحار الانوار، ۵۱ / ۶۰.

و از مفضّل بن عمر آمده که گفت: از حضرت امام صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عزّ و جل: ﴿وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ العَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ العَذَابِ الْأَكْبَرِ﴾[1]؛ و به آنان از عذاب نزدیکتر پیش از عذاب بزرگ می‌چشانیم.

پرسیدم، فرمود: عذابِ أدنیٰ (=نزدیکتر) عذاب سَقَر است، و عذاب اکبر قیام مهدی ﷺ با شمشیر است[2].

و از کشف البیان از امام صادق ﷺ در معنی همین آیه چنین آمده: عذاب ادنی قحطی و خشکسالی است و عذاب اکبر خروج قائم مهدی ﷺ با شمشیر در آخر الزمان.

و در بحار از الاختصاص در حدیث مرفوعی از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: هرگاه قائم عجّل الله فرجه بپاخیزد به میدان کوفه می‌آید و با پای خود بر زمین می‌کوبد و به دست به جایی اشاره می‌کند؛ سپس می‌گوید: اینجا را حفر نمایید، پس آنجا را حفر می‌کنند و دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار کلاه خُودِ دو رو بیرون می‌آورد، آنگاه دوازده هزار نفر از پیروان ـ یا غلامان ـ و عجم را فرا می‌خواند و آنها را بر آنان می‌پوشاند. سپس می‌فرماید: هر کس آنچه بر شماست، بر او نبود، او را بکشید[3].

و از نعمانی به سند خود از حضرت امام باقر ﷺ روایت شده که فرمود: اگر مردم می‌دانستند که قائم ﷺ هنگامی که قیام می‌نماید چه‌ها می‌کند، بیشترشان مایل می‌شدند که او را نبینند از آنچه مردم را می‌کُشد. البته آن حضرت جز از قریش آغاز نمی‌کند پس جز شمشیر میانشان رد و بدل نمی‌شود، تا آنجا که بسیاری از مردم خواهند گفت: این از آل محمد ﷺ نیست که اگر از ایشان می‌بود هر آینه رحم می‌کرد.

و از ارشاد دیلمی از امام باقر ﷺ روایت شده که فرمود: هرگاه قائم ﷺ قیام کند به سوی کوفه می‌رود، پس از آن دهها هزار نفر که (بتریه) نامیده می‌شوند و اسلحه پوشیده‌اند بیرون آمده به آن حضرت عرضه می‌دارند: از همانجا که آمده‌ای بازگرد، که ما

---

۱. سوره سجده، آیه ۲۱

۲. تفسیر البرهان، ۲۸۸/۳

۳. بحار الانوار، ۳۳۷/۵۲

را در بنی فاطمه نیازی نیست. پس آن حضرت شمشیر در میان آنها می‌نهد تا همگی ایشان را از میان بردارد. سپس داخل کوفه می‌شود و هر منافق تردید کننده را می‌کشد و کاخهای آنان را خراب می‌کند و جنگجویان آن دیار را به قتل می‌رساند. تا خداوند عزّ و جل خشنود گردد[1].

می‌گویم: اخبار در این باره جداً زیاد است به خاطر پرهیز از اِطالهٔ سخن از ذکر آنها خودداری کردیم.

۲ ـ قتل شیطان رجیم

در بحار از کتاب الانوار المضیئه ضمن حدیث مرفوعی از اسحاق بن عمار آورده که گفت: از آن حضرت پرسیدم: این که خداوند به شیطان تا وقت معلوم مهلت داد و در کتاب خود فرموده: ﴿فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾[2]؛ البته تو از مهلت یافتگانی تا روز هنگام معیّن.

چه وقت است؟ فرمود: وقت معلوم روز قیام قائم آل محمد ﷺ است، هرگاه خداوند او را برانگیزد در مسجد کوفه باشد که ابلیس با خواری و زبونی می‌آید و می‌گوید: ای وای از این روزگار آنگاه از پیشانیش گرفته و گردنش زده می‌شود. آن هنگام روز وقت معلوم است که مهلت او به پایان می‌رسد[3].

می‌گویم: بحرانی این روایت را در برهان[4] از امام صادق ﷺ نقل کرده و روایات دیگری نیز به همین معنی آمده. و بین این روایات و روایت دیگری که در بحار و برهان منقول است که رسول الله ﷺ ابلیس را می‌کشد، منافاتی نیست. زیرا که فعل در روایات اول به صیغهٔ مجهول است، و فاعل تصریح نشده است. و منظور از روز در این روایت زمان و دوران ظهور است نه روز در اصطلاح متعارف که بر اهل اطلاع پوشیده نیست.

---

۱. بحار الانوار، ۵۲، ۳۳۸.
۲. سورهٔ حجر، آیهٔ ۳۷؛ سورهٔ ص، آیه ۸۰ـ۸۱.
۳. بحار الانوار، ۵۲، ۳۷۶.
۴. البرهان، ۲ / ۳۴۳.

۳ ـ قوّت یافتن ابدان و دلهای مؤمنین هنگام ظهور

بر این معنی دلالت دارد روایتی که در بحار از خصال به سند خود از حضرت سیّد الساجدین علی بن الحسین علیه‌السلام آورده که فرمود: هنگامی که قائم ما عجّل الله فرجه بپاخیزد، خداوند عزّ و جل از شیعیان ما آفات را دور می‌سازد و دلهایشان را مانند قطعه‌ای از آهن قرار می‌دهد و نیروی هر یک از مردانشان را به مقدار چهل مردمی گرداند و آنها حکام و سران زمین خواهند بود[1].

و از بصائر در حدیثی از حضرت امام باقر علیه‌السلام منقول است که فرمود: هرگاه امر ما واقع شود و مهدی ما بیاید، هر مردی از شیعیان ما از شیر قوی‌تر و از نیزه برنده‌تر خواهد بود، دشمنان ما را با پاهای خود لگد می‌کند و آنها را با دست خود می‌زند، در این هنگام است نزول رحمت و فرج خداوند بر بندگان[2].

و در کمال الدین از حضرت امام صادق علیه‌السلام آمده که فرمود: اینکه لوط به قومش گفت: ﴿لَوْ أَنَّ لی بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوی إِلیٰ رُكْنٍ شَدیدٍ﴾[3]؛ کاش نیروی داشتم که در برابر شما ایستادگی کنم یا به پناهگاه محکمی پناه می‌بردم.

مقصودش جز این نبود که نیروی قائم علیه‌السلام را تمنا کند و (رکن شدید = پناهگاه محکم) یاران او هستند که یک مرد از آنها قوت چهل مرد را دارد و دلش از کوه آهنین محکم‌تر است و اگر به کوه‌های آهن برسند، آنها را می‌پیمایند، و شمشیرها را کنار نگذارند مگر وقتی که خداوند عزّ و جل راضی شده باشد[4].

و در بحار از حضرت امام باقر علیه‌السلام آمده که فرمود: هرگاه چنان شود، هر مرد از شماها نیروی چهل مرد را یابد و دلهایشان همچون قطعه‌ای آهن گردد که اگر با آن دلهای محکم به کوهها حمله کنید آنها را خواهید شکافت[5].

---

۱. بحار الانوار، ۵۲/ ۳۱۶.
۲. بصائر الدرجات، ۲۴.
۳. سوره هود، آیه ۸۰
۴. کمال الدین، ۲/ ۶۷۳.
۵. بحار الانوار، ۵۲/ ۳۳۵

و در روضهٔ کافی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ؑ روایت است که فرمود: هنگامی که قائم بپاخیزد خداوند نیروی گوشها و چشمهای شیعیان ما را افزون می‌گرداند تا اینکه میان آنها با قائم پیکی نخواهند بود. آن حضرت با ایشان سخن می‌گوید و آنان می‌شنوند و او همانجا هست[۱].

و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده که فرمود: در زمان قائم عجّل الله فرجه مؤمنی که در مشرق است برادر خود را که در مغرب است می‌بیند و همچنین آنکه در مغرب است برادر خود را که در مشرق است می‌بیند[۲].

۴ ـ قرض مؤمنین را أدا می‌کند

در کافی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ؑ روایت شده که فرمود: رسول الله ﷺ فرمود: هر مؤمن یا مسلمانی از دنیا برود و قرضی بعد از خودش ترک گوید که در راه فساد یا اسراف نباشد بر امام است که آن را ادا کند. پس اگر ادا نکند گناه آن بر او است[۳].

و در کتابهای المحجّه و بحار از امام باقر ؑ در حدیثی طولانی آمده که فرمود: سپس به سوی کوفه می‌آید، منزلش در آنجا خواهد بود، پس هیچ بردهٔ مسلمانی را نخواهد گذاشت، مگر اینکه او را بخرد و آزاد سازد، و هیچ قرضداری نماند، مگر اینکه قرضش را ادا کند، و هیچ حقّ ضایع شده از کسی را وانگذارد تا اینکه به صاحبش برگرداند، و هیچ برده‌ای از ناحیهٔ آن حضرت کشته نشود مگر اینکه دیه‌اش را به خاندانش بسپارد و هیچ شخصی کشته نشود، مگر اینکه قرضش را ادا نماید، و عائله‌اش را در عطای مستمری وارد سازد. تا اینکه زمین را از قسط و عدل پر کند، همچنان که از ظلم و ستم و عدوان پر شده باشد، و او با خاندانش در رحبه سکونت خواهد کرد، و رحبه منزلگاه نوح بوده، و آن زمینی پاکیزه و خوب است، و هیچ مردی از آل محمد ﷺ سکونت نکند و کشته نشود مگر در سرزمینی پاکیزه و خوب، که آنان اوصیای پاکیزه هستند[۴].

---

۱. روضه کافی، ۲۴۰.
۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۹۱.
۳. کافی، ۱ / ۴۰۷.
۴. بحار الانوار، ۵۲ / ۲۲۴.

و در بحار از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: اوّلین کاری که مهدی ﷺ انجام می‌دهد، اینکه در همه جای عالم ندا می‌کند که: توجه کنید هر کس بر عهدهٔ یکی از شیعیان ما قرضی داشته باشد آن را بگوید، تا اینکه دانهٔ سیر و خردل را هم به صاحبان آنها برساند چه رسد به طلاها و نقره‌ها و املاک زیاد، که همه را ادا می‌کند[۱].

۵ ـ قضای حوائج مؤمنین

مطالبی که بر این معنی دلالت داشت، گذشت و در نداهای آن حضرت مطالبی خواهد آمد و در اینجا به بیان دو واقعه اکتفا می‌کنیم:

واقعهٔ اوّل: آنکه برای این بندهٔ گناهکار محمد تقی موسوی اصفهانی ـ مؤلّف کتاب ـ واقع شد، اینکه:

سه سال پیش از تألیف کتاب قرضهای زیادی بر عهده‌ام جمع شد. پس در یکی از شبهای ماه رمضان به آن حضرت و پدرانش ﷺ متوسل شدم و حاجتم را ذکر کردم و بعد از طلوع آفتاب که از مسجد مراجعت نمودم و خوابیدم آن حضرت در خواب به من فرمود: قدری باید صبر کنی تا از مال دوستان خاص خود بگیریم و به تو برسانیم. خوشحال و مسرور از خواب بیدار شدم و شکر خدای را به جای آوردم و چون مدّت کوتاهی گذشت یکی از برادران که او را به صلاح و خوبی می‌شناختم و از وی نسیم دل‌انگیز می‌شنیدم به نزد من آمد و مبلغی داد و گفت: این از سهم امام ﷺ است. پس خیلی مسرور گشتم و با خود گفتم: ﴿هٰذٰا تَأْوِيلُ رُؤْيٰايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهٰا رَبِّي حَقًّا﴾[۲]؛ این تعبیر خواب پیشین من است که خداوند آن را به حقیقت رسانید.

ای برادران دینی شما را سفارش می‌کنم که حوائج خودتان را بر آن حضرت عرضه کنید، هر چند که هیچ امری بر وی پوشیده نیست چنانکه در کافی از حضرت امام صادق ﷺ روایت آمده که فرمود: امام در شکم مادر می‌شنود و چون متولد شود بین دو شانه‌اش نوشته شده: ﴿وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدلاً لاٰ مُبَدِّلَ لِكَلِمٰاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ

۱. بحار الانوار، ۳۴/۵۳
۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۰

الْعَلِیمُ﴾[1]؛ و سخن [وعدهٔ] پروردگارت به درستی و داد به انجام رسیده است، کلمات او را دگرگون کننده‌ای نیست و او شنوای داناست.

و هنگامی که امر [امامت] به او واگذار می‌شود خداوند عمودی از نور برای او قرار می‌دهد که به وسیله آن آنچه اهل هر شهر انجام می‌دهند، ببیند[2].

و در کتاب جنة المأوی به نقل از کشف المحجّه از شیخ کلینی نقل کرده که: در کتاب الرسائل از شخصی که نامش را برده چنین آورده است: به حضرت ابوالحسن ﷺ نوشتم: شخصی مایل است حاجات خصوصی و اسراری را با امام خویش در میان گذارد همانگونه که دوست دارد با پروردگارش بازگوید؟ آن حضرت در جواب نوشت: اگر حاجتی داشتی پس لبهایت را به شکل گفتن آن حرکت بده که همانا جواب به تو خواهد رسید[3].

می‌گوییم: اخبار در این باره بسیار است که هر کس بخواهد به مظان آنها مراجعه کند.

واقعهٔ دوّم: در جنة المأوی تألیف عالم جلیل حاج میرزا حسین نوری ـ که خداوند بر نورش بیفزاید ـ چنین آمده:

در ماه جمادی الاولی سال هزار و دویست و نود و نه، مردی به نام «آقا محمد مهدی» به کاظمین آمد. وی از ساکنین بندر ملومین ـ یکی از بنادر ماچین و ممالک بِرْمه که هم اکنون در تصرّف و استعمار انگلیس است ـ بود، که از کلکته پایتخت هند تا آنجا از راه دریا با کشتیهای دودی شش روز راه است. پدرش اهل شیراز است ولی او در بندر یاد شده، متولد و پرورش یافته است، سه سال پیش از تاریخ مزبور به بیماری سختی مبتلا شده بود که پس از بهبودی لال و کر مانده بود. برای شفا یافتن به زیارت امامان عراق ﷺ توسل جست و به کاظمین نزد فامیلهایش که از تجار معروف بودند آمد و بیست روز آنجا منزل کرد تا اینکه آب رود بالا آمده و یک کشتی دودی عازم سامراء شد. بستگانش او را به کنار کشتی آوردند و به مسافرانی که اهل بغداد و کربلا بودند سپردند، و خواهش کردند که از

---

۱. سوره انعام، آیه ۱۱۵

۲. کافی، ۱/ ۳۸۷.

۳. کشف المحجه، ۶۸۴.

او مراقبت و مواظبت نمایند و کارهای او را انجام دهند، و نیز به بعضی از مجاورین سامراء نوشتند که در امور او توجّه کنند.

هنگامی که به آن سرزمین پاك و مقدّس وارد شد، بعد از ظهر جمعه دهم جمادی الثّانیه همان سال به سرداب منوّر وارد شد در حالی که جمعی از مقدسین و افراد مورد اطمینان در آن بودند. با تضرّع و توسل به جایگاه مخصوص نزدیک شد، شرح حال خود را بر روی دیوار می‌نوشت و از مردم درخواست دعا می‌کرد، خودش هم مدتی طولانی دعا و توسل داشت، هنوز دعایش تمام نشده بود که خداوند به معجزهٔ حضرت حجّت ﷺ او را شفا داد و با زبان فصیح از آن جایگاه مقدس بیرون آمد.

روز شنبه او را به محضر درس حضرت سیدالفقهاء و شیخ العلماء، رئیس الشیعه و تاج الشریعه آقای میرزا محمد حسن شیرازی، آوردند و در خدمت معظم له سورهٔ حمد را از باب تبرک خواند، آن روز همه جا غرق در شادی و سرور شد، و شبهای یکشنبه و دوشنبه علما و فضلا در صحن مطهر عسکریین ﷺ جشن گرفتند و چراغانی کردند و جریان را به نظم در آوردند و در بلاد منتشر ساختند.

از کسانی که با شخص مزبور در کشتی بوده که هم موقع مرض و هم موقع شفا یافتنش را دیده و آن قضیه را به نظم آورده: مداح خاندان عصمت ﷺ فاضل دانشمند حاج ملّا عباس زنوزی بغدادی است که در قصیده‌ای طولانی چنین گفت:

۱ ـ وَفی عٰامِهٰا جِئْتُ وَالزّٰائِرینَ — الیٰ بَلْدَةٍ سُرَّ مَنْ قَدْرَآهٰا
۲ ـ رَأَیْتُ مِنَ الصّینِ فیهٰا فَتًی — وَکٰانَ سَمِیُّ إِمٰامِ هُدٰاهٰا
۳ ـ یُشیرُ اِذٰا مٰا اَرٰادَ الْکَلاٰمَ — وَلِلنَّفْسِ مِنْهُ بَراٰهٰا
۴ ـ وَقَدْ قَیَّدَ السُّقْمُ مِنْهُ الْلِسٰان — وَاَطْلَقَ مِنْ مُقْلَتَیْهِ دِمٰاهٰا
۵ ـ فَوٰافی اِلیٰ بٰابِ سَرْدٰابِ مَنْ — بِهِ النّٰاسُ طُرّاً تَنٰالُ مُنٰاهٰا
۶ ـ یَرُومُ بِغَیْرِ لِسٰانٍ یَزُورُ — وَلِلْنَفْسِ مِنْهُ دَهَتْ بِعِناهٰا
۷ ـ وَقَدْ صٰارَ یَکْتُبُ فَوْقَ الْجِدٰارِ — مٰا فیهِ لِلرُّوحِ مِنْهُ شِفٰاهٰا
۸ ـ اَرُومُ الزِّیٰارَةَ بَعْدَ الدُّعٰاء — مِمَّنْ رَایَ اَسْطُری وَتَلاٰهٰا
۹ ـ لَعَلَّ لِسٰانی یَعُودُ الْفَصیحَ — وَعَلّی اَزُورُ وَاَدْعُو الْإِلٰهٰا

۱۰ ـ اِذا هُوَ فى رَجُلٍ مُقْبِلٍ   تَراهُ وَرَى الْبَعْضِ مِنْ اَتْقِياها
۱۱ ـ تَأَبَّطَ خَيْرَ كِتابٍ لَهُ   وَقَدْ جاءَ مِنْ حَيْثُ غابَ اَبْنُ طٰهٰ
۱۲ ـ فَأَوْمىٰ اِلَيْهِ اُدْعُ ما قَدْ كَتَبَ   وَجاءَ فَلَمّا تَلاهُ دَعاها
۱۳ ـ وَاَوْصىٰ بِه سَيِّداً جالِساً   اِنْ اُدْعُوا لَهُ بِالشِّفاء شِفاها
۱۴ ـ فَقامَ وَاَدْخَلَهُ غَيْبَةَ   الاِمامِ الْمُغَيَّبِ مِنْ اَوْصِياها
۱۵ ـ وَجاء اِلىٰ حُفْرَةِ الصُّفَّةِ الَّتى   هِىَ لِلْعَيْنِ نُورٌ ضِياها
۱۶ ـ وَاَسْرَجَ آخَرُ فيهَا السِّراجَ   وَاَدْناهُ مِنْ فَمِهِ لِيَراها
۱۷ ـ هُناكَ دَعىٰ اللهَ مُسْتَغْفِرٌ   وَ عَيْناهُ مَشْغُولَةٌ بِبُكاها
۱۸ ـ وَمُذْعادَ مِنْها يُريدُ الصَّلاةَ   قَدْ عاوَدَ النَّفْسُ مِنْهُ شِفاها
۱۹ ـ وَقَدْ اَطْلَقَ اللهُ مِنْهُ الْلِسانَ   وَتِلْكَ الصَّلاةُ اَتَمَّ اَداها

۱ ـ در سال آن واقعه من با زائران به شهری كه هر كس آن را می‌بینند مسرور شود، آمدم.

۲ ـ دیدم جوانی از چین در آنجا است، كه هم نام امام هدایت كننده (مهدی عليه السلام) است.

۳ ـ این جوان هرگاه می‌خواهد سخن بگوید اشاره می‌كند، و آنچه در دل دارد به همین وسیله اظهار می‌نماید.

۴ ـ بیماری زبانش را به بند كشیده بود و از دیدگانش اشكها روان ساخته بود.

۵ ـ جوان به كنار درب سرداب كسی آمد كه همهٔ مردم از آن درب به امیدشان می‌رسند.

۶ ـ با بی‌زبانی می‌خواست زیارت كند ولی دلش تاب نمی‌آورد.

۷ ـ شروع كرد شرح حال خودش را روی دیوار نوشتن كه من شفا می‌خواهم.

۸ ـ من التماس دعا و زیارت دارم از هر كس این نوشتهٔ مرا می‌خواند.

۹ ـ شاید زبانم به حالت اوّل برگردد و با زبانم زیارت و دعا بجای آورم.

۱۰ ـ كه ناگاه مردی را در حال آمدن دید كه بعضی از افراد با تقوی او را می‌بینند.

۱۱ ـ بهترین كتابها را زیر بغل دارد و از همان جایگاه غیبت بیرون آمد.

۱۲ ـ جوآن اشاره كرد كه دعا كن آنچه نوشته‌ام و آن آقا هم دعا كرد.

۱۳ ـ سپس به یک سیدی که نشسته بود سفارش کرد که برای این جوان دعا کنید.

۱۴ ـ آن سیّد از جای برخاست و دست جوان را گرفت و او را به جایگاه غایب شدن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برد.

۱۵ ـ و به صُفّه‌ای [جایگاهی بلندتر از زمین و اتاق‌گونه] که روشنایی چشم است آمد.

۱۶ ـ و دیگری چراغی روشن کرد و آن را به کنار دهان جوان آورد تا بداند که زبانش به حرکت آمده.

۱۷ ـ پس آنجا جوان به دعا و استغفار مشغول شد در حالی که چشمانش غرق در اشک بود.

۱۸ ـ آنگاه به قصد خواندن نماز شد در حالی که قلبش از شفا یافتن مطمئن بود.

۱۹ ـ آری خداوند زبانش را باز کرده بود و آن نماز را با تمام شرایط خواند.

مؤلف گوید: امثال این واقعه بسیار است که از بیم طولانی شدن مطلب آنها را نیاوردم، شاید جاهای دیگری بعضی از آنها را یاد کنم.

۶ ـ قضاوت آن حضرت به حق

مطالبی در این باره در حرف حاء گذشت و در بحار از دعوات راوندی از حسن بن طریف روایت است که گفت: به حضرت ابومحمد امام حسن عسکری ﷺ نوشتم و دربارهٔ قائم پرسیدم که چون بپاخیزد در میان مردم به چه چیز قضاوت می‌کند؟ و می‌خواستم دربارهٔ علاج تب نوبه نیز از آن حضرت سؤال کنم، ولی غفلت کردم. پس جواب آمد که: سؤال کردی از امام، پس هرگاه بپاخیزد به علم خودش بین مردم قضاوت می‌کند، مانند قضاوت داوود، از بیّنه نمی‌پرسد[1].

و در همان کتاب به نقل از کتاب الغیبه سیّد عبدالحمید به سند خودش از حضرت امام باقر ﷺ آمده که فرمود: نخست قائم ﷺ از انطاکیه آغاز می‌کند، تورات را از غاری که در آن عصای موسی و انگشتری سلیمان هست بیرون می‌آورد، و فرمود: سعادتمندترین مردم به واسطه آن حضرت اهل کوفه خواهند بود. و نیز فرمود: بدین جهت مهدی نامیده

---

۱. بحار الانوار، ۵۲/ ۳۲۰.

شد که به امری پنهان هدایت می‌کند، تا جایی که در پی کسی می‌فرستد که مردم گناهی برایش نمی‌دانند، پس او را می‌کُشد، و حتی اینکه کسی در خانه‌اش سخن می‌گوید، می‌ترسد که دیوار علیه او شهادت دهد[1].

می‌گویم: این معنی را ضمن ابیاتی که در اول کتاب آوردم به نظم درآوردم:

بِنَفْسي مَنْ يُحْيي شَريعَةَ جَدِّهِ وَيَقْضي بِحُكْمٍ لَمْ يَسِرْهُ الْأَوائِلُ

و در این معنی روایات زیادی هست. البته این روایت حاکی از آن است که آن حضرت از انطاکیه خروج می‌کند، ولی در روایت دیگری ـ که در بحار و غیر آن از رسول اکرم ﷺ نقل شده ـ آمده که از قریه‌ای به نام کرعه خروج می‌نماید، و در بعضی روایات محل خروج آن حضرت مکّه و در بعضی دیگر مدینه بیان شده است، جمع بین این روایات ـ چنانکه بعضی از احادیث ائمهٔ اطهار ﷺ بر آن دلالت دارد ـ به این است که: ظهورهای آن حضرت متعدد است، و هر کدام از آنها در جاهای مناسب بیان می‌گردد.

۷ ـ قرابت و خویشاوندی آن حضرت با پیغمبر ﷺ

که مقتضی دعا کردن برای آن حضرت است زیرا که دعا از اقسام مودّت است و خداوند متعال فرموده: ﴿قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ﴾[2]؛ بگو برای رسالت از شما مزدی نمی‌طلبم مگر دوست داری در حقّ نزدیکان [اهل بیتم].

و اِنْ شاءالله تحقیق بیشتری در این باره در بخش پنجم خواهد آمد.

و نیز شیخ صدوق در کتاب خصال[3] از پیغمبر اکرم ﷺ روایت کرده که فرمود: چهار نفر [و گروه] را روز قیامت من شفاعت می‌کنم، هر چند که به گناهان اهل زمین به نزدم بیایند، کمک کننده به اهل بیت من، و برآورنده حوائج آنها هنگامی که به آن ناچار باشند، و دوست دارندهٔ آنها به دست و زبانش، و کسی که با دستش رنجی را از آنان دفع کرده باشد.

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۹۰.
۲. سورهٔ شوری، آیه ۲۳.
۳. الخصال، ۱/۱۹۶.

می‌گویم: این حدیث به غیر این طریق هم روایت شده که اِنْ شاءَ الله در بخش پنجم خواهد آمد.

۸ ـ قسط (= دادگری) آن حضرت عجّل الله فرجه

معنی قسط و مطالبی مربوط به آن در بحث عدل آن حضرت گذشت و در اینجا چند روایت دیگر را می‌افزاییم که عنوان مطلب خالی نماند.

از جمله در غایة المرام از پیغمبر اکرم ﷺ منقول است که فرمود: بشارت می‌دهم شما را به مهدی که در امت من هنگام اختلاف مردم و وقوع زلزله‌ها، برانگیخته شود، پس زمین را پر می‌کند از قسط و عدل چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم، ساکنان آسمان و زمین از او راضی می‌شوند.

و در حدیث دیگری از آن حضرت است که فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک شب باقی نماند خداوند آن شب را طولانی خواهد کرد تا مردی از اهل بیت من زمامداری کند، که اسمش اسم من و اسم پدرش اسم پدر من است، زمین را پر از قسط و عدل می‌کند همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور.

اگر اشکال کنید که: در اینجا تصریح شده که نام پدر آن مصلح إلهی، اسم پدر پیغمبر اکرم ﷺ است، و این منافات دارد با اینکه حضرت قائم ؑ فرزند امام حسن عسکری ؑ است: در جواب از این اشکال محمدبن طلحهٔ شافعی ـ که از علمای برجستهٔ عامّه است ـ چنین گفته:

۱ ـ این زیادتی از یکی از راویان حدیث ـ زائده ـ صورت گرفته که عادتش دست بردن در احادیث است، شاهد بر آن اینکه این زیادتی در روایت ابوداوود و ترمذی ـ که در صحیح خود آن را نقل کرده‌اند ـ نیامده است.

۲ ـ بر فرض اینکه این کلمه اضافه نشده باشد. این احتمال هست که کلمهٔ (ابنی) به کلمهٔ (ابی) تصحیف شده باشد که نظایر آن زیاد است.

۳ ـ باز بر فرض اینکه عبارت به همان طور درست باشد. تأویلش این است که پیغمبر ﷺ کنیه را اسم و جد را پدر خوانده است، در این صورت منظور پدرش

حسین ﷺ است که کنیه‌اش ابوعبدالله است، و این دو تعبیر در لغت و عرف شایع و متداول است.

می‌گویم: برای اثبات اینکه حضرت حجة بن الحسن ـ صلوات الله علیه ـ همان قائم موعود است، بر این حدیث اعتماد نمی‌کنیم، بلکه اعتماد بر روایات بسیار و متواتر و صریح می‌باشد ـ که قسمتی از آنها گذشت ـ و اینکه این حدیث را با جوابهای این فاضل خردمند در اینجا آوردم، برای این منظور بود که اگر کسی آن را یافت دچار اشتباه نشود، و متوجه باشد که عادت بعضی روات آنها بر دست بردن در احادیث بوده است، به خصوص راجع به این حدیث عدّه‌ای تصریح کرده‌اند که یکی از راویان آن از کسانی است که عادت و شیوه‌اش دست بردن و زیاد کردن احادیث است، و برای اینکه بدانید اینکه قائم همان حجة بن الحسن العسکری ﷺ است، نزد آنها هم مسلّم است، به حدّی که این فاضل بر خود لازم دانست که این حدیث را ـ بر فرض صحت آن ـ تأویل نماید، و حمد خدای را که نور خود را به اتمام رسانید.

در اینجا خوش دارم که روایت آگاه شدن و هدایت شدن سیّد حمیری را بیاورم، زیرا که در آن به نام حضرت حجّة بن الحسن العسکری ﷺ تصریح شده، و آمده است که: آن حضرت زمین را پر از قسط و عدل خواهد ساخت.

شیخ صدوق ﵀ در کتاب کمال الدین به سند خود از سیّد حمیری نقل کرده که گفت: من [در دین] غلو داشتم، و معتقد به غایب بودن محمد ابن الحنفیّه بودم، مدتی در این وضع گمراهی به سر می‌بردم، تا اینکه خداوند بر من منّت گذارد و به وسیلهٔ جعفر بن محمد صادق ﷺ از آتش نجاتم داد و به راه راست هدایتم کرد. و چون با دلائل، امامت آن حضرت بر من ثابت شد و دانستم که او بر من و همهٔ خلق حجّت است، و او است آن امامی که خداوند اطاعتش را واجب دانسته، از او پرسیدم: یابن رسول الله، اخباری از پدران تو دربارهٔ غیبت به ما رسیده که به صحّت مقرون است، به من بگو که این غیبت بر که واقع می‌شود؟ فرمود: غیبت در ششمین فرزند من که دوازدهمین امام است خواهد بود. امامان هدایتگر بعد از رسول الله ﷺ، که اوّلین آنها امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و آخرشان قائم بالحق بقیة الله در

زمین و صاحب زمان می‌باشد، به خدا که اگر به قدر نوح در قوم خودش باقی بماند، از دنیا نرود تا ظهور کند و زمین را پر از قسط و عدل نماید. چنانکه از ستم و ظلم پر شده باشد.

سیّد حمیری می‌گوید: هنگامی که این مطالب را از مولایم امام صادق جعفر بن محمد علیه‌السلام شنیدم به دست او توبه کردم و این قصیده را سرودم:

۱ ـ فَلَمّا رَأَيْتُ النّاسَ فِي الدّينِ قَدْ غَوَوا	تَجَعْفَرْتُ بِاِسْمِ اللهِ فِيمَنْ تَجَعْفَرُوا
۲ ـ وَنادَيْتُ بِاِسْمِ اللهِ وَاللهُ أَكْبَرُ	وَأَيْقَنْتُ أَنَّ اللهَ يَعْفُو وَيَغْفِرُ
۳ ـ ودِنْتُ بِدينٍ غَيْرِ ما كُنْتُ دَيِّناً	بِهِ وَنَهاني سَيِّدُ النّاسِ جَعْفَرُ
۴ ـ فَقُلْتُ فَهَبْني قَدْ تَهَوَّدْتُ بُرْهَةً	وَإِلاّ فَديني دينُ مَنْ يَتَنَصَّرُ
۵ ـ وَإِنّي إِلَى الرَّحْمٰنِ مِنْ ذاكَ تائِبٌ	وَإِنّي قَدْ أَسْلَمْتُ وَاللهُ أَكْبَرُ
۶ ـ فَلَسْتُ بِغالٍ ما حَيِيتُ وَراجِعٍ	إِلىٰ ما عَلَيْهِ كُنْتُ أُخْفي وَأُظْهِرُ
۷ ـ وَلا قائِلٌ حَيٌّ بِرَضْوىٰ مُحَمَّدٌ	وَإِنْ عابَ جُهّالٌ مَقالي فَأَكْثَرُوا
۸ ـ وَلٰكِنَّهُ مِمّا مَضىٰ لِسَبيلِهِ	عَلىٰ أَحْسَنِ الْحالاتِ يَقْفي وَيُخْبِرُ
۹ ـ مَعَ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ الأُولىٰ لَهُمْ	مِنَ الْمُصْطَفىٰ فَرْعٌ زَكِيٌّ وَعُنْصُرُ[1]

۱ ـ پس چون دیدم مردم در امر دین راه انحراف پیش گرفتند، در میان جعفریان به نام خدا مذهب جعفری را پذیرفتم.

۲ ـ و به نام خداوند فریاد برآوردم که (الله اکبر)، و یقین دارم که خداوند بخشنده و عفو کننده است.

۳ ـ و به دینی ایمان آوردم غیر از آنچه قبلاً داشتم، و سرور مردمان جعفر علیه‌السلام از آن مرا نهی کرد.

۴ ـ با خود گفتم: گیرم که مدتی یهودی می‌شدم، یا به دین نصرانیت درمی‌آمدم.

۵ ـ من به درگاه خداوند رحمن از آن گمراهی توبه می‌کنم، و من مسلمان شدم و الله اکبر می‌گویم.

۶ ـ تا زنده‌ام دیگر غلو نکنم و برنمی‌گردم به آنچه در نهان و آشکار بدان عقیده داشتم

---

۱ کمال الدین، ۳۴/۱؛ دیوان السید الحمیری، ۲۰۳ با اندکی تفاوت

۷ ـ دیگر نخواهم گفت که محمد [ابن الحنفیّه] در کوه رضوی زنده است، هر چند که جاهلان گفتارم را عیب کنند.

۸ ـ ولی می‌گویم او از کسانی است که عمرش را با بهترین حالات و پیروی از حقّ سپری نمود.

۹ ـ با پاکیزگان و نیکانی که از حضرت مصطفی ﷺ شاخهٔ پاکیزه‌ای هستند. تا آخر قصیده که طولانی است و نیز قصیدهٔ دیگری پس از آن سرودم:

۱ ـ اَیٰا راکِباً نَحْوَ الْمَدینَةِ جَسْرَةً   عَذٰا فِرَةً یُطْوىٰ بِها کُلُّ سَبْسَبِ
۲ ـ اِذٰا مٰا هَدٰاکَ اللهُ عٰایَنْتَ جَعْفَراً   فَقُلْ لِوَلِیِّ اللهِ وَابْنِ الْمُهَذَّبِ
۳ ـ اَلاٰ یٰا اَمینَ اللهِ وَابْنَ أَمینِهِ   اَتُوبُ اِلَی الرَّحْمٰنِ ثُمَّ تَأَوُّبی
۴ ـ اِلَیْکَ مِنَ الْاَمْرِ الَّذی کُنْتُ مُطْنِباً   اُحٰارِبُ فیهِ جٰاهِداً کُلَّ مُعرِبٍ
۵ ـ وَمٰا کٰانَ قَوْلی فِی ابْنِ خَوْلَةَ مُبْطِناً   مُعٰانِدَةً مِنّی لِنَسْلِ الْمُطَیَّبِ
۶ ـ وَلٰکِن رُوِینٰا عَنْ وَصِیِّ مُحَمَّدٍ   وَمٰا کٰانَ فیمٰا قٰالَ بِالْمُتَکَذِّبِ
۷ ـ بِاَنَّ وَلِیَّ اللهِ یُفْقَدُ لاٰ یُرىٰ   سِنینَ کَفِعْلِ الْخٰائِفِ الْمُتَرَقِّبِ
۸ ـ فَیُقْسَمُ اَمْوٰالُ الْفَقیدِ کَاَنَّمٰا   تَغَیُّبُهُ بَیْنَ الصَفیحِ الْمُنَصَّبِ
۹ ـ فَیَمْکُثُ حیناً ثُمَّ یَنْبَعُ نَبْعَةً   کَنَبْعَةِ جَدْیٍ مِنَ الْاُفْقِ کَوْکَبِ[1]
۱۰ ـ یَسیرُ بِنَصْرِ اللهِ مِنْ بَیْتِ رَبِّهِ   عَلىٰ سُؤْدَدٍ مِنْهُ وَاَمْرٍ مُسَبَّبِ
۱۱ ـ یَسیرُ اِلىٰ اَعْدٰائِهِ بِلِوٰائِهِ   فَیَقْتُلُهُمْ قَتْلاً کَحَرّٰانَ مُغْضِبِ
۱۲ ـ فَلَمّٰا رُوی اِنَّ ابْنَ خَوْلَةَ غٰائِبٌ   صَرَفْنٰا اِلَیْهِ قَوْلَنٰا لَمْ نُکَذِّبِ
۱۳ ـ وَقُلْنٰا هُوَ الْمَهْدِیُّ وَالْقٰائِمُ الَّذی   یَعیشُ بِهِ مِنْ عَدْلِهِ کُلُّ مُجْدَبِ
۱۴ ـ فَاِنْ قُلْتَ لاٰ فَالْحَقُّ قَوْلُکَ وَالَّذی   اَمَرْتَ فَحَتْمٌ غَیْرُ مٰا مُتَعَصَّبِ
۱۵ ـ وَاُشْهِدُ رَبّی اَنَّ قَوْلَکَ حُجَّةٌ   عَلَی الْخَلْقِ طُرّاً مِنْ مُطیعٍ وَمُذنِبِ
۱۶ ـ بِاَنَّ وَلِیَّ الْاَمْرِ وَالْقٰائِمُ الَّذی   تَطَلَّعُ نَفْسی نَحْوَهُ بِتَطَرُّبِ

---

۱. این مصرع سکته دارد، و در بعضی از نسخه‌ها و نیز کتب دیگر به جای این بیت آمده:

فیمکث حیناً ثم یشرق شخصه   مضیئاً بنور العدل اشراق کوکب

(مترجم)

۱۷ ـ لَـهُ غَـیْبَةٌ لاٰ بُـدَّ مِـنْ اَنْ یَـغیبَهٰا　　فَـصَلَّی عَـلَیْهِ اللهُ مِـنْ مُـتَغَیِّبِ
۱۸ ـ فَـیَمْکُثُ حیناً ثُـمَّ یَـظْهَرُ حـینَهُ　　فَـیَمْلأُ عَـدْلاً کُـلَّ شَـرْقٍ وَ مَـغْرِبِ
۱۹ ـ بِـذاکَ اُدینُ اللهَ سِـرّاً وَ جَـهْرَةً　　وَلَسْتُ وَاِنْ عُـوتِبْتُ فـیهِ بِـمُعْتَبِ[1]

۱ ـ ای کسی که بر شتر نیرومند به سوی مدینه رهسپاری، شتران تندرو که بیابانهای دور و دراز با آنها پیموده می‌شود.

۲ ـ اگر خداوند هدایتت کرد و جعفر بن محمد ﷺ را ملاقات کردی، به ولیّ خدا و زادهٔ امام پاکت چنین عرض کن:

۳ ـ که‌ای امین خدا و فرزند امین خدا، من به درگاه خداوند رحمان توبه کردم و به سوی تو روی آوردم.

۴ ـ از آن عقیده‌ای که در آن بودم و بر آن پافشاری می‌کردم، و با مخالفین آن سر جنگ داشتم و در راه آن عقیده مبارزه می‌نمودم.

۵ ـ عقیدهٔ من دربارهٔ محمد فرزند خوله [حنفیّه]. از روی دشمنی و عناد با خاندان پاک پیغمبر ﷺ نبود.

۶ ـ ولی از گفتهٔ وصیّ محمّد ﷺ برای ما چنین نقل شده بود، و نقل کنندگان هم دروغگو نبودند.

۷ ـ که ولیّ خدا غایب و پنهان می‌شود، چندین سال همچون افراد ترسان و منتظر.

۸ ـ و دارایی و اموال آن امام غایب، در زمان حیاتش تقسیم می‌شود، مانند کسی که مرده و زیر خاک دفن شده باشد.

۹ ـ او مدتی در این حال (غیبت) به سر می‌برد و به ناگاه ظهور می‌کند، مانند ستارهٔ درخشانی که از افق سربرآرد.

۱۰ ـ به نصرت و یاری خداوند از خانهٔ پروردگارش حرکت می‌کند، با عظمت و جلال و وسائل آماده.

۱۱ ـ بر دشمنانش حمله می‌کند با پرچم پیروزی. و همچون دلاور خشمناکی بر آنها می‌تازد.

---

۱. کمال الدین، ۱/ ۳۴ ـ ۳۵؛ دیوان السید الحمیری، ۱۱۴ ـ ۱۱۷.

۱۲ ـ چون برای ما روایت شد که فرزند خوله [= محمد ابن الحنفیّه] غایب است، ما این عقیده را بر او تطبیق نمودیم، و تکذیب نکردیم.

۱۳ ـ و چنین پنداشتیم که او مهدی و قائم بر حقّی است که به برکت عدالتش هر قحطی زده‌ای به خوشی زندگی می‌نماید.

۱۴ ـ اکنون اگر بگویی که او آن قائم نیست. البته سخنت درست است، و به آنچه امر فرمایی حتم است و تعصّبی در کار نیست.

۱۵ ـ خدا را شاهد می‌گیرم که قول تو حجّت است، بر تمام بندگان از فرمانبردار و معصیت کار.

۱۶ ـ آن امام و ولیّ امر و قائمی که، جانم در اشتیاق او در طرب است.

۱۷ ـ به ناچار غیبتی خواهد داشت که آن دوران را سپری کند، درود خداوند بر آن چنان غائبی باد.

۱۸ ـ مدّتی در پس پردهٔ غیبت باقی می‌ماند و سپس در وقت خودش ظهور می‌کند، آنگاه بر همهٔ اهل شرق و غرب حکمرانی می‌نماید.

۱۹ ـ با این عقیده برای خدا در نهان و آشکار دینداری کنم، و هر قدر در این باره سرزنش شوم اعتنایی ندارم.

و در بحار، از مناقب، از داوود رقی آمده است که گفت: به سیّد حمیری خبر رسید که نزد امام صادق ﷺ یاد شده و آن حضرت فرموده‌اند: سیّد کافر است. به خدمت آن حضرت رفت و عرض کرد: ای آقای من با شدّت محبّتی که به شما دارم و دشمنی که با دشمنان شما می‌کنم باز هم من کافرم؟ فرمود: چه فایده که تو به حجّت دهر و زمان کفر می‌ورزی سپس دست او را گرفت و به اتاقی برد که در آن قبری بود، پس آن حضرت دو رکعت نماز خواند، سپس دستش را به قبر زد؛ قبر قطعه قطعه شد، و مردی از آن بیرون آمد، در حالی که خاکها را از سر و ریش خود می‌تکاند. امام صادق ﷺ به او فرمود: تو که هستی؟ گفت: من محمد بن علی، مسمی به ابن الحنفیّه هستم. سپس فرمود: من کیستم؟ گفت: جعفر بن محمد، حجّت دهر و زمان.

سید حمیری از خدمت آن حضرت بیرون آمد در حالیکه این اشعار را بر لب داشت:

تَجَعْفَرْتُ بِاسْمِ اللهِ فیمَنْ تَجَعْفَرا[1]...

و نیز از عباد بن صهیب روایت است که گفت: در محضر جعفر بن محمد صادق علیه السلام بودم که خبر مرگ حمیری را به حضرت دادند. برای او دعا کرد و طلب رحمت نمود. شخصی به آن حضرت عرضه داشت: یابن رسول‌الله با اینکه او شراب می‌خورد و معتقد به رجعت بود؟ فرمود: پدرم از جدم مرا حدیث گفت که دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله نمی‌میرند مگر اینکه توبه کنند، و او توبه کرد در این حال جای نماز خود را برداشت و از زیر آن نوشته‌ای از سیّد بیرون آورد که در آن توبه و درخواست دعا کرده بود[2].

۹ ـ قتل دَجّال ـ که رییس گمراهان است ـ به دست آن حضرت

دلیل بر آن، روایتی است که صدوق در کمال الدین به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: خداوند تبارک و تعالی چهارده نور را چهارده هزار سال پیش از آفرینش خلق، آفرید، که آنها ارواح ما بودند. به آن حضرت عرض شد: یابن رسول‌الله این چهارده نور کیانند؟ فرمود: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامانی از ذریّه حسین علیه السلام که آخرین آنها قائم است، که پس از غیبتی بپاخیزد، و دجال را بکشد و زمین را از هرگونه جَوْر و ظلمی پاک گرداند[3].

و در همان کتاب نیز به سند خود از نزال بن سبره آمده که گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام برای ما سخنرانی کرد: حمد و ثنای خدای عزّ و جل را به جای آورد، و بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله درود فرستاد. سپس سه مرتبه فرمود: «سَلُونی اَیُّهَا النّـاسُ قَـبْلَ اَنْ تَفْقِدُونی»؛ ای مردم؛ بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید. صعصعة بن صوحان از جای برخاست و عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین دجّال کی خروج می‌کند؟ فرمود: بنشین که خداوند سخن تو را شنید و منظور تو را دانست. به خدا قسم آنکه پرسیده شده از سؤال کننده داناتر نیست، و لیکن نشانه‌هایی دارد و آمادگیهایی که مانند دو تای کفش پی در پی

---

۱. بحار الانوار، ۴۷ / ۳۲۰.
۲. بحار الانوار، ۴۷ / ۳۲۰.
۳. کمال الدین، ۲ / ۳۳۵.

واقع می‌شوند، اگر بخواهی از آنها تو را خبر دهم؟ عرضه داشت: آری، یا امیرالمؤمنین. فرمود: این نشانه‌ها را حفظ کن: هرگاه مردم نماز را بمیرانند، و امانت را خیانت کنند، و دروغ را جایز بشمارند، و ربا بخورند، و رشوه بگیرند، و ساختمانها را محکم بسازند، و دین را به دنیا بفروشند، و سفیهان را به کارها بگمارند، و با زنان مشورت کنند، و رحمها را قطع نمایند، و دنبال هوس بروند، و خونریزی را آسان و سبک شمارند، و علم (یا عدل) ضعیف شود، و ظلم افتخار باشد؛ اُمرا فاجر؛ وُزرا ستمگر؛ کدخدایان خائن؛ قرآن خوانان فاسق گردند؛ شهادت دروغ رایج، و زنا و تهمت و گناه و طغیان علنی شود؛ قرآنها به زیور آراسته، و مساجد زینت یافته، و مناره‌ها بلند ساخته، و اشرار احترام شوند؛ در صفها ازدحام، در دلها اختلاف، و در پیمانها شکستن واقع گردد، و موعود نزدیک شود، و از روی حرص دنیا زنها در تجارت با شوهرانشان مشارکت کنند؛ صدای بی‌دینها بلند گردد، و به آنها گوش فرا داده شود، و بدترین افراد هر قومی سرپرست آنها بشود، و از افراد فاجر ـ از ترس اذیت آنها ـ تقیّه کنند؛ دروغگو به راستگویی و خائن به امانتداری شناخته شوند؛ زنهای آوازه‌خوان و نوازندگان به کار گرفته شوند، و آخرین این امت اولشان را لعنت نماید، و زنان بر زین سوار شوند[۱]، و زنان، خود را به مردان، و مردان؛ خویش را به زنان شبیه گردانند؛ و شاهد نادیده (یا نخواسته) گواهی دهد، و شاهد دیگری برای طرفداری گواهی دهد ـ بدون اطلاع از جریان ـ و برای غیر خدا فقه بیاموزند، و کار دنیا را بر کار آخرت ترجیح دهند، و بر دلهای گرگ صفت لباس میش پوشانند؛ دلهایشان از مردار گندیده‌تر و از صبر تلخ‌تر باشد. پس در آن هنگام، زود، زود! و شتاب، شتاب! در آن روز بهترین جاها بیت المقدس باشد، که زمانی بر مردم فرا می‌رسد که هر کدام تمنّا می‌کنند از ساکنان آن باشند.

اصبغ بن نُباته از جای برخاست و عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین، دجّال کیست؟ فرمود: دجّال، صاید بن صاید [صید] است بدبخت کسی است که او را تصدیق کند، و نیکبخت آن است که او را تکذیب نماید، از شهری که آن را اصفهان می‌نامند، از روستایی که یهودیه

۱. معلوم است که منظور زین اسب و امثال آن نیست زیرا که در آن زمان هم رایج بوده بلکه شاید منظور رانندگی در این زمان باشد و الله العالم (مترجم).

خوانده می‌شود بیرون آید. چشم راستش ممسوح است و چشم دیگرش در پیشانی مانند ستارهٔ صبح می‌درخشد، و در آن لکه‌ای باشد که گویی به خون آمیخته است. میان دو چشمش نوشته: این کافر است؛ که هر باسواد و بی‌سواد آن را می‌خواند. به دریاها فرو می‌رود، و آفتاب با او می‌گردد، در مقابلش کوهی از دود، و پشت سرش کوهی سفید می‌باشد که مردم می‌پندارند نان است.

در زمان قحطی شدیدی خروج می‌کند، و بر خر سفیدی سوار است که هر گامش یک میل می‌باشد، و آبگاه به آبگاه زمین برایش نور دیده می‌شود، و به هیچ آبی نگذرد مگر اینکه تا روز قیامت فرو رود. با صدای بلندی که شرق و غرب بشنوند فریاد بزند: به سوی من آیید دوستان من، که منم آنکه آفریدم و درست کردم و تقدیر و هدایت نمودم. **أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلىٰ!** آن دشمن خدا دروغ می‌گوید. او یک چشم است، غذا می‌خورد، و در بازارها راه می‌رود، به راستی که پروردگارتان نه یک چشم است، نه راه می‌رود، و نه زوال دارد: **تَعالَى اللّهُ عَنْ ذٰلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً**؛ خداوند از آن پندارها بسی برتر است.

بدانید که بیشتر پیروانش اولاد زنا و دارای پوستینهای سبز هستند. خداوند عزّ و جل او را در شام، بر سر گردنه‌ای به نام «افیق» خواهد کشت، او سه ساعت از روز جمعه گذشته، به دست کسی که حضرت مسیح عیسی بن مریم پشت سرش نماز می‌خواند کشته می‌شود، همانا که بعد از آن طامّهٔ کبریٰ (درهم کوبندهٔ بزرگ) خواهد بود.

عرض کردیم: آن چیست یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: خروج «دٰابَّةُ الْأَرْض» از کنار کوه صفا که انگشتری سلیمان و عصای موسی با او باشد، انگشتری را بر روی هر مؤمنی بگذارد نقش می‌گیرد: این به حقّ مؤمن است. و بر روی هر کافری بگذارد نوشته می‌شود: این به حقّ کافر است، تا جایی که مؤمن بانگ برزند که: وای بر تو ای کافر، و کافر فریاد برآرد: خوشا به حال تو ای مؤمن که من دوست می‌داشتم همانند تو باشم و رستگار شوم؛ سپس دابّه سر بردارد، آنگاه به اذن خداوند شرق و غرب او را ببینند، و این امر بعد از طلوع آفتاب از مغرب خواهد بود، و توبه برداشته خواهد شد، دیگر نه توبه قبول می‌شود و نه عملی مفید. ﴿يَوْمَ لاٰ يَنْفَعُ نَفْساً إِيمٰانُهٰا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فى إِيمٰانِهٰا خَيْراً﴾؛ آن روز برای کسی که از پیش ایمان نیاورده باشد، یا با ایمانش خیری حاصل ننموده، ایمان

آوردنش سودی ندارد[۱]. سپس فرمود: از من نپرسید که پس از آن چه خواهد شد؟ زیرا که حبیب من رسول الله ﷺ از من عهد گرفته که آن را جز به خاندانم نگویم.

نزال بن سبره می‌گوید: به صعصعة بن صوحان گفتم: ای صعصعه، منظور امیرالمؤمنین از این سخن چیست؟ گفت: ای پسر سبره، آنکه عیسی بن مریم پشت سرش نماز خواهد خواند. دوازدهمین تن از عترت پیغمبر و نهمین فرزند حسین ﷺ است، و اوست آفتابی که از مغربِ خود برآید، کنار رکن و مقام ظاهر می‌شود، و زمین را پاک می‌کند، و میزان عدل برقرار می‌سازد، پس آن هنگام هیچ کس به دیگری ظلم نخواهد کرد، امیرالمؤمنین ﷺ ما را خبر داد که حبیب او رسول الله ﷺ با او عهد کرده که جز به امامان از عترتش به احدی نگوید که بعداً چه خواهد شد[۲].

می‌گویم: تردیدی نیست که دعا کردن برای قاتل این کافر عنید، و یاری و تأییدش را از خدا خواستن به حکم عقل و شرع پسندیده است.

و امّا این خبر ـ هر چند که به دلیل وجود چند مجهول الحال در سندش، ضعیف است ولی ـ مضامین آن با اخبار دیگری که از ائمهٔ اطهار ﷺ رسیده تقویت می‌شود.

در اینجا چند فایده را شایسته است تذکر دهیم:

۱ ـ اینکه آن حضرت فرمود: (به خدا قسم آنکه پرسیده شده، از سؤال کننده داناتر نیست...).

دلالت می‌کند که این یکی از امور بدائیّه است که احتمال تقدیم و تأخیر (جلو و عقب افتادن) دارد. و وقت معیّنی برای آن نیست، همانطور که ظهور مولای غایب ما ﷺ نیز چنین است، که در نکات بحث غیبت در حرف غین گذشت.

۲ ـ دجّال علیه اللّعنه ساحر خواهد بود، و اینکه مردم خیال می‌کنند که آفتاب با او راه می‌رود برای همین است. و دلیل بر آن، فرمایش آن حضرت که: (مردم خیال می‌کنند نان است) می‌باشد، و اینکه می‌فرماید: (زمین زیر پایش نور دیده می‌شود). به خاطر عظمت الاغ (مرکب) اوست! و این کنایه از سرعت سیر است.

---

۱. اقتباس از سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۵۸.
۲. کمال الدین: ۲ / ۵۲۵.

۳ ـ خروج دابة الارض در زمان ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه می‌باشد، و روایات متعددی وارد شده که منظور از آن، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است. از جمله: در بحار، به سند خود از ابوعبدالله جدلی آورده که گفت: بر علی بن ابی‌طالب ﷺ وارد شدم؛ به من فرمود: آیا سه مطلب را به تو خبر ندهم پیش از آن که بر من و تو کسی وارد شود؟ عرض کردم: چرا؛ فرمود: من بندهٔ خدایم، و من دابة الارض، هستم و راستگوی زمین و عدل آن و برادر پیامبرش می‌باشم؛ آیا خبر دهم تو را به انف و عین مهدی؟ عرض کردم: آری، پس آن حضرت دست به سینهٔ خود زد و فرمود: من[1].

مؤلّف کتاب، محمد تقی موسوی اصفهانی ـ عفی عنه ـ می‌گوید: معنی این گفتهٔ آن حضرت که خبر دهم تو را به انف و عین مهدی...، در حرف زاء گذشت، مراجعه شود.

و امّا ابوعبدالله جدلی ـ راوی حدیث ـ نامش عبید بن عبد است، و سیّد بزرگوار مورد اعتماد، سیّد مصطفی، در کتاب نقد الرجال[2] از خلاصه نقل کرده که او یکی از دوستان و خوّاص امیرالمؤمنین ﷺ بوده است.

و در روایت دیگری از او آمده که گفت: بر حضرت علی ﷺ وارد شدم به من فرمود: هفت سخن برای تو بیان می‌کنم، مگر اینکه کسی بر ما داخل شود. عرض کردم: بیان کن فدایت شوم. فرمود: آیا انف مهدی و عین‌اش را می‌شناسی؟ گوید: گفتم: آیا ای امیرمؤمنان شما هستید؟ فرمود ﷺ: گمراهی را آن دو نفر (اوّلی و دوّمی) پوشیده داشتند و در آخر الزمان «دابّة» خواری آن دو را آشکار می‌سازد. گوید: عرضه داشتم: به خدا سوگند ای امیرمؤمنان گمان می‌کنم همانا آن دو، فلانی و فلانی باشند پس فرمود ﷺ: دابّه، وه چه دابّه‌ای است! و عدل و راستگویی او، و زمان برانگیخته شدن آن! و خداوند هر که به او ظلم کند را هلاک می‌سازد.

و در بحار به نقل از معانی الاخبار به سند خود از عبایه أسدی روایتی آمده که مطلب فوق را تأیید و تأکید می‌کند، عبایه گوید: امیرالمؤمنین ﷺ کسالتی داشت و من بر بالینش حاضر بودم، به من فرمود: در مصر منبری خواهم ساخت، و دمشق را خراب

---

۱. بحار الانوار، ۳۹: ۲۴۳.

۲. نقد الرجال، ۲۱۳ ـ ۲۱۴.

می‌کنم، و یهود و نصاری را از هر گروه زیاد عرب خارج می‌نمایم، و عرب را به این عصایم پیش می‌برم. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین مثل اینکه تو خبر می‌دهی که بعد از مرگ زنده می‌شوی؟

فرمود: نه ای عبایه، آنطور نیست که پنداشته‌ای؛ مردی از من این کار را انجام می‌دهد.

صدوق گوید: امیرالمؤمنین ﷺ از عبایه أسدی تقیّه کرده است.

و نیز در بحار از حضرت امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: مردی به عمّار بن یاسر گفت: ای ابوالیقظان، آیه‌ای در کتاب خدا هست که قلبم را تباه کرده و مرا به شک انداخته است. عمّار گفت: کدام آیه؟ آن مرد گفت: آنجا که خداوند متعال فرماید: ﴿وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنالَهُم دابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ﴾[1]؛ و هنگامی که وعدهٔ عذاب ما بر آنان تحقق یافت، برایشان دابّة الارض (جنبنده‌ای از زمین) برآوریم که با آنان سخن گوید که مردم به آیات ما یقین نمی‌داشتند.

این کدام دابّه است؟ عمّار گفت: به خدا قسم نمی‌نشینم و نه غذا می‌خورم و نه چیزی می‌آشامم تا اینکه آن را به تو نشان دهم.

سپس با آن مرد به سوی امیرالمؤمنین ﷺ شتافت. آن حضرت خرما و کره تناول می‌کرد؛ به عمّار فرمود: پیش بیا ای ابوالیقظان. عمّار نشست و شروع به خوردن کرد. آن مرد تعجب کرد و وقتی عمّار برخاست به او گفت: سبحان الله ای ابوالیقظان، تو سوگند خوردی که چیزی نخوری و نیاشامی و ننشینی تا آن را (دابَّةُ الْأَرْض) به من نشان دهی! عمّار گفت: اگر تعقّل کنی متوجه می‌شوی که آن را به تو نشان دادم[2].

و نیز از آن حضرت منقول است که فرمود: رسول الله ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ رسید در حالی که در مسجد خوابیده؛ شنها را جمع کرده و بر آنها سر نهاده بود. پیغمبر ﷺ با پا او را حرکت داد و فرمود: ای دابّة الله برخیز. یکی از اصحاب که شاهد ماجرا بود، عرض کرد: یا رسول الله آیا ما یکدیگر را به این نام بخوانیم؟ فرمود: نه؛ و الله این فقط به او (علی) اختصاص دارد، و اوست دابه‌ای که خداوند در کتاب خود از آن یاد کرده است[3]... .

---

۱. سوره نمل، آیه ۸۲.
۲. بحار الانوار، ۵۳: ۵۳
۳. بحار الانوار، ۵۳: ۵۲

همین مقدار از روایات إنْ شاء الله در این زمینه کفایت می‌کند.

۴ ـ اینکه در صدر حدیث سابق الذکر حضرت فرمود: (پس از آن هنگام توبه برداشته خواهد شد...) .

دلالت دارد بر اینکه حضرت حجّت ـ عجل الله فرجه و ظهوره ـ توبه و ایمان را از کسانی که پیش از خروج دابّة الارض به کفر و طغیان آلوده بوده‌اند؛ می‌پذیرد، و هرگاه دابّة الارض خروج کند توبه برداشته شود، و کسی که پیشتر ایمان نداشته ایمان آوردن به کارش نمی‌آید.

و این چنین روایات مختلفی که در این باب آمده جمع می‌شود؛ در بعضی از این روایات آمده امام عصر ارواحنا فداه توبه را قبول می‌کند، که در بحث قتل کافرین آوردیم، و حاصل آنها چنین است که آن حضرت اسلام را بر آنها عرضه می‌کند؛ هر کس اطاعت نمود نجات یابد و هر کس نپذیرفت کشته می‌شود، و بعضی دیگر از روایات دلالت می‌کند بر اینکه آن حضرت اسلام را از کسانی که پیش از آن مسلمان نبوده‌اند نمی‌پذیرد و توبهٔ کسی را قبول نمی‌کند، چنانکه شیخ صدوق ﷺ در کتاب کمال الدین از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ دربارهٔ قول خداوند عزّ و جل: ﴿يَوْمَ يَأْتي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لاٰ يَنْفَعُ نَفْساً إيمانُهٰا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ﴾[1]؛ آن روز که بعضی از آیات پروردگارت رسد برای کسی که از پیش ایمان نیاورده یا باایمانش خیری حاصل ننموده باشد، ایمان آوردنش سودی ندارد.

فرمود: أَلْآيَاتُ هُمُ الْأَئِمَّةُ الْمُنْتَظَرَةُ وَالْآيَةُ الْمُنْتَظَرَةُ الْقَائِمُ ﷺ؛ یعنی آیات، امامان «مشطره»[2] هستند و آیهٔ منتظره قائم ﷺ است. پس آن روز نفعی ندارد کسی را ایمانش اگر پیش از آنکه آن حضرت با شمشیر قیام کند ایمان نیاورده باشد ـ هر چند که به پدران او ایمان داشته است ـ[3].

و در حدیث مروی در بحار در وصف آن حضرت از امام ابوجعفر باقر ﷺ چنین

---

۱. سوره انعام، آیه ۱۵۸

۲. این کلمه در کمال الدین آمده ولی در تفسیر برهان موجود نیست. به هر حال این کلمه یا از شطر به معنی اتصال گرفته شده یعنی امامانی که سلسلهٔ آنها به هم متصل است، و یا از شطیر به معنی غریب گرفته شده، اشاره به غربت آنها و اینکه یاری نداشتند تا حقّ خود را بگیرند، و در این امر منتظر حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه می‌باشند. (مؤلف)

۳. کمال الدین، ۲ / ۳۳۶.

آمده: کسی را توبه نمی‌دهد و در راه خدا ملامت احدی او را نمی‌گیرد[1]... .

و روایات دیگری که به ظاهر با هم تعارض دارند، و با این وجه، خلاصهٔ مطلب چنین است که آن حضرت پیش از خروج دابة الأرض توبه و ایمان را از مخالفین می‌پذیرد و پس از آن دیگر قبول نیست.

اگر بگویید: با توجه به روایتی که در تفسیر برهان دربارهٔ آیهٔ: ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ...﴾[2]. آمده، این وجه بعید به نظر می‌رسد؛ روایت چنین است: از امام ابوعبدالله صادق ﷺ که فرمود: پیوسته خداوند را در زمین حجّتی بوده که حلال و حرام را بداند و مردم را به راه خدا دعوت کند، و حجّت از زمین قطع نمی‌شود مگر چهل روز پیش از روز قیامت، پس هنگامی که حجّت رفع شود درب توبه هم مسدود می‌گردد. وَلَمْ يَنْفَعْ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ اَنْ تُرْفَعَ الْحُجَّةُ...؛ و فایده نمی‌بخشد کسی را ایمانش اگر ایمان نیاورده باشد پیش از آنکه حجّت برداشته شود[3].

در جواب می‌گوییم: البته مردم در زمان ظهور امام ﷺ از گناهان معصوم نخواهند شد، و منظور از این خبر این است که مکلّف اگر معصیت کند و پیش از آن وقت معیّن، توبه نماید، توبه‌اش قبول می‌شود، و هنگامی که حجّت مرتفع گردد، درب توبه نیز بسته می‌شود، بنابراین منافاتی بین این روایت و آن وجه نیست.

و به وجه دیگری نیز می‌شود بین این اخبار جمع کرد که شاید بهترین وجوه باشد؛ و آن اینکه حضرت مهدی ﷺ توبهٔ کسانی را که بداند ایمان آنها از روی حقیقت و اخلاص است، می‌پذیرد، ولی از کسانی که به زبان و ظاهر مؤمن باشند نمی‌پذیرد و دیگر کار از کار گذشته است. شاهد بر این مطلب را قبلاً آوردیم که آن حضرت حکم به باطن می‌کند ـ که اختصاص به او دارد ـ این راه حلّی است که به خاطر حقیر رسیده.

و امّا سیّد جلیل سیّد نعمت الله جزائری ﷺ در کتاب الانوار النعمانیه چنین گفته: در این اخبار بسیار فکر می‌کردم و وجه جمع بین آنها را می‌خواستم بدانم تا اینکه خداوند

---

۱. بحار الانوار، ۳۵۴/۵۳.

۲. سوره انعام، آیه ۱۵۸

۳. تفسیر البرهان، ۵۶۴/۱

توفیقم داد و بر حدیثی دست یافتم که بین این اخبار را جمع می‌کند. و حاصل آن حدیث اینکه: هنگامی که حضرت مهدی ﷺ قیام می‌کند خداوند متعال عدّه‌ای از کسانی را که کافر محض مرده‌اند، زنده می‌کند ـ چنانکه بیان این مطلب خواهد آمد ـ و آن حضرت از این افراد دیگر توبه را نمی‌پذیرد که قبلاً مرده و عذاب الهی را به عیان دیده‌اند و از روی ناچاری می‌خواهند ایمان بیاورند، زیرا که توبهٔ آنها در آن حال مانند توبهٔ فرعون است که چون به غرق شدن افتاد، گفت: توبه کردم، و خداوند در جوابش فرمود: ﴿الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ﴾[1]؛ حالا ایمان می‌آوری و حال آنکه پیش از این به معصیت گذراندی. و توبه‌اش را قبول نکرد، و یا مثل کسی است که روح به گلویش رسیده و جایگاهش را در آتش دیده که اگر توبه کند توبه‌اش پذیرفته نیست؛ امّا کسانی که در زمان ظهور زنده باشند و پیش از آن نمرده‌اند، یا باید ایمان داشته باشند یا کشته شوند[2].

می‌گویم: این مطلب به خودی خود صحیح است ولی اخبار آینده این جمع را نمی‌پذیرد زیرا که ظاهر آنها بیان وضع زندگان است ـ که بر تأمل کننده پوشیده نیست ـ ظاهراً مرحوم سید ﷺ وقتی بر این حدیث دست یافت آن را به سلیقهٔ خود وجه جمع بین آن اخبار قرار داد، به هر حال وجه وجیه در این مبحث همان اول یا دوم است که ذکر کردیم.

۵ ـ از اینکه آن حضرت در حدیث دجّال فرمود: (چشم راستش مسح شده...) وجه نامیده شدنش به (مسیح) معلوم می‌شود؛ دِرهمهای اطلسی که مسکوک نیست، از همین جهت مسیح نام داشته و زمین مسطّح را (مسحاء) گویند.

و از سخن صاحب قاموس وجه دیگری استفاده می‌شود و آن اینکه: به خاطر شوم بودن، دجال را مسیح نامند. وی در معنی تمسیح چنین گفته است: اینکه خداوند چیزی را مبارک یا ملعون بیافریند، از اضداد است. و مسیح عیسی را به خاطر برکتش بدین اسم نامیده‌اند، و در اشتقاق این کلمه پنجاه قول ـ در شرحی که بر مشارق الانوار نگاشته‌ام ـ را یادآور شده‌ام... .

---

۱. سوره یونس، آیه ۹۱

۲. الانوار النعمانیه، ۲ / ۷۲.

۶ـ صاحب قاموس در واژهٔ دجل چنین گفته است: دُجیل بر وزن زُبیر: ثمامه قَطْران، و دجل البعیر: شتر را قَطْران (= شیرهٔ درخت ابهل و أرُز) مالید یا همهٔ اندام شتر را قطران مالید؛ و از همین باب است دجّال چون همهٔ زمین را فراگیرد، یا از دَجَل به معنی دروغ گفت، و سوزاند، و جماع کرد، و نواحی زمین را پیمود، و یا از دجل تدجیلاً گرفته شده است به معنی پوشاندن و مطلّا کردن ـ به خاطر نیرنگ او به باطل ـ و یا از دُجال به معنی طلا یا آب طلا اخذ شده، چون گنجینه‌ها در پی او در حرکت است، یا از دِجال یعنی: دستهٔ شمشیر یا از دَجاله برای رفیقان انبوه یا از دَجال بر وزن سَحاب به معنی سرگین ـ چون زمین را نجس می‌کند ـ یا از دجل مردم برای به دست آوردن گمشده‌ها، چون مردم از او پیروی می‌کنند[1].

۷ـ سیّد جزائری در کتاب الانوار النعمانیّه گفته است: و امّا دجّال؛ از حدیث شیخ صدوق دانستی از اصفهان خروج می‌کند و در اخبار بسیاری آمده که او از سیستان خروج می‌نماید، و می‌شود این اخبار را به این صورت جمع کرد که مکرر خروج خواهد داشت، چنانکه احوال مختلفی دارد، لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردمان بر او باد[2].

۸ـ شیخ ما امین الدین فضل بن الحسن طبرسی در کتاب مجمع البیان در خبر مرسلی از پیغمبر اکرم ﷺ آورده که فرمود: هر که سورهٔ کهف را تا هشت روز بخواند از هر گونه فتنه‌ای محفوظ می‌ماند، و اگر دجّال در آن هشت روز خروج نماید خداوند او را از فتنهٔ دجّال مصون می‌گرداند[3].

و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت آورده که فرمود: هر آنکه ده آیه از سورهٔ کهف را از حفظ بخواند فتنهٔ دجال به او ضرری نخواهد رساند و هر که تمام سوره را بخواند داخل بهشت می‌شود[4].

و در خبر دیگری از آن حضرت آمده که فرمود: شما را دلالت نکنم بر سوره‌ای که هنگام نزولش هفتاد هزار فرشته آن را مشایعت کردند که عظمت آنها بین آسمان و زمین

---

۱. قاموس: ۳ / ۳۷۴ (چاپ بیروت).

۲. الانوار النعمانیه، ۲ / ۱۱۰.

۳. مجمع البیان، ۶ / ۴۴۷.

۴. مجمع البیان، ۶ / ۴۴۷.

را پر کرده بود؟ گفتند: چرا؛ فرمود: سورهٔ اصحاب کهف؛ هر کس روز جمعه آن را بخواند، خداوند تا جمعهٔ دیگر به اضافه سه روز او را می‌آمرزد، و نوری بخشیده می‌شود که تا آسمان می‌رسد و از فتنهٔ دجّال محفوظ خواهد ماند[۱].

و در حدیث دیگری از آن حضرت منقول است که فرمود: شخصی که ده آیه از اول سورهٔ کهف حفظ کند سپس دجال را درک نماید به او ضرری نمی‌رساند، و هر که اواخر سورهٔ کهف را حفظ کند روز قیامت برای او نورٌ خواهد بود[۲].

حرف کاف

۱ ـ کمالات آن حضرت عجّل الله فرجه

اگر بشنوی مردی که کمال یا کمالاتی دارد، به ناراحتی یا ناراحتیهایی دچار شده، عقل تو را وامی‌دارد که به یاریش برخیزی و برای خلاصی او اقدام کنی، و اگر نتوانی این کار را انجام دهی مبادرت به دعا نمایی که برای او فرج و خلاص حاصل آید، و شفقت و اخلاص هم در وجود تو نسبت به او پیدا می‌شود. اکنون که این مطلب را توجه کردی می‌گوییم: مولای ما حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه، تمام مرزهای کمال را احاطه کرده، و به برترین مراتب جمال و جلال دست یافته است، با این همه او مبتلا به اهل ضلالت و گمراهی است و دورمانده از اهل و عیال و خانه و وطن. و این معنی برای اهل بینش کاملاً روشن است. امّا عظمت مصیبت آن حضرت، به مقدار عظمت خود او است، و امّا کمالاتش، زبان از بیان آن الکن و اندیشه‌ها از پرواز به قله‌های رفیع آن ناتوان می‌باشد. شاید با مطالعهٔ این کتاب گوشه‌هایی از این مطلب را به دست آوری و از سرچشمهٔ زلال آن سیراب شوی. و در اینجا نیز مطالبی می‌افزاییم که بدانی آن حضرت مجموعه‌ای از کمالات پیامبران و امامان و مظهر آنان است.

در روایتی که شیخ اجل محمد بن الحسن الحر عاملی در کتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات از کتاب اثبات الرجعه فضل بن شاذان به سند صحیح آورده چنین می‌خوانیم:

---

۱. مجمع البیان، ۶ / ۴۴۷.

۲. مجمع البیان، ۶ / ۴۴۷.

از امام صادق ؑ است که فرمود: هیچ معجزه‌ای از معجزات انبیا و اوصیا نیست مگر اینکه خداوند تبارک و تعالی مثل آن را به دست قائم ؑ ظاهر می‌گرداند تا بر دشمنان اتمام حجّت کند[۱].

و چه خوش گفته‌اند: آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری.

و نیز فاضل علامه مجلسی در بحار حدیثی از مفضّل بن عمر از امام ابوعبدالله صادق ؑ نقل کرده که فرمود: و در آن هنگام آقای ما قائم ؑ به خانهٔ خدا به پشت خود تکیه زده می‌گوید: ای مردم هر آنکه می‌خواهد آدم و شیث را ببیند، بداند که من آدم و شیث هستم، و هر که می‌خواهد نوح و فرزندش سام را ببیند، بداند که من همان نوح و سامم، و هر شخصی که مایل است ابراهیم و اسماعیل را ببیند، بداند که من همان ابراهیم و اسماعیل می‌باشم، و هر که خواهد موسی و یوشع را ببیند، من همان موسی و یوشع هستم، و هر کس می‌خواهد عیسی و شمعون را ببیند، من همان عیسی و شمعون هستم، و هر کس می‌خواهد محمد ﷺ و امیرالمؤمنین علی ؑ را ببیند، بداند که من همان محمد و علی هستم، و هر که می‌خواهد حسن و حسین را ببیند، بداند که من همان حسن و حسین می‌باشم، و هر که می‌خواهد امامان از ذریهٔ حسین را ببیند، بداند که من همان ائمه اطهار هستم، دعوتم را بپذیرید و به نزدم جمع شوید که هر چه گفته‌اند و هر چه نگفته‌اند را به شما خبر می‌دهم[۲].

می‌گویم: این حدیث دلالت دارد بر اینکه تمام صفات انبیای عظام و مکارم ائمهٔ اطهار ؑ در وجود امام زمان ما ـ ارواحنا فداه ـ جمع است و از آن حضرت آشکار می‌گردد، و نیز روایتی که قبلاً از پیغمبر اکرم ﷺ آوردیم که: «نهمین آنها قائمشان است و او ظاهر و باطن آنها است» بر این معنی دلالت می‌کند.

همچنین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سند خود از ابوبصیر روایت کرده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله صادق ؑ می‌فرمود: سنتهای پیغمبران ؑ و آنچه از غستها برایشان واقع شد، در قائم ما اهل بیت نیز به طور کامل و صددرصد واقع خواهد

---

۱. اثبات الهداة، ۷ / ۳۵۷.
۲. بحار الانوار، ۵۳ / ۹.

شد. ابوبصیر گوید: عرض کردم یابن رسول الله قائم شما اهل بیت کیست؟ فرمود: ای ابوبصیر، او پنجمین از نسل فرزندم موسی است، او فرزند بهترین کنیزان است، غیبتی خواهد داشت که در آن باطل کیشان به تردید می‌افتند، سپس خداوند عزّ و جل او را آشکار می‌کند و بر دست او شرق و غرب زمین را فتح می‌نماید و حضرت روح الله، عیسی بن مریم از آسمان فرود می‌آید و پشت سرش نماز می‌خواند[1]... .

حال که سخن به اینجا رسید خوب است این مطلب را در سه فصل بیان نماییم. [فصل اوّل: شباهت آن حضرت به پیغمبران، فصل دوّم: شباهت آن حضرت به ائمهٔ معصومین ﷺ، فصل سوّم: شباهت آن حضرت به امام حسین ﷺ]

فصل اوّل: شباهت آن حضرت به پیغمبران ﷺ

شباهت به آدم

خداوند آدم را خلیفهٔ خود در تمام زمین قرار داد و او را وارث آن ساخت و چنین فرمود: ﴿إِنّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾[2]؛ همانا من در زمین جانشینی قرار می‌دهم.

و خداوند حضرت حجّت ﷺ را نیز وارث زمین؛ و خلیفهٔ خود در زمین قرار خواهد داد، چنانکه از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ مروی است که در تفسیر آیهٔ: ﴿وَعَدَ اللهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُم وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾[3]؛ خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده داده که آنان را در زمین خلافت بخشد.

فرمود: او قائم و اصحابش می‌باشند و هنگام ظهورش در مکّه در حالی که دست بر صورت می‌کشد می‌گوید: ﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَاَوْرَثَنَا الْاَرْضَ...﴾[4]؛ سپاس خداوندی که وعده‌اش را دربارهٔ ما راست گردانید و زمین را به میراث ما درآورد.

و در حدیث مفضّل آمده که: خروج می‌کند در حالی که ابری بالای سرش سایه افکنده و در آن منادی ندا می‌کند: این مهدی خلیفهٔ خدا است از او پیروی کنید.

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۳۴۵.

۲. سورهٔ بقره، آیه ۳۰

۳. سورهٔ نور، آیه ۵۵

۴. تفسیر البرهان، ۳ / ۱۴۶؛ سورهٔ زمر، ۷۴.

گریهٔ آدم ﷺ

از پیامبر ﷺ آمده که فرموده: آدم ﷺ آنقدر بر فراق بهشت گریست تا اینکه اشک از دو گونه‌اش مانند آبراه جاری شد[1].

از امام صادق ﷺ نیز همین معنی روایت شده است[2].

حضرت قائم ﷺ نیز ـ مانند آدم ـ گریه بسیار دارد، چنانکه در زیارت ناحیه از آن حضرت است که ـ خطاب به جدش حسین ﷺ ـ می‌گوید: شب و روز برایت ندبه می‌کنم و به جای اشک بر تو خون می‌گریم.

دربارهٔ آدم ﷺ آیه نازل شده که: خداوند تمام اسمها را به آدم تعلیم فرمود[3].

و امّا قائم عجّل الله فرجه؛ خداوند آنچه به آدم آموخت به او نیز آموخته و اضافه بر آن هم مطالب دیگری آموخته است، چه اینکه آدم بیست و پنج حرف از اسم اعظم را آموخته بود ـ چنانکه در حدیث آمده ـ و پیغمبر اکرم ﷺ هفتاد و دو حرف از آن را آموخت، و تمام اموری که خداوند متعال به پیامبرش داده، به اوصیای آن حضرت نیز داده شده تا به مولای ما حضرت قائم عجّل الله فرجه.

و در خبر صحیحی ثقة الاسلام کلینی از حضرت امام صادق ﷺ مروی است که فرمود: آن علمی که بر آدم ﷺ نازل شد دیگر برداشته نشد، و هیچ عالمی نمرده مگر اینکه علمش را به ارث گذاشته است؛ زمین بدون عالِم باقی نمی‌ماند[4].

آدم ﷺ

زمین را با عبادت خدا زنده کرد، پس از آنکه جنّیان با کفر و طغیانشان آن را میرانده بودند.

قائم ﷺ

نیز زمین را با دین خدا و عبادت و عدالت و برپایی حدودش زنده خواهد کرد، بعد از مردن آن به کفر و معصیت اهل زمین.

---

۱. بحار الانوار، ۱۱ / ۲۰۴.

۲. بحار الانوار، ۱۰۱ / ۳۲۰.

۳. سورهٔ بقره، آیه ۳۱.

۴. کافی، ۱ / ۲۲۳.

در بحار از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ دربارهٔ آیهٔ: ﴿یُحْیِی الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا﴾[۱]؛ زمین را پس از مرگ آن زنده می‌سازد.

آمده که فرمود: خداوند عزّ و جل به وسیلهٔ قائم ﷺ زمین را بعد از مرگش زنده گرداند و منظور از مرگ آن، کفر اهل آن می‌باشد که کافر در حقیقت مرده است[۲].

و در وسائل دربارهٔ آیهٔ: ﴿یُحْیِی الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا﴾ آمده که حضرت ابوابراهیم موسی بن جعفر ﷺ فرمود: به وسیلهٔ باران احیا نمی‌کند، بلکه خداوند مردانی برمی‌انگیزد که عدالت را زنده می‌کنند، و زمین به خاطر احیای عدالت زنده می‌شود، و به درستی که اگر یک حد در زمین برپا شود، سودمندتر از چهل روز باران است[۳].

و در همان کتاب از پیغمبر اکرم ﷺ منقول است که فرمود: یک ساعت امام عادل بهتر است از عبادت هفتاد سال، و یک حد که برای خدا در زمین برپا شود، سودمندتر است از چهل روز باران[۴].

با این همه تا کی و تا چند آدم و قائم را با هم مقایسه کنم در حالی که آدم به خاطر قائم خلق شد.

اِنَّ الَّذی خَلَقَ الْمَکٰارِمَ حٰازَهٰا فی صُلْبِ آدَمَ لِلْاِمٰامِ الْقٰائِمِ

آنکه مکارم اخلاق را آفرید همه را در صلب آدم قرار داد برای امام قائم عجّل الله فرجه.

شباهت به هابیل ﷺ

نزدیکترین و خویشاوندترین افراد، هابیل را کشت ـ یعنی برادرش قابیل ـ خداوند متعال در کتاب عزیز خود می‌فرماید: ﴿وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَاَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبٰا قُرْبٰاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِمٰا وَلَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قٰالَ لَاَقْتُلَنَّکَ قٰالَ اِنَّمٰا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقینَ﴾[۵]؛ و بر

---

۱. سوره روم، آیه ۱۹.
۲. بحار الانوار، ۵۱ / ۵۴.
۳. وسائل الشیعه، ۱۸ / ۳۰۸.
۴. وسائل الشیعه، ۱۸ / ۳۰۸.
۵. سوره مائده، آیهٔ ۲۷.

آنان داستان دو پسر آدم را به حقّ تلاوت کن، که چون قربانیی تقدیم داشتند، از یکی از آنان پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد، [قابیل به هابیل] گفت: تو را خواهم کشت. گفت: خداوند تنها از تقوی پیشگان می‌پذیرد.

همچین نزدیکترین و خویشاوندترین افراد، قصد کشتن امام قائم -روحی و ارواح العالمین فداه- را نمود، و او عموی آن حضرت جعفر کذّاب بود، که از امام زین العابدین علیه السلام آمده است که فرمود: گویا جعفر کذّاب را می‌بینم که سرکش زمانش را بر تفتیش امر ولیّ خدا و آنکه در غیب الهی محفوظ و بر حرم پدرش موکل است وادار کند، به خاطر جهل او به ولادتش و حرص بر کشتنش -اگر بر او دست یابد- از روی طمع در میراث پدرش تا آن را به ناحق بگیرد[1].

شباهت به شیث علیه السلام

هبةالله شیث، اجازه نیافت که علم خودش را آشکار کند، چنانکه در روضهٔ کافی روایت شده که حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام در خبری طولانی چنین فرمود: وقتی هبةالله پدرش آدم را دفن کرد، قابیل به نزدش آمد و گفت: ای هبةالله من دیدم که پدرم آدم تو را از علم آنقدر عطا کرد که به من عطا نکرد، و آن همان علمی است که برادرت هابیل به آن دعا کرد و قربانیش قبول شد، و بدین جهت او را کشتم که فرزندانی نداشته باشد تا بر فرزندان من افتخار کنند و بگویند ما فرزندان کسی هستیم که قربانیش قبول شد و شما فرزند کسی هستید که قربانی او قبول نشد، و تو اگر علمی را که پدرم به تو اختصاص داده آشکار کنی تو را هم می‌کشم همانطور که برادرم هابیل را کشتم، پس هبة الله و فرزندان او مخفی می‌کردند آنچه از علم و ایمان نزد آنها بود[2]... .

حضرت قائم نیز اجازه نیافته که علم خود را آشکار کند تا روز وقت معیّن؛ چنانکه دربارهٔ حضرتش روایت شده: هنگام ولادت بر زانو قرار گرفت، و دو انگشت سبّابه‌اش را به سوی آسمان بلند کرد، و عطسه‌ای زد. و گفت: **اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمینَ وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلی**

---

۱. کمال الدین، ۱ / ۳۲۰.

۲. روضه کافی، ۱۱۴.

مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ؛ ستمگران پنداشته‌اند که حجّت الهی باطل و نابود است، و حال آنکه اگر در سخن گفتن به ما اجازه داده شود شک از بین می‌رود[۱].

این خبر را رئیس المحدثین شیخ صدوق در کمال الدین آورده است.

شباهت به نوح ﷺ

نوح شیخ الانبیا است: از امام صادق و امام هادی ﷺ روایت است که حضرت نوح ﷺ دو هزار و پانصد سال عمر کرد.

و حضرت قائم ﷺ شیخ الاوصیا است؛ (بنا به روایت کافی)، در نیمهٔ شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری متولد شد[۲].

پس عمر آن حضرت تا کنون ـ روز یکشنبه دهم ذی القعدة الحرام سال هزار و سیصد و سی و یک هجری ـ هزار و هشتاد و پنج روز می‌شود.

و از امام زین العابدین ﷺ روایت است که فرمود: در قائم روشی از آدم و از نوح هست و آن طول عمر می‌باشد[۳].

تمام این خبر گذشت.

نوح ﷺ زمین را با سخن خود از کافرین پاک کرد و گفت: پروردگارا بر روی زمین دیّار البشری از کافران بر جای مگذار[۴].

قائم عجّل الله فرجه نیز زمین را با شمشیر از لوث وجود کافرین پاک می‌گرداند تا جایی که هیچ اثری از آنها باقی نماند ـ چنانکه گذشت ـ.

نوح ﷺ نهصد و پنجاه سال صبر کرد، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿**فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ**﴾؛ پس در میان آنان هزار سال منهای پنجاه سال به سر برد، آنگاه طوفان آنان را فرو گرفت، در حالی که ایشان ستمکار بودند.

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۴۳۰.
۲. اصول کافی، ۱ / ۵۱۴.
۳. کمال الدین، ۱ / ۳۲۲.
۴. سورهٔ نوح، آیهٔ ۲۶

قائم عجّل الله فرجه نیز از اول امامتش تاکنون صبر کرده. و نمی‌دانم تاکی صبر خواهد کرد.

هر که از نوح ؑ تخلف جست هلاک شد.

هر که از قائم عجّل الله فرجه تخلف جوید نیز هلاک می‌شود ـ چنانکه در حدیث آمده ـ [1].

فرَجِ نوح ؑ و اصحابش را خداوند آنقدر به تأخیر انداخت تا اینکه بیشتر معتقدین به آن حضرت از او برگشتند.

فَرَجِ قائم عجّل الله فرجه را نیز خداوند آنقدر به تأخیر می‌اندازد که بیشتر معتقدین به آن حضرت از او برمی‌گردند ـ چنانکه در حدیثی از امام عسکری ؑ آمده است ـ [2].

ادریس ؑ به ظهور نوح ؑ بشارت داد؛ و به ظهور قائم عجّل الله فرجه، خداوند تعالی فرشتگان را بشارت داد و پیغمبر و امامان ؑ بلکه پیغمبران گذشته ظهورش را بشارت دادند ـ که اگر بخواهیم آنها را ذکر کنیم کتاب طولانی می‌شود ـ.

نداهای نوح ؑ به شرق و غرب عالم می‌رسید، و این یکی از معجزات آن حضرت بود ـ چنانکه در کتاب زبدة التصانیف آمده ـ.

قائم ؑ نیز هنگام ظهور، بین رکن و مقام می‌ایستد و فریادی برمی‌آورد و می‌گوید: ای نقبا و سرداران من و ای خواص من، و ای کسانی که خداوند پیش از ظهور، آنان را بر روی زمین برای یاری من ذخیره کرده، با خواست و رغبت به سوی من آیید. پس صدای آن حضرت ؑ به آنها می‌رسد در حالی که در محرابها و بر فرشها و رختخوابهایشان باشند، و با یک فریاد، همه صدای او را می‌شنوند و هر یک از آنها به گوشش می‌رسد، و به سوی آن صدا اجابت می‌کنند، و یک چشم بر هم زدن نمی‌گذرد که همگی آنها بین رکن و مقام قرار می‌گیرند.

---

۱. در بحار الانوار از پیامبر اکرم ﷺ مروی است که فرمود: قیامت برپا نخواهد شد مگر اینکه قائم از ما بپاخیزد. و این هنگامی است که خداوند به او اجازه دهد، هر کس از او پیروی کند نجات یابد و هر آنکه از او تخلف جوید هلاک گردد، ای بندگان خدا، خدا را خدا را، که به سوی او بیایید هر چند بر روی برف و یخبندان باشد که او خلیفهٔ خدا و خلیفهٔ من است. مؤلف.

۲. کمال الدین ۲: ۳۸۵.

چنانکه در حدیث مفَضّل از امام صادق ﷺ آمده است[۱].

شباهت به ادریس ﷺ

ادریس ﷺ جدّ پدر نوح ﷺ است که نامش اخنوخ بوده، خداوند او را به جایگاه بلندی بالا برد: گفته می‌شود: به آسمان چهارم بالا رفت، و گفته می‌شود که به آسمان ششم برده شد.

در مجمع البیان از مجاهد نقل کرده که گفت: ادریس به آسمان بالا برده شد، همانگونه که عیسی به آسمان برده شد، و او زنده است و نمرده.

و دیگران گفته‌اند: بین آسمان چهارم و پنجم قبض روح شده است.

این معنی از امام باقر ﷺ نیز روایت شده است[۲].

قائم ﷺ را نیز خداوند به جایگاه والایی به آسمان برد.

ادریس ﷺ را خداوند بر بال فرشته‌ای نشانید که در فضای آسمان او را به پرواز درآورد چنانکه علی بن ابراهیم قمی از پدرش از محمد بن ابی‌عمیر از کسی که برای او حدیث گفته بود، نقل کرده که گفت: امام ابوعبدالله صادق ﷺ فرمود: خداوند تبارک و تعالی بر فرشته‌ای از فرشتگان غضب کرد و بالهایش را بُرید، و او را در یکی از جزیره‌های دریا افکند؛ پس زمانی طولانی که خدا می‌داند در آن دریا ماند، و چون خداوند ادریس را به رسالت برانگیخت، آن فرشته نزد وی آمد و گفت: ای پیغمبر خدا دعا کن خداوند از من راضی شود و بالهایم را برگرداند. ادریس فرمود: آری، [چنین خواهم کرد]. آنگاه از پروردگار درخواست نمود، و خداوند بالهای آن فرشته را باز گرداند و از او راضی شد، سپس آن فرشته به ادریس گفت: آیا حاجتی داری؟ فرمود: آری؛ دوست دارم مرا به آسمان بالا ببری تا به ملک الموت نگاه کنم چون با یاد او زندگی ندارم. پس فرشته او را برگرفت و بر بالهای خود به آسمانها برد تا به آسمان چهارم رسید که ناگهان دید ملک الموت سر خود را از روی تعجب حرکت می‌دهد. ادریس بر ملک الموت سلام کرد و به او گفت:

---

۱. بحار الانوار، ۷/۵۳.

۲. مجمع البیان، ۶/۵۱۹.

چرا سرت را تکان می‌دهی؟ گفت: چون خداوند به من امر فرمود که تو را بین آسمان چهارم و پنجم قبض روح کنم؛ گفتم: پروردگارا چگونه این کار را انجام دهم و حال آنکه غلظت آسمان چهارم به مقدار پانصد سال راه است و از آسمان چهارم تا آسمان سوم مقدار پانصد سال راه است و غلظت آسمان سوم نیز پانصد سال است، و هر آسمان و مابین آن به همین ترتیب است. این چگونه شدنی است!؟ سپس او را بین آسمان چهارم و آسمان پنجم قبض روح نمود. و همین است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيّاً﴾؛ و ما او را به جایگاه بلندی رساندیم. و بدین جهت او را ادریس نامیدند که کتابهای بسیار درس می‌گفت[1].

و گفته می‌شود که او در بهشت زنده است، و این قول مروی از ابن عباس است.

قائم ﷺ را هم روح القدس بر بال خود گرفت و به آسمان‌ها برد. در حدیثی که در کتاب کمال الدین از حکیمه نقل شده، در باب میلاد حضرت قائم آمده است: پس امام حسن عسکری ﷺ فرزندش را گرفت، در حالی که کبوترها بالای سرش پرواز می‌کردند، آنگاه امام به یکی از کبوترها بانگ زد که: او را بردار و حفظ کن و هر چهل روز به ما برگردان. آن کبوتر او را برگرفت و به سوی آسمان پرواز کرد؛ بقیهٔ کبوترها نیز پیروی کردند. آنگاه شنیدم که حضرت ابومحمد (امام عسکری ﷺ) می‌فرمود: تو را به کسی می‌سپارم که مادر موسی فرزندش را به او سپرد. نرجس گریه کرد. آن حضرت به او فرمود: آرام باش که رضاع جز از پستانهای تو بر او حرام است و به زودی به تو باز خواهد گشت، چنانکه موسی به مادرش بازگردانده شد، خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: ﴿فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ﴾[2]؛ سرانجام ما او را به مادرش بازگرداندیم تا دیده‌اش روشنی یابد، و غمگین نشود.

حکیمه گوید: عرض کردم: این پرنده چیست؟ فرمود: این روح القدس است که موکّل به امامان است. آنها را تسدید و توفیق می‌دهد و به علم تربیت می‌کند[3]... .

---

۱. تفسیر القمی، ۲: ۵۱.

۲. سورهٔ قصص، آیه ۱۳.

۳. کمال الدین ۲: ۴۲۸.

ادریس ﷺ از قومش غایب شد، هنگامی که می‌خواستند او را بکشند ـ چنانکه در حدیثی از حضرت باقر ﷺ آمده است ـ.

قائم ﷺ نیز همین طور، هنگامی که دشمنان می‌خواستند آن حضرت را بکشند، غایب شد. چنانکه در بحث ظلم دشمنان بر آن حضرت در حرف ظاء گذشت.

غیبت ادریس ﷺ به طول انجامید به حدّی که شیعیان و پیروان او در سختی و شدّت و فشار واقع شدند.

قائم عجّل الله فرجه نیز غیبتش طولانی است تا جایی که شیعیانش به منتهای سختی و فشار و مشقّت واقع شوند. در بحار از پیغمبر اکرم ﷺ روایت شده که فرمود: پیوسته وضع شما چنین خواهد بود تا اینکه در میان فتنه و جور کسی متولد شود که مردم او را نشناسند، آنگاه زمین به حدّی از ظلم و ستم پر شود که هیچ کس نتواند الله بگوید [و نام حقّ ببرد] سپس خداوند عزّ و جل مردی از من و از عترت من برانگیزد که او زمین را پر از عدل سازد، همچنان که قبل از او آنرا پر از ظلم و ستم کرده باشند[1]... .

و از امیرالمؤمنین ﷺ مروی است که فرمود: البته زمین پر از ظلم و جور می‌شود، تا جایی که کسی ـ جز مخفیانه ـ الله نگوید: سپس خداوند قومی صالح را می‌آورد که آن را پر از قسط و عدل نمایند، چنانکه پر شده است از ظلم و جور.

و در حرف فاء بعضی دلایل گذشت.

وقتی غیبت ادریس ﷺ به طول انجامید مردم بر توبه اتفاق کردند و به سوی خدا بازگشتند؛ خداوند متعال هم او را ظاهر ساخت و شدّت و بدی را از آنان دور کرد.

قائم عجّل الله فرجه نیز همین طور است، که اگر مردم بر توبه اتفاق کنند و تصمیم قطعی بر یاریش داشته باشند، خدای تعالی او را ظاهر خواهد ساخت. ـ که اِنْ شاء الله در بخش هشتم مطالبی در این باره خواهد آمد ـ.

هنگامی که ادریس ﷺ ظهور کرد، پادشاه ستمگر و مردم برای او تسلیم شدند.

قائم عجّل الله فرجه نیز چنین است، که هرگاه ظاهر شود، پادشاهان و امرای جبار و مردم عالم به آن حضرت می‌گروند و سر فرود می‌آورند. اگر بخواهید بیش از این بر احوال

---

۱. بحار الانوار، ۵۱ / ۶۸.

ادریس اطلاع یابید به کتابهای مفصلی مانند کمال الدین و بحار و حیات القلوب مراجعه کنید. ما اگر بیش از این در این باره مطالبی ذکر کنیم از منظور اصلی باز می‌مانیم، لذا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم. امید آنکه خداوند ما را با اولیای خود محشور گرداند.

شباهت به هود ﷺ

نام هود ﷺ عابر است، و نوح ﷺ ظهورش را بشارت داد.

در کتاب کمال الدین از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: هنگامی که وفات نوح نزدیک شد، شیعیان و پیروان خود را فراخواند و گفت: بدانید که پس از من غیبتی خواهد بود که طاغوتها ظاهر می‌شوند، و البته خداوند عزّ و جل به وسیلهٔ قیام کننده‌ای از فرزندانم که هود نامیده می‌شود بر شما گشایشی می‌رساند. او هیبت و سکینه و وقار دارد، و در خلقت و اخلاق شبیه من است، و خداوند هنگام ظهور او دشمنان شما را به وسیلهٔ باد هلاک می‌کند. پس پیوسته منتظر و مراقب ظهور و قیام هود بودند، تا اینکه مدّت بر آنها طولانی شد و دل بیشترشان را قساوت گرفت. سپس خداوند متعال پیغمبرش هود را فرستاد، بعد از آنکه نومید شده بودند و بلا و گرفتاری وجودشان را پر کرده بود. و دشمنان به وسیلهٔ باد بدون نفع هلاک شدند. بادی که خداوند متعال آن را در قرآن چنین توصیف کرده است: ﴿مٰا تَذَرُ مِنْ شَیءٍ أَتَتْ عَلَیْهِ اِلّا جَعَلَتْهُ کَالرَّمیم﴾[1]؛ بر هیچ چیزی نگذشت مگر آنکه آن را همچون استخوان خاک شده ساخت.

آنگاه غیبت بر او واقع شد تا اینکه صالح ﷺ ظاهر گشت[2].

قائم ﷺ را نیز با تمام خصوصیّات، پدران بزرگوارش مژده داده‌اند، و غیبت و ظهورش را بیان فرموده‌اند، که پاره‌ای از آنها گذشت.

هود ﷺ: خداوند عزّ و جل کافرین را به وسیلهٔ او هلاک کرد. و باد عظیم را بر آنها فرستاد چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿إِذْ أَرْسَلْنٰا عَلَیْهِمُ الرّیحَ الْعَقیم مٰا تَذَرُ مِنْ شَیءٍ أَتَتْ

۱. سوره ذاریات، آیه ۴۱ و ۴۲.
۲. کمال الدین، ۱: ۱۳۵.

عَلَیْهِ اِلّا جَعَلَتْهُ کَالرَّمیم﴾[۱]؛ که بر آنان تندبادی بی‌باران فرستادیم که بر هیچ چیزی نگذشت مگر اینکه آن را همچون استخوان خاک شده ساخت.

قائم ﷺ نیز چنان است که خداوند متعال به وجود او جمعی از کافرین را به وسیلهٔ باد سیاهی نابود می‌کند. ـ چنانکه در روایت مفضّل گذشت، و در بحث نداهای آن حضرت نیز اِنْ شاء الله خواهد آمد ـ.

شباهت به صالح ﷺ

صالح ﷺ از قومش غایب شد و پس از آنکه به سوی آنها بازگشت، عدهٔ کثیری او را انکار کردند، چنانکه در کمال الدین از امام ابوعبدالله صادق ﷺ مروی است که فرمود: صالح ﷺ مدّتی از قومش غایب شد، روزی که از آنان غیبت یافت، میانسال و خوش هیکل و خوش اندام بود؛ ریش انبوه و شکم خفته‌ای داشت؛ گونه‌هایش سبک و در میان مردمان میان بالا بود. هنگامی که به قومش بازگشت او را به صورتش نشناختند، و آنها را بر سه طایفه دید: یک طایفه منکر و کافر، و طایفهٔ دیگر اهل شک و تردید بودند، و طایفهٔ سوم یقین و ایمان داشتند. اول، آن طایفه که اهل شک و تردید بودند را دعوت کرد، و به آنان گفت: من صالح هستم. آنها او را تکذیب کردند، و دشنام دادند، و راندند، و گفتند: خداوند از تو بیزار است؛ صالح به صورت تو نبود. سپس نزد منکرین و کافرین آمد، و آنها را دعوت فرمود، ولی از او نپذیرفتند و به بدترین وجهی از او رمیدند. آنگاه نزد طایفهٔ سوم آمد و گفت: من صالح هستم. گفتند: نشانه‌ای بگو که بدانیم تو صالح هستی. چون که ما تردید نداریم که خداوند تعالی آفریدگار است؛ هر کس را به هر شکل که بخواهد درمی‌آورد، ما در میان خودمان نشانه‌های قائم را به یکدیگر اطلاع داده و بررسی کرده‌ایم تا اینکه هرگاه بیاید برای ما معلوم باشد و صحت آن به وسیلهٔ یک خبر آسمانی بر ما محقق گردد.

صالح ﷺ فرمود: من همان صالح هستم که شتر را برای شما برآوردم.

گفتند: راست می‌گویی؛ همین مطلب را ما با هم بررسی می‌کردیم؛ نشانه‌های آن

---

۱. سوره ذاریات، آیه ۴۱ و ۴۲.

چیست: فرمود: یک روز او آب می‌آشامید و روز دیگر شما. گفتند: ما به خداوند و آنچه تو از جانب او آورده‌ای ایمان داریم. اینجا است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿انَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ﴾[1]؛ همانا صالح از سوی پروردگارش فرستاده شده است.

و اهل یقین و ایمان گفتند: ﴿إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴾[2]؛ ما به آنچه او فرستاده شده ایمان داریم.

و کسانی که تکبر کردند ـ که شک کنندگان باشند ـ گفتند: ﴿إِنَّا بِالَّذِی آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾[3]؛ ما به آنچه شما ایمان آورده‌اید کفر ورزیده‌ایم.

راوی گوید: آیا آن زمان؛ میان آنها عالمی هم بود، که به صالح آگاه باشد؟ فرمود: خداوند عادلتر از آن است که زمین را بدون عالمی بگذارد که مردم را به سوی خداوند رهبری کند. آن مردم تنها هفت روز پس از خروج صالح از میان آنها، در حال حیرت که امامی را نمی‌شناختند به سر بردند، که در همان حال هم دین خدای عزّ و جل را در اختیار داشتند. و با هم متحد بودند، و چون صالح ﷺ ظاهر شد، پیرامونش جمع شدند، و همانا مَثَل قائم ﷺ نیز مَثَلِ صالح است[4].

آری؛ قائم ﷺ هم مانند صالح ﷺ خواهد بود. آنچه بر صالح جاری شده بی‌کم و کاست بر او جاری می‌شود. با آنکه در سن پیری و پس از عمری طولانی ظهور می‌کند، به صورت جوانی کمتر از چهل سال است.

مردم نیز بر سه دسته خواهند بود: اهل یقین؛ شک؛ و انکار. اهل شک و انکار را دعوت می‌کند، و چون منکر شوند و نفی کنند آنها را می‌کشد، و اهل یقین از او نشانه می‌خواهند، که به آنها ارائه می‌دهد، پس با او بیعت می‌کنند. و در تمام اینها روایاتی هست که بعضی از آنها را پیشتر آوردیم و بعضی دیگر را بعداً خواهیم آورد ـ اِنْ شاء الله تعالی ـ.

---

۱ سوره اعراف، یه ۷۵
۲ سوره اعراف، آیه ۷۵
۳ سوره عرف، یه ۷۶.
۴ کمال الدین، ۱ / ۱۳۶

شباهت به ابراهیم ﷺ

ابراهیم ﷺ دوران حمل و ولادتش مخفیانه بود.

قائم ﷺ نیز حمل و ولادتش مخفی بود.

ابراهیم ﷺ در روز به قدری رشد می‌کرد که دیگران در یک هفته رشد می‌کنند، و در یک هفته آنقدر رشد داشت که دیگران در یک ماه رشد می‌نمایند، و در یک ماه به مقداری که دیگران در یک سال رشد دارند، ـ چنانکه از امام صادق ﷺ روایت شده است ـ[1].

قائم ﷺ نیز چنین بود، چنانکه در خبر حکیمه رضی الله عنها آمده که گفت: پس از گذشت چهل روز به خانهٔ حضرت ابومحمد (امام عسکری ﷺ) وارد شدم که ناگاه مولایم صاحب الزمان را دیدم که در خانه راه می‌رود، از او زیباروی‌تر و فصیح‌تر ندیدم، حضرت ابومحمد ﷺ به من فرمود: این است مولود گرامی نزد خداوند عزّ و جل. عرض کردم: ای آقای من چهل روزه است و من این وضع را در او می‌بینم! فرمود: ای عمهٔ من، مگر ندانستی که ما گروه اوصیا در یک روز به مقدار یک هفتهٔ دیگران و در یک هفته به مقدار یک ماه دیگران و در یک ماه به مقدار یک سال دیگران رشد می‌کنیم[2]... .

ابراهیم ﷺ از مردم عزلت گزید. خداوند عزّ و جل به نقل از او فرموده: ﴿وَ اَعْتَزِلُكُمْ وَ مٰا تَدْعُونَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ﴾[3]؛ و از شما و آنچه غیر خداوند می‌پرستید کناره می‌گیرم.

قائم ﷺ نیز از مردم اعتزال جسته که در حرف عین گذشت.

ابراهیم ﷺ دو غیبت داشته است.

قائم عجّل الله فرجه نیز دو غیبت داشته است.

ابراهیم ﷺ هنگامی که در آتش افکنده شد، جبرئیل برایش جامه‌ای از بهشت آورد.

قائم عجل الله فرجه نیز همان جامه را هنگامی که قیام کند خواهد پوشید. در کتاب

---

۱. بحار الانوار، ۱۲/ ۱۹

۲. بحار الانوار، ۵۱/ ۲۷

۳. سوره مریم، آیه ۴۸

کمال الدین از مفضّل از امام صادق ؈ آمده که فرمود: آیا می‌دانی جامهٔ یوسف چه بود؟ گفتم: نه. فرمود: وقتی برای ابراهیم ؈ آتش افروختند، جبرئیل ؈ یکی از جامه‌های بهشتی را آورد و بر او پوشانید، پس با آن جامه گرمی و سردی به او اثر نمی‌کرد، و چون هنگام وفاتش رسید، آن را در بازو بندی قرار داد و بر اسحاق آویخت. و اسحاق هم بعداً آن را بر یعقوب آویخت، و هنگامی که یوسف متولد شد یعقوب آن را بر او آویخت، و این در بازوی او بود تا بر او گذشت آنچه گذشت، و هنگامی که یوسف ؈ آن پیراهن را از بازوبند بیرون ساخت، یعقوب بوی آن را شنید، و همین است که خداوند به حکایت از او فرموده: ﴿إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ﴾[1]؛ همانا من بوی یوسف را می‌شنوم اگر مرا به کم عقلی نسبت ندهید.

این همان پیراهنی است که از بهشت نازل شده بود.

عرض کردم: فدایت شوم، پس این پیراهن به که می‌رسد؟ فرمود: به اهل آن و پیراهن همراه قائم ماست هنگامی که خروج نماید. سپس فرمود: هر پیغمبری که علمی یا چیزی را وارث بود، به محمد ﷺ رسیده است[2].

می‌گویم: این خبر با حدیثی که فاضل علامه مجلسی در بحار از نعمانی نقل کرده منافاتی ندارد. حدیث چنین است: به سند خود، از یعقوب بن شعیب، از حضرت امام صادق ؈ که فرمود: آیا جامهٔ قائم عجّل الله فرجه را که در آن بپاخیزد به تو نشان دهم؟ عرض کردم: آری. پس آن حضرت جعبه‌ای را خواست، و آن را گشود. و از آن پیراهن کرباسی بیرون آورد، و آن را باز کرد. دیدم آستین چپش خون آلود است. سپس فرمود: این همان پیراهن رسولخدا ﷺ است روزی که دندانهای جلویش ضربت دید آن را پوشیده بود، و حضرت قائم ؈ همین پیراهن را بر تن دارد، و قیام می‌کند. من آن خون را بوسیدم و بر صورت نهادم. سپس آن حضرت آن را تا کرد و برداشت[3].

زیرا که احتمال دارد هر یک از این دو پیراهن را در بعضی اوقات بپوشد، و محتمل

---

۱ سوره یوسف، آیه ۹۴.

۲ کمال الدین، ۱ / ۱۴۲.

۳ بحار الانوار، ۵۲ / ۳۵۵ و غیبت نعمانی، ۱۲۸.

است که پیراهن ابراهیم ﷺ را با خود داشته، و بر بازویش بسته باشد یا مانند آن، زیرا که در حدیث اول صراحت ندارد که آن حضرت آن را پوشیده باشد. وَ اللّٰهُ الْعالِمُ.

ابراهیم ﷺ: خانهٔ کعبه را بنا کرد و حجر الاسود را در جایش نصب فرمود. خداوند عزّ و جل می‌فرماید: ﴿وَ اِذْ یَرْفَعُ اِبْراهیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَاِسْمٰعیلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا اِنَّکَ اَنْتَ السَّمیعُ الْعَلیمُ﴾[1]؛ و [به یاد آور] هنگامی که ابراهیم و نیز اسماعیل پایه‌های خانه [کعبه] را بالا بردند که پروردگارا از ما بپذیر که همانا تو شنوای دانا هستی.

و در برهان و غیر آن، از عقبة بن بشیر، از یکی از دو امام (باقر و صادق ﷺ) روایت است که فرمود: خداوند عزّ و جل به ابراهیم دستور داد که خانهٔ کعبه را بسازد و پایه‌های آن را بنا نماید، و به مردم محل عبادت و مناسکشان را ارائه دهد، پس ابراهیم و اسماعیل خانهٔ کعبه را هر روز به مقدار یک ساق می‌ساختند تا به جایگاه حجر الاسود رسیدند. حضرت باقر ﷺ فرمود: پس در اینجا کوه ابوقبیس او را ندا کرد که تو نزد من امانتی داری. آنگاه حجر الاسود را به ابراهیم داد و آن حضرت آن را در جای خودش نصب کرد[2].

قائم ﷺ نیز مانند آن را دارد. در بحار از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ مروی است که فرمود: هرگاه قائم ﷺ بپاخیزد، مسجد الحرام را منهدم می‌کند تا به اساس آن برساند و مقام ابراهیم را به جایی که در آن بوده بازمی‌گرداند[3]... .

و در خرائج، از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه مروی است که گفت: در سال سیصد و سی و هفت به قصد تشرّف به حج به بغداد رسیدم. آن سال بنا بود قرامطه حجر الاسود را به جایگاهش بازگردانند، و بیشترین کوشش من برای آن بود که به کسی که حجرالاسود را در جای خودش نصب می‌کند دست یابم، زیرا که در کتابها خوانده بودم که آن را جز حجّت زمان کسی نمی‌تواند به جای خود نصب نماید ـ چنانکه در زمان حَجّاج، امام زین العابدین ﷺ آن را در جای خود قرار داد ـ ولی به بیماری شدیدی دچار شدم که از آن بر خود ترسیدم، و با آن حال نتوانستم به سفر خود ادامه دهم، و می‌دانستم که ابن

---

۱. سورهٔ بقره، آیه ۱۲۷.
۲. برهان ۱: ۱۵۳.
۳. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۳۸.

هشام به مکّه سفر می‌کند. لذا نامه‌ای نوشتم و آن را مهر کرده به او سپردم. در آن نامه از مدت عمرم پرسیده بودم که آیا مرگ من در این بیماری است یا نه؟ و به ابن هشام گفتم: سعی من بر این است که این نامه به دست کسی که حجرالاسود را به جای خودش نصب می‌کند برسد؛ من تو را برای اینکار فرا خواندم.

ابن هشام گوید: وقتی به مکّه رسیدم و موقع جایگذاری حجرالاسود فرا رسید، به خدّام حرم پولی دادم که در آن وقت معیّن بگذارند جایی باشم که ببینم نصب کنندهٔ آن کیست، و آنها را با خود همراه کردم تا ازدحام جمعیت را از من دور سازند، دیدم هر کس خواست حجر را در جایش نصب کند نمی‌توانست و حجرالاسود قرار نمی‌یافت و می‌افتاد.

پس جوانی گندمگون و خوش صورت آمد؛ آن را گرفت و در جایش قرار داد، آن چنان بند شد که انگار اصلاً از آنجا کنده نشده بود، فریادهای مردم به خاطر آن بلند شد، و آن جوان رفت که از درب خارج شود من از جای خود برخاستم به دنبالش رفتم، مردم را از راست و چپ کنار می‌زدم که خیال کردند دیوانه‌ام. مردم برای او راه می‌گشودند و من چشم از او نمی‌گرفتم تا از مردم جدا شد، من به سرعت می‌رفتم و او با تأنّی و آرامش می‌رفت، و چون به جایی رسید که غیر از من کسی او را نمی‌دید، به سمت من برگشت، و فرمود: آنچه با خود داری پیش آور. من نامه را تقدیم کردم، بدون اینکه به آن نگاهی کند فرمود: به او بگو که از این بیماری ترسی بر تو نیست و مرگی که ناچار از آن است پس از سی سال می‌رسد. اشک در چشمم حلقه زد، و نمی‌توانستم از جا حرکت کنم، مرا به حال خود گذاشت و رفت.

ابوالقاسم می‌گوید: این جریان را ابن هشام برایم گفت.

راوی می‌افزاید: پس از سی سال از آن ماجرا ابوالقاسم بیمار شد، پس به امور خود رسیدگی کرد، وصیتنامه‌اش را نوشت، و جدّیت عجیبی در این کار داشت. به او گفتند: این ترس چیست؟ امیدواریم خداوند به سلامت تو منّت بگذارد؟ جواب داد: این همان سالی است که ترسانیده شدم. و در همان بیماری درگذشت. خداوند رحمتش کند[1].

---

۱. الخرائج، باب ۱۳. جای این سؤال هست که چرا ابن قولویه ـ با همه جلالت قدر ـ تنها از تاریخ وفات خود می‌پرسد، از درگاه خداوند فرج امام و حلّ مشکلات عموم را خواهانیم. (مترجم)

ابراهیم ﷺ را خداوند از آتش نجات داد. خدای عزّ و جل در کتاب خود می‌فرماید: ﴿قُلْنٰا يٰا نٰارُ كُونى بَرْداً وَ سَلاٰماً عَلىٰ اِبْرٰاهيمَ﴾[1]؛ ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش.

قائم ﷺ نیز به همین ترتیب خواهد شد. چنانکه در بعضی از کتابها از محمد بن زید کوفی از امام صادق ﷺ منقول است که فرمود: هنگامی که قائم ﷺ خروج می‌کند، شخصی، از اصفهان نزد آن حضرت می‌آید، و معجزهٔ حضرت ابراهیم خلیل ﷺ را تقاضا می‌کند؛ پس آن جناب دستور می‌دهد که آتش عظیمی برافروزند و این آیه را می‌خواند: ﴿فَسُبْحٰانَ الَّذى بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْءٍ وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾[2]؛ پس منزّه است خداوندی که مالکیت و زمام همه چیز در دست اوست؛ و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

سپس داخل آتش می‌شود و آنگاه به سلامت از آن بیرون می‌آید. آن مرد ملعون این معجزه را انکار می‌کند و می‌گوید: این سحر است. پس آن حضرت به آتش دستور می‌دهد مرد را می‌گیرد و می‌سوزاند. و می‌فرماید: این جزای کسی است که صاحب الزّمان و حجّت الرحمن را انکار نماید.

ابراهیم ﷺ مردم را به سوی خداوند فرا خواند. خداوند فرماید: ﴿وَ اَذِّنْ فِى النّٰاسِ بِالْحَجِّ﴾[3]؛ و در مردم به حج اعلام و دعوت عمومی کن.

و در برهان از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ است که فرمود: ابراهیم در میان مردم به حج بانگ زد و گفت: ای مردم؛ من ابراهیم خلیل الله هستم؛ خداوند شما را امر فرمود که حج این خانه را بجای آورید، پس شما حج را انجام دهید. و هر کس به حج می‌رود ـ تا روز قیامت ـ ابراهیم را اجابت کرده است[4].

قائم ﷺ نیز مردم را به سوی خدا دعوت می‌کند، چنانکه قبلاً مطالبی در حرف دال گذشت و مطالب دیگری نیز اِنْ شاء الله خواهد آمد.

---

۱. سوره انبياء، آیه ۶۹.

۲. سوره یس، آیه ۸۳

۳. سوره حج، آیه ۲۷

۴. البرهان: ۱ / ۱۵۴ و کافی: ۴ / ۲۰۵

شباهت به اسماعیل ﷺ

خداوند به ولادت اسماعیل ﷺ بشارت داد، چنانکه فرمود: ﴿فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ﴾[1]؛ پس او را به پسر بردباری مژده دادیم.

خداوند به ولادت و قیام قائم ﷺ نیز بشارت داده است، چنانکه در بخش سوم گذشت. و همچنین پیغمبر و ائمه معصومین ﷺ بشارت داده‌اند، و نیز بر این معنی دلالت می‌کند آنچه در کتابهای تبصرة الولی و بحار از اسماعیل بن علی نوبختی ﷺ آمده که گفت: روزی در مرض فوت امام حسن عسکری ﷺ در خدمتش بودم؛ آن حضرت به خادم خود عقید، ـ غلام سیاه چهره‌ای که اهل نوبه و پیش از آن هم خدمتگزار امام علی النقی ﷺ و امام حسن عسکری را بزرگ کرده بود ـ فرمود: ای عقید، قدری آب مصطکی برای من بجوشان. عقید اطاعت کرد و پس از فراهم شدن آب مصطکی، صیقل مادر امام زمان عجل الله فرجه آن را به خدمت آن حضرت آورد.

حضرت ظرف را گرفت و خواست بیاشامد، ولی دست مبارکش لرزید و به دندان نازنینش خورد. آنگاه آن را زمین نهاد، و به عقید فرمود: داخل اتاق شو، خواهی دید کودکی در سجده است، او را نزد من بیاور.

ابوسهل [نوبختی] گوید: عقید گفت: هنگامی که برای آوردن آن کودک به اندرون اتاق رفتم، دیدم کودکی در حال سجده است و انگشت سبّابهٔ خود را به سوی آسمان گرفته است. من سلام کردم، او نمازش را کوتاه کرد. عرض کردم: آقا شما را می‌طلبد که به خدمتش درآیی، در این موقع مادرش صیقل آمد دستش را گرفت و او را نزد پدرش آورد.

ابوسهل گوید: موقعی که خدمت آن حضرت رسید، سلام کرد، دیدم رنگش بسان درّ سفید، موهای سرش کوتاه و میان دندانهایش گشاده بود، چون چشم امام حسن عسکری ﷺ بر او افتاد گریه کرد و گفت: ای آقای خاندانم، این آب را به من بده که به سوی پروردگارم می‌روم. آقا زاده اطاعت کرد و ظرف آب مصطکی را برداشت و به دهان پدرش نزدیک بُرد تا آن را نوشید. سپس امام عسکری ﷺ فرمود: مرا برای نماز آماده

---

۱. سورهٔ صافات، آیه ۱۰۱.

سازید، آن کودك حوله‌ای در دامان امام گسترد، پس آن کودک پدر را وضو داد و آن حضرت سر و دو پایش را مسح کشید، آنگاه فرمود: ای فرزند به تو مژده می‌دهم که صاحب الزّمان و حجّت خدا در روی زمین تویی، تو فرزند و جانشین منی، از من متولد شده‌ای و تو (م ـ ح ـ م ـ د) فرزند حسن فرزند علی فرزند محمد فرزند علی فرزند موسی فرزند جعفر فرزند محمد فرزند علی فرزند حسین فرزند علی بن ابی‌طالب علیهم السلام می‌باشی از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و خاتم ائمهٔ طاهرین هستی، و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به تو بشارت داده و نام و کنیهٔ تو را گفته، این مطلب را پدرم از پدران طاهرین تو به من خبر داده است، درود خداوند بر اهل البیت باد، پروردگارمان ستودهٔ باعظمت است. این سخن را فرمود و همان موقع امام حسن بن علی عسکری علیه السلام بدرود حیات گفت. صلوات الله علیهم اجمعین[1].

مؤلّف گوید: وفات آن حضرت که بر اثر مسموم شدن صورت گرفت هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت واقع شد و عمر شریفش بیست و هشت سال بود، صلوات الله علیه.

اسماعیل علیه السلام چشمهٔ زمزم از زمین برایش جوشید.

قائم علیه السلام، نیز آب از سنگِ سخت برایش خواهد جوشید ـ چنانکه در بحث شباهت آن حضرت به موسی علیه السلام خواهد آمد ـ و چندین بار نیز آب از زمین برای آن بزرگوار جوشیده است. چنانکه در بحار از کتاب تنبیه الخاطر ازاجل علی بن ابراهیم عریضی علوی حسینی از علی بن علی فرزند نما منقول است که گفت: حسن بن علی فرزند حمزهٔ اقساسی در خانهٔ شریف علی بن جعفر فرزند علی مداینی علوی برای ما تعریف کرد که: پیرمردی رختشوی در کوفه بود که به زهد و پارسایی و عبادت و عزلت موصوف بود، و پیوسته در پی آثار و اخبار نیکان می‌رفت.

در یکی از روزها که من در مجلس پدرم بودم دیدم این پیرمرد برای پدرم سخن می‌گوید و پدرم خوب گوش می‌دهد.

پیرمرد می‌گفت: شبی در مسجد جعفی ـ که مسجدی قدیمی و در بیرون کوفه است ـ بودم، شب به نیمه رسیده بود و من در آنجا برای عبادت خلوت داشتم که ناگاه سه نفر داخل مسجد شدند، و چون به وسط حیاط مسجد رسیدند یکی از آنها به زمین نشست،

---

۱. بحار الانوار، ۱۶/۵۲.

سپس دست خود را به چپ و راست روی زمین کشید که آبی جوشید و از آنجا بیرون زد.

آنگاه وضو گرفت و به آن دو نفر هم اشاره کرد آنها نیز وضو گرفتند، سپس جلو ایستاد و آن دو نفر به او اقتدا کردند من هم رفتم به او اقتدا کردم و نماز خواندم.

پس از آنکه نماز را سلام داد و آن را بجای آورد، وضع او مرا مبهوت کرد و آب بیرون آوردنش را بزرگ شمردم، از یکی از آن دو نفر که سمت راست من بود پرسیدم: این کیست؟ به من گفت: این صاحب الامر فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است. پیش رفتم و دستهای مبارک حضرت را بوسیدم و عرضه داشتم: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله، دربارهٔ شریف عمر فرزند حمزه چه می‌فرمایی آیا او بر حقّ است؟ فرمود: خیر، ولی بسا که هدایت شود و پیش از مرگ مرا می‌بیند.

راوی می‌گوید: این حدیث جالب را نگاشتیم، و مدتی از این قضیّه گذشت تا اینکه شریف عمر فرزند حمزه وفات یافت و شنیده نشد که او امام زمان علیه السلام را دیده باشد. روزی با آن پیرمرد زاهد در جایی ملاقات نمودم و جریانی که گفته بود به یادش انداختم و از او ـ به طور ایراد ـ پرسیدم: مگر شما نگفتید شریف قبل از مرگش حضرت صاحب الامر را ـ که به او اشاره نمودی ـ خواهد دید؟ پیرمرد گفت: از کجا دانستی که او آن حضرت را ندیده است؟ بعد از آن روزی شریف ابوالمناقب پسر شریف عمر فرزند حمزه را دیدم، و دربارهٔ پدرش با او گفتگو کردم.

شریف ابوالمناقب گفت: در یکی از شبهایی که پدرم در بستر مرگ قرار داشت نزد او بودم، آخر شب نیروی بدنی پدرم تحلیل رفته و صدایش ضعیف شده و درها به روی ما بسته بود، ناگهان مردی بر ما وارد شد که هیبت او ما را گرفت، و آمدنش را با وجود بسته بودن درها مهم تلقی کردیم، ولی توجهی نداشتیم که از وی سؤال کنیم. آن مرد کنار پدرم نشست، و مدّتی آهسته با وی گفتگو کرد و پدرم می‌گریست. سپس برخاست و رفت، و چون از دیدگان ما غایب شد، پدرم به سختی تکان خورد و گفت: مرا بنشانید، ما هم او را نشاندیم چشمهای خود را باز کرد و گفت: این شخص که نزد من بود کجاست؟ گفتیم: از همانجا که آمده بود بازگشت. گفت: دنبالش بروید. رفتیم ولی او را دیگر نیافتیم، درها بسته بود. نزد پدر بازگشتیم و جریان را به او گفتیم، سپس از او پرسیدیم: این شخص که

بود؟ گفت: این صاحب الامر ﷺ بود، پس از آن سختی بیماریش عود کرد و بیهوش شد[۱].

می‌گویم: در حرف ظاء مناسب این معنی گذشت، مراجعه شود.

اسماعیل ﷺ گوسفند چرانی می‌کرد.

قائم ﷺ نیز این برنامه را خواهد داشت، در حدیث مفضّل از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: و قسم به خدا ای مفضّل گویا می‌نگرم او را که داخل مکّه شده و جامهٔ پیغمبر ﷺ را پوشیده، و عمامهٔ زردی به سر نهاده، و نعلین وصله شدهٔ پیغمبر را به پا کرده، و عصای آن حضرت را به دست گرفته، چند بز لاغر را می‌راند و با این وضع می‌رود تا به خانهٔ کعبه می‌رسد، در آن هنگام کسی نیست که او را بشناسد او در سن جوانی آشکار می‌گردد[۲].

اسماعیل ﷺ تسلیم امر خدای عزّ و جل بود، او گفت: ﴿يا أَبَتِ افْعَلْ ما تؤمَرُ سَتَجِدُنی إن شاءَ اللهُ مِنَ الصّابِرينَ﴾[۳]؛ ای پدر آنچه امر می‌شوی انجام ده اِن شاء الله مرا از صابرین خواهی یافت.

قائم ﷺ نیز تسلیم امر الهی است.

شباهت به اسحاق ﷺ

اسحاق ﷺ؛ خداوند تعالی ـ پس از آنکه ساره از بچه‌دار شدن مأیوس شده بود ـ ولادت او را بشارت داد، خدای عزّ و جل چنین فرموده: ﴿وَ امْرَأَتُه قائمةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْناها بِإسْحٰقَ وَ مِنْ وَراءِ إسْحٰقَ يَعْقُوبَ، قالَتْ يا وَيْلَتیٰ أَأَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هٰذا بَعْلی شَيْخاً إنَّ هٰذا لَشَیْءٌ عَجيبٌ﴾[۴]؛ زنش در حالی که ایستاده بود [از خوشحالی] بخندید پس او را به اسحاق و بعد از او به یعقوب بشارت دادیم (سارا) گفت: آیا می‌شود من بزایم در حالی که من پیرزنی هستم و این شوهرم پیرمردی است! همانا این چیز شگفتی است.

قائم ﷺ نیز بعد از آنکه مردم از ولادت او مأیوس شدند، ولادتش بشارت داده شد.

---

۱. بحار الانوار، ۵۲/ ۵۵

۲. بحار الانوار، ۵۳/ ۶

۳. سوره صافات، آیه ۱۰۲

۴. سوره هود، آیه ۷۱ و ۷۲

چنانکه در خرایج از عیسی بن صُبَیح (یا مسیح) روایت شده که گفت: امام حسن عسکری ﷺ با ما وارد زندان شد، من در حقّ او معرفت داشتم، به من فرمود: تو شصت و پنج سال و یک ماه و دو روز عمر داری.

کتاب دعایی همراه من بود که در آن تاریخ ولادتم نوشته شده بود، وقتی به آن نگریستم دیدم همان طور است که آن حضرت فرمود، سپس فرمود: آیا اولاد داری؟ عرض کردم: نه، دست به دعا برداشت که: خدایا فرزندی به او روزی کن تا بازوی او باشد که فرزند چه خوب بازویی است، سپس به این بیت از شعر متمثّل شد و گفت:

مَنْ کانَ ذا عَضُدٍ یُدْرِکْ ظُلاٰمَتَهُ　　　اِنَّ الّذلیلَ الَّذی لَیْسَتْ لَهُ عَضُدُ

هر که بازویی داشته باشد حقوق پایمال شدهٔ خود را به دست می‌آورد، ذلیل آن است که بازویی نداشته باشد.

به آن حضرت عرض کردم: آیا شما فرزند داری؟

فرمود: آری به خدا سوگند؛ برای من فرزندی خواهد بود که زمین را از قسط و عدل پر می‌کند، امّا الآن فرزندی ندارم؛ سپس باز (به این اشعار) متمثل شده فرمود:

لَعَلَّکَ یَوْماً أنْ تَرانی کَأنَّما　　　بَنِیَّ حَوالِیَّ الْأُسُودُ اللَّوابِدُ
فَاِنَّ تَمیماً قَبْلَ اَنْ یَلِدَ الْحصَی　　　اَقامَ زَمٰاناً وَهُوَ فِی النّاس واحدٌ[1]

شاید که روزی فرا رسد تو ببینی که فرزندانم همچون شیرانی پیرامونم هستند.

پس به راستی که تمیم پیش از آنکه فرزندان زیادی را به دنیا آورد روزگاری دراز در میان مردم تنها بود.

شباهت به لوطﷺ

لوط ﷺ، فرشتگان برای یاریش نازل شدند.

﴿قالُوا یا لُوطُ اِنّا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ یَصِلُوا اِلَیْکَ﴾[2]؛ گفتند: ای لوط همانا ما فرستادگان پروردگارت هستیم هرگز آنان به تو نمی‌رسند [که آزارت دهند].

---

۱ خرائج، ۷۲
۲ سورهٔ هود، آیهٔ ۸۱

قائم ﷺ نیز: فرشتگان برای یاریش فرود خواهند آمد. چنانکه مطالبی در این زمینه گذشت. و در خبر کنیز حضرت ابومحمد (امام عسکری ﷺ) آمده که: وقتی سیّد ـ یعنی حضرت حجّت ﷺ ـ متولد شد نور درخشنده‌ای دید که از آن حضرت آشکار شد و تا افق آسمان رفت. و پرندگان سفیدی را دید که از آسمان فرود می‌آیند و بالهای خود را بر سر و صورت و بدنش می‌کشند، سپس پرواز می‌کنند، وقتی به حضرت ابومحمد (امام عسکری ﷺ) این مطلب را گفتم خندید و فرمود: اینها فرشتگانی هستند، فرود آمده‌اند تا به این مولود تبرک جویند. و اینها یاران او خواهند بود هنگامی که خروج می‌کند[1].

در بحث قوّت مؤمنین نیز مطالب مناسبی گذشت.

و نیز از شباهتهای حضرت قائم ﷺ به لوط این است که لوط ﷺ از بلاد فاسقین بیرون رفت، حضرت قائم ﷺ نیز از بلاد فاسقین بیرون رفته است.

شباهت به یعقوب ﷺ

یعقوب ﷺ، خداوند ـ پس از مدّتی طولانی ـ پراکندگی او را جمع فرمود و فراهم آورد.

قائم ﷺ نیز، خداوند پریشانی و پراکندگی او را پس از مدتی درازتر جمع خواهد ساخت.

یعقوب ﷺ برای یوسف آنقدر گریست تا اینکه چشمانش از اندوه سفید شد در حالی که خشم خود را فرو می‌برد[2].

قائم ﷺ برای جدش حسین ﷺ گریسته [و می‌گرید]. و در زیارت ناحیه فرموده است: «وَ لَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً»؛ به جای اشک بر تو خون می‌گریم[3].

یعقوب ﷺ منتظر فرج بود و می‌گفت: ﴿لاٰ تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ إِنَّهُ لاٰ يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكٰافِرُونَ﴾[4]؛ از رحمت خداوند ناامید نشوید که همانا کسی جز گروه کافران از رحمت خداوند مأیوس نشود.

قائم ﷺ نیز منتظر فرج است، چنانکه روایات شاهد بر این معنی است.

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۴۳۱.

۲. سورهٔ یوسف آیهٔ ۸۴

۳. بحار الانوار ۱۰۱ / ۳۲۰.

۴. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۸۷

شباهت به یوسف ﷺ

یوسف ﷺ زیباترین اهل زمان خود بود.

قائم ﷺ نیز زیباترین اهل زمان خود می‌باشد، چنانکه در بحث جمال آن حضرت گذشت.

یوسف ﷺ مدتی طولانی غایب شد تا اینکه برادران بر او داخل شدند پس آنان را شناخت در حالی که آنها او را نشناختند[۱].

قائم ﷺ نیز از خلق غایب شده، در عین حالی که در میان آنها راه می‌رود و آنان را می‌شناسد ولی آنها او را نمی‌شناسند، که در بحث غیبت آن حضرت در حرف غین گذشت.

یوسف ﷺ: خداوند امرش را یک شبه اصلاح فرمود، که پادشاه مصر آن خواب را دید.

قائم ﷺ نیز خداوند متعال امرش را در یک شب اصلاح می‌فرماید، پس در آن یک شب یاران آن حضرت را از بلاد دور جمع می‌کند.

شیخ صدوق در کمال الدین از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: در صاحب این امر شباهتی از یوسف ﷺ هست و آن اینکه خداوند عزّ و جل در یک شب امر او را اصلاح می‌فرماید[۲].

و از پیغمبر اکرم ﷺ مروی است که فرمود: مهدی از ما اهل البیت است خداوند امر او را در یک شب اصلاح می‌کند[۳].

یوسف ﷺ دچار زندان شد، وی گفت: ﴿رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنی اِلَیْهِ﴾[۴]؛ پروردگارا زندان برایم خوشتر از چیزی است که اینان مرا به آن فرا می‌خوانند.

قائم ﷺ نیز. در حدیثی که از حضرت امام باقر ﷺ آوردیم چنین آمده که فرمود: در صاحب این امر سنّتی از موسی و سنّتی از عیسی و سنّتی از یوسف و سنّتی از محمد ﷺ هست ـ تا آنجا که فرمود ـ و امّا سنّت از یوسف، زندان و غیبت است[۵].

---

۱. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۸۸.
۲. کمال الدین ۱/۳۲۹.
۳. بحار الانوار ۵۲/۲۸۰.
۴. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۳۳.
۵. کمال الدین ۱/۳۲۹.

می‌گویم: ای دوست پیرو خاندان عصمت، از این بیان عبرت بگیر و در عظمت مصیبت و محنت مولایت اندیشه کن که دنیا با همه فراخی و زمین با همه پهناوریش برای او زندان شده، به طوری که از ستم معاندین و مخالفتشان ایمن نیست. از درگاه خداوند متعال می‌خواهیم که فرجش را تعجیل و خروجش را سهل و آسان گرداند.

یوسف ﷺ چند سالی در زندان ماند.

قائم ﷺ، ای کاش می‌دانستم که چقدر در این زندان غیبت به سر خواهد برد و کی بیرون خواهد آمد!.

یوسف ﷺ از خاصّ و عامّ غایب شد، و از برادرانش مخفی ماند، و امر او بر پدرش یعقوب مشکل شد با اینکه مسافت میان او؛ خاندان و شیعیانش نزدیک بود ـ چنانکه در حدیث آمده ـ.

قائم ﷺ نیز ـ چنانکه در حدیث دیگری آمده ـ همین طور است. در کمال الدین از حضرت امام باقر ﷺ در بیان شباهت حضرت قائم ﷺ به جمعی از پیغمبران چنین است:

و امّا شباهت او به یوسف بن یعقوب ﷺ: غیبت از خاصّ و عامّ و مخفی بودن از برادران و پوشیده شدن امر او از پدرش یعقوب پیغمبر ﷺ با وجود نزدیک بودن مسافت بین آن حضرت با پدر و خاندان و پیروانش[1]... .

می‌گویم: اخباری که دلالت می‌کند بر اینکه آن حضرت عجّل الله فرجه با ما است و بر احوال ما آگاه می‌باشد، بسیار است که شاید بعضی از آنها را در این کتاب بیاوریم إن شاء الله تعالی.

شباهت به خضر ﷺ

خضر ﷺ: خداوند عمرش را طولانی نموده، و این موضوع نزد شیعه و سنی مسلّم است و روایات بسیاری بر آن دلالت دارد، از جمله:

در بحار به نقل از مناقب از داوود رقّی روایت شده که گفت: دو تن از برادرانم به قصد زیارت مسافرت کردند. یکی از آن دو از شدّت تشنگی بی‌تاب شد به طوری که از

---

۱. کمال الدین ۱: ۳۲۷

الاغ خود به زمین افتاد. و دیگری نیز دچار زحمت گردید. ولی از جای برخاست و نماز خواند و به درگاه خدا و پیغمبر و امیرالمؤمنین و امامان ﷺ استغاثه کرد و یک یک آنها را نام برد تا به نام جعفر بن محمد ﷺ رسید. و شروع کرد التماس کردن و صدا زدن آن حضرت. که ناگاه مردی را دید به بالینش ایستاده و می‌گوید: جریان تو چیست؟ ماجرای خود را برایش بازگو کرد. آن مرد قطعه چوبی به او داد و گفت: این را بین دو لب او (دوست از حال رفته) بگذار. همین کار راکرد ناگهان دید او چشمش را گشود و برخاست نشست و اصلاً تشنگی احساس نمی‌کند. رفتند تا قبر مطهّر را زیارت کردند.

و چون به سوی کوفه مراجعت کردند. آن کسی که دعا کرده بود به مدینه سفر کرد و بر امام صادق ﷺ وارد شد. آن حضرت فرمود: بنشین. حال برادرت چگونه است؟ آن چوب کجاست؟ عرض کرد: ای آقای من وقتی برادرم به آن حال افتاد خیلی غمناک شدم و هنگامی که خداوند روح او را بازگرداند از خوشحالی چوب را فراموش کردم. حضرت صادق ﷺ فرمود: ساعتی که تو در غم برادرت فرو رفتی برادرم خضر نزد من آمد. به دست او برای تو قطعه چوبی از درخت طوبی فرستادم. سپس آن حضرت به خادم خود رو کرد و گفت: برو آن عطردان را بیاور، خادم رفت و آن را آورد. حضرت آن را گشود و همان قطعه چوب را بیرون آورد. و به آن شخص نشان داد تا آن را شناخت، سپس دوباره آن را به جای خود بازگرداند[1].

قائم ﷺ نیز. خداوند عمرش را طولانی قرار داده. بلکه از بعضی روایات استفاده می‌شود که حکمت اینکه عمر خضر طولانی شده این است که دلیلی بر طول عمر قائم ﷺ باشد. شیخ صدوق ﷺ در کتاب کمال الدین در حدیثی طولانی که در باب هشتم إن شاء الله تعالی خواهیم آورد. از حضرت امام صادق ﷺ نقل کرده که فرمود: و امّا بندهٔ صالح خضر ﷺ را خداوند عمر طولانی عنایت فرمود نه به خاطر نبوّتی که برایش تقدیر کرده باشد یا کتابی که بر او نازل فرماید و نه آیینی که شرایع دیگر را نسخ نماید. و نه برای امامتی که بندگان خود را به اقتدای به او ملزم سازد و نه اطاعتی که بر او فرض فرماید. بلکه چون در علم خداوند تبارک و تعالی گذشته بود که عمر قائم ﷺ در دوران غیبت

---

۱. بحار الانوار، ۴۷: ۱۳۸

طولانی خواهد شد تا آنجا که بندگان او باور نکنند و آن عمر طولانی را انکار نمایند، خداوند عمر بندهٔ صالح (خضر) را بدون سبب طولانی ساخت مگر به علّت استدلال به وسیلهٔ آن بر عمر قائم ﷺ و تا اینکه دلیل و برهان معاندین را قطع نماید که مردم را بر خداوند حجّتی نباشد[۱].

و نیز در کتاب کمال الدین از امام رضا ﷺ روایت شده که فرمود: خضر ﷺ از آب حیات آشامیده پس او زنده است و نمی‌میرد تا در صور دمیده شود و البته او نزد ما می‌آید و بر ما سلام می‌کند. صدایش شنیده می‌شود ولی خودش دیده نمی‌گردد، و او هر جا که نامش به میان آید حاضر می‌شود، پس هر که از شما او را یاد کرد بر او سلام کند، او هر سال در مراسم حج حاضر است، تمام مناسک را انجام می‌دهد و در عرفه وقوف دارد، پس بر دعای مؤمنین آمین می‌گوید، و خداوند وحشت قائم ما را در هنگام غیبتش به وسیلهٔ او به اُنس مبدّل می‌سازد، و تنهائیش را به او برطرف می‌نماید[۲].

نام خضر ﷺ بلیا است و بعضی اسمهای دیگری گفته‌اند. علّت اینکه خضر نامیده شده ـ چنانکه از شیخ صدوق آمده ـ این است که بر چوب خشکی نمی‌نشست مگر اینکه سبز می‌شد، و نیز گفته شده که هرگاه نماز بگزارد اطرافش سبز می‌شود[۳]، و گفته‌اند برای اینکه او در سرزمین سفیدی بود که به یکباره تکان خورد و از پی او سبز شد.

و در تلفظ خضر سه لهجه هست: ۱ ـ فتح خاء و سکون ضاد (خَضْر) ۲ ـ کسر خاء و سکون ضاد (خِضْر) ۳ـ فتح خاء و کسر ضاد (خَضِر).

در نجم الثاقب روایت کرده که حضرت قائم ﷺ به هر سرزمینی که بگذرد. سبز و پرگیاه می‌شود و آب از آنجا می‌جوشد، و چون از آنجا برود آب فرو می‌رود و زمین به حال خود برمی‌گردد[۴].

می‌گویم: این خبر شواهد دیگری نیز دارد که آوردن آنها با این مختصر سازگار نیست. خضر ﷺ، خداوند متعال به او قدرت و نیرویی عنایت فرموده که به هر شکل که

۱. کمال الدین، ۲ / ۳۵۷
۲. کمال الدین، ۲ / ۳۹۰
۳. کمال الدین، ۲ / ۳۹۱
۴. نجم الثاقب، ۸۴

بخواهد، درمی‌آید؛ چنانکه علی بن ابراهیم در تفسیرش از امام صادق ﷺ روایت کرده[۱].

قائم ﷺ را نیز خداوند همین قدرت عنایت فرموده، روایات و حکایاتی که بر این معنی دلالت می‌کند، بسیار است که قسمتی از آنها را در این کتاب آورده‌ایم.

خضر ﷺ مأمور به علم باطن بود، چنانکه به موسی ﷺ گفت: ﴿إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً وَکَیْفَ تَصْبِرُ عَلی مالَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً﴾[۲]؛ همانا تو هرگز همراه من صبر نتوانی کرد، و چگونه صبر نمائی بر آنچه نسبت به آن علم و احاطه نداری؟.

قائم ﷺ نیز مأمور به علم باطن است، چنانکه در علم و حکم آن حضرت گذشت.

خضر ﷺ وجه کارهایش آشکار نشد مگر بعد از آن‌که خودش فاش کرد.

قائم ﷺ نیز وجه غیبتش آن طور که باید مکشوف نمی‌شود مگر بعد از ظهور، چنانکه در بحث غیبت آن حضرت در حرف غین گذشت.

خضر ﷺ هر سال در مراسم حج شرکت می‌کند و تمام مناسک را انجام می‌دهد.

قائم ﷺ نیز هر سال در مراسم حج شرکت می‌کند و مناسک را بجای می‌آورد.

چنانکه در بحث حج آن حضرت گذشت. در اینجا خوش دارم حکایت لطیف و روایت شریفی را بنگارم که فواید و عواید بسیاری در آن هست.

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سند خود از ابونعیم انصاری و نیز علّامه مجلسی در بحار از کتاب غیبت شیخ اجل محمد بن الحسن طوسی به سند خود از احمد بن محمد انصاری روایت کرده است، که گفت:

همراه با جماعتی از زهّاد که تعدادشان به سی نفر می‌رسید و در میان آنها فرد مخلصی جز محمد بن القاسم علوی عقیقی نبود، در مکّه کنار مستجار بودم، که روز ششم ذی الحجه سال دویست و نود و سه ناگهان جوانی از میان طواف بر ما برآمد که با دو پارچه احرام بسته بود و نعلینی در دست داشت، چون چشم ما به او افتاد همگی از هیبتش برخاستیم و هیچ یک از ما باقی نماند مگر اینکه از جای برخاست و بر او سلام کرد.

---

۱. تفسیر القمی ۴۰۴.

۲. سوره کهف، آیه ۶۷.

سپس نشست و به سمت راست و چپ متوجه شد. آنگاه فرمود: آیا می‌دانید حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ در دعای الحاح چه می‌گفت؟ پرسیدیم چه می‌گفت؟ فرمود: او چنین می‌گفت:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذی بِهِ تَقُومُ السَّماء وَبِهِ تَقُومُ الْاَرْضُ وَبِهِ تُفَرِّقُ بَیْنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ وَبِهِ تَجْمَعُ بَینَ الْمُتَفَرِّقِ وَبِهِ تُفَرِّقُ بَیْنَ الْمُجْتَمِعِ وَبِهِ اَحْصَیْتَ عَدَدَ الرِّمالِ وَزِنَةَ الجِبالِ وَکَیْلَ الْبِحارِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَجْعَلَ لی مِنْ اَمْری فَرَجاً وَمَخْرَجاً؛

پروردگارا من از تو می‌خواهم به حقّ اسم تو که آسمان به آن بر پا و زمین به آن برجاست و به آن بین حقّ و باطل جدا می‌کنی و به آن پراکنده را جمع می‌نمایی. و به آن جمع شده را پراکنده می‌کنی. و با آن عدد شنها و وزن کوهها و پیمانهٔ دریاها را شماره کردی. از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و به امر من فرج و راه خلاصی قرار دهی.

سپس برخاست و در طواف داخل شد، ما هم برخاستیم؛ ایستادیم تا رفت. ولی فراموش کردیم که از او بپرسیم که کیست، تا فردا همان وقت که از میان طواف به سوی ما آمد. ما نیز ـ همانند روز قبل ـ به احترام او از جای برخاستیم، او در وسط نشست، و به راست و چپ نگاهی انداخت و فرمود: آیا می‌دانید که امیرالمؤمنین ﷺ بعد از نماز فریضه چه می‌گفت؟ گفتیم: چه می‌گفت؟ فرمود: چنین می‌گفت:

اَللّٰهُمَّ اِلَیْکَ رُفِعَتِ الْاَصْواتُ وَدُعِیَتِ الدَّعَواتُ وَلَکَ عَنَتِ الْوُجُوهُ وَلَکَ خَضَعَتِ الرِّقابُ وَاِلَیْکَ التَّحاکُمُ فِی الأَعمالِ، یا خَیْرَ مَسْئُولٍ وَخَیرَ مَنْ أَعْطیٰ، یا صادِقُ یا بارِئُ یا مَنْ لا یُخْلِفُ الْمیعادَ یا مَنْ اَمَرَ بِالدُّعاء وَتَکَفَّلَ بِالْاِجابَةِ یا مَنْ قالَ: اُدْعُونی اَسْتَجِبْ لَکُمْ. یا مَنْ قالَ: وَاِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنّی فَاِنّی قَریبٌ اُجیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ اِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجیبُوا لی وَلْیُؤْمِنُوا بی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ، یا مَنْ قالَ: یا عِبادِیَ الَّذین اَسْرَفُوا عَلیٰ اَنْفُسِهِمْ لاٰ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ اِنَّ اللهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ، لَبَّیکَ وَسَعْدَیکَ‌ها أناذا بَینَ یدیک، المُسْرِفُ وَأَنْتَ القائِلُ: لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ اِنَّ اللهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً؛

پروردگارا صداها به سوی تو بلند و دعاها به جانب تو خوانده می‌شود. و چهره‌ها [و

سرها] برای تو فرود آمده، و گردنها در برابر تو خضوع یافته، و داوری اعمال به دست تو است، ای بهترین خوانده شدگان، و بهترین عطا کنندگان، ای راستین، ای پدیدآورنده، ای آنکه خلف وعده نمی‌کنی، ای آنکه به دعا کردن فرمان داده‌ای و اجابت را عهده‌دار شده‌ای، ای خدایی که فرمودی: مرا بخوانید شما را اجابت کنم، ای آنکه فرموده‌ای: و هرگاه بندگانم از من بپرسند پس همانا من نزدیکم دعای خواهنده را هرگاه مرا بخواند اجابت نمایم، پس باید که مرا اجابت کنند، و به من ایمان آورند باشد که راه رشد یابند، ای آنکه فرموده‌ای: ای بندگانم که بر خود زیاده‌روی کرده‌اید از رحمت خداوند ناامید نشوید که البته خداوند همهٔ گناهان را می‌آمرزد همانا اوست بسیار آمرزندهٔ مهربان، تو را اجابت می‌کنم و بسیار یاریت نمایم، اینك منم در پیشگاه تو که زیاده‌روی کننده‌ام، و تویی آن خدایی که فرموده‌ای: از رحمت خداوند ناامید نشوید که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد.

آنگاه بار دیگر پس از این دعا به سمت راست و چپ نگریست. سپس فرمود: آیا می‌دانید امیرالمؤمنین عليه السلام در سجدهٔ شکر چه می‌گفت؟ گفتیم: چه می‌گفت؟ فرمود: او می‌گفت:

يٰا مَنْ لاٰ يَزِيدُهُ اِلْحٰاحُ الْمُلِحّينَ اِلّاٰ جُوداً وَكَرَماً، يٰا مَنْ لَهُ خَزٰائِنُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ، يٰا مَنْ لَهُ خَزٰائِنُ مٰا دَقَّ وَجَلَّ لاٰ تَمْنَعُكَ إِسٰائَتي مِنْ اِحْسٰانِكَ اِلَيَّ اِنّي اَسْئَلُكَ اَنْ تَفْعَلَ بي مٰا أَنْتَ اَهْلُهُ فَأَنْتَ اَهْلُ الْجُودِ وَالْكَرَمِ وَالْعَفْوِ يٰا رَبّٰاهُ يٰا اَللّٰهُ اِفْعَلْ بي ما أَنْتَ اَهْلُهُ فَأَنْتَ قٰادِرٌ عَلَى الْعُقُوبَةِ وَقَدْ اَسْتَحْقَقْتُهٰا لاٰ حُجَّةَ لي وَلاٰ عُذْرَ لي عِنْدَكَ اَبُوءُ اِلَيْكَ بِذُنُوبي كُلِّهٰا وَاَعْتَرِفُ بِهٰا كَيْ تَعْفُوَ عَنّي وَأَنْتَ اَعْلَمُ بِهٰا مِنّي بُؤْتُ (اَبُوءُلَكَ ـ خ ل) اِلَيْكَ بِكُلِّ ذنبٍ اَذْنَبْتُهُ وَبِكُلِّ خَطيئَةٍ اَخْطَأْتُهٰا وَبِكُلِّ سَيِّئَةٍ عَمِلْتُهٰا يٰا رَبِّ اَغْفِرْلي وَارْحَمْ وَتَجٰاوَزْ عَمّٰا تَعْلَمُ اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعَزُّ الْاَكْرَمُ؛

ای آنکه اصرارِ اِلحاح کنندگان جز بخشندگی و دهش او را نیفزاید. ای آنکه گنجینه‌های آسمانها و زمین را داری، ای خدایی که گنجهای هر ریز و کلان از آنِ تو است. بدی من از نیکی نمودنت نسبت به من تو را باز نمی‌دارد. من از تو درخواست می‌کنم که با من آنچه تو را سزد رفتار نمایی، که تو اهل بخشندگی و بزرگواری و گذشت هستی. ای پروردگار؛ ای خداوند، با من چنان رفتار کن که تو را سزد. تو بر کیفر توانایی و من آن را

سزاوارم و هیچ دلیل و عذری به درگاه تو برایم نیست. با تمام گناهانم به سوی تو روی می‌آورم و به آنها اقرار می‌کنم تا از من بگذری در حالی که تو بهتر از من آنها را می‌دانی، به تو روی آوردم (روی آورم) با هر گناهی که مرتکب شده‌ام و هر خطایی که انجام داده‌ام و هر بدی که کرده‌ام، پروردگارا مرا بیامرز و رحم‌آور و از آنچه می‌دانی بگذر که همانا تو ارجمندترین و گرامی‌ترین هستی.

آنگاه برخاست وارد طواف شد ما نیز به احترام او برخاستیم، فردا همان وقت بازگشت و ما ـ همچون روزهای قبل ـ از او تجلیل کردیم. در میان ما نشست و به راست و چپ نظری افکند، سپس فرمود: علی بن الحسین سیدالعابدین ﷺ در سجدهٔ خود اینجا ـ اشاره به حِجْرِ اسماعیل زیر ناودان ـ چنین می‌گفت:

عُبَیدُکَ بِفِنائِکَ، فَقیرُکَ بِفِنائِك، سائِلُکَ بِفِنائِکَ یَسْأَلُکَ مالاٰ یَقْدِرُ عَلَیْهِ غَیْرُکَ[۱]؛

بندهٔ کوچکت در پیشگاه تو است، نیازمند تو به پیشگاه تو است، درخواست کننده‌ات بر آستانهٔ تو است، از تو درخواست می‌کند آنچه راکه جز توکسی نتواند آن را انجام دهد.

سپس به سمت راست و چپ نگریست و به محمد بن القاسم علوی از میان ما نظری افکند و گفت: ای محمد بن القاسم تو اِن شاء الله بر وضع خیری هستی.

سپس برخاست و در طواف وارد شد کسی از ما باقی نماند مگر اینکه دعاهایی که فرموده بود حفظ شد، و فراموش کردیم که دربارهٔ او گفتگو کنیم تا آخرین روز.

محمودی به ما گفت: آیا این شخص را می‌شناسید؟ گفتیم: نه. گفت: و الله این صاحب زمان شما است. گفتیم: ای ابوعلی چگونه دانستی؟ یادآور شد که او هفت سال است از خدای عزّ و جل می‌خواهد و دعا می‌کند که صاحب الزمان را ببیند.

می‌گوید: در عصر روز عرفه ناگهان همان مرد را دیدم که دعایی می‌خواند که آن را درک و حفظ کردم، از او پرسیدم:

ـ از کجا هستی؟ فرمود: از مردم. گفتم: از کدام نژاد مردم؟ فرمود: از عرب آنها.

گفتم: از کدامین تیرهٔ عرب؟ فرمود: از شریفترین و بزرگوارترین آنها. عرض کردم:

---

۱. دعا در کمال الدین چنین است: عبیدک بفنائک، مسکینک ببابک، فقیرک ببابک، اسئلک مالا یقدر علیه سواک (مولف)

سرشریفترین و بزرگوارترین آنها کیانند؟ فرمود: بنی‌هاشم. گفتم: از کدام خاندان بنی‌هاشم؟ فرمود: از صاحب برترین مقامها و عالی‌ترین مراتب. عرض کردم: آنها کدامین از بنی‌هاشمند؟ فرمود: از آنها که سرها را شکافتند و مردم را اطعام کردند و در دل شب که مردم در خوابند نماز خواندند.

با خود گفتم که او علوی است و به همین خاطر که علوی بود او را دوست داشتم. ولی یکباره از دیدگانم غایب شد و ندانستم که به آسمان بالا رفت یا در زمین فرو شد. از کسانی که اطرافم بودند پرسیدم: آیا این علوی را می‌شناسید؟ گفتند: آری، هر سال با ما پیاده به حج می‌آید. گفتم: سبحان الله به خدا قسم آثار راه رفتن در او نمی‌بینم، سپس با اندوه و غم فراوان به سوی مزدلفه رفتم و در آن شب خوابیدم که در خواب رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم، به من فرمود: ای محمد مطلوب خود را دیدی؟ عرض کردم: او کیست ای آقای من؟

فرمود: آنکه امشب دیدی صاحب زمان شما بود.

وقتی این مطلب را به ما گفت، او را سرزنش کردیم که چرا زودتر به ما نگفت. جواب داد که تا آن وقت اصلاً فراموش کرده بودم[1].

می‌گویم: بین روایت شیخ صدوق در کمال الدین و روایت فاضل مجلسی در بحار به نقل از غیبت شیخ طوسی، مختصر تفاوتی در بعضی الفاظ بود به طوری که در معنی تأثیری نمی‌گذاشت مابین این دو روایت جمع کردیم، توفیق از خدا است.

شباهت به الیاس علیه السلام

الیاس علیه السلام، خداوند عمرش را ـ همچون خضر علیه السلام ـ طولانی ساخته.

قائم علیه السلام، نیز خداوند تعالی عمرش را طولانی نموده است.

الیاس علیه السلام نیز ـ مانند خضر علیه السلام ـ هر سال به حج می‌رود و در آنجا با هم ملاقات می‌کنند. دلیل بر این معنی اینکه در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به زید بن ارقم فرمود: اگر می‌خواهی شر آنها (کفّار و منافقین) به تو نرسد و

---

۱. کمال الدین ۲: ۴۷۰ و بحار الانوار ۵۲: ۹.

بیرنگشان در تو کارگر نیافتد هرگاه صبح کردی بگو: اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيمِ؛ به خداوند پناه می‌برم از شیطانِ رانده شده. به درستی که خداوند تو را از شر آنها حفظ می‌کند که آنها شیطان هستند (که بعضی از آنها به بعضی دیگر وحی می‌کنند).

و اگر می‌خواهی خداوند تو را از غرق شدن و سوختن و دزد، در امان بدارد هرگاه صبح کردی بگو: بِسْمِ اللهِ ماشاءَ اللهُ لا يَصْرِفُ السُّوءَ اِلَّا اللهُ، بِسْمِ اللهِ ما شاءَ الله لا يَسُوقُ الْخَيرَ اِلَّا اللهُ، بِسْمِ اللهِ ما شاءَ اللهُ ما يَكُونُ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللهِ، بِسمِ اللهِ ما شاءَ اللهُ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم، بِسمِ اللهِ ما شاءَ اللهُ وَ صَلَّى اللهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبينَ.

که هر کس هنگامی که صبح کند سه مرتبه این را بگوید از غرق شدن و سوختن و دزد محفوظ می‌ماند و هر آنکه سه مرتبه در شب این کلمات را بخواند، تا صبح از غرق شدن و سوختگی و دزد ایمن خواهد بود. و خضر و الیاس هر سال در مراسم حج همدیگر را ملاقات می‌کنند و وقتی از هم جدا می‌شوند با این کلمات جدا می‌شوند، و این شعار شیعیان من است و با این دشمنان من از دوستانم جدا می‌شوند هنگام خروج قائم آنها[1].

قائم ﷺ: نیز هر سال به حج می‌رود ـ چنانکه در باب شباهتش به خضر ﷺ گذشت ـ و در بخش پنجم نیز مطالب مناسبی[2] خواهد آمد اِنْ شاءَ اللهُ تَعالىٰ.

الیاس ﷺ: از قومش فرار کرد و از نظرشان غایب شد. هنگامی که می‌خواستند او را بکشند.

قائم ﷺ نیز از قوم خود فرار کرد و از دیدهٔ مردم غایب شد هنگامی که می‌خواستند آن حضرت را بکشند.

الیاس ﷺ: هفت سال غایب شد.

قائم ﷺ: نمی‌دانم تا کی غیبتش ادامه خواهد داشت.

الیاس ﷺ: در کوه دشواری سکونت کرد.

---

۱. تفسیر عسکری، ۵، حدیث ۱۹.

۲. در بیان نکته از آثار نیکی که به وسیلهٔ دعا حاصل می‌شود تأسی به آن حضرت است و حضور آن حضرت در کنار بیت الله الحرام دیده بود که چنین دعا می‌کرد: اللّهمّ أنجِزْ لي ما وَعَدْتَني، خدایا وعده‌ای که به من داده‌ای تحقق بخش. و در تأیید این مطلب روایتی است در کمال الدین از عبید بن زراره که گفت: شنیدم امام صادق ﷺ می‌فرمود: مردم امامشان را نمی‌یابند، او در موسم [حج] حاضر می‌شود و آنان را می‌بیند ولی آنها او را نمی‌بینند. (مؤلف).

قائم ﷺ: در حدیث علی بن مهزیار اهوازی مروی در کمال الدین و بحار و تبصرة الولی و غیر اینها آمده که فرمود: پدرم ابومحمد ﷺ به من سفارش کرد که مجاورت نکنم قومی را که خداوند بر آنها غضب کرده و لعنتشان نموده و برای آنان در دنیا و آخرت ننگ و خواری است و برای آنها عذاب دردناکی است. و مرا دستور فرمود که از کوهساران جز دشوار آنها و از بلاد جز جاهای پست را برنگزینم و خداوند ـ مولای شما ـ تقیّه را آشکار فرمود، و آن را بر من گماشت، پس من در تقیّه‌ام تا روزی که اجازه داده شود خروج نمایم.

عرض کردم: ای آقای من این امر کی خواهد بود؟ فرمود: هرگاه بین شما و راه کعبه فاصله و جدایی افتاد و آفتاب و ماه جمع شدند، و کواکب و ستارگان آنها را در میان گرفتند[1]... .

الیاس ﷺ: خداوند متعال به دعایش یونس پیغمبر را در حالی که کودک بود بعد از چهارده روز از فوتش زنده کرد ـ چنانکه در حدیث آمده ـ[2].

قائم ﷺ: نیز خداوند متعال به برکتش و به دعایش مردگان بسیاری را زنده خواهد کرد پس از گذشت سالها از مرگشان. از جمله اصحاب کهف، و بیست و پنج نفر از قوم موسی ـ که به حقّ قضاوت می‌کنند و با آن عدالت می‌نمایند ـ و یوشع بن نون وصیّ حضرت موسی، و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابودجانهٔ انصاری، و مالک اشتر، که در بحار و غیر آن از امام صادق ﷺ روایت شده است[3] و إنْ شاء الله در حرف نون مطالبی در این باره خواهد آمد، و نیز خواهد آمد که الیاس ﷺ هم از یاران حضرت قائم ﷺ است.

الیاس ﷺ: را خداوند به آسمان بالا برد، چنانکه از ابن عباس روایت شده است.

قائم ﷺ را نیز خداوند متعال به آسمان برد، که در شباهت آن حضرت به ادریس گذشت.

الیاس ﷺ: گفته می‌شود: به فریاد دردمندان می‌رسد و گمشدگان مضطر را در بیابانها و

---

۱. تبصرة الولی، ۷۸۱.
۲. و گفته شده اینکه خداوند به دعای الیاس زنده‌اش کرد، الیسع بوده، و الله العالم. (مؤلف)
۳. بحار الانوار ۵۳/۹۰.

دشتها راهنمایی می‌کند. و خضر آنها را در جزایر دریاها فریادرسی می‌نماید. این مطلب را مجلسی ﷺ در کتاب حیات القلوب نقل کرده است.

قائم ﷺ نیز به دردمندان رسیدگی می‌کند و گمشدگان را هدایت می‌نماید و در خشکی و دریا ـ بلکه در زمین و آسمان ـ به فریاد بیچارگان می‌رسد. و این است فضل الهی که به هر که بخواهد عنایت می‌کند.

الیاس ﷺ، به اذن خدای تعالی برایش از آسمان مائده آمده. چنانکه در تفسیر برهان و غیر آن از انس روایت شده که گفت: پیغمبر اکرم ﷺ از قلهٔ کوهی صدایی شنید که می‌گفت: خدایا مرا از امت رحمت شدهٔ آمرزیده شده قرار ده. پیغمبر ﷺ به آنجا رفت، ناگاه دید پیرمرد فرتوتی هست که قامتش سیصد ذراع می‌باشد، هنگامی که رسول خدا ﷺ را دید با او معانقه کرد سپس گفت: من هر سال یکبار غذا می‌خورم و حالا وقت آن است. که ناگاه مائده‌ای از آسمان فرود آمد، و هر دو از آن خوردند، او الیاس ﷺ بود[1].

قائم ﷺ نیز برایش مائده از آسمان نازل شد، ما در اینجا به آوردن یک واقعهٔ شریفه اکتفا می‌کنیم که مجلسی و غیر او از ابومحمد عیسی بن مهدی جوهری نقل کرده‌اند که گفت: در سال دویست و شصت و هشت به سوی حج بیرون رفتم، مقصدم مدینه بود زیرا که برای ما خبر صحیحی رسیده بود که حضرت صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه [در آنجا] ظاهر شده است. در بین راه بیمار شدم، از فید[2] که بیرون آمدیم، دل من هوس ماهی و خرما و ماست می‌کرد. هنگامی که به مدینه رسیدم برادران ایمانی مرا بشارت دادند که آن حضرت در صابر آشکار شده. به صابر رفتم و چون به بیابان آن مشرف شدم بزهای لاغری دیدم که به ساختمانی که در آنجا بود رفتند. من منتظر خواستهٔ خود ماندم تا وقت نماز مغرب و عشا فرا رسید، نماز خواندم و دعا و تضرع و التماس کردم که ناگاه دیدم بدر خادم مرا می‌خواند: ای عیسی بن مهدی جوهری وارد شو. من تکبیر و تهلیل

---

۱. البرهان، ۴ / ۳۳

۲. فید گویند منزلی است در راه شام و گفته‌اند شهرکی در نجد راه حجاج عرفی است. این دو قول را مؤلف مجمع البحرین آورده است (مؤلف)

گفتم و حمد و سپاس الهی بسیار به جای آوردم، و چون به حیاط ساختمان رسیدم، سفرهٔ گسترده‌ای دیدم، خادم مرا به کنار آن سفره برد و مرا بر آن نشانید. او به من گفت: مولایت تو را فرمان می‌دهد که آنچه در هنگام بیماری وقتی از قید بیرون آمده بودی اشتها داشتی، بخور. گفتم: همین برهان مرا بس. امّا چگونه بخورم در حالی که مولایم را ندیده‌ام. پس حضرت ـ بانگ برداشت که ای عیسی غذایت را بخور که مرا خواهی دید. بر سفره نشستم دیدم ماهی داغ داغ در آن سفره هست. کنار آن خرمایی شبیه‌ترین خرماها به خرمای ما و در کنارش دوغ. با خود گفتم: مریض و ماهی و خرما و دوغ؟! که آن حضرت ـ فریاد زد: ای عیسی آیا در امر ما شک می‌کنی؟ آیا تو بهتر می‌دانی که چه چیز به تو نفع می‌رساند و چه برایت ضرر دارد؟ من گریستم و از خداوند متعال طلب مغفرت کردم، و از همهٔ غذاهای موجود خوردم، وقتی دست برداشتم جای دستم معلوم نبود. آن غذا را خوشمزه‌ترین غذاهای دنیا یافتم و از آن زیاد خوردم تا جایی که دیگر خجالت کشیدم. آن حضرت ـ مرا صدا زد که: ای عیسی خجالت نکش که این از غذاهای بهشتی است و آن را دست مخلوقی درست نکرده، من باز هم خوردم ولی هرچه می‌خوردم دلم نمی‌آمد که از آن دست بردارم، عاقبت عرضه داشتم: ای مولای من کافی است.

در این هنگام آن حضرت مرا نزد خود فرا خواند و فرمود: بیا نزد من. پیش خود گفتم: مولایم مرا صدا می‌زند در حالی که هنوز دستم را نشسته‌ام. آن حضرت بار دیگر صدا زد: ای عیسی آیا غذایی که خورده‌ای احتیاج به شستن دست دارد؟ من دستم را بوئیدم دیدم از مشک و کافور خوشبوتر است. به خدمتش رفتم، نوری از او آشکار شد که دیدگانم را خیره کرد، و به طوری سراسیمه شدم که تصور کردم اختلال حواس برایم عارض شده. فرمود: ای عیسی اگر تکذیب کنندگانی نبودند که بگویند او کجاست و کی بوده و در کجا متولد شده و چه کسی او را دیده و چه چیزی از ناحیهٔ او برای شما ظاهر شده و به چه چیزی شما را خبر داده و چه معجزه‌ای از او برایتان ثابت شده؟ برای تو روا نبود که مرا ببینی. به خدا سوگند مردم امیرالمؤمنین ـ را بر کنار کردند و علیه او توطئه نمودند و بالاخره او را کشتند. و همچنین پدرانم را، و آنها را تصدیق نکردند و به آنها نسبت سحر و تسخیر جن دادند. با آن همه اموری که می‌دیدند و روایت می‌کردند. ای عیسی دوستان ما

را به آنچه دیدی خبر ده، ولی مبادا به دشمنان ما بگویی. عرضه داشتم: ای مولای من دعا کن که در عقیده‌ام ثابت و پایدار بمانم. فرمود: اگر خداوند تو را ثابت قدم نمی‌داشت مرا نمی‌دیدی. برو با پیروزی و رستگاری. از خدمتش بیرون آمدم در حالی که حمد و شکر بیشتری برای خداوند به جای می‌آوردم[1].

شباهت به ذوالقرنین علیه‌السلام

ذوالقرنین پیغمبر نبود ولی مردم را به سوی خدا دعوت کرد و به تقوی و خداترسی می‌خواند.

قائم علیه‌السلام نیز پیغمبر نیست زیرا که بعد از پیغمبر ما حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله دیگر پیغمبری نیست، ولی آن حضرت نیز به سوی خدای تعالی و تقوی و پرهیزگاری دعوت می‌کند.

ذوالقرنین بر مردم حجّت[2] بود.

قائم علیه‌السلام نیز بر همهٔ اهل عالم حجّت است.

ذوالقرنین، خداوند او را به آسمان دنیا بالا برد و از زمین برای او پرده‌برداری شد همه جای زمین ـ از کوهساران و دشتها و دره‌ها ـ و از مشرق تا مغرب همه را مشاهده کرد و خداوند به او از هر چیزی علمی عنایت فرمود که با آن حقّ و باطل را بشناسد، و در دو شاخ او قطعه ابری قرار داد که در آن تاریکیها و رعد و برق بود تا تأیید شود، سپس به زمین فرستاده شد و به او وحی شد که در دو ناحیهٔ غرب و شرق زمین سیر کن.

این را علّامهٔ مجلسی در مجلّد پنجم بحار[3] ضمن حدیثی طولانی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورده است.

قائم علیه‌السلام، خداوند تعالی او را به بالاتر از آسمان اول برد. سپس به زمین بازگردانده شد. ـ چنانکه گذشت ـ.

---

۱. بحار الانوار، ۶۸/۵۲.

۲. در حدیث است که نامش عیاش و در حدیث دیگر است که نامش عیاش بوده و مجلسی ره گفته: از اخبار بر می‌آید که او غیر از اسکندر است و او در زمان ابراهیم و از نسل یافث و... بوده است. مؤلف

۳. بحار الانوار ۱۲/۱۹۸.

ذوالقرنین از قومش غیبتی طولانی داشت.

قائم ؏ نیز غیبتش طولانی است، و در حدیث احمد بن اسحاق از امام عسکری ؏ آمده که احمد گفت: چه سنّتی از خضر و ذوالقرنین در او جاری است؟ فرمود: طول غیبت ای احمد... .

این خبر به طور کامل در حرف غین در باب غیبت آن حضرت گذشت.

ذوالقرنین، بنابر آنچه در قرآن کریم آمده به خاور و باختر زمین رسید.

قائم ؏، نیز همین طور خواهد بود. در کتاب کمال الدین به سند خود از جابر انصاری روایت کرده که گفت: شنیدم رسول الله ﷺ می‌فرمود: ذوالقرنین بندهٔ صالحی بود که خداوند او را بر بندگان حجّت قرار داده بود، پس قوم خود را به سوی خدا و تقوی فرا خواند. آنها بر شاخ او زدند که از نظرشان مدّتی غایب شد تا اینکه درباره‌اش گفتند: هلاک شد یا در کدام بیابان رفت؟ سپس ظاهر شد و به سوی قومش بازگشت، ولی آنها بر شاخ دیگرش زدند. و در میان شما (=امت مسلمان) نیز کسی هست که بر سنّت و روش او است. و به درستی که خداوند عزّ و جل ذوالقرنین را در زمین مکنت داد و برای او از هر چیزی سببی عنایت فرمود تا به شرق و غرب زمین رسید. خداوند تبارک و تعالی سنّت او را در قائم از فرزندانم نیز جاری خواهد ساخت تا به شرق و غرب زمین دست یابد، تا جایی که هیچ آبگاه و جایگاهی از آن ـ هموار و ناهموار، کوه و دشت ـ باقی نماند مگر اینکه زیر پاهای او قرار دهد. و خداوند عزّ و جل گنجینه‌های زمین و معادن آن را برایش آشکار می‌سازد، و او را به وسیلهٔ رعب یاری می‌کند. و زمین را به او پر از عدل و قسط می‌نماید چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد[1].

ذوالقرنین: مابین مشرق و مغرب را گرفت و تصرّف کرد.

قائم ؏: نیز مشرق و مغرب زمین را به تصرّف درخواهد آورد.

ذوالقرنین: پیغمبر نبود ولی به او وحی شد ـ چنانکه در حدیث آمده ـ.

قائم ؏: همچنین پیغمبر نیست ولی ـ چنانکه در حدیثی نقل شده ـ به او وحی می‌شود.

ذوالقرنین: بر ابر سوار شد.

قائم ؏: نیز بر ابر می‌نشیند. دلیل بر آن روایتی است که مرحوم مجلسی در بحار از

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۳۹۴.

بصائر و اختصاص نقل کرده است که به سند خود از عبدالرحیم از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آورده‌اند که فرمود: ذوالقرنین میان دو ابر مخیّر شد، ولی او أبر رام را انتخاب کرد، و أبر سخت برای صاحب شما ذخیره گردید. راوی گوید: عرض کردم: سخت کدام است؟ فرمود: هر آن ابری که در آن رعد و صاعقه یا برق باشد. صاحب شما بر آن سوار می‌شود. باری؛ او سوار ابر می‌شود و به سببها می‌رسد، سببهای آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه، پنج معمور و دو بخش ویران[1].

و در بصائر الدّرجات به سند خود از سوره از امام باقر ﷺ مثل همین روایت را آورده است[2].

و به سند آن دو (بصائر و اختصاص) از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ روایت است که فرمود: خداوند به ذوالقرنین اختیار داد که از دو ابر رام و سخت یکی انتخاب کند، او رام را برگزید، و آن ابری است که برق و رعدی در آن نیست. و اگر سخت را اختیار می‌کرد برایش میسّر نمی‌شد، زیرا که خداوند آن را برای قائم ﷺ ذخیره فرموده است[3].

شباهت به شعیب پیغمبر ﷺ

شعیب ﷺ قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد تا اینکه عمرش طولانی و استخوانهایش کوفته شد. سپس از نظرشان غایب گشت ـ تا آنجا که خدا خواسته بود ـ و دوباره به صورت جوانی به آنها بازگشت. این را فاضل مجلسی ﷺ در مجلد پنجم بحار از امیرالمؤمنین ﷺ روایت کرده است[4].

قائم ﷺ نیز با وجود طول عمر به صورت جوانی ظاهر می‌شود که کمتر از چهل سال دارد. در بحار از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که: آنکه از چهل سال بیشتر داشته باشد صاحب این امر نیست[5].

---

۱. بحار الانوار، ۱۲ / ۱۸۲ و الاختصاص، ۱۹۴
۲. بصائر الدرجات، ۴۰۸.
۳. بحار الانوار، ۱۲ / ۱۸۳
۴. بحار الانوار، ۱۲، ۳۸۵
۵. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۱۹

و اخبار متعددی به همین مضمون رسیده است.

شعیب ؑ، چنانکه در حدیث نبوی ﷺ آمده، از محبّت خداوند آنقدر گریست تا دیدگانش از بین رفت. خدای عزّ و جل چشمانش را باز گرداند. دوباره گریست تا آنکه نابینا شد. باز خداوند دیدگانش را بینا کرد باز هم گریست تا کور شد. بار دیگر خداوند بینایی را به او بازگرداند[1].

قائم ؑ در زیارت ناحیه [خطاب به جدّش حسین ؑ] چنین گفته است: **وَلَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً**؛ و به جای اشک بر تو خون می‌گریم.

شعیب ؑ در قوم خود گفت: ﴿**بَقِيَّتُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**﴾[2]؛ آنچه خداوند باقی گذارده برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید.

قائم ؑ، نیز در کمال الدین آمده که حضرت امام باقر ؑ فرمود: هنگامی که قائم ؑ خروج کند به کعبه تکیه می‌زند، و سیصد و سیزده مرد نزدش حاضر می‌شوند. پس اولین سخنی که به زبان می‌آورد این آیه است: ﴿**بَقِيَّتُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**﴾ سپس می‌گوید: من بقیة الله در زمین و خلیفهٔ خدا و حجّت او بر شما هستم. پس هیچ مسلمانی بر او سلام نمی‌کند، مگر اینکه چنین می‌گوید: **اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا بَقِيَّةَ اللهِ فِي اَرْضِهِ**. و چون شمارهٔ یارانش به یک عِقد که ده هزار نفر است رسید، خروج می‌کند. پس در زمین هیچ معبودی جز خداوند عزّ و جل باقی نمی‌ماند، بتها و اصنام و غیر آنها نابود می‌شود و آتش در آنها می‌افتد. و این امر پس از غیبتی طولانی خواهد بود تا خداوند معلوم سازد چه کسی در غیبت ایمان می‌آورد و اطاعت می‌کند[3].

شعیب ؑ، تکذیب کنندگانش به آتشی که از ابری که بر آنها سایه افکنده بود بیرون آمد، سوختند. چنانکه خداوند عزّ و جل می‌فرماید: ﴿**فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كانَ عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ**﴾[4]؛ پس او را تکذیب کردند و آنگاه عذاب روز سایبان [ابر صاعقه خیز] آنان را فرو گرفت که همانا آن عذاب روز بزرگی بود.

---

۱. بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۸۰.
۲. سوره هود، آیه ۸۶.
۳. کمال الدین، ص ۳۳[illegible].
۴. سوره شعراء، آیه ۱۸۹.

قائم ﷺ نیز تمام بتها و معبودهای غیر خدا در زمان ظهورش خواهد سوخت. چنانکه در حدیث گذشته دانستی.

شباهت به موسی ﷺ

موسی ﷺ: دوران حملش مخفی بود.

قائم ﷺ: نیز همین طور، دوران حملش مخفی بود.

موسی ﷺ: ولادتش مخفیانه صورت گرفت.

قائم ﷺ: نیز ولادتش مخفیانه انجام شد.

موسی ﷺ: از قومش دو غیبت داشت که یکی از دیگری طولانی‌تر بود، غیبت اول از مصر بود و غیبت دوم هنگامی که به سوی میقات پروردگارش رفت، مدت غیبت نخستین بیست و هشت سال بود، چنانکه در روایت شیخ صدوق در کمال الدین به سند خود از عبدالله بن سنان آمده که گفت: شنیدم، حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ می‌فرمود: در قائم ﷺ سنّتی از موسی بن عمران هست. عرضه داشتم: سنّتی که از موسی بن عمران در او هست چیست؟ فرمود: مخفی بودن ولادتش و غیبت از قومش. گفتم: موسی بن عمران ﷺ چند وقت از قوم و اهلش غایب بود؟ فرمود: بیست و هشت سال[1].

و مدت دومین غیبت چهل شب بود، خداوند متعال فرموده: ﴿فَتَمَّ میقاتُ رَبِّهِ اَرْبَعینَ لَیْلَةً﴾[2]؛ که میقات [وعده گاه] پروردگارش چهل شب به پایان رسید.

قائم ﷺ: نیز دو غیبت داشته یکی از دیگری طولانی‌تر ـ چنانکه گذشت ـ.

موسی ﷺ: خداوند تعالی با او سخن گفت و چنین فرمود: ﴿اِنّی اصْطَفَیْتُکَ عَلَی النّاسِ بِرِسالاتی وَ بِکَلامی فَخُذْما آتَیْتُکَ وَکُنْ مِنَ الشّاکِرینَ﴾[3]؛ همانا من به وسیلهٔ رسالتها و کلام خودم تو را بر مردم برتری دادم پس آنچه به تو دادم بگیر و از سپاسگزاران باش.

قائم ﷺ: نیز همین طور، خداوند متعال با او سخن گفت هنگامی که آن حضرت را به

---

۱. کمال الدین ۱ / ۳۴۰

۲. سوره اعراف آیه ۱۴۲.

۳. سوره اعرف، آیه ۱۴۴

سراپردهٔ عرش بالا بردند. چنانکه در بحار از حضرت ابومحمد عسکری عليه السلام آمده که فرمود: هنگامی که پروردگار من مهدی این امت را به من موهبت فرمود، دو فرشته فرستاد. او را به سراپردهٔ عرش بردند تا اینکه او را در پیشگاه خداوند عزّ و جل نگهداشتند، از جانب خداوند خطاب آمد: مرحبا به تو ای بندهٔ من؛ برای یاری دینم و آشکار نمودن امر و راهنمایی بندگانم. [برگزیده شده‌ای] سوگند خورده‌ام که به [خاطر] تو بگیرم و به [راه] تو بدهم و به تو ببخشایم و به تو عذاب کنم[۱].

موسی عليه السلام: از قوم خود و دیگران از ترس دشمنانش غایب شد، خداوند عزّ و جل می‌فرماید: ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ﴾[۲]؛ پس از آن [دیار] ترسان و نگران بیرون رفت.

قائم عليه السلام: نیز از ترس دشمنان از قومش و غیر آنها غایب شد.

موسی عَلىٰ نَبِيِّنٰا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلام وقتی غایب شد، قومش در منتهای رنج و فشار و مشقت و ذلت واقع شدند، که دشمنانشان پسران آنها را می‌کشتند و زنانشان را زنده می‌گذاشتند.

قائم عليه السلام: نیز شیعیانش و دوستانش در زمان غیبتش در منتهای سختی و فشار و ذلت می‌افتند (تا خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند پاک کند و کافرین را هلاک سازد)[۳].

در کمال الدین از حضرت باقر عليه السلام در بیان شباهت حضرت قائم عليه السلام به جمعی از پیغمبران آمده است که فرمود: و امّا روش موسی عليه السلام ترس مداوم و طول غیبت و پنهان بودن ولادت و رنج و زحمت شیعیان بعد از او بر اثر آزار و خواری که از دشمنان ببینند تا آنگاه که خدای عزّ و جل ظهور حضرتش را اجازه دهد و او را یاری کند و بر دشمنش تأیید نماید[۴].

و در بحار از شیخ نعمانی به سند خود از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت شده که فرمود: این شیعه روزی بیاید که مانند بزهایی باشند که شیر درنده نداند روی کدامیک از آنها دست بگذارد. عزّت آنها از دست رفته و احترامی برایشان نمانده و تکیه‌گاهی نداشته باشند[۵].

---

۱. بحار الانوار، ۲۷/۵۱.
۲. سورهٔ قصص، آیه ۲۱.
۳. سورهٔ آل‌عمران، آیه ۱۴۱.
۴. کمال الدین، ۱/۳۲۷.
۵. بحار الانوار، ۱۱۴/۵۱.

و در همان کتاب از امالی شیخ از امیرالمؤمنین ﷺ آمده که فرمود: زمین پر از ظلم و ستم خواهد شد تا جایی که احدی کلمهٔ الله را جز مخفیانه نگوید. سپس خداوند متعال قوم صالحی را خواهد آورد که آن را پر از قسط و عدل نمایند چنانکه پر از ظلم و ستم شده باشد[۱].

و در همان کتاب در علامات زمان غیبت در حدیثی طولانی از امام صادق ﷺ آمده که فرمود:... و مؤمن را اندوهناک، ذلیل و خوار خواهی دید و ببینی که مؤمن جز در دلش نتواند باطل را انکار نماید، و ببینی که دوستان ما را به دروغ نسبت دهند و شهادتشان را نپذیرند، و ببینی که حکمران به خاطر کافر، مؤمن را خوار نماید[۲].

و از امیرالمؤمنین ﷺ در بیان حال شیعیان در آن زمان آمده:

و الله آنچه آرزو دارید نخواهد شد. تا اینکه باطل جویان هلاک؛ و جاهلان از هم گسیخته شوند و تقویٰ پیشگان در امان بمانند[۳] ـ که بسیار کمند ـ تا جایی که برای هر یک از شما جای پایی نماند، و تا آنجا که از مردار نزد صاحبش هم در نظر مردم بی‌ارزش‌تر شوید[۴].

و در حدیث دیگری آمده که در آن روزگار مؤمن هر شب و روز تمنای مرگ خواهد کرد[۵]. و اخبار در این باره بسیار است. ولی بدترین احوال، زمان خروج سفیانی است، که در بحار از کتاب غیبت شیخ طوسی به سند خود از عمر بن ابان کلبی از حضرت صادق ﷺ آورده که فرمود: گویا سفیانی ـ یا نمایندهٔ سفیانی ـ را می‌بینم که در رحبهٔ کوفه رحل اقامت افکنده، و سخنگوی او در میان مردم اعلام کند: هر کس سر یکی از شیعیان علی ﷺ را بیاورد، هزار درهم جایزه دارد. پس همسایه بر همسایهٔ خود حمله می‌برد و می‌گوید: این از آنها است، و سر از بدنش جدا می‌کند و هزار درهم می‌گیرد، و البته امارت و حکومت شما در آن روز جز به دست زنازادگان نخواهد بود، و گویا من آن نقابدار را

۱. بحار الانوار، ۵۱/ ۱۱۷.
۲. بحار الانوار، ۵۲/ ۲۵۷ و ۲۵۸.
۳. مقصود از هلاکت و امان، در اینجا در امر دین است نه دنیا. (مترجم)
۴. الزام الناصب، ۲۲۹ چاپ جدید، ۲/ ۳۰۳.
۵. الزام الناصب، ۲۲۹ چاپ جدید، ۲/ ۳۰۳.

می‌بینم. عرض کردم: نقابدار کیست؟ فرمود: مردی از شما است که معتقدات شما را قائل است. نقاب می‌پوشد و شماها را شناسایی می‌کند، به یک یک شما اشاره می‌کند تا دستگیر شوید او نیست مگر زادهٔ حرام[۱].

می‌گویم: خروج سفیانی از جمله علائم حتمی پیش از ظهور حضرت قائم ـ عجل الله فرجه ـ می‌باشد، چنانکه روایات بسیاری در این باره آمده است، او از نوادگان بنی‌امیّه ـ لعنهم الله تعالی ـ می‌باشد و نامش عثمان بن عیینه [عنبسه] است.

و از امام صادق ﷺ است که فرمود: اگر سفیانی را ببینی خبیث‌ترین مردم را دیده باشی، رنگش زرد و سرخ، و چشمش کبود است[۲].

و از امیرالمؤمنین ﷺ روایت است که فرمود: پسر هند جگرخوار از وادی یابس خروج می‌کند، او مردی میان بالا، با صورت وحشتناک و جمجمهٔ ضخیم و آبله‌رو می‌باشد[۳].

تفصیل مطالب در بحار و غیر آن مذکور است.

موسی ﷺ: هنگامی که قومش در بیابان سرگردان و گم شدند و در آن حال سالها بسر بردند، هرگاه فرزندی برایشان متولد می‌شد، پیراهنی بر او بود به قامت خودش ـ مانند پوست بدن ـ این را طبرسی در مجمع البیان نقل کرده است[۴].

قائم ﷺ، برای شیعیانش در عصر ظهور همین امر خواهد بود، چنانکه در کتاب المحجة از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: وقتی قائم ما بپا خیزد زمین به نور پروردگارش روشن می‌گردد، و بندگان از نور خورشید بی‌نیاز می‌شوند و شب و روز یکسان می‌گردد، و مرد در زمان آن حضرت هزار سال عمر کند و هر سال برایش پسری متولد شود، و دختری برایش متولد نگردد، پیراهنی به قامتش او را می‌پوشاند و هر چه بزرگتر شود آن پوشش نیز بزرگتر می‌گردد، و به هر رنگی که بخواهد می‌شود[۵].

---

۱. بحار الانوار، ۲۱۵/۵۲.
۲. بحار الانوار، ۲۰۵/۵۲.
۳. بحار الانوار، ۲۰۵/۵۲.
۴. مجمع البیان، ۱۱۷/۱.
۵. المحجة، ۱۸۴ ـ ۱۸۵.

موسی ﷺ. بنی‌اسرائیل منتظر قیامش بودند، چون که به آنها خبر داده شده بود که فَرَجِ آنها به دست او است.

قائم ﷺ نیز شیعیانش منتظرش هستند. زیرا که به آنها خبر داده‌اند که فَرَجشان بر دست آن حضرت است، و در حرف فاء مطالبی که بر این معنی دلالت داشت، گذشت: خداوند تعالی ما را از شیعیان و منتظران و مدافعان و فدائیان آن حضرت قرار دهد، مؤلّف گوید:

فَيارَبِّ عَجِّلْ فِی ظُهُورِ اِمامِنا   وَهٰذا دُعاءٌ لِلْبَرِيَّةِ شامِلُ

پروردگارا در ظهور امام ما تعجیل فرمای   و این دعا به سود همهٔ بندگان است

موسی ﷺ: خداوند متعال دربارهٔاش می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ فَاخْتُلِفَ فيهِ﴾[1]؛ ما به موسی کتاب را دادیم پس در آن اختلاف شد.

طبرسی در مجمع البیان گفته: منظور این است که قومش در آن اختلاف کردند یعنی در صحت کتابی که بر او فرود آمد[2].

قائم ﷺ: نیز همین طور، در کتابی که با او است ـ که امیرالمؤمنین ﷺ جمع کرده یعنی همان قرآنی که نزد حضرت حجّت ﷺ هست ـ اختلاف می‌شود، دلیل بر آن روایتی است که در روضهٔ کافی به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ دربارهٔ آیهٔ: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ فَاخْتُلِفَ فيهِ﴾[3]؛ ما به موسی کتاب را دادیم پس در آن اختلاف شد.

آمده که آن حضرت فرمود: در آن اختلاف کردند همچنان که این امت در کتاب اختلاف نمودند، و در کتابی که با قائم هست نیز اختلاف خواهند کرد تا جایی که مردم بسیاری آن را منکر خواهند شد، که آنها را پیش می‌کشد و گردنشان را می‌زند[4].

و در بحار از شیخ طوسی به سند خود از حضرت امام صادق ﷺ مروی است که فرمود: اصحاب موسی به نهری آزمایش شدند و این همان است که خداوند تعالی

---

۱. سوره هود، آیه ۱۱۰.

۲. مجمع البیان، ۵ / ۱۹۸

۳. سوره هود، آیه ۱۱۰

۴. روضه کافی، ۲۸۷

می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ﴾[1]؛ همانا خداوند شما را به نهر آبی خواهد آزمود.

اصحاب قائم ﷺ نیز به مانند آن مبتلا خواهند شد[2].

موسی ﷺ: خداوند متعال او را عصایی عنایت فرمود، و آن را معجزهٔ آن جناب قرار داد.

قائم ﷺ: به همان عصا اختصاص یافته است، چنانکه در کمال الدین از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آمده که فرمود: عصای موسی از آنِ آدم بود، سپس به شعیب رسیده بود، و آنگاه به موسی بن عمران رسید، آن عصا نزد ما است و من آن را پیشتر دیده‌ام سبز رنگ است به همان وضعی که از درختش گرفته شده، و اگر استنطاق شود سخن می‌گوید، برای قائم ما ﷺ آماده شده، به وسیلهٔ آن همان کارها را انجام دهد که موسی انجام می‌داد، و هر چه مأمور شود انجام می‌دهد، و هر کجا افکنده شود با زبان خود نیرنگ‌های دشمنان را برمی‌گیرد[3].

و فاضل مجلسی در مجلّد سیزدهم بحار به نقل از کتاب بصائر الدرجات همین روایت را آورده و در آن آمده است: برای قائم ما ﷺ آماده شده تا هر آنچه موسی ﷺ انجام می‌داد با آن عصا انجام دهد، و آن می‌ترساند و آنچه نیرنگ و جادو کنند می‌بلعد، و آنچه امر شود انجام می‌دهد و به هر سوی که رو کند خدعه‌ها را می‌گیرد [و خنثی می‌کند]، دو لب ـ یا دو سر ـ دارد یکی در زمین و دیگری بالا که بین آنها چهل ذراع است، با زبان خود نیرنگهای، دشمنان را برمی‌گیرد[4].

نظیر همین روایت را ثقة الاسلام کلینی در کافی آورده است[5].

و در کتاب تذکرة الائمة منسوب به فاضل مجلسی ـ که هنوز نسبتش برایم ثابت نشده ـ از محمد بن زید کوفی روایت است که امام صادق ﷺ فرمود: مردی از اهل فارس به نزد حضرت قائم ﷺ می‌آید و از او معجزهٔ موسی ﷺ را درخواست می‌کند، پس آن

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۹
۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۳۲
۳. کمال الدین، ۲ / ۶۷۳
۴. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۱۸.
۵. کافی، ۱ / ۲۳۱

حضرت عصا را می‌افکند و به صورت اژدها درمی‌آید. آن مرد می‌گوید: این سحر است، پس عصا ـ به امری شبیه امر موسی ﷺ ـ آن مرد را می‌بلعد.

تذکر

اینجا مناسب است دربارهٔ آن عصا و اوصاف آن مطالبی بیاوریم: عالم فاضل بزرگوار مجلسی در مجلّد پنجم بحار از کتاب عرایس المجالس ثعلبی نقل کرده که گفت: در نام عصا اختلاف است، ابن جبیر گفته: اسمش ماشاء الله است، و مقاتل گفته: نامش نفعه است، و بعضی: غیاث، و بعضی دیگر: علیق گفته‌اند.

و امّا وصف آن و حوائجی که در آن برای موسی ﷺ بود: آگاهان به علم گذشتگان چنین گفته‌اند: عصای موسی دو سر داشت که بیخ هر یک از آنها کژی داشت و نیزهٔ آهنینی در انتهایش بود، پس هرگاه موسی ﷺ شب هنگام به بیابانی وارد می‌شد و مهتاب نبود. دو سر عصا تا آنجا که چشم کار می‌کرد روشنایی می‌داد، هرگاه با کمبود آب مواجه می‌شد آن را در چاه وارد می‌کرد که تا ژرفای چاه امتداد می‌یافت، و سر آن مانند دلو می‌شد، و هر وقت به غذا نیاز داشت، با عصای خود به زمین می‌کوفت خوردنی‌ها از آن بیرون می‌آمد، و چنان بود که هرگاه میوه‌ای اشتها می‌کرد آن را در زمین می‌نشاند، پس غنچه‌های همان درختی که موسی اشتها کرده بود در آن ظاهر می‌شد و همان موقع میوه می‌داد. و گفته می‌شود که: عصای موسی از چوب بادام بود، هرگاه گرسنه می‌شد آن را در زمین می‌نشاند برگ و میوه می‌داد، و از آن بادام می‌خورد، و هرگاه با دشمن خود مقاتله می‌کرد بر دو شاخهٔ عصا دو مار آشکار می‌شد که با هم نبرد می‌کردند، عصا را بر کوه سخت ناهموار می‌زد و نیز به درختها و خارها و گیاهها می‌زد راه باز می‌شد، و هر وقت می‌خواست از رودی بدون کشتی عبور کند عصا را بر آن می‌زد، راه وسیعی برایش باز می‌شد که در آن می‌رفت.

و آن حضرت ـ که درود خداوند بر او باد ـ گاهی از یک شاخهٔ عصا شیر می‌نوشید و از دیگرش عسل، و چون در راه خسته می‌شد بر آن می‌نشست که به هر کجا می‌خواست بدون دویدن و پا زدن او را می‌رساند، و نیز راه را نشانش می‌داد و با دشمنانش مقاتله می‌کرد، هنگامی که موسی ﷺ به بوی خوش نیازمند می‌شد، از آن عصا بوی خوشی بیرون

می‌زد تا جایی که لباسهای او را خوشبو می‌کرد. اگر در راهی بود که دزدانی داشت که مردم از آنها ترس داشتند، عصا با او تکلم می‌کرد و به او می‌گفت: به فلان سمت راهت را تغییر ده، به وسیلهٔ آن برگهای درختان را بر گوسفندان خود فرو می‌ریخت. با آن درندگان و مارها و حشرات را از خود دفع می‌کرد، چون به سفر می‌رفت آن را بر گرده می‌نهاد و وسائل و لباس و غذا و آب و... را به آن می‌آویخت[1]... .

تا آخر آنچه ذکر کرده که آوردن آنها لزومی ندارد، و این مقدار را که آوردیم برای این بود که این عصا در این زمان متعلق و مخصوص به مولا و آقای ما حضرت مهدی صلوات الله علیه می‌باشد، چنانکه اخبار حاکی از این امر می‌باشد.

و در مجلّد سیزدهم بحار به نقل از نعمانی به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که فرمود: عصای موسی چوب آس و از درخت بهشتی است که وقتی خواست به سوی مدین برود جبرئیل آن را برایش آورد، و آن عصا با تابوت آدم در دریاچهٔ طبریه است نه می‌پوسند و نه تغییر می‌یابند، تا آنکه قائم ﷺ آنها را هنگام قیامش بیرون آورد[2].

موسی ﷺ با ترس از مصر فرار کرد، خداوند عزّ و جل به نقل از او می‌فرماید: ﴿**فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ**﴾[3]؛ پس آنگاه که از [کیفر] شما بیمناک شدم از شما گریختم.

قائم ﷺ: از ترس اشرار، از شهرها گریخت و در بیابانهای بی‌آب و علف مسکن گزید، با وجود این به نزد مردم می‌آید، و در میان آنها راه می‌رود و از احوالشان باخبر می‌شود در حالی که آنها حضرتش را نمی‌شناسند ـ چنانکه گذشت ـ.

هنگام ظهورش نیز به خاطر ترس از سفیانی از مدینه فرار خواهد کرد. دلیل بر آن روایتی است که در بحار و غیر آن از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ منقول است که دربارهٔ سفیانی ـ لعنه الله ـ فرمود: و سفیانی گروهی را به مدینه می‌فرستد پس مهدی ﷺ از آنجا به سوی مکّه فرار می‌کند به امیر ارتش سفیانی خبر می‌رسد که مهدی ﷺ به سوی مکّه رفته،

---

۱. بحار الانوار، ۱۳ / ۶۰
۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۵۱ و غیبت نعمانی، ۲۳۸
۳. سورهٔ شعرا، آیه ۲۱

لشکری در تعقیب آن حضرت می‌فرستد ولی به آن جناب نمی‌رسند. تا اینکه قائم ﷺ هراسان و ترسان ـ به روش موسی بن عمران ـ وارد مکّه می‌شود و امیر ارتش سفیانی در بیابان بیداء فرود می‌آید، و جارچی از سوی آسمان به آن بیابان خطاب می‌کند که: «يٰا بَيْدٰاء اَبِيدِي الْقَوْمَ»؛ ای صحرای بیداء این گروه را نابود کن. پس زمین آنها را فرو می‌برد و فقط سه نفر از آنها باقی می‌ماند که خداوند چهره‌هایشان را به پشت باز می‌گرداند، و آنها از قبیلهٔ کلب هستند. و دربارهٔ آنها این آیه نازل شده: ﴿يٰا اَيُّهَا الَّذينَ اُوتُوا الْكِتٰابَ آمِنُوا بِمٰا نَزَّلْنٰا مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهٰا عَلىٰ اَدْبٰارِهٰا﴾[1]؛ ای کسانی که کتاب به ایشان داده شده، به آنچه فرو فرستاده‌ایم و تصدیق کنندهٔ نشانه‌هایی است که همراه شما است ایمان آورید پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم آنگاه به پشت سر باز گردانیم.

موسی ﷺ: خداوند دشمنش ـ قارون ـ را به زمین فرو برد چنانکه خداوند عزّ و جل می‌فرماید: ﴿فَخَسَفْنٰا بِهِ وَبِدٰارِهِ الْاَرْضَ﴾[2]؛ پس او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم.

قائم ﷺ: نیز ـ چنانکه گذشت ـ خداوند متعال دشمنانش ـ لشکر سفیانی ـ را به زمین فرو خواهد برد.

موسی ﷺ: چون دستش را برمی‌آورد، می‌درخشید و سفیدی آن بینندگان را خیره می‌ساخت[3]... .

قائم ﷺ: نورش می‌درخشد تا جایی که مردم از نور آفتاب و ماه بی‌نیاز شوند که إنْ شاء الله تعالی در بحث نور آن حضرت مطالبی در این باره خواهد آمد.

موسی ﷺ: از سنگ برایش دوازده چشمه جوشید.

قائم ﷺ نیز، در بحار به نقل از نعمانی به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آمده که فرمود: هرگاه قائم ﷺ ظهور نماید با پرچم رسول الله ﷺ و انگشتری سلیمان و سنگ و عصای موسی قیام خواهد کرد. پس دستور می‌دهد که منادی آن حضرت اعلام کند که:

---

۱. بحار الانوار، ۳۲۸/۵۲
۲. سوره قصص، آیه ۸۱
۳. سوره اعراف، آیه ۱۰۸

هیچ کس از شما آب و غذا و علوفه برندارد. اصحاب آن حضرت می‌گویند: می‌خواهد ما و چهار پایانمان را از گرسنگی و تشنگی بکشد! پس آن حضرت حرکت می‌کند اصحاب هم در خدمتش حرکت می‌کنند، و اولین منزلی که فرود می‌آید به سنگ می‌زند از آن غذا و آب و علوفه بیرون می‌آید، پس از آن می‌خورند و می‌آشامند و چهار پایان را نیز علوفه می‌دهند تا در پشت کوفه به نجف برسند[۱].

و در کمال الدین از آن حضرت (امام باقر ﷺ) آمده که فرمود: چون قائم ﷺ از مکّه خروج نماید، سخنگوی آن حضرت بانگ می‌زند: احدی خوردنی و آشامیدنی با خود برندارد، و با خود سنگ موسی بن عمران را برمی‌دارد که بار شتری است و هیچ منزلی فرود نیایند مگر آنکه از آن سنگ چشمه‌ها برآید، پس هر که گرسنه باشد سیر و هر که تشنه باشد سیراب خواهد شد، چهار پایانشان هم سیر و سیراب می‌شود تا اینکه به نجف در پشت کوفه فرود آیند[۲].

می‌گویم: ثقة الاسلام کلینی ﵀ در اصول کافی نظیر همین روایت را از امام صادق از پدرش ﷺ با اندک تفاوتی آورده است[۳].

و در خرایج از امام صادق از پدرش ﷺ آورده که فرمود: چون قائم ﷺ در مکّه قیام کند و بخواهد به کوفه برود، سخنگوی آن حضرت ندا می‌کند: کسی از شما خوردنی و آشامیدنی برندارد. و آن حضرت سنگِ موسی بن عمران را ـ که از آن دوازده چشمه جوشید ـ با خود برمی‌دارد، پس به هیچ منزلی فرود نیاید مگر اینکه آن را نصب فرماید و چشمه‌ها از آن جوشد پس هر که گرسنه باشد سیر و هر که تشنه باشد سیراب می‌گردد و همین توشهٔ آنها خواهد بود تا به نجف برسند ـ پیشتر از کوفه ـ و چون به آنجا فرود آیند آب و شیر از آن پیوسته جاری خواهد بود، هر که گرسنه باشد سیر و هر که تشنه باشد سیراب می‌گردند[۴].

موسی ﷺ: فرعون برای رسیدن به او افراد بسیاری را کشت، ولی آنچه خدا خواست همان شد.

---

۱. بحار الانوار ۵۲: ۳۵۱ و غیبت نعمانی، ۲۳۸.
۲. کمال الدین ۲: ۶۷۰.
۳. کافی ۱: ۲۳۱.
۴. خرایج: ۱۱۰.

قائم ﷺ: نیز، فرعونهای زمان ائمهٔ اطهار ﷺ به منظور قتل حضرتش چه بسیار از فرزندان پیغمبر ﷺ را کشتند، چنانکه در کمال الدین از امام صادق ﷺ ضمن حدیثی طولانی در بیان شباهت آن حضرت به موسی ﷺ چنین آمده: وقتی فرعون مطلع شد که زوال و نابودی حکومتش بر دست او (موسی) است دستور داد کاهنان را حاضر کنند. پس آنها او را بر نسب براندازندهٔ حکومتش دلالت کردند، و اینکه آن شخص از بنی اسرائیل است، پس پیوسته دستور می‌داد که شکم زنان باردار بنی اسرائیل را پاره کنند تا آنجا که بیست و چند هزار نوزاد را کشت ولی نتوانست به موسی دست یابد، زیرا که خداوند تبارک و تعالی او را حفظ کرد. و همین طور بنی امیه و بنی العباس وقتی دانستند که سقوط سلطنت و ریاست امرا و جبارانشان به دست قائم ما خواهد بود، به دشمنی ما پرداختند و شمشیرهای خود را در کشتن آل‌رسول ﷺ و نابود کردن نسل آن حضرت به کار گرفتند به طمع اینکه به قتل قائم ﷺ دست یابند. البته خداوند عزّ و جل نمی‌پذیرد که امر خود را برای یکی از ستمکاران فاش نماید. مگر اینکه نور خود را به کمال رساند هر چند که مشرکین را خوش نیاید[1].

این حدیث طولانی است که در بخش هشتم خواهد آمد.

موسی ﷺ: خداوند در یک شب امرش را اصلاح فرمود.

قائم ﷺ: خداوند در یک شب امرش را اصلاح خواهد کرد. چنانکه در کمال الدین از حضرت امام جواد ﷺ در وصف حضرت قائم ﷺ روایت شده که فرمود: و به تحقیق که خداوند تبارک و تعالی امر او را در یک شب اصلاح خواهد کرد. همچنان که امر کلیم خود موسی ﷺ را در یک شب اصلاح فرمود که برای برگرفتن آتش برای خانواده‌اش رفت ولی در حالی که به پیغمبری و رسالت مبعوث شده بود بازگشت[2].

و إنْ شاءالله این حدیث به طور کامل در بخش هشتم خواهد آمد.

موسی ﷺ: خداوند متعال به منظور امتحان قومش ظهور آن حضرت را تأخیر انداخت تا کسانی که گوساله پرستیدند از کسانی که خدای عزّ و جل را پرستیدند جدا شوند.

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۳۵۴.

۲. کمال الدین، ۲ / ۳۷۷.

قائم ﷺ نیز خداوند به همین منظور ظهورش را به تأخیر انداخته است، که مطالبی در این باره گذشت.

شباهت به هارون‌ﷺ

هارون ﷺ را خداوند متعال به آسمان بالا برد و سپس بار دیگر به زمین بازگرداند. چنانکه در مجلّد پنجم بحار در روایت مسندی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که فرمود: موسی به هارون گفت: بیا با هم به کوه طور سینا برویم، چون با هم رفتند ناگاه خانه‌ای دیدند که بر در آن درختی بود بر روی آن دو پیراهن، پس موسی به هارون گفت: جامه‌هایت را برافکن و داخل این خانه شو و این دو حله را ببر کن و بر تخت بخواب، هارون همین کار را کرد، پس چون بر تخت آرمید، خداوند او را به سوی خود قبض کرد و خانه و درخت برداشته شد. موسی به سوی بنی اسرائیل بازگشت و به آنها خبر داد که خداوند هارون را قبض روح کرد و به سوی خود بالا برد. گفتند: دروغ می‌گویی تو او را کشته‌ای، پس موسی به درگاه الهی شکوه کرد، خداوند متعال به فرشتگان امر فرمود تا او را بر تختی مابین زمین و آسمان فرود آوردند تا اینکه بنی اسرائیل او را دیدند و دانستند که مرده است[1].

نزدیک به همین روایت از صاحب الکامل نقل شده است.

قائم ﷺ: را نیز خداوند بعد از ولادت به آسمان بالا برد سپس به سوی زمین بازگرداند ـ چنانکه در شباهت آن حضرت به موسی ﷺ گذشت ـ.

هارون ﷺ از راه دور سخن موسی را می‌شنید همچنان که موسی سخن هارون را از راه دور می‌شنید. این نکته را صاحب کتاب بدایع الزهور آورده.

قائم ﷺ نیز؛ در روضهٔ کافی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که فرمود: هنگامی که قائم ما بپاخیزد خداوند عزّ و جل در گوشها و چشمهای شیعیان ما خواهد افزود به طوری که بین آنها و حضرت قائم ﷺ پیکی نخواهد بود، با آنها سخن می‌گوید و آنها می‌شنوند، و به او نگاه می‌کنند در حالی که در جای خودش باشد[2].

---

۱. بحار الانوار، ۱۳ / ۳۶۸.
۲. روضه کافی، ۲۴۰.

شباهت به یوشع ؑ

یوشع ؑ: پس از وفات موسی ؑ منافقان امّت آن حضرت با او جنگ کردند.

قائم ؑ: منافقان این امت با او جنگ خواهند کرد ـ چنانکه در حرف خاء مطالبی در این زمینه گذشت ـ.

یوشع ؑ: خورشید برایش بازگشت.

قائم ؑ: با مهر و ماه سخن می‌گوید و آنها را صدا می‌زند، و آنها به او پاسخ می‌دهند ـ چنانکه علّامهٔ مجلسی در بحار از حضرت امام باقر ؑ روایت کرده که فرمود: قائم ؑ سیصد و نه سال زمامداری می‌کند ـ همان قدر که اهل کهف در غارشان به سر بردند ـ زمین را پر از عدل و قسط خواهد کرد چنانکه پر شده باشد از ظلم و ستم، پس خداوند برای او شرق و غرب زمین را فتح خواهد نمود، و مردم را خواهد کشت تا اینکه جز دین محمد ﷺ باقی نماند، شیوهٔ سلیمان بن داوود را پیش خواهد گرفت و خورشید و ماه را صدا می‌زند و او را پاسخ می‌دهند، و زمین برای او نَوَردیده شود و به او وحی می‌آید که به امر خداوند به وحی عمل می‌کند[1].

مؤلّف گوید: من این معنی را به نظم آورده‌ام:

وَإِنَّمَا الْوارِدُ فی نَصِّ الْخَبَر — بِأَنَّهُ یَدْعُو لِشَمْسٍ وَقَمَر

وَمِنْهُمَا یَسْتَمِعُ الْإِجَابَة — وَلَیْسَ فی ذٰلِکَ مِنْ غَرابَة

إِذْ فَضْلُ یُوشَعٍ بِجَنْبِ الْحُجَّة — کَابِرَة انْغَمَسَتْ فی لُجَّة

فَیا لِهٰذَا الْعِزِّ وَالکَمالِ — وَیا لِهٰذَا الْمَجْدِ وَالْجَلالِ

وَیا لِهٰذَا الْفَضْلِ وَالْکَرامَة — وَیا لِهٰذَا الشَّأْنِ وَالْفَخامَة

البته آنچه در متن غیر قابل توجیه خبر آمده — به اینکه او خورشید و ماه را می‌خواند

و از آن دو جواب می‌شنود، — و در این امر هیچ گونه شگفتی نیست

چه اینکه فضل یوشع در کنار حضرت حجّت — مانند سوزنی است که به دریا فرو شود

پس چه خوش است این عزت و کمال — خوشا این مجد و جلالت قدر

---

۱. بحار الانوار، ۳۹۰/۵۲

خـــــوشا ایـــــن فـــضل و بـــزرگواری و ایــــــن شأن و عـــــظمت

شباهت به حزقیل

حزقل نیز گفته شده ـ بر وزن زِبْرِج ـ.

حزقیل، خداوند متعال مردگانی را برایش زنده کرد، چنانکه در روضهٔ کافی از حضرت ابوجعفر باقر و ابوعبدالله صادق دربارهٔ آیهٔ: ﴿اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ خَرَجُوا مِنْ دِیٰارِهِمْ وَهُمْ اُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقٰالَ لَهُمُ اللهُ مُوتُوا ثُمَّ اَحْیٰاهُمْ﴾[1]؛ آیا ننگری به کسانی که شمارشان هزاران تن بود و از بیم مرگ از دیار خود بیرون رفتند پس خداوند به آنها فرمود: بمیرید [که مردند] سپس آنان را زنده کرد.

فرمودند: اینها هفتاد هزار خانوار از اهل یکی از شهرهای شام بودند، گاه‌به گاه طاعون در آنها می‌افتاد، پس هرگاه احساس می‌کردند طاعون آمده ثروتمندان از شهر بیرون می‌رفتند ولی فقرا ـ که توانایی سفر نداشتند ـ در شهر باقی می‌ماندند، لذا مرگ در میان آنهایی که در شهر مانده بودند بسیار و میان آنهایی که از شهر بیرون رفته بودند کمتر واقع می‌شد، پس کسانی که بیرون رفته بودند می‌گفتند: اگر مانده بودیم مرگ بیشتر ما را می‌گرفت. و آنهایی که مانده بودند می‌گفتند: اگر از شهر بیرون رفته بودیم کمتر مرگ از ما می‌گرفت. پس نظر همگی آنها چنین شد که هرگاه طاعون در میانشان واقع شد همگی از شهر خارج شوند، و چون دانستند که طاعون آمده همگی از شهر خارج و از ترس مرگ از آنجا دور شدند و در شهرهای مختلف تا آنجا که خدا خواسته بود سیر کردند.

سپس به شهری گذرشان افتاد که خراب شده بود و مردمش را طاعون از پای درآورده بود وقتی در این شهر فرود آمدند و قرار گرفتند خداوند عزّ و جل به آنها فرمود: همگی بمیرید. همان ساعت همگی مردند و خاک شدند که برای بینندگان آشکار بود که اینها در میان راه مرده بودند، لذا عابرین و مسافرین در آنجا منزل کردند و خاکهایشان را جاروب و یکجا جمع نمودند. پس پیغمبری از پیامبران بنی اسرائیل که نامش حزقیل بود بر آنها گذشت، و هنگامی که آن استخوانها را دید گریه کرد و گفت: پروردگارا اگر اراده فرمایی

---

1. سوره بقره، آیه ۲۴۳

آنها را همانطور که یکجا میرانده‌ای همین حالا زنده کنی که شهرها و بلاد تو را معمور سازند، و فرزندانی که بندگی تو را با دیگر خلایقت انجام دهند از آنها متولد شوند، خداوند متعال به او وحی فرمود که: آیا تو این را دوست داری؟ عرض کرد: آری؛ پروردگارا آنها را زنده کن.

حضرت فرمود: پس خداوند عزّ و جل وحی فرمود: که چنین و چنان بگو، و چون آنچه خداوند عزّ و جل به او فرموده بود که بگوید گفت ـ امام صادق ﷺ فرمود: آن اسم اعظم بود ـ وقتی حزقیل آن سخن را به زبان آورد، به استخوانها نگریست که به یکدیگر می‌پرند و بار دیگر زنده می‌شدند به هم نگاه می‌کردند و سُبْحٰانَ اللهِ، اَللّٰهُ اَکْبَر و لاٰ اِلٰهَ اِلَّا اللهُ می‌گفتند، در این هنگام حزقیل گفت: شهادت می‌دهم که به تحقیق خداوند بر هر چیزی توانا است[1].

قائم ﷺ: خداوند متعال برای او مردگانی را از مؤمنین و منافقین و کافرین زنده خواهد کرد. و اخباری که بر این معنی دلالت دارد بسیار بلکه متواتر است از جمله: در روضهٔ کافی از ابوبصیر روایت شده که گفت: به حضرت امام صادق ﷺ عرض کردم: اینکه خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿وَ اَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ اَيْمٰانِهِمْ لاٰ يَبْعَثُ اللهُ مَنْ يَمُوتُ بَلىٰ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ﴾[2]؛ آنان به شدّت به خداوند سوگندها یاد کردند که خداوند هرگز کسی را که بمیرد برنمی‌انگیزد، آری این وعدهٔ حتمی خداوند است ولی بیشتر مردمان نمی‌دانند.

منظور چیست؟ فرمود: ای ابوبصیر؛ در این باره چه می‌گویند؟ عرض کردم: مشرکین می‌پندارند و قسم می‌خورند برای رسول اکرم ﷺ که خداوند مردگان را زنده نمی‌کند. حضرت فرمود: مرگ بر کسی که چنین سخنی می‌گوید، از آنها بپرس که آیا مشرکین به الله قسم می‌خوردند یا به لات و عزّی؟ ابوبصیر می‌گوید: گفتم: فدایت شوم پس برایم بیان فرمای. فرمود: ای ابوبصیر هنگامی که قائم ما بپاخیزد خداوند گروهی از شیعیان ما را برای او برمی‌انگیزد و زنده کند که گیره‌های شمشیرهایشان بر روی شانه‌هایشان است.

---

۱. روضه کافی ۱۹۸

۲. سوره نحل آیه ۳۸

چون این خبر به قومی از شیعیان ما که نمرده باشند برسد به یکدیگر گویند: فلان و فلان و فلان از قبرهایشان برانگیخته شدند و آنها با قائمؑ هستند، این سخن به گوش گروهی از دشمنان ما برسد، می‌گویند: ای گروه شیعیان چقدر دروغگو هستید! این دولت و حکومت شما است و شما دروغ می‌گویید! نه و الله اینها که شما می‌گویید زنده نشده و زنده نخواهند شد تا روز قیامت، پس خداوند گفتار آنها را حکایت کرده می‌فرماید: ﴿وَ أَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللهُ مَنْ يَمُوتُ﴾[1].

و در همان کتاب از حسن بن شاذان واسطی مروی است که گفت: به حضرت ابوالحسن امام رضاؑ نامه‌ای نوشتم که در آن از جفای اهالی واسط گلایه کردم، چون در این شهر گروهی از عثمانیها بودند که مرا اذیت می‌کردند، جواب به خط آن حضرتؑ چنین آمد: خداوند تبارک و تعالی از دوستان ما پیمان گرفته بر صبر کردن در دولت باطل، پس به حکم پروردگارت صبر کن، که هرگاه آقای خلق بپاخیزد خواهند گفت: ای وای بر ما چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت، این است آنچه خداوند رحمان وعده داده و فرستادگان راست گفتند[2].

و در بحار از عبدالکریم خثعمی روایت است که گفت: به حضرت امام صادقؑ عرض کردم: چند وقت قائمؑ حکومت می‌کند؟ فرمود: هفت سال، روزها و شبها طولانی می‌شود تا آنجا که هر سال از سالهایش به مقدار ده سال از سالهای شما خواهد شد پس سالهای حکومت او هفتاد سال از این سالهای شما خواهد بود؛ و چون هنگام قیامش برسد در ماه جمادی الاخرة و ده روز از ماه رجب بارانی خواهد بارید که خلایق مانند آن را ندیده باشند، پس خداوند متعال با آن، گوشتهای مؤمنین و بدنهایشان را در قبرهایشان خواهد رویانید، و گویا آنها را می‌بینم که از سوی جهینه پیش می‌آیند در حالی که موهای خود را از خاک می‌تکانند[3].

و در همان کتاب به نقل از خصایص از امیرالمؤمنینؑ ضمن حدیثی طولانی آمده

---

۱. روضه کافی، ۵۰.
۲. روضه کافی، ۲۴۷ و سوره یس، آیه ۵۱
۳. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۳۷

که فرمود: ... ای شگفتا و چگونه تعجب نکنم از مردگانی که خداوند آنها را زنده برانگیزد، گروه گروه با تلبیه و پاسخگویی به دعوت کنندهٔ الهی به کوچه‌های کوفه وارد شوند[۱]... .

و از آن حضرت است که دربارهٔ آیهٔ شریفه: ﴿رُبَمٰا یَوَدُّ الَّذینَ کَفَرُوا لَوْ کٰانُوا مُسْلِمینَ﴾[۲]؛ بسا که کافران [هنگام دیدن عذاب] آرزو کنند ای کاش مسلمان می‌بودند.

فرمود: هرگاه من و شیعیانم [از قبر] بیرون آییم و عثمان بن عفان و پیروانش بیرون آیند، و قریش و بنی امیه را بکشیم، در آن هنگام دوست می‌دارند آنها که کفر ورزیده‌اند که مسلمان می‌بودند[۳].

و در تفسیر علی بن ابراهیم دربارهٔ آیهٔ شریفه: ﴿فَمَهِّلِ الْکٰافِرینَ اَمْهِلْهُمْ رُوَیْداً﴾[۴]؛ پس مهلت ده کافران را مهلت اندکی.

آمده است که: مهلت بدهم تا هنگام قیام قائم، پس برای من از جباران و طاغوتهای قریش و بنی امیه و سایر مردم انتقام بگیرد[۵].

می‌گویم: مطالبی در این باره گذشت و إنْ شاء الله در حرف نون نیز مطالبی خواهد آمد.

شباهت به داوود علیه‌السلام

داوود علیه‌السلام: را خداوند عزّ و جل در زمین خلیفه ساخت و فرمود: ﴿یٰا دٰاوُدُ اِنّٰا جَعَلْنٰاکَ خَلیفَةً فِی الْاَرْضِ﴾[۶]؛ ای داوود ما تو را در زمین خلافت دادیم.

قائم علیه‌السلام: را نیز خداوند خلیفهٔ خود در زمین نمود و فرمود: ﴿اَمَّنْ یُجیبُ الْمُضْطَرَّ اِذٰا دَعٰاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ وَ یَجْعَلُکُمْ خُلَفٰاءَ الْاَرْضِ﴾[۷]؛ آیا چه کسی [جز خداوند] دعای مضطر

---

۱. بحار الانوار، ۵۲/ ۴۷.
۲. سوره حجر، آیه ۲.
۳. بحار الانوار، ۵۳/ ۶۴.
۴. سوره طارق، آیه ۱۷.
۵. تفسیر قمی ۲/ ۴۱۶.
۶. سوره ص، آیه ۱۷.
۷. سوره نمل، آیه ۶۲.

را به اجابت می‌رساند، و گرفتاری را برطرف می‌سازد، و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد.

و در دعایی از حضرت امام رضا ﷺ چنین آمده است: «إِدْفِعْ عَنْ وَلِيِّكَ وَ خَلِيفَتِكَ...»[1].

و در حرف الف و حرف خاء مطالبی در این باره گذشت.

داوود ﷺ: خداوند آهن را برایش نرم کرد که در قرآن آمده: ﴿وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ﴾[2]؛ و آهن را برایش نرم ساختیم.

قائم ﷺ: نیز خداوند آهن را برایش نرم کرده است، چنانکه در بعضی از کتابها از محمد بن زید کوفی از امام صادق ﷺ مروی است که فرمود: مردی از عمان به خدمت حضرت صاحب الزمان ﷺ می‌آید و عرض می‌کند: آهن برای داوود نرم شد اگر تو هم مانند او [معجزه] بیاوری تصدیقت می‌کنیم. پس آن حضرت معجزهٔ داوود را به او نشان می‌دهد، ولی آن شخص منکر می‌شود، پس قائم ـ عجل الله فرجه ـ عمود آهنینی به گردن او می‌اندازد که هلاک می‌شود و می‌فرماید: این سرای کسی است که آیات خدا را دروغ انگارد.

داوود ﷺ، سنگ با او سخن گفت و صدا زد: ای داوود مرا بگیر و جالوت را با من به قتل برسان.

قائم ﷺ نیز عَلَم و شمشیرش او را صدا می‌کنند و می‌گویند: ای ولیّ خدا خروج کن و دشمنان خدا را به قتل برسان.

تمام این روایات را شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه آورده است، و نیز در روایت آمده که: سنگ در زمان ظهور آن حضرت هنگامی که کافری زیر آن پنهان می‌شود، مؤمن را صدا می‌زند و می‌گوید: ای مؤمن، زیر من کافری هست او را بکش، پس مؤمن می‌آید و آن کافر را می‌کشد.

داوود ﷺ جالوت را کشت.

قائم ﷺ دجال را ـ که از جالوت بدتر است ـ می‌کشد.

---

۱. [illegible] الامین ۸۱.

۲. سورهٔ سبأ، آیهٔ ۱۰.

داوود ﷺ به اِلهام در میان مردم حکم می‌کرد.

قائم ﷺ ـ چنانکه در حرف حاء در حکم آن حضرت گذشت ـ به حکم داوود قضاوت خواهد کرد و از بیّنه و شاهد نمی‌پرسد، و نیازی به آن ندارد.

داوود ﷺ نوشته‌ای از آسمان بر او نازل شد که مهری از طلا بر آن بود. در آن نوشته سیزده مسئله بود که خداوند متعال به داوود وحی کرد: اینها را از پسرت سلیمان بپرس، اگر آنها را پاسخ داد او خلیفهٔ بعد از تو است. پس داوود هفتاد کشیش و هفتاد حبر را فرا خواند و آنها را نشاند، سلیمان را نیز در حضور آنها نشاند و گفت: ای پسرم به من بگو نزدیکترین اشیاء چیست؟ و دورترین اشیاء کدام است؟ و مأنوس‌ترین اشیاء چیست؟ و موحش‌ترین اشیاء کدام؟ و زیباترین اشیاء چیست؟ و زشت‌ترین اشیاء کدام است؟ و کمترین اشیاء چیست؟ و بیشترین اشیاء کدام؟ و دو بر پای مانده و قائم چیست؟ و دو مختلف چیست؟ و دو متباغض و کینه‌توز کدام؟ و آن چیست که هرگاه مرد بر آن نشیند آخرش پسندیده است؟ و آن چیست که هرگاه مرد بر آن نشیند آخرش مذموم است؟

سلیمان گفت: نزدیکترین اشیاء آخرت، دورترین اشیاء هر چیزی که از امور دنیا از دست برود، مأنوس‌ترین اشیاء بدنی است که در آن روحی ناطق باشد، موحش‌ترین اشیاء جسد بدون روح است، بهترین اشیاء ایمان بعد از کفر است، زشت‌ترین اشیاء کفر بعد از ایمان است، کمترین اشیاء یقین و بیشترین اشیاء شک است، آن دو بر پای مانده آسمان و زمین است، دو مختلف شب و روز است، و دو متباغض مرگ و زندگی است، آنچه هرگاه انسان بر آن سوار شود عاقبتش نیک و پسندیده است حلم و بردباری بر غضب است، آنچه هرگاه انسان بر آن نشیند عاقبتش مذموم است تندی و غضب است. [راوی گوید:] چون مهر از نوشته برداشت تمام این پاسخها مطابق درآمد. پس کشیشها و احبار پرسیدند: آن چیست که اگر صالح شود همه چیز انسان صالح می‌شود و اگر فاسد شود همه چیز انسان فاسد می‌گردد؟ فرمود دل. پس به خلافتش رضا دادند.

قائم ﷺ نیز نوشته‌ای با مهر طلایی به همراه دارد. که در کمال الدین از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: گویی قائم ﷺ را بر منبر کوفه می‌نگرم که یارانش سیصد و سیزده تن ـ به عدد اصحاب بدر ـ پیرامونش هستند. و آنهایند صاحبان پرچمها و انهایند

حکمروایان الهی در زمینش بر خلایقش. تا اینکه از قبای خود نوشته‌ای بیرون آورد که با مهری زرین ممهور باشد، پیمانی از رسول الله ﷺ. پس مانند گوسفندان بی‌زبان از دور و برش پراکنده می‌شوند و کسی از آنها باقی نماند مگر وزیر و یازده نقیب ـ چنانکه با موسی بن عمران ﷺ باقی ماندند ـ پس در زمین می‌گردند ولی راهی جز او نمی‌یابند پس به خدمتش باز می‌گردند[1].

این حدیث با تفاوت اندکی از طریق دیگری به نقل از بحار گذشت[2].

شباهت به سلیمان ﷺ

سلیمان ﷺ، داوود او را جانشین و خلیفهٔ خود قرار داد در حالی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، که در حدیثی از امام نهم حضرت جواد ﷺ آمده که فرمود: خداوند تبارک و تعالی به داوود وحی فرمود که سلیمان را خلیفهٔ خود سازد، در حالی که کودک بود و چوپانی گوسفندان می‌کرد، عبّاد و علمای بنی اسرائیل این مطلب را انکار کردند. پس خداوند تعالی وحی فرمود که: عصاهای آن افراد را بگیر و عصای سلیمان را نیز بگیر و آنها را در اتاقی بگذار و در آن اتاق را به مهر خودشان مهر کن، و چون فردا شود عصای هر کس برگ برآورده و میوه داده بود او خلیفه است، پس داوود این مطلب را به آنها خبر داد، گفتند: ما راضی و تسلیم شدیم[3].

قائم ﷺ را خداوند عزّ و جل خلیفه قرار داد و حال آنکه کودکی تقریباً پنج ساله بود، و در زمان حیات پدرش به سؤالات سعد بن عبدالله قمی پاسخ گفت ـ چنانکه گذشت ـ.

سلیمان ﷺ: گفت: ﴿هَبْ لِي مُلْكاً لاٰ يَنْبَغِي لِأَحدٍ مِنْ بَعْدِي﴾[4]؛ پروردگارا به من ملکی عنایت کن که برای هیچ کس بعد از من شایسته نباشد.

از نظر کیفیّت و چگونگی، چه اینکه سلاطین جهان ـ همان طور که متعارف است ـ حکومتشان آمیخته به جور و فساد است، ولی سلیمان می‌خواست حکومتش آن طور

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۶۷۲.
۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۲۶.
۳. کمال الدین، ۱ / ۱۵۶.
۴. سوره ص، آیه ۳۵.

نباشد. و نیز سلطنت و حکومت پادشاهان و امرای زمین تنها بر انسانها است ولی حکومت سلیمان بر جن و انس و پرندگان بود. خداوند عزّ و جل می‌فرماید: ﴿وَحُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾[1]؛ و لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان برایش گرد آمدند.

قائم ﷺ، خداوند متعال مُلک و حکومتی به او عنایت خواهد فرمود که برای احدی از اولین و آخرین ـ از نظر کمّیت و کیفیّت ـ مانندش نبوده. امّا کمّیت: برای اینکه آن حضرت مابین شرق و غرب را می‌گیرد ـ چنانکه در حدیث آمده ـ. و امّا کیفیّت: برای اینکه محض عدالت و عدالت خالص است. و چون که حکومتش تمام اهل آسمانها و زمینها را شامل می‌گردد ـ چنانکه گذشت ـ.

سلیمان ﷺ، خداوند باد را در تسخیر او قرار داده بود، خدای عزّ و جل می‌فرماید: ﴿فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخاءً حَيْثُ أَصابَ﴾[2]؛ پس باد را به تسخیر او درآوردیم تا به نرمی هر کجا خواهد به فرمان او جریان یابد.

قائم ﷺ نیز خداوند باد را در خدمتش قرار می‌دهد. چنانکه در حدیثی که در کمال الدین روایت شده امام صادق ﷺ فرموده: پس خداوند تبارک و تعالی بادی برانگیزد که در هر بیابان ندا کند: این مهدی است که به قضاوت داوود و سلیمان ﷺ قضاوت می‌کند و بیّنه نمی‌خواهد[3].

سلیمان ﷺ مدتی از قومش غایب شد. چنانکه رئیس المحدثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین ضمن حدیثی روایت کرده است.

قائم ﷺ غیبتش طولانی‌تر از سلیمان است.

سلیمان ﷺ آفتاب برایش بازگشت.

قائم ﷺ آفتاب و ماه را می‌خواند و آنها او را پاسخ می‌دهند.

سلیمان ﷺ حشمة الله بوده. قائم ﷺ نیز حشمة الله است.

---

۱. سوره نمل، آیه ۱۷.

۲. سوره ص، آیه ۳۶.

۳. کمال الدین ۲: ۶۷۱.

شباهت به آصف ﷺ

آصف ﷺ علمی از کتاب را داشت.

قائم ﷺ علوم کتاب نزدش هست.

آصف، خداوند او را مدّتی طولانی از قومش غایب کرد، چنانکه در کمال الدین مروی است.

قائم ﷺ، خداوند متعال او را مدتی طولانی از نظرها غایب ساخته است.

آصف، با غیبتش ابتلا و گرفتاری بنی اسرائیل سخت و شدید شد.

قائم ﷺ نیز ـ چنانکه گذشت ـ با غیبتش گرفتاری و ابتلای مؤمنین شدّت یافته است.

شباهت به دانیال ﷺ

دانیال ﷺ از بنی اسرائیل مدتی غایب بود، و در چاهی بزرگ او را با شیری درنده زندانی کرده بودند تا آن شیر او را طعمهٔ خود سازد، پس خداوند تعالی او را حفظ کرد و به یکی از پیغمبران بنی اسرائیل دستور داد که غذا و آبش را ببرد، و گرفتاری پیروان و شیعیانش شدید شد.

قائم ﷺ از نظر ما غایب مانده و با غیبتش گرفتاری ما بسیار شده. و چنانکه قبلاً آوردیم، دشمنان آن حضرت قصد کشتنش را داشتند ولی خداوند او را حفظ و حراست فرمود.

شباهت به عُزَیر ﷺ

عُزیر ﷺ: وقتی به سوی قومش بازگشت و در میان آنها ظاهر شد تورات را آن طور که بر موسی بن عمران ﷺ نازل شده بود خواند.

قائم ﷺ: هنگامی که ظاهر شود برای اهل زمین قرآن را آن چنان که بر حضرت خاتم النبیین ﷺ نازل شده خواهد خواند.

شباهت به جرجیس ﷺ

جرجیس ﷺ، خداوند، مردگانی را به دعایش زنده کرد، چنانکه در بحار آمده که: ربی

به خدمتش آمد و گفت: ای بندهٔ صالح، گاوی داشتیم که با آن امرار معاش می‌کردیم و آن مرده است. جرجیس به او گفت: این عصا را بگیر و آن را بر گاوت قرار ده و بگو که جرجیس می‌گوید: به اذن خداوند برخیز. پس چون آن زن این کار راکرد؛ آن گاو زنده شد و آن زن به خداوند ایمان آورد[1].

قائم ﷺ نیز خداوند متعال مردگان را به دعایش زنده خواهد کرد ـ چنانکه گذشت ـ.

شباهت به ایوب ﷺ

ایوب ﷺ: هفت سال بر بلا صبر کرد ـ چنانکه از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ روایت شده ـ[2] خداوند متعال می‌فرماید: **﴿إِنَّا وَجَدْنٰاهُ صٰابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوّٰابٌ﴾**[3]؛ همانا ما او را صبر کننده یافتیم خوب بنده‌ای بسیار توجه کننده به سوی خدا.

قائم ﷺ: از هنگام وفات پدرش تا کنون صبر کرده، و نمی‌دانم تا کی این صبر ادامه خواهد داشت!! مطالب مناسبی در حرف باء گذشت.

ایوب ﷺ: یک یا دو چشمه از زمین برایش جوشید، خداوند متعال می‌فرماید: **﴿أُرْكُضْ بِرِجْلِكَ هٰذٰا مُغْتَسَلٌ بٰارِدٌ وَ شَرٰابٌ﴾**[4]؛ پای خود را محکم بر زمین بزن که این چشمهٔ آبی برای شستشو و نوشیدن است.

قائم ﷺ: نیز برایش چشمه از زمین جوشیده است، که بعضی از روایات و حکایات در این باره گذشت. اضافه بر آنها خلاصه‌ای از آنچه قطب راوندی در کتاب الخرایج و فاضل مجلسی در بحار از کتاب غیبت شیخ طوسی نقل کرده‌اند می‌آوریم: شیخ طوسی به سند خود از ابوسوره روایت کرده اینکه: وی حضرت حجّت ﷺ را هنگام مراجعت از کربلا در زیارت عرفه ملاقات کرده، ابوسوره می‌گوید: آن شب راه می‌رفتیم ناگاه بر قبرهای مسجد سهله رسیدیم، فرمود: این منزل من است، سپس فرمود: تو به نزد ابن الزُّراری علی بن یحیی می‌روی و می‌گویی آن مالی که چنین و چنان علامت دارد و در... قرار دارد و با...

---

۱. بحار الانوار، ۱۴ / ۴۴۷
۲. بحار الانوار، ۱۲ / ۳۴۷
۳. سوره ص، آیه ۴۴
۴. سوره ص، آیه ۴۲

پوشانده شده به تو بدهد. عرض کردم: تو کیستی؟ فرمود: من محمد بن الحسن هستم، سپس راه رفتیم تا هنگام سحر به نواویس رسیدیم، نشست و با دست زمین را کند ناگاه آب بیرون آمد، وضو گرفت و سیزده رکعت نماز خواند.

پس از آن نزد ابن الزّراری رفتم، درب را کوبیدم، گفت: تو کیستی؟ گفتم: ابوسوره هستم، شنیدم با خود می‌گفت: مرا با ابوسوره چه کار؟ وقتی بیرون آمد جریان را برایش گفتم، با من مصافحه کرد و صورتم را بوسید و دستم را بر صورتش کشید، سپس مرا داخل خانه برد و از پایین پای تخت کیسه را بیرون آورد. و ابوسوره حق را شناخت و بعد از این جریان شیعه شد. زیرا او زیدی بود[1].

ایوب ﷺ. خداوند عز و جل مردگانی را برایش زنده کرد، خداوند چنین فرموده: ﴿وَ آتَيناهُ اَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَذِكْرىٰ لِلْعٰابِدينَ﴾[2]؛ و خاندانش را باز آوردیم و همانندشان را با آنها به او دادیم، رحمتی از سوی ما و یاد آوری برای عبادت کنندگان.

قائم ﷺ: نیز خداوند مردگانی را برایش زنده می‌کند، در این باره مطالبی گذشت. در باب شباهت آن حضرت به عیسی نیز مطالبی خواهد آمد. اِنْ شاءَاللّٰه تَعالیٰ.

شباهت به یونس ﷺ

شیخ صدوق ﵀ به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: بر حضرت ابوجعفر محمد بن علی باقر ﷺ وارد شدم می‌خواستم از قائم آل محمد ﷺ از آن حضرت سؤال کنم که خود آغاز سخن کرد و فرمود: ای محمد بن مسلم به درستی که در قائم آل محمد ﷺ از پنج پیغمبر شباهت هست: یونس بن متی، و یوسف بن یعقوب، و موسی، و عیسی، و محمد صلوات الله علیهم، امّا شباهت از یونس بن متی اینکه پس از غیبت در قیافهٔ جوانی در سنّ پیری به سوی قومش بازگشت[3].

---

۱ خرایج ۷۰
۲ سوره انبیاء آیه ۸۴
۳ کمال الدین ۱ ۳۲۷

شباهت به زکریّاؑ

زکریّا ؑ، فرشتگان او را ندا کردند در حالی که به نماز ایستاده بود.

قائم ؑ نیز ـ چنانچه گذشت ـ خداوند او را مورد خطاب قرار داد، و همچنین فرشتگان در هر شب قدر او را ندا می‌کنند. و جبرئیل هم هنگامی که با آن حضرت بیعت می‌کند دست بر دست آن حضرت می‌نهد و می‌گوید: بیعت برای خدا. این خبر را راوندی در خرایج از حضرت ابوجعفر باقر ؑ آورده است.

و در حدیث مفضّل که در بحار از امام صادق ؑ روایت شده آمده است: جبرئیل به آن حضرت عرض می‌کند: ای سرور من؛ فرمانت پذیرفته و دستورت إجرا می‌شود.

زکریا ؑ: در مصیبت حضرت ابی‌عبدالله الحسین ؑ سه روز گریه کرد، چنانکه در خبر احمد بن اسحاق در بخش دوم گذشت.

قائم ؑ: نیز تمام عمر و در همهٔ زمانش بر آن حضرت می‌گرید، چنانکه در زیارت ناحیه آمده: «لَأَنْدُبَنَّکَ صَباحاً وَ مَساءً وَ لَأَبْكِيَنَّ عَلَيْکَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً»[۱]؛ شب و روز بر تو ندبه می‌کنم و به جای اشک بر تو خون می‌گریم.

شباهت به یحییؑ

یحیی ؑ: پیش از ولادت به او بشارت و مژده داده شد.

قائم ؑ: نیز بشارت و مژده‌اش پیش از ولادت داده شد.

یحیی ؑ: در شکم مادر سخن گفت، چنانکه در حدیث از امام عسکری ؑ آمده که فرمود: روزی مریم بر مادر یحیی ـ همسر زکریا ـ وارد شد. ولی او برایش برنخاست، یحیی [در شکم مادر] ندا کرد: بهترین زنان عالم در حالی که بهترین مردان جهان را با خود دارد بر تو وارد می‌شود برایش بر نمی‌خیزی؟ پس مادرش متنبه شده و از جای برخاست[۲].

---

۱. بحار الانوار، ۱۰۱ / ۳۲۰.

۲. بحار الانوار، ۱۴ / ۱۸۷

قائم (ع) نیز ـ چنانکه در روایت حکیمه آمده ـ در شکم مادر سخن گفت و سوره قدر را قرائت کرد[۱].

یحیی (ع) زاهدترین و عابدترین مردم زمانش بود.

قائم (ع) نیز عابدترین و زاهدترین مردم زمانش می‌باشد.

شباهت به عیسی (ع)

عیسی (ع) فرزند بهترین زنان زمانش می‌باشد.

قائم (ع) نیز فرزند بهترین زنان زمانش می‌باشد.

عیسی (ع): در شکم مادر تکلم کرده تسبیح می‌گفت. چنانکه فاضل مجلسی در حاشیهٔ مجلّد پنجم بحار از ثعلبی از طریق عامّه روایت کرده است.

قائم (ع): نیز ـ چنانکه گذشت ـ در شکم مادر سخن گفته است.

عیسی (ع): در کودکی در گهواره سخن گفت.

قائم (ع): نیز در کودکی در گهواره سخن گفت. که چند روایت بر آن دلالت می‌کند از جمله در کمال الدین صدوق از حکیمه دختر امام محمد بن علی جواد (ع) آمده اینکه: حضرت حجّت (ع) بعد از ولادتش تکلم کرد و گفت: اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ. سپس بر امیرالمؤمنین و امامان (ع) یک به یک درود فرستاد تا به پدرش رسید. آنگاه لب فروبست تا اینکه روز هفتم به توحید سخن گفت و بر محمد و امامان (ع) درود فرستاد سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ وَنُریدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ...﴾[۲]: به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر. و ما می‌خواهیم بر آنان که در زمین به ضعف کشانده شدند احسان کنیم...

و نیز در همان کتاب در روایت دیگری چنین آمده که: آن حضرت هنگامی که متولد شد به سجده افتاد و در حالی که زانو زده و دو انگشت سبابه‌اش را بلند کرده بود می‌گفت.

۱. کمال الدین: ص ۴۲۶.
۲. کمال الدین: ص ۴۲۵، سوره قصص: آیه ۵.

اَشْهَدُ اَنْ لااِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّ جَدی مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَاَنَّ اَبی اَمیرُالْمُؤْمِنینَ. سپس امامان را یکایک شمرد تا به خودش رسید، آنگاه گفت: خدایا وعده‌ام را تحقق بخش و امرم را به انجام رسان و گامهایم را استوار کن و زمین را به وسیلهٔ من پر از عدل و قسط فرمای[1].

و همچنین در همان مدرک از دو کنیز، نسیم و ماریه نقل شده اینکه: صاحب الزمان ﷺ از شکم مادر در حالی متولد شد که دو زانو زده و دو انگشت سبابه‌اش را به سمت آسمان بلند کرده بود، سپس عطسه زد و گفت: اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ صَلَّی اللهُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، ظالمان پنداشته‌اند که حجّت الهی باطل شدنی است، اگر در سخن گفتن به ما اجازه داده شود شک و تردید زایل می‌گردد[2].

و نیز در همان منبع از نسیم خادم مروی است که گفت: یک شب پس از تولد صاحب الزمان ﷺ بر او داخل شدم، پس عطسه زدم به من فرمود: «رَحِمَکِ اللهُ»؛ خداوند بر تو رحمت آرد.

نسیم می‌گوید: به این امر خوشحال شدم، آن حضرت فرمود: آیا دربارهٔ عطسه تو را مژده ندهم؟ عرض کردم: چرا. فرمود: تا سه روز ایمنی از مرگ است[3].

عیسی ﷺ، خداوند حکمت و ویژگیهای نبوت را در کودکی به او عنایت فرمود.

قائم ﷺ نیز خداوند حکمت و ویژگیهای امامت را در کودکی به حضرت عنایت کرد ـ چنانکه قبلاً بیان شد ـ.

عیسی ﷺ را خداوند متعال به سوی خود بالا برد.

قائم ﷺ را نیز خداوند به سوی خود بالا برد ـ چنانکه مکرر اشاره شد ـ.

عیسی ﷺ، مردم درباره‌اش اختلاف کردند.

قائم ﷺ نیز مردم درباره‌اش اختلاف کردند.

و إن شاء الله در بخش هشتم خواهد آمد اینکه: امام صادق ﷺ در بیان شباهت

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۴۲۸.

۲. کمال الدین، ۲ / ۴۳۰.

۳. کمال الدین، ۲ / ۴۳۰.

حضرت حجّت ﷺ به حضرت عیسی ﷺ فرمود: یهود و نصاری اتفاق کردند بر اینکه عیسی کشته شد ولی خداوند عز و جل آنها را تکذیب کرد و فرمود: ﴿وَمٰا قَتَلُوهُ وَمٰا صَلَبُوهُ وَلٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾[1]؛ و او را نکشتند و به دار نیاویختند ولی امر بر آنان مشتبه شد.

غیبت قائم ﷺ نیز همین طور است که عاقبت این امّت ان را انکار خواهد کرد به خاطر طولانی شدن آن، بعضی هدایت نشوند و خواهند گفت: اصلاً متولد نشده، و بعضی دیگر خواهند گفت: متولد شده و مُرده و کسانی کفر میورزند چون میگویند: یازدهمین نفر از ما عقیم بوده، و برخی سرکش خواهند شد به اینکه: امامت را به سیزده نفر و بیشتر سرایت دهند، و دیگرانی خدای عز و جل را معصیت کنند به اینکه بگویند: روح قائم ﷺ در کالبد دیگری وارد شده و او سخن از زبان آن حضرت میگوید.

عیسی ﷺ به اذن خداوند متعال مرده زنده میکرد. خداوند عز و جل از زبان او در قرآن چنین آورده: ﴿وَأُحْيِي الْمَوْتىٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ﴾[2]؛ و به اذن خداوند مردگان را زنده میکنم. و خطاب به او فرموده: ﴿وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتىٰ بِإِذْنِي﴾[3]؛ و آنگاه که تو مردگان را به اذن من از خاك برآوری.

در اینجا خوش دارم روایت لطیفی که بر مواعظ جالبی مشتمل است و جمعی از گذشتگان صالح ما آن را ذکر کردهاند، بیاورم: شیخ بهائی از کسانی است که این حدیث را در کتاب الاربعین خود از امام صادق ﷺ نقل کرده که فرمود: عیسی بن مریم ﷺ بر روستایی گذشت که اهالی و چهار پایان و پرندگان آن همه یکجا مرده بودند. فرمود: جز این نیست که اینها به کیفر الهی مردهاند، اگر به طور پراکنده مرده بودند یکدیگر را دفن میکردند. حواریین گفتند: ای روح و کلمهٔ خداوند. دعا کن خداوند ایشان را برای ما زنده کند تا به ما خبر دهند که کارهایشان چه بوده از آنها دوری کنیم. پس عیسی ﷺ به درگاه پروردگار دعا کرد. آنگاه از جانب آسمان ندا شنید که: آنها را صدا کن. شب هنگام عیسی بر زمین بلندی بالا رفت و گفت: ای اهل این قریه. یکی از میان آنها پاسخ داد: لَبَّيْكَ يَا رُوحَ اللّٰهِ وَكَلِمَتَهُ.

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۵۷

۲. سوره آل‌عمران، آیه ۴۹

۳. سوره مائده، آیه ۱۱۰

فرمود: وای بر شما کارهایتان چه بوده؟ گفت: پرستش [و فرمانبری] طاغوت و محبّت دنیا با ترسی اندک و آرزوی دراز و بی‌خبری در بازی و سرگرمی. فرمود: محبّت شما نسبت به دنیا چگونه بود؟ گفت: مانند محبّت کودک نسبت به مادرش، هرگاه به ما روی می‌آورد خوشحال و مسرور می‌شدیم و وقتی از ما روی می‌گرداند گریه می‌کردیم و اندوهگین می‌شدیم. حضرت عیسی ﷺ فرمود: عبادت شما نسبت به طاغوت چگونه بود؟ گفت: اطاعت از اهل معصیت. فرمود: سرانجام کارتان چگونه شد؟ گفت: شبی با عافیت آرمیدیم و در هاویه صبح کردیم. فرمود: هاویه چیست؟ گفت: سجّین. فرمود: سجّین کدام است؟ عرض کرد: کوههایی از آتش سرخ که تا روز قیامت ما را می‌گدازد.

فرمود: چه گفتید و به شما چه گفته شد؟ عرض کرد: گفتیم ما را به دنیا بازگردان که در آن زهد خواهیم کرد. به ما گفته شد: دروغ می‌گویید. فرمود: خدا بیامرز! چگونه است که کسی غیر از تو با من حرف نزد؟ عرضه داشت: ای روح‌الله آنها با لجامهای آتشین به دست فرشتگان غلاظ شداد دهانشان بسته است. من در میان آنها بودم ولی از خودشان نبودم، هنگامی که عذاب نازل گشت مرا نیز شامل شد، من بر کنار جهنم به یک تار موی آویزان هستم، نمی‌دانم در آن خواهم افتاد یا نجات خواهم یافت؟ پس از این گفتگو عیسی ﷺ به حواریین فرمود: ای اولیای خدا، خوردن نان خشک با نمک زبر و خوابیدن در زباله‌دانها با عافیت دنیا و آخرت بسیار خوب است.

قائم ﷺ: نیز مردگان را زنده می‌کند به اذن خدای تعالی. و دلیل بر آن روایات بسیاری است که بعضی از آنها در باب شباهت آن حضرت به حزقیل و جاهای دیگر کتاب گذشت. و در بعضی از کتابها از امام صادق ﷺ روایت شده که: هرگاه قائم ﷺ ظهور کند مردی از آذربایجان: استخوان پوسیده‌ای در دست به خدمت آن جناب می‌آید و می‌گوید: اگر تو حجّت خدا هستی دستور بده این استخوان به نطق درآید. پس به دستور حضرت، استخوان به نطق آمده، می‌گوید: من هزار سال است که در عذاب هستم، و امیدوارم با دعای تو خداوند متعال مرا از عذاب خلاص فرماید. پس آن مرد خواهد گفت: این سحر است. آنگاه به فرمان آن حضرت به دار آویخته می‌شود و تا هفت روز بالای دار فریاد می‌زند: این جزای کسی است که معجزهٔ امام را به سحر نسبت دهد. سپس می‌میرد.

عیسی عليه السلام فرمود: ﴿أُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾[1]؛ من به شما خبر می‌دهم آنچه در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید.

قائم عليه السلام: بر تمام احوال و کارهای ما مطلع است. و دلیل بر آن، تمام اخبار و روایات بسیاری است که دربارهٔ علم ائمهٔ معصومین عليهم السلام وارد شده، ولی من در اینجا با ذکر چند روایت تبرک می‌جویم:

۱ ـ روایتی است که در خرایج از ابوبصیر نقل شده که گفت: با حضرت ابوجعفر باقر عليه السلام به مسجد رفتم، مردم می‌آمدند و می‌رفتند، آن حضرت به من فرمود: از مردم بپرس آیا مرا می‌بینند؟ من هم به هر کس برمی‌خوردم سؤال می‌کردم: آیا ابوجعفر را ندیدی؟ می‌گفت: نه. در حالی که آن حضرت ایستاده بود، تا اینکه ابوهارون مکفوف (نابینا) وارد شد. حضرت فرمود: از این هم بپرس. به او گفتم: آیا ابوجعفر عليه السلام را ندیدی؟ گفت: مگر این نیست که ایستاده؟ گفتم: از کجا دانستی؟ گفت: چگونه ندانم و حال آنکه او نور درخشنده است[2].

۲ ـ همین ابوبصیر می‌گوید: شنیدم که آن حضرت (امام باقر عليه السلام) به مردی از اهل آفریقا می‌فرماید: ابوراشد چه می‌کند. آن مرد عرضه داشت: او را زنده و در حال صلاح یافتم، سلام شما را می‌رساند. فرمود: خدا رحمتش کند. عرض کرد: او مُرد؟ فرمود: آری، عرض کرد: چه موقع؟ فرمود: دو روز بعد از بیرون آمدن تو. گفت: و الله نه بیماری داشت و نه علّتی! من عرض کردم: آن شخص که بود؟ فرمود: مردی بود از دوستان و محبّان ما. سپس فرمود: اگر چنین عقیده داشته باشید که چشمان بینا و گوشهای شنوایی از ما با شماها نیست بد عقیده پیدا کرده‌اید، به خدا قسم چیزی از کارهای شما بر ما پوشیده نیست، همگی ما را حاضر بدانید و خودتان را به کارهای نیک عادت دهید، و از اهل خیر باشید، به آن شناخته شوید که من فرزندان و شیعیانم را به این امر دستو می‌دهم[3].

۳ ـ و نیز در خرایج از امام صادق عليه السلام آمده: عده‌ای بر او داخل شدند و پرسیدند:

---

۱. سوره آل‌عمران، ایه ۴۹.
۲. خرایج، ۹۲.
۳. خرایج، ۹۲.

تعریف امام چیست؟ فرمود: تعریف او عظیم است، اگر بر او داخل شدید او را تعظیم و احترام کنید، و به آنچه [از معارف] به شما می‌دهد ایمان آورید، و بر اوست که شما را هدایت کند، و در او صفتی هست اینکه هرگاه بر او وارد می‌شوید کسی نمی‌تواند چشم خود را از دیدار او پر کند به خاطر هیبت و جلالتی که در امام هست، زیرا که پیغمبر خدا ﷺ نیز چنان بود، امام هم مانند اوست.

گفتند: آیا شیعیانش را می‌شناسد؟ فرمود: آری، همه‌شان را می‌بیند. گفتند: پس آیا ما شیعهٔ تو هستیم؟ فرمود: آری همهٔ شما. گفتند: نشانی آن را به ما بفرمای. فرمود: نام شماها و نام قبیله‌هایتان را می‌گویم. عرض کردند: بفرمایید. پس نام خود و قبایلشان را بیان کرد. عرضه داشتند: راست گفتی. فرمود: و خبر می‌دهم شما را از آنچه می‌خواستید بپرسید دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ: ﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾[1]؛ همچون درخت پاکیزه‌ای که ریشه‌اش پایدار است و شاخه در آسمان دارد.

عرض کردند: راست گفتی. فرمود: ما آنقدر که بخواهیم از علم به شیعیانمان می‌دهیم. سپس فرمود: به این مقدار قانع می‌شوید؟ گفتند: به کمتر از این قانع می‌شویم[2].

۴ ـ در کمال الدین از حسن بن وجناء نصیبی آمده که گفت: در پنجاه و چهارمین حج خود، زیر ناودان کعبه پس از نماز عشاء در حال سجده بودم و در دعا، ناله و زاری می‌کردم که ناگاه کسی مرا جنباند و گفت: ای حسن بن وجناء برخیز. گوید: برخاستم دیدم کنیزکی است زردرنگ و لاغر اندام، گمان کنم بیش از چهل سال داشت، جلو من به راه افتاد، و من بدون سؤال در پی او راه افتادم تا به خانهٔ حضرت خدیجه ؑ رسید، در آن خانه اتاقی بود که درب آن وسط حیاط باز می‌شد و پلّه‌هایی از چوب ساج داشت که بالا می‌رفت، کنیزک بالا رفت، آنگاه صدای شخصی را شنیدم که: ای حسن بیا بالا. پس بالا رفتم و بر در اتاق ایستادم که حضرت صاحب الزمان ؑ فرمود: ای حسن، گمان می‌کنی که از من پنهانی؟ به خدا قسم هر بار به حج آمدی با تو بودم. سپس احوال مرا بیان فرمود، من بیهوش به رو افتادم، پس احساس کردم دستی به من خورد از جای برخاستم، به من فرمود:

---

۱. سورهٔ ابراهیم، آیه ۲۴.

۲. خرائج، ۹۳.

در مدینه در خانهٔ جعفر بن محمد ﷺ، اقامت کن و در فکر آب و غذا و لباس مباش. سپس دفتری به من داد که در آن دعای فرج و ذکر صلواتی بر آن حضرت نوشته شده بود، و فرمود: این دعا را بخوان و این طور بر من صلوات بفرست، و این دفتر را جز به کسانی که سزاوار هستند از دوستانم نشان مده. که خداوند جل جلاله تو را موفق خواهد داشت.

عرض کردم: ای آقای من پس از این دیگر شما را نمی‌بینم؟ فرمود: ای حسن هر وقت خداوند بخواهد (خواهی دید).

حسن می‌گوید: از حج که فراغت یافتم به مدینه رفتم و در خانهٔ جعفر بن محمد ﷺ اقامت گزیدم، پیوسته به مسجد می‌رفتم و جز برای سه امر به خانه باز نمی‌گشتم: تجدید وضو، خواب و استراحت، و هنگام افطار. موقع افطار که وارد اتاقم می‌شدم می‌دیدم یک کاسه چهار دانگ پر از آب و یک قرص نان بر روی آن است و غذایی که در روز دلم خواسته بود آماده می‌باشد، آن را می‌خوردم به حدّ کافی بود، لباس زمستانی در فصل زمستان می‌رسید و لباس تابستانی در تابستان. روز که می‌شد کوزهٔ آبی از بیرون می‌آوردم و در خانه می‌پاشیدم و آن را خالی می‌گذاشتم، و غذایی می‌آوردم ـ با اینکه نیازی به آن نداشتم ـ و شبانگاه آن را صدقه می‌دادم تا کسی که با من است از حالم مطلع نشود[1].

شباهت به خاتم النبیین ﷺ

سخن جامع در این باب فرمایش رسول اکرم ﷺ می‌باشد که فرمود: مهدی از فرزندان من است، اسم او اسم من، و کنیه‌اش کنیهٔ من، از نظر خَلْق و خُلْق شبیه‌ترین مردم به من است... .

می‌گویم: از این سخن مبارک درهای بسیاری گشوده می‌شود که شایسته است در آن تدبر نمایی تا اِن شاء الله صبرت زیاد و سینه‌ات فراخ گردد.

فصل دوّم: شباهت به ائمهٔ معصومین علیهم صلوات الله

نظر به اینکه بیان کردن هر یک از ویژگیها و صفات و احوال و معجزات پدران پاک

---

۱. کمال الدین ۲: ۴۴۳.

آن حضرت و تطبیق آنها با صفات و حالات و معجزات آن جناب، شرحی طولانی و میدان وسیعی می‌خواهد، و ما را از منظور اصلیمان باز می‌دارد، به ناچار در ذکر هر یک از امامان علیهم السلام به آشکارترین و مشهورترین اوصاف اکتفا می‌کنیم:

امّا امام امیرالمؤمنین علیه السلام: اظهر صفاتش علم و زهد و شجاعت می‌باشد، و تمام آنها در حضرت قائم علیه السلام نمودار است، که در حروف جیم و حاء و زاء و عین گذشت.

و امّا امام حسن علیه السلام: بارزترین صفاتش حلم و بردباری است، و از جمله آثار این صفت؛ سکون و آرامش داشتن و سبکسری نکردن در مواقعی است که شخص از دیگران نارواها ببیند، و چه خوش گفته‌اند:

تَحلَّمْ عَلَى الْاَدْنَينِ وَاسْتَبْقِ وُدَّهُمْ فَلَنْ تَسْتَطيعَ الْحِلْمَ حَتّى تَحلَّما

بر آزارهای افراد پست، خودت را به بردباری بزن و محبتشان را باقی بدار ـ که بردبار نتوانی بود تا اینکه خودت را به بردباری بزنی.

و اگر در ناراحتیها و ابتلاهای شدیدِ مولا حضرت حجّت صلوات الله علیه از دست رعیّتش تأمل کنی، حلم و بردباری آن بزرگوار برایت روشن می‌شود به طوری که از احدی به این کیفیّت این صفت ظاهر نگردیده است.

و امّا امام حسین علیه السلام: شباهت به آن حضرت در فصل آینده خواهد آمد اِن شاء الله تعالی.

و امّا حضرت علی بن الحسین علیه السلام: بارزترین صفاتش عبادت می‌باشد، که به «زین العابدین» و «سیّد العابدین» و «ذو الثّفنات» نامیده شد، وجه نامیده شدنش به «ذو الثّفنات» این بود که بینی آن حضرت ساییده، و پیشانی و زانوها و کف دستهایش از اثر عبادت مداوم برآمدگی پیدا کرده بود، چنانکه در خبری از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام از فاطمه بنت علی بن ابی‌طالب علیه السلام آمده که از یکی از کنیزان امام سجاد علیه السلام راجع به حالات آن حضرت پرسید، در جواب گفت: مختصر کنم یا مفصل بگویم؟ گفت: مختصر کن، گفت: هیچگاه در روز برایش غذا نبردم و در شب رختخواب نگستردم[1].

و اخبار بسیاری که دربارهٔ کثرت و شدّت اهتمام آن حضرت در عبادت وارد شده است. و مولای ما حضرت حجّت علیه السلام و عجل الله فرجه از جدّ بزرگوارش

---

۱. بحار الانوار، ۴۶ / ۶۲.

سیّد العابدین ؏ الگوی خوبی دارد، که از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ؏ آمده، در وصف حضرت قائم ـ روحی فداه ـ فرمود: با آن چهرهٔ گندمگون زردی بی‌خوابی شب نیز آمیخته است، پدرم فدای آن کس که شبش را در حال سجود و رکوع و ستاره شماری (کنایه از بیداری) خواهد گذراند[1]... .

تمام این حدیث را در بخش هشتم خواهیم آورد اِن شاء الله تعالی.

و امّا حضرت ابوجعفر محمد بن علی باقر ؏: بارزترین صفات، شباهتش به رسولخدا ﷺ بود. لذا جابر انصاری هنگامی که نگاهش به آن حضرت افتاد گفت: به پروردگار کعبه قسم شمائل پیغمبر است. ـ چنانکه در چند روایت از او نقل شده ـ[2].

با اینکه جابر پیش از امام باقر، حسن و حسین و علی بن الحسین ؈ را دیده ولی چنین سخنی دربارهٔ آنها نگفته بود، مولای ما حضرت صاحب‌الزمان ؏ نیز شبیه به پیغمبر است بلکه شباهتش به پیغمبر بیشتر و کاملتر می‌باشد، به دلیل روایات بسیاری از طریق خاصّه و عامّه از رسول اکرم ﷺ در وصف امام قائم ـ عجل‌الله فرجه ـ نقل شده که آن حضرت فرمود: شبیه‌ترین مردم به من است در شمائل و اقوال و افعالش.

که مقداری از این روایات در حرف جیم گذشت.

و امّا حضرت ابوعبدالله صادق ؏: بارزترین صفاتش کشف علوم و بیان احکام برای مردم بود به طوری که برای امامان پیش از آن حضرت این امر میسّر نشد، یکی از اهل حدیث گفته: چهار هزار نفر از افراد مورد اعتماد از آن حضرت روایت کرده‌اند[3].

می‌گوییم: با این حال تمام علومی که نزد آن حضرت بود کشف نشده و برای ظهور قائم ؏ به تأخیر افتاده که آن حضرت تمام احکام را بیان خواهد ساخت و آنچه گذشتگان از امامان و پیغمبران اهلیّت و شایستگی آن را در مردم ندیدند فاش خواهد کرد. امیرالمؤمنین ؏ گاهی به سینهٔ خود اشاره می‌کرد و می‌فرمود: إنَّ هٰهُنا لَعِلْماً جَمّاً لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً...؛ یعنی در اینجا علم بسیاری هست اگر برای آن حاملانی بیابم... .

---

۱. بحار الانوار، ۸۶/۸۱.

۲. بحار الانوار، ۴۶/۲۲۳.

۳. مناقب ابن شهرآشوب، ۳/۳۷۲.

و در کشف علوم شاهد این معنی خواهد آمد اِن شاء الله تعالی.

و امّا حضرت ابوابراهیم موسی بن جعفر ﷺ: دچار تقیّه و شدّت ترس از دشمنان بود ـ بیش از انچه پدران گرامیش بدان دچار بودند ـ و این مطلب برای کسی که در احوال زندگی آن حضرت دقّت کند واضح است. مولای ما حضرت قائم ﷺ نیز همین طور است ـ چنانکه در حرف خاء به آن اشاره شد ـ.

و امّا حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا ﷺ: خداوند ریاست و مقام ظاهری را برای آن حضرت قرار داد به طوری که برای پدران طاهرینش واقع نشده بود، و تقیّه و ترس در زمان آن حضرت تا حدودی برداشته شد، قائم ﷺ نیز خداوند متعال ترسش را به امنیّت بدل خواهد ساخت و او را در زمین اقتدار و تسلّطی خواهد داد که برای احدی از پیشینیان میسّر نشده است، و غلبهٔ آن حضرت بر تمام جهان مانند غلبهٔ سلطان روز است بر سلطان شب تار[1].

علی بن ابراهیم به سند صحیحی از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ دربارهٔ آیهٔ: ﴿وَالنَّهارِ إِذٰا تَجَلّٰى﴾[2]؛ سوگند به روز آنگاه که تجلّی نماید.

آورده که فرمود: روز همان قائم ما اهل البیت است که هرگاه بپاخیزد، بر دولت باطل پیروز می‌شود[3]... .

و امّا حضرت ابوجعفر محمد بن علی تقی ﷺ: وقتی امامت به آن حضرت رسید که به سنّ مردان نرسیده و عمرش از هشت بهار نگذشته بود، حضرت حجّت ﷺ نیز همین طور بود، که در سنین طفولیّت لوای امامت را به دست گرفت ـ چنانکه گذشت ـ.

---

۱. می‌گویم: شاید نکته اینکه از آن حضرت به «روز» تعبیر شده آن است که وقتی سلطان روز آشکار می‌شود، تاریکی شب را مقهور و مغلوب می‌نماید. قائم ﷺ نیز همین طور است که چون ظاهر شود، دولت باطل را مقهور ساخته و بر آن پیروز گردد. و نیز هنگامی که روز فرا می‌رسد جهانی به نور خورشید روشن می‌شود، همچنین قائم ﷺ وقتی ظهور کند تمام جهان به نور آن حضرت روشن گردد به طوری که مردم از نور خورشید و ماه بی‌نیاز شوند ـ چنانکه در حدیث آمده ـ و نیز [illegible] روز همهٔ مخلوقات از انسان و حیوان و غیره بهره‌مند می‌گردند و هر کدام به مقدار ظرفیت و استعداد خود از نور خورشید استفاده می‌کنند، قائم ﷺ هم هنگامی که ظهور می‌نماید، تمام مخلوقات از نور آن حضرت بهره می‌برند و هر یک به قدر ظرفیت و استعداد خود از وجود اقدسش استفاده می‌کند. (مؤلف).

۲. سورهٔ لیل، آیه ۲.

۳. تفسیر القمی ۲ / ۴۲۵.

و امّا حضرت ابوالحسن علی بن محمد هادی ﷺ: هیبتی داشته که نظیر آن را احـدی نداشته به طوری که دشمنان آن حضرت احترامها و تـعظیمهایی بـرای آن جـناب انـجام می‌دادند که برای هیچ کس آن احترامها را انجام نمی‌دادند، که این امر بـر اثـر هـیبت آن حضرت بود نه از روی محبّت و علاقه به آن بزرگوار. قائم ﷺ نیز همین طور است که ـ به ویژه در دل دشمنان ـ هیبت و رعب خاصی دارد، و در بـحث شـباهت آن حـضرت بـه ذوالقرنین مطالب مناسبی گذشت.

حضرت ابومحمد امام حسن عسکری ﷺ نیز همین صفت را داشته است که بجا است این بحث را با بیان روایت شریفی که در مجلّد دوازدهم بحار آمده به پایان بریم.

مرحوم مجلسی به سند خود آورده که: عباسیان و صالح بن علی و گروهی از منحرفین از مسیر اهل بیت ﷺ بر صالح بن وصیف هنگامی که امام حسن عسکری ﷺ نزد او زندانی بود بر او وارد شدند و به او گفتند: بر آن حضرت سخت بگیر و در وضع او رفاه و آسایشی فراهم مکن. در جواب گفت: با او چکار کنم در حالی که از بدترین افرادی که توانسته‌ام بر او گماشته‌ام ولی آنان در نماز و عبادت به جایگاه بلندی رسیده‌انـد. سـپس آن دو نـفر گماشته را احضار کرد و به آنها گفت: وای بر شما دربارهٔ این شخص چه فکر مـی‌کنید؟ گفتند: چه بگوییم دربارهٔ مردی که روزش را روزه‌دار و شبش به عبادت می‌گذرد، نه سخن می‌گوید و نه غیر عبادت به کاری مشغول می‌شود، هرگاه به ما نظری بیفکند لرزه بر اندام ما افتد، و به طوری هیبت او در دلمان واقع شود که خودداری نتوانیم کرد. هنگامی کـه عباسیان این گفتار را شنیدند با خواری و سرافکندگی رفتند[۱].

و در بحث شباهت به امام حسین ﷺ مطالب مناسبی خواهد آمد. البته در گوشه‌ها مطالب نهفته بسیار بود که از آوردن آنها خودداری گردید تا مبادا کتاب طـولانی شـود، توفیق از خداوند می‌خواهیم.

فصل سوّم: شباهت به حضرت سیّدالشهدا امام حسین ﷺ

در امور بسیاری این شباهت وجود دارد از جمله:

---

۱. بحار الانوار، ۵۰ / ۳۰۸.

۱ ـ شدّت اهتمام در یاد کردن آنها در قرآن کریم و سنّت پیغمبران و کتابهای آسمانی چنانکه بر پژوهشگران پوشیده نیست، و اگر بخواهید بر قسمتی از آنها اطلاع یابید به کتابهای المحجّة فیما نزل من القرآن فی الحجّة ﷺ[1] و مجلّد دهم بحار و تفاسیر، و غیر اینها مراجعه کنید.

۲ ـ اهتمام پیغمبران گذشته به گریستن برای حضرت امام حسین ﷺ و بر پا نمودن مجالس سوگواری و مرثیه پیش از شهادت آن جناب، که نظیر اهتمام امامان گذشته است در دعا کردن برای فَرَجِ مولی حجّة بن الحسن عجل الله فرجه و طلب ظهور آن بزرگوار پیش از وقوع غیبت.

۳ ـ شدّت اهتمام هر دو (امام حسین و امام عصر ﷺ) در امر به معروف و نهی از منکر، چنانکه سالار شهیدان حسین بن علی ﷺ در این امر ملاحظهٔ تقیّه را نکرد و این از ویژگیهای آن حضرت است. مولی حضرت حجّت ﷺ نیز همین طور است که در حرف نون مطالب مناسبی خواهد آمد اِن شاء الله.

۴ ـ نبودن بیعت طاغوت زمان بر آن دو، که در اوصاف امام حسین ﷺ آمده که روز عاشورا به آن حضرت عرض شد: به حکم و حکومت عمو زادگانت سر فرود آور. فرمود: **لا وَاللهِ لا اُعْطیکُمْ بِیَدی اِعْطاء اَلذَّلیلِ وَلا اَفِرُّ فِرارَ الْعَبیدِ**؛ به خدا قسم که هرگز دستم را از روی خواری و ذلت به شما ندهم و مانند بردگان فرار نمی‌کنم. آنگاه با صدای بلند فرمود: ای بندگان خدا من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه بردم اگر قصد آزار و سنگسار مرا دارید، و به پروردگار خود و شما پناه می‌برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نداشته باشد.

و نیز آن حضرت فرمود: مرگ در حال عزّت بهتر از زندگی با ذلّت است.

در بحث علل غیبت حضرت حجّت ﷺ نیز مطالبی که دلالت بر مقصود داشت گذشت.

۵ ـ بالا بردن به سوی آسمان، فرشتگان هر دو بزرگوار (امام حسین و امام قائم ﷺ) را به اذن خداوند متعال به آسمان بالا بردند. چنانکه در شباهت حضرت قائم ـ عجل الله فرجه ـ به ادریس گذشت.

---

۱. سیمای حضرت مهدی در قرآن، به قلم همین مترجم بارها منتشر شده است.

۶ـ آرزوی اینکه ای کاش روز عاشورا بودیم و تصمیم به یاری کردن آن حضرت داشتن ثواب شهید شدن با آن حضرت را دارد، آرزوی بودن با امام قائم ﷺ در زمان ظهور و قصد یاری کردن آن حضرت و جهاد با دشمنان در رکابش نیز ثواب شهادت را دارد، چنانکه دربارهٔ هر دو روایت آمده است که إن شاء الله تعالی در بخش هشتم خواهد آمد.

۷ـ حسین ﷺ ترسان از مدینه بیرون رفت و در مکّه نزول کرد، سپس به سوی کوفه حرکت فرمود. حضرت حجّت ﷺ نیز نظیر همین برایش اتفاق می‌افتد که در خبر صحیحی از امام ابوجعفر باقر ﷺ آمده: پس سفیانی عدّه‌ای را به مدینه می‌فرستد، و مهدی ﷺ از آنجا به سوی مکّه کوچ می‌کند، به ارتش سفیانی خبر می‌رسد که حضرت مهدی ﷺ به مکّه رفت، لشکری در تعقیب آن حضرت می‌فرستد ولی به او نمی‌رسند تا اینکه ترسان وارد مکّه شود ـ به همان روش موسی بن عمران ﷺ ـ. لشکر سفیانی در بیداء فرود می‌آید، پس منادی از جانب آسمان ندا می‌کند: **یٰا بَیْدٰاءُ اَبِیدی الْقَوْمَ**؛ ای بیداء این گروه را نابود کن. پس زمین آنها را فرو می‌برد، و فقط سه نفر از آنها باقی می‌ماند که خداوند صورتهایشان را به عقب برمی‌گرداند، و آنها از قبیلهٔ کلب هستند[۱].

۸ـ مصیبت آن دو بزرگوار سخت‌ترین مصیبتها است. امّا مصیبت امام حسین ﷺ که در گفتگوی آدم و جبرئیل آمده که گفت: ای آدم این فرزند تو به مصیبتی دچار می‌گردد که مصیبتها در کنار آن کوچک خواهد بود[۲].

و امّا قائم ﷺ از این جهت که مصیبتش طولانی و محنتش شدید است.

امام حسین ﷺ هنگامی که می‌خواست از مکّه به سوی عراق خروج کند، یاری خواست و فرمود: هر آنکه حاضر است جان خود را در راه ما بخشد و خودش را مهیّای لقاء الله نماید، با ما بیاید که انْ شاء الله من فردا حرکت می‌کنم.

امام قائم حجّة بن الحسن عجل الله فرجه نیز هنگامی که در مکّه ظهور می‌کند، یاری می‌طلبد، چنانکه از امام پنجم حضرت باقر ﷺ در حدیثی طولانی و صحیح چنین آمده: ... در آن روز قائم ﷺ در مکّه است، پشت خود را به بیت الله الحرام تکیه زده و به آن

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۲۳۸.
۲. بحار الانوار، ۴۴ / ۲۴۵.

پناه برده، بانگ می‌زند: ای مردم ما از خداوند یاری می‌جوییم، هر که می‌خواهد ما را اجابت کند که ما خاندان پیغمبر شما هستیم، و نزدیکترین مردم به خدا و محمد ﷺ، هر کس دربارهٔ آدم با من بحث دارد [بیاید] که من نزدیکترین افراد به آدم هستم، و هر آنکه دربارهٔ نوح با من محاجه دارد، من نزدیکترین کسان به نوح هستم، و هر که دربارهٔ ابراهیم با من بحث دارد، من نزدیکترین افراد به ابراهیم هستم، و هر آنکه دربارهٔ محمد ﷺ با من گفتگو دارد، من نزدیکترین افراد به محمد ﷺ می‌باشم، و هر که دربارهٔ پیغمبران بحث دارد بیاید که من نزدیکترین مردم به پیغمبران هستم. مگر نه خداوند در کتاب محکم خود می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[1]؛ البتّه خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید، فرزندانی هستند برخی از نسل برخی دیگر و خداوند شنوای داناست.

پس من باقیماندهٔ از آدم و ذخیرهٔ از نوح و برگزیدهٔ از ابراهیم و پاکیزهٔ خالص از محمد صلی الله علیهم اجمعین می‌باشم.

هر آنکه دربارهٔ کتاب خدا با من محاجه کند من نزدیکترین مردم به کتاب خدا هستم، و هر که دربارهٔ سنّت رسول الله ﷺ با من بحث کند من به سنّت رسولخدا از همه نزدیکترم. کسانی که سخن امروز مرا شنیدند آنان را به خدا سوگند می‌دهم که به کسانی که غایب بوده‌اند برسانند، و از شما می‌خواهم که به حقّ خدا و به حقّ رسولخدا ﷺ و به حقّ خودم بر شما ـ که حقّ قرابت به رسول الله ﷺ می‌باشد ـ اینکه ما را کمک کنید و کسانی که به ما ظلم می‌کنند از ما منع نمایید، که ترسانیده شدیم و به ما ظلم شد، و از شهر و فرزندانمان رانده شدیم و بر ما سرکشی کردند و از حقّمان کنارمان زدند و اهل باطل بر ما افترا بستند، خدا را خدا را دربارهٔ ما، که ما را وامگذارید و یاریمان نمایید که خداوند شما را یاری کند[2].

---

۱. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۳۳.

۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۲۳۸ این حدیث در کتابهای متعددی روایت شده. از جمله سید بحرانی در کتاب المحجة از کتب ←

می‌گویم: اگر گوش دلت را بگشایی و سینه‌ات به نور پروردگارت فراخ گردد، ندای امام زمانت را در این زمان خواهی شنید که از اهل ایمان یاری می‌طلبد. آیا کسی هست که ندای آن حضرت را پاسخ گوید؟ و آیا کمک کننده‌ای هست؟ یاری کننده‌ای هست؟ البته یاری کردن در هر زمان به اقتضای همان زمان است، یاری آن حضرت یاری خدا است، یاری رسولخدا است یاری اولیای خدا است. یاری اسلام و ایمان است، یاری غریب و کمک مظلوم و مضطر و عالِم است. یاری ولیّ نعمت و پدر مهربان است و... عناوین دیگری که بر یاری کردن آن حضرت صادق است.

و بدان که از جمله اقسام یاری و اعانت آن حضرت به مصرف رساندن مال در راه او؛ چاپ کردن کتابهایی که مربوط به آن حضرت است و به فرزندان و شیعیان ائمه ﷺ انفاق نمودن می‌باشد، و نیز کمک کردن یاران آن جناب به مقداری که از مال و جاه و شفاعت (وساطت) و خوش زبانی و امثال اینها از مصادیق یاری کردن آن حضرت است.

۲ ـ کَرَمِ آن حضرت عجّل الله فرجه

دوست داشتن افراد کریم، در نهاد انسانها نهفته و با فطرت آنها آمیخته است، و خردمندان بر رجحان بلکه لزوم دعا کردنِ کریم متّفق و متّحدند.

فرق بین سَخی و کریم این است که سخی بعد از درخواست از او چیزی می‌بخشد، ولی کریم پیش از درخواست می‌بخشد که در احوالات حضرت امام حسن ﷺ آمده که یکی از اعراب به خدمت آن حضرت آمد، هنوز هیچ سخنی بر زبان نیاورده امام مجتبی ﷺ فرمود: هر چه در خزانه هست به او بدهید. بیست هزار دینار (یا درهم) در آن بود آنها را به آن شخص داد، آن اعرابی عرضه داشت: ای مولای من نگذاشتی حاجت خودم را بگویم

← الغیبه محمد بن ابراهیم نعمانی نقل کرده. نعمانی نیز به سندهای متعددی این حدیث را آورده از جمله از محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حسن بن محبوب از عمرو بن ابی‌المقدام از جابر بن یزید جعفی از امام پنجم حضرت ابوجعفر محمد بن علی باقر ﷺ.

می‌گویم: محمد بن یعقوب و علی بن ابراهیم و حسن بن محبوب، جلالت و بزرگواریشان نیازی به بیان ندارد، و تمام علما فضیلت ایشان را اعتراف دارند، و امّا ابراهیم بن هاشم و عمرو بن ابی‌المقدام و جابر بن یزید نیز حق آن است که از راویان حسن و مورد اعتماد هستند. به کتاب مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل تألیف عالم ربانی حاج میرزا حسین نوری مراجعه شود (مؤلف).

و مدح تو را بر زبان آورم؟ امام حسن ﷺ این ابیات را بر او خواند:

۱ ـ نَحْنُ اُنَاسٌ نَوَالُـنَا خَـضِلٌ — یَـرْتَعُ فِـیهِ الرِّجَـالُ وَالْآمَـلُ

۲ ـ تَجُودُ قَبْلَ السُّؤالِ اَنْـفُسُنَا — خَوْفاً عَلَیٰ مٰاءِ وَجْهِ مَنْ یَسَـلُ

۳ ـ لَوْ عَلِمَ الْبَحْرُ فَضْلَ نَـائِلِنَا — لَفَاضَ مِنْ بَـعْدِ فَـیْضِهِ خَـجِلُ

۱ ـ ما مردمانی هستیم که بخششمان با خرّمی و طراوت است ـ که مردان و آرزوهای افراد از آن برخوردار می‌باشند.

۲ ـ پیش از آنکه از ما درخواستی شود می‌بخشیم ـ تا مبادا آبروی سؤال کننده بریزد.

۳ ـ اگر دریا بازماندهٔ بخشندگی ما را بداند ـ از پسِ امواج پرتلاطمش خجالت و شرم جاری می‌سازد.

و احادیثی که بر کمال این صفت در حضرت قائم ﷺ دلالت می‌کند بسیار است، چه احادیثی که به لفظ عام آمده یا در خصوص آن حضرت وارد شده باشد، از جمله اینکه امامِ هر عصر؛ کریم‌ترین و سخاوتمندترین افراد زمان است، و اینکه خلق و خوی امام قائم ﷺ، خلق و خوی پیغمبر ﷺ است و اینکه آن حضرت خمس چیزهایی که در دست مخالفان است ـ از غنایم و امثال اینها، در صورتی که از مخالفین خریداری شود ـ برای مؤمنین حلال و مباح گردانیده است تا ولادت و اموالشان پاکیزه گردد.

و در بحار از امام ابوجعفر باقر ﷺ آمده که: چون حضرت قائم ﷺ بپاخیزد و به کوفه وارد شود، خداوند متعال از پشت کوفه هفتاد هزار صدّیق برانگیزد که از یاران آن حضرت باشند، و سرزمینهای فتح شدهٔ عراق را به اهلش ـ که آنها هستند ـ بازگرداند و در سال دوبار به مردم عطایایی می‌دهد، و هر ماه دو نوع روزی به آنان می‌بخشد و میان مردم به مساوات عطا می‌کند تا اینکه نیازمند به زکات نخواهی یافت، کسانی که زکات بر عهده دارند زکات خود را نزد نیازمندان شیعیانش می‌آورند ولی آنها نمی‌پذیرند، پس زکاتها را در کیسه‌ها قرار داده و به درِ خانه‌های آنان می‌برند ولی آنها از خانه خارج شده می‌گویند: ما را نیازی به درهم‌های شما نیست.

(مجلسی گفته: حدیث ادامه دارد تا آنجا که امام فرموده): و اموال اهل دنیا نزدش جمع می‌شود، تمام اموال از درون و برون زمین، پس به مردم می‌فرماید: بیایید به سوی آنچه به

خاطرش رحمها را قطع کردید و خونهای حرام را ریختید و محرمات را مرتکب شدید. پس عطا و بخششی می‌نماید که هیچ کس پیش از او انجام نداده باشد[1].

می‌گویم: در بحث سخاوت آن حضرت مطالب مناسبی گذشت.

۳ - کشف علوم برای مؤمنین

این کشف و پرده‌برداری بی‌سابقه از علوم و معارف جز در زمان ظهور نخواهد بود. در بصائر به سند خود از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته آورده که گفت: امیرالمؤمنین ﷺ چنان بود که هرگاه مردی در پیشگاه حضرتش قرار می‌گرفت به او می‌فرمود: فلانی، آمادهٔ سفر آخرت باش و برای خودت هر چه می‌خواهی مهیا کن که در فلان روز، فلان ساعت بیماری تو فرا می‌رسد و سبب بیماری تو چنین و چنان است. و در فلان ماه، فلان روز، فلان ساعت خواهی مرد. سعد می‌گوید: این سخن را برای امام باقر ﷺ تعریف کردم، فرمود: همین طور است. عرض کردم: فدایت شوم پس چرا شما برای ما این خبرها را نمی‌فرمایید تا ما آمادهٔ سفر آخرت شویم؟ فرمود: این درب را علی بن الحسین ﷺ بست تا زمانی که قائم ما ﷺ بپاخیزد[2].

و در بحار از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که فرمود: علم بیست و هفت حرف است. تمام آنچه پیغمبران آورده‌اند دو حرف است که مردم تا به امروز جز دو حرف ندانسته‌اند و چون قائم ما بپاخیزد بیست و پنج حرف دیگر را برآورد؛ و به ضمیمهٔ آن دو حرف دیگر در میان افراد بشر آشکار و پراکنده سازد[3].

در همان کتاب از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ در وصف امام قائم ﷺ و روش آن حضرت در زمان ظهور ضمن حدیثی طولانی آمده: ... سپس به کوفه باز می‌گردد و آن سیصد و سیزده نفر را به تمام آفاق و کشورها می‌فرستد، دست خود را میان شانه‌ها و بر سینه‌هایشان می‌کشد. پس در هیچ قضاوتی در نمی‌مانند. و هیچ زمینی نماند مگر اینکه در

---

۱. بحار الانوار ۵۲: ۳۹۰.

۲. بصائر الدرجات ۶: ۲۶۳.

۳. بحار الانوار ۵۲: ۳۳۶.

آن صدا به شهادت: لا اِلهَ اِلّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ بلند شود و همان است فرمودهٔ خداوند: ﴿وَ لَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾[1]؛ و هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه مطیع و تسلیم او (خدا) است و به سوی او بازگردانده شوند.

و صاحب این امر آن طور نیست که جزیه را بپذیرد مانند پیغمبر ﷺ که جزیه را پذیرفت. و همین است منظور از فرمودهٔ خداوند: ﴿وَ قَاتِلُوهُمْ حَتّٰى لاٰ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّٰهِ﴾[2]؛ و با آنان نبرد کنید تا فتنه‌ای نباشد و تمام دین برای خدا گردد.

و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده که فرمود: و در زمان او حکمت به شما داده می‌شود تا آنجا که زن در خانه‌اش به کتاب خدا و سنت رسولخدا ﷺ حکم می‌کند[3].

و در خبر دیگری از آن حضرت آمده که فرمود: هرگاه قائم ؑ بپاخیزد در تمام اقالیم زمین، هر اقلیم مردی را قرار می‌دهد و به او فرماید: دستور کار تو کف دستت می‌باشد، پس هرگاه چیزی بر تو وارد شود که آن را ندانی و قضاوت در آن را نشناسی به کف دستت بنگر و به آنچه در آن هست عمل کن[4]... .

و در کتاب خرایج از آن جناب از حضرت سیدالشهداء ؑ آمده که: سپس خداوند به شیعیان ما کرامتی می‌بخشد که چیزی بر آنها پوشیده نمی‌ماند تا جایی که یک مرد از آنها می‌خواهد بداند خاندانش چه می‌دانند، آنان را از آنچه می‌دانند خبر می‌دهد[5].

و در بحار ضمن حدیثی طولانی از امیرالمؤمنین ؑ آمده که فرمود: ... و علم در دلهای مؤمنین واقع می‌شود، پس هیچ مؤمنی به علمی که نزد برادرش هست احتیاج نخواهد داشت، و تأویل این آیه: ﴿يُغْنِي اللهُ كُلّاً مِنْ سَعَتِهِ﴾[6]؛ خداوند هر یک را به رحمت واسعهٔ خویش بی‌نیاز فرماید.

آن روز است، و زمین گنجینه‌های خود را برای آنان بیرون می‌آورد، و قائم ؑ

---

۱. سوره آل‌عمران، آیه ۸۳.
۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۴۵، و سورهٔ انفال ایهٔ ۳۹.
۳. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۵۲.
۴. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۶۵
۵. خرایج، ۱۳۸.
۶. سوره نساء، آیه ۱۳۰

می‌فرماید: ﴿كُلُوا وَ اَشْرَبُوا هَنيئاً بِما اَسْلَفْتُمْ فِي الْاَيّامِ الْخالِيَةِ﴾[1]؛ بخوربد و بیاشامید که گوارایتان باد پاداش آنچه در روزگار گذشته پیش فرستاده‌اید.

۴ ـ کشف و برطرف کردن ناراحتیها از مؤمنین

امام عصر عجل الله فرجه الشریف با دعا کردن برای مؤمنین به طور عموم از آنها بدیها و ناراحتی‌ها را دور می‌سازد، و به طور خصوص نیز افرادی که به آن حضرت توسّل جسته و به آن بزرگوار پناهنده شده‌اند و از شرّ بدیها و تلخیها رهایی یافته‌اند، بیش از شماره‌اند. از جمله، عالم کامل مجلسی ؒ در مجلد نوزدهم بحار به چند طریق از ابوالوفاء شیرازی نقل کرده که گفت: در کرمان به دست ابن الیاس اسیر بودم، او مرا به زنجیر کشیده بود که خبردار شدم تصمیم گرفته مرا به دار آویزد. پس امام زین العابدین علی بن الحسین ؈ را به درگاه خداوند عز و جل شفیع بردم. به خواب رفتم، رسول الله ﷺ را در خواب دیدم که به من فرمود: در هیچ کدام از رویدادهای دنیا به من و دخترم و فرزندانم متوسّل مشو، بلکه برای آخرت و آنچه از ثواب از درگاه خداوند می‌خواهی به ما متوسّل شو، امّا برادرم ابوالحسن برای تو انتقام می‌گیرد از کسی که به تو ظلم کرده.

عرض کردم: یا رسول الله، مگر نه این است که به فاطمه ظلم شد و او صبر کرد و حقّ خودش را نیز غصب کردند صبر کرد، پس چطور برای من از کسی که به من ظلم کرده انتقام می‌گیرد؟

فرمود: آن پیمانی بود که من با او عهد کرده بودم و دستور من بود که به ناچار آن را می‌بایست عمل می‌کرد که حقّ آن را هم ادا نمود ولی حالا وای بر کسی که به دوستانش متعرض شود. و امّا علی بن الحسین، برای نجات از چنگال پادشاهان و سلاطین و مفسدهٔ شیاطین. و محمد بن علی و جعفر بن محمد، برای آخرت. و موسی بن جعفر، عافیت را از او بخواه. و علی بن موسی، برای ایمن بودن در سفرهای دریا و خشکی به او متوسل شو. و محمد بن علی، روزی را به وسیلهٔ او از درگاه خداوند متعال بخواه. و علی بن محمد برای انجام دادن مستحبّات و نیکی به برادران ایمانی. و حسن بن علی، برای آخرت، و امّا

---

۱. بحار الانوار، ۵۳ / ۸۶، و سورهٔ حاقّه، آیهٔ ۲۴.

حضرت حجّت، هنگامی که شمشیر دم حلقت رسید ـ در این هنگام آن حضرت ﷺ به گلوی خود اشاره کرد ـ پس به او استغاثه کن و پناهنده شو که او به فریادت می‌رسد، و او پناهگاه است برای کسی که به او پناهنده شود.

پس گفتم: ای مولای من، ای صاحبِ زمان من: به تو پناهنده‌ام، ناگاه شخصی را دیدم از آسمان فرود آمد بر اسبی سوار و به دستش حربه‌ای آهنین (یا نورانی) بود. عرض کردم: ای مولای من، شرّ کسی که مرا اذیت می‌کند از من دفع فرمای. فرمود: دفع کردم، من دربارۀ تو به درگاه خداوند عز و جل دعا نمودم و خداوند دعایم را مستجاب کرد. چون صبح فرا رسید ابن الیاس مرا فرا خواند، و زنجیر از من برداشت، و خلعت عطا کرد و گفت: به چه کسی توسُّل جستی؟ گفتم: به کسی استغاثه کردم که پناه پناهندگان است، تا اینکه او از پروردگارش برای من درخواست خلاصی کرد: وَ الْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمینَ[1].

جریان دیگر: در مجلّد سیزدهم بحار از پدرش عالم عامل مولانا محمد تَقی معروف به مجلسی اول نقل کرده که گفت: در زمان ما مرد شریف صالحی بود که امیر اسحاق استرابادی نام داشت. او چهل حج را پیاده بجای آورده بود، و در مردم شهرت داشت که زمین برای او نَوَردیده می‌شود. در یکی از سالها به شهر اصفهان وارد شد، من نزد او رفتم و از شهرتی که دربارۀ او بود از وی سؤال کردم. به من گفت: سبب این شایعه آن است که یکی از سالها که من با حاجیان به سمت بیت الله الحرام در حرکت بودم، وقتی به جایی رسیدیم که از آنجا تا مکّه هفت یا نُه منزل راه بود، من برای بعضی امور از قافله عقب افتادم تا اینکه کاروان از نظرم ناپدید شد، راه را گم کردم حیرت زده تشنگی هم بر من غالب گشت تا جایی که از زندگی دست شستم، فریاد زدم: یٰا صٰالِحُ یٰا اَبٰاصٰالِحُ اَرْشِدُونٰا اِلَی الطَّریقِ یَرْحَمُکُمُ الله؛ ای صالح، ای اباصالح ما را راهنمایی کنید خداوند شما را رحمت کند.

ناگهان در آخر صحرا شبحی نمودار شد تا دقت کردم در مدت کوتاهی کنارم رسید، دیدم جوانی خوش صورت؛ پاکیزه لباس؛ گندمگون؛ در قیافۀ شریفان است، سوار شتر بود و ظرف آبی در دست داشت. بر او سلام کردم. جواب سلامم را داد، و فرمود: تو تشنه‌ای؟

---

۱. بحار الانوار، ۹۴/ ۳۵.

عرض کردم: آری. ظرف آب را به من داد آشامیدم. سپس فرمود: می‌خواهی بـه کـاروان برسی؟ عرض کردم: آری پشت سر خودش سوارم کرد و به سوی مکّه حرکت فرمود. عادت من این بود که هر روز حرز یمانی را می‌خواندم، آن وقت هـم بـه خـوانـدن آن پرداختم، در بعضی جاها می‌فرمود: چنین بخوان.

دیری نگذشت که به من فرمود: اینجا را می‌شناسی؟ نگاه کردم دیدم در ابطح هستم، فرمود: پیاده شو، چون پیاده شدم پشت کردم، او از نظرم غایب شد، در آن هنگام دانستم که او قائم ﷺ بوده، بر مفارقتش تأسف خوردم و از اینکه او را نشناختم متأثر شدم. پس چون هفت روز گذشت کاروان ما به مکّه رسید مرا آنجا دیدند ـ با اینکه از زنده بودنم ناامید شده بودند ـ لذا به داشتن طیّ الارض مشهور شدم.

مجلسی در بحار می‌گوید: پدرم فرمود: حرز یمانی را نزد او خواندم و آن را تصحیح کردم، و شکر خدای را که به من اجازه هم داد[1].

جریان دیگر: عالم عامل میرزا حسین نوری در کتاب جنة المأوی به نقل از کتاب کنوز النجاح شیخ جلیل امین الاسلام فضل بن الحسن طبرسی روایت کرده که گفت: دعایی است که حضرت صاحب الزمان ـ علیه صلوات الله الملک المنّان ـ به ابوالحسن محمد بن احمد بن ابی‌لیث ﷺ تعلیم فرموده. ابوالحسن از ترس کشته شدن بـه قـبرستان قـریش در بغداد فرار کرده بود که به برکت این دعا نجات یافت. ابـوالحسـن مـی‌گوید: آن حـضرت ـ صلوات الله علیه ـ به من آموخت که چنین بگویم:

اَللّٰهُمَّ عَظُمَ الْبَلاٰءُ، وَبَرِحَ الْخَفاءُ، وَانْقَطَعَ الرَّجاءُ، وَانْكَشَفَ الْـغِطاءُ، وَضـاقَتِ الْأَرْضُ وَمُنِعَتِ السَّماءُ، وَاِلَيْكَ يا رَبِّ الْمُشْتَكىٰ وَعَلَيْكَ الْمُعَوَّلُ فِي الشِّدَةِ وَالرَّخاءِ، اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، أُولِي الْاَمْرِ الَّذينَ فَرَضْتَ عَلَيْنا طاعَتَهُمْ، فَعَرَّفْتَنا بِذٰلِكَ مَنْزِلَتَهُمْ، فَفَرِّجْ عَنّا بِحَقِّهِمْ فَرَجاً عاجِلاً كَلَمْحِ الْبَصَرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ، يا مُحَمَّدُ يا عَلِيُّ يا عَلِيُّ يا مُحَمَّدُ، إكْفِياني فَاِنَّكُما كافِيانِ وَانْصُراني فَاِنَّكُما ناصِرانِ يا مَوْلاىَ يا صاحِبَ الزَّمانِ الْغَوْثُ الْغَوْثُ، اَدْرِكْني اَدْرِكْني اَدْرِكْني؛

پروردگارا بلا و گرفتاری بزرگ شد. و [با آزمایشهایی کـه پـیش آمـد] امـور مـخفی

---

۱. بحار الانوار: ۵۲ / ۱۷۵

آشکار گشت، و امید قطع گردید، و پرده‌ها بالا رفت، و زمین بر ما تنگ شد، و آسمان رحمتش را برید، و شکوه به درگاه تو داریم ای پروردگار، و در سختیها و آسانیها تکیه بر تو است، بارالها پس بر محمد و آل محمد درود بفرست، اولوالامر [و سرپرستانی] که اطاعتشان را واجب ساخته‌ای، و بدین وسیله مقام و منزلتشان را به ما شناسانده‌ای، پس تو را به حق آنان که ما را گشایشی عطا کنی گشایش سریع و زود رسی همچون یک چشم برهم زدن یا نزدیکتر. ای محمد، ای علی، ای علی، ای محمد، مرا کفایت کنید که شما کفایت کننده هستید و مرا یاری کنید که شما یاری کننده‌اید، ای آقای من ای صاحب الزمان پناه، پناه، پناه، مرا دریاب، مرا دریاب، مرا دریاب.

راوی گوید: آن حضرت ﷺ هنگامی که می‌گفت: «یا صاحِبَ الزَّمانِ» به سینهٔ شریف خود اشاره می‌کرد[1].

می‌گویم: اگر خواسته باشید گوشه‌ای از این مطلب را دریابید کتاب «النجم الثاقب» را مطالعه کنید. خدای تعالی مؤلفش را بهترین پاداش دهد.

حرف لام

۱ ـ لوای آن حضرت عجّل الله فرجه

از جمله امور مهم، دعا کردن برای برافراشته شدن پرچم و لوای آن حضرت است که به خاطر آن دلها مسرور و تمام غصّه‌ها دور می‌گردد. چنانکه در کتاب کمال الدین از حضرت امیرالمؤمنین ﷺ آمده که بالای منبر چنین فرمود: مردی از فرزندانم در آخر الزمان ظهور می‌کند، رنگش سفید آمیخته به سرخی، شکمش برآمده، رانهایش بزرگ و گُرده شانه‌هایش قوی است، بر پشتش دو خال هست یکی به رنگ پوستش و دیگری همانند مهر نبوّت پیغمبر اکرم ﷺ، او دو نام دارد یکی محرمانه و مخفی است و دیگری آشکار، نام مخفی‌اش احمد و نام آشکارش محمد است، هرگاه پرچم خود را به اهتزاز درآورد شرق و غرب را روشن سازد، دست بر سر بندگان خدا کشد، پس هیچ مؤمنی باقی نماند مگر اینکه دلش از کوه آهنین هم محکمتر گردد و خداوند متعال قوّت چهل مرد به

---

۱. جنة المأوی، ۲۷۵، حکایت چهلم

او بدهد، و هیچ میّتی نماند مگر آنکه در قبر أثری از خوشحالی ظهور به او برسد که مؤمنین در قبر از هم دیدن کنند و به ظهور قائم صلوات الله علیه یکدیگر را مژده دهند[۱].

می‌گویم: منظور از قبر؛ منزل روح مؤمنین است در عالم برزخ، شاهد بر آن روایاتی است که بعضی از بزرگان در این باره آورده‌اند.

و نیز در کمال الدین روایت شده که در پرچم مهدی ﷺ است که: بیعت [رفعت و برتری] از آنِ خداوند عز و جل است[۲].

در همان کتاب از امیرالمؤمنین ﷺ روایت شده که فرمود: ما را پرچمی هست که هر که از آن پیشی بگیرد سرکش و هر که از آن عقب بیفتد هلاک شده و هر آنکه از آن پیروی کند به مقصد رسیده است[۳].

و از امام صادق ﷺ است که فرمود: گویا قائم ﷺ را می‌نگرم که بر پشت نجف رسیده، چون بر پشت نجف قرار می‌گیرد بر اسب تیره رنگ ابلقی می‌نشیند که میان دو چشمش سفیدی باریکی هست، آنگاه اسب او را به جنبش آورد پس هیچ شهری نماند که گمان نبرند قائم ﷺ در آن شهر با آنها است. و چون پرچم رسول الله ﷺ را بگشاید سیزده هزار و سیزده فرشته از آسمان بر او فرود آید که همه در انتظار فرمان قائم ﷺ باشند[۴]... .

و از ابوحمزه ثمالی منقول است که گفت: حضرت ابوجعفر باقر ﷺ به من فرمود: گویی قائم ﷺ را می‌نگرم که در کوفه پشت نجف آشکار شده، و چون بر نجف برآید پرچم رسول الله ﷺ را برافرازد، و عمود آن از عمودهای عرش خدای تعالی و بقیه‌اش از نصرت خدای عز و جل می‌باشد، آن را بر کسی فرود نیاورد مگر اینکه خداوند متعال او را نابود سازد.

راوی گوید: عرضه داشتم: آیا این پرچم با او هست یا برایش می‌آورند؟ فرمود: بلکه برایش می‌آورند. جبرئیل ﷺ آن را می‌آورد[۵].

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۶۵۳.
۲. کمال الدین، ۲ / ۶۵۴.
۳. کمال الدین، ۲ / ۶۵۴.
۴. کمال الدین، ۲ / ۶۷۱.
۵. کمال الدین، ۲ / ۶۷۲.

و باز در همان کتاب از نبی اکرم ﷺ در حدیثی طولانی آمده: برای او عَلَمی هست که هرگاه وقت خروجش برسد آن عَلَم خود به خود برافراشته گردد، و خداوند تبارک و تعالی آن را به نطق آورد، و او را ندا کند: ای ولیّ خدا خروج کن و دشمنان خدا را به قتل رسان. و برای او دو پرچم هست و دو نشانه، و او را شمشیری است در نیام که هر وقت موقع خروجش شود آن شمشیر بیرون آید و خداوند عزّ و جل او را به نطق آورد پس آن حضرت را ندا می‌کند و می‌گوید: ای ولیّ خدا خروج کن که برای تو روا نیست که از دشمنان خدا آرام بنشینی[1]... .

و در بحار از ابوبصیر آمده که گفت: حضرت ابوعبدالله صادق ؑ فرمود: هنگامی که امیرالمؤمنین ؑ با اهل بصره برخورد کرد و پرچم برافراشت پرچم پیغمبر اکرم ﷺ را گشود، لذا متزلزل شدند و هنوز شعاع خورشید زرد نگردیده بود که فریاد زدند: ای پسر ابی‌طالب ما را هلاک کردی. در این هنگام آن حضرت دستور داد که: اسیران را نکشید و بر زخمیها حمله نکنید، و فراریان از جبهه را دنبال ننمایید، و هر که اسلحهٔ خود بر زمین گذارد ایمن است، و هر آنکه درب خانه‌اش را ببندد در امان است.

در جنگ صفین [یاران آن حضرت] خواهش کردند که آن پرچم را دوباره بگشاید، ولی آن جناب نپذیرفت، حسن و حسین ؑ و عمّار یاسر ؓ را واسطه قرار دادند، آن حضرت به حسین ؑ فرمود: فرزندم برای این مردم مدتی تعیین شده که به آن خواهند رسید، و این پرچمی است که پس از من کسی جز قائم ؑ آن را نخواهد گشود[2].

و در حدیث دیگری از حضرت ابوجعفر باقر ؑ در وصف پرچم آن حضرت آمده که فرمود: به خدا سوگند آن پرچم از پنبه و کتان و ابریشم و دیبا نیست. راوی گوید: عرض کردم: پس از چیست؟ فرمود: از برگ درخت بهشت است، پیغمبر ﷺ روز بدر آن را برافراشت سپس به هم پیچید و آن را به علی ؑ داد، پیوسته نزد آن جناب بود تا روز بصره (جنگ جمل) فرا رسید. پس امیرالمؤمنین ؑ آن را برافراشت و خداوند پیروزی را

---

۱. کمال الدین، ۱ /۲۶۸.
۲. بحار الانوار، ۳۶۷/۵۲.

برایش قرار داد، سپس آن را پیچید، و آن پرچم نزد ما است کسی آن را نمی‌گشاید تا قائم ﷺ بپاخیزد، وقتی او قیام کند احدی در مشرق و مغرب باقی نماند مگر اینکه آن را ببیند، و به مسافت یک ماه راه؛ رُعب پیشاپیش آن و از سمت راست و از سمت چپ پیش می‌رود.

سپس فرمود: او به خونخواهی پدرانش قیام می‌کند، خشمگین و اسفناک برای غضب خداوند بر خلایق، پیراهن پیغمبر ﷺ را ـ که روز احد پوشیده بود ـ در بردارد و عمامهٔ سحاب و زره آن جناب را پوشیده و شمشیر ذوالفقار رسول خدا را نیز با خود دارد، آنگاه شمشیر می‌کشد و تا هشت ماه از کشته پشته می‌سازد[۱]... .

می‌گویم این احادیث دلالت دارد که آن حضرت پرچمهای متعددی دارد، اخبار دیگری نیز بر این معنی دلالت می‌کند که در این مختصر از ذکر آنها خودداری شد.

حرف میم

۱ ـ مرابطهٔ آن حضرت در راه خدا

[مترجم گوید: مرابطه عبارت است از مراقبت مرزها زیرا که سربازان و مرکبها و وسائل جنگی را در آن محل نگهداری می‌کنند].

معنی و فضل مرابطه را در بخش هشتم ان شاء الله تعالی خواهیم آورد. امّا خوبی و فضیلت دعا کردن برای مرابطین به دلالت عقل و نقل ثابت است.

دلیل عقلی اینکه: مرابطین حامیان اسلام و دیدبانان مسلمین هستند. عقل به خوبی دعا کردن برای چنین افرادی حکم می‌کند.

دلیل نقلی: دعای امام و مولای ما حضرت سیّد العابدین ﷺ در صحیفهٔ سجادیّه ـ دعای بیست و هفتم ـ در این باره بس است.

و امّا اینکه حضرت حجّت ﷺ مرابط در راه خداوند عزّ و جل است چند روایت بر آن دلالت دارد. از جمله:

۱ ـ در توقیعی که برای شیخ ابوعبدالله محمد بن محمد بن النعمان معروف به شیخ مفید

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۶۰.

آمده چنین فرموده است: مِنْ عَبْدِاللهِ الْمُرابِطِ فی سَبیلِهِ اِلیٰ مُلْهَمِ الْحَقِّ وَ دَلیلِهِ...[۱]؛ از طرف بندهٔ خدای مرابط در راه او، به: الهام شده و راهنمای حق... .

۲ ـ درکتاب غیبت شیخ نعمانی به سند خود از حضرت ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه‌السلام از پدرش حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام مروی است که: ابن عباس شخصی را فرستاد تا از آن حضرت دربارهٔ آیهٔ: ﴿یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَصبِرُوا وَ صابِروا وَ رابِطُوا﴾[۲]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید شکیبایی کنید و یکدیگر را به صبر و استقامت سفارش نمایید و مرابطه کنید.

سؤال کند، حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام غضبناک شد و فرمود: دوست داشتم آنکه تو را امر کرده، شخصاً این پرسش را می‌نمود. سپس فرمود: این آیه دربارهٔ پدرم و ما نازل شد، و آن رباطی که به ما دستور داده شده هنوز نرسیده، و آن در نسل مرابط ما خواهد بود[۳]... .

۳ ـ در البرهان از عیّاشی در خبر مرسلی از حضرت ابوجعفر باقر علیه‌السلام دربارهٔ این آیهٔ شریفه آمده که فرمود: دربارهٔ ما نازل شده و هنوز وقت رباطی که مأمور شده‌ایم نرسیده است، و آن در نسل مرابط ما خواهد بود[۴].

می‌گویم: پوشیده نیست که منظور از مرابط یاد شده همان مولای ما حضرت ولی عصر امام زمان علیه‌السلام است، با دلالت توقیع مذکور، و در حرف لام نیز شاهد بر این معنی گذشت و از اینجا معلوم می‌شود که این امر از عبادتهای مخصوص آن بزرگوار است، همچنان که حجّ خانهٔ خدا هم از ویژگیهای آن حضرت است ـ که در حرف حاء گفتیم ـ و نیز طول صبر آن حضرت و مواظبت بر نُدبهٔ بر جدّ بزرگوارش حضرت سیّد الشهداء علیه‌السلام از مختصات او است که برای پدرانش نبوده است. در زیارت معروف به ناحیه منسوب به آن حضرت آمده: پس اگر دهرها مرا به تأخیر انداخته و از یاری تو؛ ناتوانیم جلو گرفته، و با کسانی که با تو جنگ کردند نجنگیدم، و با آنکه به تو دشمنی نمود ستیز ننمودم پس هر صبح و شام بر تو ندبه می‌کنم[۵]... .

۱. بحار الانوار، ۵۳ / ۱۷۶
۲. سوره آل‌عمران، آیه ۲۰۰
۳. الغیبة، نعمانی، ۱۳۲
۴. تفسیر البرهان، ۱ / ۳۳۵.
۵. بحار الانوار، ۱۰۱ / ۳۲۰.

این زیارت را فاضل مجلسی در بحار به نقل از المزار الکبیر آورده است.

۲ ـ معجزات آن حضرت عجّل الله فرجه

شدّت اهتمام و کوشش آن حضرت در ترویج دین خدا و هدایت بندگان الهی، باعث ابراز معجزات می‌شود. دعا کردن برای چنین کسی که در ترویج دین و ارشاد بندگان کوشش و سعی بلیغ دارد، عقلاً و نقلاً ممدوح و مطلوب است. از همین جا است که فرشتگان برای طالبان علم دعا می‌کنند، به اضافهٔ اینکه هدایت بندگان از سودمندترین امور برای آنها و احسان به ایشان است. پس لازم است دربارهٔ کسی که مردم را به سوی حق هدایت و راهنمایی می‌کند، دعا نمود.

و امّا معجزات آن حضرت: محدّث بزرگوار شیخ حرّ عاملی ﷺ در کتاب اثبات الهداة به نقل از کتاب فضل بن شاذان به سند خود از عبدالله بن ابی‌یعفور آورده است که گفت: امام ابوعبدالله جعفر بن محمد صلوات الله و سلامه علیهما و علی آبائهما و ابنائهما فرمود: هیچ معجزه‌ای از معجزات پیغمبران و اوصیا نیست مگر اینکه خداوند تبارک و تعالی مثل آن را بر دست قائم ما آشکار خواهد کرد، برای اتمام حجّت بر دشمنان[1].

تفصیل معجزاتی که از آن حضرت [تا کنون] بروز کرده از کتابهای مفصل مانند بحار مطالعه شود.

۳ ـ محنت آن حضرت عجّل الله فرجه

در کتاب غیبت نعمانی به سند خود از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ روایت شده که فرمود: هرگاه قائم عجل الله فرجه بپاخیزد از جاهلان مردم بیشتر از آنچه رسول الله ﷺ از جاهلان جاهلیّت صدمه کشید محنت می‌بینند. فضیل گوید: عرض کردم: این چگونه است؟ فرمود: رسول الله ﷺ در حالی به سوی مردم آمد که سنگ و کلوخها و چوبهای تراشیده را می‌پرستیدند. ولی هنگامی که قائم ما بپاخیزد: در حالی با

---

۱. اثبات الهداة، ۳۵۷/۷.

مردم مواجه می‌شود که همهٔ آنان کتاب خدا را علیه او تأویل می‌کنند و با آن بر او احتجاج می‌نمایند[۱]... .

روایات دیگری هم در این باره هست که در این مختصر از آوردن آنها خودداری می‌گردد.

این از محنت زمان ظهور آن حضرت، و امّا محنتهایی که در عصر غیبت دارد بر کسی پوشیده نیست.

۴ ـ مصایب آن حضرت عجّل الله فرجه

مصیبتهای آن حضرت بسیار است، همانند مصایب پدران و اجداد بزرگوارش ـ به ویژه حضرت سیّد الشهداء علیه‌السلام ـ بر او نیز وارد است، که ولیّ خون آنها است ـ چنانکه در تفسیر آمده ـ.

و دعا کردن برای مصیبت دیده مستحب است، چنانکه در اخبار و احادیثی که از ائمه اطهار علیهم‌السلام وارد شده منقول است.

۵ ـ محبّت متقابل آن حضرت عجّل الله فرجه و مؤمنان

محبّت آن حضرت به مؤمنان و محبّت مؤمنان به آن حضرت از مهمترین انگیزه‌های دعا کردن برای آن حضرت و درخواست تعجیل فرج آن جناب از پروردگار متعال است.

و امّا محبّت آن حضرت نسبت به مؤمنین، دسته‌های مختلفی از اخبار بر آن دلالت دارد، از جمله:

۱ ـ احادیثی که دلالت می‌کند: امام نسبت به مؤمنین به منزلهٔ والد مهربان و پدر شفیق بلکه برای آنها از پدر هم مهربانتر است.

۲ ـ اخباری که دلالت دارد: شیعیان به منزلهٔ برگهایی برای درخت امامت هستند.

۳ ـ روایاتی آمده که: امام به خاطر حزن شیعیانش محزون و در مصایب آنها متأثر و در بیماری آنها متألم می‌گردد.

---

۱. الغیبة نعمانی، ۲۹۶.

۴ ـ احادیثی که دلالت می‌کند: امام ﷺ برای شیعیانش و در حق آنان دعا می‌کند.

۵ ـ روایاتی دلالت دارد که: امام ﷺ انفال و مانند آن را برای شیعیانش در زمان غیبت مباح نموده است.

۶ ـ اخباری دلالت می‌کند که: امام ﷺ برای دوستانش دادرسی می‌کند، موارد بسیاری نیز این امر اتفاق افتاده که بعضی از آنها را در این کتاب آورده‌ایم.

۷ ـ آنچه دلالت می‌کند که امام ﷺ در تشییع جنازهٔ مؤمن حاضر می‌شود.

۸ ـ احادیثی که حاکی از گریستن امامان ﷺ هنگام گرفتاری دوستانشان و هنگام وفاتشان و غیر اینها می‌باشد که ان شاء الله بر پژوهنده پوشیده نمی‌ماند.

البته محبّت مؤمن نسبت به آن جناب از واجباتی است که حقیقت اسلام و قبولی اعمال با آن حاصل می‌شود، بلکه برای محبّت آن حضرت تأثیر خاصّی هست که ان شاء الله تعالی در بخش هشتم کتاب خواهیم گفت، پس ای دوستان و مشتاقان آن حضرت، برای حبیب خویش دعا کنید و از خداوند بخواهید که دیدارش را نصیب شما گرداند.

حرف نون

۱ ـ نفع آن حضرت ﷺ

بدان که منافع وجود مبارک آن جناب بر چند گونه است:

قسم اول: منافع آن حضرت، چه غایب باشد و چه ظاهر، و آن بر دو نوع است:

نوع اول: تمام خلایق در آن شریک هستند مانند: زندگی و بقای در جهان و... که همه‌اش از برکات و فیوضات وجود شریف آن حضرت است ـ چنانکه در بخش دوم و سوم کتاب آوردیم ـ لذا در توقیع شریف فرمود: و امّا وجه بهره‌وری از من در زمان غیبتم مانند استفاده از خورشید است هنگامی که ابر؛ از دیده‌ها پنهانش سازد، و من برای اهل زمین امان هستم، همچنان که ستارگان مایهٔ ایمنی اهل آسمان هستند[1]... .

و به همین مضمون روایات دیگری از ائمه اطهار ﷺ نیز وارد شده که در خاتمهٔ کتاب فصلی برای بیان مبانی و تحقیق و اشارات آن منعقد خواهیم کرد ان شاء الله تعالی.

---

۱. بحار الانوار، ۵۳ / ۱۸۱

نوع دوم: افاضات علمی و عنایات ربّانی که به مؤمنین اختصاص دارد، مانند: واضح نمودن وقت نمازهای یومیه و مانند آن است، چنانکه در وسائل به سند خود از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ روایت شده که فرمود: هیچ روز ابری نیست که وقت زوال بر مردم مخفی باشد مگر اینکه امام ﷺ خورشید را نهیب زند تا آشکار گردد. پس بر اهل هر آبادی کسی که به وقت اهتمام داشته باشد و آنکه ضایع نماید احتجاج کند[1].

قسم دوم: منافع زمان غیبت آن حضرت، آن هم بر دو نوع است:

نوع اول: مخصوص به مؤمنین است و آن بسیار است، از جمله: ثوابهای بسیاری است که بر انتظار زمان ظهور آن جناب مترتّب است و ان شاء الله در بخش هشتم خواهد آمد. و نیز آنچه از ثوابها بر صبر و شکیبایی آنان در عصر غیبت مترتب است که در همان بخش خواهیم آورد. و باز دو برابر شدن ثواب کارهای نیک آنها در چنین زمانی چنانکه در کتاب اصول کافی و غیر آن از عمّار ساباطی روایت شده که گفت: به حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ گفتم: کدام بهتر است عبادت مخفیانه با امام از شما خاندان که در دولت باطل پنهان باشد یا عبادت در زمان ظهور حق و دولت امام ظاهر از شما؟ فرمود: ای عمّار صدقه در سرّ و الله بهتر است از صدقهٔ علنی، همین طور است به خدا عبادت شما با امامتان که در زمان دولت باطل مخفی باشد، و ترسیدن شما از دشمنان در دولت باطل و هنگام متارکه، بهتر است از کسی که خداوند جل ذکره را در ظهور امام حق آشکار در دولت حق، عبادت نماید، و عبادت در حال ترس در دولت باطل مانند عبادت و امنیّت در دولت حق نیست. و بدانید که هر یک از شما امروزه نماز واجب خودش را جماعت بخواند در حالی که از دشمن مخفی باشد و با تمام شرایط در وقتش آن را ادا نماید، خداوند عز و جل ثواب پنجاه نماز فریضه با جماعت برای او می‌نویسد، و هر آنکه از شما نماز واجبی را فرادیٰ و مخفیانه از دشمن در وقتش با تمام شرایط بخواند، خداوند عز و جل برای او ثواب بیست و پنج نماز فرادیٰ می‌نویسد، و هر یک از شما نماز نافله‌اش را در وقتش با شرایط بجای آورد، خداوند برای او ثواب ده نماز نافله می‌نویسد، و هر کدام از شما حسنه‌ای انجام دهد خداوند برای او بیست حسنه می‌نویسد، و خداوند

۱. وسائل الشیعه، ۳ / ۷۹.

عز و جل حسنات مؤمن از شما را می‌افزاید اگر اعمالش را نیکو گرداند و به تقیّه؛ دین و امام و خودش را مواظبت کند و زبانش را حفظ نماید، چندین برابر می‌افزاید، خداوند عز و جل کریم است[1]... .

و از جمله: ثوابهای زیاد و اجرهای عظیمی است که بر بعضی از اعمال مخصوص به زمان آن حضرت صلوات الله علیه مترتّب است، و ان شاء الله در بخش هشتم کتاب خواهیم آورد.

نوع دوم: مخصوص کافرین و منافقین است، و آن مهلت دادن و تأخیر عذاب آنها است: چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم قمی ﷺ دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ: ﴿فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ اَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً﴾[2]؛ پس کافران را مهلت ده مهلت اندکی.

فرمود: در وقت برانگیخته شدن قائم، انتقام مرا از جبارها و طاغوتها، از قریش و بنی امیه و سایر مردم خواهد گرفت[3].

قسم سوم: منافع زمان ظهور او، و آن بر دو نوع است:

اول: شامل خلایق و موجودات می‌شود مثل انتشار نور، و ظهور عدل، و امنیت راههای بلاد، و ظهور برکات زمین، و صلح و آشتی درندگان و چارپایان، و آزار نرساندن هیچ نیشداری به کسی، و برکات فراوان و منافع بی‌کران دیگر... چنانکه در بحار در وصف حضرت قائم ﷺ از امیرالمؤمنین ﷺ منقول است که فرمود: و آسمان بارانش، و درختان میوه‌ها، و زمین گیاهان را برمی‌آورند و برای اهل آن زینت می‌کند، و درندگان ایمن شوند تا جایی که مانند چارپایانشان در اطراف زمین چرا می‌کنند[4]... .

دوم: مخصوص مؤمنین است، و آن بر دو گونه است:

اول: برای زندگان آنها، و آن انتفاع و بهره‌وری از شرف حضور آن حضرت و استفاده از نور آن جناب و فراگرفتن از علوم آن بزرگوار و برطرف شدن بیماریها و گرفتاریها و بلاها از بدنهای ایشان است. چنانکه در بحار و غیر آن از امام صادق ﷺ آمده که فرمود:

---

۱. کافی، ۱ / ۳۳۳
۲. سوره طارق، آیه ۱۷
۳. تفسیر القمی، ۲ / ۴۱۶
۴. بحار الانوار، ۵۳ / ۸۵

هرگاه قائم ﷺ بپاخیزد خداوند از هر مؤمن ناگواریها را دور می‌سازد و نیرویش را به او باز گرداند[۱].

و از آن منافع: زیاد شدن نیروی آنها است که در حرف قاف گذشت، و طولانی شدن عمرشان. و مشاهده کردن نحوهٔ انتقام حضرت قائم ﷺ از دشمنانشان، و منافع فراوان دیگر... .

دوم: برای مردگان ایشان: از جمله خوشحالی و فرحِ ظهور آن حضرت به قبرهایشان داخل می‌شود چنانکه در کتاب المحجّة از امام صادق ﷺ آمده که در ذیل آیهٔ شریفهٔ: ﴿وَ يَومَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ﴾[۲]؛ و در آن روز مؤمنان به یاری خداوند خشنود می‌شوند.

امام فرمود: در قبرهایشان به ظهور قائم ﷺ[۳].

و در حرف لام مطالبی که بر این معنی دلالت داشت گذشت.

و از جمله منافع زمان ظهور آن حضرت برای اموات مؤمنین زنده شدن آنها است بعد از مرگشان. چنانکه در بحار از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: و چون هنگام قیامش فرا رسد در ماه جمادی الثانیه و ده روز از رجب بارانی بر مردم خواهد بارید که خلایق نظیر آن را ندیده باشند، پس خداوند به وسیلهٔ آن؛ گوشتها و بدنهای مؤمنین را در قبورشان می‌رویاند، و گویی آنها را می‌نگرم که از سوی جهینه می‌آیند در حالی که موهای خود را از خاک تمیز می‌کنند[۴]... .

در حرف کاف نیز مطالب مناسب گذشت و در بخش پنجم نیز خواهد آمد که هر کس برای فرج آن حضرت دعا کند در زمان ظهور زنده می‌شود تا به خدمت آن جناب شرفیاب گردد ان شاء الله تعالی.

۲ ـ نور آن حضرت عجّل الله فرجه

از مهمترین اموری که انگیزهٔ دعا کردن برای آن حضرت می‌شود نور اوست، دلیل بر آن

---

۱. بحار الانوار، ۵۲.

۲. سوره روم، آیه ۴

۳. المحجة، ۱۷۲

۴. بحار الانوار، ۳۳۷/۵۲

عقل است به بیان اینکه: اگر در شب تاریکی در راه پر پیچ و خمی بودید، و در آن راه لغزندگیهای هولناک و سگهای آزار دهنده‌ای هم بود که دچار آنها شدید، و خلاصی از آنها جز به وسیلهٔ چراغی که راه را روشن کند میسّر نبود. آنگاه کسی برای شما چراغی آورد که به وسیلهٔ آن خلاص شدید و از گمراهی رهایی یافتید، عقل بلکه ـ طبع و فطرت ـ شما را برمی‌انگیزد که برای او دعا کنید، بدون اینکه تأمل نمایید در اینکه او مرد بود یا زن، عالِم بود یا جاهل، برده بود یا آزاد، چون محض همین کار سبب خلاصی و رهایی شما شد و باعث دعای شما گردید. اکنون که این مطلب را فهمیدی بدان که تحقیق سخن در اینجا به چند فصل نیاز دارد:

اوّل: معنی نور.

دوّم: اینکه نورانیّت نشانهٔ شرف، و کمال آن دلیل کمال دارندهٔ آن است.

سوّم: در بیان اینکه آن حضرت ـ عجل الله فرجه ـ وجودش نور است.

چهارم: در بیان اشراقات نور آن حضرت در غیبت و حضور.

فصل اول: معنی نور

بدان که نور اسم است برای چیزی که خودش ظاهر است و اشیاء غیر خودش را ظاهر کند. چه ظهور و روشنی خودش از خودش باشد یا از غیر خود آن را کسب کرده باشد. تعریف دیگری هم که شده به این معنی برمی‌گردد که گفته‌اند: نور چیزی است که اشیاء به وسیلهٔ آن ظاهر می‌شود، چون ظاهر شدن اشیاء به وسیلهٔ آن فرع بر ظهور خودش می‌باشد، زیرا که فاقد شئ معطی آن نیست.

و امّا اینکه در تعریف نور گفته شده: **الظّاهر بِنَفْسِهِ المُظهِر لغیره**: به خودی خود ظاهر است و مُظهِر غیر خودش. اگر منظور همین بیان ما باشد، تعریف درستی است. ولی اگر مقصود این باشد که ظهور نور از خودش هست و به غیر خودش تکیه ندارد، و ظهور اشیاء دیگر مستند به آن است ـ چنانکه باء سببیّت در الظاهر بنفسه این معنی را می‌رساند ـ ناتمام و ممنوع است، زیرا که لازمه‌اش آن است که کلمهٔ «نور» را بر غیر خداوند نتوان به طور حقیقی اطلاق کرد. پس این تعریف جامع افراد نیست.

نور ـ بنا بر همهٔ این تعاریف ـ کلّی مشکّکی است که افراد آن متفاوت است. حدّ اعلای آن ذات اقدس خداوند است که به خودی خود ظاهر است و غیر خودش را ظاهر کرده، و از حدّ و مرز ممکنات خارج است و آفرینندهٔ تمام انوار، و چه خوش گفته‌اند:

یا مَنْ هُوَ اخْتَفیٰ لِفَرْطِ نُورِهِ   الظّاهِرُ الْباطِنُ فی ظُهُورِهِ

ای آنکه بر اثر شدّت نورش مخفی شده‌ای ـ ظاهری که در ظهور و آشکاریش باطن است.

این نور نه جوهر است و نه عَرَض، بلکه آشکار کنندهٔ تمام جوهرها و عَرَض‌ها است، با این بیان اطلاق نور بر خداوند متعال در آیه: ﴿اَللّهُ نُورُ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ﴾[1]؛ خداوند نور آسمانها و زمین است.

هیچ نیازی به تکلّف و مجاز شمردن و امثال اینها ندارد. و همین گونه است دعایی که در کتاب مهج الدعوات از نبی اکرم ﷺ روایت شده که: «بِسْمِ اللهِ النُّورِ بِسْمِ اللهِ نُورُ عَلی نُورٍ...»[2].

و شرح این کلام جای دیگری دارد.

قسم دیگری از نور تحت عنوان «جوهر» واقع می‌شود که مصداق اعلای آن وجود مقدس پیغمبر و حبیب ما حضرت محمد بن عبدالله ﷺ می‌باشد که خداوند متعال آن حضرت را مَثَلِ نورِ خود قرار داده است. وجود مقدس امام ﷺ نیز از همین قسم است چنانکه خواهد آمد ـ و از اقسام نورِ جوهر: عالِم است. و اقسام دیگری که درجات مختلفی دارند... .

قسم دیگری از نور در عنوان عَرَض وارد است، مانند: نور برق و چراغ و امثال اینها. باید توجه داشت که اطلاق نور بر همهٔ اینها حقیقت است، و با این بیان واضح می‌شود که در میان روایاتی که در تفسیر آیهٔ نور هست اختلافی نیست، زیرا که هر یک از آنها بیان یکی از مصادیق نور است، و اگر ترس طولانی شدن مطلب نبود حقّ تحقیق را در اینجا ادا می‌کردم.

---

۱. سوره نور، آیه ۱۶

۲. مهج الدعوات، ۷

فصل دوّم: نورانیّت نشانهٔ شرافت است

و چون دانستی که نور اقسام فراوانی دارد که درجات فوق یکدیگر دارند، تردیدی نیست که نورانیّت نشانهٔ شرافت صاحب خویش است، و کمال آن؛ دلیل کمال شرافت است. این امر کاملاً واضح و هیچ پردهٔ ابهامی بر آن نیست، و دلیل بر آن ـ به اضافهٔ عقل ـ آیات و روایات بسیار است از جمله:

۱ ـ آیهٔ نور، خداوند متعال در این آیه خود را با این صفت متعالی وصف فرموده که برای اثبات مطلوب ما بس است.

۲ ـ آیاتی که در مقام امتنان بر مردم به خاطر آفرینش خورشید و ماه وارد شده است، خداوند عز و جل می‌فرماید: ﴿وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فیهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سراجاً﴾[۱]؛ و ماه را در آسمانها نور؛ و خورشید را چراغ قرار داد.

۳ ـ آیاتی که به ماه و خورشید سوگند یاد می‌کند، مانند این آیه: ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحٰاهٰا وَ الْقَمَرِ اِذٰا تَلاٰهٰا﴾[۲]؛ سوگند به خورشید و هنگام چاشت آن، و سوگند به ماه هنگامی که پی آن در آید.

و امّا روایات؛ جدّاً زیاد است، از جمله روایاتی است که دربارهٔ نور پیغمبر ﷺ وارد شده، چنانکه در بحار ـ مجلّد ششم ـ از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: محمد و علی صلوات الله علیهما از دو هزار سال پیش از آفرینش خلق، در پیشگاه خداوند عز و جل نور بودند، هنگامی که فرشتگان آن نور را دیدند، ریشه و شاخهٔ درخشنده‌ای برایش مشاهده کردند، پس گفتند: پروردگار و خدای ما این نور چیست؟ خداوند عز و جل به آنها وحی فرمود که: این نوری از نور من است، اصل آن نبوّت و شاخهٔ آن امامت است. نبوّت برای محمد ﷺ بنده و پیغمبر من، و امامت برای علی حجّت و ولیّ من خواهد بود. و اگر این دو نبودند آفریدگانم را خلق نمی‌کردم[۳].

---

۱. سوره نوح، آیه ۱۶.
۲. سوره شمس، آیه ۱ و ۲.
۳. بحار الانوار، ۱۵/ ۱۱.

و در همان کتاب از پیغمبر اکرم ﷺ آمده که فرمود: خداوند، من و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از خلقت آدم آفرید، هنگامی که نه آسمان بنا شده‌ای بود و نه زمین گسترده‌ای، نه ظلمتی، نه نوری، نه آفتاب و نه ماهی، و نه بهشتی، و نه دوزخی وجود داشت. عباس عرض کرد: پس ابتدای آفرینش شما چگونه بود یا رسول الله؟ فرمود: ای عمو، وقتی خداوند اراده کرد که ما را خلق کند، با کلمه‌ای سخن گفت از آن نوری آفرید، سپس به کلمهٔ دیگری تکلم کرد و با آن روحی خلق کرد، سپس نور را با روح ممزوج گردانید، آنگاه من و علی و فاطمه و حسن و حسین را خلق کرد، ما او را تسبیح می‌گفتیم، گاهی که تسبیحی نبود؛ و تقدیسش می‌کردیم، هنگامی که تقدیسی نبود.

و چون خداوند متعال اراده کرد که خلق را بیافریند، نور مرا شکفت پس عرش را از آن آفرید، عرش از نور من است و نور من از عرش افضل است، سپس نور برادرم علی را شکفت و از آن ملائکه را آفرید، پس فرشتگان از نور علی هستند و نور علی از نور خداست، و علی افضل از ملائکه است، آنگاه نور دخترم را شکفت و از آن آسمانها و زمین را آفرید، پس آسمانها و زمین از نور دخترم فاطمه است، و نور دخترم فاطمه از نور خداوند است و دخترم فاطمه از آسمانها و زمین افضل است.

پس از آن نور حسن را شکافت و از آن خورشید و ماه آفرید، پس خورشید و ماه از نور فرزندم حسن است و نور حسن از نور خداوند است، و حسن از خورشید و ماه برتر است، سپس نور فرزندم حسین را شکافت و از آن بهشت و حورالعین را آفرید، که بهشت و حورالعین از نور فرزندم حسین و نور فرزندم حسین از نور خداوند است، فرزندم حسین از بهشت و حورالعین افضل است[1].

و از جمله روایات، آنهایی است که دلالت دارد بر درخشندگی نور حضرت فاطمهٔ زهراء ـ سلام الله علیها ـ در آسمان برای فرشتگان پس از آنکه خداوند متعال ظلمت را بر آنها قرار داد، و در دنیا در مواقع نمازها که از محراب آن حضرت نور او برای فرشتگان آسمان پرتو می‌افکند.

۱. بحار الانوار ۱۵، ۱۰

و هر دو حدیث در مجلّد دهم بحار مذکور است که به خاطر اختصار از آوردن آنها خودداری شد.

و نیز از جمله روایات: آنهایی است که دلالت می‌کند بر تفاوت مراتب و درجات نور مؤمنین در روز قیامت به حسب تفاوت ایمان آنها چنانکه در مجلّد سوّم بحار از ابوذر غفاری از پیغمبر اکرم ﷺ روایت شده که گفت: بر کنار حوض کوثر پرچم امیرمؤمنان و پیشوای روسفیدان بر من وارد می‌شود پس برمی‌خیزم و دست او را می‌گیرم آنگاه صورت او و صورتهای اصحابش سفید می‌شود به آنها می‌گویم: در مورد ثقلین بعد از من چگونه رفتار کردید؟ خواهند گفت: از ثقل اکبر پیروی کردیم، و او را تصدیق نمودیم و ثقل اصغر را یاری کردیم، و در خدمت او مبارزه نمودیم، پس می‌گویم: تا آنجا که سیراب شوید بیاشامید. و ایشان می‌آشامند تا سیراب شوند به طوری که پس از آن تشنه نخواهند شد. چهرهٔ امامشان همچون خورشید برآمده و چهره‌های خودشان همچون ماه شب چهارده و بسان درخشنده‌ترین ستارهٔ آسمان می‌درخشد[1].

فصل سوّم: در بیان اینکه وجود آن حضرت ﷺ نور است

در اینجا دربارهٔ دو مطلب سخن می‌گوییم.

مطلب اول: اینکه امام ﷺ نور است.

مطلب دوم: اینکه وجود امام عصر عجل الله فرجه ـ به طور خصوص ـ نور است.

مطلب اول: چون دانسته شد که نور چیزی است که خودش ظاهر باشد و غیر خودش را ظاهر کند. و تردیدی نیست که امام ﷺ به حسب کمالات و دلالاتی که دارد آشکارترین و ظاهرترین مخلوقات است. لذا حضرت ابوجعفر باقر ﷺ به محمد بن مسلم ـ در حدیثی که در بخش اول کتاب آوردیم ـ چنین فرمود:... هر کس از این امت صبح کند در حالی که امام منصوب از سوی خداوند عز و جل ظاهر عادل نداشته باشد، گمراه سرگردان خواهد شد... .

بنابراین ظهور امام ﷺ به موجب کمالات و دلالات او است.

---

۱. بحار الانوار، ۸ / ۲۴.

البته شخص امام گاهی ممکن است از گروهی غایب شود و ممکن است برای آنها ظاهر گردد، ولی او در عین حال که غایب است در منتهای ظهور و آشکاری است، همانطور که امام صادق ﷺ به مفضّل بن عمر فرمود ـ هنگامی که از آن حضرت شنید که شبهه‌ها زیاد می‌شود، و پرچمهای مشتبه در زمان غیبت افراشته می‌گردد گریه کرد ـ آن حضرت به او فرمود: این آفتاب را می‌بینی؟ عرض کرد: آری، فرمود: و الله امرِ ما از این آفتاب روشنتر است.

تمام این خبر اِنْ شاء الله تعالی در بخش هشتم، در فضیلت گریستن در زمان غیبت حضرت حجّت به خاطر غیبت آن حضرت صلوات الله علیه خواهد آمد.

و در کتاب کمال الدین از امیرالمؤمنین ﷺ مروی است که بر منبر در مسجد کوفه چنین فرمود: بارالها برای زمین تو؛ به ناچار حجّتی از تو بر خلقت هست که آنها را به سوی دین خودت راهنمایی کند، و علمت را به آنها بیاموزد تا دلائلت باطل نشود و پیروان آنان ـ پس از آنکه آنها را به وسیلهٔ او هدایت فرمودی ـ گمراه نگردند، آن حجّت تو یا آشکار است که اطاعت نمی‌شود، یا مخفی است که در انتظارش به سر می‌برند، اگر شخص او هنگامی که مردم هدایت شده [یا در زمان صلح و آرامش] باشند از نظر آنان غایب شود علم او از آنها مخفی نخواهد ماند، و آداب او در دلهای مؤمنین ثابت و نقش بسته است و ایشان به آن عمل می‌کنند[1].

و امّا ظهور ممکنات به وجود امام ﷺ: مطالبی که در همین بخش و نیز در بخش سوم ذکر کردیم، بر آن دلالت دارد، اینجا تکرار نمی‌کنیم. از اینها گذشته: کشف علوم جز به وجود امامان ﷺ نبوده، چنانکه در حرف کاف مطالبی در این زمینه گفتیم، روایات صریحی نیز در این باره هست که بعضی از آنها را می‌آوریم:

۱ ـ شیخ کلینی ﷺ در اصول کافی از ابوخالد کابلی روایت کرده که گفت: از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ: ﴿فَآمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذی اَنْزَلْنا﴾[2]؛ پس به خداوند و پیامبرش و نوری که ما نازل کردیم ایمان آورید.

---

۱. کمال الدین ۱: ۳۰۲.

۲. سورهٔ تغابن، آیه ۸.

پرسیدم، فرمود: ای ابوخالد، نور به خدا قسم نور امامان از آل محمد ﷺ است تا روز قیامت، آنان ـ به خدا سوگند ـ نوری هستند که نزول یافته، به خدا قسم که نور خدا در آسمانها و زمین، آنها هستند[۱]... .

۲ ـ همچنین از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آورده که راجع به فرمودهٔ خداوند متعال: ﴿وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[۲]؛ و از نوری که با او نزول یافت پیروی کردند، آنان رستگارند.

فرمود: نور در اینجا امیرالمؤمنین و امامان ﷺ هستند[۳].

۳ ـ و نیز از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ: ﴿وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ﴾[۴]؛ و برای شما نوری قرار دهد که با آن در میان مردم زندگی کنید.

فرمود: یعنی امامی که به او اقتدا نمایید[۵]... .

۴ ـ و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ نقل کرده که دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ: ﴿وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً﴾[۶]؛ و هر آنکه خداوند نوری برایش قرار ندهد.

فرمود: یعنی امامی از فرزندان فاطمه ﷺ[۷].

و احادیث دیگری که در جای خود مراجعه شود.

مطلب دوم: در بیان اینکه وجود حضرت بقیة الله ـ اروحنا فداه ـ به طور خصوص نور است:

دلیل: بر این مطلب ـ اضافه بر آنچه در فصل چهارم خواهد آمد ـ چند روایت است، از جمله:

۱ ـ در بعضی از زیارتهای جامعه در وصف آن حضرت چنین آمده: نور انوار آنکه به همین زودی زمین به وسیلهٔ او تابناک می‌شود... .

---

۱. کافی، ۱ / ۱۹۴.
۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.
۳. کافی، ۱ / ۱۹۵.
۴. سوره حدید، آیه ۲۸.
۵. کافی، ۱ / ۱۹۵.
۶. سوره نور، آیه ۳۵.
۷. کافی، ۱ / ۱۹۵.

۲ ـ در زیارت دیگر می‌خوانیم: و نور او (خدا) در آسمان و زمین[۱].

۳ ـ و در زیارت روز جمعهٔ آن حضرت آمده: سلام بر تو ای نور خداوند که هدایت جویان به وسیلهٔ او هدایت می‌شوند[۲].

۴ ـ و در دعـای شب نـیمهٔ شـعبان در وصف حـضرت صـاحب الزمـان علیه السلام چـنین می‌خوانیم: **نُورُکَ الْمُتَأَلِّقُ وَ ضِیاءُکَ الْمُشْرِقُ**... .

متألق: یا به معنی درخشندگی است که با ظهور نور و اشراق وجود شریفش به طـرز مخصوصی می‌تابد.

و یا به معنی: زینت کرده است، چون با زیور مخصوص و الطاف خاصی آراسته است.

و یا به معنی: آماده شده برای مخاصمه است، چون آن حـضرت خـونبهای نـیکان و اخیار را طلب می‌کند ـ چنانکه در اخبار و احادیث بسیار آمده است ـ.

۵ ـ روایتی است که سید ابن طاووس در فلاح السائل و مجلسی در بحار آورده‌اند که عبّاد بن محمد مدائنی گفت: بر حضرت ابی‌عبدالله صادق علیه السلام در مدینه وارد شدم هنگامی که از نماز ظهر فراغت یافته و دستهایش را به سوی آسمان برداشته بود و می‌گفت: «**ای سامِعَ کُلِّ صَوْتٍ**...» تا آخر دعایی که اِنْ شاء الله تعالی در بخش هفتم کتاب خواهیم آورد.

راوی گوید: عرض کردم: فدایت گردم آیا برای خودت دعا نکردی؟ فرمود: برای نور آل محمد و سابق آنها و انتقام گیرنده به امر خداوند از دشمنانشان دعا کردم. عرضه داشتم: خروج او کی خواهد بود، خدا مرا فدای شما گرداند؟ فرمود: هر وقت آنکه خلق و امر از آنِ او است بخواهد. گفتم: پیش از خروج نشانه‌ای هست؟ فرمود: آری، نشانه‌های مختلفی هست، عرض کردم: مثل چه؟ فرمود: خروج دابّه‌ای از مشرق و پرچمی از مغرب و فتنه‌ای که اهل زوراء (بغداد یا تهران) را بپوشاند، و خروج یکی از فرزندان عمویم زید در یمن، و یغما بردن پردهٔ خانهٔ کعبه و آنچه خدا بخواهد می‌کند[۳].

۶ ـ در تفسیر البرهان و غیر آن از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده کـه فـرمود:

---

۱. بحار الانوار، ۱۰۲/ ۲۲۷.

۲. بحار الانوار، ۱۰۲/ ۲۱۵.

۳. بحار الانوار، ۸۶/ ۶۲.

داخل مسجد کوفه شدم دیدم امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه با انگشت چیزی می‌نویسد و تبسّم می‌کند، عرض کردم: یا امیرالمؤمنین چه موجب خندهٔ شما شده؟ فرمود: در شگفتم از کسی که این آیه را می‌خواند ولی به معنی آن به طوری که شایسته است معرفت ندارد. عرض کردم: کدام آیه یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: ﴿اللهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكوٰةٍ؛ مشکوة محمد ﷺ است. فِيهٰا مِصْبٰاحٌ؛ مصباح من هستم. فِي زُجٰاجَةٍ؛ زجاجه حسن و حسین می‌باشند. كَأَنَّهٰا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ علی بن الحسین است. يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبٰارَكَةٍ محمد بن علی است. زَيْتُونَةٍ جعفر بن محمد است. لاٰ شَرْقِيَّةٍ موسی بن جعفر است. وَلاٰ غَرْبِيَّةٍ علی بن موسی است. يَكٰادُ زَيْتُهٰا يُضِيءُ محمد بن علی است. وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نٰارٌ علی بن محمد است. نُورٌ عَلىٰ نُورٍ حسن بن علی است. يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشٰاءُ قائم مهدی است. وَيَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثٰالَ لِلنّٰاسِ وَاللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾[1].

نکتهٔ جالب اینکه: همانگونه که وجود آن حضرت نور است و او از نور است و به نور هدایت می‌کند و پیروانش در نور هستند، تاریخ ولادتش هم نور است ـ چنانکه قبلاً گفتیم: تاریخ ولادتش نیمهٔ شعبان المعظم سال دویست و پنجاه و شش بوده و این تاریخ با کلمهٔ نور از نظر عدد حروف ـ به حساب اَبجد مطابق است[2]. خداوند ما را از یاران و شیعیانش قرار دهد.

فصل چهارم: در بیان اشراقات نور آن حضرت در آغاز ظهور و زمان غیبت و حضور

در عالم ملکوت اشراق نور آن حضرت برای ابراهیم ﷺ آشکار گردید. هنگامی که ملکوت آسمانها برای ابراهیم ﷺ کشف شد، که حدیث آن در بخش هشتم ضمن دلایل جواز نام بردن از امام عصر ـ ارواحنا فداه ـ خواهد آمد.

و نیز نور آن حضرت برای فرشتگان آشکار شد هنگامی که امام حسین ﷺ به شهادت رسید.

همچنین شب معراج برای حضرت خاتم الانبیاء ﷺ آشکار شد، چنانکه در غایة المرام از طریق عامّه در حدیثی طولانی از پیغمبر اکرم ﷺ در وصف معراج آمده:

---

۱. تفسیر البرهان، ۳/ ۱۳۶، ذیل سوره نور، آیه ۳۵.

۲. در حساب ابجد، عدد (ن) پنجاه، و عدد (و) شش، و عدد (ر) دویست می‌باشد (مترجم).

... ای محمد دوست داری آنها (اوصیای خودت) را ببینی؟ گفتم: آری، ای پروردگار. فرمود: به سمت راست عرش توجه کن. چون متوجه شدم ناگاه علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی را دیدم که در رودی از نور ایستاده نماز می‌گذارند و او ـ یعنی مهدی ـ در وسط آنها مانند ستاره‌ای درخشان بود[1]... .

در همان کتاب از طریق شیعه در وصف شب معراج از رسول اکرم ﷺ چنین آمده:... ای محمد، می‌خواهی آنها را ببینی؟ گفتم: آری پروردگارا؛ پس خداوند فرمود: به پیش رویت برخیز. برخاستم پیش رفتم ناگاه علی بن ابی‌طالب و حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجّت قائم بودند و او ـ مهدی ـ در میان آنان مانند ستارهٔ درخشان بود[2]... .

إنْ شاء الله تعالی در بخش هشتم تمام این حدیث خواهد آمد.

می‌گویم: نور مولی حجة بن الحسن ـ عجل الله فرجه ـ به موجب این دو حدیث دو ویژگی خاص دارد، اول: اینکه در میان انوار همانند ستارهٔ درخشان است، بدین خاطر که ظهور آن حضرت در عالم امکان تمامتر و کاملتر از سایر معصومین ﷺ است، که غلبه و پیروزی کامل دین و شوکت و عظمت اهل ایمان به دست آن حضرت انجام می‌گردد، چنانکه إن شاء الله تعالی واضح خواهد شد.

دوم: اینکه نور آن جناب در وسط انوار واقع شده، و پنج وجه برای حکمت آن به نظر رسیده است.

یک: این دلیل و نشانهٔ شرافت و رفعت و بلندی مقام و منزلت است، چنانکه از شیوهٔ بزرگان معلوم است، بلکه در تمام اصناف این روش دیده می‌شود، هرگاه زرگری بخواهد زیوری بسازد که گوهرهای متعددی بر آن نصب نماید، گرانبهاترین و زیباترین گوهرها را در وسط قرار می‌دهد، این برنامهٔ هر صنعتگر ماهر است.

---

۱. غایة المرام، ۱۹۴.

۲. غایة المرام، ۱۸۹.

و در تفسیر مجمع البیان از کتاب العین حکایت کرده که: وسط هر چیز، بهترین و عادلانه‌ترین جاهای آن است[۱].

و در اوصاف پیامبر اکرم ﷺ آمده که آن حضرت وسط اصحاب خود می‌نشست. در کتاب مکارم الاخلاق از ابوذر روایت شده که گفت: رسولخدا ﷺ در میان اصحاب خود می‌نشست که وقتی شخص غریبی می‌آمد نمی‌دانست پیغمبر اکرم کدام است تا اینکه می‌پرسید[۲]... .

مؤید این معنی اینکه خداوند متعال بیت المعمور را که اشرف جاهای آسمانی است در وسط آسمانها قرار داده و نیز کعبه را در وسط زمین و قلب انسان را ـ که اشرف اعضاء است ـ وسط، و مردمک چشم را وسط چشم، و خورشید ـ که عظیم‌ترین و نورانی‌ترین سیارات است ـ در وسط آنها و فردوس در وسط بهشت قرار دارد.

در ریاض السالکین تألیف عالم ربانی سید علیخان مدنی روایت شده که: در بهشت صد درجه هست که فاصله میان هر دو درجه مانند فاصله بین آسمان و زمین است. و بالاترین درجات آن فردوس است که عرش بر آن قرار دارد و آن وسط‌ترین جاهای بهشت است و نهرهای بهشت از آنجا سرچشمه می‌گیرد. پس اگر دعا کردید از درگاه خداوند فردوس را بخواهید[۳].

و در بحار از امیرالمؤمنین ﷺ مروی است که فرمود: و امّا منزل محمد ﷺ در بهشت، بهشت عدن است[۴] و آن در وسط بهشت قرار دارد و نزدیکترین جای به عرش خداوند رحمان جل جلاله است (و سخن تا اینجا رسید که فرمود:) و آنها که با او در بهشت سکنی دارند امامان دوازده‌گانه می‌باشند[۵].

مؤید همین وجه نیز اینکه: خداوند متعال بندگان خود را امر می‌کند که بر صلاة

---

۱. مجمع البیان، ۱ / ۲۲۴.

۲. مکارم الاخلاق، ۱۶ (چاپ بیروت).

۳. ریاض السالکین، ۶ / ۷۰.

۴. احتمال دارد که این بهشت دو نام داشته باشد. لذا در خبر اول «فردوس» نامیده شده و در این خبر «بهشت عدن» و الله تعالی هو العالم (مؤلف).

۵. بحار الانوار، ۱۰ / ۲۲.

وسطی (نماز میانه) محافظت و مواظبت داشته باشند. با توجه به اینکه اول به طور کلّی مواظبت بر نمازها را گوشزد فرموده است. و نیز در قرآن آمده: ﴿وَکَذٰلِکَ جَعَلْناکُمْ اُمَّةً وَسَطاً﴾[1]؛ و این چنین شما را امّتی میانه قرار دادیم.

همچنین خداوند متعال نیمهٔ هر ماه را شرافتی خاص بخشیده. لذا روزهٔ ایام بیض (سه روز نیمهٔ ماه) ترغیب شده و مستحب است.

و در حدیث مشهور از پیغمبر اکرم ﷺ آمده که: «خَیْرُ الْأُمُورِ اَوْسَطُها»؛ بهترین امور وسطهای آنها است.

و شواهد بسیار دیگر... .

دو: اینکه اشاره به کمال ظهور و انتشار نور آن حضرت است، همچنان که وقتی خورشید به وسط آسمان می‌رسد نورش برای تمام دیدگان در همهٔ شهرها آشکار می‌گردد، و روشنایی آن به حدّ اعلی می‌رسد که پرواضح است.

سه: هر چیزی که وسط واقع شود انظار به سوی آن متوجه می‌گردد، و چون پیوسته انظار ائمهٔ اطهار ﷺ به سوی امام غایب بوده ـ چون خداوند متعال ظهورش را وعده داده و انتقام از دشمنانشان را به دست آن حضرت تضمین فرموده ـ خداوند عز و جل نور مبارکش را در وسط انوار آنها قرار داده است.

چهار: شاید اشاره به این باشد که کمالات و علوم ائمهٔ معصومین و پیغمبران پیشین ﷺ به آن حضرت منتهی می‌شود ـ چنانکه در حرف کاف بیان کردیم ـ به طوری که خطوط مختلفی که اطراف دایره‌ای باشد به وسط آن منتهی می‌شود که علمای هیئت آن را مرکز می‌نامند.

پنج: اشاره به اینکه مولی صاحب الزمان ﷺ ـ به حسب زمان ـ در وسط امامان واقع است، چون رجعت امامان نزد شیعیان از جمله ضروریات است که قرآن و سنت بر آن دلالت دارد.

درخشندگی نور آن حضرت در دنیا

درخشندگی نور شریف آن حضرت در دنیا چند قسم است:

اوّل: هنگام ولادت.

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۳

دوّم: دو زمان ظهور و غیبت.

سوّم: زمان غیبت به طور خصوص.

چهارم: زمان حضور به طور خصوص.

قسم اول: هنگام ولادت نور آن حضرت به طوری بود که تا آسمان رسید. چنانکه در کتاب کمال الدین از محمد بن عثمان عَمْری ـ قدس الله روحه ـ روایت شده که گفت: هنگامی که خَلَفِ مهدی صلوات الله علیه متولد شد نوری از بالای سرش تا بر فراز آسمان ساطع گشت، سپس به رو به سجده افتاد و برای پروردگار متعال سجده بجای آورد، آنگاه سر برداشت در حالی که می‌گفت: شَهِدَ اللهُ اَنَّهُ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ... . و ولادت او ﷺ روز جمعه بود[1].

و در روایت دیگری از کنیز امام ابومحمد عسکری ﷺ روایت شده اینکه: وقتی سیّد ﷺ متولد شد، نوری از آن حضرت دید که تا افق آسمان ساطع است، و پرندگان سفیدی نیز دید که از آسمان فرود می‌آیند و بالهای خود را بر سر و صورت و سایر قسمتهای بدنش می‌کشند، سپس پرواز می‌کنند. وقتی به جناب ابومحمد این مطلب را خبر دادیم، خندید و فرمود: آنها ملائکه بودند به خاطر تبرک به این نوزاد فرود آمدند. و آنها یاران او هستند هنگامی که خروج نماید[2].

در روایت دیگری از حکیمه آمده که گفت: ناگاه او (نرجس) را دیدم که اثر نور بر او هست تا جایی که چشمم را گرفت[3].

که در کمال الدین و بحار و غیر اینها ذکر گردیده است.

قسم دوم: درخشندگی نور آن حضرت در هر دو زمان حضور و غیبت، این درخشندگی دو نحوه است:

۱ ـ اشراق بدون واسطه برای جمعی از مؤمنین تشرُّف به دیدار آن اشراق حاصل گردیده است. از جمله در کتاب کمال الدین از محمد بن الحسن کرخی روایت شده که گفت:

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۴۳۳.

۲. این روایت با روایت دیگری که می‌گوید آن حضرت در شب متولد شد منافاتی ندارد، زیرا که ولادت آن حضرت هنگام سپیده‌دم بوده، لذا هم می‌توان گفت در روز متولد شده و هم می‌شود بگوییم شب متولد گردیده است. (مؤلف).

۳. کمال الدین، ۲ / ۴۳۴.

ابوهارون ـ مردی از هم مسلکان ما ـ می‌گفت: حضرت صاحب الزمان ﷺ را دیدم در حالی که صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید[۱].

و نیز محدث بزرگوار محمد بن الحسن حر عاملی در کتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات به نقل از کتاب اثبات الرجعه شیخ اجل فضل بن شاذان آورده که گفت: ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری گفت: هنگامی که عمرو بن عوف قصد کشتن مرا کرد، ترس شدیدی بر من عارض گردید، با خانواده‌ام خداحافظی کردم، می‌خواستم فرار کنم، به خانهٔ حضرت ابومحمد (امام عسکری ﷺ) رفتم، وقتی بر آن جناب وارد شدم نوجوانی دیدم که در کنارش نشسته بود، چهره‌اش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید، از آن نور و روشنایی تعجب کردم، و نزدیک بود وضع و حال خودم را هم فراموش نمایم که به من فرمود: ای ابراهیم فرار مکن که خداوند شرّ او را از تو دور خواهد ساخت. بر حیرتم افزود، به امام ابومحمد ﷺ عرض کردم: ای فرزند پیغمبر، مولای من، این کیست که از باطن من خبر داد؟ فرمود: او پسر و خلیفهٔ من است[۲].

و از کسانی که درخشندگی نور حضرتش را دیده‌اند: احمد بن اسحاق قمی است که در حرف غین بخش چهارم حدیثش را آوردیم.

۲ ـ اشراق نور آن حضرت با واسطه است: بدان که درخشندگی تمام نورها در شب و روز، ماه و خورشید و غیر اینها از اشراقات نور آن حضرت و فیوضات وجود شریف آن جناب است در غیبت و حضور. توضیح و بیان این معنی به چند وجه تقریر می‌گردد:

اوّل: اینکه خورشید و ماه و غیر اینها از نور آن حضرت صلوات الله علیه آفریده شده است ـ چنانکه روایاتی بر این معنی دلالت می‌کند ـ و این منافاتی ندارد با حدیثی که قبلاً ذکر شد که خورشید و ماه از نور امام حسن ﷺ خلق شده، چون باز در روایات آمده که نور و ارواح و طینت خاندان عصمت ﷺ یکی است، یعنی از یک اصل آفریده شده‌اند، بنابراین صحیح است که گفته شود: ماه از نور پیغمبر ﷺ خلق شده یا نور امیرالمؤمنین یا حضرت قائم یا امامان دیگر ﷺ. نظیر این معنی را عالم ربانی شیخ جعفر شوشتری ﵀ در

۱. کمال الدین، ۲ / ۴۳۴.
۲. اثبات الهداة، ۷ / ۳۵۶.

کتاب خصائص الحسین ﷺ آورده، وی ضمن بیان اینکه نور حسین ﷺ اولین مخلوقات است گفته: چون نور او از نور پیغمبر ﷺ است و رسولخدا ﷺ فرموده: اَوَّلُ ما خَلَقَ اللهُ نُوری؛ نخستین چیزی که خداوند آفرید نور من بود.

دوّم: روایاتی که دلالت می‌کند بر اینکه تمام مخلوقات به عنوان مقدمهٔ حلقت وجود آن حضرت و پدران بزرگوارش آفریده شده‌اند، پس علّت غایی خلقت موجودات هستند. بنابراین وجود خورشید: و نور و روشنایی آن به واسطهٔ حضرت حجّت و پدران معصوم آن حضرت است.

سوّم: اخباری که دلالت می‌کند بر اینکه بقای عالم و آنچه در آن است ـ از خورشید و ماه و غیر اینها ـ به سبب وجود حضرت قائم ﷺ است، بنابراین درخشندگی نور آفتاب و ماه از آثار نور آن حضرت است در غیبت و حضور. گفتنی است که در بخش سوم کتاب استدلال بر این معنی گذشت.

قسم سوم: اشراق نور آن حضرت در زمان غیبت ـ به طور خصوص ـ آن نیز بر دو قسم است باطنی و ظاهری:

اشراق باطنی: در دل مؤمنین است که امام خود را با حقایق ایمان مشاهده می‌کنند، گویا که جلو چشمشان است در هر زمان و مکان. این معنی را ضمن ابیاتی آورده‌ام:

بَنَیْتُ بِقَلْبي مَنْزِلاً لِجنابِکُمْ ... اَقَمْتُ بِها مُذْکُنْتُ في غایَةِ الْحُبِّ
اَما وَالَّذي لَوْ شاء ما خَلَقَ النَّویٰ ... لَئِنْ غِبْتَ عَنْ عَیْني فَما غِبْتَ عَنْ قَلْبي
یُوَهِّمُنیکَ الشَّوقُ حَتّیٰ کَأنَّما ... أُناجیکَ مِنْ قُربٍ وَاِنْ لَمْ تَکُنْ قُرْبي

در قلبم برای جناب شما منزلی ساخته‌ام که در منتهای محبّت از اول پیدایشم در آن سکنی گزیده‌ام.

سوگند به آنکه اگر می‌خواست هسته را نمی‌آفرید: اگر از چشمم غایب شده‌ای از دلم غایب نیستی.

آن چنان شوق تو خیالت را برای من مجسم می‌کند که گویی از نزدیک با تو آهسته سخن می‌گویم، هر چند که تو نزدیک من نباشی.

و دیگری چنین سروده:

اَحْبابُنا اِنْ غِبْتُمُ عَنْ ناظِری فَعَنِ الْفُؤادِ وَخاطِری ما غِبْتُمُ

ای دوستان اگر از چشمم پنهان ماندید ـ از دل و خاطرم غایب و پنهان نیستند.

روایات بسیاری نیز بر این معنی دلالت می‌کند که بعضی را در فصل سوم آوردیم، از جمله:

ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی از ابوخالد کابلی از حضرت ابوجعفر باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: و الله ای ابوخالد، نور امام در دلهای مؤمنین از خورشید تابان در روز نورانی‌تر است، و آنان(=امامان) به خدا سوگند دلهای مؤمنین را نورانی می‌کنند، و خداوند عز و جل نور ایشان را از هر که بخواهد منع می‌کند که دلشان تاریک گردد، به خدا ای ابوخالد هیچ بنده‌ای نیست که محبّت و ولایت ما را داشته باشد مگر اینکه خداوند قلبش را پاکیزه گرداند، و خداوند قلب بنده‌ای را ـ تا تسلیم امر ما نباشد ـ پاکیزه نگرداند، پس اگر تسلیم ما شود خداوند از حساب شدید او را به سلامت بدارد و از هول بزرگ روز قیامت ایمن نماید[1].

همچنین شیخ صدوق در کمال الدین از جابر انصاری حدیثی روایت کرده که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله امامان دوازده‌گانه را صریحاً اسم برده تا آنجا که فرموده:... سپس همنام و هم کُنیهٔ من حجّت خدا در زمین و بقیة الله در بندگانش فرزند حسن بن علی، آنکه خداوند متعال مشارق و مغارب زمین را به دست او فتح خواهد کرد، آنکه از شیعیان و دوستانش غایب خواهد شد، که در زمان غیبت بر اعتقاد به امامت او ثابت نمی‌ماند مگر کسی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد.

جابر گفت: عرض کردم: یا رسول الله آیا در غیبت او برای شیعیانش سودی از او می‌رسد؟ فرمود: آری سوگند به آنکه مرا به پیغمبری برگزید، آنها در زمان غیبت به نور او روشنی کسب کرده و به ولایت او نفع می‌برند، مانند استفادهٔ مردم از آفتاب هر چند که آن را ابر بپوشاند، ای جابر این از اسرار الهی و علم مخزون خدایی است، از غیر اهلش پنهان کن[2]... .

---

۱. کافی، ۱ /۱۹۴.

۲. کمال الدین، ۱ /۲۵۳.

اشراق ظاهری: اشراق ظاهری نور آن حضرت برای بعضی از اخیار اتفاق افتاده که این امر به برخی از خواص و پاکبازان اهل اخلاص اختصاص دارد که ما به ذکر سه جریان بسنده می‌کنیم:

حکایت اول: در بحار از سید علی بن عبدالحمید در کتاب السلطان المفرّج عن اهل الایمان آورده که گفت: از کسانی که امام قائم علیه السلام را دیده‌اند، جریانی است که مشهور و معروف و همه جا خبرش منتشر شده و مردم روزگار آن را بالعیان دیدند، و آن قصهٔ ابوراجح حمّامی است که در حِلّه اتفاق افتاد. این حکایت را عدّه‌ای از بزرگان و فضلای برجسته و راستگو نقل کردند از جمله شیخ زاهد عابد محقق شمس الدین محمد بن قارون سلمه الله تعالی که گفت: حاکم حِلّه شخصی بود به نام مرجان الصغیر، به او گزارش دادند که ابوراجح مزبور خلفا را دشنام می‌دهد، او را احضار کرد و دستور داد او را به شدّت و به قصد کشت کتک زدند، به طوری که دندانهای جلوی او افتاد، و زبانش را بیرون آوردند و بر آن حلقهٔ آهنی زدند و بینی او را سوراخ کردند و ریسمانی که از مو درست شده بود در آن وارد کردند و به آن ریسمانی بستند، حاکم او را با این وضع به دست گروهی از اطرافیان خود سپرد و دستور داد که در کوچه‌های حِلّه بگردانند، همین کار را کردند، تماشاچیان هم از هر طرف او را می‌زدند تا جایی که روی زمین افتاد و مرگ را پیش روی خود دید.

وقتی به حاکم اطلاع دادند دستور داد او را بکشند. ولی حاضرین پا در میانی کردند و گفتند: او پیرمرد سالخورده‌ای است، و آنچه بر سرش آمده برایش بس است و او را از پای درمی‌آورد، او را رها کن که خواهد مرد و دیگر خونش را به گردن مگیر. آنقدر اصرار کردند تا حاکم از کشتن او صرف نظر کرد.

صورت و زبانش باد کرده بود، بستگانش آمدند و او را در حال مرگ به خانه بردند و کسی تردید نداشت که او همان شب خواهد مرد.

بر خلاف انتظار فردای آن شب که مردم برای اطلاع از وضع او رفتند دیدند در بهترین حال و وضع نماز می‌خواند. دندانهایش به حال سابق برگشته و جراحتهایش التیام یافته و اثری از آنها باقی نمانده، و پارگی صورتش رفع گردیده است، مردم تعجب کردند و

ماجرایش را پرسیدند. گفت: ـ من مرگ را دیدم، زبان سخن گفتن هم نداشتم که از درگاه خداوند متعال حاجتی بخواهم، لذا در دل دعا می‌کردم و به مولی و آقایم حضرت صاحب الزمان ﷺ استغاثه نمودم. چون شب فرا رسید ناگهان دیدم خانه‌ام پر نور شد، و ناگاه دیدم مولایم صاحب الزمان ﷺ دست مبارکش را بر صورتم کشید و به من فرمود: بیرون برو؛ و برای عائله‌ات کار کن که خداوند متعال تو را عافیت داد. پس به این وضعی که می‌بینید شدم.

شیخ شمس الدین محمد بن قارون ـ نامبرده ـ گفت: به خدای متعال قسم که این ابوراجح خیلی لاغر و کم بنیه و زردرو و زشت و کوتاه ریش بود، من همیشه به حمّامی که او در آن بود می‌رفتم، و پیوسته او را به این حال می‌دیدم، ولی پس از آن جریان از کسانی بودم که بر او وارد شدم دیدم نیرویش زیاد شده و قامتش راست گردیده و ریشش بلند و صورتش سرخ شده و انگار به سن بیست سالگی برگشته، و پیوسته در این حال بود تا اینکه وفات یافت[1]... .

حکایت دوم: همچنین در بحار از همان کتاب نقل کرده که مؤلف گفته: یکی از افراد مورد اطمینان این جریان را برایم گفت، البته این خبر نزد بیشتر اهل نجف اشرف مشهور است، قضیّه چنین است:

خانه‌ای که در این وقت ـ یعنی سال هفتصد و هشتاد و هفت ـ من در آن ساکن هستم ملک مردی از اهل خیر و صلاح به نام حسین مدلّل بوده است، و محلّی که گذر سر پوشیده‌ای تا صحن دارد به نام او (ساباط المدلّل) معروف است. این خانه متصل به دیوار صحن مطهر است که در نجف مشهور می‌باشد. این مرد که صاحب عیال و فرزندانی بود، فلج شد و مدتی به این حال ماند که برای حاجتهای ضروریش عیالش او را از جا بلند می‌کردند، از این روی صدمهٔ شدیدی بر زن و بچه‌اش وارد شد و به مردم احتیاج پیدا کردند.

تا اینکه در سال هفتصد و بیست هجری یکی از شبها پاسی از شب گذشته بود که عیالش را از خواب بیدار کرد، وقتی بیدار شدند خانه و بام را پر نور دیدند که چشمها را

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۷۰.

خبره می‌کرد. گفتند: جریان چیست؟ گفت: امام ﷺ آمد و به من فرمود: برخیز ای حسین، عرض کردم: ای آقای من می‌بینی آیا می‌توانم برخیزم؟ پس دستم را گرفت و بلندم کرد و آنچه در من بود رفع شد. اکنون من بهترین حال را دارم. آن حضرت به من فرمود: این گذر؛ راه من به سوی زیارت جدم ﷺ می‌باشد، هر شب آن را قفل کن. عرض کردم: **سَمْعاً وَ طَاعَةً لِلّٰهِ وَ لَكَ يَا مَوْلَايَ**؛ انجام می‌دهم و فرمانبر شما و خداوند هستم سرور من.

سپس آن مرد برخاست و به حرم شریف امیرالمؤمنین ﷺ رفت، و امام ﷺ را زیارت کرد و حمد الهی را بر آن نعمت بجای آورد تا به حال برای گذر مزبور نذر می‌شود و به برکت امام زمان عجل الله فرجه اتفاق نمی‌افتد که نذر کننده نومید گردد[1].

حکایت سوم: عالم ربانی حاج میرزا حسین نوری ﷺ در کتاب جنة المأوی گفته: جمعی از ابرار اهل تقوی ـ از جمله: سیّد سَند و دانشمند متعهد عالم عامل و فقیه آگاه کامل سید محمد فرزند عالم یگانه سید احمد فرزند سید حیدر کاظمی ایده الله تعالی که از شاگردان برجستهٔ استاد اعظم محقق انصاری و پناه طلاب و زائرین و مجاورین کاظمین می‌باشد، و خاندان او در عراق معروف به صلاح و پاکدامنی و علم و فضل هستند، و به بیت السید حیدر شهرت دارند، برایم ـ هم نوشت و هم شفاهی ـ تعریف کرد که: محمد بن احمد بن حیدر حسنی حسینی می‌گوید: وقتی در نجف اشرف برای تحصیل علوم دینی مجاور بودم ـ یعنی حدود سال هزار و دویست و هفتاد و پنج هجری ـ می‌شنیدم که گروهی از اهل علم و دیگر افراد متدین، شخصی را که قاطر و مانند آن را می‌فروخت تعریف می‌کنند که خدمت مولی صاحب الزمان سلام الله علیه و علی آبائه الطاهرین مشرف شده، تحقیق کردم تا آن شخص را شناختم، او را فردی صالح و متدین یافتم، و خیلی دوست داشتم که او را جای خلوتی ببینم تا دربارهٔ دیدارش با حضرت حجّت روحی فداه پرسش نمایم.

با او طرح دوستی ریختم، زیاد بر او سلام می‌کردم، و احیاناً چیزی از او می‌خریدم، تا اینکه نوعی مودّت بین من و او برقرار شد، همهٔ اینها مقدمه بود که خبر مورد نظر را از او بشنوم، تا اینکه یکبار برای عبادت و نماز و دعا شب چهارشنبه‌ای به قصد مسجد سهله

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۷۳.

حرکت کردم، و چون به در مسجد رسیدم نامبرده را در آنجا دیدم، فرصت را غنیمت شمردم و از او خواستم که آن شب را با من بماند. قبول کرد و وقتی از اعمال مسجد سهله فراغت یافتیم، با هم طبق معمول آن زمان که مسجد سهله جای ماندن نداشت به سوی مسجد اعظم ـ مسجد کوفه ـ روی آوردیم، هنگامی که به آنجا رسیدیم و اعمال آن مسجد را نیز بجای آوردیم، از جریانش سؤال کردم و درخواست نمودم که قصه‌اش را به تفصیل برایم بیان کند، مضمون گفته‌هایش چنین است:

من از اهل معرفت و دیانت زیاد شنیده بودم که هر کس چهل شب چهارشنبه متوالی در مسجد سهله به نیّت دیدن حضرت قائم ﷺ بماند، این توفیق برایش حاصل می‌شود و این امر مکرر تجربه شده، من هم به این امر اشتیاق یافتم و نیّت کردم که هر شب چهارشنبه این عمل را انجام دهم و هیچ گرما و سرما و باران و غیر اینها مانع از کارم نمی‌شد، تا اینکه نزدیک به یک سال از مداومت من گذشت، که پس از انجام عمل مسجد سهله مطابق معمول برای ماندن به مسجد کوفه می‌رفتم. عصر روز سه شنبه‌ای بود که به حسب عادت پیاده راه افتادم، ایام زمستان بود و هوا خیلی تاریک، ابرهای تیره آسمان را پوشانده بود و باران نم نم می‌بارید.

من با اطمینان به اینکه مردم به عادت همیشگی خواهند آمد حرکت کردم، ولی هنگامی که به در مسجد رسیدم آفتاب غروب کرده و هوا تاریک شده و رعد و برق شدّت یافته بود، ترس زیادی مرا گرفت چون اصلاً هیچ کس نبود، حتی خادمی که هر شب چهارشنبه می‌آمد هم نبود، خیلی وحشت کردم ولی بعد با خود گفتم لازم است نماز مغرب را بخوانم و مراسم مخصوص را بجای آورم و زودتر به مسجد کوفه بروم، خودم را دلداری دادم و برای نماز مغرب برخاستم، پس از نماز مغرب شروع به انجام مراسم مخصوص نمودم که از حفظ بودم، در اثنای نماز به مقام شریف معروف به مقام صاحب الزمان ﷺ ـ که در قبلهٔ جایگاه نمازم بود ـ ملتفت شدم، روشنایی کاملی در آن دیدم و قراءت نمازگزاری را شنیدم، دلم خوش و خاطرم کاملاً آسوده و مطمئن گشت، و چنین گمان کردم که در آن مقام شریف افرادی از زائرین بوده‌اند و من هنگام آمدن به مسجد مطلع نشده‌ام پس برنامه‌ام را با کمال اطمینان به پایان رساندم.

سپس به سوی مقام شریف رفتم، هنگامی که داخل شدم روشنایی عظیمی دیدم ولی هیچ چراغی به چشمم نخورد. امّا از اندیشیدن در این باره غفلت داشتم، سید جلیل با هیبتی در لباس اهل علم دیدم که ایستاده نماز می‌خواند، دلم به وجود او آسایش یافت، پنداشتم از زائرین غریب باشد. چون با اندک تأملی چنین دانستم که او از ساکنان نجف اشرف است.

به زیارت مولی حضرت حجّت سلام الله علیه مشغول شدم و نماز زیارت را خواندم، وقتی فراغت یافتم خواستم دربارهٔ رفتن به مسجد کوفه با او سخن بگویم، ولی هیبت و بزرگی او مرا گرفت، به بیرون مقام نگاه می‌کردم و تاریکی شدید و صدای رعد و برق را می‌دیدم و می‌شنیدم، چهرهٔ گرامیش را با رأفت و تبسّم به سویم گرداند و به من فرمود: دوست داری به مسجد کوفه بروی؟ عرض کردم: آری، سرورم، عادت ما اهل نجف این است که هرگاه مراسم این مسجد را انجام می‌دهیم به مسجد کوفه می‌رویم و شب را در آن می‌مانیم چون ساکنین و خادم و آب دارد.

برخاست و فرمود: برخیز با هم به مسجد کوفه برویم. با او بیرون رفتم در حالی که به او و نیکی صحبتش خوشحال بودم، در روشنایی و هوای خوش و زمین خشک راه می‌رفتیم، و من از وضع باران و تاریکی که پیشتر دیده بودم غفلت داشتم تا اینکه به در مسجد رسیدیم و آن حضرت ـ روحی فداه ـ با من بود و من در نهایت خوشحالی و ایمنی در خدمتش نه تاریکی دیدم نه باران.

درب خروجی مسجد را ـ که قفل بود ـ کوبیدم، خادم گفت: کیست کوبندهٔ در؟ گفتم: درب را باز کن. گفت: در این تاریکی و باران شدید از کجا آمدی؟ گفتم: از مسجد سهله. وقتی خادم درب را گشود به سوی آن سیّد جلیل ملتفت شدم ولی او را ندیدم و ناگهان همه جا تاریکی شدید بود و باران خوردم. شروع کردم صدا کردن: آقای ما مولانا بفرمایید درب باز شد، و به پشت سر در جستجوی او برگشتم و صدا می‌زدم، ولی اصلاً کسی را ندیدم و در همان مقدار کم هوای سرد و باران ناراحتم کرد:

داخل مسجد شدم و آن وقت از غفلت بیرون آمدم گویی خواب بودم و بیدار شدم، خودم را ملامت کردم بر عدم تنبّه با آنچه از معجزات می‌دیدم و از آن غفلتی که مرا فرا

گرفته بود، آن روشنایی عظیم را که در مقام شریف دیدم با اینکه چراغی نبود که اگر بیست چراغ هم بود آن روشنایی را نداشت، و یادم آمد که آن سید جلیل مرا به اسم خواند با اینکه من او را نمی‌شناختم و قبلاً ندیده بودم، و نیز به یاد آوردم که من در مقام که بودم به فضای مسجد نگاه می‌کردم تاریکی شدیدی می‌دیدم و صدای باران و رعد می‌شنیدم. ولی وقتی در مصاحبت با او از آنجا بیرون آمدم در روشنایی راه می‌رفتم به طوری که جای پایم را می‌دیدم و زمین خشک بود و هوا خوش، تا اینکه به درب مسجد رسیدیم. و از وقتی که او از من جدا شد تاریکی و باران و سختی هوا را دیدم و امور عجیب بسیار دیگری که برایم یقین آورد که او حضرت حجّت صاحب الزمان است که از فضل الهی تمنّا داشتم به دیدارش مشرّف شوم و مشقّتهای انجام مراسم را در شدّت گرما و سرما متحمل شدم به خاطر لقای طلعتش، پس شکر خداوند متعال را بر این توفیق بزرگ بجای آوردم: وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ[1].

قسم چهارم: اشراق نور آن حضرت در زمان ظهور، این قسم نیز بر دو گونه است: باطنی و ظاهری. و بر نحوهٔ اول آنچه در قسم سوم گذشت دلالت می‌کند، و بر قسم دوم دلالت دارد روایتی که شیخ جلیل علی بن ابراهیم قمی ﷺ در تفسیر خود مُسنداً از مفضّل بن عمر روایت کرده که گفت: از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ شنیدم که دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ: ﴿وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾[2]؛ و زمین به نور پروردگارش روشنی یافت.

می‌فرمود: رَبُّ الْأَرْضِ یَعنی إِمَامُ الْأَرْضِ؛ پروردگار [مربّی] زمین یعنی امام زمین. عرض کردم: هرگاه ظهور کند چه می‌شود؟ فرمود: آن هنگام مردم از نور آفتاب و نور ماه بی‌نیاز می‌شوند و به نور امام اکتفا می‌کنند[3].

و نیز سیّد جلیل سید هاشم بحرانی در کتاب المحجه مسنداً از مفضّل آورده که گفت: شنیدم که امام صادق ﷺ می‌فرمود: وقتی قائم بپاخیزد، زمین به نور پروردگارش درخشان می‌شود و بندگان از نور خورشید بی‌نیاز می‌گردند و شب و روز یکی می‌شود و مرد در

---

۱. جنة المأوی، ۳۰۹.

۲. سوره زمر، آیه ۶۹

۳. تفسیر القمی، ۲ / ۲۵۳

زمان او هزار سال عمر می‌کند هر سال برایش یک پسر متولد می‌شود و دختر متولد نمی‌گردد. جامه‌ای به قامت خودش بر او هست که هر چه قدش بلندتر می‌شود آن لباس هم بزرگتر می‌گردد، به هر رنگی که بخواهد[1].

همچنین عالم کامل مجلسی رحمه الله در بحار از مفضّل نیز روایت کرده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله صادق عليه السلام فرمود: هرگاه قائم بپاخیزد زمین به نور پروردگارش درخشان گردد، و بندگان از نور خورشید بی‌نیاز شوند و ظلمت برطرف گردد[2].

در همان کتاب از پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله منقول است که فرمود: اگر جز یک روز از عمر دنیا باقی نماند خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا اینکه فرزندم مهدی در آن روز قیام کند. پس روح الله عیسی بن مریم فرود می‌آید و پشت سرش نماز می‌خواند، و زمین به نور پروردگارش تابناک گردد و حکومت او مشرق و مغرب را فرا می‌گیرد[3].

و امّا اشراق نور آن حضرت در آخرت: روایتی که ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در اصول کافی آورده بر آن دلالت می‌کند. روایت چنین است: از حضرت ابی‌عبدالله صادق عليه السلام است که دربارهٔ آیهٔ شریفه: ﴿يَسْعىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾[4]؛ نور آنان پیشاپیش و در سمت راستشان در حرکت است.

فرمود: ائمهٔ مؤمنین روز قیامت پیشاپیش و سمت راست مؤمنین می‌روند تا به منازل اهل بهشت آنان را منزل دهند[5].

و نیز سید بحرینی در البرهان از امام صادق عليه السلام آورده که فرمود: «نُورُهُمْ يَسْعىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»؛ نور ائمهٔ مؤمنین روز قیامت پیشاپیش و سمت راست مؤمنین می‌رود تا اینکه آنها را در منازلشان در بهشت فرود آورند[6].

---

۱. صحیفه، ۱۸۴.
۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۳۰.
۳. بحار الانوار، ۵۱ / ۷۱.
۴. سورهٔ حدید، آیهٔ ۱۲.
۵. کافی، ۱ / ۱۹۵.
۶. تفسیر البرهان، ۴ / ۲۸۹.

۳ ـ نعمتهای آن حضرت عجّل الله فرجه

در بخش سوم کتاب معلوم شد که آنچه از نعمتها هست که بندگان در آن غوطه‌ورند از نعمتهای ظاهری و باطنی همه به برکت وجود شریف حضرت حجّت ﷺ است، و این امر از عظیم‌ترین چیزهایی است که موجب دعا کردن برای آن حضرت است، توضیح بیشتری در بخش پنجم ان شاء الله خواهد آمد.

دلیل بر آن ـ اضافه بر آنچه قبلاً اشاره شد ـ روایتی است که در البرهان در تفسیر آیهٔ شریفهٔ: ﴿ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعيم﴾[1]؛ آنگاه در آن روز از آن نعمت [ویژه] بازپرسی می‌شوید.

از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که فرمود: این امّت؛ از نعمتهایی بازخواست می‌شود که خدا به واسطهٔ پیامبر و اهل بیتش به ایشان ارزانی داشته است[2].

و نیز از آن حضرت است که دربارهٔ آیهٔ مبارکهٔ: ﴿ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعيم﴾؛ آنگاه در آن روز از آن نعمت [ویژه] بازپرسی می‌شوید. فرمود: آن نعیم(=نعمت / نعمت خاص) ما هستیم[3].

شبیه همین روایت از امیرالمؤمنین ﷺ نقل شده است.

و از ابوخالد کابلی است که گفت: بر حضرت محمد بن علی ﷺ وارد شدم، غذایی برایم آورد که از آن خوشمزه‌تر نخورده بودم، به من فرمود: ای ابوخالد غذای ما را چگونه دیدی؟ عرض کردم: فدایت شوم چه خوشمزه است، ولی من آیه‌ای از کتاب خدا یادم افتاد. خشمگین شد و پرسید کدام آیه؟ عرض کردم: ﴿ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعيم﴾. فرمود: و الله از این غذا هرگز سؤال نمی‌شوی. سپس خندید تا اینکه دندانهایش آشکار شد و فرمود: آیا می‌دانی نعیم چیست؟ عرضه داشتم: نه. فرمود: ما نعیم هستیم[4].

و اخبار در این باره زیاد است که در البرهان و غیر آن مذکور است.

---

۱. سوره تکاثر، آیه ۸

۲. تفسیر البرهان، ۴ / ۵۰۲.

۳. تفسیر البرهان، ۴ / ۵۰۳.

۴. تفسیر البرهان، ۴ / ۵۰۳.

اگر بگویید: در بعضی از روایات، نعیم به امنیّت و صحّت و رطب و آب سرد تفسیر شده، چگونه می‌شود بین این روایات جمع کرد؟

می‌گویم: منافاتی بین این روایات نیست، زیرا که امامان ﷺ در هر حدیث بعضی از مصادیق نعیم را بیان کرده‌اند، و این دلالت ندارد بر منحصر بودن نعیم در آنچه ذکر شده، و شاهد بر این معنی روایتی است که در البرهان از امام صادق ﷺ در حدیثی آمده که فرمود: ما از نعیم هستیم.

البته وجود امام ﷺ عظیم‌ترین نعمتهای الهی است، زیرا که اصل سایر نعمتهای ظاهری و باطنی است، از اینجا است که در روایات آمده که همهٔ مردم روز قیامت دربارهٔ نعیم مورد سؤال قرار می‌گیرند[1].

امّا غذای خوشمزه و آب سرد و امثال اینها را خداوند متعال از بندهٔ مؤمن خود نمی‌پرسد ـ چنانکه در چند روایت آمده ـ خلاصه اینکه همهٔ افراد از این نعمت عظیم، یعنی پیغمبر و امامان ﷺ، سؤال می‌شوند، هر که شکرانهٔ این نعمت عظیم را بجای آورده باشد و از پیروان و دوستان معصومین ﷺ بوده است، از رستگاران خواهد بود، و از نعمتهای دیگر سؤال نمی‌گردد.

امّا اگر از مخالفین و کافرین باشد از همهٔ نعمتها ـ کوچک و بزرگ ـ، از او سؤال می‌شود او راکاملاً پای حساب خواهند کشید، که گاهی به عنوان (سوء الحساب) از آن تعبیر می‌گردد.

و با این بیان بین روایاتی که ظاهرشان با هم متعارض است می‌توان جمع کرد، که بعضی ار روایات دلالت دارد که خداوند متعال برتر از آن است که بنده‌اش را بر آنچه از غذا و آشامیدنی و امثال اینها به او إنعام کرده پای حساب بکشد، ولی در روایات دیگری آمده که در حلال دنیا حساب هست.

توضیح این معنی چنین است که تحقق حساب روز قیامت حقّ است و قرآن مجید بر آن دلالت دارد، ولی مردم بر چند دسته هستند:

۱ ـ عدّه‌ای به کلّی از حساب معاف می‌باشند، و این با آیات قرآن راجع به حسابرسی قیامت منافاتی ندارد، زیرا که آیات مطلق هستند و می‌شود آنها را تخصیص و تقیید زد.

---

۱. غایة المرام، ۲۵۸.

چنانکه در تفسیر قمی از امام صادق ﷺ روایت است که فرمود: هر امتی را امام زمانش محاسبه می‌کند، امامان؛ دوستان و دشمنانشان را از صورتشان می‌شناسند، و همین است فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ﴾[1]؛ و بر فراز أعراف مردانی هستند. که ائمه‌اند. ﴿يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾[2]؛ هر یک را از چهره‌هایشان می‌شناسند.

نامه‌های دوستانشان را به دست راستشان می‌دهند، پس بدون حساب به سوی بهشت می‌روند، و نامهٔ اعمال دشمنانشان را به دست چپشان می‌دهند. پس بدون حساب راهی جهنم می‌شوند[3].

و در همان کتاب از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ دربارهٔ آیهٔ مبارکهٔ: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾[4]؛ برای آنان که نیکی نمودند بهترین پاداش (حُسنی) و زیاده بر آن است.

فرمود: حُسنی بهشت است و زیاده دنیا است که هر چه خداوند در دنیا به ایشان می‌دهد در آخرت به خاطر آنها پای حساب نمی‌کشد[5].

مثل همین روایت را در بحار از امیرالمؤمنین ﷺ روایت کرده است.

این دسته همان مؤمنین هستند که نعمتهای خداوند را در راه سخط و غضب او صرف نکرده‌اند. شاهد بر آن کلمهٔ (أحسَنوا) در آیهٔ مبارکه است. اینها شکرانهٔ نعمت امام را بجای آورده و حق ولایت را رعایت کرده‌اند.

۲ ـ دستهٔ دوم آنهایی هستند که محاسبه می‌شوند ولی خداوند آنان را عفو می‌کند و گناهانشان را می‌بخشد. و از ایشان به طوری حساب می‌کشد که احدی از خلایق مطلع نگردد. یا امام زمان آنها ایشان را آن طور محاسبه می‌نماید. این دسته مؤمنانی هستند که نعمت عظمای ولایت را شناخته‌اند ولی نعمتهای دیگر الهی یا بعضی از آنها را در راه غضب و ناخشنودی خداوند صرف کرده‌اند که اینها را خداوند پای حساب می‌کشد ولی سرانجام آنان را عفو می‌کند.

---

۱ سورهٔ اعراف، آیه ۴۶
۲ سورهٔ اعراف، آیه ۴۶
۳ تفسیر قمی ۶۹۴
۴ سورهٔ یونس، آیه ۲۶
۵ تفسیر قمی ۱ / ۳۱۱.

شاهد بر این روایتی است که در مجلّد سوم بحار از امالی شیخ صدوق منقول است که به سند خود از امام صادق ﷺ آورده که فرمود: چون روز قیامت شود دو بندهٔ مؤمن را که هر دو اهل بهشت هستند برای حساب نگاه می‌دارند، یکی در دنیا فقیر بوده و دیگری غنی. فقیر می‌گوید: پروردگارا من برای چه بایستم؟ من متصدی مقامی نبوده‌ام که به عدل یا ستم رفتار کرده باشم، و ثروتی هم به من نداده بودی که از ادای حق آن بپرسی، روزیم به مقدار کفایت بوده چنانکه خود می‌دانی و مقدر کرده بودی.

پس خداوند ـ جل جلاله ـ می‌فرماید: بندهٔ من راست گفت، او را رها کنید تا به بهشت رود.

دیگری می‌ماند تا اینکه آنقدر عرق از او می‌ریزد که اگر چهل شتر از آن بخورند کفایت می‌کند، سپس داخل بهشت می‌شود. آن فقیر از او می‌پرسد: چه چیزی تو را بازداشت؟ جواب می‌دهد: طول حساب، پیوسته چیزی پیش می‌کشیدند تا اینکه آمرزیده می‌شدم، سپس از چیز دیگری سؤال می‌شدم تا اینکه خداوند عز و جل مرا در رحمت خود غوطه‌ور ساخت و به توبه کنندگان ملحق نمود، تو کیستی؟ می‌گوید: من همان فقیری هستم که با تو پای حساب بودم می‌گوید: در این مدّت نعمت تو را عوض کرده که تو را نشناختم[1].

و در همان کتاب از امالی شیخ طوسی از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ: ﴿فَاُولٰئکَ یُبَدِّلُ اللهُ سَیأٰتِهِمْ حَسَنٰاتٍ وَکٰانَ اللهُ غَفُوراً رَحیماً﴾[2]؛ آنهایند که خداوند زشتیهای آنان را به زیبایی بدل کند، و خداوند بسیار آمرزندهٔ مهربان است. فرمود: مؤمن گنهکار را روز قیامت می‌آورند تا در جایگاه حساب نگاه می‌دارند، پس خداوند متعال خود متصدی حساب او می‌شود و احدی از مردم را از گناهانش مطلع نمی‌سازد، و گناهانش را به او توجه می‌دهد تا اینکه گناهانش را اقرار می‌کند، آنگاه خداوند عز و جل به نویسندگان می‌فرماید: آنها را به حسنه تبدیل کنید و برای مردم آشکار سازید. که مردم می‌گویند: این بنده یک گناه هم نداشته، سپس خداوند امر می‌کند او را به بهشت ببرند. این

---

۱. بحار الانوار ۷: ۲۵۹.

۲. سورهٔ فرقان، آیه ۷۰.

است تأویل آیه، و آن برای خصوص گناهکاران از شیعیان ما است[۱].

در همان کتاب از عیون اخبار الرضا ﷺ به سند خود از ابراهیم بن عبّاس صولی روایت است که گفت: روزی در خدمت علی بن موسی الرضا ﷺ بودیم فرمود: در دنیا نعمت حقیقی نیست یکی از فقها که حاضر بود گفت: خداوند عز و جل می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾. مگر نه این نعیم در دنیا است که آب خنک باشد؟

حضرت رضا ﷺ در حالی که صدای خود را بلند کرده بود فرمود: شما چنین تفسیر کرده‌اید، و به اقسام مختلف نعیم را معنی می‌نمایید. عده‌ای گفته‌اند: آب سرد است، دیگران گفته‌اند: غذای خوب است، برخی دیگر گفته‌اند: خواب خوش است، و به درستی که پدرم از پدرش ابوعبدالله ﷺ برایم نقل کرد که این اقوال شما دربارهٔ این آیه: ﴿ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾، نزد او ذکر شد، خشمگین گشت و فرمود: خداوند عز و جل از آنچه بر بندگانش تفضل و عنایت فرموده سؤال نمی‌کند و منّت نمی‌گذارد، منّت گذاری از خلایق قبیح است، چگونه به خالق چیزی نسبت داده شود که برای بندگانش نمی‌پذیرد! ولی نعیم محبّت و ولایت ما اهل البیت می‌باشد. خداوند بعد از توحید و نبوت از آن می‌پرسد. زیرا که اگر بنده حق آن را درست ادا کند او را به نعیم بهشت که همیشگی است می‌رساند. و به تحقیق که پدرم از پدرش از محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی ﷺ برایم حدیث کرد که گفت: رسول الله ﷺ فرمود: یا علی اولین چیزی که هر بنده پس از مرگش از آن سؤال می‌شود شهادت به لا اِلهَ اِلّا الله و محمد رسول الله است و اینکه تو ولیّ مؤمنین هستی بدین جهت که خداوند آن ولایت را برای تو قرار داده و من آن را برای تو قرار دادم، پس هر بنده‌ای که به آن اقرار کند و معتقد به آن باشد؛ به آن نعیمی که همیشگی است خواهد رسید[۲].

و در تفسیر البرهان از امام صادق ﷺ است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی هرگاه بخواهد مؤمن را محاسبه نماید پرونده‌اش را به دست راستش می‌دهد و بین خودش و او محاسبه‌اش می‌نماید و می‌گوید: بندهٔ من تو چنین و چنان کردی و این طور و آن طور عمل

---

۱. بحار الانوار، ۷، ۲۶۱.
۲. بحار الانوار، ۷، ۲۷۲.

نمودی؟ عرضه می‌دارد: آری، پروردگارا این کارها را کرده‌ام. پس خداوند می‌فرماید: تو را آمرزیدم و آن گناهان را به حسنات عوض کردم[1]... .

۳ ـ دستهٔ سوم آنهایی هستند که از امام آنچه بر آنها نعمت داده شده ـ بزرگ یا کوچک ـ حتی رُطَب و آب سرد و امثال اینها از ایشان سؤال می‌شود، چنانکه از امیرالمؤمنین ﷺ در روایتی آمده که: مورد آمرزش و گذشت قرار نمی‌گیرند. اینها کسانی هستند که در ادای شکر آن نعمت عظیم که ولایت امام و وجود او است خداوند متعال را اجابت نکرده‌اند. خداوند عز و جل در سورهٔ رعد می‌فرماید: ﴿لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾[2]؛ برای آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت کردند بهترین پاداش است، و آنان که اجابت نکنند اگر مالك همهٔ زمین و یک برابر آن باشند، و بخواهند فدیه دهند تا از گرفتاری حساب در امان بمانند [فایده ندارد] آنان را حسابرسی سخت است و جایگاهشان جهنم که بد جایگاهی است.

و در بحار از عیّاشی به سند خود از امام صادق ﷺ دربارهٔ ﴿وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾[3]، فرمود: یعنی دقت و فراگیری که گناهان را علیه آنان حساب کنند ولی حسنات را برای آنان به شمار نیاورند[4].

می‌گویم: این به خاطر کفر آنها به نعمت عظیم الهی است نعمتی که سبب قبولی حسنات است.

۴ ـ دستهٔ چهارم: آنهایی هستند که حضرت سید الساجدین ﷺ در خطبهٔ روز جمعه دربارهٔ آنها چنین فرمود: و بدانید که اهل شرک برایشان ترازوها نصب نمی‌گردد، و پرونده‌ها برایشان گشوده نمی‌شود بلکه دسته جمعی به سوی جهنم محشور می‌گردند[5]... .

و هر کس در اخبار درست تتبع و تحقیق کند، این بررسی را خواهد پذیرفت.

---

۱. تفسیر البرهان، ۳ / ۱۷۵.

۲. سورهٔ رعد آیهٔ ۱۸

۳ سورهٔ رعد، آیهٔ ۲۱

۴ بحار الانوار، ۷ / ۲۶۶.

۵ روضه کافی، ۷۵.

ما در اینجا مطلب را ـ با اینکه از بحث ما بیرون بود ـ به تفصیل آوردیم، باشد که شکرانهٔ بعضی نعمتهای آن حضرت را بجای آورده باشیم.

البته نعمتهای آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ در زمان ظهورش ویژگی خاصی دارد، چنانکه اخباری در این باره وارد شده است، از جمله: در بحار از پیغمبر اکرم ﷺ منقول است که فرمود: امت من در زمان مهدی به نعمتی متنعم خواهند شد که هیچ‌گاه به مثل آن متنعم نگشته‌اند، آسمان باران رحمتش را بر آنها می‌بارد، و زمین هیچ گیاهی را رها نمی‌کند مگر اینکه آن را برآورد[1].

و نیز در آن کتاب ضمن حدیث مفضّل بن عمر از امام صادق ؑ آمده که فرمود: ... سپس مهدی به کوفه باز خواهد گشت، آسمان در آنجا ملخهای زرین خواهد بارید ـ چنانکه خداوند در بنی‌اسرائیل بر أیّوب بارید ـ و بر اصحابش گنجینه‌های زمین را از طلا و جواهرات و... تقسیم خواهد کرد[2].

۴ ـ نصرت اسلام و نهی از منکر و امر به معروف آن حضرت ؑ

هر کدام از این امور به حکم عقل و شرع موجب دعا کردن برای انجام دهندهٔ آنها می‌باشد، چون آمران به معروف و ناهیان از منکر پاسداران دین و دژهای مسلمین هستند، و آیات و روایات در انگیزش به امر به معروف و نهی از منکر بسیار است. در کافی از حضرت ابوجعفر باقر ؑ ضمن حدیثی طولانی فرمود: امر به معروف و نهی از منکر راه انبیا و روش صلحا است، فریضهٔ مهمی است که به وسیلهٔ آن فرائض برپا؛ و گرایشها ایمن و کسبها حلال می‌شود، و مظالم دفع می‌گردد، و زمین آباد، و از دشمنان ـ به طریق انصاف ـ انتقام گرفته می‌شود، و امر دین استقامت می‌یابد، پس با دلهایتان انکار کنید و به زبان آورید و به روی اهل گناه بزنید و در راه خدا از ملامت و سرزنش کسی نترسید[3].

و در لئالی الاخبار از پیغمبر اکرم ﷺ آمده که فرمود: مادامی که مردم امر به

---

۱. بحار الانوار، ۵۱ : ۸۳.
۲. بحار الانوار، ۵۳ : ۳۴.
۳. فروع کافی، ۵ : ۵۶.

معروف و نهی از منکر نمایند و بر کار نیک معاونت کنند پیوسته در خوشی و خیر باشند. پس اگر این کار را نکنند برکتها از آنان سلب می‌شود و بر یکدیگر مسلط گردند، و نه در زمین یاوری برای آنها باقی می‌ماند، نه در آسمان[1].

و از آن حضرت مروی است که فرمود: اگر مردم به معروف امر نکنند و از منکر نهی ننمایند و از اخیار اهل بیت من پیروی نداشته باشند، خداوند بدها و شرارشان را بر آنها مسلّط گرداند، آنگاه خوبها دعا کنند دعایشان مستجاب نشود[2].

و اخبار در این باره جداً زیاد است و در بحث شباهت مولی حضرت حجّت ﷺ به جدّش حضرت سیّد الشهدا ﷺ دانستی که سعی و کوشش آن جناب در امر به معروف و نهی از منکر آن چنان است که هیچ کس مانندش نیست، زیرا که امام عصر ﷺ از جانب خداوند متعال مأمور است که تمام منکرات را از همه جای دنیا بردارد. به طوری که دیگر احدی باقی نماند که برای فعل منکر خود پناهی داشته باشد.

و در کتاب المحجّة در تفسیر آیهٔ شریفهٔ ﴿الَّذينَ إِنْ مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾[3]؛ کسانی که هرگاه در زمین آنان را توانایی دهیم، نماز را بپادارند، و زکات [به مستحق] برسانند، و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و عاقبت کارها به دست خدا است.

از امام باقر ﷺ نقل کرده که فرمود: این برای آل محمد است مهدی و اصحاب او، خداوند متعال مشارق و مغارب زمین را به تصرف آنها درآورد، و دین را آشکار سازد، و خداوند متعال به وسیلهٔ او و یارانش بدعتها و باطل را از بین می‌برد، همچنان که سفیهان حق را میرانده باشند، تا جایی که اثری از ظلم دیده نشود و امر به معروف و نهی از منکر خواهند نمود، و آخر کارها به دست خدا است.

حال که این مطلب را دانستی می‌گوییم: می‌توان رجحان بلکه لزوم دعا کردن برای آمر به معروف و ناهی از منکر را بر هر مسلمان به دو وجه بیان نمود:

---

۱. شفی الاحجار، ۵ / ۲۶۱.

۲. شفی الاحجار، ۵ / ۲۶۱.

۳. سوره حج، آیه ۴۱؛ المحجّة، ۱۴۳.

اول: اینکه عقل و شرع بر حسن دعا و کمک کردن به آمر به معروف و ناهی از منکر حکم می‌کنند. زیرا که یاران دین خدا و حافظان حدود او هستند، و چون خود امر به معروف و نهی از منکر احسان به مسلمین و رعایت دین است. و این معنی کاملاً واضح است.

دوم: اینکه نخستین درجات نهی از منکر، انکار قلبی است، و این امر هر چند که مخفی و باطنی است، ولی آثار بسیار مهم و ارزنده‌ای دارد که از اعضا و جوارح آشکار می‌گردد، دلیل بر آن روایتی است که در کافی به سند موثّقی مثل صحیح از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: پیغمبر اکرم ﷺ ما را امر کرد که با صورتهای متغیّر و برآشفته با گناهکاران برخورد نماییم[1].

در همان کتاب به سند مرسلی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ مروی است که فرمود: خداوند عز و جل دو فرشته را به شهری فرستاد که آن را زیرورو کنند، وقتی به آن شهر رسیدند دیدند مردی خدا را می‌خواند و به درگاه او تضرع می‌کند، یکی از دو فرشته به دیگری گفت: این دعا کننده را نمی‌بینی؟ گفت: چرا ولی آنچه خداوند امر فرمود انجام بده. گفت: نه، کاری نمی‌کنم تا اینکه از پروردگارم بار دیگر کسب تکلیف نمایم. سپس به سوی خداوند تبارک و تعالی بازگشت و عرض کرد: پروردگارا من به آن شهر رفتم فلان بنده‌ات را دیدم که تو را می‌خواند و به درگاه تو تضرع دارد. خداوند فرمود: برو برای انجام آنچه دستورت دادم که این شخصی است که هیچ گاه چهره‌اش از خشم برای من برآشفته نگردیده است[2].

و اخبار بسیار دیگر... که منظور این است که مؤمن اگر منکری دید که نتوانست از آن نهی کند و باز دارد، با دل آن را انکار نماید و از خداوند متعال بخواهد که شخص توانای بر دفع منکر را برانگیزد، همچنین باید برای کسی که نهی از منکر می‌کند دعا نماید، و این حالت برای مؤمنین و مؤمنات فطری است که در نهاد آنان هست. و چون می‌دانیم که برطرف کنندهٔ تمام منکرات و ریشه کن سازندهٔ تمام بدیها و خلافها همان قائم مهدی

---

۱. کافی ۵: ۵۸.
۲. کافی ۵: ۵۸.

عجل الله تعالی فرجه می‌باشد، بر ما لازم است از خداوند عز و جل بخواهیم که به خاطر دفع منکرات و منهیات گوناگون؛ فَرَجش را نزدیک گرداند و او را یاری و تأیید فرماید.

۵ ـ ندای آن حضرت علیه السلام

عقل و شرع بر ما لازم می‌کنند که به موجب یاری خواستن آن حضرت از ما، برایش دعا کنیم، ندای آن حضرت در توقیع شریف در احتجاج و غیر آن آمده که فرمود: «**وَ أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذٰلِكَ فَرَجَكُمْ**»[1]؛ و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید که آن فرج شما است.

بیان این فرمایش در بخش پنجم خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

این نکته که ندای آن حضرت ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ به حکم عقل ـ موجب دعا کردن باشد نیازی به توضیح ندارد، چون هر عاقل با انصافی اگر متوجه شود که یک شخصیّت برجسته و عظیم که حقوق واجب بسیاری بر او دارد، حقش غصب گشته و به وی ظلم رسیده، چنین شخصیّتی او را صدا کرده و به یاری طلبیده آیا عقل او را به اجابت ندای آن شخصیّت و سرعت در پیروی از آن دعوت برنمی‌انگیزد؟ چرا به خدا قسم، به خصوص اگر انسان اهل محبّت و ولایت باشد. و در بخش سوم کتاب مطالب مناسبی در این زمینه گذشت.

و امّا دلالت شرع بر این امر در روایات فراوانی به چشم می‌خورد، از جمله: در اصول کافی از امام صادق علیه السلام روایت است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر آنکه صبح کند در حالی که به امور مسلمین اهتمام نورزد از آنها نیست، و هر که بشنود که مردی بانگ می‌زند: ای مسلمانان، و او را اجابت نکند مسلمان نیست[2].

می‌گویم: آیا ندای مولی و رهبرت را می‌شنوی؟ و آیا او را اجابت می‌کنی؟ و حاجتش را برمی‌آوری؟ که با زبان حال و مقال تو را به یاری می‌طلبد، پس ای خردمندان او را یاری نمایید.

---

۱. احتجاج، ۲ / ۲۸۴.
۲. کافی، ۲ / ۱۶۴.

حالا که سخن بدینجا کشید بی‌مناسبت نیست که قسمتی از نداهای آن حضرت قبل و بعد از ظهورش را بیاوریم، و نداهای دیگر را نیز ذکر نماییم که باز ارتباط به آن حضرت دارد:

۱ـ در بحار به نقل از نعمانی به سند خود از ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام آمده که فرمود: قائم علیه‌السلام خروج نمی‌کند تا اینکه از درون آسمان به نام او شب جمعه بیست و سوم (ماه رمضان) ندا شود. عرض کردم: به چه چیز ندا می‌شود؟ فرمود: به نام او و نام پدرش ندا می‌شود که فلان بن فلان قائم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است، سخنش را بشنوید و او را اطاعت کنید. آنگاه هیچ جانداری باقی نماند مگر اینکه آن صدا را بشنود، پس خواب را بیدار می‌کند که به حیاط خانه‌اش می‌آید و دوشیزه را از پشت پرده‌اش بیرون می‌کشد. و قائم علیه‌السلام از آنچه می‌شنود قیام می‌کند، این صیحه و فریاد جبرئیل است[1].

و در کمال الدین از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که فرمود: منادی از آسمان ندا می‌دهد که فلانی فرزند فلانی امام است. و به نامش ندا می‌دهد. و ابلیس ـ که خدای لعنتش کند ـ از زمین ندا می‌دهد، همچنان که در شب عقبه علیه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ندا داد[2].

۲ـ در همان کتاب از ابوحمزهٔ ثمالی آمده که گفت: به حضرت ابوعبدالله صادق علیه‌السلام گفتم: ابوجعفر (امام باقر علیه‌السلام) می‌فرمود: خروج سفیانی از امور حتمی است. فرمود: آری، و اختلاف بنی‌العباس و قتل نفس زکیه و خروج قائم علیه‌السلام از امور حتمی است؟ عرض کردم: آن ندا چگونه است؟ فرمود: منادی، اول روز از آسمان ندا می‌کند: به تحقیق حق با علی و شیعیان اوست. سپس ابلیس لعنه الله در آخر روز بانگ می‌زند که: به تحقیق حق با عثمان و پیروان او است، و در آن هنگام باطل جویان به تردید دچار خواهند شد[3].

۳ـ در بحار از عیّاشی از عجلان ابوصالح روایت است که گفت: شنیدم ابوعبدالله صادق علیه‌السلام می‌فرمود: روزها و شبها پایان نمی‌یابد تا اینکه منادی از آسمان بانگ زند: ای اهل حق جدا شوید، ای اهل باطل جدا شوید. پس ایشان از یکدیگر جدا خواهند شد.

---

۱. بحار الانوار، ۵۲/ ۱۱۹
۲. کمال الدین، ۲/ ۶۵۰
۳. کمال الدین، ۲/ ۶۵۲

راوی می‌گوید: عرض کردم: اصلحک الله، آیا پس از این ندا باز هم اینها با آنها مخلوط می‌شوند؟ فرمود: خیر، خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿ما کانَ اللهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتّی یَمیزَ الْخَبیثَ مِنَ الطَّیِّبِ﴾[1]؛ خداوند مؤمنان را به حالی که شما در آن هستید وانگذارد تا اینکه پلید را از پاکیزه جدا سازد.

۴ ـ و نیز در آن کتاب ضمن حدیثی طولانی از حضرت ابوجعفر باقر؛ آمده که فرمود: پس قائم؛ بین رکن و مقام بپاخیزد و نماز گزارد و زیرش هم با او است. سپس می‌گوید: ای مردم، ما خداوند را به یاری می‌طلبیم بر کسانی که به ما ظلم کردند و حقّ ما را غصب نمودند، هر آنکه دربارهٔ خدا با ما محاجّه دارد من شایسته‌ترین افراد نسبت به خداوند هستم، و هر که دربارهٔ آدم با ما گفتگو نماید من نزدیکترین مردم به آدم هستم، و هر که دربارهٔ نوح با ما محاجّه کند من نزدیکترین افراد به نوح هستم، و هر که دربارهٔ ابراهیم با ما محاجّه دارد من نزدیکترین افراد به ابراهیم هستم، و هر آنکه درباره محمد؛ با ما محاجّه کند من نزدیکترین افراد به محمد؛ هستم، و هر که دربارهٔ پیغمبران با ما محاجه کند ما شایسته‌ترین مردم نسبت به انبیاء هستیم، و هر کس دربارهٔ کتاب خدا با ما گفتگو کند ما نزدیکترین مردم به کتاب خداییم، ما و هر مسلمان امروز شهادت می‌دهیم که بر ما ظلم رسیده و رانده شده‌ایم، و به ما ستم کرده‌اند و از شهر و اموال و خاندان خود بیرون شده‌ایم، ما امروز خداوند و تمام مسلمانان را به یاری می‌طلبیم.

به خدا سوگند سیصد و چند مرد که در میان آنها پنجاه زن وجود دارد، می‌آیند و در مکّه جمع می‌شوند بدون وعده گذاری قبلی همچون ابرهای پائیزی پی در پی، و همین است که خداوند می‌فرماید: ﴿أَیْنَما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللهُ جَمیعاً إِنَّ اللهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ﴾[2]؛ هر کجا باشید خداوند همگی شما را می‌آورد، به راستی که خداوند بر هر چیزی توانا است. آنگاه مردی از خاندان پیغمبر؛ می‌گوید: این است آن آبادی که اهل آن ستمکارند سپس او از مکّه خارج می‌شود در حالی که کسانی که با او هستند همان سیصد

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۲۲۲، و سوره آل‌عمران، آیه ۱۷۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۸.

و سیزده نفرند که بین رکن و مقام پس از دیدن فرمان پیامبر خدا ﷺ و پرچم و سلاح حضرتش با او بیعت می‌کنند. و این در حالی است که وزیرش همراه اوست. پس منادی در مکّه به نام و امر [ولایت] او از آسمان ندا می‌دهد تا اینکه تمام اهل زمین صدایش را می‌شنوند[1].

۵ ـ و در غیبت نعمانی از حضرت ابوجعفر باقر ؑ روایت شده که فرمود: هرگاه از جانب مشرق آتشی شبیه به هُردی [بسیار زرد] مشاهده کردید که سه یا هفت روز روشن باشد، منتظر فرج آل محمد ﷺ باشید ان شاء الله عز و جل که خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است.

سپس فرمود: صیحه جز در ماه رمضان ـ ماه خدا ـ نخواهد بود، و آن صیحهٔ جبرئیل است بر این مردم. آنگاه فرمود: منادی از سوی آسمان به نام حضرت قائم ؑ بانگ می‌زند که هر آنکه در مشرق و هر آنکه در مغرب است آن را می‌شنود، خوابیده‌ای نماند مگر آنکه بیدار شود، و ایستاده‌ای نماند مگر اینکه به زانو درآید و هیچ نشسته‌ای نماند مگر اینکه بپاخیزد از وحشت آن صدا، پس خدا رحمت کند کسی که از آن صدا عبرت بگیرد و پاسخگوی آن شود، که آن صدای جبرئیل روح الامین است.

و فرمود: این صدا در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود، در آن شک نکنید و بشنوید و اطاعت نمایید و در آخر روز صدای ابلیس لعین بلند می‌شود که ندا می‌کند: فلانی مظلوم کشته شد تا مردم را به شک و تردید اندازد و گرفتارشان کند[2]... .

۶ ـ و در همان کتاب از عبدالله بن سنان آمده که گفت: در خدمت حضرت ابی‌عبدالله صادق ؑ بودم که شنیدم شخصی از [قبیلهٔ] هَمْدان می‌گفت: این سنّیان ما را سرزنش می‌کنند و به ما می‌گویند: شما می‌پندارید که آواز دهنده‌ای از آسمان به نام صاحب این امر بانگ خواهد زد. آن حضرت تکیه داده بود خشمگین شد و راست نشست سپس فرمود: این سخن را از من نقل نکنید و از پدرم نقل کنید که هیچ اشکالی برای شما نخواهد داشت، من شهادت می‌دهم که از پدرم ؑ شنیدم می‌فرمود: و الله این مطلب در کتاب خدا

۱. بحار الانوار، ۵۲، ۲۲۳.

۲. غیبة نعمانی، ۲۵۳.

کاملاً روشن است که می‌فرماید: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾[1]؛ هرگاه بخواهیم از آسمان آیتی فرود آوریم که گردنهایشان در برابر آن خاضع بماند. پس آن روز احدی در زمین باقی نمی‌ماند مگر اینکه در مقابل آن نشانه گردن کج کند و همهٔ اهل زمین وقتی بشنوند صدایی از آسمان بلند است که: آگاه باشید که حق با علی بن ابی‌طالب و شیعیان او است، ایمان می‌آورند.

و چون فردای آن روز شود ابلیس بر هوا رود تا جایی که از چشم زمینیان مخفی گردد. آنگاه بانگ برآورد که: توجه کنید حق با عثمان بن عفّان و پیروان او است زیرا که او مظلوم کشته شد خونش را مطالبه کنید.

حضرت فرمود: پس در آن هنگام خداوند مؤمنان را با قول ثابت بر حق استوار می‌سازد که همان ندای اول است، ولی آنها که در دلشان مرض هست ـ که مرض به خدا قسم دشمنی ما است ـ در شک می‌افتند، در آن هنگام از ما دوری جویند و ما را اهانت می‌کنند و می‌گویند: منادی اول سحری بود از سحرهای این خاندان. سپس حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ﴾[2]؛ و چون آیتی ببینند روی برتابند و می‌گویند سحرهای پی در پی است.

۷ ـ و در همان کتاب از زراره مروی است که گفت: شنیدم حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ می‌فرمود: از آسمان گوینده‌ای ندا خواهد کرد که فلانی امیر است و گوینده‌ای ندا می‌کند: به تحقیق علی و شیعیانش رستگارند[3].

۸ ـ و نیز آمده که ابوبصیر از امام صادق ﷺ نقل کرده که فرمود: به نام حضرت قائم ﷺ ندا می‌شود که: ای فلان فرزند فلان بپاخیز[4].

۹ ـ ندای خود آن حضرت: در شباهتهای آن حضرت به جدش حضرت ابی‌عبدالله الحسین ﷺ و در جاهای دیگر گذشت.

۱۰ ـ در غیبت نعمانی به روایت حذیفة بن منصور از حضرت امام صادق ﷺ آمده که

---

۱. سوره شعراء، آیه ۴.
۲. الغیبة نعمانی. سوره قمر، آیه ۲.
۳. الغیبة نعمانی ۲۶۴.
۴. الغیبة نعمانی ۲۷۹.

فرمود: خداوند را سُفْره‌ای است (در روایتی «مأدبه» و روایت دیگر «مائده» است) در جایی به نام قرقیسیا، که کسی از آسمان سربرآورد و بانگ زند: ای پرندگان هوا و ای درندگان زمین بیایید و شکم خود را از گوشتهای ستمکاران پر کنید[1].

۱۱ ـ و نیز در حدیثی طولانی مروی است که حضرت ابوجعفر باقر ﷺ فرمود: و امیر ارتش سفیانی در بیداء فرود می‌آید، پس منادی از آسمان ندا می‌کند که: ای بیداء اینها را نابود کن. آنگاه زمین آنها را فرو می‌برد و از آنها جز سه نفر کسی جان سالم به در نمی‌برد که از قبیلهٔ کلب هستند خداوند صورتهایشان را به پشت باز می‌گرداند[2].

۱۲ ـ و در بحار در حدیثی طولانی از امیرالمؤمنین ﷺ مروی است که فرمود: و در ماه رمضان از سمت مشرق هنگام سپیده دم آواز دهنده‌ای فریاد می‌زند: ای اهل هدایت جمع شوید. و پس از شفق آوازدهنده‌ای بانگ می‌زند: ای اهل باطل جمع شوید[3].

۱۳ ـ و در کمال الدین از حضرت امام صادق ﷺ آمده که فرمود: نخستین کسی که با قائم ﷺ بیعت می‌کند جبرئیل است که به صورت پرندهٔ سفیدی نازل می‌شود و بیعت می‌کند، سپس یک پای بر بیت الله الحرام و پای دیگر بر بیت المقدس می‌گذارد آنگاه با صدای تیزی که خلایق می‌شنوند فریاد خواهد زد: ﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾[4]؛ امر الهی آمد پس آن را زود مشمارید.

۱۴ ـ و در بحار از حضرت امام باقر ﷺ منقول است که فرمود: گویی قائم ﷺ را روز عاشورا روز شنبه می‌بینم که بین رکن و مقام ایستاده و جبرئیل در پیشگاهش بانگ می‌زند: بیعت برای خدا، پس زمین را پر از عدل کند چنانکه پر شده است از ظلم و جور[5].

۱۵ ـ و در غیبت نعمانی از عُبَید بن زُراره از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ مروی است

---

۱. الغیبه نعمانی، ۱۴۸. می‌گویم: از روایت دیگری که آن نیز در غیبت نعمانی آمده معلوم می‌شود که این ندا پیش از خروج سفیانی است. (مؤلف).

۲. الغیبه نعمانی، ۲۸۰

۳. بحار الانوار، ۵۲ / ۲۷۴.

۴. کمال الدین، ۲ / ۶۷۱. و سوره نحل، آیه ۱

۵. بحار الانوار، ۵۲ / ۲۹۰

که فرمود: به نام قائم ؑ ندا زده می‌شود، آنگاه نزد او می‌آیند در حالی که پشت مقام است، به آن حضرت گفته می‌شود: نام شما اعلام شد، منتظر چه هستید؟ سپس دستش را می‌گیرند و با او بیعت می‌کنند. راوی گوید: زراره به من گفت: الحمدلله، ما می‌شنیدیم که قائم ؑ به اکراه بیعت خواهد کرد ولی وجه کراهتش را نمی‌دانستیم، حالا دانستیم که در این استکراه باکی نیست[۱].

۱۶ ـ و در همان کتاب از عبدالله بن سنان آمده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق ؑ می‌فرمود: مردم را مرگ و کشتار فرا می‌گیرد تا اینکه در آن هنگام مردم به حرم پناهنده می‌شوند. پس منادی صادقی از شدّت کشتار ندا می‌کند: برای چه قتل و کشتار می‌کنید صاحب شما فلانی است[۲].

۱۷ ـ و در بحار از رسول اکرم ﷺ روایت شده که فرمود: مهدی ظهور می‌کند در حالی که ابری بالای سرش هست که در آن آواز دهنده‌ای فریاد می‌زند: این مهدی خلیفهٔ الهی است از او پیروی کنید[۳].

و در خبر دیگری چنین آمده: بالای سرش ابری سفید است که سایبانی است از آفتاب، به زبان فصیحی که جن و انس و شرق و غرب بشنوند ندا می‌کند: او مهدی آل محمد است زمین را از عدل پر می‌کند چنانکه از ستم پر شده است[۴].

۱۸ ـ در غیبت نعمانی به روایت حسن بن محبوب از حضرت رضا ؑ آمده که فرمود: گویی او را می‌بینم که دل مردم را شاد کند. آوازی بلند می‌شود که دور و نزدیک آن را بشنوند و آن آواز برای مؤمنین رحمت و برای کافرین عذاب است. عرض کردم: پدر و مادرم فدایت آن چیست؟ فرمود: سه آواز در ماه رجب برآید. اول: «اَلاٰ لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظّٰالِمینَ»؛ ای لعنت خداوند بر ستمکاران.

دوّم: «اَزِفَتِ الْاٰزِفَةُ یا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنینَ»؛ آنچه می‌بایست نزدیک می‌شد، نزدیک شده است ای گروه مؤمنان.

---

۱. الغیبه نعمانی، ۲۶۳.
۲. الغیبه نعمانی، ۲۶۷.
۳. بحار الانوار، ۵۱ / ۸۱.
۴. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۷۸.

سوم: بدنی دیده شود که در پیشاپیش آفتاب آشکار گردد و آواز دهد: خداوند برای براندازی ستمگران فلانی را برانگیخت.

در آن هنگام فرج مؤمنین فرا می‌رسد، و خداوند سینه‌های آنان را شفا بخشد، و عقده‌های دلشان برطرف گردد[۱].

۱۹ ـ ندای شمشیر و پرچم آن حضرت: که در حدیث مفصّلی در کتاب کمال الدین از امام نهم از پدرانش از رسول‌الله ﷺ آمده که فرمود: او را پرچمی است که چون هنگام خروجش فرا رسد آن پرچم خود به خود برافراشته گردد، و خداوند تبارک و تعالی آن را به نطق آورد و آن پرچم به او بگوید: ای ولیّ خدا قیام کن و دشمنان خدا رابه قتل رسان. و برای او دو پرچم و دو علامت هست و برای او شمشیری است در نیام که هرگاه هنگام قیام رسد آن شمشیر به خودی خود از نیام برآید، و خداوند عز و جل آن را به نطق آورد، و آن حضرت را ندا کند که: ای ولیّ خدا خروج کن که دیگر برای تو حلال نیست که از دشمنان خدا ساکت بنشینی. پس خروج می‌کند و دشمنان خدا را می‌کشد[۲].

۲۰ ـ در بحار ضمن حدیث مرفوعی از حضرت علی بن الحسین ﷺ دربارهٔ امام قائم ﷺ آمده: پس زیر درخت اقاقیایی می‌نشیند، جبرئیل به صورت مردی از قبیلهٔ کلب نزد او می‌آید و می‌گوید: ای بندهٔ خدا چرا اینجا نشسته‌ای؟ می‌فرماید: ای بندهٔ خدا من منتظرم تا شب فرا رسد که به مکّه بروم و در این گرما خوش ندارم بروم. پس جبرئیل می‌خندد، و چون می‌خندد آن حضرت او را می‌شناسد که جبرئیل است. پس جبرئیل دست او را می‌گیرد و با او مصافحه می‌نماید، و سلام می‌کند و به او عرضه می‌دارد که: برخیز، و اسبی که به آن براق گفته می‌شود، برایش می‌آورد. پس آن حضرت سوار می‌شود سپس به کوه رضوی می‌آید.

آنگاه حضرت محمد و حضرت علی علیهما الصلوة و السلام می‌آیند و برای او فرمان سرگشاده‌ای می‌نویسند که بر مردم می‌خواند سپس به سوی مکّه بیرون می‌رود که مردم در آنجا اجتماع کرده‌اند. امام سجاد ﷺ فرمود: پس مردی از سوی آن حضرت بپاخیزد و ندا

---

۱. الغیبه نعمانی، ۱۸۱

۲. کمال الدین، ۱ / ۲۶۸.

کند: ای مردم این خواستهٔ شما است، آمده شما را دعوت می‌کند به آنچه رسول الله ﷺ به آن فرا می‌خواند. پس از جای خود برمی‌خیزند. آنگاه خود آن حضرت برمی‌خیزد و می‌فرماید: ای مردم من فلان فرزند فلان هستم، من فرزند پیغمبر خدایم، شما را می‌خوانم به آنچه پیغمبر خدا به آن فرا می‌خواند.

پس عدّه‌ای بپا می‌خیزند که او را بکشند، که سیصد ـ یا سیصد و چند نفر ـ از جای برمی‌خیزند و از این کار جلوگیری می‌کنند، پنجاه نفر از اهل کوفه و بقیّه از سایر مردم، همدیگر را نمی‌شناسند و بدون قرار قبلی آنجا جمع شده باشند[1].

۲۱ ـ ندای جارچی آن حضرت که: توجه کنید، هیچ کس غذایی با خود برندارد، که در شباهت آن حضرت به موسی ﷺ گذشت.

۲۲ ـ در بحار از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ روایت شده که فرمود: وقتی قائم ﷺ بپاخیزد، هیچ زمینی نماند مگر اینکه شهادت لا اِلٰهَ اِلاّ اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ﷺ در آن ندا شود[2].

۲۳ ـ در غیبت شیخ نعمانی از ابان بن تغلب روایت است که گفت: با حضرت جعفر بن محمد ﷺ در مسجد مکّه بودم و در حالی که آن حضرت دستم را گرفته بود، فرمود: ای ابان؛ خداوند سیصد و سیزده مرد را در این مسجد شما خواهد آورد. اهل مکّه می‌دانند که هنوز پدران و اجداد آنها خلق نشده‌اند. شمشیرهایی بر آنها است که بر هر شمشیر نام آن مرد و نام پدرش و خصوصیّات و نسبش نوشته شده. سپس دستور می‌دهد آواز دهنده‌ای ندا کند؛ این مهدی است به قضاوت داوود و سلیمان حکم کند و از بیّنه نپرسد[3].

۲۴ ـ و در همان کتاب از آن حضرت است که: و خداوند باد را از هر بیابان برانگیزد که بگوید: این مهدی است به حکم داوود قضاوت کند و بیّنه نخواهد[4].

نزدیک به همین مضمون در کمال الدین روایت شده است.

۲۵ ـ و در همان کتاب از امام صادق ﷺ در حدیثی که قسمتی از آن در بحث لوای آن

---

۱. بحار الانوار، ۵۲/ ۳۰۶.
۲. بحار الانوار، ۵۲/ ۳۴۰.
۳. الغیبة نعمانی، ۳۱۳.
۴. الغیبه نعمانی، ۳۱۵.

حضرت گذشت آمده: اولین برنامه‌ای که آغاز می‌نماید اینکه دست بنی شیبه را می‌بُرد و بالای کعبه می‌آویزد و جارچی آن حضرت ندا می‌کند: اینها دزدانِ [اموال] خدا هستند[1].

۲۶ ـ در بحار از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ روایت است که فرمود: نخستین برنامهٔ عدالت که قائم ﷺ اجرا می‌کند اینکه: جارچی آن حضرت ندا کند: آنان که حج و طواف مستحبی می‌خواهند انجام دهند کنار بروند تا کسانی که حج و طواف واجب بر عهده دارند، حجر الاسود را استلام نموده و طواف بجای آورند[2].

۲۷ ـ و در حدیث مفضّل آمده: و بین رکن و مقام می‌ایستد پس فریادی می‌زند و می‌گوید: ای گروه نقیبان و نزدیکان من، ای کسانی که خداوند آنها را برای یاری من پیش از ظهورم بر روی زمین ذخیره کرده، از روی میل به سوی من آیید. پس در حالی که در محرابها و بر رختخوابهای خود هستند در مشرق و مغرب زمین ندای آن حضرت به آنها می‌رسد، و در یک صدا به گوش فرد فرد آنها می‌رسد، و بیش از یک چشم برهم زدن نمی‌گذرد تا اینکه همگی در پیشگاه آن حضرت بین رکن و مقام قرار می‌گیرند. پس خداوند عز و جل به نور امر می‌کند عمودی می‌شود از زمین تا آسمان، پس هر مؤمنی بر روی زمین از آن استفاده می‌نماید، درون خانه‌اش از آن نور وارد می‌شود، و نفوس مؤمنین به آن نور خوشحال می‌گردد، در حالی که آنها ظهور قائم ما اهل بیت ﷺ را نمی‌دانند، سپس به خدمت آن حضرت ایستاده صبح می‌کنند، و آنها سیصد و سیزده نفرند به عدد اصحاب رسول‌الله ﷺ روز بدر[3].

۲۸ ـ در همان کتاب است که: جارچی مهدی ﷺ ندا می‌کند که هر کس دو مصاحب و هم قبر رسول الله ﷺ را دوست می‌دارد یک طرف برود، پس مردم دو دسته می‌شوند دسته‌ای دوست و دستهٔ دیگر بیزار از آنها. پس مهدی ﷺ بیزاری از آن دو را بر موالیانشان عرضه می‌کند. می‌گویند: ای مهدی آل‌رسول ﷺ ما آن وقت که نمی‌دانستیم این منزلت را نزد خدا و تو دارند و فضیلتی که آشکار شد ندیده بودیم، از آنها بیزاری نجستیم، آیا اکنون

---

۱. بحار الانوار، ۳۶۱/۵۲

۲. بحار الانوار، ۳۷۴/۵۲

۳. بحار الانوار، ۷/۵۳

از آنها بیزاری جوییم با اینکه تر و تازه بودن بدن آنها و زنده شدن درخت خشک را به وسیلهٔ آنها دیدیم؟ بلکه به خدا قسم از تو و از کسانی که به تو ایمان آورده‌اند بیزاری می‌جوییم و از کسانی که به آنها ایمان نمی‌آورند و کسی که آنها را به دار آویخت و از قبر بیرون آورد و این کارها را با آنها کرد بیزاری جوییم. پس مهدی ﷺ امر می‌کند باد سیاهی بر آنها می‌وزد و مانند نخلهای خشکیده بر خاک هلاک می‌افکند[1]... .

۲۹ ـ و نیز در آن کتاب آمده: امام صادق ﷺ فرمود: نخستین برنامه‌ای که مهدی ﷺ آغاز می‌کند اینکه در سراسر جهان اعلام می‌کند: توجه کنید هر آنکه از یکی از شیعیان طلبی دارد تذکر دهد، تا اینکه حتی سیرچه و خردل کوچک را ادا کنند تا چه رسد به طلاها و نقره‌ها و املاک[2]... .

۳۰ ـ در بحار در حدیثی از طریق عامّه از نبی اکرم ﷺ آمده که فرمود: ... تا اینکه آن حضرت ﷺ فرمان دهد آواز دهنده‌ای ندا کند: هر کس نیازی به مال داشته باشد بیاید. پس جز یک نفر هیچ کس از جای برنمی‌خیزد. می‌گوید: من نیازمندم. می‌فرماید: نزد خازن مسؤل بیت المال برو به او بگو: مهدی به تو امر می‌کند که به من مالی بدهی. هنگامی که آن مرد نزد خازن می‌رود، او می‌گوید: جامه‌هایت را برگیر. و چون پولها را به دامنش می‌ریزد، آن شخص پشیمان می‌شود و با خود می‌گوید: من طمعکارترین افراد امت محمد ﷺ هستم، آنگاه پولها را برمی‌گرداند، ولی از او پذیرفته نمی‌شود و به او می‌گویند: ما آنچه داده‌ایم دوباره نمی‌گیریم[3].

۶ ـ نصیحت آن حضرت ﷺ برای خدا و رسول و برای مؤمنین

تمام این عناوین به حکم عقل و شرع موجب دعا برای آن حضرت است، و بر این معنی دلالت می‌کند: تمام روایاتی که دربارهٔ تلاش آن حضرت در احیای دین خدا و اعلای کلمةالله، و کشتن دشمنان خدا، و امنیت بلاد، و هدایت مردم به حق وارد شده، اضافه بر

---

۱. بحار الانوار، ۱۳/۵۳ خبر دیگری نیز در آخر همین بحث در هدم بناهای کفر و نفاق خواهد آمد (مؤلف).
۲. بحار الانوار، ۳۴/۵۳.
۳. بحار الانوار، ۹۲/۵۱.

آنچه در زیارت آن حضرت آمده که: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْوَلِیُّ النّاصِحُ؛ سلام بر تو ای سرپرست خیرخواه.

و نیز در دعای بعد از زیارتی که از آن جناب روایت شده همین مضمون آمده است.

و در یکی از توقیعات شریف آن حضرت چنین است: پس تقوای خدا را پیشه کنید و به ما تسلیم شوید، و امر را به ما واگذارید که بازگشت به سوی ما است همچنانکه وارد شدن [به امر دین] نیز از ما آغاز شد، و تلاش نکنید آنچه از شما پوشیده مانده کشف نمایید و پرده بردارید، و تمایل به راست و انحراف به چپ نداشته باشید، و ما را مقصد خو سازید با دوستی بر مبنای سنّت روشن، که من شما را نصیحت و خیرخواهی کردم و خداوند بر من و شما شاهد و گواه است[1].

در این سخن -حکمتهای لطیفی نهفته است که برای صلاح حال دنیا و آخرتت کافی است.

حرف واو

۱ ـ ولایت آن حضرت عجّل الله فرجه

ولایت آن حضرت برای خداوند، و ولای ما نسبت به آن حضرت، و نیز ولایت آن حضرت بر ما، از مهمترین اموری است که به دلیل عقلی و شرعی موجب و انگیزهٔ دعا برای آن حضرت است، در اینجا سه موضوع بحث می‌شود:

موضوع اول: وَلایت آن حضرت نسبت به خداوند: وَلایت در اینجا ـ به فتح واو ـ به معنی محبّت است، پس هر که خداوند را دوست می‌دارد ولیّ خداست، بنابراین همهٔ مؤمنین شایسته و صالح؛ اولیای خداوند عز و جل می‌باشند و دلیل بر این معنی است از آیات قرآن: ﴿اَلا اِنَّ اَوْلِیاءَ اللهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ الَّذینَ آمَنُوا وَکانُوا یَتَّقُونَ﴾[2]؛ آگاه باشید که اولیای خدا نه ترسی بر آنان هست و نه اندوهگین شوند، آنان که ایمان آورده و تقوی پیشه ساختند.

---

۱. احتجاج، ۲ / ۲۷۹.

۲. سورهٔ یونس، آیهٔ ۶۳.

بنابر اینکه: ﴿الَّذِینَ آمَنُوا وَکَانُوا یَتَّقُونَ﴾ بیان و تفسیر اولیاء باشد.

و از روایات: ثقة الاسلام کلینی به سند خود از مفضّل بن عمر روایت کرده که گفت: ابوعبدالله امام صادق ﷺ فرمود: هرگاه روز قیامت شود منادی ندا کند: کجایند آنها که از اولیای من جلوگیری کرده‌اند؟ پس گروهی که بر صورتهایشان گوشت نیست بپاخیزند. آنگاه اعلام می‌شود: اینها کسانی هستند که مؤمنین را اذیّت کرده‌اند و با آنان دشمنی و مخالفت نمودند، و در دینشان تکبّر ورزیدند. پس امر می‌شود تا آن گروه را به جهنم ببرند[1].

و در همان کتاب به روایت ابان بن تغلب از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آمده که فرمود: وقتی پیغمبر ﷺ به معراج برده شد گفت: پروردگارا حال مؤمن نزد تو چگونه است؟ خداوند فرمود: ای محمد ﷺ هر کس یکی از اولیای مرا اهانت کند، آشکارا با من جنگ کرده و من برای یاری اولیای خودم بیشترین شتاب را دارم[2].

و نیز در آن کتاب به سند صحیحی از امام صادق ﷺ مروی است که فرمود: مؤمن دوست خداوند است، او را یاری می‌کند، و جز حقّ بر او چیزی نمی‌گوید و از غیر او نمی‌ترسد.

و در همان کتاب به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آورده که فرمود: رسول‌الله ﷺ فرمود: پروردگارم مرا به معراج برد و از پشت حجاب به من وحی کرد آنچه وحی کرد و به من فرمود: ای محمد هر آنکه یکی از دوستان مرا خوار کند به جنگ من سنگر گرفته، و هر که با من جنگ کند با او جنگ نمایم. گفتم: پروردگارا این ولیّ تو کیست؟ فرمود: او کسی است که برای تو و وصیّ تو و ذریهٔ شما به ولایت از او پیمان گرفته‌ام[3].

چون این را دانستی می‌گوییم: در وجوب محبّت و دوستی اولیای خدا و وجوب بغض و دشمنی با دشمنان خدا تردیدی نیست بلکه از ضروریّات مذهب ما است، عقل و نقل نیز بر آن دلالت دارند.

---

۱ کافی ۲/ ۳۵۱

۲ کافی ۲ ۳۵۲

۳ کافی ۲، ۳۵۳

امّا عقل: شاید نیاز به بیان نداشته باشد.

و امّا نقل: متواتر است ولی ما ـ از باب تیمّن ـ به ذکر چند روایت اکتفا می‌کنیم:

۱ ـ در کافی به سند صحیحی از حضرت ابوجعفر ثانی امام جواد ﷺ از پدرش از جدّش مروی است که امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: رسول‌الله ﷺ فرمودند: خداوند اسلام را آفرید و برای آن میدان و نور و دژ و یاوری قرار داد؛ عرصهٔ میدان اسلام قرآن، و نور آن حکمت، و دژ آن نیکی و معروف است. امّا انصار و یاران آن من و خاندانم و شیعیان ما هستیم. پس خاندان من و شیعیانشان را دوست بدارید که: وقتی در معراج به آسمانِ دنیا برده شدم، جبرئیل مرا به اهل آسمان معرفی کرد. خداوند محبّت من و محبّت خاندانم و شیعیانشان را در دل فرشتگان به ودیعت سپرد، که این محبّت تا روز قیامت نزد آنها امانت است. سپس مرا به سمت اهل زمین فرود آورد، و مرا به اهل زمین معرفی نمود، پس خداوند عز و جل محبّت من و محبّت خاندان من و شیعیانشان را در دلهای مؤمنین امّتم قرار داد. بنابراین مؤمنان امّت من امانت مرا تا روز قیامت حفظ می‌کنند. آگاه باشید که اگر کسی از امّت من در تمام عمرش ـ که همهٔ دورانها را پر کند ـ خداوند عز و جل را عبادت کند ولی خدای عز و جل را در حالی که بغض خاندانم و شیعیانم را در دل داشته باشد ملاقات نماید، خداوند سینه‌اش را جز به نفاق نگشاید[1].

۲ ـ همچنین در اصول کافی به سند خود از یعقوب بن الضحاک از یکی از اصحاب ما ـ که سرّاج و خدمتگزار حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ بود ـ، چنین آورده است: امام صادق ﷺ در حیره بود من و عدّه‌ای از دوستانش را برای انجام کاری فرستاد ـ تا آنجا که گوید: سپس بازگشتیم و ـ سخن از قومی به میان آمد. عرض کردم: فدایت شوم ما از آنها بیزاری می‌جوییم چون آن اعتقادی که داریم آنها ندارند. فرمود: آنها ولایت و دوستی ما را دارند و آنچه شما عقیده دارید آنها ندارند شما از آنها بیزاری می‌جویید؟ عرض کردم: آری. فرمود: پس نزد ما هم چیزهایی هست که شما نمی‌دانید، شایسته است که از شما بیزاری بجوییم؟ عرض کردم: فدایت شوم، خیر. فرمود: و همچنین مطالبی نزد خداوند هست که نزد ما نیست پس باید خداوند ما را دور بیندازد؟ عرض کردم: نه سوگند به خدا

---

۱. کافی، ۲: ۴۶

قربانت گردم. فرمود: پس آنها را دوست بدارید و از آنها بیزاری نجویید، بعضی از مسلمانها یک سهم و بعضی دو سهم از ایمان دارند[۱].

این خبر طولانی است و در باب درجات ایمان اصول کافی آمده است.

۳ ـ در باب الحبّ فی الله در کتاب مذکور از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ روایت شده که فرمود: از محکم‌ترین گیره‌های ایمان اینکه [شخص] در راه خدا محبّت کند، و در راه خدا خشم گیرد، و در راه خدا ببخشد، و در راه خدا منع کند[۲].

۴ ـ و نیز در همان باب از کتاب مزبور روایت از آن حضرت از رسول‌الله ﷺ آمده که فرمود: کدامیک از گیره‌های ایمان محکم‌تر است؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند، و بعضی گفتند: نماز. بعضی گفتند: زکات، برخی گفتند: روزه، و بعضی گفتند: حجّ و عمره و بعضی گفتند: جهاد. آنگاه رسول‌الله ﷺ فرمود: برای هر یک از آنچه گفتید فضیلتی هست ولی اینها نیست. و امّا محکم‌ترین گیره‌های ایمان محبّت در راه خدا و بغض در راه خدا و دوستی دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا است.

۵ ـ و از حضرت صادق ﷺ مروی است: هر کس دوستی در راه دین و خشم به خاطر دین نداشته باشد دین ندارد[۳].

می‌گویم: اینها قسمتی از اخبار است که بر وجوب محبّت اولیا و دوستان خدا دلالت دارد. و چون این مطلب روشن شد می‌گوییم: تردیدی نیست که هر چه ایمان کاملتر باشد محبّت نسبت به اهل ایمان هم شدیدتر خواهد بود. و هر چه مؤمن کاملتر باشد شایسته است که محبّت نسبت به او شدیدتر و بیشتر باشد، زیرا که این محبّت به سبب ارتباط ایمانی است که بین مؤمنین وجود دارد.

با این بیان واجب است که محبّت تو نسبت به امام زمانت که اصل و گیرهٔ ایمان و کوه ولایت و قلهٔ آن است شدیدتر و قویتر از محبّت نسبت به تمام مؤمنین باشد، بلکه باید آن حضرت را از پدر و فرزند و بلکه از خودت هم بیشتر دوست بداری چنانکه آیهٔ شریفهٔ:

---

۱. کافی، ۲ / ۴۳.
۲. کافی، ۲ / ۱۲۵.
۳. کافی، ۲ / ۱۲۷.

﴿قُلْ اِنْ کانَ آباؤُکُمْ وَ اَبْناؤُکُمْ وَ اِخْوانُکُمْ وَ اَزْواجُکُمْ وَ عَشیرَتُکُمْ وَ اَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَ مَساکِنُ تَرْضَوْنَها اَحَبَّ اِلَیْکُمْ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَجِهادٍ فی سَبیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّی یَأْتِیَ اللهُ بِاَمْرِهِ﴾[1]؛ بگو چنانچه پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشاوندان و اموالی که جمع کرده‌اید و تجارتی که از کسادی آن می‌ترسید، و منزلهایی که خوشایند شما است را، از خدا و رسول او و جهاد در راه او بیشتر دوست دارید، پس منتظر باشید تا خداوند امر حتمی و نافذش را جاری سازد.

بر آن دلالت دارد. و نیز حدیثی که در دارالسلام و غیر آن از علل الشرایع منقول است که رسول الله ﷺ فرمود: هیچ بنده‌ای ایمان نمی‌آورد تا اینکه من نزد او از خودش محبوبتر باشم، و به عترت من از عترت و بستگان خودش بیشتر محبّت داشته باشد، و خاندان مرا از خاندان خودش بیشتر دوست بدارد، و ذات من نزد او از ذات خودش محبوبتر باشد[2].

نکته اینکه: پوشیده نیست که محبّت امری است قلبی و کیفیّتی است نفسانی، ولی آثار و نشانه‌های آشکاری دارد که به وسیلهٔ آنها درجات و مراتب محبّت تو نسبت به محبوب شناخته می‌شود، از جمله آن نشانه‌ها اینکه: اگر از نظرت غایب شود در دعا کردن برای او اهتمام بورزی، و اگر مصیبتی برایش رخ دهد برای او غمگین شوی، مگر نمی‌بینی که هرگاه فرزند شایستهٔ خوشروی وارسته‌ای داشته باشی و آن فرزند به سفری برود که جایش را ندانی، هیچ ساعتی از شب و روزت از فکر او بیرون نمی‌روی و پیوسته برایش دعا می‌کنی، و از مؤمنین و صالحین تقاضا می‌کنی که برای او دعا کنند، آیا این کار جز به خاطر محبّت و علاقهٔ شدید است؟ بنابراین ای کسی که مدّعی محبّت مولای خودت هستی آیا روزی بر شما می‌گذرد که او را فراموش نکنی؟ پس در غیبت او برایش دعا بسیار کنید و فرصت را غنیمت بشمارید.

موضوع دوم. اینکه دوستی ما مقتضی این است که در دعا کردن برای آن حضرت کوشش و جدّیت داشته باشیم.

دعا کردن برای محبوب در نهاد افراد بشر نهفته و با سرشت آنان آمیخته است، و این

---

۱. سوره توبه، آیه ۲۴

۲. علل الشرایع، ۱۴۰

امر کاملا واضح است، ولی منظور دیگری را در اینجا دنبال می‌کنیم اینکه: لازم است دعای برای آن حضرت را بر هر دعایی مقدم بداریم. توضیح این مطلب نیاز به مقدّمه‌ای دارد که می‌آوریم: انگیزه‌ها و اسباب محبّت سه چیز است: لذّت و نفع و نیکی. مهمترین و کاملترین این انگیزه‌ها سومین آنها است[1]، بلکه می‌توان گفت: آن دو سبب اول و دوم هم به این سبب برمی‌گردد.

منظور از نیکی و خیر این است که وجود چیزی به وجهی از وجوه خیر و نیک باشد، که هرگاه انسان بداند وجود چیزی یا شخصی مایهٔ نیکی و خیر است از روی طبع آن را دوست می‌دارد هر چند که از آن خیر به او نرسد، و هر چه خیرش بیشتر باشد علاقه و محبّت انسان نسبت به او زیادتر می‌گردد، البته بر حسب درجات معرفت و شناخت خیرهای وجود او.

حال که این مقدّمه را دانستی بدان که تمام انگیزه‌های موجب محبّت در وجود مولای ما حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه جمع است.

اما لذّت: کدام لذّت برای مؤمن شیرین‌تر و بالاتر از زیارت جمال مبارک آن حضرت و تشرّف به وصال او است؟، که لذّتهای ظاهری و باطنی آن به قدری زیاد است که نمی‌توانم بشمارم، لذا امیرالمؤمنین ﷺ از روی شوقِ دیدارش آه می‌کشید ـ چنانکه در حدیثی در غیبت نعمانی آمده است ـ[2].

و امّا نفع: همانطور که در بخش سوم کتاب دانستی تمام منافع و بهره‌ها به برکت وجود آن حضرت به خلایق می‌رسد، اضافه بر منافع و آثار مخصوصی که متوقف بر ظهور آن حضرت است، و چه خوش گفته‌اند به عربی:

لَقَدْ جُمِعَتْ فيهِ الْمَحاسِنُ كُلُّها؛ به راستی که همهٔ خوبیها در او جمع گردیده است.

و به فارسی سروده‌اند:

[رخ یوسف کف موسی دم عیسی داری] آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

---

۱. زیراکه غالباً آن دو سبب نخستین در معرض زوال و از بین رفتن است که محبّت نیز از بین می‌رود، ولی وجود مولای ما حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه منافع وجودش پیوسته موجود است. و لذّت مؤمن به وجود آن حضرت پایدار است. (مؤلف).

۲. غیبه نعمانی، ۲۱۴.

و امّا خیرات وجودش: عقلهای ما کوتاه و اندیشه‌های ما پایین‌تر است از اینکه آنها را درک کنیم، که جز اندکی از علم داده نشده‌ایم، ولی هر کس به قدر فهم و هر مؤمنی به اندازهٔ سهم خود مطلب را درمی‌یابد. هر که معرفتش نسبت به خیرات وجود شریف آن جناب بیشتر باشد، دعا کردن در نظر او مهمتر است. زیرا که اهتمام و کوشش در دعا از کمال محبّت و دوستی سرچشمه می‌گیرد، و کمال محبّت از کمال معرفت حاصل می‌شود و این یکی از وجوه شدّت اهتمام ائمه ﷺ در دعا کردن برای آن جناب و درخواست تعجیل فرجش از درگاه خداوند می‌باشد. بعضی از وجوه دیگر هم در اول بخش هفتم با توضیح بیشتری خواهد آمد.

نتیجه اینکه: دوستی و محبّت و ولای ما نسبت به آن حضرت موجب اهتمام و کوشش ما در دعا برای فَرَجش می‌باشد، که بیشتر و پیشتر از دعا کردن برای خودمان و آنچه مربوط به ما است لازم است برای آن جناب دعا کنیم اِن شاء الله تعالی.

موضوع سوم: وِلایت آن حضرت بر ما: ولایت در اینجا به کسر واو به معنی سلطه و استیلاء و سرپرستی است، و منظور از ولایت آن حضرت بر ما همان است که در آیهٔ شریفهٔ: ﴿اَلنَّبِيُّ اَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ﴾؛ پیامبر نسبت به مؤمنان از آنان نسبت به خودشان سزاوارتر است.

به آن تصریح شده، چنانکه حدیثی را در بخش سوم در حقّ آقا بر بنده آوردیم، بدانجا مراجعه شود.

و هرگاه یقین و باور داشته باشیم که آن حضرت در تمام آنچه متعلق به ما است، از خود ما شایسته‌تر و اولی است، بر خود لازم خواهیم دانست که در همهٔ چیزهایی که مورد علاقهٔ ما است آن حضرت را اولی و شایسته‌تر بدانیم و مقدّم بداریم.

و احتمال دارد که در عبارت زیارت جامعه همین معنی منظور باشد که می‌خوانیم: وَ مُقَدِّمُكُمْ اَمٰامَ طَلِبَتي وَ حَوٰائِجي وَ اِرٰادَتي في كُلِّ اَحْوٰالي وَ اُمُوري؛ و شما را بر خواسته‌ها و نیازها و تصمیم‌های خودم، مقدّم می‌دارم.

پس وِلایت آن حضرت موجب این است که ما در تمام امور آن جناب را مقدّم بداریم، و در حدیث نبوی نیز دلالت بر این معنی گذشت، و از مهمترین امور دعا است که کلید هر

خیر و سلاح هر پرهیزکار می‌باشد، پس شایسته است که آن حضرت را بر خود و هر که مورد علاقهٔ ماست در دعای برای فَرَج و عافیت سزاوارتر بدانیم.

و در این سه موضوع به حدّ کافی دلایل قوی بیان نمودیم.

۲ـ وصال آن حضرت عجّل الله فرجه

اهمّ حوائج دوستان و آخرین آرزوی مشتاقان، و نهایت خواستهٔ عارفان است، که بیشترین دعاهای آنان و مهمترین حوائج ایشان پیرامون مسئلهٔ تعجیل در وصال امام زمان حجّت بن الحسن عجّل الله فرجه الشریف دور می‌زند. چه خوش گفته‌اند:

فُؤادي وَطَرفي يَأْسَفانِ عَلَيْكُمْ　　وَعِنْدَكُمْ رُوحي وَذِكْرُكُمْ عِنْدي

وَلَسْتُ أَلَذُّ الْعَيْشَ حَتّى أَراكُمُ　　وَلَوْ كُنْتُ فِي الْفِرْدَوْسِ اَوْ جَنَّةِ الْخُلْدِ

دل و دیده‌ام بر شما اسفبار است، و جان و دلم پیش شما و یاد شما نزد من است.

من از زندگی لذّت نمی‌برم تا اینکه شما را ببینم، هر چند که در فردوس یا بهشت جاویدان باشم.

و از ابیات نوین خواندنی که به خاطر رسیده و باعجله در اشتیاق به زمان وصال و یاد آوردن مولایم در هر حال، آنها را نوشته‌ام این ابیات است:

۱ ـ تَوَلّى شَبابي فِي الْفِراقِ فَأَسْرَعا　　وَآذَنَ عُمْري بِالرَّحيلِ فَوَدَّعا

۲ ـ حَيِيتُ بِشَوْقِ الْوَصْلِ دَهْراً وَلَمْ أَكُن　　بِشَيْءٍ سِوىٰ تِذْكارِهِ مُتَمَتِّعا

۳ ـ قَدِ اشْتَدَّ شَوْقي فيكَ يا غايَةَ الْمُنىٰ　　وَيا خَيْرَ مَنْ صَلّى وَيا خَيْرَ مَنْ دَعا

۴ ـ وَيا خَيْرَ مَقْصُودٍ وَيا خَيْرَ موئِلٍ　　وَيا خَيْرَ مَنْ لَبّى وَيا خَيْرَ مَنْ سَعىٰ

۵ ـ وَقَدْ طالَ صَبْري فِي النَّوىٰ إِذْتَرَكْتَني　　كَئيبًا غَريباً باكِياً مُتَوَجِّعا

۶ ـ فَيا مُهْجَتي يا رَوْحَ قَلْبي وَراحَتي　　أَغِثْني فَقَلْبي كادَ أَنْ يَتَصَدَّعا

۷ ـ نَظَرْتُ بِأَبْوابِ الْمُلُوكِ فَلَمْ أَجِدْ　　سِوىٰ بابِكَ الْعالي مَلاذاً وَمَفْزَعا

۸ ـ وَإِذْ نَزَلَ الْمَعْرُوفُ وَالْعَدْلُ وَالسَّخا　　فَما اخْتارَ إِلاّ في فِنائِكَ مَوْضِعا

۹ ـ أَغِثْني بِفَيْضٍ مِنْ نَداكَ فَإِنَّهُ　　لَقَدْ صارَ مِنْهُ الْبَرُّ وَالْبَحْرُ مُتْرَعا

۱۰ ـ فَلَوْلاكَ ساخَ الْأَرْضُ بِالْخَلْقِ كُلِّهِمْ　　وَصارَ بُطُونُ الْأَرْضِ لِلنّاسِ مَضْجَعا

۱۱ ـ وَلَوْلاکَ اِنْدَکَّ الْجِبالُ جَمیعُها وَلَوْلاکَ اَرْکانُ السَّماءِ تَزَعْزَعا
۱۲ ـ وَما نَبَتَتْ فِي الْاَرْضِ لَوْلاکَ حَبَّةٌ وَلا شَجَرٌ لَوْلا وُجُودُکَ اَیْنَعا
۱۳ ـ وَلا اَشْرَقَتْ شَمْسٌ وَلا نَیِّرٌ بَدا وَلا نَبَعَتْ عَیْنٌ وَلَا الْبَرْقُ اَمْصَعا
۱۴ ـ وَصَیَّرَنَا الْاَعْداءُ لَوْلاکَ طُعْمَةً وَکانَ عَلَیْنَا الذُّل ثَوباً مُلَفَّعا
۱۵ ـ وَما فازَ ناجٍ بِالنَّجاةِ بِغَیْرِکُمْ وَمَنْ اَمَّها مِنْ غَیْرِکُمْ کانَ اَلْکَعا
۱۶ ـ حَبیبي حَبیبي طالَ هَمّي وَکُرْبَتي اَغِثْني سَریعاً قَبْلَ اَنْ اَتَضَیَّعا
۱۷ ـ تَعالَیْتَ عَنْ مَدْحِي وَمَدْحِ الْخَلائِقِ وَما قیلَ في عَلْیاکَ قَدْ کُنْتَ اَرْفَعا

۱ ـ جوانیم در فراق به سرعت گذشت و عمر در انتظار به سر آمد.

۲ ـ من به شوق وصال زیستم و به جز یاد او از چیزی لذّت نبرده‌ام.

۳ ـ ای منتهای آرزو، ای بهترین نمازگزاران و دعا کنندگان شوقم نسبت به تو شدید است.

۴ ـ ای بهترین مقصودها و بهترین پناه دهندگان ـ و ای بهترین تلبیه گویان و سعی کنندگان.

۵ ـ کاسهٔ صبرم در دوری تو لبریز شد که اندوهناک و غریب و گریان و دردمند رهایم ساخته‌ای.

۶ ـ ای روح و جانم و ای راحت روانم به فریادم برس که نزدیک است دلم از غصه آب شود.

۷ ـ به هر آستانی که نگاه کردم جز آستانهٔ والای تو پناهگاهی ندیدم.

۸ ـ از آن روزی که معروف و عدل و سخاوت در جهان پدید آمده ـ جز درگاه تو جا و منزلی نگرفته است.

۹ ـ از فیض بخشش خود مرا پناه ده ـ که همهٔ عالم از خشکی و دریا به آن طراوت یافته است.

۱۰ ـ اگر تو نبودی زمین همه را در خود فرو می‌برد ـ و دل خاک خوابگاه مردمان می‌شد.

۱۱ ـ و اگر تو نبودی تمام کوهها از هم پاشیده می‌شد ـ و اگر تو نبودی ارکان آسمان متزلزل می‌گشت.

۱۲ ـ اگر تو نبودی هیچ گیاهی از زمین نمی‌رویید ـ و هیچ درختی شادابی نمی‌یافت.

۱۳ ـ و خورشید و ستارگان نور نمی‌افشاندند ـ و هیچ چشمه‌ای نمی‌جوشید و برقی نمی‌زد.

۱۴ ـ و اگر تو نبودی دشمنان ما را طعمهٔ خود می‌ساختند ـ و لباس ننگ و مذلت بر ما پوشانده می‌شد.

۱۵ ـ هیچ کس به غیر شما نجات نیافته ـ و هر که از غیر شما نجات خواهد ابله است.

۱۶ ـ ای حبیب من غصه و ناراحتیم طولانی شد ـ زود به فریادم برس پیش از آنکه وابمانم.

۱۷ ـ تو بالاتر از آنی که مدح تو گوییم ـ هر چه در ثنای تو گفته شود تو برتری.

حرف هاء

۱ ـ همّ آن حضرت عجّل الله فرجه

همّ و اندوه آن جناب به خاطر ضعف و ناتوانی اهل اسلام و به تردید افتادن دلهای مردم و گناهانی که ما مرتکب می‌شویم و اصراری که بر معاصی داریم می‌باشد. چنانکه این امر از بعضی توقیعات آن حضرت معلوم می‌شود، که موجب لزوم دعا برای برطرف شدن اندوه آن بزرگوار بر خاصّ و عامّ می‌باشد.

دلیل بر این مطلب، علاوه بر اینکه روش اهل محبّت است، روایتی است که در اول حرف الف در همین بخش از امام صادق ﷺ آوردیم، دیگر اعاده نمی‌کنیم.

۲ ـ هدم بناهای کفر و شقاق و نفاق

از جمله موجبات دعا کردن برای آن حضرت می‌باشد. زیرا که از لوازم بغض دشمنان است که در بحث ولایت، وجوب آن را بیان داشتیم.

دلیل بر اینکه مولی صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه دستور تخریب و ویران سازی بناهای اهل کفر و سرکشان و منافقان را صادر می‌کند، چند دعا و روایت است. از جمله:

۱ ـ در دعای ندبه ـ که از امام صادق ﷺ مروی است ـ آمده:

کجاست ویران کنندهٔ بناهای شرک و نفاق.

۲ ـ به روایت مفضّل، امام صادق ﷺ فرمود: قائم ﷺ پس از آنکه شرق و غرب زمین را زیر پا می‌گذارد، به کوفه و مسجد آن می‌آید، و مسجدی که یزید بن معاویه لعنة‌الله علیه پس از کشتن حسین بن علی ﷺ بنا کرده ویران می‌سازد، و نیز مسجدی که برای خدا نیست هر که آن را بسازد ملعون است ملعون[1].

۳ ـ روایت علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی که در کتاب المحجّه سیّد هاشم بحرینی از مولای ما صاحب الزمان ﷺ نقل شده آمده است: ای فرزند مهزیار اگر استغفار شما برای یکدیگر نبود ـ جز خواص شیعه که سخنانشان شبیه افعالشان است ـ هر که روی زمین است هلاک می‌شد. سپس فرمود: ای فرزند مهزیار ـ و دستش را دراز کرد ـ آیا تو را از خبر آگاه نسازم؟ هرگاه کودک بنشیند، و مغربی حرکت کند، و یمانی راه بیفتد، و با سفیانی بیعت شود، خداوند به من اجازهٔ قیام خواهد داد، پس بین صفا و مروه با سیصد و سیزده مرد خروج می‌کنم، آنگاه به کوفه می‌آیم و مسجد آن را منهدم می‌سازم و بر اساس بنای نخستین آن بنا می‌نمایم، و آنچه از ساختمانهای جبّاران پیرامون آن هست نیز ویران می‌کنم، و با مردم حَجّةالإسلام را بجای می‌آورم و به یثرب (مدینه) می‌روم، پس حجره را خراب می‌کنم و آنچه در آن است ـ یعنی آن دو ـ را تازه بیرون می‌آورم، و دستور می‌دهم در سمت بقیع بر دو چوب خشک آنها را به دار آویزند، پس آن دو چوب خشک از زیر آنها برگ می‌دهد، آنگاه مردم به فتنه‌ای شدیدتر از فتنهٔ اول دچار می‌گردند، که آواز دهنده‌ای از سوی آسمان بانگ می‌زند: فرو بر ای زمین و بگیر اینها را. سپس بر روی زمین باقی نمی‌ماند جز مؤمنی که دلش را برای ایمان خالص کرده باشد. گفتم: ای آقای من، پس ار آن چه می‌شود؟ فرمود: بازگشت بازگشت، رجعت رجعت. سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿ثُمَّ رَدَدْنٰا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ وَ اَمْدَدْنٰاکُمْ بِاَمْوٰالٍ وَ بَنِینَ وَ جَعَلْنٰاکُمْ اَکْثَرَ نَفِیراً﴾[2]؛ سپس شما را بر آنان غلبه دهیم و به اموال و پسرانی مدد نماییم، و تعداد شما را بیشتر سازیم.

۴ ـ در بحار به روایت ابوبصیر، امام صادق ﷺ فرمود: هرگاه قائم ﷺ بپاخیزد

---

۱. بحار الانوار، ۵۳ / ۳۴

۲. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۶

مسجدالحرام را خراب می‌کند تا به وضع سابقش درآورد، و مقام را به جایی که در آن بوده بازگرداند[۱].

۵ ـ در حدیث دیگری از آن حضرت آمده که: قائم علیه السلام مسجدالحرام را خراب خواهد کرد تا به پایهٔ اصلی خودش بازگرداند و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله را نیز به اصل خودش بازگرداند و خانهٔ کعبه را به موضع خود برمی‌گرداند و بر همان اساس بپامی‌دارد[۲].

۶ ـ و در همان کتاب از غیبت شیخ طوسی به سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که: ضمن سخنانی از مسجد کوفه یاد کرد که از سفال و خشت و گِل ساخته شده بود، فرمود: وای به حال آنکه تو را منهدم سازد و وای به حال آنکه خراب کردنت را آسان نماید، و وای بر آنکه با پخته شده (آجر) تو را بنا کند که قبلهٔ نوح را تغییر دهد، خوشا به حال کسی که با منهدم کننده‌ات قائم خاندانم بوده باشد که آنان خوبان امت هستند[۳].

۷ ـ و در همان کتاب از ابوبصیر ضمن حدیثی که آن را مختصر کرده گفته است: هرگاه قائم بپاخیزد وارد کوفه شود، و دستور می‌دهد مساجد چهارگانه منهدم گردد تا به اساس آنها برسد و آنها را مانند سایبان موسی علیه السلام خواهد ساخت، و تمام مساجد را وسعت داده و بلندیها (یا طبقه‌ها) را از بین می‌برد، به همان ترتیبی که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده قرار می‌دهد، و بزرگ راهها را وسعت می‌دهد که شصت ذراع خواهد شد، و هر مسجدی که بر سر راه باشد خراب می‌کند، و هر منفذی که به سمت راه عبور مردم، و هر بالکن و فاضلاب و ناودانی را که به طرف راه عمومی است می‌بندد، و خداوند فلک را در زمان او دستور کُند چرخیدن می‌دهد، تا آنجا که یک روز در زمان او همچون ده روز، و یک ماه مانند ده ماه و یک سال همچون ده سال از سالهای شما می‌شود.

سپس چندی نمی‌گذرد که سرکشان موالی[۴] در رمیلة الدسکره خروج می‌کنند، ده هزار

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۳۸

۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۳۲

۳. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۳۲.

۴. شاید منظور از «موالی» غیر عربهایی باشد که در بلاد عربی سکونت گزیده‌اند. و «دسکره» نام ده و معبد نصاری و زمین هموار و خانه‌های عجمیان که در آنها شراب و ملاهی است می‌باشد. معنی بعضی کلمات این حدیث به طور تفصیل معلوم نیست. و الله العالم. (مترجم)

نفر شعارشان یا عثمان یا عتمان است، پس آن حضرت یکی از موالی را فرا می‌خواند و شمشیرش را به او می‌دهد، آنگاه او به سویشان می‌رود و آنها را می‌کشد و احدی از آنان را باقی نمی‌گذارد. آنگاه به سوی کابل شاه می‌رود و آن شهری است که هیچ کس پیش از او آن را فتح نکرده، پس آن را فتح می‌نماید. سپس به سوی کوفه روان می‌شود و در آن فرود می‌آید که منزلش در آن خواهد بود و هفتاد قبیله از قبائل عرب را آواره می‌سازد[1].

۳ ـ هدایت بندگان

هدایت و راهنمایی بندگان خدا به راه صحیح و روش استوار، از عظیم‌ترین حقوقی است که موجب دعا برای آن حضرت می‌باشد. زیرا که این امر از مهم‌ترین انواع احیاء و زنده کردن بندگان است، چنانکه در حدیثی که در مجلّد اول بحار از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام روایت شده این معنی تصریح گشته است[2].

و در همان کتاب به نقل از کتاب عوالی اللئالی مرسلاً از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: هر کس یک مسئله به شخصی بیاموزد مالک گردن او شده و او را بردهٔ خود ساخته است. گفتند: یا رسول الله آیا او را می‌فروشد؟ فرمود: نه، ولی به او امر و نهی می‌کند[3].

می‌گویم: از آنچه در بحث نور امام عصر عجل الله فرجه آوردیم دانستی که هدایت تمام اهل ایمان از پرتو نور حضرت صاحب الزمان است، اضافه بر آنچه از انواع مختلف احکام به مردم آموخته که در احتجاج و بحار و اکمال در توقیعات آن جناب آمده است.

بنابراین دعا کردن برای آن حضرت به خاطر ادای حق او لازم می‌باشد.

۴ ـ هجران آن حضرت عجّل الله فرجه

از شدیدترین انواع شکنجه و فشار برای دوستان مخلص آن جناب است، از همین روی

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۳۳.
۲. بحار الانوار ۲ / ۲۰.
۳. بحار الانوار، ۲ / ۴۴؛ عوالی اللئالی، ۴ / ۷۱.

برای صبر و تحمل این فشار در زمان غیبت، پاداش بسیار وعده فرموده‌اند. روایاتی که در این باب وارد است، در بخش هشتم خواهیم آورد. البته تردیدی نیست که جدّیت و اهتمام در دعا برای برطرف شدن عذاب و ناراحتی، فطری خردمندان است. و در بعضی از احادیث هست که: دل مؤمن از آنچه در زمان غیبت می‌بیند، آب می‌شود.

یکی از دوستان مناسب این معنی خوش سروده:

قَدْ ذَاَبَ مِنَ الْـفِرٰاقِ لَـحْمي وَدَمـي وَاشْـتَدَّ مِـنَ الشَّـوقِ اِلَـيْكُمْ أَلَـمي
كَمْ اَشْرَبُ غُـصَّتي بِـدَمْعي وَدَمـي كَمْ اَصْبِرُ يٰا لَـيْتَ وُجُـودي عَـدَمي

گوشت و خونم از فراق آب شد، و از شوق شما دردم شدید شد.

چقدر اندوه و غصه‌ام را با اشک و خون بخورم، تا کی صبر کنم ای کاش نیست می‌شدم.

و از جمله ابیاتی که در بعضی از این سحرها به خاطرم افتاد در خطاب به حضرت صاحب الامر ﷺ از درد هجران چنین است:

مِنْ هِجرِكَ يٰا حَبيبُ قَلْبي قَدْ ذَاب اُنْـظُرْ نَـظَراً اِلَـيَّ يٰـابْنَ الْاَطْـيابِ
اِنْ غِـبْتَ لِـذَنْبِنٰا فَـتُبْنٰا تُـبْنٰا اَوْ خِفْتَ مِنَ الْعِدىٰ فَمٰا لِلاَحْبٰابِ
اَلْجَورُ فَشٰـا عَـلَى الْـمُحِبّينَ فَـقُمْ يٰـا مُـنْتَقِماً بِـاَمْرِ رَبِّ الْاَرْبٰـابِ

از هجران تو ای حبیب دلم آب شد، ای فرزند پاکان به من نگاه کن.

اگر به خاطر گناهان ما غایب شده‌ای که توبه، توبه می‌کنیم، یا از دشمنان ترسانی پس دوستان چه کنند؟

ستم بر دوستان شیوع یافت بپاخیز، ای انتقام گیرنده به فرمان پروردگار همه.

حرف یاء

۱ ـ یَد (نعمت) آن حضرت بر ما

استعمال کلمهٔ ید به معنی نعمت در زبان عربی بسیار زیاد است. شاعر می‌گوید:

وَلَنْ اَذْكُـرَ النّـعمٰانَ اِلّا بِـصٰالِحٍ فَـاِنَّ لَـهُ عِـنْدي يَـدِيّاً وَاَنْـعُمٰا

و نعمان را جز به نیکی یاد نکنم، که او را بر من احسانها و نعمتها است.

و «یدِیّ» بر وزن «أمیر» جمع «ید» می‌باشد، مثل عبید جمع عبد، چنانکه شیخ طبرسی در مجمع البیان گفته است[1].

و چون تمام نعمتها به برکت وجود مولی صاحب‌الزمان صلوات الله علیه به ما می‌رسد، بر ما لازم است شکرانهٔ وجود حضرتش را با دعا کردن و مانند آن بجای آوریم، چون شکر واسطهٔ نعمت مانند شکر صاحب نعمت واجب است ـ چنانکه این معنی در روایات آمده ـ در بخش سوم کتاب و در حرف نون از همین بخش نیز مطالبی آوردیم، در بخش پنجم نیز ان شاء الله توضیح بیشتری خواهد آمد.

در اینجا مناسب است حدیثی که در خرایج و بحار روایت شده بیاوریم: **عن ابی‌جعفر ﷺ قالَ: اِذٰا قٰامَ قٰائِمُنٰا وَضَعَ یَدَهُ عَلیٰ رُؤُسِ الْعِبٰادِ فَجَمَع بِهِ عُقُولَهُمْ وَ اَکْمَلَ بِهِ اَخْلاٰقهُمْ**؛ حضرت باقر ﷺ فرمود: چون قائم ما بپاخیزد دست خود را بر سر بندگان می‌نهد پس به وسیلهٔ آن عقلهایشان جمع و اخلاقشان کامل می‌شود[2].

یکی از علما ﷺ گفته: منظور همین دست ظاهری است که به طور معجزه‌آسا بر سر تمام بندگان قرار می‌دهد.

می‌گویم: احتمال دارد که منظور از «ید» قدرت یا حکومت باشد که معنی چنین شود: هرگاه آن حضرت بپاخیزد بر همهٔ بندگان مستولی گردد و سلطه یابد، و حکومت آن حضرت بر همه جا سایه افکند، و به این وسیله عقول را جمع و اخلاق را کامل گرداند، زیرا که اهل فسق و فجور و کفر و الحاد از بین می‌روند.

۲ ـ یُمن آن حضرت عجّل الله فرجه

میمنت وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه از آنچه در این کتاب آوردیم معلوم می‌گردد.

بهتر آن است که این بخش را با چند بیت که شبی از شبها به خاطرم رسیده و بر زبانم جاری گردیده، ختم کنم. هر چند که آن حضرت از مدح من و امثال من بالاتر است، ولی

---

۱. مجمع البیان، ۳ / ۲۱۸.

۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۳۲۸.

هدیه‌ای است از کوچک به بزرگ که آن را برای اصلاح حالم و رسیدن به آرزوهایم در دنیا و آخرت به شفاعت مولی و آقایم تقدیم می‌نمایم:

۱ ـ قَدْ هاجَ حُزْني وَقَلْبي صارَ مُنْكَمِداً ... لِهِجْرِ مَنْ حُسْنُهُ لِلْعالَمينَ بَدا

۲ ـ خَيْرُ الْوَرىٰ نَسَباً شَمْسُ الْهُدىٰ حَسَبا ... وَاَفْضَلُ الْخَلْقِ اَعْواناً وَمُحْتَشَدا

۳ ـ قَدْ حارَ ذُو اللُّبِّ في اِدْراكِ رُتْبَتِهِ ... وَالْعَقْلُ في نَعْتِهِ اَعْيىٰ وَاِنْخَمَدا

۴ ـ بِيُمْنِهِ تَجِدُ الْاَجْبالَ ثابِتَةً ... لَوْ لا كَرامَتُهُ اَلْفَيْتَها بِدَدا

۵ ـ مِنْ نُورِهِ الشَّمْسُ وَالْاَقْمارُ نَيِّرَةٌ ... مِنْ فَضْلِهِ قَدْ رَبىٰ ما كانَ مُنْهَمِدا

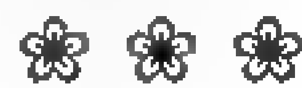
۶ ـ لَمْ يُرْزَقِ النّاسُ لَوْ لا فَيْضُ نائِلِهِ ... وَما بَقَوْا ساعَةً في دَهْرِهِمْ اَبَدا

۷ ـ شَمائِلُ الْمُصْطَفىٰ كانَتْ شَمائِلُهُ ... وَمُحْكَمُ الذِّكْرِ في اَوْصافِهِ وَرَدا

۸ ـ تَكامَلَ الْعِلْمَ وَالْاَخْلاقَ اَكْمَلَها ... في ذاتِهِ الْقُدْسِ طُرّاً حينَ اِذْ وُلِدا

۹ ـ باهىٰ بِهِ اللهُ سُكّانَ السَّماءِ وَقَدْ ... ضَجُّوا اِلَى اللهِ اِذْ قَتْلُ الْحُسَينِ بَدا

۱۰ ـ أنِ اسْكُتُوا اَنْتَقِمْ حَتْماً بِقائِمِهِم ... مِنْ كُلِّ مَنْ حارَبَ الْمَظْلُومَ اَوْ طَرَدا



۱ ـ اندوهم شعله‌ور و دلم پر از درد شده
از هجران کسی که زیبائیش جهان را چیره کرده است

۲ ـ بهترین مردم در نَسَب و خورشید هدایت در حَسَب
و والاترین خلایق از جهت یاران و پیروان

۳ ـ آنکه خردمندان از درک رتبه‌اش مُبهوت
و عقل در توصیف جلالش درمانده و بی‌تحرّک است

۴ ـ از یمن وجود او کوهها بر جای مانده
اگر کرامت او نبود آنها را از هم پاشیده می‌دیدی

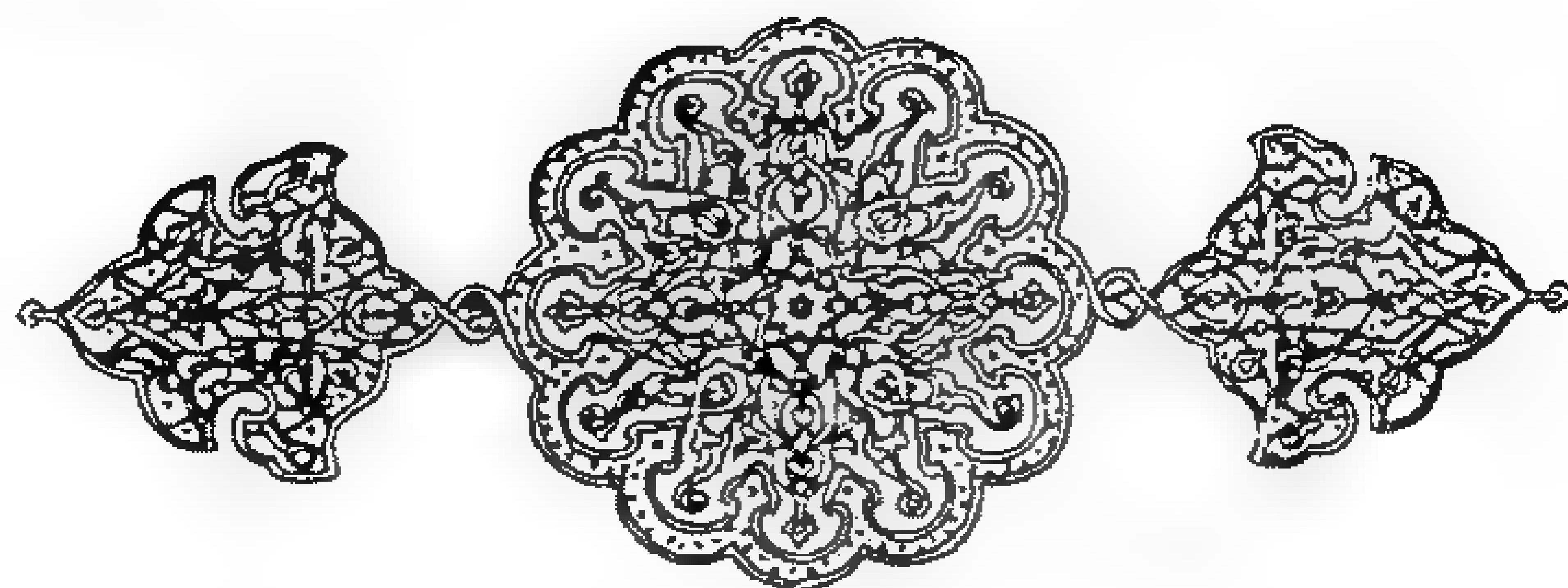
۵ ـ از نور او خورشید و ماه تابناک‌ کنند
و از فضل او دلها و زمینهای مرده پرورش یابند

۶ ـ اگر فیض دستش نبود مردم روزی نمی‌خوردند
و حتی یک ساعت در زمین زنده نمی‌ماندند

۷ - شمایل او همچون شمایل پیامبر است
و در قرآن آیات محکمی درباره‌اش آمده است
۸ - علم و اخلاق در وجود او به مرحلهٔ کمال هستند
از همان هنگام که از مادر متولد شد در ذات مقدسش قرار داشته‌اند
۹ - خداوند به وجود او نسبت به ساکنان آسمان مباهات فرمود
آنگاه که از کشته شدن حسین ۷ به درگاهش لابه نمودند
۱۰ - (فرمود) که آرام گیرید من حتماً به وسیلهٔ قائم از اینها انتقام خواهم گرفت
از تمام ستمکاران و جنگ کنندگان با مظلوم انتقام می‌گیرم

بخش پنجم

نتایج دعا برای فرج



مقصود اصلی تألیف کتاب نیز بیان همین موضوع بوده است، و شایسته است پیش از شروع به مقصود چند نکته را تذکر دهیم:

۱ـ بدان که هدف این است که هر چه خوبی و ثمره و فایدهٔ مهم، بر مسئلهٔ تعجیل فرج مولی صاحب الزمان عجل الله فرجه مترتب است، اینجا بیاوریم، خواه آن فائده منحصر در این عمل شریف باشد و خواه ضمن عمل دیگری که از ناحیهٔ شرع مقدس رسیده، بوده باشد.

و منظور این نیست که تمام آثار و فوایدی که ذکر می‌کنیم مربوط به این عمل (دعا) بدانیم. و نیز نمی‌توان گفت که فواید این دعا منحصر در همین مطالبی است که می‌آوریم، بلکه چه بسا کسی که در احادیث و روایات جستجو کند اضافه بر آنچه آورده‌ام مطالبی بیابد. که آنچه ندانسته‌ام بیشتر از آن است که دانسته‌ام و آنچه نگاشته‌ام از برکات آقا و مولایم حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه می‌باشد.

هُوَ الْعَلَمُ الْهادِي بِاِشْراقِ نُورِهِ   وَ اِنْ غابَ عَنْ عَيْني كَوَقْتِ ظُهُورِهِ

اَلَمْ تَرَ اَنَّ الشَّمْسَ يُنْشَرُ ضَوءُها   اذا هِيَ تَحْتَ الْقَزْعِ حينَ عُبُورِهِ

اوست آن نشانه که با اشراق نورش هدایت کند

اگر چه از چشمانم غایب است، همچون زمان ظهورش هدایتگر است

مگر نمی‌بینی که خورشید نورش همه جا پراکنده می‌شود

با اینکه در پس ابرهای عبور کننده قرار می‌گیرد

این دو بیت را با الهام از مضامین توقیع شریف آن حضرت که در بخش سابق، در نفع

آن حضرت گذشت، سروده‌ام.

۲ ـ ممکن است برای بعضی توهم شود که چون امام زمان عليه السلام وسیلهٔ رسیدن برکات به مخلوقات است، بنابراین از مردم بی‌نیاز و مستغنی است، بنابراین چه نیازی به دعای مردم هست؟

به این توّهم به چند وجه پاسخ می‌دهیم:

الف) اینکه دعای ما برای آن حضرت از باب هدیهٔ شخص حقیر فقیری به راد مرد بزرگواری است. و تردیدی نیست که این نشانهٔ نیاز این فقیر به بخشش آن بزرگ است، و این شیوهٔ بندگان نسبت به ارباب می‌باشد، چه خوش گفته‌اند:

أَهْـدَتْ سُـلَيْمٰانَ يَـوْمَ الْـعيدِ قُـبَّرَةٌ ... بِـرِجْلَةٍ مِـنْ جَـرٰادٍ كٰـانَ فِـي فـيها

تَـرَنَّمَتْ بِـلَطيفِ الْـقَوْلِ نـاطِقَةً ... إِنَّ الْـهَدٰايٰـا عَـلىٰ مِـقْدٰارِ مُـهْدِيها

بـه عـیدی مـورچه رانِ جـرادی ... نـمودی هـدیه از بـهر سـلیمان

چه خوش گفتا که قدر خویش هر کس ... نـماید هـدیه‌ای تـقدیم سـلطان

ب) آنچه از روایات به دست می‌آید، ظاهراً این است که وقت ظهور امام زمان عليه السلام از امور بدائیّه است که امکان پیش و پس افتادنش هست ـ چنانکه در حرف عین اشاره شد ـ بنابراین شاید جلو افتادن آن به جدّیت و اهتمام اهل ایمان در دعا کردن برای تعجیل فرج آن حضرت مشروط باشد.

دلیل بر آن حدیثی است که به نقل مجلسی در بحار در تفسیر عیّاشی به روایت فضل بن ابی‌قرّه از امام صادق عليه السلام آمده، راوی می‌گوید: شنیدم که حضرت ابوعبدالله صادق عليه السلام می‌فرمود: خداوند به ابراهیم وحی فرستاد که برایش فرزندی متولد خواهد شد. آن جناب این خبر را به ساره داد. ساره گفت: آیا من فرزندی خواهم زایید در حالی که پیرزنم؟ پس خداوند به ابراهیم وحی فرستاد که او (ساره) خواهد زایید و فرزندانش چهارصد سال عذاب خواهند شد به خاطر اینکه سخن مرا جواب گفت.

امام صادق عليه السلام فرمود: وقتی عذاب و سختی بر بنی اسرائیل طول کشید، به درگاه خداوند چهل روز گریه و ناله کردند، پس خداوند به موسی و هارون وحی فرستاد که بنی اسرائیل را خلاص کنند، و از صد و هفتاد سال صرف نظر کرد.

حضرت صادق ﷺ افزود: شما نیز همین طور اگر این کار را بکنید خداوند از ما فرج می‌کند، ولی اگر چنین نباشید این امر تا آخرین حد خواهد رسید[۱].

ج) تردیدی نیست که امامان ﷺ ـ به مقتضای وضع انسانی خود ـ به بیماریها و غمها و اندوهها دچار می‌شوند که برای رفع آنها وسائلی هست که برخی از آن وسائل از اهل ایمان ساخته است، و از مهمترین وسائلِ دفع بلا و گرفتاری، جدّیت و اهتمام در دعا کردن و از خدا خواستن است، چنانکه روایات بر آن معنی دلالت می‌کنند از جمله:

در اصول کافی به سند صحیحی از حَمّاد بن عثمان مروی است که گفت: شنیدم آن حضرت می‌فرمود: به درستی که دعا قضا را برمی‌گرداند و پیچیدگی آن را می‌گشاید، چنانکه رشتهٔ نخ باز تاب شود با اینکه به سختی تابیده شده باشد[۲].

و نیز در خبر صحیح دیگری از زراره آمده که گفت: حضرت ابوجعفر باقر ﷺ به من فرمود: آیا تو را راهنمایی نکنم به چیزی که رسول الله ﷺ در آن استثنایی نزده؟ عرض کردم: چرا. فرمود: دعا، که قضای پیچیدهٔ سخت را برمی‌گرداند ـ و انگشتانش را به هم فشرد ـ[۳].

و نیز احادیث دیگری که در جای خود ذکر شده. بنابراین هرگاه مؤمن احتمال دهد ابتلای مولای خودش را ـ که از جانش عزیزتر است ـ: احتمال دهد که امام او به یکی از امور یاد شده دچار گردیده، کوشش و جدّیت خواهد کرد که به وسیلهٔ دعا آن را از او دور گرداند، همانطور که با وسائل از او دفاع می‌نماید.

د) با توجه به اینکه ما هدف ارزنده‌ای داریم که موانعی جلو رسیدن به آن را گرفته است، بر ما واجب است که در دفع و رفع آن موانع همّت و جدّیت کنیم، و چون تأخیر ظهور مولای ما صاحب الزمان ﷺ به سبب موانعی است که از ناحیهٔ خود ما سرچشمه گرفته، بر ما است که از خداوند متعال برطرف کردن آن موانع را بخواهیم. پس دعا کردن برای تعجیل فرج امام عصر ﷺ در حقیقت دعا برای خودمان و سودمند به حالمان می‌باشد.

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۳۱.
۲. کافی، ۲ / ۴۶۹.
۳. کافی، ۲ / ۴۷۰.

خود آن حضرت هم به این معنی اشاره فرموده، در توقیعی که در کتابهای کمال الدین و احتجاج و بحار[۱] آمده است: و بسیار دعا کنید برای تعجیل فرج که آن فرج شما است.

و این اشاره به بی‌نیازی آن حضرت از ما می‌باشد.

هـ) فضل و رحمت و لطف و عنایت الهی حدّ و مرز و پایانی ندارد، همچنین در وجود امام ﷺ کمبود و نقصانی که مانع پذیرش فیض الهی باشد، نیست. بنابراین هیچ مانعی ندارد که با دعای مؤمنین برای مولا و آقایشان، عنایت و لطف مخصوصی به حضرتش برسد.

و اینکه گفته‌اند: چون امامان ﷺ وسیله و واسطهٔ رسیدن فیض به بندگان هستند، منافات دارد با اینکه به وسیلهٔ بندگان به درجه‌ای نایل شوند، جز استبعاد و تعجّب چیزی نیست، و هیچ گونه منافاتی ندارد که امامان ﷺ علّت غائی و هدف از آفرینش مخلوقات باشند، و فیض خداوند به وسیلهٔ ایشان به مخلوقات برسد، در عین حال از لوازم و ویژگیهای بشری نیز برخوردار، و برای زندگی ظاهری خود به آنچه از زمین می‌روید نیازمند باشند ـ همانطور که سایر مردم محتاج هستند ـ.

از آنچه گفتیم این معنی نیز معلوم شد که نتیجه و ثمرهٔ صلواتِ مؤمنین بر پیغمبر و آل‌پیغمبر ﷺ، هم به خود درود فرستندگان برمی‌گردد و هم به کسانی که بر آنها درود فرستاده شده، نه از این جهت که احتیاجی به صلوات و درود فرستادن مؤمنین باشد تا اشکالات یاد شده وارد گردد، بلکه از این جهت که آنها (پیغمبر و آل او صلی الله علیهم) قابلیّت و شایستگی دارند، زیرا خداوند بلند مرتبه بدانان فیضهایی که حدّ و نهایت ندارد، ارزانی داشته است چرا که، همیشگی و استمرار و تازه شدن این فیوضات، از لوازم قدرت کامل و تمام و همگانی و همیشگی خداوند می‌باشد.

۳ ـ امکان دارد که میان فرمان به دعا برای تعجیل فرج و ظهور مولایمان صاحب الزمان و احادیثی که از تعجیل در ظهور نهی کرده، تناقضی احساس شود. ـ ما ان شاء الله این احادیث را در باب هشتم بیان خواهیم داشت ـ ولی این گمان نادرست است، زیرا شتابی که از آن نهی شده است، سه گونه می‌باشد:

اوّل: آن شتابی که موجب یأس و ناامیدی از ظهور قائم ﷺ شود، زیرا فرد به خاطر کم

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۴۸۵ و احتجاج، ۲ / ۲۸۴ و بحار الانوار، ۵۳ / ۱۸۱

صبری و ناشکیبایی می‌گوید: اگر ظهور شدنی بود، هم اکنون واقع می‌شد و به تأخیر افتادن آن؛ فرد را به سوی انکار صاحب الزمان سوق می‌دهد.

دوّم: آن شتابی که منافی تسلیم فرمان خدا و رضا به قضاء و حکم خدا باشد. و اینگونه شتاب برای ظهور، اگر ظهور به عقب افتد، فرد را به سوی انکار حکمت آفریدگار بلند مرتبه می‌کشاند.

از اینروی در دعایی که توسط جناب عثمان بن سعید عَمْری روایت شده چنین می‌خوانیم: **فَصَبِّرْني عَلىٰ ذٰلِکَ حَتّی لاٰ اُحِبَّ تَعْجيلَ مٰا اَخَّرْتَ وَلاٰ تَأْخيرَ مٰا عَجَّلْتَ وَلاٰ اَکْشِفَ عَمّا سَتَرْتَ وَلاٰ اَبْحَثَ عَمّا کَتَمْتَ وَلاٰ اُنٰازِعَکَ فی تَدْبیرِکَ وَلاٰ اَقُولَ لِمَ؟ وَکَیْفَ! وَمٰا بٰالُ وَلِيِّ الْاَمْرِ لاٰ یَظْهَرُ؟ وَقَدِ امْتَلَئَتِ الْاَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ؟!**

پروردگارا مرا بدان (غیبت آن حضرت) صبر و تحمل ده تا دوست ندارم آنچه به تأخیر انداخته‌ای جلو بیفتد، و نه آنچه را تعجیل بخواهی من به تأخیرش مایل باشم، و هر چه تو در پرده قرار داده‌ای افشایش را نطلبم، و در آنچه نهان ساخته‌ای کاوش ننمایم و در تدبیر امور جهان با تو [که همهٔ مصالح را می‌دانی] به نزاع نپردازم، و نگویم که چرا و چگونه و از چه جهت ولیّ امرِ غایب آشکار نمی‌شود و ظهور نمی‌کند در حالی که زمین پر از ستم گردیده است؟![1]... .

اگر اشکال کنید: بدون شک دعا کردن برای تعجیل ظهور از محبّت و شوق سرچشمه می‌گیرد، و این منافات دارد با فرمایش حضرت که: تا دوست ندارم آنچه به تأخیر انداخته‌ای جلو بیفتد... .

در جواب می‌گویيم: در گذشته بیان نمودیم که از احادیث به دست می‌آید که زمان فرج و ظهور از اموری است که بداء در آن راه دارد، بنابراین وقتی یک فرد دلباختهٔ امام عصر ـ عجل الله فرجه ـ نزدیک شدن وقت دیدار و ظهور آن حضرت را ممکن بداند که با کوشش و اهتمام در دعا کردن، این مقصود تحقق‌پذیر است، تمام تلاش و جدّیت خود را در این راه مبذول خواهد داشت، و این کار با تسلیم بودن به آنچه در علم الهی تقدیر شده است هیچ گونه منافاتی ندارد.

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۵۱۲.

البته اگر بر فرض، آن وقت معیّن را که خداوند حتم نموده، و قضای غیر قابل تغییر و تبدیل الهی بر آن تعلق گرفته، اگر آن وقت را دقیقاً بداند، دیگر جایی برای دعا کردن نمی‌ماند، و باید به امر پروردگار تسلیم باشد.

سوّم: عجله‌ای که سبب پیروی از گمراهان و گمراه کنندگان و شیاطین بدعت گذار شود، که پیش از ظاهر شدن علامتهای حتمی که از پیشوایان معصوم ﷺ روایت شده، اقدام به فریب دادن افراد می‌نمایند ـ چنانکه برای بسیاری از جاهلان اتفاق افتاد ـ خداوند ما و تمام مؤمنین را از نیرنگهای شیاطین محفوظ بدارد.

در بخش هشتم در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت و روایات مربوط به آن را می‌آوریم، در اینجا فقط اشاره‌ای شد.

بیان دیگری در حلّ این اشکال به نظر رسیده اینکه: عجله کردن بر دو قسم است: ممدوح و مذموم.

عجلهٔ مذموم: آن است که انسان خواستار انجام گرفتن چیزی پیش از رسیدن وقت آن بوده باشد، که از جهت عقل و نقل زشت و ناپسند است.

و عجلهٔ ممدوح: آن است که شخص در اوّلین فرصت امکان، تحقّق یافتن امری را بخواهد.

و چون ظهور حضرت صاحب الامر ﷺ از اموری است که ـ به خواست خدا ـ ممکن است جلو بیفتد و منافع آن نیز بی‌شمار است، هر مؤمنی که بر این باور باشد بر خود واجب می‌داند که جدّیت کند تا در اوّلین زمانی که صلاحیّت ظهور در آن باشد؛ خداوند آن را برساند، در عین حال صبر کند و تسلیم باشد تا آن هنگام فرا رسد. ان شاء الله توضیح بیشتری در این باره خواهد آمد.

اکنون به بیان آثار و فواید و ویژگیهایی که بر دعا کردن برای تعجیل فرج مترتّب است، می‌پردازیم. ابتدا فهرست‌وار سپس با تفصیل و توضیح بیشتر به مقتضای حال بیان می‌کنیم:

۱ ـ فرمایش حضرت ولیّ عصر عجل الله فرجه: و بسیار دعا کنید برای تعجیل فرج که آن فَرَج شما است.

۲ ـ این دعا سبب زیاد شدن نعمتها است.

۳ ـ و اظهار محبّت قلبی.

۴ ـ و نشانهٔ انتظار.

۵ ـ و زنده کردن امر ائمهٔ اطهار علیهم السلام.

۶ ـ و مایهٔ ناراحتی و وحشت شیطان لعین.

۷ ـ و نجات یافتن از فتنه‌های آخر الزمان.

۸ ـ و ادا کردن قسمتی از حقوق آن حضرت است ـ که ادا کردن حقّ هر حقداری واجب‌ترین امور است ـ.

۹ ـ و تعظیم خداوند و دین خداوند است.

۱۰ ـ حضرت صاحب الزمان عجل‌الله فرجه در حق او دعا می‌کند.

۱۱ ـ و شفاعت آن حضرت در قیامت شامل حال او می‌شود.

۱۲ ـ و شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله ان شاء الله شامل حالش می‌شود.

۱۳ ـ و این دعا فرمانبری امر الهی و طلب فضل و عنایت او است.

۱۴ ـ و مایهٔ استجابت دعا می‌شود.

۱۵ ـ و ادا کردن اجر و مزد رسالت است.

۱۶ ـ و مایهٔ دفع بلا است.

۱۷ ـ و سبب وسعت روزی است ان شاء الله.

۱۸ ـ و باعث آمرزش گناهان می‌شود.

۱۹ ـ و تشرّف به دیدار آن حضرت در بیداری یا خواب.

۲۰ ـ و رجعت به دنیا در زمان ظهور آن حضرت.

۲۱ ـ و از برادران پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهد بود.

۲۲ ـ و فَرَجِ مولای ما حضرت صاحب الزمان علیه السلام زودتر واقع می‌شود.

۲۳ ـ و پیروی از پیغمبر و امامان صلوات الله علیهم اجمعین خواهد بود.

۲۴ ـ و وفای به عهد و پیمان خداوندی است.

۲۵ ـ و آثار نیکی به والدین برای دعا کننده حاصل می‌گردد.

۲۶ ـ و فضیلت رعایت و ادای امانت برایش حاصل می‌شود.

۲۷ ـ و زیاد شدن اشراق نور امام عليه السلام در دل او.

۲۸ ـ و طولانی شدن عُمْر ان شاء الله تعالی.

۲۹ ـ و تعاون و همکاری در کارهای نیک و تقوی.

۳۰ ـ و رسیدن به نصرت و یاری خداوند و پیروزی بر دشمنان به کمک خداوند.

۳۱ ـ و هدایت به نور قرآن مجید.

۳۲ ـ و نزد اصحاب اعراف معروف می‌گردد.

۳۳ ـ و به ثواب طلب علم نایل می‌شود ان شاء الله.

۳۴ ـ و از عقوبتهای اخروی ان شاء الله ایمن می‌ماند.

۳۵ ـ و هنگام مرگ به او مژده می‌رسد و با او به نرمی رفتار می‌شود.

۳۶ ـ و این دعا اجابت دعوت خدا و رسول صلى الله عليه وآله است.

۳۷ ـ و با امیرالمؤمنین عليه السلام در درجهٔ آن حضرت خواهد بود.

۳۸ ـ و محبوبترین افراد نزد خداوند خواهد بود.

۳۹ ـ و عزیزترین و گرامی‌ترین افراد نزد پیغمبر صلى الله عليه وآله می‌شود.

۴۰ ـ و ان شاء الله از اهل بهشت خواهد شد.

۴۱ ـ و دعای پیغمبر صلى الله عليه وآله شامل حالش می‌گردد.

۴۲ ـ و کردارهای بد او به کردارهای نیک مبدّل شود.

۴۳ ـ و خداوند متعال در عبادت او را تأیید فرماید.

۴۴ ـ و ان شاء الله با این دعا عقوبت از اهل زمین دور می‌شود.

۴۵ ـ و ثواب کمک به مظلوم را دارد.

۴۶ ـ و ثواب احترام به بزرگتر و تواضع نسبت به او را دارد.

۴۷ ـ و پاداش خونخواهی مولای مظلوم شهیدمان حضرت ابی‌عبدالله الحسین عليه السلام را دارد.

۴۸ ـ و شایستگی دریافت احادیث ائمهٔ اطهار عليهم السلام را می‌یابد.

۴۹ ـ و نور او برای دیگران نیز ـ روز قیامت ـ درخشان می‌گردد.

۵۰ـ و هفتاد هزار نفر از گنهکاران را شفاعت می‌کند.

۵۱ـ و دعای امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ او روز قیامت.

۵۲ـ و بی‌حساب داخل بهشت شدن.

۵۳ـ و ایمن بودن از تشنگی روز قیامت.

۵۴ـ و جاودانه بودن در بهشت.

۵۵ـ و مایهٔ خراش روی ابلیس و مجروح شدن دل او است.

۵۶ـ و روز قیامت هدیه‌های ویژه‌ای دریافت می‌دارد.

۵۷ـ و خداوند عز و جل از خدمتگزاران بهشت نصیبش فرماید.

۵۸ـ و در سایهٔ گستردهٔ خداوند قرار گرفته و رحمت بر او نازل می‌شود ـ مادامی که مشغول آن دعا باشد ـ.

۵۹ـ و پاداش نصیحت مؤمن را دارد.

۶۰ـ و مجلسی که در آن برای حضرت قائم ـ عجل الله فرجه ـ دعا شود، محل حضور فرشتگان گردد.

۶۱ـ و دعا کننده مورد مباهات خداوند شود.

۶۲ـ و فرشتگان برای او طلب آمرزش می‌کنند.

۶۳ـ و از نیکان مردم ـ پس از ائمهٔ اطهار علیهم السلام ـ می‌شود.

۶۴ـ و این دعا اطاعت از اولی الامر است که خداوند اطاعتشان را واجب ساخته است.

۶۵ـ و مایهٔ خرسندی خداوند عز و جل می‌شود.

۶۶ـ و مایهٔ خشنودی پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گردد.

۶۷ـ و این دعا خوشایندترین اعمال نزد خداوند است.

۶۸ـ و از کسانی خواهد بود که خداوند در بهشت به او حکومت دهد ان شاء الله تعالی.

۶۹ـ و حساب او آسان می‌شود.

۷۰ـ و این دعا در عالم برزخ و قیامت مونس مهربانی خواهد بود.

۷۱ ـ و این عمل بهترین اعمال است.

۷۲ ـ و مایهٔ دوری غصه‌ها می‌شود.

۷۳ ـ و دعای هنگام غیبت بهتر از دعای هنگام ظهور امام ﷺ است.

۷۴ ـ و فرشتگان درباره‌اش دعا می‌کنند.

۷۵ ـ و دعای حضرت سیّد السّاجدین ﷺ ـ که نکات و فواید متعددی دارد ـ شامل حالش می‌شود.

۷۶ ـ و این دعا تمسّک به ثقلین (کتاب و عترت) است.

۷۷ ـ و چنگ زدن به ریسمان الهی است.

۷۸ ـ و سبب کامل شدن ایمان است.

۷۹ ـ و مانند ثواب همهٔ بندگان به او می‌رسد.

۸۰ ـ و تعظیم شعائر خداوند است.

۸۱ ـ و این دعا ثواب شهید با پیغمبر ﷺ را دارد.

۸۲ ـ و ثواب شهید زیر پرچم حضرت قائم ﷺ را دارد.

۸۳ ـ و ثواب احسان به مولای ما حضرت صاحب الزمان ـ عجل الله فرجه ـ را دارد.

۸۴ ـ و در این دعا ثواب گرامی داشتن عالم هست.

۸۵ ـ و پاداش گرامی داشتن شخص کریم را دارد.

۸۶ ـ و در میان گروه ائمهٔ اطهار ﷺ محشور می‌شود.

۸۷ ـ و درجات او در بهشت بالا می‌رود.

۸۸ ـ و از بدی حساب در روز قیامت ایمن باشد.

۸۹ ـ و نایل شدن به بالاترین درجات شهدا روز قیامت.

۹۰ ـ و رستگاری به شفاعت فاطمهٔ زهرا ﷺ.

و در آخر؛ فصلی قرار می‌دهیم که متضمن بیان ده خصوصیّت است که بر قضاء حاجت مؤمن مترتب است، و از آثار این دعا می‌باشد.

و حالا می‌پردازیم به توضیح و شرح اموری که فهرست آنها از نظرتان گذشت. خداوند یار و نگهدار است.

۱ ـ بیان فرمودهٔ امام عجل الله فرجه در توقیع

در توقیع شریفی که از آن حضرت روایت شده چنین آمده است: و بسیار دعا کنید برای تعجیل فَرَج که آن فَرَجِ شما است[۱].

می‌گوییم: با دقت در قسمت پیشین این فرمایش تردیدی نمی‌ماند که منظور از فَرَج؛ ظهور آن حضرت است نه تعجیل فرج و گشایش خود مردم.

ماقبل این گفتار چنین است: و امّا علّت آنچه از غیبت واقع شده، پس خداوند عزّ و جل می‌فرماید: ﴿یا ایُّها الَّذِینَ آمَنوا لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْیاءَ إِنْ تُبْدَلَکُمْ تَسُؤْکُمْ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید سؤال نکنید از چیزهایی که اگر برایتان افشا شود به ضرر شما است[۲]. به درستی که هیچ یک از پدرانم نبود مگر اینکه بیعتی از طاغوت زمانش بر گردنش قرار داشت، و حال آنکه من هنگامی که خروج می‌کنم، هیچ کدام از طاغوتها بر گردنم بیعتی ندارند.

و امّا نحوهٔ بهره‌وری از من در دوران غیبتم همانند بهره‌وری از خورشید است هنگامی که ابر آن را از دیدگان پوشانده باشد، و من البتّه مایهٔ ایمنی اهل زمین هستم همچنان که ستارگان مایهٔ ایمنی اهل آسمانند، پس از آنچه برای شما فایده‌ای ندارد مپرسید، و برای آگاه شدن از آنچه تکلیف ندارید خود را به زحمت میاندازید، و بسیار دعا کنید برای تعجیل فَرَج که آن فَرَجِ شما است، و سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب و بر هر که پیرو راه حق باشد[۳].

اسحاق بن یعقوب ـ که این توقیع خطاب به او صادر شده ـ علمای ما چیزی درباره‌اش نگفته‌اند، مگر اینکه اعتماد و اطمینان کلینی و سایر بزرگان و مشایخ بر او بر خوبی و جلالت قدرش دلالت دارد.

همچنین سلام کردن مولی صاحب الزمان عجل الله فرجه بر او ـ در این توقیع ـ بهترین دلیل بر عظمت و شخصیت والای او است.

---

۱ کمال الدین ۲ / ۴۸۵ و احتجاج، ۲ / ۲۸۴.

۲ سورهٔ مائده آیهٔ ۱۰۱

۳ کمال الدین، ۲ / ۴۸۵ و بحار الانوار، ۵۲ / ۹۲

و امّا مشارالیه این جمله: آن فرج شما است ـ یکی از چند احتمال است:

احتمال یکم: اینکه منظور فَرَجِ خود آن حضرت و بیان علّت امر به دعا کردن برای فَرَج باشد به عبارت دیگر: آن حضرت تأکید می‌فرماید که: فرج شماها بستگی به ظهور من دارد. نزدیک بودن اسم اشاره (ذلک = آن) به کلمهٔ فرج مؤید این احتمال است.

همچنین تمام روایاتی که بیانگر آنند که با فرج آن حضرت برای اولیای خدا فرج حاصل می‌گردد، نیز مؤیّد این احتمالند. قسمتی از این روایات در حرف فاء گذشت.

احتمال دوم: اینکه منظور فرجِ آن حضرت است، و بیان علّت اینکه فرموده: بسیار دعا کنید. [یعنی: بسیار دعا کردن مایهٔ فرج است].

احتمال سوم: اینکه مقصود از آن، همین دعا برای تعجیل فرج باشد. یعنی: با دعا کردن برای تعجیل فرج و ظهور من، فَرَجِ شما حاصل می‌شود.

احتمال چهارم: اینکه منظور بیان اثر بسیار دعا کردن است، یعنی: با بسیار دعا کردن برای تعجیل فرج و ظهورِ من، فرج شما حاصل می‌گردد.

اینها احتمالاتی است که در خاطرم می‌گذشت. خداوند حقایق امور و واقعیتهای مستوره را می‌داند.

با توجه به اینکه کلمهٔ ذلک ـ چنانکه در علم نحو ثابت است ـ برای اشاره به دور می‌باشد، دو احتمال اخیر نزدیکتر به واقع به نظر می‌آید، و نیز در تأیید این دو احتمال مضمون روایتی است که ان شاء الله خواهد آمد که: فرشتگان برای کسی که در حق برادر مؤمن خود در حال غیاب او دعا کند، چندین برابر آنچه دعا کرده از درگاه خداوند درخواست می‌نمایند و نیز در بعضی روایات دلالت بر مقصود هست.

اگر بگویید: معنی حاصل شدن فرج برای دعا کننده چیست؟

می‌گوییم: حاصل شدن فرج برای دعا کننده به یکی از چند نحوه است:

۱ ـ اینکه به آرزوهای دنیایی و حوائج و خواسته‌های مختلفی که در راه آنها تلاش می‌کند، به برکت این دعا خواهد رسید زیرا که این دعا وسیلهٔ هرگونه خیر و صلاح است.

۲ ـ اینکه خداوند به برکت این دعا به جای امیدی که دارد، از او همّ و غمّ را دور می‌سازد و حاجتش را برمی‌آورد. زیرا که کمک به مظلوم سبب یاری خداوند به کمک

کننده است ـ چنانکه تفصیل این معنی خواهد آمد ان شاء الله ـ.

۳ ـ اینکه خداوند متعال صبر و استقامت در محنتها و سختیها را به او عنایت فرماید و در نرسیدن به مقصود به او تحمّل و خویشتن‌داری دهد، و دشواریها را بر او آسان گرداند همچنان که آهن را برای داوود ﷺ نرم کرد.

البته تمام اینها بر فرض آن است که حکمت الهی بر آن نباشد که فرج کلّی واقع شود و آن صاحب دعوت نبوی و صولت حیدری و شجاعت حسینی ظهور یابد، که اگر آن فرج واقع شود مقصود نهایی و منظور اصلی تحقّق یافته است.

و باید گفت که ظاهراً این امر بر استحباب دلالت دارد، و ندیده‌ام که کسی از علمای ما به وجوب آن فتوی داده باشد، و شاهد بر مستحب بودنش علت آوردن در جملهٔ بعد است، اضافه بر اینکه در فرمایشات امامان ﷺ اوامر بسیاری هست که بر استحباب دلالت دارد، و نیز اگر واجب بود بیشتر اهل ایمان بلکه همهٔ ایشان آن را می‌شناختند چون عامّ البلوی است، همانطور که سایر واجبات را می‌شناسند.

و اینکه امر با واژهٔ اکثروا؛ بسیار دعا کنید، آمده بر آنچه از احتمالات اختیار کردیم دلالت دارد.

۲ ـ زیاد شدن نعمت

سخن در این باره در چند فصل بیان می‌گردد:

الف) اینکه وجود آن حضرت عجّل الله فرجه نعمت است.

ب) شکر نعمت واجب است.

ج) شکر نعمت مایهٔ فزونی آن است.

د) معنی شکر.

ه) دعا کردن از اقسام شکر است؛ و اشاره به سایر اقسام شکر.

الف) وجود آن حضرت عجّل الله فرجه نعمت است

عقل و نقل هر دو بر این معنی دلالت دارند.

دلیل عقلی: تردیدی نیست که مهمترین و ارزنده‌ترین نعمتها آن است که مایهٔ رستگاری به شناختن معارف ربّانی و علوم سودمند، و رسیدن به درجات والا و نعمتهای جاودانهٔ اخروی می‌شود. و این نعمت همان امام است که به او خداوند شناخته می‌شود و عبادت می‌گردد، و بندگان به سبب او به آنچه بخواهند از مقامات عالیه و عنایات خاصّه نایل می‌آیند، چنانکه در روایات بسیاری که قسمتی از آنها را در بخش اول کتاب آوردیم دلالت بر این معنی هست.

و امّا دلیل نقلی: روایات بسیار زیادی وارد شده که قسمتی از آنها را می‌آوریم:

۱ ـ در اصول کافی به سند خود از حضرت امیرالمؤمنین علی ﷺ آورده که در تفسیر آیهٔ: ﴿اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللهِ كُفْراً﴾[1]؛ آیا ندیدی آنان که نعمت الهی را به کفر بدل ساختند. فرمود: ما آن نعمت هستیم که خداوند بر بندگانش عنایت کرده، و به سبب ما رستگار شوند آنان که رستگار می‌شوند روز قیامت[2].

۲ ـ در غایة المرام از دو تفسیر عیاشی و قمی از امیرمؤمنان ﷺ آمده که دربارهٔ: ﴿ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعيمِ﴾[3]. فرمود: ما نعیم هستیم[4].

مثل همین حدیث از امام صادق ﷺ نیز رسیده است.

۳ ـ و از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ منقول است که فرمود: ما نعمت مؤمن و علقم کافر هستیم[5].

علقم؛ حنظل است، یعنی خربزهٔ ابوجهل که در تلخی به آن مثل می‌زنند. البته کافر به خیال فاسد خودش امام را تلخ می‌پندارد چون از امام منزجر است. یا اینکه منظور قیامت است که مؤمن به خاطر ایمانش به امامان معصوم ﷺ به انواع نعمتهای ابدی متنعّم است و کافر به سبب کفرش به امامان ﷺ دچار عذابهای همیشگی و عقوبتهای دائمی می‌شود.

---

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۸

۲. کافی، ۱ / ۲۱۷

۳. سوره تکاثر، آیه ۸.

۴. غایة المرام، ۲۵۹

۵. تأویل الآیات الظّاهرة، ۲ / ۸۵۱.

۴ ـ و در مجمع البیان از عیّاشی به سند خود از حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام آمده که فرمود: ما خاندان پیامبر؛ همان نعیم هستیم که خداوند بر بندگانش به [وجود] ما عنایت فرموده، و به ما بندگان الفت گرفتند پس از آنکه پراکنده بودند، و به [وسیلهٔ] ما خداوند متعال دلهایشان را مأنوس نمود، و آنان را برادر ساخت پس از آنکه دشمن بودند، و به ما آنان را به اسلام هدایت کرد، و همین است نعمتی که قطع نمی‌شود، و خداوند از حقّ نعمتی که بر مردم عنایت فرموده ـ و آن پیغمبر و خاندان او است ـ از آنان سؤال می‌نماید[1].

۵ ـ در کفایة الأثر و کمال الدین از محمد بن زیاد ازدی روایت کرده‌اند که گفت: از مولایم موسی بن جعفر علیهما السلام دربارهٔ آیهٔ: ﴿وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً﴾[2]؛ و خداوند نعمتهای ظاهر و باطن خویش را بر شما عنایت کرد. سؤال کردم. فرمود: نعمت ظاهر امام ظاهر و نعمت باطن امام غایب است. راوی گوید پرسیدم: آیا از امامان کسی هست که غایب شود؟ فرمود: آری، شخص او از دیدگان مردم غایب می‌گردد، ولی یادش از دلهای مؤمنین پوشیده نمی‌ماند. و او دوازدهمین تن از ما است، خداوند متعال برای او هر سخت را آسان و هر سرکشی را رام گرداند، و گنجینه‌های زمین را برایش آشکار می‌سازد، و هر دوری را برایش نزدیک می‌نماید، و هر سرکش خیره سری را هلاک، و به دست او هر شیطان پلیدی را نابود سازد، او فرزند بهترین کنیزان است که ولادتش بر مردم مخفی می‌ماند، و بردن نامش بر آنها حلال نیست، تا اینکه خداوند او را آشکار گرداند پس زمین را از قسط و عدل پر کند همچنانکه از ستم و ظلم پر شده باشد.

ب) شکر نعمت واجب است

گذشته از اینکه عقل سلیم به وجوب شکر نعمت حکم می‌کند. آیاتی از قرآن نیز بر این معنی دلالت دارد از جمله: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ﴾[3]؛ پس مرا یاد

---

۱. مجمع البیان، ۱۰ / ۵۳۵.
۲. سورهٔ لقمان، آیهٔ ۲۰.
۳. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۵۲.

کید شما را یاد کنم و برای من شکر گزارید و [نعمتهای مرا] کفران مکنید.

﴿وَاِذ تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَلَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابی لَشَدیدٌ﴾[1]؛ و بیاد آرید که پروردگارتان اعلام کرد: اگر شکر گزارید شما را می‌افزایم و اگر کفران ورزید هر آینه عذابم شدید است.

﴿وَ اشْکُرُوا لِلَّهِ إِنْ کُنْتُمْ إِیّاهُ تَعْبُدُونَ﴾[2]؛ و شکر خدای را بجای آرید اگر او را عبادت می‌کنید.

﴿وَ اشْکُرُوا نِعْمَةَ اللهِ إِنْ کُنْتُمْ إِیّاهُ تَعْبُدُونَ﴾[3]؛ و شکر نعمت خدای را بجای آرید اگر به حقیقت او را می‌پرستید.

﴿وَ اشکُرُوا لَهُ اِلیهِ تُرْجَعُونَ﴾[4]؛ و او (خداوند) را شکر گزارید که به سوی او باز می‌گردید.

و آیات بسیار دیگر... که ذکر همین مقدار انشاء الله کافی است.

ج) شکر نعمت مایهٔ فزونی آن است

اضافه بر آیهٔ شریفهٔ (سورهٔ ابراهیم، ۷) روایات بسیار و متواتری بر این معنی دلالت می‌کند، از جمله:

۱ ـ در کافی به سندی همچون صحیح از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ است که فرمود: رسولخدا ﷺ فرمودند: خداوند بر هیچ بنده‌ای دری از شکر نگشوده که درب فزونی از او بسته باشد[5].

۲ ـ در همان کتاب از حضرت صادق ﷺ آمده که فرمود: در تورات نوشته شده: هر که تو را نعمتی داد سپاسگزاری کن، و به هر که تو را سپاس گفت إنعام بنمای، که اگر نعمتها شکرگزاری شوند از بین نمی‌روند، و اگر ناسپاسی گردند پایدار نمانند، شکر مایهٔ فزونی

---

۱. سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۷.
۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۷۲.
۳. سورهٔ نحل، آیهٔ ۱۱۴.
۴. سورهٔ عنکبوت، آیهٔ ۱۷.
۵. کافی، ۲ / ۹۴.

نعمتها و ایمنی از دگرگونیها است[۱].

۳ ـ و نیز به روایت معاویة بن وهب از حضرت صادق ﷺ است که فرمود: به هر کس شکر داده شود فزونی به او عطا گردیده، خداوند می‌فرماید: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُم لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾[۲].

د) معنی شکر

بدان که شکر؛ احسان نمودن در مقابل احسان است، و کفر بد کردن در مقابل احسان می‌باشد، و این تعریف را به فضل و کرم الهی الهام شدم، و تمام تعریفهایی که دربارهٔ شکر گفته شده به همین تعریف برمی‌گردد، و نیز اقسام آن که در روایات آمده به همین معنی راجع است، و تأمل و بررسی کامل آیات و روایاتی که از امامان معصوم ﷺ در این باره روایت شده به این معنی راهنمایی می‌کنند، مانند اخباری که می‌گوید: مؤمن مکفَّر است. و اینکه: شاکرترین مردم نسبت به خداوند شاکرترین آنها نسبت به مردم است و روایات دیگر. بنابراین نسبت شکر به خداوند حقیقت است همچنان که نسبت آن به خلق نیز حقیقت است.

و این تعریف درست‌تر و مختصرتر از آن تعریفی است که دربارهٔ شکر گفته‌اند که: صرف کردن و به کار بردن نعمتهای الهی است در آنچه به خاطرش آفریده شده‌اند.

چون این تعریف که آوردیم شامل شکر خالق و مخلوق هر دو می‌شود.

هـ) اقسام شکر و اینکه دعا کردن از اقسام شکر است

و چون معلوم شد که شکر احسان نمودن در مقابل احسان است، مخفی نیست که انواع و اقسام مختلفی دارد، و ریشهٔ آنها، شکر قلبی و شکر زبانی و شکر با اعضاء بدن است.

شکر قلبی: با شناختن نعمت و دانستن اینکه از سوی خداوند است تحقق می‌پذیرید، چنانکه از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: هر که خداوند نعمتی به او داد پس به قلب و دل خود آن را شناخت شکرش را ادا کرده است[۳].

---

۱ کافی، ۲/ ۹۴

۲ کافی، ۲/ ۹۵

۳ کافی، ۲/ ۹۶

مجلسی ﷫ گفته: شناختن به قلب و دل یعنی قدر آن نعمت را بداند و متوجه باشد که نعمت دهنده خداوند است[1].

می‌گویم: از آثار این شناخت، در صدد تعظیم آن نعمت بودن، و آشکار نمودن مقصود به زبان و بدن ـ که دو قسم دیگر از اقسام شکراند ـ می‌باشد. و از آثار شکر به زبان، حمد و ثناگفتن و بازگو نمودن نعمت و دعا کردن برای پایداری آن است. و از آثار شکر بدنی، جدّیت و اهتمام به اطاعت و عبادت می‌باشد.

چنانکه در کافی از حضرت ابوجعفر باقر ﷇ آمده که فرمود: رسولخدا ﷺ در شبی که نوبت عایشه بود نزد او ماند، عایشه عرضه داشت: یا رسول الله چرا این قدر خودت را به زحمت می‌اندازی در حالی که خداوند گناهان متقدم و متأخر تو را بخشیده است؟[2] فرمود: ای عایشه آیا بندهٔ شکرگزاری نباشم؟

و نیز از امام صادق ﷇ است که فرمود: شکرانهٔ نعمت، دوری از محرّمات است و تمام شکر آن است که کسی بگوید: الحمدلله ربّ العالمین.

می‌گویم: از ظاهر این حدیث چنین برمی‌آید که اصل شکر با دوری از محرّمات حاصل می‌شود و حمد به زبان آن را کامل می‌کند.

و از آثار بدنی شکر انفاق در راه خدا است، چنانکه بعضی از روایات بر آن دلالت دارد.

و دیگر از آثار بدنی، سجدهٔ شکر است.

و دیگر از آثار آن، تعظیم نعمت و بزرگ شمردن آن است، مثل برگرفتن تکهٔ نان از زمین و خوردن آن، و آثار دیگر... .

حال که این را دانستی می‌گوییم: چون وجود مولای ما حضرت حجّت صلوات الله علیه از مهمترین نعمتهای الهی بر ما است، و معرفت داشتن ما نسبت به این نعمت خود نعمت

---

۱. مرآة العقول، ۱۵۷/۸.

۲. گویا عایشه تصور کرده که خود را به مشقّت انداختن در طاعات برای محو سیئات است، که آن حضرت پاسخ فرمودند که در این جهت منحصر نیست بلکه برای رفع درجات و شکر نعمتهای مادی و معنوی و... می‌باشد. بلکه عبادت نزد اهل طاعت از لذّت‌بخش‌ترین امور است. گفتنی است که: در توجیه این حدیث مطالب بسیاری گفته‌اند. طالبین به مرآة العقول و غیره مراجعه نمایند. (مترجم)

بزرگی است، بلکه نعمتی است که هیچ نعمتی با آن مقایسه نمی‌شود، زیرا که جزء تکمیل کنندهٔ ایمان و علّت تامهٔ آن می‌باشد، و بیان کردیم که تمام نعمتهای ظاهری و باطنی از شاخه‌های این نعمت بزرگ ـ یعنی وجود امام ـ است، پس بر ما واجب است که بیشترین کوشش و اهتمام را در اداء شکر این نعمت به کار بندیم، تا به نعمتهای بزرگ دیگر هم نایل شویم، که خداوند عز و جل وعده داده که هر که شکر نعمت بجای آورد نعمتش افزون کند، و وعدهٔ الهی تخلّف‌ناپذیر است.

البته ادا کردن تمام حقوق این بزرگ نعمت الهی به حکم عقل سلیم برای ما مقدور نیست:

از دست و زبان که برآید   کز عهدهٔ شکرش به درآید

ولی آنچه از دست ما ساخته است باید انجام دهیم که به چند امر حاصل می‌شود:

۱ ـ شناخت قلبی و معرفت این نعمت والای الهی.

۲ ـ بیان کردن فضایل و نشر دلایل آن بزرگوار.

۳ ـ صدقه دادن برای سلامتی وجود آن حضرت.

۴ ـ روی آوردن به سوی او، با انجام دادن کارهایی که مورد پسند و مایهٔ نزدیک شدن به درگاهش می‌باشد.

۵ ـ درخواست معرفت او از درگاه الهی تا از اهل شکر و اقبال به سوی او گردیم.

۶ ـ اهتمام به دعاهای خالصانه برای تعجیل فرج آن حضرت و برچیده شدن پردهٔ ابتلای غیبت.

و این یکی از اقسام شکر نعمت است، و شاهد بر آن چند امر می‌باشد:

اوّل: اینکه این کار تجلیل و تعظیم آن حضرت است چنانکه معلوم است که هر آنکه بخواهد بزرگی را تعظیم کند او را به نام دعا می‌کند، و در میان دوستانش یاد او را زنده می‌دارد، و قبلاً گفتیم که تعظیم نعمت از اقسام احسان است و شکر هم احسان در برابر احسان انجام دادن.

دوّم: با دعا کردن برای آن حضرت کمال توجه به سوی او حاصل می‌شود، و باز قبلاً گفته شد که توجه نمودن به نعمت از اقسام شکر؛ و روی گرداندن از آن از اقسام کفران است.

و دلیل بر این معنی از آیات قرآن در سورهٔ سبأ که پس از بیان [عبرت‌آمیز] موت حضرت سلیمان ﷺ چنین می‌خوانیم: ﴿لَقَدْ كَانَ لِسَبَاءٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ * فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَى أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ * ذٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ﴾[1]؛ به تحقیق که برای سَبأ در مسکنشان آیتی بود. دو بوستان از راست و چپ؛ بخورید از روزی پروردگارتان و شکر او را بجای آورید. شهری پاکیزه و پروردگاری آمرزنده. پس روی گردانیدند که بر آنها سیل باران سختی فرستادیم، و دو بوستان آنان را مبدل ساختیم به دو باغ میوهٔ تلخ و شوره گز و اندکی از درخت سدر، بدین جهت که کفر ورزیدند آنها را چنین کیفر دادیم و آیا جز کفران کننده را کیفر می‌دهیم.

در این آیات از روی گرداندن آنها تعبیر به کفران شده است.

سوّم: در بعضی از کتابهای معتبر از پیغمبر اکرم ﷺ روایت آمده که فرمود: هر کس نسبت به شما نیکی کرد به او پاداش دهید، اگر پاداشی نداشتید در حق او دعا کنید تا از خود بدانید که نیکی او را پاداش داده‌اید[2].

و از امام چهارم زین العابدین ﷺ در رسالة الحقوق آمده: و امّا حق کسی که درباره‌ات نیکی نماید آن است که او را سپاس گویی و کار نیکش را بازگو نمایی و جایگاهش را والا شماری و با اخلاص بین خود و خدایت در حقّش دعا کنی، پس اگر این کار را کردی شکر او را در سرّ و علن بجای آورده‌ای. و اگر روزی توانستی پاداشش را بده[3].

چهارم: قبلاً بیان کردیم که شکر عملی آن است که بنده هر یک از نعمتهای الهی را در همان هدفی که خداوند برای آن آفریده صرف نماید. و اگر این کار را نکند در مقابل احسان بدی کرده است، و معنی کفران نعمت همین است.

و بدون شک دعا برای تعجیل فرج مولایمان حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه از

---

۱. سورهٔ سبأ، آیات ۱۵ و ۱۶ و ۱۷.

۲. وسائل الشیعه، ۱۱ / ۵۳۷.

۳. امالی صدوق، ۳۰۴ المجلس التاسع و الخمسون - چاپ بیروت -.

جمله اموری است که زبان به خاطر آن خلق شده، و با این دعا شکر نعمت زبان به انجام رسد، و مقصود ما با بیانی رسا واضح گردید، از خداوند توفیق می‌خواهیم.

و دلیل بر آنچه گفتیم که: این دعا از چیزهایی است که زبان به خاطر آن آفریده شده، اخبار و دعاهایی است که از خاندان وحی ﷺ برای این مهم وارد است، به دعاهای: افتتاح؛ روز عرفه؛ روز دحوالارض؛ دعای یونس بن عبدالرحمان؛ دعای عَمْری که از امام زمان ﷺ رسیده؛ دعای بعد از نماز شب؛ و در حال سجده؛ و دعایی که در کافی روایت شده؛ و دعای صبح روز جمعه و بعد از ظهر و عصر، و قنوت روز جمعه که در جمال الأُسبوع روایت شده. و دعای شب نیمهٔ شعبان و دعای روز بیست و یکم ماه رمضان، و دعای مولای ما حضرت موسی بن جعفر ﷺ بعد از نماز عصر، و روز جمعه بعد از نماز جعفر ﷺ، و قنوت حضرت امام حسن عسکری ﷺ و دعاهای بسیار دیگر... که اشاره به نام آنها در اینجا کافی است، و در بخش هفتم کتاب در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۳ـ إظهار محبّت قلبی

بدان که محبّت، گرچه امری پوشیده و مخفی است و فعلی باطنی و قلبی، ولی آثار و دلایل آشکار و شاخه‌های بسیار دارد. محبّت به سان درخت پربرگ و باری است که بر شاخه‌هایش گلهای رنگارنگ نشسته، بعضی از آثار آن در زبان؛ و بعضی در اعضا و جوارح انسان آشکار می‌گردد، و همانطور که نمی‌توان درخت را از بروز دادن گلهایش منع کرد، نشاید که صاحب محبّت را از اظهار آثار آن جلو گرفت.

گویند که در سینه غم عشق نهان ساز — در پنبه چسان آتش سوزنده بپوشم؟

یکی از دلباختگان چه خوش سروده است:

إذا هَمَمْتُ بِكِتْمانِ الهَوىٰ نَطَقَتْ — مَدامِعي بالّذي أُخفي مِنَ الأَلَمِ
فإنْ أبُح أفْتَضِحْ مِنْ غَيْرِ مَنْفَعةٍ — وَإنْ كَتَمْتُ فَدَمْعي غَيْرُ مُنْكَتِمِ
لكِنْ إلىٰ اللهِ أشْكُوما أُكابِدُهُ — مِنْ طُولِ وَجْدٍ وَدَمْعٍ غَيْرُ مُنْصَرِمِ

اگر تلاش کنم که عشقم را مخفی بدارم اشکهایم از دردهای پوشیده‌ام سخن می‌گوید.

هرگاه آن را إفشا کنم بدون اینکه سودی برده باشم رسوا می‌شوم، و چون کتمان نمایم اشکهایم پنهان نمی‌ماند.

ولی به درگاه خدا شِکوه می‌برم آنچه می‌کشم از طولانی بودن اندوه و سرشک بی‌پایان

و همانطور که درخت هر چه بیشتر رشد کند و پرورش یابد گُلها و شکوفه‌هایش فزونتر می‌شود، همچنین هر چه محبّت و دوستی نیرومندتر گردد، آثار و نشانه‌های آن بیشتر می‌شود.

و از آثار محبّت در چشم، بی‌خوابی و اشکباری است. یکی از اهل اشتیاق در آثار حال فراق گفته:

لَوْ اَنَّ عَيْناً فِي الْفِراقِ بَكَتْ دَماً   لَرَأَيْتَ فِي عَيني دَماً لا يَجْمَدُ

اگر چشمی در فراق خون می‌گریست، در دیدگانم خون خشک ناشدنی می‌دیدی.

و ابوالعباس مبرّد در آغاز قصیده‌ای چنین می‌گوید:

بَكَيْتُ حَتّى بَكىٰ مِنْ رَحْمَتي الطَّلَلُ   وَمِنْ بُكائي بَكَتْ اَعْداىَ اِذْرَحَلُوا

آنقدر گریستم که ویرانه‌ها هم به حالم گریستند، و از گریه‌ام دشمنانم هم گریه کردند وقتی یارانم رفتند.

و از نشانه‌های محبّت در زبان، یادکردن محبوب است همیشه و همه جا، و شاهد بر این مدعی فرمودهٔ خدای تعالی در حدیث قدسی به موسی بن عمران ﷺ است که: یاد من به هر حال و وضعی خوب است.

می‌گویم: حال اهل توجّه همین گونه است. خداوند متعال در قرآن مجید فرموده: ﴿إِنَّ فی خَلْقِ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ وَاَختلافِ اللَّيلِ وَالنَّهارِ لآياتٍ لِأُولِي الْأَلْبابِ الَّذينَ يَذْكُرُونَ اللهَ قِياماً وَقُعُوداً وَعَلىٰ جُنُوبِهِمْ﴾[1]؛ همانا در خلقت آسمانها و زمین و آمد و رفت پیاپی شب و روز نشانه‌هایی برای خردمندان است، آنان که خدای را هنگام ایستادن و نشستن و خفتنشان یاد می‌کنند.

می‌گویم: این از آثار نهایت شوق آنان نسبت به محبوبشان می‌باشد.

و نیز از نشانه‌های زبانی محبّت، یادآوری خوبیها و زیباییهای محبوب است ـ به

---

۱. سورهٔ آل‌عمران، آیه ۱۹۰.

هرگونه که خوشایند باشد ـ از همین روی روایات متعددی در فضیلت شعر گفتن در مدح ائمهٔ اطهار علیهم السلام وارد شده که ما در اینجا به یک حدیث اکتفا می‌کنیم.

در بحار و وسائل از امام هشتم حضرت رضا علیه السلام رسیده که فرمود: هیچ مؤمنی در مدح ما شعری نگوید مگر اینکه خداوند متعال برای او در بهشت شهری بنا کند که هفت بار از دنیا وسیعتر باشد، در آن شهر هر فرشتهٔ مقرّب و هر پیغمبر مرسلی به دیدار او روند[1].

و دیگر از نشانه‌های محبّت در زبان، دعا کردن و خواستن تمام خوبیها برای محبوب می‌باشد. و این معنی کاملاً برای خردمندان روشن است و جز افراد نادان کسی آن را انکار نمی‌کند.

دلیل بر خوبی اظهار محبّت به زبان، بلکه قرار دادن آن از ارکان شکر اینکه: دومین پایهٔ ایمان می‌باشد، در صورتی که حقیقت ایمان همان اعتقاد و باور است که در دل و باطن انسان قرار دارد، چنانکه در قرآن مجید آمده: ﴿إلّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بالايمانِ﴾[2]؛ مگر کسی که مورد إکراه واقع شود و حال آنکه دلش به ایمان مطمئن باشد.

و نیز آمده: ﴿قالَتِ الأَعْرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تؤمِنُوا وَلٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَلَمّا يَدْخُلِ الأيمانُ في قُلُوبِكُمْ﴾[3]؛ اعراب (بادیه نشینان) گفتند: ایمان آورده‌ایم. بگو: ایمان نیاورده‌اید ولی بگویید اسلام آورده‌ایم که هنوز ایمان در دلهایتان وارد نشده است.

بنابراین ایمان در حقیقت جز محبّت خدا و رسول و ولیّ او نیست. با وجود این لازم است آنچه در دل معتقدیم به زبان آوریم و گرنه آثار ایمان بر آن مترتّب نخواهد شد.

نتیجه اینکه: دعا کردن برای فَرَجِ مولیٰ صاحب الزمان صلوات الله علیه نشانگر حقیقت ایمان است، همانطور که شعر گفتن در مدح ائمهٔ اطهار علیهم السلام اظهار محبّت و علامت ایمان است ـ چنانکه متذکر شدیم ـ.

و نیز روایاتی که دربارهٔ فضیلت اظهار محبّت امیرمؤمنان علی علیه السلام به زبان وارد شده،

---

۱ وسائل الشیعه ۱۰/ ۴۶۷.

۲ سورهٔ نحل، آیه ۱۰۶

۳ سورهٔ حجرات، آیه ۱۴

بر این معنی هم دلالت دارد، چون که منظور ابراز محبّت قلبی است، و بدون تردید دعا کردن برای تعجیل فرج از مصادیق حتمی این عنوان می‌باشد، چنانکه توضیح آن خواهد آمد.

این بیت که یکی از اهل عرفان سروده مناسب اینجا است:

عِباراتُنا شَتّی وَحُسْنُکَ واحِدٌ   وَکُلٌّ اِلیٰ ذاکَ الجَمالِ یُشیرُ

عبارتهای ما گوناگون و حُسن تو یکی است، و هر کدام از ما به آن جمال اشاره می‌کند.

البته منظور آن است که او در جهات حسن یکتا است، نه اینکه حسن او در یک جهت منحصر است. این نکته را بدان و این فایده را مغتنم شمار.

و نیز از دلایل فضیلت اظهار محبّت به زبان، روایاتی است که در آداب معاشرت با برادران دینی وارد شده، در حدیث صحیحی در کتاب کافی از امام صادقؑ آمده که: به هشام بن سالم فرمود: اگر کسی را دوست داشتی او را از این امر مطّلع ساز که دوستی بین شما را محکمتر می‌گرداند[1].

و نیز در حدیث صحیحی ـ به اصطلاح قدما ـ از نصر بن قابوس الجلیلؒ آمده که گفت: امام صادقؑ به من فرمود: اگر کسی از برادرانت را دوست داشتی او را از این امر با خبر کن، که حضرت ابراهیمؑ گفت: پروردگارا به من بنمایان چگونه مردگان را زنده می‌کنی. [خداوند] فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای، گفت: چرا ولی برای اینکه دلم اطمینان یابد [این درخواست را می‌کنم][2].

مجلسی در کتاب مرآة العقول در شرح این حدیث گفته: و این حدیث با روایتی که در کتاب عیون اخبار الرضا در تفسیر آیه وارد شده کاملاً منطبق است. و مراد آن است که دلم بر دوستی و خلیل قرار دادن من اطمینان یابد[3].

می‌گویم: منظور از آگاه ساختن و مطلع نمودن برادر دینی از محبّت، هر کاری که دلالت بر آن دارد می‌باشد، نه با زبان تنها. شاهد بر این معنی آن است که: ابراهیمؑ

---

۱. کافی، ۲ / ۶۴۴.

۲. کافی، ۲ / ۶۴۴. و این قسمت آیه‌ای است از قرآن مجید، سوره بقره، آیه ۲۶۰: ﴿قالَ رَبِّ أَرِني كَيْفَ تُحْيِي المَوْتىٰ قالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قالَ بَلىٰ وَلٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبي﴾.

۳. مرآة العقول، ۱۲ / ۵۳۹.

اجابت دعای خویش را علامت خلیل گرفتنش از سوی خداوند قرار داد. بنابراین اهتمام ورزیدن به دعا برای تعجیل فرج امام ﷺ اظهار محبّت نسبت به آن جناب است، و سبب می‌شود که آن حضرت نیز نسبت به دعاکننده دوستی بیشتری پیدا کند، بلکه موجب محبّت پدران بزرگوارش هم می‌شود. چون دعاکردن برای امام عصر عجل الله فرجه ابراز دوستی نسبت به تمام این خاندان است. لذا مایهٔ جلب عنایت و محبّت آنان می‌گردد. اگر جز این اثر نیک بر دعاکردن نبود، همین مکرمت بزرگ بس بود.

۴ ـ نشانهٔ انتظار

دعاکردن برای تعجیل فرج نشانهٔ انتظار است که در بسیاری از روایات به آن دستور داده شده، و در بخش هشتم کتاب آثار و خصوصیّات آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

۵ ـ زنده کردن امر ائمهٔ اطهار ﷺ

این دعا زنده کردن امر امامان معصوم ﷺ است، و این مکرمت برای اهل یقین کافی است که به این دعا اهتمام ورزند. از جمله روایاتی که بر این معنی دلالت می‌کند:

۱ ـ در اصول کافی به سند صحیحی از خُثَیمه آمده که گفت: برای خداحافظی به خدمت امام ابوجعفر باقر ﷺ شرفیاب شدم، آن حضرت فرمود: ای خُثَیمه از دوستانمان هر که را دیدی سلام برسان؛ و آنان را به تقوی و خدا ترسی سفارش کن و اینکه: اغنیا از فقرا؛ و قدرتمندان از ضعفا تفقُّد کنند. و زنده‌ها در تشییع جنازهٔ مردگان شرکت نمایند، و در خانه‌هایشان یکدیگر را ملاقات و دیدار کنند، که همین دیدار یکدیگر زنده کردن امر ما است، خداوند رحمت کند بنده‌ای را که امر ما را احیا نماید. ای خثیمه، به دوستان ما ابلاغ کن که ما از [عذاب] خداوند چیزی از آنها دور نمی‌کنیم جز با عمل. و آنها به ولایت ما نمی‌رسند مگر با پرهیز از گناه، و حسرتدارترین مردمان روز قیامت کسی است که: عدل و داد را بستاید امّا مخالف آن عمل کند[۱].

۲ ـ در بحار از امالی شیخ صدوق از امام هشتم حضرت رضا ﷺ منقول است که

---

۱. کافی، ۲ / ۱۷۵

فرمود: هر کس در مجلسی که امر ما در آن احیا می‌شود بنشیند، روزی که دلها می‌میرد دل او نخواهد مرد[1].

۳ـ در ثنالی از امام صادق عليه السلام آمده که فرمود: یکدیگر را ملاقات کنید و علم را برای یکدیگر بازگو نمایید که با حدیث دلهای زنگار گرفته جلا می‌یابد، و با حدیث گفتن امر ما احیا می‌شود، و هر که امر ما را احیا کند خدایش بیامرزد[2].

۶ـ رنجش و وحشت شیطان

دعا کردن برای تعجیل فرج، مایهٔ فزع و ناراحتی شیطان لعین و دوری او از دعا کننده می‌شود. دلیل بر این مدّعا بر دو وجه است:

اول: دلیل عقل: توضیح اینکه بدون تردید این عمل شریف عبادت ارزنده‌ای است که ـ چنانکه ان شاء الله خواهد آمد ـ موجب کمال ایمان و تقرب به درگاه پروردگار سبحان است، و پرواضح است که هر چه مؤمن به درگاه خداوند نزدیکتر شود شیطان از او دورتر و بیزارتر می‌گردد، زیرا که هر چیزی که در این عالم هست به سنخ و جنس خودش تمایل دارد.

باری؛ انسان هر اندازه در مراتب عبادت و اطاعت کاملتر شود و در کسب اخلاق و صفات پسندیده بیشتر کوشد، به عالم ملکوت نزدیکتر گردد، و برای او حقایق بسیاری کشف شود. لذا در حدیث آمده: اگر شیاطین اطراف دلهای بنی آدم نمی‌گشتند، آنها ملکوت آسمان را می‌نگریستند[3].

و همین طور از وسوسه‌های شیطانی و هوسهای نفسانی و شهوتهای حیوانی دور گشته، و از موارد هلاکت فاصله گرفته تا به درجه‌ای برسد که در حدیث قدسی از امام صادق عليه السلام روایت شده که خداوند متعال فرمود: هیچ بنده‌ای به من تقرُّب نمی‌جوید به چیزی که خوشایندتر از واجباتی باشد که بر او فرض کرده‌ام، و او به وسیلهٔ بجای آوردن نافله به من

---

۱. بحار الانوار، ۴۴ / ۲۷۸.
۲. ثنالی الاخبار، ۲ / ۲۵۱.
۳. بحار الانوار، ۷۰ / ۵۹.

تقرّب می‌جوید تا آنجا که او را دوست بدارم، وقتی او را دوست داشتم گوش او خواهم شد که به آن می‌شنود، و چشم او که به آن می‌بیند، و زبان او که به آن نطق می‌کند، و دست او که به آن تلاش می‌نماید، اگر از من مسئلت کند به او می‌دهم و هرگاه مرا بخواند اجابتش نمایم[1]... .

می‌گویم: در توضیح این حدیث شریف دو وجه به نظر می‌رسد:

۱ ـ اینکه وقتی بنده به آن درجهٔ والا و مرتبهٔ اعلی نایل گشت، دیگر هیچ هدفی جز خدای متعال نخواهد داشت، و غیر از او همه چیز را فراموش خواهد کرد، گوش و چشم و زبان به طور مثال است، یعنی: چیزی جز خدا نخواهد، پس خدا گوش او و خدا چشم او و... خواهد بود.

و امام چهارم سیّد السّاجدین و امام العارفین علی بن الحسین علیه السلام به همین معنی اشاره نموده که در مناجات با خداوند می‌گوید: همّتم به درگاه تو متوقف ماند، و تمام خواسته‌هایم به سوی تو مصروف گشت. تنها تو، نه کسی جز تو، مراد من هستی، و تنها برای تو نه برای غیر تو بی‌خوابی و بیداری من است... .

۲ ـ و یا اینکه منظور آن است که هرگاه بنده به آن منزلت والا رسید، آنچه بخواهد می‌شود، و هیچ دری به او بسته نمی‌ماند. پس معنی اینکه خداوند متعال گوش و چشم و دست او می‌شود آن است که او می‌شنود آنچه ممکن است شنیده شود، و می‌بیند آنچه را ممکن است دیده شود، و آنچه بخواهد انجام دهد، پس او می‌شنود و می‌بیند و انجام می‌دهد آنچه را که دیگران نمی‌شنوند و نمی‌بینند و انجام نمی‌دهند، و این از صفات ربّانی است که خداوند متعال به جهت دوست داشتن او به وی عطا می‌فرماید. لذا گفته‌اند: اگر بنده خدا را اطاعت کند همه چیز از او اطاعت می‌نماید. مؤیّد این وجه آن است که خداوند عز و جل در حدیث قدسی فرمود: اگر از من مسئلت کند به او می‌دهم و هرگاه مرا بخواند اجابتش می‌نمایم.

و در کتاب لئالی حکایت است که ابراهیم بن ادهم گفت: از کنار چوپانی می‌گذشتم، به او گفتم: آیا آب یا شیری نداری به من بدهی؟ گفت: کدام را بیشتر خوش داری؟ گفتم:

---

۱. کافی، ۲ / ۳۵۲.

آب. پس با عصای خود به سنگ سختی که هیچ شکافی نداشت زد. آب از آن جوشید. از آن نوشیدم از برف خنکتر و از عسل شیرین‌تر بود به حیرت ماندم. چوپان گفت: تعجب مکن که بنده اگر مولایش را اطاعت کند همه چیز به فرمانش درآید.

و پس از آنکه به فضل و فیض الهی به این دو وجه الهام شدم به شرح الاربعین محقق عارف شیخ بهایی و شرح اصول کافی عالم ربّانی ملاصالح مازندرانی و مرآة العقول علّامهٔ مجلسی مراجعه کردم، در سخنان آن دو بزرگوار اول، مطالبی یافتم که به وجه اول برمی‌گردد، و در سخنان مجلسی مطالبی بود که به وجه دوم بازمی‌گشت، و نیز وجوه دیگری در گفته‌های مجلسی هست که باز به آن دو وجه برمی‌گردد ـ هر چند که روشها مختلف است ـ.

مخفی نماند که این مبحث از اموری است که گامها در آن می‌لغزد و خداوند نگهدار و حافظ است.

و از مطالب گذشته معنی آیهٔ شریفة: ﴿إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنهىٰ عَنِ الفَحْشآءِ وَالمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللهِ اَكْبَر﴾[1]؛ راستی که نماز از زشتیها و گناهان بازمی‌دارد، و البته یاد خداوند بزرگتر است.

نیز معلوم گشت که ظاهراً ـ البته خدا دانا است ـ این سخن بیان دو امر است که دومی از اولی بالاتر است:

امر اول: با توجه به اینکه نماز معراج مؤمن و سبب نزدیک شدن بنده به درگاه خداوند است، اگر بنده آن را به همانگونه که خداوند آن را امر فرموده ادا نماید، این نماز سبب دوری شیطان از بجای آورندهٔ آن می‌شود، و لازمه‌اش این است که از فحشا و منکرات اجتناب می‌کند. روایات متعددی نیز بر این معنی دلالت دارد از جمله:

در تفسیر مجمع البیان از پیغمبر اکرم ﷺ مروی است که فرمود: کسی که نمازش او را از زشتیها و منکرات باز ندارد، جز دوری از خدا حاصلی نخواهد داشت[2].

می‌گویم: یعنی حقّ نماز را کاملاً ادا نکرده لذا اثر نماز بر او آشکار نشده است، و الله العالم.

---

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵

۲. مجمع البیان: ۸/ ۲۸۵

در وسائل از حضرت رضا از پدرانش ﷺ آمده که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: شیطان پیوسته از مؤمن هراسان می‌ماند، مادامی که بر اوقات نمازهای پنجگانه مواظبت کند، پس اگر آنها را ضایع نماید، شیطان بر او جرئت می‌کند، و او را در گناهان بزرگ وارد می‌سازد[1].

می‌گویم: هر عبادتی همین طور است که اگر مؤمن آن را به همانگونه که خداوند متعال امر فرموده بجای آورد ـ نظر به اقتضای عبادت ـ او را به خداوند نزدیک می‌نماید، و لازمهٔ آن دوری شیطان می‌باشد. و هر عبادتی که به نظر شارع مهمتر و عظیم‌تر باشد، آن اقتضا در آن بیشتر است و آن خاصیّت در آن کاملتر، مثل: نماز و زکات و ولایت و قرائت قرآن و دعا برای تعجیل فرج مولی صاحب‌الزمان و غیر اینها. و هر عبادتی که شرایط قبولی در آن زیادتر جمع باشد، زودتر و کاملتر این نتیجه را می‌دهد. با این بیان سبب بودن دعا برای تعجیل فرج حضرت صاحب‌الزمان ﷺ برای دوری شیطان، با دلیل و برهان معلوم شد.

امر دوم: که در آیهٔ شریفه بیان شده و از اوّلی بالاتر است اینکه: نماز محض ذکر الله و ذکر اللهِ محض است. و غافل ماندن از آنچه در آسمانها و زمین است. و این امر حاصل می‌شود به اینکه بنده تمام لحظات عمرش را در عبادت خداوند صرف کند، و از آنچه جز او است چشم بپوشد، و هیچ التفاتی به غیر ننماید. و همین معنی باز از فرمایش گذشتهٔ امام چهارم ﷺ و از سایر کلمات آن حضرت استفاده می‌شود. بنابراین اگر بنده نمازش را به طور تمام و کمال و آنطور که باید و شاید بجای آورد شیطان از او دور می‌گردد به طوری که نزدیکش نمی‌آید.

روزی یکی از علما دربارهٔ معنی حدیثی که وارد شده: «نماز چهار هزار حد دارد»، با من مذاکره کرد. به او گفتم: شمارهٔ گناهان ـ بطوری که بعضی از علما گفته‌اند ـ چهار هزار است. ممکن است منظور این باشد که اینها حدود است که نمازگزار حقیقی از آنها تجاوز نمی‌کند. یعنی دلیل و نشانگر اینکه نماز را درست انجام داده، پرهیز از تمام بدیها است، پس هر که از گناهان اجتناب ننماید، حقیقت نماز را بجای نیاورده، و از حدود الهی تجاوز کرده است. آن عالم این توجیه را پسندید.

---

۱. وسائل الشیعه، ۳ / ۸۱

شاهد بر این وجه حدیثی است که در مجمع البیان از رسول خدا ﷺ رسیده که قبلا آوردیم[۱].

و نیز از ابن مسعود از پیغمبر اکرم ﷺ منقول است که فرمود: نماز نیست برای کسی که نماز را اطاعت نکند، و اطاعت نماز آن است که از فحشا و منکر اجتناب نمایی.

شیخ طبرسی گفته: یعنی چون نماز نهی کنندهٔ از گناهان است. پس اگر کسی آن را بجای آورد ولی از گناهان دست برندارد، نمازش به آن صفتی که خداوند توصیف کرده نخواهد بود. و اگر پس از مدتی توبه کند و از گناهان دست بردارد، معلوم می‌گردد که نمازش برای او سودمند بوده است.

و نیز گفته: انس روایت کرده که یکی از جوانهای انصار با رسولخدا ﷺ نماز می‌خواند ولی زشتیها را هم مرتکب می‌شد. این رفتار به عرض پیغمبر اکرم ﷺ رسید. فرمود: روزی نمازش او را از زشتیها باز خواهد داشت.

و از جابر مروی است که گفت: به رسولخدا ﷺ عرض شد: فلانی روزها نماز می‌خواند و شبها دزدی می‌کند. فرمود: نمازش او را باز خواهد داشت.

و اصحاب ما روایت کرده‌اند از امام صادق ﷺ که فرمود: آنکه مایل است بداند که آیا نمازش قبول شده یا نه، نگاه کند آیا نمازش او را از زشتیها بازداشته؟ که به هر قدر بازداشته باشد به همانقدر نمازش قبول شده است[۲].

می‌گویم: اینکه همهٔ این سخنان را نقل کردم برای آن است که کسی نگوید: اگر دعا کردن برای تعجیل فرج سبب دوری شیطان می‌شود، پس از بسیاری از افراد نباید گناهی صادر گردد؟ چون در جواب می‌گوییم: این عمل شریف نظیر نماز است. و هر چه در آن باره گفتیم اینجا نیز وارد است، و اشاره برای اهل ادراک کافی است.

دوم: دلیل نقل: در امالی شیخ صدوق از امام صادق ﷺ از پدرانش از پیغمبر اکرم ﷺ آمده که به اصحاب خود فرمود: آیا خبر دهم شما را به چیزی که اگر آن را انجام دهید شیطان از شما دور می‌شود، [همچون] دوری مشرق از مغرب؟ گفتند: آری. فرمود: روزه

---

۱. مجمع البیان ۸: ۲۸۵.

۲. بحار الانوار ۸۲: ۱۹۳.

رویش را سیاه می‌کند و صدقه کمرش را می‌شکند، و دوستی کردن در راه خدا، و همکاری در کار نیک دنباله‌اش را قطع می‌نماید، و استغفار رگ حیاتش را می‌بُرَد و هر چیزی زکاتی دارد، و زکات بدنها هم روزه است[1].

می‌گویم: وجه دلالت این حدیث شریف بر این معنی متوقف بر بیان مقدمه‌ای است که:

محبّت دارای درجات و مراتبی است و هر مرتبهٔ آن اثر و فایدهٔ خاصّی دارد. نخستین درجهٔ محبّت، محبّت قلبی است که به فارسی به دوست داشتن از آن تعبیر می‌کنند.

ایمان بر این مرتبهٔ از محبّت متوقف است و برای رستگاری به رحمت پروردگار و دخول به بهشت این درجه لازم است. پس اگر بنده‌ای نتواند محبّت و دوستی قلبی خودش را که نسبت به خدا و اولیای او دارد آشکار نماید، همین مقدار کافی است به نص قرآن که می‌گوید: ﴿إِلّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْایمانِ﴾[2]؛ مگر کسی که تحت فشار واقع شود، در حالی که دلش به ایمان محکم باشد.

و آثار مختلفی از این مرتبه برمی‌آید که افراد مرتبهٔ دوم می‌باشند.

مرتبهٔ دوم به فارسی، دوستی کردن و به عربی تحابُب و مُوادّه نام دارد، و گاهی به آن حبّ فی الله گفته می‌شود.

و در فضیلت دوستی کردن، احادیث متعددی آمده که آوردن آنها موجب طولانی شدن سخن است. از جمله آثار آن چنانکه در این حدیث ذکر شده، دوری شیطان از انسان می‌باشد و این از بهترین عنایات الهی است.

اکنون که این مقدمه را دانستی باید گفت: منظور از حبّ فی الله (دوستی کردن در راه خدا) به قرینهٔ اول حدیث که فرمود: اگر آن را انجام دهید، ـ که ظهور در افعال بدنی انسان دارد ـ همان تحابُب، یعنی اظهار محبّت به وسیلهٔ افعال بدنی نسبت به بزرگان و برادران دینی است.

بدون تردید عظیم‌ترین اهل ایمان یعنی مولای ما حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه از تمام افراد انسان به اظهار محبّت شایسته‌تر است، و ثمرهٔ دوستی کردن به آن

---

۱. امالی صدوق ۵۹ مجلس ۱۵، ح ۱ - چاپ بیروت.

۲. سورهٔ نحل، آیه ۱۰۶.

حضرت ـ که دوری شیطان است ـ با دعا برای تعجیل فرج آن جناب زودتر از دوستی کردن به دیگران حاصل می‌شود. و همچنین دوستی کردن با کارهای دیگر غیر از دعا همین ویژگی را دارد، و نیز دوستی کردن نسبت به پیغمبر و خاندان گرامی آن حضرت علیهم الصلاة و السلام و مؤمنین به درجات مختلف آثار ارزنده‌ای به بار می‌آورد.

۷ ـ نجات از فتنه‌های آخر الزمان و ایمنی از دامهای شیطان

دلیل بر این معنی ـ اضافه بر آنچه خواهد آمد که این دعا مایهٔ کمال ایمان است، و آنچه گذشت که سبب دوری شیطان می‌باشد ـ روایتی است که رئیس المحدثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از علی بن عبدالله ورّاق آورده که سعد بن عبدالله از احمد بن اسحاق بن سعد اشعری نقل کرد که گفت: بر حضرت ابومحمد حسن بن علی امام عسکری ﷺ وارد شدم، می‌خواستم از جانشین بعد از وفات آن حضرت سؤال کنم، آن جناب خود آغاز سخن کرد و فرمود: ای احمد بن اسحاق خداوند تبارک و تعالی از هنگامی که آدم ﷺ را آفریده، زمین را از حجّت الهی بر خلق خالی نگذاشته و تا قیام قیامت هم آن را خالی نخواهد گذاشت، به سبب او خداوند بلا را از اهل زمین برطرف می‌کند، و به او باران می‌بارد و به او برکتهای زمین را بیرون می‌آورد.

احمد بن اسحاق می‌گوید: عرض کردم: ای فرزند پیغمبر پس امام و خلیفهٔ بعد از تو کیست؟ به سرعت برخاست و به اندرون خانه رفت، سپس بیرون آمد در حالی که کودکی که صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید و سه ساله بود بر شانه داشت، فرمود: ای احمد بن اسحاق اگر نزد خداوند عز و جل و حجّتهای او گرامی نبودی این فرزندم را به تو نشان نمی‌دادم، این هم‌نام و هم‌کُنیهٔ رسولخدا است که زمین را پر از قسط و عدل نماید چنانکه از ستم و ظلم پر شده باشد.

ای احمد بن اسحاق، او در این امت بسان خضر و بسان ذوالقرنین است. به خدا قسم غایب می‌شود غایب شدنی که در آن زمان از هلاکت نجات نمی‌یابد مگر کسی که خداوند عز و جل او را بر اعتقاد به امامتش ثابت بدارد و در دعا کردن برای تعجیل فرجش توفیق دهد[1]... .

---

۱ کمال الدین، ۲ / ۳۸۴.

تمام این حدیث در بحث غیبت آن حضرت در حرف غین گذشت.

۸ ـ ادا کردن بعضی از حقوق آن حضرت عجّل الله فرجه بر ما

سخن در این زمینه در چند قسمت بیان می‌شود:

اوّل: به حکم عقل ادای حقوق کسانی که حق بر گردن انسان دارند از مهمترین امور است، و این واضح است.

دوّم: به حکم شرع نیز ادای حقوق از مهمترین امور می‌باشد. چند روایت بر این معنی دلالت دارد از جمله:

ثقة الاسلام کلینی ﷺ در اصول کافی به سند صحیحی از حضرت ابی‌عبدالله جعفر بن محمد صادق ﷺ آورده که فرمود: خداوند به چیزی بهتر از ادای حق مؤمن عبادت نشده است[1].

و در بحار از امیرالمؤمنین ﷺ روایت شده که فرمود: ادای حقوق برادران دینی بهترین اعمال متّقین است.

سوّم: اینکه آن حضرت حقوق بسیار بزرگی بر عهدهٔ ما دارد که در بخش سوّم کتاب قسمت اندکی از آنها گذشت. در اینجا سخن را به درازا نمی‌کشیم چون شمارش حقوق آن بزرگوار از ما برنمی‌آید، خدا می‌داند که حقوق آن حضرت چقدر است.

دلیل بر این روایتی است در بحار از امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: هیچ کس نمی‌تواند خداوند را توصیف کند و به کُنه قدرت و عظمتش پی ببرد و همین طور که کسی نمی‌تواند به کُنه وصف خداوند برسد و نهایت قدرت و عظمتش را درک کند، همچنان احدی نتواند به وصف رسولخدا ﷺ و فضیلت ما دست یابد. کسی نمی‌تواند دریابد که خداوند چه به ما داده و چه حقوقی از ما را واجب کرده، و همانگونه که هیچ کس نمی‌تواند فضیلت ما و آنچه خداوند از حقوق ما واجب نموده را دریابد، همچنین کسی نمی‌تواند حق مؤمن را توصیف کند و آن را انجام دهد[2]... .

---

۱. کافی، ۲ / ۱۷۰.

۲. بحار الانوار، ۶۷ / ۶۵.

می‌گویم: پوشیده نماند که تمام حقوق مؤمن از شاخه‌های حقوق و فضیلت ائمه علیهم السلام است.

چهارم: اهتمام و کوشش برای ادای حقوق مایهٔ رفعت و بزرگی در درگاه الهی است، و هر کس در این راه کوشش و اهتمامش بیشتر و تمام‌تر باشد در پیشگاه خداوند عزیزتر و گرامی‌تر خواهد بود.

دلیل بر این معنی روایتی است که در احتجاج از امام یازدهم حضرت ابومحمد حسن عسکری علیه السلام آمده که فرمود: آنکه بیشتر حقوق برادرانش را می‌شناسد و بیشتر در ادای آنها کوشش می‌کند در پیشگاه خداوند منزلتش بالاتر است[1]... .

پنجم: از جمله حقوق مؤمن بر مؤمن دیگر دعا کردن برای او است. دلیل بر آن ـ اضافه بر آنچه در اول بخش چهارم آوردیم و در بحث قبولی اعمال خواهد آمد که از راههای حاصل شدن و ادای حق واسطهٔ نعمت: دعا کردن برای او است ـ روایتی است که علامهٔ مجلسی در بحار از فقه الرضا علیه السلام آورده که فرمود: بدان که خداوند تو را رحمت کند، حق برادران واجب و فرض است ـ تا اینکه فرمود ـ و توجه به سوی خدا به وسیلهٔ دعا کردن برای آنها[2]... .

و روایتی است که ثقة الاسلام کلینی از مُعَلّیٰ بن خُنَیس از حضرت ابی‌عبدالله صادق علیه السلام آورده که گفت: به آن حضرت عرض کردم: حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ فرمود: هفت حقّ واجب دارد هیچ کدام غیر واجب نیست. اگر از این حقوق چیزی را ضایع کند از ولایت و طاعت خداوند خارج شده است، و خدای را در او قسمتی نخواهد بود. گوید: عرض کردم: فدایت شوم، این حقوق چیست؟ فرمود: ای مُعلّیٰ من به تو مهربان هستم، می‌ترسم آنها را تضییع نموده و رعایت نکنی، و بدانی و عمل ننمایی. عرض کردم: لا قوة الّا بالله؛ به خواست و قوهٔ الهی عمل خواهم کرد.

فرمود: آسانترین حق آن است که آنچه برای خودت دوست می‌داری برای برادرت هم دوست بداری و آنچه برای خودت بد می‌دانی برای او هم نپسندی.

---

۱. احتجاج ۲: ۲۶۱.

۲. بحار الانوار، ۷۴: ۲۲۶.

حقّ دوّم: اینکه از خشمگین ساختن او اجتناب ورزی و موجبات خرسندیش را فراهم آوری و امرش را اطاعت نمایی.

حقّ سوّم: اینکه او را با جان و مال و زبان و دست و پایت کمک نمایی.

حقّ چهارم: اینکه چشم او و راهنما و آینهٔ او باشی.

حقّ پنجم: اینکه سیر نشوی در حالی که او گرسنه بماند و سیراب نگردی در حالی که او تشنه باشد و نپوشی در حالی که او برهنه و نپوشیده باشد.

حقّ ششم: اینکه اگر خدمتگزاری داشتی و برادرت نداشت، واجب است خادمت را بفرستی که لباسهایش را بشوید، و غذا برایش فراهم سازد، و جایش را آماده کند.

حقّ هفتم: اینکه سوگندش را باور کنی، و دعوتش را اجابت نمایی، و در بیماریش به عیادتش روی، و در تشییع جنازه‌اش حاضر شوی، و اگر بدانی که حاجتی دارد به انجام آن مبادرت ورزی و نگذاری ناچار شود که از تو درخواست کند، بلکه پیش از آنکه به تو اظهار نماید به انجامش سرعت کنی. اگر این کارها را انجام دهی ولایتت به ولایت او، و نیز ولای او به ولایت تو متّصل گردیده است[1].

می‌گویم: ظاهراً منظور از واجب در این حدیث معنای لغوی آن است که شامل واجب و مستحبّ شرعی ـ هر دو ـ می‌شود. شاهد بر این معنی چند روایت است که آوردن آنها مایهٔ طولانی شدن مطلب است.

علّامهٔ مجلسی ﷬ در بحار فرموده است: ممکن است کلمهٔ وجوب را اعم از معنی اصطلاحی شرعی و مستحبّ مؤکّد دانست، چون گمان نمی‌کنم که احدی [از علما] بیشتر این امور را واجب دانسته باشد، اضافه بر اینکه بسیار دشوار هم هست[2].

و در مرآة العقول گفته است: ظاهراً این حقوق نسبت به مؤمنین کامل است یا برادری که در راه خدا با او قرار برادری گذاشته، وگرنه رعایت تمام این امور نسبت به همهٔ شیعه بسیار مشکل بلکه ممتنع است، مگر اینکه گفته شود: مقیّد به توانایی یا آسان بودن انجام آنها است به طوری که صدمه‌ای به حالش نرساند.

---

۱. کافی، ۲: ۱۶۹
۲. بحار الانوار، ۷۴: ۲۳۸

حال که این مطالب را دانستی می‌گوییم: بدون تردید این حقوق برای مولای ما حضرت صاحب الزمانؑ بر تمام اهل ایمان ثابت است. به هر تقدیر این حقوق برای امامؑ مسلّم می‌باشد. زیرا که ایمانِ امام از هر مسلمانی کاملتر است، و در حدیث عبدالعزیز بن مسلم از حضرت رضاؑ از امام به برادر مهربان تعبیر شده، و دعای در حق او اطاعت امر؛ و کمک کردن او به زبان است، چنانکه توضیح خواهیم داد.

۹ ـ تعظیم خدا و دین خدا و رسول خداﷺ

اصل اینکه دعا کردن برای آن حضرت تعظیم است در مکرمت دوم بیان گردید. و امّا اینکه این عمل تعظیم خدا است نیازی به توضیح ندارد، زیرا که تعظیم هر مؤمن تنها برای ایمان، جز تعظیم خدا چیز دیگری نیست.

و امّا حسن و خوبی تعظیم دین خدا: از امور بدیهی است که عقل آن را درک می‌کند، و نیازی به خبر منقولی در این باره نیست. اضافه بر اینکه بسیاری از واجبات و سنّتها برای این جهت تشریع و وضع شده است، مانند: غسلهای مستحبّی؛ نماز تحیّت مسجد؛ و استحباب طهارت برای دخول به مساجد؛ و قرائت قرآن؛ و غیر اینها... .

مناسب است در اینجا حکایتی را بیاورم که مایهٔ عبرت و توجه است. در کتاب إعلام الناس بماجری للبرامکة مع بنی العباس آمده: محمد بن یزید مبرّد حکایت کند که: یک یهودی نزد ابوعثمان مازنی آمد و از او درخواست کرد که کتاب سیبویه را به او بیاموزد، و صد دینار به او پرداخت. ولی ابوعثمان از گرفتن پول و آموختن کتاب به آن یهودی خودداری نمود. مبرّد گوید: به او گفتم: سبحان الله! صد دینار را رد می‌کنی و حال آنکه به یک درهم آن نیاز داری؟ گفت: آری؛ ای ابوالعباس، بدان که کتاب سیبویه مشتمل بر سیصد آیه از کتاب خداست و نخواستم که آنها را در اختیار کافری بگذارم. مبرد سکوت کرد و دیگر هیچ نگفت. مبرد گوید: دیری نگذشت که روزی واثق به منظور شرابخواری مجلس آراست، ندیمانش در کنار، و کنیزکی به آواز خوانی پرداخت و این بیت را خواند:

أَظَلُومُ إِنَّ مُصَابَكُمْ رَجُلاً   أَهْدَىٰ السَّلاَمَ تَحِيَّةً ظُلْمُ

ای ظلوم به تحقیق که صدمه زدن شما به مردی که به عنوان تحیت سلام فرستاده ظلم است.

کنیز، کلمهٔ (رجلاً) را به نصب خواند، یکی از ندیمان آن را نادرست دانست و گفت: صحیح آن است که به رفع (رجُلٌ) خوانده شود چون خبر اِنَّ است. کنیزک گفت: من از معلم خود جز به این وجه نیاموخته‌ام. آنگاه بین حاضرین نزاع افتاد بعضی گفتند: ندیم درست می‌گوید: و بعضی دیگر حق را به کنیزک می‌دادند.

واثق پرسید: در عراق چه کسی هست که در عربیّت به او رجوع می‌شود؟ گفتند: ابوعثمان مازنی در بصره است که در این علم یگانهٔ دوران است.

واثق گفت: به والی ما در بصره بنویسید که با احترام و تجلیل او را به سوی ما بفرستد. چند روزی نگذشته بود که نامه به بصره رسید. والی امر کرد ابوعثمان حرکت کند، و او را با قاطرهای پُستی روانه ساخت. وقتی به مقصد رسید بر واثق داخل شد، واثق از او بسیار احترام کرد و آن بیت را بر او عرضه نمود. مازنی گفت: حق با کنیز است، و جز به نصب (رجلاً) خواندن جایز نیست، چونکه مصاب مصدر به معنی إصابه است و رجلاً را نصب داده، و معنی آن چنین است: آزار رساندن شما به مردی که سلام به عنوان تحیت هدیه کرده ظلم است، که ظلم خبر إنَّ است، واثق سخن ابوعثمان را فهمید و دانست که کنیز درست گفته و از ابوعثمان خوشش آمد، و آن کسی که به کنیزک اعتراض کرده بود محکوم شد.

سپس واثق دستور داد که به ابوعثمان مازنی هزار دینار بدهند و تحفه‌ها و هدیه‌هایی نیز به وی داد، کنیز هم به او هدیه‌هایی عطا کرد، باز با کمال احترام او را به شهرش روانه ساخت. وقتی به بصره رسید مبرّد به دیدنش آمد، مازَنی به او گفت: ای ابوالعباس چطور است! صد دینار برای خدا رد کردم، به جای آن هزار دینار به من داد.

می‌گویم: صد دینار را برای تعظیم قرآن رها کرد. و تعظیم قرآن تعظیم خداوند است. پس توجه کن و کوشش نما که آن را تعظیم کنی و نیز حضرت صاحب الزمان را تعظیم بنمای که او همتا و شریک قرآن است به هر عنوانی که تصور شود.

قرآن ریسمان محکم الهی است، حضرت قائم عجّل الله فرجه نیز ریسمان محکم خدا است.

قرآن را خداوند به پیغمبر عطا کرد در مقابل تمام چیزهایی که به اهل دنیا عطا فرموده است. حضرت قائم ﷺ نیز همین طور است.

قرآن را خداوند درباره‌اش فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾[1]؛ ما به تحقیق ذکر (قرآن) را نازل نمودیم و ما حافظ و نگهدار آنیم.

قائم ﷺ نیز در حفظ و مراقبت الهی است.

در قرآن بیان همه چیز هست، قائم ﷺ نیز بیان کنندهٔ همه چیز است.

خداوند قرآن را نازل کرد تا مردم را از تاریکیها به سوی نور بیرون برد، قائم ﷺ را هم خداوند ظاهر خواهد ساخت تا مردم را از ظلمات برهاند و به نور ظاهری و باطنی برساند.

تمام قرآن [از جهت معانی و حقایق] از جهانیان غایب و در پرده است.

[عروس حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد که دار الملک ایمان را مجرّد بیند از غوغا]

صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه نیز از نظر اهل عالم غایب و در پشت پرده است.

با قرآن اصلی اسرار نهانی آشکار می‌گردد، به ظهور قائم ﷺ نیز اسرار نهانی ظاهر می‌شود.

قرآن؛ شفای مؤمنین است، قائم ﷺ هم شفای مؤمنین است.

قرآن؛ برای کافران جز زیان و کفر و طغیان چیزی نیفزاید. قائم ﷺ نیز همین طور است.

قرآن؛ برای عدّه‌ای هدایت و رحمت و برای عدّه‌ای دیگر نقمت و هلاکت است قائم ﷺ نیز همین طور است.

قرآن؛ حجّت باقی و پایدار الهی است. قائم ﷺ نیز بقیّةالله و حجّت پایدار حقّ است.

خداوند رسیدن دستهای نجس را به قرآن منع کرده، قائم ﷺ نیز همین طور رسیدن دستهای نجس را به او بازداشته است.

قرآن؛ هر آنکه به آن معتقد باشد به تمام کتابهای آسمانی اقرار کرده، و هر که به آن اقرار ننماید اعتقادش به سایر کتابهای آسمانی سودی ندارد. قائم ﷺ نیز هر که به او ایمان

---

۱. سوره حجر، آیه ۹.

داشته باشد همهٔ امامان را قبول کرده، و هر آنکه به امامت آن حضرت اعتقاد نداشته باشد، تصدیق امامان دیگر برایش سودمند نیست.

قرآن؛ برای خوانندگان روز قیامت شفاعت می‌کند، قائم ﷺ هم برای پیروان خود شفاعت می‌کند.

در خاتمهٔ کتاب با بیان واضحی این مطلب را خواهیم آورد. از خداوند یاری می‌جوییم و بر او تکیه و توکّل داریم.

۱۰ ـ حضرت صاحب الزمان عجّل الله فرجه در حق او دعا می‌کند

چون مقتضای شکر احسان همین است. و دلیل بر آن فرمایش مولی صاحب الزمان ﷺ در دعایی است که در مهج الدعوات می‌باشد: و کسانی که برای یاری دین تو از من پیروی می‌کنند نیرومند کن و آنان را جهادگر در راه خودت قرار ده، و بر بدخواهان من و ایشان، پیروزشان گردان[1]... .

بدون شک دعا کردن برای آن حضرت و برای تعجیل فَرَجِ آن جناب، تبعیّت و نصرت اوست، چون یکی از اقسام نصرت و یاری ایمان و حضرت صاحب الزمان ﷺ یاری کردن به زبان است، و دعا برای آن حضرت یکی از انواع یاری کردن به زبان می‌باشد.

و نیز دلیل بر این معنی است که در تفسیر علی بن ابراهیم قمی ذیل آیهٔ شریفهٔ: ﴿وَ إِذٰا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهٰا أَوْ رُدُّوهٰا﴾[2]؛ و هرگاه مورد تحیّت [بدرود و ستایش] واقع شدید، به بهتر یا نظیر آن پاسخ دهید.

گفته: سلام و کارهای نیک دیگر[3].

واضح است که دعا از بهترین انواع نیکی است، پس اگر مؤمن برای مولای خود خالصانه دعا کند مولایش هم برای او خالصانه دعا می‌نماید، و دعای آن حضرت کلید هر خیر و داس هر شر است. شاهد و مؤیّد این مدّعا روایتی است که قطب راوندی در خرایج

---

۱. مهج الدعوات ۳۰۲.
۲. سورهٔ نساء، آیه ۸۶.
۳. تفسیر القمی، ۱/ ۱۴۵.

آورده که گفت: جمعی از اهل اصفهان از جمله ابوالعباس احمد بن النصر و ابوجعفر محمد بن علویه نقل کردند که: شخصی به نام عبدالرحمن مقیم اصفهان شیعه بود. از او پرسیدند: چرا به امامت حضرت علی النقی عليه السلام معتقد شدی؟ گفت: چیزی دیدم که موجب شد من این چنین معتقد شوم؛ من مردی فقیر ولی زباندار و پرجرأت بودم، در یکی از سالها اهل اصفهان مرا با جمعی دیگر برای شکایت به دربار متوکل بردند، در حالی که بر آن دربار بودیم دستوری از سوی او بیرون آمد که علی بن محمد بن الرضا عليهم السلام احضار شود. به یکی از حاضران گفتم: این مرد کیست که دستور احضارش داده شده؟ گفت: او مردی علوی است که رافضیان معتقد به امامتش هستند.

سپس گفت: چنین می‌دانم که متوکل او را برای کشتن احضار می‌کند. گفتم: از اینجا نمی‌روم تا این مرد را ببینم چگونه شخصی است؟ گوید: آنگاه او سوار بر اسب آمد و مردم از سمت راست و چپ راه، در دو صف ایستاده به او نگاه می‌کردند. هنگامی که او را دیدم، محبتش در دلم افتاد، بنا کردم در دل برای او دعا کردن که خداوند شرّ متوکل را از او دفع نماید، او در بین مردم پیش می‌آمد و به کاکل اسبش نگاه می‌کرد، و به چپ و راست نظر نمی‌افکند، من در دل پیوسته برایش دعا می‌کردم. هنگامی که کنارم رسید صورتش را به سویم گردانید، آنگاه فرمود: خداوند دعایت را مستجاب کند، و عمرت را طولانی نماید، و مال و فرزندت را زیاد سازد.

از هیبت او به خود لرزیدم و در میان رفقایم افتادم. پرسیدند: چه شد؟ گفتم: خیر است و به هیچ مخلوقی نگفتم. پس از این ماجرا به اصفهان برگشتیم. خداوند به برکت دعای او راههایی از مال بر من گشود به طوری که امروز من تنها هزار هزار درهم ثروت در خانه دارم غیر از مالی که خارج از خانه؛ ملک من است، و ده فرزند دارا شدم، و هفتاد و چند سال از عمرم می‌گذرد، من به امامت این شخص قائلم که آنچه در دلم بود دانست و خداوند دعایش را درباره‌ام مستجاب کرد[1].

می‌گویم: ای خردمند نگاه کن چگونه امام هادی عليه السلام دعای این مرد را پاداش داد به اینکه در حق او دعا کرد به آنچه دانستی، با اینکه در آن هنگام او از اهل ایمان نبود، پس

---

۱. خرائج، باب حادی عشر فی معجزات الامام علی بن محمد الهادی عليه السلام.

آیا چگونه دربارهٔ حضرت صاحب الزمان ﷺ فکر می‌کنی؟ به گمانت اگر برایش دعا نمایی او دعای خیر در حقّت نمی‌کند. با اینکه تو از اهل ایمان هستی؟ نه سوگند به آنکه انس و جن را آفرید. بلکه آن جناب برای اهل ایمان دعا می‌کند، هر چند که خودشان از این جهت غافل باشند، زیرا که او ولیّ احسان است. و آنچه در بخش چهارم کتاب آوردیم ـ در حرف دال ـ برای استدلال کافی است.

در تأیید آنچه در اینجا ذکر شد یکی از برادران صالح برایم نقل کرد که آن حضرت ﷺ را در خواب دیده، آن حضرت به او فرموده‌اند: من برای هر مؤمنی که پس از ذکر مصائب سید الشهدا در مجالس عزاداری دعا نماید، دعا می‌کنم.

از خداوند توفیق انجام این کار را خواهانیم که البته او مستجاب کنندهٔ دعاها است.

۱۱ ـ رستگاری به شفاعت آن حضرت عجّل الله فرجه در قیامت

تحقیق و بررسی این مطلب نیاز به بیان چند نکته دارد:

اول: معنی شفاعت.

دوم: اثبات شفاعت.

سوم: اشاره به شفعای روز قیامت.

چهارم: چه کسانی مستحقّ شفاعتند؟

پنجم: اینکه دعا کردن برای تعجیل فرج مولی صاحب الزمان ﷺ مایهٔ رستگاری به شفاعت آن حضرت است. اکنون به توفیق خدا به بیان این امور می‌پردازیم:

اول: معنی شفاعت

شفاعت آن است که شخص از کسی که مافوق اوست خیر و نیکی را برای پایین‌تر از خودش درخواست کند، یا إسقاط عقوبت یا زیاد نمودن ثواب و یا هر دو را طلب نماید. اگر شفاعت برای اهل طاعت باشد معنایش درخواست فزونی پاداش و ثواب و بالا رفتن درجات آنها است. و اگر برای اهل گناه و زشتی باشد منظور از شفاعت طلب عفو و مغفرت از لغزشها و گناهان آنها، و اسقاط عقوبت یا عذاب؛ و رستگاری به منافع

می‌باشد. و این بیانی که در معنی شفاعت آوردیم نظریّهٔ و مذهب حق است.

و در این موضوع؛ دو فرقه مخالفت کرده‌اند: تفضیلیّه، و وعیدیه ـ به طوری که از آنها حکایت شده ـ.

فرقهٔ اوّل گفته‌اند: شفاعت به دفع ضرر و زیان اختصاص دارد، و اینکه عقوبت از مؤمنین گنهکار ساقط می‌گردد. جمعی از علمای ما نیز همین رأی را دارند.

و فرقهٔ دوّم معتقدند: شفاعت، در جهت زیاد کردن منافع و پاداشها برای اطاعت کنندگان و توبه کنندگان است نه معصیت‌کاران.

محقق طوسی ـ که خدا درجاتش را عالی قرار دهد ـ گفته: حق آن است که شفاعت در هر دو ـ فزونی منفعت و اسقاط زیان و ضرر ـ صدق می‌کند، و قسم دوم آن برای پیغمبر ﷺ ثابت است که فرمود: شفاعت من برای اهل کبائر (گناهان بزرگ) از امّتم ذخیره است[1].

می‌گویم: حق آن است که هر دو قسم شفاعت برای آن حضرت ﷺ ثابت است و تحقیق آن در نکتهٔ چهارم خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

دوم: اثبات شفاعت

در اینکه شفاعت امری ممکن است، از نظر عقل تردیدی نیست.

و امّا دلیل بر وقوع و تحقق یافتن آن ـ اضافه بر اینکه از ضروریّات مذهب بلکه دین است چنانکه مجلسی در کتاب حق الیقین تصریح کرده ـ قرآن و سنّت و اجماع است که هر یک به تنهایی برای کسانی که گوش شنوا داشته باشند کافی است.

از آیات قرآن: ﴿مَنْ ذَاالَّذی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إلّا بِإذْنِهِ﴾[2]؛ چه کسی جز به اجازهٔ او در پیشگاهش شفاعت کند.

﴿لا یَمْلِکُونَ الشَّفاعَةَ إلّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْداً﴾[3]؛ مالك شفاعت نیستند مگر برای کسی که نزد خداوند عهدی داشته باشد.

---

۱. شرح تجرید الاعتقاد، ۳۳۱.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۵

۳. سوره مریم، آیه ۸۷

﴿یَوْمَئِذٍ لاٰ تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ اِلّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَرَضِیَ لَهُ قَوْلاً﴾[۱]؛ در آن روز شفاعت سودی ندارد جز آن را که خداوند اذن داده و قول [و عقیده‌اش] را پسندیده باشد.

﴿لاٰ یَشْفَعُونَ اِلّا لِمَنِ ارْتَضیٰ﴾[۲]؛ شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که خدایش پسندیده باشد.

﴿وَلا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ اِلّا لِمَن اَذِنَ لَهُ﴾[۳]؛ و شفاعت نزد او سود نمی‌بخشد مگر برای آن کس که اذن داده باشد.

و از اخبار: به حدّ تواتر است و ما به آوردن قسمتی از آنها که در مجلّد سوم بحار نقل شده اکتفا می‌کنیم[۴].

۱ ـ از پیغمبر اکرم ﷺ است که فرمود: برای هر پیغمبری دعایی هست که از درگاه الهی خواسته است، من دعایم را برای شفاعت امتم روز قیامت نگهداشته‌ام.

۲ ـ و از آن حضرت است که فرمود: سه طایفه روز قیامت به شفاعت برمی‌خیزند پس به آنها شفاعت داده می‌شود: پیغمبران، سپس علما، و سپس شهدا[۵].

۳ ـ و از آن حضرت آمده که فرمود: هر کس به حوض من ایمان نیاورد خداوند او را بر حوضم وارد نسازد و هر آن که به شفاعت من ایمان نیاورد، خداوند او را به شفاعت من نایل ننماید. سپس فرمود: البته شفاعتم برای اهل گناهان کبیره از امتم می‌باشد، امّا نیکوکاران بر آنها باکی نیست[۶].

می‌گویم: منظور از شفاعت در این حدیث: درخواست عفو و بخشش نسبت به بدکاران است نه اینکه شفاعت منحصر در آن باشد.

۴ ـ و از آن حضرت مروی است که: من شفاعت کننده برای امتم نزد پروردگارم در قیامت هستم[۷].

---

۱. سوره طه، آیه ۱۰۹.
۲. سوره انبیاء، آیه ۲۸.
۳. سوره سبأ، آیه ۲۳.
۴. بحار الانوار، ۳۴/۸.
۵. بحار الانوار، ۳۴/۸.
۶. بحار الانوار، ۳۴/۸.
۷. بحار الانوار، ۳۴/۸.

۵ ـ و نیز از رسولخدا ﷺ است که: هرگاه در مقام محمود بپاخیزم برای صاحبان کبیره از امتم شفاعت می‌کنم، پس خداوند در حق آنها به من شفاعت می‌دهد، به خدا قسم دربارهٔ کسی که ذریه‌ام را اذیت کرده باشد شفاعت نکنم[1].

۶ ـ در حدیثی آمده: غلامی مربوط به همسر علی بن الحسین ﷺ به نام ابوایمن بر حضرت امام محمد باقر ﷺ وارد شد و عرض کرد: ای ابوجعفر مردم را فریب می‌دهید و می‌گویید شفاعت محمد ﷺ! پس حضرت ابوجعفر ﷺ غضبناک شد به طوری که صورتش متغیّر گشت. سپس فرمود: خدایت بیامرزد ای ابوایمن، آیا پاکی شکم و عفّت فرجت، تو را مغرور ساخته! به خدا سوگند اگر صحنه‌های ترسناک قیامت را ببینی محتاج شفاعت محمد ﷺ خواهی بود. وای بر تو، آیا جز برای کسی که آتش بر او واجب شده شفاعت می‌کند؟

آنگاه فرمود: هیچ کس از اولین و آخرین نیست مگر اینکه روز قیامت به شفاعت محمد ﷺ محتاج باشد. پس از آن فرمود: رسولخدا ﷺ را شفاعت دربارهٔ امتش می‌باشد، و برای ما شفاعت دربارهٔ شیعیانمان است، و برای شیعیانمان شفاعت در خاندانشان هست. آنگاه فرمود: و هر آینه مؤمن در حق همچون ربیعه و مُضر (دو قبیلهٔ پرجمعیت عرب) شفاعت خواهد کرد، و مؤمن حتی برای خادمش هم شفاعت می‌کند و می‌گوید: پروردگارا حقّ خدمتم، او از گرما و سرما مرا حفظ می‌نمود[2].

سوم: اشاره به شفعای روز قیامت

بدان که مقام شفاعت بزرگ از ویژگیهای رسولخدا ﷺ می‌باشد. در خصال و غیر آن از آن حضرت آمده که فرمود: پنج چیز به من داده شده که به احدی پیش از من داده نشده است: زمین برایم سجدگاه و پاکیزه شده؛ و به وسیلهٔ رعب یاری شدم؛ و غنیمت برایم حلال گردید؛ و جوامع کَلِم [سخنان کوتاه پر معنی]؛ و شفاعت، به من داده شده است[3].

۱. بحار الانوار، ۸/ ۳۷.
۲. محاسن، ۱۸۳.
۳. خصال، ۱/ ۱۸۳.

و شفاعت دیگران از شاخه‌های شفاعت بزرگ آن جناب است، زیرا که به آن منتهی می‌شود. و از جمله شفیعان، امامان معصوم ﷺ می‌باشند ـ چنانکه دانستی ـ و نیز روایاتی بر این معنی دلالت دارد:

از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ: ﴿فَمَالَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾[1]؛ [کافران گویند] پس برای ما نه شفیعانی هست و نه دوستان صمیمی. فرمود: شفیعان، ائمه هستند و دوستان از مؤمنین.

و دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ: ﴿مَنْ ذَاالَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾[2]؛ چه کسی نزد او شفاعت کند جز به اذن او. امام صادق ﷺ فرمود: ما آن شفاعت کنندگان هستیم.

و از پیغمبر اکرم ﷺ آمده: تعداد شفیعان پنج است: قرآن، و رَحِم و امانت و پیغمبر شما و خاندان پیغمبر شما[3].

و از معاویة بن وهب روایت است که گفته: از حضرت صادق ﷺ دربارهٔ آیهٔ: ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَقَالَ صَوَاباً﴾[4]؛ سخن نمی‌گویند مگر آنها که پروردگار رحمان اجازه‌شان دهد و سخن صواب گویند. سؤال کردم. فرمود: به خدا قسم ما هستیم کسانی که به آنها اجازه داده شده و سخن صواب گویند.

عرض کردم: فدایت شوم چه می‌گویید؟ فرمود: پروردگارمان را ثنا گوییم و بر پیامبرمان ﷺ درود فرستیم و برای شیعیانمان شفاعت کنیم و خداوند ما را رد نمی‌کند[5].

و از جمله شفیعان، ذریهٔ پیغمبر ﷺ می‌باشند.

در امالی شیخ صدوق و بحار از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: چون روز قیامت شود خداوند اولین و آخرین را بر پهنهٔ دشتی جمع گرداند، پس تاریکی شدیدی آنان را فرا می‌گیرد، ایشان به درگاه خداوند ضجّه و ناله می‌زنند و می‌گویند: پروردگارا این تاریکی را از ما دور گردان. پس عدّه‌ای می‌آیند که نور پیشاپیش آنان در حرکت است و زمین قیامت

---

۱. سورهٔ شعراء، آیه ۱۰۰ و بحار الانوار، ۸/ ۴۲.
۲. سورهٔ بقره، آیه ۲۵۵.
۳. بحار الانوار، ۸/ ۴۳.
۴. سورهٔ نبأ، آیه ۳۸.
۵. بحار الانوار، ۸/ ۴۱.

را روشن نموده است اهل قیامت می‌گویند: اینان پیغمبران هستند.

پس ندا از سوی خداوند می‌رسد که: اینان پیغمبر نیستند.

اهل جمع می‌گویند: پس اینها فرشتگان هستند.

ندا از سوی خداوند می‌آید که: اینها فرشته نیستند.

گویند: پس ایشان شهدا هستند.

از سوی خداوند ندا می‌رسد که: ایشان شهدا نیستند.

می‌گویند: اینها کیستند؟ ندا می‌آید که از خودشان بپرسید کیستند.

اهل جمع از آنان می‌پرسند: شما کیستید؟

می‌گویند: ما علویان هستیم، ما ذریهٔ رسولخدا ﷺ می‌باشیم، ما فرزندان علی ولیّ الله هستیم، ماییم که به گرامی داشتن پروردگار اختصاص یافته‌ایم، ایمن و با اطمینان هستیم، پس به آنان از سوی پروردگار عز و جل ندا می‌رسد که: دوستان و محبان و پیروانتان را شفاعت کنید. آنگاه شفاعت می‌نمایند[1].

و از جمله شفیعان، مؤمنین هستند که بعضی دلایل آن پیشتر گذشت بعد از این نیز بعضی دلایل خواهد آمد. همچنین در بحار از رسولخدا ﷺ روایت آمده که فرمود: فقرای از شیعیان علی و خاندان علی ﷺ را پس از او سبک مشمارید که هر یک از آنان عدّه‌ای همچون قبایل ربیعه و مُضَر را شفاعت می‌کنند[2].

و از جمله شفیعان، علمای عامل می‌باشند. حضرت امام صادق ﷺ فرموده‌اند: چون روز قیامت شود خداوند عالِم و عابد را برانگیزد، پس هنگامی که در پیشگاه خداوند عز و جل می‌ایستند. به عابد گفته می‌شود: به سوی [رحمت] خدا روان شود. و به عالِم می‌گویند: بایست و برای مردم شفاعت کن به پاداش اینکه آنان را نیکو تربیت کردی[3].

و از جمله شفیعان، زائران قبر امام حسین ﷺ هستند.

در خصائص الحسین و غیر آن از سیف تمّار از حضرت صادق ﷺ آمده که فرمود:

---

۱. بحار الانوار، ۸ / ۳۶.

۲. بحار الانوار، ۸ / ۵۹.

۳. بحار الانوار، ۸ / ۵۹.

زیارت کنندهٔ قبر حسین ﷺ روز قیامت برای صد هزار مرد شفاعت داده می‌شود که بر همه آنان آتش [دوزخ] واجب بوده است.

و در بحار از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که فرمود: روز قیامت آواز دهنده‌ای ندا می‌کند: شیعیان آل محمد ﷺ کجایند؟ پس عدّه‌ای که جز خدا کسی شمارشان نتواند کرد بپاخیزند و در یک سمت قرار می‌گیرند. آنگاه منادی ندا می‌کند: زوّار قبر حسین ﷺ کجایند؟ عدهٔ بسیاری بپاخیزند. به آنان گفته می‌شود: دست هر که را که دوست دارید بگیرید و آنها را به بهشت ببرید. پس هر کدام دست هر که را که دوست دارد می‌گیرد به طوری که شخصی به یکی از ایشان می‌گوید: فلانی آیا مرا نمی‌شناسی من همانم که فلان روز و فلان جا به احترام تو از جای برخاستم. پس او را داخل بهشت می‌نماید و از این کار جلوگیری نمی‌شود[1].

چهارم: چه کسانی مستحق شفاعتند؟

بدان که ـ خداوند شفاعت شافعان را به من و تو روزی گرداند ـ جز اهل ایمان کسی شایستگی و استحقاق شفاعت ندارد. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لاٰ يَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضىٰ﴾[2]؛ شفاعت نمی‌کنند مگر برای آنکه خدا پسندد.

که در تفسیر البرهان و غیر آن از امام کاظم و امام رضا ﷺ آمده: یعنی شفاعت نکنند مگر برای آنکه خداوند دینش را پسندیده است[3].

اضافه بر اینکه خلاف این مطلب را در بین علمای امامیه ندیده‌ام، روایاتی نیز بر آن دلالت دارد:

در بحار از حضرت صادق ﷺ روایت شده که فرمود: مؤمن برای رفیق خودش شفاعت می‌کند مگر اینکه ناصبی باشد. که اگر هر پیامبر مرسل و فرشتهٔ مقرّب برای یک نفر ناصبی شفاعت کنند شفاعت داده نمی‌شوند[4].

---

۱. بحار الانوار، ۱۰۱ / ۲۷

۲. سوره انبیاء، آیه ۲۸

۳. البرهان، ۳ / ۵۷

۴. بحار الانوار، ۸ / ۴۱

و در حدیث دیگری از آن حضرت است: همسایه برای همسایه‌اش و دوست برای دوستش شفاعت می‌کند، و چنانچه فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل در حقّ یک ناصبی شفاعت کنند شفاعتشان پذیرفته نیست[1].

و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از امام صادق ؛ دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ: ﴿لاٰ یَمْلِکُونَ الشَّفٰاعَةَ اِلّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْداً﴾[2]؛ شفاعت ندارند مگر آنکه نزد پروردگار رحمان پیمانی بسته باشد. فرمود: شفاعتشان پذیرفته نیست و شفاعت نمی‌شود برای آنها و شفاعت نمی‌کنند، مگر برای کسی که نزد خداوند پیمانی بسته باشد، مگر برای کسی که به جهت ولایت امیرمؤمنان علی و امامان بعد از او ؛ اجازه داده شود، که پیمان نزد خداوند همین است[3]... .

و پر واضح است که مؤمنین دو دسته هستند: یکی صالحان و اطاعت کنندگان، و دیگر معصیتکاران. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا شفاعت شامل حال نیکوکاران و معصیتکاران هر دو می‌شود یا اختصاص به نیکوکاران یا معصیتکاران دارد؟ چند قول است. و حق همان قول اول است یعنی شمول و فراگیری شفاعت نسبت به هر دو طایفهٔ نیکوکاران و معصیتکاران. نسبت به نیکوکاران شفاعت موجب زیاد شدن ثواب و بالا رفتن درجات است و نسبت به معصیتکاران مایهٔ رهایی از عقوبت و دفع ضررها یا به اضافهٔ رستگاری به منافع. دلیل بر این ـ گذشته از آنکه شفاعت بر هر دو نوع صادق است ـ چند روایت است از جمله:

۱ ـ ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی ضمن حدیثی طولانی از امام محمد باقر ؛ آورده که فرمود: قرآن صاحب خود را به پیشگاه پروردگار متعال می‌برد و می‌گوید: پروردگارا بندهٔ تو است، و تو بهتر از همه علم به او داری، او پیوسته مرا مواظبت می‌کرد، به خاطر من دشمنی می‌نمود و در راه من دوست می‌داشت، و در راه من دشمنی می‌ورزید. پس خداوند عز و جل می‌فرماید: بندهٔ مرا به بهشت وارد کنید و از جامه‌های بهشت بر او

---

۱. بحار الانوار، ۸/ ۴۲.
۲. سوره مریم، ایه ۸۷
۳. تفسیر نور الثقلین، ۳/ ۳۶۱.

بپوشانید، و تاجی بر سرش قرار دهید. هنگامی که این امور را برایش فراهم سازند بر قرآن عرضه شود، به قرآن می‌گویند: آیا راضی شدی به آنچه نسبت به دوستت انجام شد؟ می‌گوید: پروردگارا من این را برای او اندک می‌بینم، پس به تمام خیر او را فزونی بخش.

آنگاه خداوند عز و جل می‌فرماید: به عزت و جلالم سوگند که امروز پنج چیز ـ با فزونی ـ برای او و کسانی که در مرتبهٔ او هستند هدیه می‌کنم: اینان جوانانی باشند که پیر نشوند، و سالم بمانند که بیمار نگردند، و بی‌نیازانی که فقیر نشوند، و خوشحالانی که محزون نگردند، و زندگانی که هیچ نمیرند.

سپس امام باقر ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿لاٰ یَذُوقُونَ فِیهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولیٰ﴾[1]؛ و جز آن مرگ نخستین دیگر هیچ طعم مرگ را نچشند.

این حدیث در وقوع شفاعت با درخواست برداشتن عقاب و فزونی ثواب نصّ است. [که تأویل و توجیه در آن راه ندارد].

۲ ـ از روایت ابوایمن که در نکتهٔ دوم گذشت که هیچ کس از اولین و آخرین نیست مگر اینکه روز قیامت نیازمند شفاعت محمد ﷺ است، نیز این استفاده می‌شود که همهٔ مؤمنین ـ حتی اطاعت کنندگان ـ بلکه پیغمبران گذشته و صالحان از امتهای پیشین نیز محتاج به شفاعت رسول اکرم ﷺ می‌باشند، چون عبارت حدیث عامّ است و همه را شامل می‌شود. البته معلوم است که نیاز صلحا به شفاعت آن حضرت نه برای برداشته شدن عذاب است چون زمینه و جایی برای عذاب آنان نیست، بلکه این شفاعت برای بالا رفتن درجات و فزونی عنایات است.

در تقویت این روایت، خبری است که در بحار از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: هیچ احدی از اوّلین و آخرین نیست مگر اینکه روز قیامت، محتاج شفاعت محمد ﷺ است[2].

۳ ـ در بحار و البرهان از عیّاشی از عیص بن القاسم از حضرت امام صادق ﷺ مروی است که فرمود: روز قیامت جن و انس در یک دشت بازداشت می‌شوند، و چون توقفشان به طول می‌انجامد درخواست شفاعت می‌کنند، پس به هم می‌گویند: به سوی چه کسی

---

۱. سوره دخان، آیه ۵۶.

۲. بحار الانوار، ۸/ ۴۲.

برویم؟ آنگاه به نزد نوح علیه السلام می‌آیند و از او تقاضای شفاعت می‌نمایند. می‌گوید: هَیْهاتَ قَدْ رَفَعتُ حاجَتی؛ دور است، [من] حاجتم را به دیگری واگذاشتم. پس اهل محشر به هم گویند: نزد چه کسی برویم؟ گفته می‌شود که: نزد ابراهیم علیه السلام. پس به سوی او می‌روند و درخواست شفاعت می‌کنند. می‌گوید: دور است، حاجتم بالا رفته. باز به هم می‌گویند: نزد چه کسی رویم؟ گفته می‌شود: نزد موسی علیه السلام بروید. به موسی مراجعه می‌کنند و از او شفاعت می‌خواهند. می‌گوید: هیهات، حاجتم بالا رفته. بار دیگر به هم گویند: به سوی چه کسی برویم؟ گفته شود: نزد عیسی علیه السلام بروید. نزد وی می‌روند و تقاضای شفاعت می‌کنند. می‌گوید: هیهات، حاجتم بالا رفته. پس [از هم] می‌پرسند: به سوی چه کسی برویم؟ گفته شود: نزد محمد صلی الله علیه و آله. آنگاه نزد آن حضرت روند و خواستار شفاعت شوند. پس آن جناب با اطمینان بپاخیزد تا در بهشت رود، حلقهٔ در را می‌گیرد و آن را می‌کوبد. گفته می‌شود: این کیست؟ جواب آید که: این احمد است. پس خوش آمد گویند و درب را باز کنند.

چون به بهشت نظر افکند به سجده افتد و پروردگار خود را به عظمت تمجید کند. فرشته‌ای می‌آید و می‌گوید: سرت را بردار و حاجت بخواه که عطا می‌شوی و شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته است. پس برمی‌خیزد و ساعتی در بهشت راه می‌رود، سپس به سجده می‌افتد و پروردگار را به مجد و عظمت می‌خواند، که فرشته‌ای به نزدش می‌آید و می‌گوید: سر بردار و حاجت بخواه که به تو عطا می‌شود، و شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته است. پس برمی‌خیزد و هیچ چیزی درخواست نکند مگر اینکه خداوند به او عطا نماید[1].

مجلسی رحمه الله گفته: قَدْ رُفِعَتْ حاجَتی، حاجتم بالا رفته، یعنی: به سوی دیگری، خلاصه اینکه من نیز از غیر خودم شفاعت می‌خواهم پس نمی‌توانم شما را شفاعت کنم.

می‌گویم: بدون تردید نیاز آنها به غیر خودشان به خاطر نجاتشان از عذاب نیست زیرا که آنها معصومند، و عملی که مقتضی عذاب باشد از آنها سر نزده، بلکه نیازشان به جهت رسیدن به درجات برجسته‌ای است که به آنها نمی‌رسند مگر به واسطهٔ کسی که مقامش از آنها بالاتر است یعنی محمد و خاندان معصوم او صلی الله علیه و علیهم.

---

۱. بحار الانوار، ۴۷/۸.

اگر بگویید: این حدیث و نظایر آن با آنچه گذشت که پیغمبران از جمله شفعای روز قیامت هستند، منافات دارد.

می‌گویم: منافاتی بین این دو نیست. چون مانعی ندارد که آنها به برکت مافوق خودشان به درجات و منافعی برسند، و مادون آنها به برکت ایشان به درجات و منافعی نایل گردند و به شفاعتشان عقاب از آنان ساقط گردد ـ چنانکه شفاعت امامان برای مؤمنین و شفاعت مؤمنین برای خانواده‌هایشان اشاره گردید ـ.

و در بیان چگونگی شفاعت صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا ﷺ برای شیعیان و دوستان خود و شفاعت آنان برای دوستانشان مطالبی خواهد آمد که این استبعاد را برطرف می‌سازد.

۴ ـ در لئالی از امام باقر ﷺ آمده که فرمود: دو مؤمنی که در راه خدا با هم بوده‌اند در بهشت یکی از آنها درجه‌اش بالاتر از دیگری می‌شود. پس عرضه می‌دارد: خدایا این برادر و هم صحبت من است که مرا به اطاعت تو امر می‌کرد و به ترک گناهم سوق می‌داد و به آنچه نزد تو هست ترغیب می‌نمود، پس بین من و او در این درجه جمع کن. آنگاه خداوند آن دو را در آن درجه قرار می‌دهد... .

۵ ـ در دارالسلام به نقل از کافی از امیرالمؤمنین ﷺ روایتی منقول است که در آن آمده:... دو رفیق مؤمنی که در زندگیشان در راه اطاعت خداوند تبارک و تعالی با هم دوستی کرده و به خاطر آن از خود گذشتگیهایی داشته‌اند یکی از آنها پیش از دیگری می‌میرد. پس خداوند متعال منزلگاه او را در بهشت به وی می‌نمایاند. او برای دوستش شفاعت می‌کند و می‌گوید: دوست من فلانی، مرا به طاعت تو امر می‌کرد و در انجام آن یاریم می‌نمود و از معصیت تو مرا نهی می‌کرد، خدایا او را بر آنچه از هدایت می‌پسندی پایدار گردان تا آنچه به من نمایاندی به او نیز بنمایانی. پس خداوند درخواستش را اجابت می‌کند تا اینکه در پیشگاه خداوند عز و جل یکدیگر را ملاقات کنند، هر یک به دوستش بگوید: خداوند تو را از دوستیت خیری عطا فرماید که مرا به طاعت خدا امر می‌کردی و از معصیت او نهی می‌نمودی... .

این روایات دلالت می‌کند که شفاعت شافعان برای افراد صالح از مؤمنین به منظور

افزایش ثواب واقع می‌شود. همچنانکه شفاعت برای معصیتکاران واقع می‌گردد، به علاوه قائلین به اختصاص شفاعت به درخواست إسقاط عذاب، لازم است که قائل شوند به اینکه در حق عاصیان نیز طلب ثُواب باید باشد. به توضیح اینکه هر کس قائل است که نجات معصیتکاران از آتش جهنم به شفاعت شافعان حاصل می‌شود همچنین قائل است که به سبب آن شفاعت داخل بهشت می‌گردند، که اگر شفاعت فقط طلب برداشتن عقوبت بود می‌بایست گفته شود: هر کس برایش شفاعت گردد نه داخل بهشت می‌شود و نه جهنم، چون زمینهٔ بهشت رفتن برایش نیست و شفاعت مانع از افتادنش به جهنم است.

ممکن است مناقشه بشود به اینکه: سبب داخل شدن به بهشت ایمان است و وقتی عقاب بر اثر شفاعت برداشته شد دیگر مقتضی تحقق می‌یابد، پس شفاعت برای طلب ثواب نیست.

به این مناقشه به دو وجه می‌توان پاسخ داد:

وجه اوّل: اینکه بعضی از روایات صراحت دارد که داخل شدن به بهشت نیز با شفاعت است، چنانکه در امالی و بحار از رسولخدا ﷺ آمده که فرمود: هر آن زن که شبانه روز پنج نماز بخواند؛ و ماه رمضان روزه بگیرد؛ و حجّ بیت الله الحرام را بجای آورد؛ و زکات مالش را بپردازد؛ و شوهرش را اطاعت کند؛ و بعد از من از علی پیروی نماید، به شفاعت دخترم فاطمه داخل بهشت می‌شود[1]... .

و در بحار در حدیث شفاعت فاطمه ؏ و دوستانش آمده: پس خداوند می‌گوید: ای دوستان من، بازگردید و بنگرید هر که به محبّت فاطمه شما را دوست داشته، و هر آنکه شما را به خاطر محبّت فاطمه ؏ غذا داده؛ و هر که به محبّت فاطمه شما را پوشانیده؛ و هر که در راه محبّت فاطمه جرعه‌ای نوشانیده؛ هر کس به راه محبّت فاطمه غیبتی از شما رد کرده، دستش را بگیرید و او را داخل بهشت نمایید[2]... .

و در حدیث دیگری از حضرت ابوجعفر باقر ؏ است که فرمود: مؤمن برای همسایه‌اش شفاعت می‌کند در حالی که هیچ حسنه ندارد عرضه می‌دارد: پروردگارا

۱. بحار الانوار، ۸/ ۵۹.
۲. بحار الانوار، ۸/ ۵۲.

همسایهٔ من آزارها را از من دفع می‌کرد. پس در حق او شفاعت داده می‌شود، خدای تبارک و تعالی فرماید: من پروردگار توأم و در پاداش دادن به او شایسته‌تر من هستم، پس او را داخل بهشت گرداند و حال آنکه برای او حسنه‌ای نیست، و کمترین مؤمنین از حیث شفاعت، برای سی تن شفاعت می‌کند، در این هنگام اهل آتش می‌گویند: پس برای ما شفاعت کنندگان و یا دوستان صمیمی نیست[1].

و در بحار و البرهان از رسول اکرم ﷺ منقول است که فرمود: چون مردم روز قیامت محشور شوند، آواز دهنده‌ای مرا ندا کند: ای رسولخدا، خداوند ـ جلّ اسمه ـ برای تو جزا دادن به دوستانت و دوستان اهل بیتت که در راه تو به آنها دوستی ورزیده و به خاطر تو به طرفداری از آنها با دشمنانشان دشمنی کرده‌اند، پاداش دادن به اینها را به دست تو قرار داده، پس تو به آنچه می‌خواهی به ایشان پاداش ده. آنگاه می‌گویم: پروردگارا بهشت، سپس هر کجای بهشت که بخواهم آنها را جای دهم، و آن مقام محمودی است که به آن وعده شده‌ام[2].

وجه دوّم: درست است که اخبار دلالت دارد که ایمان سبب داخل شدن به بهشت می‌شود، و ثواب بر ایمان مترتّب است، ولی نه اینکه بی‌واسطه و سبب باشد، پس شاید مقصود از این اخبار آن است که هر کس مؤمن نباشد داخل بهشت نمی‌شود، امّا اینکه احتیاج به شفاعت ندارد، دلیلی بر اثباتش نیست.

نتیجه اینکه: هر دو قسم شفاعت محقّق و ثابت است، و اشکال رفع گردید.

گفتنی است که: خداوند تعالی برای تحقیق این مطلب به برکت خاندان پیغمبر اهل ذکر ﷺ مرا توفیق داد، با اینکه کلام بزرگانی که گفته‌هایشان را دیده‌ام از تشریح آن خالی است.

اما کسانی که شفاعت را در طلب فزونی ثواب برای اهل طاعت منحصر دانسته‌اند به ظواهر بعضی از آیات استدلال کرده‌اند از جمله: ﴿مٰا لِلظّٰالِمينَ مِنْ حَميمٍ وَلاٰ شَفيعٍ يُطٰاعُ﴾[3]؛ برای ستمگران هیچ دوستی نیست و شفاعت کننده‌ای که اطاعت شود هم ندارند.

---

۱. بحار الانوار، ۵۶/۸. سورهٔ شعراء، آیه ۱۰۰: ﴿فَمٰا لَنٰا مِنْ شٰافِعينَ وَ لاٰ صَديقٍ حَميمٍ﴾.

۲. بحار الانوار، ۳۹/۸.

۳. سوره غافر، آیه ۱۸.

و معصیتکار ستمگر است. ﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾[1]؛ برای ستمگران یارانی نیست. ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾[2]؛ پس شفاعت شافعان سودی به حال آنان ندارد.

و جواب از همهٔ اینها اینکه: منظور از ظالمین و ستمگران در این آیات و امثال اینها کفار و ناصبیان و کسانی که امامان بر حق را از مقاماتی که خداوند متعال برای آنان قرار داده پایین‌تر دانسته و دیگران را بر ایشان مقدم داشته‌اند، و کسانی که در حال جهل به امام زمانشان می‌میرند و نظایر اینها؛ می‌باشد. که سرانجام امرشان به عدم ایمان منتهی می‌شود. و دلیل بر این معنی ـ علاوه بر آنچه گذشت و خواهد آمد ـ اخبار بسیار بلکه متواتری است که اینجا جای ذکر آنها نیست، و مقتضای جمع بین ادلّه نیز همین است.

و امّا آنان که شفاعت را در خصوص درخواست إسقاط عقوبت از مستحقین آن می‌دانند به دو امر استدلال و استناد کرده‌اند:

اوّل: گفته‌اند: اگر شفاعت فقط در فزونی منافع باشد، پس ما هم برای پیغمبر شفاعت می‌کنیم و از خداوند برای آن حضرت عُلُوّ درجات را می‌طلبیم، و چون این نتیجه و به اصطلاحِ منطقی: تالی، باطل است پس اساس آن ـ مقدّم ـ نیز باطل می‌باشد.

البته این سخن قول سابق را ـ که شفاعت فقط در فزونی ثواب باشد ـ إبطال می‌کند، و می‌توان از این استدلال جواب داد به اینکه: ما قبول نداریم که تلازمی در مقدّم و تالی یاد شده باشد، چون شفاعت را چنین معنی کردیم که شخص از کسی که مافوق او است خیر و نیکی را برای پایین‌تر از خودش درخواست کند. حال آنکه در اینجا شفاعت، مطلق طلب فزونی معنی شده، و این مغالطهٔ واضحی است.

حاصل اینکه: مطلب ما نظیر عنوان طلب است که افراد و اقسام مختلفی دارد. یکی امر و فرمان، و یکی سؤال، و یکی استدعا، که اگر طلب از مافوق به پایین‌تر باشد آن را امر می‌نامند، و اگر پایین‌تر از مافوق چیزی طلب کند آن را سؤال خوانند. و اگر از مساوی چیزی طلب گردد آن را استدعا گویند. مطلب ما هم همین طور است، اگر طلب منفعت و ثواب از شخصی برای پایین‌تر از خودش باشد شفاعت است ـ مانند شفاعت پیغمبر

---

۱. سورهٔ بقره، آیه ۲۷۰.

۲. سورهٔ مدثر، آیه ۴۸.

اکرم ﷺ که فزونی ثوابها و بالا رفتن درجات را برای امت خود بخواهد ـ و هرگاه این طلب از پایین‌تر برای شخص بالاتر شد دعا می‌شود مثل صلوات و درود فرستادن امت بر پیغمبر ﷺ و دعاهای آنان برای آن حضرت.

دوم: استدلال دوم اینها احادیثی است که بر اختصاص شفاعت به گنهکاران دلالت دارد از جمله: پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: شفاعت من برای اهل کبائر از امتم ذخیره است.

و نیز آن حضرت فرمود: شفاعت من برای کسانی از امتم می‌باشد که گناهان کبیره مرتکب شده‌اند و امّا نیکوکاران پس بر آنها باکی نیست.

و همچنین از آن حضرت آمده: و امّا شفاعت من در صاحبان کبائر (گناهان بزرگ) ـ به استثنای شرک و ظلم ـ می‌باشد.

جواب از این استدلال اینکه: منظور از این روایات بیان مصداق بارزتر و قسمت کاملتر شفاعت است نه منحصر کردن شفاعت در یکی از دو قسم، و شاهد بر آن دلایلی است که قبلاً آوردیم.

چند فایده

فایدهٔ اول: شفاعتی که شامل کفار نمی‌شود در رهایی آنها از آتش است. امّا در جهت تخفیف عذاب ظاهراً از بعضی روایات برمی‌آید که شامل حالشان می‌شود. در بحار از حنّان است که امام باقر ؑ فرمود: از آنها (کافران) چیزی نخواهید که بر ما تکلیف می‌آورید که روز قیامت حوائجشان را بر آوریم[1].

و نیز به سند دیگری از آن حضرت است که فرمود: از آنها حوائجی نخواهید [به آنها در کاری مراجعه نکنید] که روز قیامت وسیلهٔ آنها به رسولخدا ﷺ می‌شوید[2].

می‌گویم: این مطلب شواهد متعددی هم در اخبار دارد مانند آنچه در این باره وارد شده که محبّت ائمهٔ اطهار برای هر کسی حتّی کفار سودمند است.

اگر بگویید: این سخن منافات دارد با آنچه بعضی از آیات می‌گوید مانند: ﴿لاٰ يُخَفَّفُ

۱. بحار الانوار، ۸/ ۵۵.
۲. بحار الانوار، ۸/ ۵۵.

عَنْهُمُ العَذابُ وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ﴾[1]؛ نه عذاب از آنها تخفیف می‌شود و نه مهلت به آنها داده می‌شود.

می‌گویم: به یکی از دو وجه می‌توان بین این دو معنی را جمع کرد:

یک: اینکه منظور از تخفیفی که بر آنها ممنوع است تخفیف زمانی است که قسمتی از اوقات عذاب از آنها برداشته شود، به دلیل فرمودهٔ خداوند در سورهٔ مؤمن: ﴿وَ قالَ الَّذینَ فِی النّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّکُمْ یُخَفِّفْ عَنّا یَوْماً مِنَ الْعَذابِ﴾[2]؛ و کافران به خازنان جهنم گویند از خداوند بخواهید که روزی عذاب را بر ما تخفیف دهد.

و این منافات ندارد که عذاب بعضی از آنها از لحاظ چگونگی سبک گردد.

دو: اینکه عدم تخفیف عذاب را دربارهٔ کسی بدانیم که شفاعت کننده‌ای در این جهت نداشته باشد. وَ اللّٰهُ العالِمُ.

فایدهٔ دوّم: فرمایش رسول اکرم ﷺ که: پنج چیز به من داده شد که به احدی از پیغمبران پیش از من داده نشده...، به ظاهر دلالت می‌کند که شفاعت از ویژگیهای آن حضرت است، و این منافات دارد با آن روایاتی که دلالت می‌کند شافعان بسیاری روز قیامت هستند. و می‌توان بین این دو قسم روایات را به چند وجه جمع کرد:

اوّل: اینکه منظور از اعطاء شفاعت به آن حضرت ـ به طور خصوص ـ وعده و اجازهٔ شفاعت در دنیا باشد، که به پیغمبران و شافعان دیگر این وعده و اجازه داده نشده. شاهد بر این وجه در تفسیر قمی دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ: ﴿وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾[3]؛ و شفاعت سود نمی‌بخشد مگر برای کسی که خداوند به او اجازه داده باشد. فرموده: هیچ یک از انبیا و رسولان الهی روز قیامت شفاعت نمی‌کنند تا اینکه خداوند اجازه دهد، مگر رسولخدا ﷺ که خداوند پیش از روز قیامت به او اجازهٔ شفاعت داده، و شفاعت برای او است و برای امامان از اولاد او، سپس بعد از آن برای پیامبران ﷺ.

دوّم: اینکه منظور شفاعت عام و فراگیر باشد که هیچ یک از اولین و آخرین نیست

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۶۲.
۲. سوره مؤمن، آیه ۴۹.
۳. سوره سبأ، آیه ۲۳

مگر اینکه به شفاعت محمد ﷺ احتیاج دارد ـ چنانکه در حدیث گذشت ـ و دیگران برای قوم و عشیره یا طایفهٔ مخصوصی شفاعت می‌کنند، پس شفاعت رسول اکرم ﷺ أعم و أتم شفاعتها است چون همهٔ خلایق به آن نیاز دارند، و آن حضرت به کسی جز خالق متعال نیاز ندارد.

سوّم: اینکه شفاعت جایز نیست مگر پس از آنکه خداوند اذن و اجاره دهد. خداوند فرموده: ﴿مَنْ ذَاالَّذی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إلّا بِإذْنِهِ﴾[1]؛ چه کسی نزد او شفاعت می‌کند مگر به اجازهٔ او.

و نیز فرموده: ﴿ما مِنْ شَفیعٍ إلّا مِنْ بَعْدِ إذْنِهِ﴾[2]؛ هیچ شفاعت کننده‌ای نیست مگر پس از اجازهٔ او.

و فرموده: ﴿إلّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ﴾[3]؛ مگر آن را که پروردگار رحمان اجازه داده باشد.

و فرموده: ﴿إلّا مِنْ بَعْدِ أنْ یأذَنَ اللهُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَرْضیٰ﴾[4]؛ مگر پس از آنکه به هر کس که بخواهد، خداوند اذن فرماید و رضا دهد.

و فرموده: ﴿لاٰ یَسْبِقُونَهُ بالقَوْلِ﴾[5]؛ در گفتن؛ از او (خداوند) پیشی نمی‌گیرند.

بنابراین ممکن است اجازهٔ خداوند متعال برای پیغمبر اکرم ﷺ باشد ـ چنانکه در خبر عیص که پیشتر گذشت و اخبار دیگری این معنی وارد است ـ و شفاعت سایر شافعان به اجازهٔ آن حضرت انجام گردد. پس تمام شفاعتها به شفاعت آن حضرت بر می‌گردد و از شاخه‌های این شفاعت کلّی و بزرگترین شفاعت می‌باشد، و غرض از سوق دادن خلایق در وهلهٔ اول به پیغمبران دیگر ـ به طوری که در خبر عیص و اخبار دیگری آمده ـ اظهار شأن و عظمت خاتم الانبیا ﷺ برای تمام اهل محشر در روز قیامت است.

فایدهٔ سوم: در بخش چهارم کتاب ـ حرف شین ـ حدیثی از طریق عامّه از رسول

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.
۲. سوره یونس، آیه ۳
۳. سوره نبأ، آیه ۳۸
۴. سوره نجم، آیه ۲۶
۵. سوره انبیاء، آیه ۲۷

اکرم ﷺ گذشت که در بیان مناصب امامان آمده:... و مهدی شفاعت کنندهٔ آنها است روز قیامت آنگاه که خداوند اجازه نمی‌دهد مگر به کسی که بخواهد و رضا دهد.

در همانجا گفتیم که سرّ اختصاص دادن شفاعت به مولای ما حضرت حجّت عجل الله فرجه آن است که کسی از شافعان در حق منکر صاحب الامر ﷺ شفاعت نمی‌کند هر چند به کسانی که پیش از آن حضرت بوده‌اند [پیغمبر و امامان ﷺ] اعتقاد و اقرار داشته باشد، پس در حقیقت شفاعت مربوط به اعتقاد به امام عصر عجل الله فرجه می‌شود.

پنجم: دعا کردن برای تعجیل فرج مولی صاحب الزمان عجل الله فرجه مایهٔ رستگاری به شفاعت آن حضرت است.

بیان این مطلب: برای رستگاری به شفاعت شافعان روز قیامت لازم است رابطه‌ای میان شفاعت کننده و مشفوع له در دنیا بوده باشد، مثل اینکه خدمت یا کمک یا برآوردن حاجت یا دعا کردن یا اظهار محبّت خالصانه یا دفع اذیّت نسبت به وی انجام گردد، چنانکه در حدیث شفاعت مؤمنین در ابتدای بخش چهارم این مطلب دانسته شد، و نیز در حدیث شفاعت مؤمن ـ که در نکتهٔ دوّم گذشت ـ و در حدیث شفاعت زائر امام حسین ﷺ ـ در نکتهٔ سوم ـ دلالت بر این معنی هست. به اضافهٔ روایات بسیاری که بر این امر دلالت می‌کند، از جمله:

در بحار از تفسیر امام حسن عسکری ﷺ از امیرالمؤمنین ﷺ آمده که فرمود: خداوند نسبت به بندگانش مهربان است، و از جمله مهربانیهایی که در حق آنها دارد اینکه صد رحمت خلق کرده و یک رحمت را در میان تمامی خلایق قرار داده که به سبب آن مردم بر یکدیگر رحم آرند، و به آن مادر فرزندش را رحم کند و مادرهای حیوانات بر فرزندانشان مهر ورزند. پس چون روز قیامت شود این رحمت را به نود و نه رحمت دیگر بیفزاید و به آن امت محمد ﷺ را رحم کند و به آنها در حق هر کس که بخواهند ـ از اهل آیین اسلام ـ شفاعت دهد، تا جایی که یک نفر نزد مؤمن شیعه می‌آید و می‌گوید: برای منْ شفاعت کن. می‌گوید: چه حقّی بر من داری؟ جواب می‌دهد: یک روز به تو آب نوشاندم. پس یادش می‌آید و درباره‌اش شفاعت می‌کند. و یکی دیگر می‌آید می‌گوید: در

یک روز گرم ساعتی از سایهٔ دیوار من استفاده کردی. پس برایش شفاعت می‌نماید. و پیوسته شفاعت می‌کند تا اینکه دربارهٔ همسایگان و دوستان و آشنایانش شفاعت می‌نماید. مؤمن از آنچه شما گمان می‌کنید نزد خدا گرامی‌تر است[۱].

و نیز از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که فرمود: به درستی که مؤمن از شما روز قیامت، مردی را که در دنیا با او آشنا بوده از کنارش می‌گذرانند؛ در حالی که امر شده که به آتشش ببرند، فرشته او را می‌برد، او به این مؤمن می‌گوید: به فریادم برس که در دنیا به تو نیکی می‌کردم و در حوائجی که به من رجوع می‌کردی یاریت می‌نمودم، آیا امروز پاداشی برای من داری؟ پس مؤمن به فرشتهٔ گماشتهٔ او می‌گوید: او را رها کن. امام صادق ﷺ فرمود: پس خداوند سخن مؤمن را می‌شنود به آن فرشته امر می‌کند که فرمان مؤمن را بپذیرد، و آن شخص را آزاد می‌سازد[۲].

می‌گویم: وقتی وضع مؤمن با کسی که رابطهٔ جزئی با او دارد چنین باشد، بدون تردید مولای ما حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه شفاعت می‌کند در حق کسی که پیوسته برای آن حضرت دعا نماید، و او را روز قیامت در عذاب رها نمی‌سازد، زیرا که دعا از روابط مهم و ریسمانهای محکم است که نشانهٔ محبّت و مایهٔ مسرّت و از اقسام یاری و انواع خدمت آن حضرت است[۳].

خداوند توفیق دعا برای تعجیل فرج آن حضرت و رستگاری به شفاعتش را به ما عنایت فرماید.

۱۲ ـ رستگاری به شفاعت پیغمبر اکرم ﷺ و نایل شدن به شفاعت بزرگ

دلیل بر این معنی ـ اضافه بر آنچه تا کنون گذشت زیرا که توسل به امام عصر عجل الله

---

۱. بحار الانوار، ۸/ ۴۴.

۲. بحار الانوار، ۸/ ۴۱.

۳. در مکرمت سی و دوم وجه رستگاری دعاکننده به شفاعت آن حضرت و شفاعت پدرانش به وجه و استدلال دیگری خواهد آمد. حاصل اینکه در تفسیر آیه شریفة: ﴿وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ﴾، آمده که مراد از رجال؛ امامان ﷺ می‌باشند و آنان یاران خود را می‌شناسند و برایشان شفاعت می‌کنند. به ضمیمهٔ بحث و اثبات اینکه دعا از اقسام یاری کردن امام است. از این دو مقدمه به این نتیجه می‌رسیم که دعاکننده، ناصر امام است و امام برای ناصر خود شفاعت می‌کند. پس برای دعاکننده نیز شفاعت خواهد نمود إن شاء الله تعالى. (مؤلف).

فرجه در حقیقت توسل به پیغمبر اکرم ﷺ است ـ روایتی است که رئیس المحدّثین در خصال به سند خود از حضرت رضا ﷺ از پدران بزرگوارش از امیرمؤمنان علی ﷺ آورده که گفت: رسولخدا ﷺ فرمود: چهار طایفه‌اند که روز قیامت من شفیع آنان هستم، هر چند که با گناهان اهل زمین بر من وارد شوند: کمک کنندهٔ به خاندانم؛ و براوردهٔ حوائج آنها هنگامی که به او ناچار شوند؛ و دوست دارندهٔ آنها به دل و زبانش؛ و دفاع کننده از آنها با دست خودش[1].

و علامهٔ حلّی ﷺ از پیغمبر اکرم ﷺ مرسلاً آورده که فرمود: من برای چهار گروه شفاعت می‌کنم هر چند که با گناهان اهل دنیا بیایند: مردی که ذریه‌ام را یاری کرده باشد، و مردی که مال خودش را هنگام سختی به ذریه‌ام بذل نماید؛ و مردی که ذریهٔ مرا با زبان و دل دوست بدارد؛ و مردی که در نیازهای ذریه‌ام اهتمام ورزد هنگامی که رانده و فراری شوند[2].

و در بحار به سند خود از حضرت رضا ﷺ از پدران طاهرینش از امیرالمؤمنین ﷺ آورده که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: چهار تن را من روز قیامت شفاعت کنم: آنکه ذریه‌ام را گرامی بدارد، و آنکه حوائج آنان را برآورده سازد، و کسی که در هنگام اضطرارشان به او، در انجام امورشان اهتمام ورزد، و آنکه با قلب و زبان آنان را دوست بدارد[3].

می‌گویم: مخفی نماند که سه عنوان از اینها بر دعا برای تعجیل فرج مولی صاحب الامر عجّل الله فرجه؛ صدق می‌کند، زیرا که نوعی از یاری کردن، و محبّت زبانی، و برآوردن حاجت است چنانکه بیان آن خواهد آمد إن‌شاءالله تعالی.

و از اموری که بر این مقصود دلالت می‌کند از علامهٔ حلّی در توصیه‌هایش به فرزندش آمده که امام صادق ﷺ فرمود: هرگاه روز قیامت شود آواز دهنده‌ای ندا می‌کند: ای خلایق ساکت و آرام باشید که محمد ﷺ با شما سخن می‌گوید. پس همهٔ خلایق ساکت و آرام می‌شوند، و پیغمبر ﷺ بپاخیزد و فرماید: ای گروه خلایق هر که را نزد من احسان یا

---

۱. الخصال، ۱ / ۱۹۶
۲. المنتهی، ۱ / ۵۴۴
۳. بحار الانوار، ۸ / ۴۹.

منّت یا نیکی هست برخیزد تا او را پاداش دهیم. می‌گویند: پدران و مادرانمان قربانت، کدام احسان یا منّت یا نیکی، بلکه همهٔ احسانها و منّتها و نیکیها برای خدا و رسول او ﷺ است بر تمام خلایق. می‌فرماید: آری؛ هر آنکه یکی از خاندان مرا پناه داده، یا به آنها نیکی کرده یا از برهنگی پوشانده یا گرسنه‌شان را سیر نموده برخیزد تا او را پاداش دهم.

آنگاه عدّه‌ای که از این کارها انجام داده‌اند برمی‌خیزند، پس از سوی خداوند ندا می‌رسد: ای محمد ای حبیب من، پاداش آنها را به عهدهٔ خودت قرار دادم، هر جای بهشت که بخواهی آنها را منزل ده. پس آنها را در وسیله منزل می‌دهد به طوری که از محمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین در پرده نخواهند بود[1].

می‌گویم: بدون تردید دعای خیر از اقسام نیکی است، پس بر اثر آن، دعا کننده استحقاق شفاعت رسول اکرم ﷺ را روز محشر خواهد یافت. و این حدیث نیز بر فزونی ثواب به شفاعت دلالت دارد همچنان که در رفع عقاب ثابت است.

و از دلایل دیگر نیز روایتی است که صدوق در امالی خود از امام باقر ؑ از پدرانش از رسولخدا ﷺ آورده که فرمود: هر کس می‌خواهد به من توسل جوید و نزد من حقّی داشته باشد که به آن برای او روز قیامت شفاعت کنم، باید با خاندانم پیوند متّصلی داشته باشد، و آنان را خرسند نماید[2].

می‌گویم: شکی در این نیست که اهل بیت ؑ همگی با دعا کردن برای تعجیل فرج حضرت حجّت بن الحسن ؑ خرسند می‌شوند، بلکه ممکن است از اقسام پیوند با آنان نیز باشد (دقت کنید).

۱۳ ـ وسیله به سوی خداوند متعال

خدای عز و جل فرمان داده که به سوی او وسیله گرفته شود آنجا که فرموده: ﴿یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ ابْتَغُوا اِلَیهِ الوَسیلَةَ وَ جاهِدُوا فی سَبیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ﴾[3]؛ ای کسانی

---

۱. المستهی، ۱ / ۵۴۴

۲. امالی صدوق، المجلس الستون، ۳۱۰ ـ چاپ بیروت ـ.

۳. سوره مائده، آیه ۳۵

که ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه کنید و به سوی او وسیله برگیرید و در راه او جهاد کنید باشد که رستگار شوید.

در این آیه سه چیز سبب رستگاری و نجات معرفی شده که هر سه در دعا برای حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه جمع است. زیرا که اولین مراتب تقوی ایمان است و بدون تردید دعا برای آن حضرت نشانهٔ ایمان و سبب کمال آن است. و نیز: از اقسام جهاد با زبان است. همچنین وسیله به سوی پروردگار رحمان می‌باشد که به دو وجه توضیح داده می‌شود:

اوّل: معنی وسیله ـ به طوری که در مجمع البیان آمده[1] ـ رشتهٔ ارتباط و نزدیک شدن است، و شکی در این نیست که این دعا رشتهٔ ارتباط و نزدیک شدن به خداوند متعال است، همچون سایر عبادتها که با آنها قرب و نزدیکی حاصل می‌شود. و البته این دعا از مهمترین وسایل تقرّب و نزدیکترین راههای ارتباط و ارزنده‌ترین آنها است، چنانکه در این کتاب به یاری پروردگار معلوم خواهد شد.

دوّم: اینکه منظور از وسیله ـ به طور خصوص در آیهٔ شریفه ـ همان امام ﷺ است. چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم قمی دربارهٔ این آیه آمده که فرمود: به وسیلهٔ امام به او تقرّب جویید[2].

که ظاهراً این گفته مستند به روایت از امام ﷺ است.

و در البرهان از امیرمؤمنان علی ﷺ آورده که در مورد آیهٔ: ﴿وَٱبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾، فرمود: من وسیلهٔ او هستم[3].

و در مرآة الانوار از کتاب الواحدة از طارق بن شهاب است که گفت: در حدیثی امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: امامان از آل محمد ﷺ وسیلهٔ به سوی خداوند و رشتهٔ اتصال به عفو و گذشت او هستند[4].

و نیز از کتاب ریاض الجنان از جابر نقل کرده که پیغمبر اکرم ﷺ در حدیثی که

---

۱. مجمع البیان، ۳ / ۱۸۹.
۲. تفسیر القمی، ۱ / ۱۶۸
۳. البرهان، ۱ / ۴۶۹
۴. مرآة الانوار، ۳۳۱

فضیلت خود و امامان را بیان می‌کرد فرمود: ما وسیله به سوی خدا هستیم[1]

و در بعضی از زیارتها آمده: و آنان را وسیله به سوی رضوانت قرار دادی.

و در دعای ندبه است: و آنان را مایهٔ رسیدن به قرب خویش و وسیلهٔ به سوی رضوانت ساختی.

و در دعای سیّد العابدین ؑ روز عرفه می‌خوانیم: و آنان را وسیله به سوی خود و راه به سوی بهشت خویش قرار دادی[2].

از اینها به دست آمد که منظور از وسیله همان امام است، بنابراین وسیله برگرفتن به سوی خداوند؛ انجام دادن اموری است که مایهٔ رضایت و نزدیکی به درگاه آن حضرت است، و چون خداوند عز و جل برای هر قوم هدایت کننده‌ای و برای هر امت امامی قرار داده چنانکه فرموده: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ﴾؛ و برای هر قوم هدایت کننده‌ای هست.

امام ؑ را وسیله‌ای برای آنان به سوی خویش تعیین کرده، پس بر هر قومی لازم است که هادی و وسیلهٔ خود را بشناسند و هر آنچه موجب نزدیک شدن به او و مایهٔ رضایتش هست انجام دهند. زیرا که بدون شناخت او تقرّب سودی ندارد. از همین روی در حدیثی که مورد قبول شیعه و سنی است از رسول اکرم ﷺ آمده: مَنْ مٰاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمٰامَ زَمٰانِهِ مٰاتَ ميتةً جٰاهليّة؛ هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیّت مرده است[3].

بنابراین آنکه امام زمانش را نشناخته باشد مثل کسی است که هیچ یک از امامان را نشناخته باشد، و دلیل بر این معنی روایات متواتری است که بعضی از آنها را می‌آوریم.

در مرآة الانوار و غیر آن از امام صادق ؑ آمده که فرمود: حسین ؑ بر اصحاب خود بیرون آمد و فرمود: ای مردم؛ خداوند عز و جل بندگان را نیافرید مگر برای اینکه معرفت یابند، پس اگر او را شناختند و عبادت کردند از عبادت غیر او بی‌نیاز شوند. مردی به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسولخدا ﷺ پدر و مادرم به فدایت، معرفت خدا

---

۱. مرآة الانوار، ۳۳۱

۲. صحیفهٔ سجادیه، دعای ۴۷.

۳. غیبت نعمانی، ۱۸۰

چیست؟ فرمود: در هر زمان شناخت خداوند به شناختن امامی است که بر مردم اطاعتش واجب است[۱].

آنگاه مؤلف کتاب از استادش علّامهٔ مجلسی حکایت کرده که در بحار گفته است: به این جهت معرفت خداوند به معرفت امام ﷺ تفسیر شده که معرفت الله جز از ناحیهٔ امام حاصل نمی‌شود، و یا اینکه بهره گرفتن از معرفت الهی مشروط به معرفت امام ﷺ است.

اکنون که این مطلب معلوم شد می‌گوییم: بی‌تردید دعا برای تعجیل فرج مولی صاحب الزمان عجل الله فرجه از اهمّ وسایلی است که خداوند متعال وسیله به سوی خودش قرار داده، نه تنها به سوی خداوند که به سوی تمام امامان بلکه تمام انبیا و اوصیا است که وسایل ربانی و پدران روحانی می‌باشند، و این دعا مایهٔ سرور و خرسندی آنان و طلبِ هدف و مقصود ایشان است. اضافه بر همهٔ اینها اطاعت اولی الامر است که خداوند عز و جل اطاعت آنان را فرض کرده و فرموده: ﴿أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[۲]؛ اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید از رسول و اولی الامر.

زیرا که خود آن حضرت امر فرموده برای تعجیل فرج او زیاد دعا کنیم.

و شاهد بر آنچه گفته شد: در البرهان و غیر آن از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ﴾[۳]؛ پس چون نماز پایان یافت در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب نمایید.

آمده که فرمود: منظور از نماز (صلاة) بیعت امیرالمؤمنین ﷺ و مراد از زمین اوصیا هستند که خداوند به طاعت و ولایت آنان امر فرموده، همچنان که به اطاعت پیغمبر ﷺ و امیرمؤمنان ﷺ فرمان داده، و از آنان به کنایه نام برده است. و دربارهٔ: و از فضل الهی طلب نمایید، فرمود: و فضل الهی را بر اوصیا طلب کنید[۴]... .

می‌گوییم: تشبیه امام ﷺ به زمین به خاطر چند وجه است از جمله:

۱ ـ خداوند متعال زمین را محل قرار و سکونت خلایق قرار داده که در آن زندگی

---

۱. مرآة الانوار، ۵۸.
۲. سوره نساء، آیه ۵۹
۳. سوره جمعه، آیه ۱۰
۴. البرهان، ۴ / ۳۳۵

می‌کنند و آرامش و راحت می‌یابند، و در بخشهای سوم و چهارم کتاب گذشت که سکون و برقراری زمین به وجود امام است، پس آرامش و استراحت تمام موجودات زمین به وجود امام ﷺ بستگی دارد.

۲ ـ زمین واسطهٔ رسیدن برکتهای آسمانی به اهل عالم است چنانکه خداوند فرماید: ﴿وَ تَرَى الْأَرْضَ هٰامِدَةً فَإِذٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيها المآءَ اهتزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوجٍ بَهيجٍ﴾[1]؛ و زمین را خشک و بی‌گیاه می‌نگری پس چون باران بر آن فرو ریزیم سبز و خرّم شده و نمو می‌کند و از هر نوع گیاه زیبا برویاند.

امام ﷺ نیز واسطهٔ رسیدن برکت الهی به اهل عالم است ـ چنانکه گذشت ـ.

۳ ـ خداوند متعال انواع مختلفی از نعمتها را از زمین رویانیده، میوه‌ها و علفها و کلاء و غیر اینها را بر حسب نیاز خلق از آن برآورده تا انسان و حیوان و حشره متناسب با حال خویش از آنها برخوردار شوند، خداوند می‌فرماید: ﴿ثُمَّ شَقَقْنٰا الْأَرْضَ شَقّاً فَأَنْبَتْنٰا فيها حَبّاً وَ عِنَباً وَ قَضْباً وَ زَيتوناً وَ نَخْلاً وَ حَدائِقَ غُلْباً وَ فاكِهَةً وَ أَبّاً مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ﴾[2]؛ پس خاک زمین را شکافتیم و از آن حبوبات و انگور و نباتاتی که چند بار بدروند و زیتون و خرما و باغهای پر درخت (جنگلها) و میوه‌ها و علفها رویاندیم، بهره جستنی برای شما و چهارپایانتان.

از وجود امام ﷺ نیز انواع بسیاری از علوم و احکام بر حسب نیازهای خلق و مصالح آنان ظاهر گردیده تا به دیگری نیازمند نشوند.

وجوه دیگری نیز با دقت و تدبر به دست می‌آید که عجالتاً این چند وجه به خاطر رسید، و توفیق از خدا است.

توضیح: شیخ طبرسی در مجمع البیان گفته: قضب: یونجهٔ تازه است که چند بار چیده می‌شود، برای علوفهٔ چهارپایان. [این گفتار] از ابن عباس و حسن است، و أبّ: چراگاه علف و سایر گیاهان برای چهار پایان است[3].

---

۱. سوره حج، آیه ۵.
۲. سورهٔ عبس، آیات ۲۶ تا ۳۲.
۳. مجمع البیان، ۱۰ / ۴۴۰.

و در قاموس گفته: قضب: هر درخت دراز و گسترده شاخ و برگ است، و أبّ: جای پر گیاه یا چراگاه یا آنچه از گیاه و غیر آن از زمین می‌روید.

۱۴ ـ مستجاب شدن دعا

یعنی اینکه هرگاه دعا کننده دعایش را با دعا برای مولی صاحب الزمان عليه السلام مقرون گرداند به سبب دعا برای آن حضرت دعای خودش نیز مستجاب می‌شود.

دلایل این معنی ـ از عقل و نقل ـ چند وجه است:

وجه اوّل: بدون شک دعای بنده برای مولایش صاحب الزمان عجل الله فرجه مستجاب است، زیرا که مقتضی موجود و مانع مفقود می‌باشد، و هر دو معنی واضح است. و تأخیر در اجابت اصل آن را نفی نمی‌کند، پس اگر شخص آغاز و فرجام دعایش را به حضرت صاحب الامر عليه السلام اختصاص دهد، مقتضای کرم خداوند اکرم الاکرمین آن است که مابین آنها را نیز به هدف اجابت برساند، و نیز خداوند در میان بندگان مقرّر ساخته که هر کس کالاهای مختلفی را با یک معامله خریداری کند که قسمتی از آنها معیوب باشد، باید یا همه را رد کند یا همه را بپذیرد و نمی‌شود تنها معیوب را رد کند.

وجه دوّم: قسمتی از گناهان و زشتیها مانع از اجابت دعاها است، پس اگر انسان دعایش را با دعا برای مولایش صاحب الزمان عليه السلام مقرون سازد. آن گناهان که مانع از استجابت دعا است آمرزیده می‌شود و دعایش بدون مانع می‌گردد، و خداوند آن را مستجاب می‌نماید، و در مکرمت هجدهم خواهد آمد که دعا برای آن حضرت زمینه‌ساز آمرزش گناهان است.

وجه سوّم: سابقاً گفتیم که از فواید دعا برای امام زمان عليه السلام آن است که آن حضرت در حق دعا کننده دعا می‌نمایند، و بدون تردید دعای آن حضرت برای برآورده شدن حاجتهای آن دعا کننده، مقتضی استجابت هر دعایی است که او از درگاه الهی مسئلت نموده است.

وجه چهارم: در اصول کافی در فضیلت صلوات بر محمد و آل محمد عليهم السلام مرسلا از امام صادق عليه السلام آمده که فرمود: هر کس به درگاه خداوند حاجتی داشته باشد. باید اول با

درود بر محمد و آل او آغاز کند سپس حاجت خود را بطلبد، و آنگاه با درود بر محمد و آل او دعایش را پایان برد که خداوند گرامی‌تر از آن است که دو طرف را بپذیرد و وسط آن را رها کند، زیرا که از استجابت صلوات و درود بر محمد و آل او هیچ مانعی نیست[1].

می‌گویم: جهت دلالت این حدیث بر مطلب اینکه: علّت یاد شده عامّ است و شامل هر دعایی است که بین دو دعای مستجاب واقع شود. زیرا که خداوند متعال کریم‌تر از آن است که هر دو طرف را اجابت کند و آنچه در میانه هست رد نماید. و در وجه اول بیان کردیم که دعای مؤمن برای فرج مولایش حتماً مستجاب است، پس این دلیل نقلی، شاهدی بر آن دلیل عقلی، نیز هست.

وجه پنجم: خواهد آمد که هرگاه مؤمنی برای مؤمن دیگری که غایب است دعا کند، فرشتگان چندین برابر آنچه خواسته است برای خودش درخواست می‌نمایند، و معلوم است که دعای فرشتگان مستجاب است چون بدون مانع می‌باشد.

وجه ششم: در اصول کافی به سند معتبری از حضرت ابی‌عبدالله صادق عليه السلام آمده که فرمود: **قال رسول الله صلى الله عليه وآله**:

«اِذا دَعا اَحَدُکُمْ فَلْيَعُمَّ، فَاِنَّه أوجَبُ للدُّعاء». و في بعض النسخ: **«فَلْيَعُمَّ في الدعاءِ فَاِنَّهُ أوْجَبُ لِلدُّعاء»**؛ رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود: هرگاه یکی از شما دعا کند، عمومیّت دهد، که دعا را لازم‌تر و ثابت‌تر می‌نماید. (و در نسخهٔ دیگری است) پس دعا را تعمیم دهد که دعا را لازم‌تر و ثابت‌تر می‌کند[2].

می‌گویم: اینکه حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرموده: **«فَاِنَّه أوجَبُ للدُّعاء»**، یعنی دعا برای عموم کردن ثابت‌تر و لازم‌تر است برای دعا کننده از اینکه فقط برای خودش دعا کند بدون اینکه مؤمنین را هم در نظر بگیرد، که حاصل فرمایش آن حضرت این است که: دعا برای عموم نمودن سبب استجابت دعا و رسیدن به مقصود است، و توضیح مطلب و دلالت این حدیث بر مراد اینکه عمومیّت در دعا به دو وجه تصور می‌شود:

یکی اینکه: دعا کننده تمام مؤمنین و مؤمنات را در دعایش شریک گرداند، و خودش را

---

۱. کافی، ۲ / ۴۹۴.
۲ کافی، ۲ / ۴۸۷.

در آنها داخل نماید، یعنی برای خود و تمام مؤمنین و مؤمنات یک دعای دسته جمعی کند مثلاً بگوید: خدایا مؤمنین و مؤمنات را بیامرز و حوائج مؤمنین و مؤمنات را برآور. یا بگوید: پروردگارا ما را بیامرز و حوائجمان را برآورده ساز. که خودش و سایر مؤمنین و مؤمنات را در نظر بگیرد.

دوم اینکه: دعای او به گونه‌ای باشد که نفعش شامل تمام مؤمنین و مؤمنات گردد ـ هر چند که تصریح نکند ـ مانند: دعا کردن برای امنیّت؛ و نزول برکتهای آسمانی؛ و روییدن برکتهای زمینی؛ و دور شدن بلا و امثال اینها که سودش همه را در برمی‌گیرد، این نیز عمومیّت دادن در دعا است، و دعا برای فرج مولای ما صاحب الزمان ﷺ از این قبیل است لذا از مصادیق این دلیل می‌باشد، چنانکه بر عارفان پوشیده نیست.

بر فرض اگر کسی انکار کند که این قسم عمومیّت دادن در دعا باشد، می‌گوییم: اگر دعا کننده نیّتش عموم مؤمنین و مؤمنات باشد یا به این معنی تصریح کند دیگر هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌ماند.

و امّا اینکه دعا برای ظهور مولای ما حضرت صاحب الزمان ﷺ از اموری است که نفعش عام است نیازی به بیان و استدلال ندارد پس از آنکه در بخش چهارم کتاب ذکر گردید که به ظهور آن جناب فرج هر مؤمن و خوشحالی هر معتقد و آشکار شدن هر گونه عدل و زوال همهٔ انواع جهل، و کشف علوم و برطرف شدن غصه‌ها و دور شدن بیماریها و گسترش برکتها و پیروزی مؤمنین و نابودی ظالمین و امنیت بلاد و سلامتی عباد و... می‌باشد.

و امّا فرمودهٔ رسولخدا ﷺ که: «اِذٰا دَعٰا اَحَدُكُمْ فَلْيَعُمّ»، هرگاه یکی از شما دعا کند عمومیّت دهد.

چند معنی محتمل است:

۱ ـ اینکه مراد این باشد: مؤمن هرگاه دعا می‌کند این دعایش را عام قرار دهد برای مؤمنین و خودش را در بین آنها داخل کند که اگر این کار را کرد و برای همهٔ آنها دعا نمود. این دعا واجب‌تر یعنی ثابت‌تر است، یعنی زودتر به اجابت می‌رسد و بیشتر کاربرد دارد تا دعای بر خودش تنها، بنابراین دعا برای عموم مقتضی آن است که زودتر مستجاب شود.

حاصل اینکه اگر بگویی: خدایا مؤمنین و مؤمنات را بیامرز، آمرزش تو مسلّم‌تر می‌شود از اینکه بگویی: خدایا مرا بیامرز. و اگر بگویی: خدایا فرج مولای ما صاحب الزمان عليه السلام را تعجیل فرما، فَرَج و گشایش برای خودت ثابت‌تر است از اینکه بگویی: خدایا برای من فرج عنایت کن، زیرا که دعا برای فرج امام عصر عجل الله فرجه در حقیقت دعا برای فرج همهٔ مؤمنین و مؤمنات است.

۲ ـ یا منظور ـ از باب مشارفت و نزدیکی به مقصود ـ این باشد: هرگاه خواستی برای خودت دعا کنی اول برای عموم دعا را آغاز کن که دعایت را ثابت‌تر گرداند، یعنی دعای تو برای عموم مؤمنین مایهٔ استجابت دعای تو و رسیدن به مقصود و ثبوت مراد تو می‌باشد، که این سخن از قبیل آیهٔ شریفهٔ: ﴿إِذا قُمْتُم إِلىٰ الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾[1]؛ هرگاه برای نماز برخاستید پس صورتهایتان را بشویید. [یعنی پیش از نماز و نزدیک به انجام آن وضو بگیرید].

و نیز آیهٔ شریفهٔ: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ القُرآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ﴾[2]؛ پس هرگاه قرآن خواندی به خداوند پناه ببر. [یعنی هرگاه خواستی قرآن بخوانی].

حاصل این وجه اینکه معنی فرمایش رسولخدا صلى الله عليه وآله: هرگاه یکی از شما دعا کند عمومیّت دهد.

این است که: هرگاه می‌خواهد برای خودش دعا کند، اول یک دعای عمومی برای مؤمنین و مؤمنات بنماید سپس برای خودش دعا کند که این برنامه دعای خودش را محکمتر و لازم‌تر می‌سازد، زیرا که مقدم داشتن اهل ایمان در دعا تأثیر تامّی در استجابت دعای انسان دارد، چنانکه در چند روایت از امام صادق عليه السلام آمده که فرمود: هر کس چهل نفر از برادرانش را مقدم بدارد و برای آنها دعا کند سپس برای خودش دعا نماید، در حق آنها و خودش مستجاب می‌شود[3].

۳ ـ اینکه منظور مقارنهٔ عرفی باشد، یعنی هر زمان که برای خودت دعا کردی، قبل یا

---

۱. سوره مائده، آیه ۶.
۲. سوره نحل، آیه ۹۸.
۳. کافی، ۲/ ۵۰۹.

بعد از آن برای عموم برادرانت هم دعا کن. این نوع از استعمال در لغت عربی و محاورات عرفی زیاد دیده می‌شود، که بر عارف دانا پوشیده نیست.

وجه هفتم: روایتی است که ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی آورده: از محمد بن یحیی عطّار از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن الحکم از سیف بن عمیره از عمرو بن شمر از جابر بن یزید جعفی از حضرت ابوجعفر باقر عليه السلام که دربارهٔ فرمودهٔ خدای تبارک و تعالی: ﴿وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ﴾[1]؛ و دعای آنان را که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند مستجاب گرداند و از فضل خویش بر ثوابشان می‌افزاید.

فرمود: آن مؤمن است که برای برادر خود در غیاب او دعا کند، پس فرشته به دعای او آمین می‌گوید.

و خداوند عزیز جبّار فرماید: دو برابر آنچه خواستی برای خودت خواهد بود و آنچه خواستی عطا شدی به خاطر محبّتی که به او داری[2].

می‌گویم: به نظر ما سندش صحیح است، ولی علّامهٔ مجلسی در مرآة العقول آن را ضعیف شمرده و ظاهراً به خاطر عمرو بن شمر است چون در وجیزهٔ خود؛ تمام راویان این خبر ـ جز عمرو بن شمر ـ را توثیق کرده. ولی به نظر من به پیروی از عالم محقق نوری در مستدرک الوسائل؛ اوثقه و مورد اعتماد است چون جمعی از بزرگان از او روایت کرده‌اند، و نشانه‌های دیگر نیز بر توثیق او هست و نسبت غلو به او ثابت نیست.

به هر حال دلالت این حدیث بر مطلب ما روشن است و اینکه فرموده: دو برابر آنچه خواستی برای خودت خواهد بود.

ظهور دارد که آنچه برای برادرش خواسته با فزونی در حق خودش مستجاب می‌شود. و اینکه فرمود: و آنچه طلب کردی عطا شدی به خاطر محبّتی که به او داری، دلالت دارد که به برکت دعا برای برادر غایبش آنچه برای خودش خواسته نیز مستجاب می‌گردد. احتمال بعیدی هم هست که: «اعْطَيتُ»؛ عطا کردم به صیغهٔ متکلم باشد، یعنی آنچه برای

---

۱. سوره شوری، آیه ۲۸.
۲. کافی، ۲ / ۵۰۷.

برادر غایب خود خواستی عطا کردم. و خدا دانا است.

پس ای خواستار رسیدن به مقاصد. آیا مؤمنی را می‌شناسی که ایمانش کاملتر و یقینش تمام‌تر و نزد خدا محبوب‌تر و نزدیکتر و بلند مرتبه‌تر از مولایت صاحب الزمان ﷺ باشد؟ پس برای اربابت بیشتر دعا کن تا به برکت آن دعایت مقرون به اجابت گردد.

وجه هشتم: اینکه گذشت و خواهد آمد که از فواید دعا برای ظهور و تعجیل فرج آن حضرت، کامل شدن ایمان و نیرو گرفتن یقین و نجات یافتن از وسوسه‌های مشککین و گمراه کنندگان است، و این از اسباب و عوامل مقتضی اجابت دعا است، همچنان که ضعف یقین و شک در اصول دین مانع از اجابت است، پس هرگاه بنده در دعا برای مولایش صاحب الزمان ﷺ مواظبت نماید، یقینش قوی و ایمانش کامل گردد، و چون این حالت یافت خداوند استجابت دعا را نصیب او فرماید.

در دلالت بر این معنی روایت موثق همچون صحیحی است که ثقة الاسلام کلینی از محمد بن مسلم از یکی از دو امام (حضرت باقر و حضرت صادق ﷺ) آورده که گفت: عرض کردم: کسی را می‌بینیم که عبادت و کوشش و خضوعی دارد ولی مذهب حق را قبول ندارد، آیا برای او سودمند است؟ فرمود: ای محمد خاندان پیامبر همانند خاندانی هستند در بنی اسرائیل که هیچ یک از آنان چهل شب عبادت نمی‌کرد مگر اینکه دعایش مستجاب می‌شد، ولی مردی از آنها چهل شب در عبادت کوشید، سپس دعا کرد امّا مستجاب نشد، پس به نزد عیسی بن مریم ﷺ آمد و از وضع خود شکایت کرد و درخواست دعا نمود.

عیسی ﷺ تطهیر کرد و نماز خواند سپس به درگاه خداوند دعا نمود. خداوند عز و جل به او وحی فرمود: ای عیسی بندهٔ من از راه دیگری غیر از آنکه به سویم توجه می‌شود آمد، او در حالی که دربارهٔ تو شک داشت مرا دعا کرد، پس اگر آنقدر دعا کند تا گردنش قطع شود و بندهای انگشتش از هم جدا گردد او را اجابت ننمایم.

حضرت فرمود: آنگاه عیسی ﷺ به آن شخص ملتفت شد و فرمود: آیا خدایت را می‌خوانی در حالی که از پیغمبرش شک داری؟ عرض کرد: ای روح خدا و کلمهٔ او، به خدا همین طور بود که گفتی، پس از خداوند بخواه که این حالت را از من دور سازد، عیسی ﷺ برای او دعا کرد، خداوند توبهٔ او را پذیرفت و دعایش را اجابت نمود و دوباره به حدّ

اهل بیت و خاندان خود رسید[1].

وجه نهم: مجلسی ﷺ در مرآة العقول دربارهٔ سرّ محجوب ماندن دعایی که بدون صلوات بر محمد و آل محمد باشد گفته: مقصود از آفرینش جن و انس و سایر موجودات از بدو ایجاد تا بی‌نهایت، رسول الله و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشند که شفاعت بزرگ در این دنیا و در آخرت برای آنان است، و به واسطهٔ ایشان رحمتها بر تمام خلایق فرود می‌آید، زیرا که در مبدأ هیچ بُخلی نیست بلکه نقص از قابل است، و آنان ﷺ شایستگی تمام فیضهای قدسی و رحمتهای الهی را دارند، پس هرگاه بر ایشان فیض می‌شود به طفیل وجودشان به سایر موجودات هم می‌رسد. بنابراین اگر دعا کننده می‌خواهد رحمتی از سوی خداوند به او برسد، بر آنان درود بفرستد که این دعا رد نمی‌شود چون مبدأ فیّاض؛ و محل قابل است، و به برکت آنها بر دعا کننده بلکه بر همهٔ خلق فیض می‌رسد، همچنان که اگر یک چادرنشین یا بیابان‌گردی که اهلیّت گرامی داشتن را ندارد به در خانهٔ زمامداری برود، و آن زمامدار برای او سفرهٔ رنگین و عطاهای بسیار بدهد عُقلا او را به سبک مغزی و پست نظری نسبت می‌دهند، بر خلاف اینکه برای یکی از امرا یا وزرا یا سفرای زمامداران دیگر دستور دهد چنان سفره‌ای بگسترانند، در این حال آن شخص بیابان‌نشین هم بر سر آن سفره حاضر شود، پسندیده است، بلکه اگر او را از سر آن سفره برانند قبیح و زشت به نظر می‌رسد[2].

می‌گویم: مخفی نیست که این وجه کاملاً بر دعا برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ منطبق است، و برای اهل بصیرت کاملاً روشن و واضح است.

وجه دهم: نیز همان است که علامهٔ مجلسی گفته: خاندان رسول الله ﷺ بین ما و بین پروردگارمان واسطه هستند که حکمتها و احکام را از سوی او به ما می‌رسانند، زیرا که ما را به ساحت قدس و بارگاه جبروت و حریم ملکوت او راهی نیست، پس به ناچار سفیرانی باید که بین ما و پروردگارمان رابط باشند، و وسائطی که هم جهات قدسی داشته باشند و هم حالات بشری که با آن جهات قدسی با مبدأ اعلی ارتباط یابند، و با جهات

---

۱. کافی، ۲ / ۲۰۰
۲. مرآة العقول، ۱۲ / ۸۷.

دیگر و حالات بشری متناسب با خلق با ایشان در تماس باشند، تا آنچه از پروردگارشان گرفته‌اند به آنها برسانند.

لذا خداوند سفرا و انبیای خویش را به ظاهر از نوع بشر و در باطن از جهت اخلاق و رفتار و قابلیّتها و نفوس مباین با آنها، قرار داد، ایشان به مردم می‌گویند: ما بشری مثل شما هستیم، تا از آنها نفرت نکنند و قبول نمایند و با آنان مأنوس باشند، در افاضهٔ سایر فیوضات و کمالات نیز اینان بین پروردگار و سایر موجودات واسطه‌اند، پس هر فیضی اول به آنها می‌رسد سپس بر سایر خلایق تقسیم می‌گردد. و صلوات بر آنها درخواست رحمت از کانونِ رحمت است به محل تقسیم آن تا بر همهٔ خلایق بر حسب استعدادها و قابلیّت‌ها تقسیم شود[1].

می‌گویم: این وجه نیز در مورد بحث ما جاری است، و این ده وجه بیان کرد که اجابتِ دعا کننده به سبب دعا برای مولای قائم ما عجل الله فرجه تحقق می‌یابد.

۱۵ ـ ادای اجر رسالت پیغمبر اکرم ﷺ

تا حدودی دعا برای تعجیل فرج ادای مزد رسالت است، و دلیل بر این معنی فرمودهٔ خداوند متعال است که در سورهٔ حمعسق [شوری] آمده: ﴿قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ﴾[2]؛ [ای پیامبر] بگو من از شما بر انجام آن [رسالت] چیزی درخواست نمی‌کنم مگر مودّت و دوستی خاندانم.

و اثبات این مطلب به ذکر چند مقدّمهٔ مربوط به بحث بستگی دارد:

اوّل: هر چه را پیغمبر ﷺ بطلبد امر است، هر چند به لفظ درخواست باشد.

دوّم: طلب و امر آن حضرت به طور اطلاق بر وجوب دلالت می‌کند مگر اینکه دلیلی بر خلاف آن باشد.

سوّم: اینکه پیغمبر ﷺ حقّ نبوّت بر این امّت دارد، پس بر آنها واجب است آنقدر که می‌توانند حقّ آن جناب را ادا کنند.

---

۱. مرآة العقول، ۱۲ / ۸۸.
۲. سوره شوری، آیه ۲۳

چهارم: اینکه خداوند متعال اجر و مزد نبوّت پیغمبر ﷺ را مودّت خاندان و قربیٰ(=نزدیکان) آن حضرت قرار داده است. به حکم آیات و روایات اهل بیت عصمت.

پنجم: بیان معنی قُربیٰ و اینکه جز ذریهٔ پیغمبر ﷺ نمی‌باشد، و ردّ اقوال عامّه.

ششم: در بیان معنی مودّت و اقسام آن.

مقدمهٔ اوّل

بدان که امر ـ به طوری که اهل تحقیق اختیار کرده اند ـ طلب ایجاد فعل است از عالی به دانی خواه به لفظ أَمَرْتُ(=امر کردم) باشد یا صیغهٔ إفعل(=انجام دِه) یا لفظ مسئلت و درخواست و امثال آن، و خواه بدون لفظ باشد مانند اشاره و نوشتن و امثال اینها.

دلیل بر آنچه ذکر گردید آن است که: تبادُر (زود به ذهن رسیدن) معنی امر از اقسام گذشته می‌باشد، نمی‌بینید اگر طلب از ناحیهٔ شخص بزرگی صادر گشت به هر لفظی که باشد می‌گویند: فلانی به چنین چیزی امر کرد. و اگر شخص دانی بگوید: من به فلان کار امر می‌کنم، عُقَلا او را به سبک مغزی نسبت می‌دهند، زیرا که امر به عالی اختصاص دارد همچنان که دعا و مسئلت و درخواست به دانی؛ و استدعا به مساوی اختصاص دارند. و بررسی موارد استعمال این حقیقت را روشن می‌سازد.

و امّا اینکه خداوند متعال به حکایت از فرعون خطاب به قومش فرموده: ﴿فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴾[1]؛ پس چه امر می‌کنید.

با اینکه از آنها بالاتر است به آنها نسبت امر داده است؟ تنها یکی از دو وجه را محتمل است:

یکی اینکه: مفعول محذوف باشد، یعنی: لشکریان را چه امر می‌کنید؟ بنابراین امر در معنای حقیقی خود به کار رفته است چون اُمرا نسبت به لشکریان بالاترند.

دوم اینکه: فرض شده که اینها بالا هستند و به طور مجاز ـ به خاطر جهاتی ـ اینطور به آنها خطاب کرده است. و الله العالم.

و با این مقدّمه ثابت شد که طلب هرگاه از پیغمبر ﷺ صادر شود. به هر لفظی که

---

۱. سوره شعرا، ایه ۳۵

باشد ـ هر چند مسئلت و درخواست چنانکه در آیهٔ مورد بحث هست ـ أمر است، چون گاهی برای تواضع تعبیر به سؤال می‌کند که برنامهٔ آن حضرت و اساس کلماتش بوده، چنانکه در حدیث نبوی معروف آمده: «بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَکٰارِمَ الْاَخْلٰاقِ»[1]؛ من برانگیخته شده‌ام تا مکارم اخلاق را به آخر رسانم.

و یا برای مدارا با مردم و ملاطفت با آنان، تا به فرمان او توجه نمایند، آنها را به منزلهٔ عالی و مرتبهٔ بالا فرض می‌کند.

این در صورتی است که قائل شویم: وجوب مودّت از جملهٔ: «از شما چیزی درخواست نمی‌کنم مگر مودّت و دوستی خاندانم» استفاده می‌شود. یعنی: مطلوب و خواستهٔ من که به من برمی‌گردد منحصر در این است.

و می‌توان وجوب مودّت را از بخش دیگر آیه استفاده کرد و آن خطاب خداوند عز و جل به پیغمبر ﷺ است که: «[ای پیامبر] بگو از شما چیزی درخواست نمی‌کنم» که ظهور دارد در وجوب طلب کردن این حق از آنها بر آن حضرت، که اگر اداء این حق بر آنها واجب نبود لزومی نداشت که از آنها مطالبه کند چنانکه پوشیده نیست.

مقدمهٔ دوّم

در اصول فقه تحقیق کرده‌ایم که امر با إطلاقی که دارد ظاهر در طلب حتمی است، به عبارت دیگر: امر در طلب حقیقت است، یعنی: از امر جز طلبِ حتمی چیزی مفهوم نیست، و طلب خالی از قرائن حالی یا مقالی داخلی یا خارجی در عرف به طلب حتمی برمی‌گردد و در آن ظهور دارد.

و نشانهٔ این معنی آن است که می‌بینیم اوامری که از سوی بزرگترها به پایین‌ترها صادر می‌شود، کسانی که این اوامر به آنها متوجه می‌گردد هیچ تأملی ندارند که اطاعت این اوامر حتمی است بلکه در نهادشان هست که برانگیخته شوند و آنچه مأمور گشته‌اند ایجاد نمایند، و هیچ تردید نمی‌کنند که آیا این امر حتمی است یا نه؟

و نیز می‌بینیم که اگر آن اوامر را انجام ندهند در معرض ملامت و نکوهش و مذمت

---

۱. مستدرک سفینة البحار، ۳ / ۳۴۵.

قرار می‌گیرند، و این نیست مگر از آن جهت که گفتیم که طلب مطلق ـ نزد اهل عرف ـ در طلب حتمی ظهور دارد، بدون اینکه نیاز به قرائن یا قرار دادن نشانه داشته باشد. بلکه اگر خلاف آن منظور باشد احتیاج به قرینهٔ حالیه یا مقالیه یا دلیل خارجی دارد، به همین جهت اوامری که در شرع آمده بر وجوب حمل می‌شود ـ در صورتی که قرینه‌ای بر استحباب نباشد ـ.

البته اگر امر به چیزی وارد شود بر ما لازم است که بررسی و جستجو کنیم که در سایر اخباری که از ائمهٔ اطهار ﵈ به ما رسیده قرینه‌ای بر خلاف وجوب هست یا نه، زیرا که بسیار است که قرائن و شواهدی نسبت به اخبار دیگر در آنها آمده و بیان کنندهٔ یکدیگرند، امّا این نه از جهت تأمل در ظهور طلب بر وجوب است، بلکه به جهت فراوانی قرائن و شواهد در سایر ابواب می‌باشد، چنانکه علمای اصول به وجوب کاوش از مخصّص پیش از عمل به عام حکم کرده‌اند، به خاطر کثرت ورود مخصّص در هر باب، نه از جهت تأمل داشتن در ظهور عام که پوشیده نیست. پس اگر شاهدی بر این یافتیم که امری برای استحباب است بنابر آن شاهد؛ لفظ را از ظاهرش برمی‌گردانیم، و گرنه چاره‌ای جز این نیست که لفظ امر را بر وجوب حمل نماییم.

با این مقدمه معلوم شد که‌طلبی که از پیغمبر اکرم ﷺ در این باب صادر شده ـ به امر خداوند متعال ـ طلب حتمی است و بر وجوب دلالت دارد، و شاهد بر آن روایاتی است که از ائمهٔ معصومین ﵈ آمده که برای اثبات وجوب، این آیه را گواه آورده‌اند، چنانکه در تفسیر البرهان و غایة المرام از حضرت امام حسن مجتبی ﵇ است که در خطبه‌اش فرمود: و ما خاندانی هستیم که خداوند مودّتشان را بر هر مسلمان فرض و واجب کرده آنجا که فرموده: ﴿قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أجراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ﴾[1].

و در همان دو کتاب از امام صادق از پدران بزرگوارش ﵈ آمده که: وقتی این آیه بر رسولخدا ﷺ نازل گشت: ﴿قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أجراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ﴾، پیغمبر اکرم ﷺ بپاخاست و فرمود: ای مردم خداوند تبارک و تعالی بر شما امری را فرض کرده آیا آن را ادا می‌کنید؟ پس هیچ یک از آنان جواب ندادند.

---

۱. سوره شوری، آیه ۲۳. غایة المرام، ص ۳۰۹ المقصد الثانی، باب ۶، ۱۱.

و چون فردای آن روز شد بپاخاست، و نظیر آن سخن را فرمود، ولی از هیچ کس جوابی برنخاست. سپس همان سخن را روز سوّم گفت، و کسی پاسخ نداد. پس فرمود: ای مردم این امر طلا و نقره و خوردنی و آشامیدنی نیست. گفتند: پس آن را به ما بگو. فرمود: خدای تبارک و تعالی بر من نازل کرده: بگو از شما بر انجام آن [رسالت] چیزی درخواست نمی‌کنم مگر مودّت و دوستی خاندانم. گفتند: آری، این را ادا می‌کنیم.

حضرت صادق ﷺ فرمود: به خدا قسم به آن وفا نکردند مگر هفت نفر: سلمان و ابوذر و عمار و مقداد بن الاسود کندی و جابر بن عبدالله انصاری و غلامی از رسولخدا ﷺ به نام بست (یا کبیت) و زید بن ارقم[1].

و در مقدمات آینده نیز مطالبی که بر مقصود دلالت کند خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

مقدمهٔ سوّم

پیغمبر ﷺ حقّ پیامبری و نبوّت بر این امّت دارد، پس واجب است به مقداری که می‌توانند حقّ آن حضرت را ادا نمایند، و هر که این حق را ادا نکند ستم نموده است. و این مطلب نیازی به توضیح ندارد زیرا که نزد عقلا روشن و بدیهی است که ادای حق کسی که صاحب حقی باشد واجب است، و نیز تردیدی ندارند که عظیم‌ترین حقوق از آنِ رسول اکرم ﷺ است که سبب آزادیشان از آتش دوزخ می‌باشد. پس باید کوشش آنها در ادای حق آن حضرت بیشتر و مؤکدتر از کسان دیگر باشد.

در این مورد تنها به ذکر خبر شریفی که در غایة المرام از طریق عامّه نقل شده اکتفا می‌کنیم، پیغمبر ﷺ به علی ﷺ فرمود: [به سوی مردم] بیرون رو، ندا کن: توجه کنید هر که به مزد اجیری ظلم کند لعنت خدا بر او باد، توجه کنید هر که غیر از موالیان خود ولیّ برگیرد لعنت خدا بر او باد، توجه کنید هر که ابوین خود را دشنام دهد لعنت خدا بر او باد. پس امیرمؤمنان ﷺ این جملات را ندا کرد و اعلام نمود.

عمر و جماعتی بر پیغمبر ﷺ وارد شدند و پرسیدند: آیا برای آنچه ندا کرد تفسیری

۱. البرهان: ۴ / ۱۲۴؛ غایة المرام، ص ۳۰۹ المقصد الثانی، باب ۶، ۱۴.

هست؟ فرمود: آری، خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ﴾[1]. پس هر که به ما ظلم کند لعنت خدا بر او باد، و می‌فرماید: ﴿اَلنَّبِيُّ اَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ﴾[2]؛ پیغمبر نسبت به مؤمنین از خودشان شایسته‌تر و ولایتش محکمتر است. و هر که من مولای او هستم علی مولای اوست، پس هر که غیر او و ذریه‌اش را برای خود ولیّ برگیرد لعنت خدا بر او باد، و شما را گواه می‌گیرم که من و علی ابوین (دو پدر) مؤمنین هستیم، پس هر که یکی از ما را دشنام دهد لعنت خدا بر او باد.

چون بیرون رفتند، عمر گفت: ای اصحاب محمد ﷺ پیغمبر ﷺ نه در غدیر خم و نه در غیر آن از امروز شدیدتر برای علی تأکید نکرد. حسان [خَبّاب] بن الارت گوید: این قضیّه نوزده روز پیش از وفات رسولخدا ﷺ صورت گرفت[3].

مقدمهٔ چهارم

خداوند متعال مزد نبوّت را ـ که در حقیقت به خود بندگان برمی‌گردد ـ مودّت قربیٰ قرار داده به مقتضای آیهٔ یاد شده و روایاتی از جمله: در مجلس ۷۹ از امالی صدوق به سند صحیحی از حضرت رضاؑ حدیثی طولانی ذکر گردیده که در آن آیات اصطفاء (برگزیدن) که دوازده آیه است بیان شده. در این حدیث آمده:... ششم: فرمودهٔ خدای جل جلاله: ﴿قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ﴾، و این خصوصیتی برای پیغمبر ﷺ روز قیامت و خصوصیتی برای آل او است نه غیر آنها، زیرا که خداوند در جریان نوحؑ در کتاب خود فرموده: ای قوم من بر این رسالت مالی از شما نمی‌طلبم که مزد من بر خدا است. آنان را که ایمان آورده‌اند، من از خود نمی‌رانم. اینان به لقای پروردگارشان خواهند رسید، ولی من شما را افرادی می‌بینم که جهل می‌ورزید[4].

و از هود حکایت کرده که گفت: بر این رسالت اُجرتی از شما نمی‌طلبم، اجرت من جز

---

۱. سورهٔ شوری، آیه ۲۳.

۲. سوره احزاب، آیه ۶.

۳. غایة المرام، ص ۳۰۶، المقصد الثانی، باب ۵، ح ۹. در نسخه غایة المرام به همین نحو که آوردیم: «حسان بن الارت» می‌باشد، ولی شاید صحیح آن به جای حسان، خبّاب باشد. و الله العالم (مؤلف).

۴. سورهٔ هود، آیه ۲۹

بر خداوندی که مرا آفریده نیست، آیا تعقل نمی‌کنید[۱].

و خدای عز و جل به پیغمبرش ﷺ فرمود: بگو [ای محمد] از شما چیزی درخواست نمی‌کنم بر رسالت مگر مودت خاندانم. و خداوند مودت آنها را فرض ننمود مگر آنکه می‌دانست که آنها هرگز از دین جدا نمی‌شوند و هیچ گاه به گمراهی رجوع نمی‌کنند.

و دیگر اینکه: هرگاه مردی با دیگری دوست باشد، امّا یکی از خاندانش با وی دشمن باشد، دل او نسبت به آن شخص با صفا و سالم نمی‌ماند، خداوند عز و جل دوست داشته که در دل رسولخدا ﷺ نسبت به مؤمنین چیزی نباشد، پس مودت خاندانش را بر آنها فرض فرمود. بنابراین هر کس این فریضه را بجای آورد و رسولخدا را دوست بدارد و خاندانش را نیز دوست بدارد، رسول الله ﷺ نمی‌تواند او را مبغوض دارد. و هر که آن را ترک کند و این فریضه را بجای نیاورد، و خاندان پیغمبر را دشمن بدارد، پس بر رسولخدا ﷺ است که او را دشمن بدارد، زیرا که او یکی از واجبات الهی را ترک کرده، و کدام شرافت و فضیلت مقدّم و یا نزدیک به این فضیلت است.

پس خداوند این آیه را بر پیامبر ﷺ نازل فرمود: ﴿قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ﴾، آنگاه رسولخدا ﷺ در جمع اصحابش بپاخاست و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و فرمود: ای مردم خداوند برای من بر شما چیزی فرض و واجب کرده است، آیا آن را ادا می‌کنید؟ هیچ کس جوابش را نداد، بار دیگر فرمود: ای مردم این طلا و نقره نیست، خوردنی و آشامیدنی نیست. گفتند: پس آن را بیان کن. آنگاه این آیه را بر آنها تلاوت کرد. گفتند: این را آری، ادا می‌کنیم. ولی بیشترشان ادا نکردند و به قول خود وفادار نماندند.

و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث ننمود مگر اینکه به او وحی کرد که از قومش اجرتی نخواهد، زیرا که خداوند عز و جل اجر پیامبران را ادا می‌کند. ولی نسبت به حضرت محمد ﷺ خدای عز و جل مودّت نزدیکانش را واجب گردانید. و به او دستور داد که امر خویش را در آنها قرار دهد تا با شناختن فضیلت و مقامی که خداوند به ایشان عنایت فرموده مودتشان را در دل گیرند. که مودت به مقدار معرفت و شناخت فضیلت است.

---

۱. سوره هود، آیه ۵۱.

و چون پروردگار این را واجب ساخت بر بسیاری گران آمد زیرا که وجوب اطاعت سنگین است، و عدّه‌ای که پیمان وفاداری با خداوند بسته بودند به آن تمسّک جستند و اهل شقاق و نفاق، عناد ورزیدند و به آن ملحد شدند، و از حدودی که خداوند برای قربیٰ تعیین کرده بود آن را تغییر دادند، پس گفتند: قرابت؛ همهٔ عرب می‌باشند. به هر دو حال یقین می‌دانیم که مودّت نسبت به قرابت و نزدیکان پیغمبر است، پس هر کدام به پیغمبر نزدیکتر باشند به مودّت شایسته‌ترند، به هر نسبت که قرب بیشتری باشد، مودّت به همان مقدار باید بیشتر گردد.

ولی در حقّ پیغمبر خدا با آن همه مهربانی و عطوفتی که نسبت به آنها داشت، و آن همه نعمت و احسانی که خداوند به امّت او نموده، که زبانها از شکر گزاری آن عاجز است ـ انصاف را رعایت نکردند و در مورد خویشاوندان و ذریّه و خاندانش مودّت ننمودند، و آنان را همچون چشمی که در سر است قرار ندادند، که دوستی و حفظ حریم رسولخدا صلی الله علیه و آله را نسبت به فرزندانش منظور دارند. چگونه این حق را رعایت نکردند و حال آنکه قرآن بدان سخن گفته و به آن دعوت نموده! و اخبار ثابت کرده که آنها اهل مودّت هستند که خداوند دوستی آنان را فرض نموده و بر آن وعدهٔ پاداش داده است. و به درستی که هیچ کس با ایمان و اخلاص این مودّت را وفا نکند مگر اینکه بهشت برایش واجب می‌شود به جهت فرمودهٔ خدای عز و جل در این آیه: ﴿وَالَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ فی رَوْضاتِ الْجَنّاتِ لَهُمْ ما يَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذٰلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبيرُ * ذٰلِکَ الَّذی يُبَشِّرُ اللهُ عِبادَهُ الَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبىٰ﴾[1]؛ و آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام دادند در باغهای بهشت منزل یافته و نزد خداوند هر چه بخواهند برایشان مهیّا است و این فضل و رحمت بزرگ الهی است. همان است که خداوند بندگانش را بشارت می‌دهد آنان را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند. بگو ای پیامبر بر رسالت اجری نخواهم مگر مودّت خاندانم را. با تفسیر و بیانی که شده[2]... .

---

۱. سورهٔ شوری، آیات ۲۲، ۲۳.

۲. امالی صدوق، مجلس ۷۹، ص ۴۲۴ ـ چاپ بیروت ـ.

و با این خبر درهایی از علم باز می‌شود، پس تأمل کنید تا به راه درستی ارشاد گردید، و با این مقدمه روشن شد که مودّت خاندان رسول اجر رسالت است پس ادای آن بر همهٔ امّت واجب است.

مقدمهٔ پنجم

در اینجا بیان می‌کنیم که منظور از قربیٰ کیانند که این ویژگی بزرگ به آنان اختصاص یافته؟ و تنها به ذکر چند روایت که در غایة المرام از طریق عامّه نقل شده اکتفا می‌کنیم تا در استدلال قویتر و برای بستن راه عذر رساتر و محکمتر باشد.

در مسند احمد بن حنبل به سند خود از ابن عباس آورده که گفت: وقتی آیهٔ ﴿قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ﴾، نازل شد، گفتند: ای رسولخدا نزدیکان تو کیانند که مودّتشان بر ما واجب گردیده؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند ایشان[1].

در تفسیر ثعلبی مثل همین را روایت کرده.

و در صحیح بخاری از سعید بن جبیر آمده که: قربیٰ؛ آل محمد می‌باشند.

مثل همین را در صحیح مسلم و الجمع بین الصحاح الستّة آورده‌اند.

و از حموینی به سند خود از ابن عباس آمده که گفت: وقتی آیهٔ: ﴿قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ﴾، نازل گشت، گفتند: ای رسولخدا ایشان کیستند که خداوند مودّتشان را به ما امر می‌کند؟ فرمود: علی و فاطمه و فرزند ایشان [فرزندانشان].

و مثل همین از ابونُعَیم روایت شده اِلّا اینکه به جای وَلَدُهُمٰا ـ یا وُلْدُهما ـ؛ اَوْلاٰدُهُمٰا(= فرزند ایشان؛ فرزندانشان) ذکر گردیده است[2].

و از این مقدّمه به دست آمد که قربیٰ ذریهٔ پیغمبر ﷺ می‌باشند، و در روایات ما نیز همین مضمون آمده و در بعضی از روایات ما چنین است: مراد از قربیٰ امامان ﷺ می‌باشند.

و می‌توان بین این روایات را به دو وجه جمع کرد:

---

۱. غایة المرام، ص ۳۰۶، المقصد الثانی، باب ۵، ح ۱.

۲. غایة المرام، ص ۳۰۷، المقصد الثانی، باب ۵، ح ۱۰

یکی: اینکه ذکر امامان از باب ذکر مصداق کامل است چنانکه در بسیاری از تفاسیر نظیر این معنی هست.

دوم: اینکه منظور از مودّتِ واجب نسبت به امامان ﷺ، معرفت و ولایت آنان می‌باشد. یعنی فقط ایشان را اولیای حق بدانند، چنانکه از حدیثی که از حضرت رضا ﷺ در مقدمهٔ چهارم گذشت این معنی به دست می‌آید.

به هر صورت تردیدی نیست که نزدیکترین ذی القربی در زمان ما جز حضرت صاحب الزمان ﷺ کسی نیست. پس مودّت آن جناب بر همگان واجب است و باید که مودّت آن جناب شدیدتر و بیشتر باشد از مودّت نسبت به دیگر نزدیکان پیغمبر ﷺ ـ چنانکه در بیان حضرت رضا ﷺ گذشت ـ.

مقدمهٔ ششم: در بیان معنی و اقسام مودّت

می‌گوییم: منظور از مودّت همان محبّت قلبی است، با همه آثار ظاهری که دارد و نشانهٔ محبّت قلبی می‌باشد. لذا در تفسیر قمی مودّت به همان آثاری که لازمهٔ محبّتند تفسیر شده است، وی گفته: اجر نبوّت آن است که آنان را اذیت مکنید و با ایشان قطع رابطه ننمایید و حق ایشان را بناحق مگیرید، و با آنان پیوند و ارتباط داشته باشید و پیمان الهی را در حق آنها مشکنید[۱]... .

البته واضح است که از آثار مودّت قلبی دوستی به زبان است و اقسامی دارد از جمله:

دعا کردن برای محبوب است که خوبیها را برایش بخواهد. و این از مهمترین آثار و نتایج محبّت ظاهری است. همچنان که در روش پدران نسبت به فرزندانشان می‌بینیم که محبّت قلبی آنان را وا می‌دارد که برای فرزندانشان دعای خیر کنند.

نتیجه‌ای که از این مقدمات به دست می‌آید اینکه: مودّت خاندان رسول اجر رسالت است و مهمترین خاندان و نزدیکترین ایشان در این زمان مولای ما حضرت حجّة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه می‌باشد. و دعا کردن برای آن حضرت از

---

۱. تفسیر القمی، ۶۰۲.

اقسام مودّت است و به وسیلهٔ آن اندکی از اجر رسالت ادا می‌گردد، و چون ادای اجر رسالت بر همهٔ امّت واجب است، پس بر همه واجب است که نسبت به حضرت حجّت عجل الله فرجه مودّت داشته باشند و به هر مقدار که می‌توانند آثار آن را رعایت نمایند.

۱۶ و ۱۷ ـ دفع بلا و وسعت روزی

روایات بسیاری بر این دو معنی دلالت دارد، از جمله:

۱ ـ در کافی به سند صحیحی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که فرمود: دعای مرد برای برادرش در غیاب او روزی را فراوان و ناگواریها را دور می‌سازد[۱].

۲ ـ در وسائل مسنداً از حُمْران بن أعیَن است که حضرت ابوجعفر باقر ﷺ در حدیثی فرمود: بر تو باد که در غیاب برادران دینی خود برایشان دعا کنی که روزی را بر تو سرازیر می‌کند. ـ سه بار این را فرمود ـ[۲].

۳ ـ و نیز به روایت مسعدة بن صدقه از حضرت صادق ﷺ مسنداً آمده است که فرمود: به درستی که دعای مؤمن برای برادرش در غیاب او مستجاب است و روزی را سرازیر می‌کند و ناگواریها را دفع می‌نماید[۳].

۴ ـ از معاویة بن عمّار از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: دعا برای برادرت در غیاب او روزی را به سوی دعا کننده سوق می‌دهد و بلا را از او برمی‌گرداند و فرشته به او می‌گوید: مثل همین برای تو است[۴].

می‌گویم: این احادیث دلالت می‌کنند که این دو فایده برای دعا کننده در حق هر مؤمن غایبی حاصل می‌گردد. ای خردمند؛ آیا مؤمنی که ایمانش کاملتر از مولایت صاحب الزمان عجل الله فرجه باشد می‌شناسی؟ آنکه معرفتش علّت تامهٔ حصول ایمان است، پس در دعا برای حضرتش بشتاب، و هر لحظه برای تعجیل ظهورش دعا کن.

---

۱. کافی، ۲ / ۵۰۷.
۲. وسائل الشیعه، ۴ / ۱۱۴۶، ح ۷.
۳. وسائل الشیعه، ۴ / ۱۱۴۷، ح ۱۱.
۴. وسائل الشیعه، ۴ / ۱۱۴۸، ح ۱۳.

۱۸ ـ آمرزش گناهان

دلیل بر این ـ اضافه بر اینکه مقتضای شفاعت پیغمبر اکرم ﷺ و آخرین جانشینان آن حضرت است ـ روایتی است که در تفسیر امام ﷺ از رسولخدا ﷺ آمده که فرمود: سوگند به آنکه مرا به حق به پیامبری برانگیخت که مردی از پیروان ما گناهان و خطاهایی دارد که از کوههای اُحُد و از زمین و آسمان چندین برابر بزرگتر است، به مجرّد اینکه توبه می‌کند و بر خودش ولایت ما را تجدید می‌نماید، گناهانش به زمین زده می‌شود شدیدتر از کوبیدن عمّار؛ این صخره را بر زمین است[1].

می‌گویم: ظاهراً منظور از تجدید ولایت اظهار اموری است که بر التزام انسان به ولایت ائمهٔ معصومین ﷺ و توجه او نسبت به آنان و تسلیم نسبت به اوامرشان دلالت کند، و تردید نیست که این امر با دعا برای فَرَجِ مولی صاحب‌الزمان عجل الله فرجه حاصل می‌شود، زیرا که نشانهٔ انتظار فَرَجِ آنها و علامت التزام به ولایت ایشان است، و گرنه اصل عقیدهٔ قلبی نیازی به تجدید ندارد، هر چند که قابل زیاد شدن می‌باشد، و آنچه بیان داشتیم برای هوشمندان روشن است.

۱۹ ـ تشرُّف به دیدار آن حضرت عجّل الله فرجه در بیداری یا خواب

در این مکرمت به طور خصوص خبری وارد است که: مجلسی در بحار به نقل از کتاب الاختیار سید علی بن حسین بن باقی از امام صادق ﷺ آورده که فرمود: هر کس بعد از هر نماز واجب این دعا را بخواند، امام م ح م د بن الحسن علیه و علی آبائه السلام را در خواب یا بیداری خواهد دید: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ... .

که ان شاء الله تعالی در بخش آینده تمام این دعا را خواهیم آورد که مشتمل بر دعا برای فرج آن حضرت است.

و نیز از کتاب جُنّة الأمان از امام صادق ﷺ نقل کرده که فرمود: هر کس بعد از نماز

---

۱. التفسیر المنسوب الی الامام العسکری ﷺ، ۵۱۸، و حکایت صخره: سنگ بزرگی که عمّار یاسر به پیشنهاد یهود و به احبار پیامبر اکرم ﷺ آن را برداشت و محکم بر زمین زد؛ به تفصیل در آن آمده است. (مترجم)

صبح و بعد از نماز ظهر بگوید: **اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ محمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ**. نمی‌میرد تا اینکه قائم آل محمد ﷺ را درک کند[1].

و شیخ جلیل حسن بن فضل طبرسی در کتاب مکارم الاخلاق مرسلاً نقل کرده که: هر کس این دعا را بعد از هر نماز بخواند و بر آن مواظبت نماید آنقدر زنده بماند که از زندگی ملول گردد، و به دیدار صاحب الامر عجل الله فرجه مشرف شود. اول دعا این است: **اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ محمَّدٍ، اللّٰهُمَّ إِنَّ رَسُولَکَ الصّادِقِ الْمُصَدَّق**[2]... .

این دعا نیز مشتمل بر دعا برای تعجیل فرج مولای ما حضرت حجّت ﷺ است که با چند طریق و روایت آن را دربخش آیندهٔ کتاب خواهیم آورد ان شاء الله تعالی.

تذکر و تشویق

بدان که من از آغاز دوران تکلیف و بلوغ بر این دعا مواظبت داشته‌ام، و تا کنون سه بار در خواب به دیدار حضرتش مشرف گشته‌ام به طوری که برایم یقین حاصل شد که او مولایم صاحب الزمان ﷺ است.

یکی از آن سه بار اینکه: شبی در خواب دیدم در حالی که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل با آن حضرت بود به خانه‌ای که در آن ساکن هستم وارد شد، و در آن اتاق من که به سمت قبله است تشریف آورد، و به من امر فرمود که مصائب مولای شهیدمان حضرت اباعبدالله الحسین ﷺ را بخوانم، امر مطاعش را امتثال کردم و آن جناب روبروی من به حال استماع نشست، و چون ذکر مصیبت را به پایان بردم به زیارت حضرت سید الشهداء ﷺ پرداختم به سوی کربلا، و سپس زیارت حضرت ابوالحسن امام رضا ﷺ را خواندم به سمت طوس، آنگاه رو به سوی حضرتش زیارت مولایم حضرت حجّت عجل الله فرجه را خواندم، و چون تمام اینها را به پایان بردم و آن حضرت خواست تشریف ببرد آن پیغمبری که با آن جناب بود از سوی آن بزرگوار وجهی به من داد که مبلغ آن را نمی‌دانم، و از نظرم غایب شدند.

---

۱. بحار الانوار، ۸۶ / ۷۷.

۲. مکارم الاخلاق، ۲۸۴.

فردای آن شب که از روز بهتر بود و از خورشید درخشنده‌تر، یکی از علمای بزرگوار را ملاقات کردم، او به من مبلغ خوبی داد که همچون باران بهاری پربرکت بود. پس گفتم: این است تأویل خوابی که پیشتر دیدم، خداوند آن را تحقق بخشید و صحّت خوابم را آشکار نمود تا شوقم فزونتر گردد.

اضافه بر این پس از این خواب آنقدر برکتهای باطنی و علوم کامل پنهانی، و معارف ایمانی و الطاف ربّانی به من عنایت شد که زبان خامه از بیان آن ناتوان است، و در سبب تألیف کتاب خواب دیگری ذکر کردم و در جای دیگری از همین کتاب سوّمین خواب نیز آمده که برای جویندگان بصیرت، مایهٔ عبرت و بینش است.

۲۰ ـ بازگشت به دنیا در زمان ظهور

و این بالاترین آرزوی مؤمنان مشتاق است که اگر ـ خدای نکرده ـ ظهور حضرت صاحب الامر ﷺ از این زمانها به تأخیر افتد، و به این نزدیکی به فیض دیدارش نایل نشویم، و در زمان حیاتمان دولت حقّهٔ آن جناب را نبینیم، و اجلمان فرا برسد، بار دیگر در زمان ظهورش به دنیا باز گردیم.

و دلیل بر این روایتی است که عالم عامل و فقیه کامل ملّا احمد اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعه از امام صادق ﷺ آورده که مضمون آن چنین است: هر مؤمنی آرزوی خدمتش را داشته باشد و برای تعجیل فرجش دعا کند، کسی بر قبر او می‌آید و او را به نامش صدا می‌زند که: فلانی مولایت صاحب الزمان ﷺ ظهور کرده، اگر می‌خواهی بپاخیز و به خدمت امامِ شرفیاب شو، و اگر می‌خواهی تا روز قیامت بیارام. پس عدّهٔ بسیاری به دنیا باز می‌گردند و فرزندانی از آنها متولد می‌شود.

می‌گویم: این حدیث در کتاب حدیقه به فارسی ترجمه شده بود و من عباراتش را به عربی نقل کردم. و نیز در خصوص این فضیلت ـ بازگشت به دنیا در زمان ظهور ـ حدیثی که در مورد دعای عهد هست دلالت صریح دارد، چنانکه در بحار و نیز الانوار النعمانیه و المقباس و زاد المعاد و مؤلفات دیگر به حذف سند از امام صادق ﷺ روایت شده. عبارت الانوار النعمانیه چنین است: هر کس تا چهل صبح این دعا را بخواند از یاران

قائم ﷺ خواهد شد. و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خداوند متعال او را زنده می‌کند تا در خدمتش جهاد نماید، و به شمارهٔ هر کلمه از این دعا هزار حسنه برایش نوشته می‌شود و هزار سیّئه از وی محو می‌گردد و آن دعا این است: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ اَللّٰهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظيمِ وَرَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفيعِ[1]... .

که در بخش آینده ان شاء الله تعالی خواهد آمد. و این دعای شریفی است که مشتمل بر دعا برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان عجل الله فرجه می‌باشد.

۲۱ ـ برادری پیغمبر اکرم ﷺ

دلیل بر این در بصائر الدرجات از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آمده که فرمود: روزی رسولخدا ﷺ در حالی که جمعی از اصحابش در خدمتش بودند دوبار گفت: خدایا برادرانم را به من بنمایان. اصحابی که دور و برش بودند عرض کردند: ما برادران تو نیستیم یا رسول الله؟ فرمود: نه؛ شما اصحاب من هستید و برادرانم قومی در آخرالزمان می‌باشند که به من ایمان آورند در حالی که مرا ندیده باشند. خداوند نامهای آنان و نامهای پدرانشان را به من شناسانده پیش از آنکه آنان را از پشت پدران و رحِم مادرانشان بیرون آورده باشد. هر یک از آنان نگهداریش از دین خود بیشتر و شدیدتر از دست کشیدن بر بوتهٔ خار در شب تاریک و یا به دست گرفتن آتش فروزان می‌باشد. آنان چراغهایی در تاریکی هستند، خداوند آنان را از هر فتنه و آشوب تیرهٔ ظلمانی نجات می‌دهد[2].

مجلسی مثل همین را در مجلّد سیزدهم بحار روایت کرده است.

و نیز در بحار در حدیث دیگری از عوف بن مالک آمده که گفت: روزی رسولخدا ﷺ فرمود: ای کاش برادرانم را ملاقات می‌کردم، ابوبکر و عمر عرضه داشتند: مگر ما برادرانت نیستیم، به تو ایمان آوردیم و با تو هجرت کردیم؟ فرمود: ایمان آوردید و هجرت کردید و ای کاش برادرانم را می‌دیدم، بار دیگر سخنشان را تکرار کردند. پس رسول خدا ﷺ فرمود: شما اصحاب من هستید ولی برادرانم کسانی هستند که پس از شما

---

۱ بحار الانوار ۸۶: ۶۱ و زاد المعاد ۴۸۹ و انوار النعمانیه ۲: ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲ بحار الانوار ۵۲: ۱۲۳ و بصائر الدرجات، ۸۴.

می‌آیند به من ایمان می‌آورند و مرا دوست می‌دارند و یاریم نمایند، و تصدیقم می‌کنند در حالی که مرا ندیده باشند، پس ای کاش برادرانم را ملاقات کنم[1].

در اینجا سخن در دو مورد واقع می‌شود:

اول: در بیان دلالت این دو حدیث بر مقصود. می‌گوییم: رسول اکرم ﷺ در حدیث اول برادری را شاخه و فرع کمال ایمان معرفی کرد، و قبلاً ذکر کردیم که دعا برای حضرت صاحب الزمان ؈ نشانه، و مایهٔ کمال ایمان در انسان است ـ که ایمان شخص دعا کننده فزونی می‌یابد ـ.

و در حدیث دوم برادران را به اوصافی که بر سایر مؤمنین امتیازاتی می‌یابند معرفی نمود، که عبارت است از محبّت و یاری، و ایمان بدون اینکه آن حضرت را دیده باشند، و تردیدی نیست که تمام این امور در دعا برای فرج مولای ما صاحب الزمان عجل الله فرجه جمع است، زیرا که این عمل یاری پیغمبر و محبّت آن سرور و ایمان و تصدیق به آن حضرت می‌باشد، و اینها شواهد مختلفی در روایات دارد.

دوم: در بیان معنی برادری یاد شده به طوری که از روایات استفاده کرده‌ایم، پس می‌گوییم احتمال دارد یکی از این امور باشد:

۱ ـ منظور صداقت و دوستی واقعی باشد که لازمهٔ آن محبّت و یاری دوست نسبت به دوستش باشد در غیاب و حضور او که برادر به معنی دوست باشد ـ و این یکی از معانی برادری است ـ چنانکه در قاموس ذکر شده، و این استعمال در عرف و لغت شایع است.

شاهد بر این روایتی است که در بحار از غیبت شیخ طوسی از معاویة بن وهب از امام صادق ؈ آمده که فرمود: رسولخدا ﷺ فرمود: خوشا به حال آن که قائم خاندانم را درک کند در حالی که پیش از قیامش از او پیروی نماید، دوست او را دوست بدارد، و از دشمنش بیزاری جوید، ولایت امامان هدایت کنندهٔ پیش از وی را نیز داشته باشد، آنان رفقای من و اهل دوستی و مودّت من، و گرامی‌ترین امتم نزد من می‌باشند[2].

۲ ـ مراد اخوّت و برادری ایمانی است که بین اهل ایمان هست، و برادری حاصل

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۳۲

۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۲۹ و ۱۳۰.

نمی‌شود مگر در وقتی که دو برادر در یک جهت و نسبت خاصّی با هم مشترک باشند، و تردیدی نیست که این امر جز بر اثر ایمان پایدار و واقعی تحقق نمی‌یابد. پس اگر ایمان به این نحو ثابت گردد، برادری با پیغمبر ﷺ نیز به ثبوت می‌رسد، خدای عز و جل می‌فرماید: ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيهِ مِنْ رَبِّهِ وَالمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللهِ وَمَلٰئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ﴾[1]؛ پیامبر ایمان آورد به آنچه از پروردگارش بر وی نازل شده و مؤمنان هر یک به خدا و فرشتگان و کتابها و پیامبرانش ایمان آورده‌اند.

از همین روی در خبر عبدالعزیز بن مسلم از حضرت رضا ﷺ وارد شده که فرمود: امام، برادر مهربان است.

و بدون شک این مقام تنها بر اثر صحابهٔ پیغمبر یا امام بودن حاصل نمی‌گردد، بلکه باید ایمان ثابت قطعی تام بوده باشد، که اگر این امر تحقق یافت دیگر فرقی نمی‌کند که یک برادر دیگری را ملاقات نماید یا نه، همچنان که رابطهٔ برادری بین دو برادر نَسَبی ـ در حال جدا بودن زمان یا مکان آنها ـ از هم گسسته نمی‌شود، و اگر این حالت برای کسی نباشد مصاحبت و همزمان بودن با پیغمبر یا امام برایش سودی ندارد و نسبت برادری ایمانی به او دادن درست نیست.

و چون بسیاری از اصحاب خاتم الانبیاء ﷺ از این صفت محروم بودند، و از ایمان جز تصدیق زبانی نداشتند، آن حضرت مرتبهٔ برادری را از آنها نفی کرده، و از شواهد این وجه اینکه در حدیث دوّم سؤال کنندگان؛ معلوم الحال بوده‌اند که از ایمان بهره‌ای نداشتند.

و از بیان گذشته روشن شد که آنچه عامّه به آن تمسک جسته‌اند ضعیف است که برای اثبات فضیلت اوّلی به این آیهٔ شریفه استدلال کرده‌اند: ﴿ثانِيَ اثْنَينِ إِذْهُمَا فِي الغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللهَ مَعَنَا﴾[2]؛ دومین دو نفر که در غار بودند آن هنگام که به مصاحب خود می‌گفت: اندوهگین مباش به تحقیق خدا با ما است.

و هم‌صحبتی او را با پیغمبر ﷺ دلیل برتریش پنداشته‌اند. در اینجا دوست دارم

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۵

۲. سوره توبه، آیه ۴۰

سخنان شیخ مفید ابی‌عبدالله محمد بن محمد النعمان ـ طاب ثراه ـ را بیاورم: شیخ جلیل احمد بن ابی‌طالب طبرسی در کتاب الاحتجاج به نقل از شیخ ابوعلی حسن بن معمّر رقی آورده که در رمله ماه شوال سال چهار صد و بیست و سه حکایت نمود از شیخ مفید محمد بن محمد النعمان که گفت: یکی از سالها شبی در خواب دیدم از کنار راهی می‌گذشتم که عدّه‌ای حلقه زده بودند، پرسیدم: جریان چیست؟ گفتند: اینجا حلقه‌ای است که مردی داستان می‌گوید. گفتم: او کیست؟ گفتند: عمر بن الخطاب است. مردم را پراکنده ساختم و پیش رفتم، دیدم مردی برای مردم سخنانی می‌گوید که چیزی از آن سخنان دستگیرم نمی‌شود، سخنش را قطع کردم و گفتم: ای شیخ مرا آگاه کن، چه دلیلی بر فضیلت دوستت ابوبکر عتیق بن ابی‌قحافه از آیهٔ شریفهٔ: ﴿ثانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾، هست؟ جواب داد: توجیه دلالت بر فضیلت ابوبکر از این آیه در شش موضع است:

اوّل: اینکه خداوند متعال پیغمبر ﷺ را یاد کرده، ابوبکر را نیز یاد نموده و او را دومین نفر قرار داده که فرمود: ﴿ثانِيَ اثْنَيْنِ﴾.

دوّم: اینکه آن دو را به عنوان اینکه در یک جا با هم بوده‌اند توصیف کرده و الفت داده است که فرموده: ﴿إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾.

سوّم: اینکه ابوبکر را به رسولخدا ﷺ اضافه نموده به اینکه مصاحبتش را ذکر کرده تا بین آن دو را در این رتبه جمع فرموده باشد که: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ﴾.

چهارم: اینکه از مهر و عطوفت پیغمبر نسبت به او یاد شده، چون مرتبه‌اش اقتضای این عنایت را دارد که فرمود: ﴿لا تَحْزَنْ﴾.

پنجم: اینکه او را خبر داد که خداوند به طور مساوی با آن دو است، یار و مدافع ایشان که فرمود: ﴿إِنَّ اللهَ مَعَنا﴾.

ششم: اینکه خبر داده که آرامش بر ابوبکر نازل شد زیرا که هیچگاه آرامش از پیغمبر ﷺ جدا نمی‌شود، و فرمود: ﴿فَأَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾.

اینها شش موضع است که از آیهٔ غار بر فضل ابوبکر دلالت دارد، که نه تو و نه غیر تو نمی‌تواند کسی در آنها طعن نماید.

به او گفتم: سخنت در استدلال برای دوستت بیان شد، و من به یاری خداوند تمام آنچه

آوردی همچون خاکستری که روز طوفانی باد بر آن بوزد، خواهم ساخت.

اینکه گفتی: خداوند متعال پیغمبر ﷺ را یاد کرد و ابوبکر را دوّمی نسبت به آن حضرت قرار داد، این خبر دادن از شماره است که دو نفر بوده‌اند، و این فضیلتی نیست و ما به طور بدیهی می‌بینیم که یک مؤمن با مؤمن دیگر یا یک مؤمن با یک کافر می‌شود دو تا، و ذکر شماره هیچ گونه ارزشی ندارد که بر آن تکیه کردی.

و امّا اینکه گفتی: خداوند آن دو را چنین توصیف کرده که در یک جا (در غار) با هم جمع شده‌اند این نیز مانند سابق هیچ فضیلتی را دلالت ندارد، زیرا که همانند شمارش که می‌توان مؤمن و کافر را در شماره جمع کرد، همچنین ممکن است مؤمن و کافر یک جا جمع گردند، و نیز مسجد پیغمبر ﷺ از غار با شرافت‌تر است با وجود این: مؤمنین و منافقین و کافرین احیاناً در آن جمع می‌شدند، و در همین باره خداوند می‌فرماید: ﴿فَمَا لِلَّذينَ كَفَرُوا قِبَلَک مُهْطِعينَ عَنِ اليَمينِ وَ عَنِ الشِّمالِ عِزين﴾[1]؛ [ای رسول ما] چه شده که کافران به سرعت به جانبت می‌شتابند و از راست و چپ پراکنده می‌شوند.

و نیز کشتی نوح ﷺ پیغمبر و شیطان و چهار پایان را در برداشت، بنابراین مکان بر فضیلتی که گفتی دلالت ندارد.

و اینکه گفتی: با ذکر مصاحبت ابوبکر را به پیغمبر ﷺ اضافه نمود، از دو فضیلت سابق هم ضعیف‌تر است، زیرا که عنوان صحبت بر مؤمنان و کافران صدق می‌کند، و دلیل بر این فرمودهٔ خدای تعالی است که: ﴿اذ قالَ لِصاحِبِهِ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ اكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثمَّ سوّاکَ رَجُلاً﴾[2]؛ رفیقش در مقام محاوره به او گفت: آیا کفر ورزیدی به کسی که تو را از خاک سپس از نطفه آفرید آنگاه تو را مردی کامل ساخت.

و نیز عنوان صحبت بر انسان و حیوان هر دو اطلاق می‌شود، دلیل بر این گفتار عرب است ـ که قرآن به زبان آنها نازل شده، و خداوند عز و جل می‌فرماید: ﴿وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إلّا بِلِسانِ قَومِهِ﴾[3]؛ و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم جز به زبان قوم خودش ـ اینکه اُلاغ را صاحب خوانده‌اند. شاعر گوید:

---

۱. سوره معارج، آیه ۳۶ و ۳۷

۲. سوره کهف، آیه ۳۰

۳. سوره ابراهیم، آیه ۴

إنَّ الحِمارَ مَعَ الحِمارِ مَطِيَّةٌ فَإذا خَلَوتُ بِهِ فَبِئسَ الصّاحِبُ

چرا که الاغ با الاغ دیگر همسفر خوبی است. ولی هنگامی که من با الاغ تنها می‌مانم بد رفیقی است.

و نیز جماد را با موجود زنده صاحب خوانده‌اند. مثلا دربارهٔ شمشیر گفته‌اند:

زُرتُ هِنداً وَذاکَ غَیرُ اختِیانٍ وَمَعی صاحِبٌ کَتُومُ اللِّسانِ

به دیدار [معشوقه‌ام] هند رفتم در حالی که هیچ بیمناک نبودم، و حال آنکه با من همراهی بود زبان بسته [اشاره به خنجر یا حربهٔ دیگر است].

پس وقتی عنوان صحبت بین مؤمن و کافر و بین عاقل و حیوان و بین حیوان و جماد واقع می‌شود، چگونه دلیلی برای دوست تو در آن هست؟

و امّا اینکه گفتی پیغمبر ﷺ فرمود: اندوهگین مباش. این نه تنها فضیلت نیست که وبال و منقصت او، و دلیل خطاکاریش می‌باشد. زیرا که فرمایش آن حضرت: ﴿لاَ تَحْزَنْ﴾ اندوهگین مباش، نهی است. و جز این نیست که اندوهگین شدن ابوبکر یا طاعت بوده یا معصیت. اگر طاعت می‌بود که پیامبر از طاعتها نهی نمی‌کند، بلکه به آنها امر و دعوت می‌نماید. و اگر معصیت بوده که پیغمبر ﷺ او را نهی کرده و این آیه شاهدی بر معصیت او است به دلیل اینکه او را نهی نموده است.

و امّا اینکه گفتی: آن حضرت فرمود: ﴿إنَّ اللهَ مَعَنَا﴾، به تحقیق که خدا با ما است، پیغمبر ﷺ خبر داده که خدا با او است و از خودش به لفظ جمع تعبیر کرده، چنانکه خداوند فرموده: ﴿إنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَإنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾[1]؛ ما ذکر (قرآن) را نازل کردیم و ما نگهدار آن هستیم.

در این باره سخن دیگری نیز هست که ابوبکر گفت: یا رسول الله اندوه من بر برادرت علی بن ابی‌طالب است که چه شد. پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: اندوهگین مباش که خداوند با ما است ـ یعنی با من و با برادرم علی بن ابی‌طالب ﷺ ـ.

و امّا اینکه گفتی: آرامش بر ابوبکر نازل شد این ترک ظاهر آیه است. چون همان که آرامش بر وی نازل شد خداوند عزّ و جلّ با لشکریانش او را تأیید فرموده، ظاهر آیة

۱. [illegible] ۹.

شریفه شاهد بر این است که می‌فرماید: ﴿فَأَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَيهِ وَ أَيَّدَهُ بجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا﴾، پس خداوند آرامش خویش را بر او نازل ساخت و او را با لشکریانی که ندیدید تأیید کرد. پس اگر ابوبکر صاحب آرامش است لشکریان هم به تأیید او آمده‌اند، و حال آنکه این سخن دور کردن نبوّت از رسولخدا ﷺ می‌باشد.

به اضافه اگر اینجا را به طرفداری از دوستت نمی‌گفتی بهتر بود، زیرا که خداوند متعال در دو جای دیگر که آرامش را بر پیغمبر ﷺ نازل کرده چون عدّه‌ای مؤمن هم با آن حضرت بوده‌اند آنها را نیز شرکت داده در یکجا فرموده: ﴿فَأَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنينَ وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوىٰ﴾[1]؛ پس خداوند اطمینان و آرامش را بر پیامبرش و مؤمنین نازل کرد و آنان را با کلمهٔ تقوی ملازم ساخت. و در جای دیگر فرمود: ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَعَلى الْمُؤْمنينَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا﴾[2]؛ پس خداوند آرامش خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنین نازل ساخت و لشکریانی که آنها را ندیدید نازل نمود.

ولی در اینجا آرامش را به پیامبر ﷺ اختصاص داد و فرمود: ﴿فَأَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَيهِ﴾.

پس اگر مؤمنی با او بود او را هم در آرامش شرکت می‌داد همچنان که در آن دو آیه دیدیم که مؤمنین را نیز در این جهت شرکت داد، بنابراین خارج نمودن او از عنوان آرامش دلیل بر خروج او از ایمان است. عمر دیگر نتوانست جواب بدهد و مردم از کنارش پراکنده گشتند و من از خواب بیدار شدم[3].

۳ ـ اینکه مقصود از برادری: اخوّت از لحاظ خلقت اصلی و طینت اوّلی باشد، یعنی این مؤمنانی که صفات یاد شده را دارند از باز ماندهٔ گِلِ پیغمبر و امامان ﷺ خلق شده‌اند، پس به لحاظ طینت اصلی برادرند. چنانکه مجلسی در مرآة العقول از معانی الاخبار شیخ صدوق به سند خود از ابوبصیر آورده که گفت: بر حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ وارد شدم در حالی که یکی از هم کیشانمان با من بود، به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم ای

---

۱. سوره فتح، آیه ۲۶.
۲. سوره توبه، آیه ۲۷.
۳. احتجاج، ۲ / ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸.

فرزند پیغمبر، من اندوهگین و محزون می‌شوم بدون اینکه سببی برای آن بدانم؟ فرمود: آن حزن و فرح از ناحیهٔ ما به شما می‌رسد، زیرا که اگر بر ما خوشحالی یا اندوهی وارد شود بر شما نیز داخل می‌گردد، زیرا که ما و شما از نور خدای تعالی آفریده شده‌ایم، پس ما و طینت ما، و طینت شما را یکی قرار داد، و اگر طینت شما همانطور که گرفته شده بود رها می‌شد ما و شما مساوی می‌بودیم، ولی طینت شما با طینت دشمنانتان ممزوج گردید، و اگر آن نبود ابداً گناهی نمی‌کردید.

راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم طینت و نور ما به همانگونه که آغاز شد بازمی‌گردد؟ حضرت فرمود: آری به خدا، ای بندهٔ خدا بگو ببینم این شعاعی که از قرص خورشید پراکنده می‌شود آیا به آن متصل است یا از آن جدا؟

عرضه داشتم: فدایت گردم بلکه از آن جدا است، فرمود: مگر نه این است که وقتی خورشید غروب می‌کند، این شعاع به قرص خورشید بازمی‌گردد همچنان که از آن آغاز شده بود؟ عرض کردم: آری، فرمود: به خدا شیعیان ما نیز همین طورند، از نور خدا آفریده شده‌اند، و به سوی او بازمی‌گردند، و به خدا قسم شما روز قیامت به ما ملحق می‌شوید، ما شفاعت می‌کنیم و شفاعتمان پذیرفته می‌شود. شما شفاعت می‌کنید و شفاعت داده می‌شوید، و هیچ یک از شما نیست مگر اینکه آتشی از سمت چپ او و بهشتی از سمت راست او بلند می‌گردد، پس دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به آتش داخل می‌کند.

مجلسی گفته: در این حدیث تأمل و تدبر کن که در آن اسرار شگفت‌انگیزی هست.

۲۲ ـ تعجیل در امر فرج صاحب الزّمان ﷺ

اهتمام و مداومت در دعا برای تعجیل فرج مولای ما صاحب الزمان ﷺ با شرایط آن به قدر امکان، سبب می‌شود که این امر زودتر واقع گردد و ظهور سریعتر تحقق یابد، و بیشتر آن مهر تابان طلوع کند.

دلیل بر این معنی حدیثی است که در بحار و غیر آن از عیّاشی از فضل بن ابی‌قرّه آمده که گفت: شنیدم از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ که فرمود: خداوند به ابراهیم وحی نمود که برای او فرزندی متولد خواهد شد، پس آن حضرت این موضوع را با ساره در میان

گذاشت، ولی ساره گفت: آیا من خواهم زایید و حال آنکه پیرزن هستم؟ پس خداوند به آن حضرت وحی کرد که: ساره خواهد زایید و اولاد او چهارصد سال به زحمت و رنج می‌افتند به خاطر اینکه سخن مرا جواب گفت.

امام صادق ﷺ فرمود: پس هنگامی که فشارها و شکنجه‌ها بر بنی اسرائیل طول کشید، چهل روز به درگاه خداوند ضجّه و گریه کردند، خداوند به موسی و هارون وحی فرمود که آنها را از فرعون خلاص نمایند پس صد و هفتاد سال را از آنها برداشت.

امام صادق ﷺ فرمود: **هٰکَذٰا اَنْتُم لَوْ فَعَلْتُمْ لَفَرَّجَ اللهُ عَنّا فَامّا اِذْ لَمْ تَکُونُوا فَـاِنَّ الأمْـرَ یَنْتَهي اِلیٰ مُنْتَهٰاهُ**؛ همچنین شما اگر انجام دهید هر آینه خداوند بر ما فرّج خواهد داد ولی اگر چنین نباشید البته این امر تا آخرین مرحله را طی خواهد کرد[1].

تذکر

بدان که از این حدیث شریف چند امر استفاده می‌شود:

۱ ـ رسیدن جزای عمل به اولاد

عملی که از شخص سر می‌زند ـ اطاعت باشد یا معصیت ـ جزای آن به اولاد و نوادگانش می‌رسد، چنانکه از امام صادق ﷺ در تفسیر آیهٔ شریفهٔ: **﴿وَ أَمّا الجِدارُ فَکٰانَ لِغُلاٰمَینِ یَتیمَینِ فی المَدینةِ وَکٰانَ تَحْتَهُ کَنْزٌلَهُمٰا وَکٰانَ أبُوهُما صٰالحاً فَأَرادَ رَبُّکَ أنْ یَبْلُغا أَشُدَّهُما وَ یَستَخرِجٰا کَنْزَهُمٰا﴾**[2]؛ و امّا دیوار پس از آنِ دو پسر بچهٔ یتیم بود که در شهر هستند، وزیرش آن گنجی متعلق به ایشان، و پدرشان نیکوکار بود، پس پروردگارت خواست که آن دو به قوّت رسند و گنجشان را برآورند.

فرمود: آن دو یتیم با آن پدر صالح هفت پشت فاصله داشتند.

و این به خاطر حکمتها و مصالح عظیمی است که بسیاری از آنها بر ما پوشیده و مخفی است و بعضی از آنها در روایات از ائمهٔ معصومین ﷺ بر ایمان روشن شده است.

---

۱. بحار الانوار، ۵۳: ۱۳۱.

۲. سورهٔ کهف، آیه ۸۲.

اگر بگویید: بدون تردید رساندن خیرها و نعمتها به اولاد شخص در حقیقت به خود او برگشته و تفضّلی نسبت به او انجام گرفته، به جهت کمال مودّت و مهری که بین انسان و اولادش هست، بلکه چه بسا خیر رساندن به اولاد برای انسان ـ بلکه مطلق حیوانات ـ لذیذتر است از متنعّم شدن خود شخص، خواه در زمان حیات و زندگی او باشد یا پس از مردن، همچنان که در خبر آمده: ارواح مؤمنانی که برای دیدن اولادشان می‌آیند اگر آنها را در وضع خوب و نیکی ببینند؛ خوشحال می‌شوند، و اگر در فشار و سختی ببینند؛ اندوهگین می‌گردند، و روایات دیگری که بر موضوع مورد بحث دلالت دارد. ولی عذاب کردن و به مشقّت انداختن اولاد به خاطر کارهایی که از پدران و مادران سرزده، نه عقل آن را امضا کرده و نه قرآن.

عقل این را ظلم می‌داند، و ظلم بر خداوند عز و جل قبیح است، در قرآن مجید نیز آمده: ﴿وَلاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخری﴾[1]؛ و بردارنده‌ای بار گناه دیگری را متحمّل نمی‌شود.

می‌گوییم: دچار شدن مردم به آفات و بلیّات گاهی کفّارهٔ گناهان و خطاهای آنان است و گاهی برای بالا رفتن درجات و فزونی ثوابها می‌باشد، پس ممکن است خداوند متعال بعضی از بندگانش را به بعضی از مصیبتها و محنتها عذاب نماید و این را کفّارهٔ گناهان پدران و مادران قرار دهد، چون به خاطر مصیبتهایی که به فرزندانشان می‌رسد متأثر و ناراحت می‌شوند، آنگاه به این بنده‌ای که به آن مصیبتها دچار گشته انواع نعمتها و ثوابها را عنایت می‌کند، چون در دنیا به آن ناراحتیها مبتلا شده است، و این مبادلهٔ خوب و برنامهٔ نیکی است و هیچ خلاف عدل و احسان هم در آن نیست بلکه خود نوعی احسان به انسان می‌باشد.

و بر این معنی دلالت می‌کند فرمودهٔ امام صادق ﷺ در جواب مفضّل بن عمر ـ که از خواص اصحاب گرامی آن حضرت است ـ که پس از بیان خوبیها و منافع حواسّ انسان و زیانهای فقدان آنها مفضّل عرضه داشت: پس چرا بعضی از مردم برخی از این اعضا را ندارند که این زیانهایی که فرمودی به آنها برسد؟ امام صادق ﷺ فرمود: برای تأدیب و موعظهٔ کسی که این وضع برایش پیش می‌آید، و دیگران به سبب او پند گیرند. چنان که

---

۱. سورهٔ انعام، آیه ۱۶۴؛ سورهٔ فاطر، آیه ۱۸.

زمامداران گاهی افرادی را برای مجازات و عبرت تأدیب می‌کنند و [عُقلا] بر آنها اشکال نمی‌گیرند، بلکه رأیشان را تعریف می‌کنند و تدبیرشان را صحیح می‌شمارند، به علاوه برای کسانی که این امور برایشان پیش می‌آید اگر شکیبایی کنند و شکر الهی بجای آورند، پس از مرگشان آنقدر ثوابها هست که این ناراحتیها را در مقابل آن همه ثواب کوچک و ناچیز خواهند دید. تا جایی که اگر به آنها اختیار می‌دادند که به دنیا باز گردند و در آن بلاها زندگی کنند آن را انتخاب می‌نمودند... .

و می‌توان به نحو دیگری جواب داد که: خداوند عز و جل به مقتضای حکمتی تقدیر کرده مصائب و بلاهایی برسد، ولی دفع و برطرف شدن آن مصائب و بلاها را مشروط و متوقف بر صدور افعال خاصی از پدران و مادران یا خود آنها قرار داده است، و چون آن شرط محقق نشد تقدیر الهی جاری می‌گردد.

بنابراین ابتلای آنها در حقیقت به عنوان مجازات آنها به سبب کارهای پدران و مادرانشان نیست تا اشکالی وارد شود بلکه بر مبنای مصالح واقعی است که در هر امر مقدّری وجود دارد. و این وجه را از یکی از دوستان خاص خود استفاده نمودم.

۲ ـ مسألهٔ بداء

دومین مطلبی که از حدیث مورد بحث استفاده می‌شود: وقوع بداء در بعضی از مقدّرات است، بسیاری از روایات نیز بر این مسأله دلالت دارد بلکه از ضروریات مذهب امامیّه است که مخالفین آنها را به این عنوان (=اعتقاد به بداء) می‌شناسند. البته تشریح و تفصیل این مطلب از محلّ بحث کتاب خارج است لذا به طور خلاصه این مطلب را بر اساس استفاده از اخبار و سخنان علما می‌آوریم:

می‌گوییم: منظور از بداء آن است که خداوند عز و جل چیزی را تقدیر کند، و سپس خلاف آن را مقدّر نماید. و این از نظر عقل ممکن و از جهت نقل واقع شده است. به خاطر عموم و دوام قدرت خداوند، و به جهت دلالت آیات قرآن و احادیث متواتره بر آن، و علّت اینکه مخالفین آن را انکار کرده‌اند اینکه: به گمانشان این امر مستلزم آن است که خداوند عز و جل نسبت به امر دوّم جاهل باشد و از مصلحت آن غافل، تَعَالَى اللهُ عَنْ

ذَلِکَ عُلُوّاً کَبیراً؛ خداوند بسی برتر از این پندار جاهلانه است.

لذا در ردّ این گمانشان در حدیث صحیحی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که فرمود: در هیچ چیزی برای خداوند بدا نمی‌شود مگر اینکه پیش از آنکه بدا بشود، در علم او بوده است و به همین معنی اخبار متعددی در اصول کافی و توحید صدوق و بحار و غیر اینها آمده است[1].

و تحقیق مطلب به گونه‌ای که پرده‌های پندار را از روی فهم‌ها بردارد اینکه: به طوری که در اخبار وارد شده، امور بر دو قسم است: محتوم و موقوف، محتوم چیزی است که تحقق یافتن آن ـ از لحاظ وجود یا عدم ـ متوقف و وابسته به چیزی نباشد، بلکه خداوند آن را امضا و حتم نموده و به قلم قضا نوشته است، و منظور از موقوف اموری است که وجود یا عدم آنها در علم الهی مربوط و متوقف بر حصول یا انتفاء چیزی باشد. موقوف نیز بر دو گونه است:

گونهٔ اول: آنکه خداوند متعال برای پیغمبران یا فرشتگان یا اولیای خود موقوف بودنش را بیان کرده باشد.

گونهٔ دوم: آنکه برای آنها بیان نکرده باشد، بلکه به نظر آنها محتوم است در صورتی که در علم خداوند عز و جل موقوف می‌باشد.

بدایی که ما به آن معتقدیم و روایات نقل شده از ائمهٔ اطهار ﷺ بر آن دلالت دارد، مربوط به همین دو گونه است نه قسم اول، و همانطور که می‌بینید مستلزم جهلی برای خداوند نیست.

مثال این مطلب چنین است که خداوند سبحان مقدّر فرماید که فلان آدم بیست سال زنده بماند اگر صلهٔ رحم بجای نیاورد. ولی اگر صلهٔ رحم بجای آورد سی سال عمر کند، در اینجا خداوند عمر این شخص را بیست سال تقدیر فرموده و اگر به شرطی که قرار داده باشد عمل نماید ده سال به عمرش افزوده می‌شود. پس زیاد شدن ده سال بداء در آن مقدّر ـ یعنی بیست سال ـ است، و خداوند متعال هم از ازل این را می‌دانست، ولی در این متوقف کردن بر شرط خاص حکمتهای ارزنده‌ای هست. و مقدّر الهی ـ که مربوط به شرطی بوده ـ

---

۱. کافی، ۱۴۸/۱ و توحید صدوق، ۳۳۴.

هنگامی ظاهر می‌شود که شرطش محقّق شده باشد در حالی که قبلاً بر ما مخفی بوده است.

و با این بیان نحوهٔ جمع بین دسته‌های مختلف اخبار معلوم شد که:

دسته‌ای از آنها دلالت دارد که بداء در آنچه علم آن به پیغمبران رسیده واقع نمی‌شود، چنانکه در اصول کافی از فضیل بن یسار آمده که گفت: شنیدم حضرت ابوجعفر باقر ﷺ می‌فرمود: علم بر دو گونه است، علمی نزد خداوند مخزون است که احدی از مخلوق را از آن مطّلع نساخته، و علمی دیگر را به فرشتگان و پیغمبرانش تعلیم فرموده، پس آنچه به ملائکه و پیغمبرانش تعلیم فرموده واقع می‌شود، و خود و فرشتگان و پیغمبرانش را تکذیب نمی‌نماید، و آن علمی که نزد خودش مخزون است آنچه می‌خواهد پیش می‌آورد و آنچه بخواهد تأخیر می‌اندازد و آنچه بخواهد ثابت می‌کند[1].

و دسته‌ای دیگر بر وقوع بداء در آنچه علم آن به پیغمبران و فرشتگان رسیده هم دلالت دارد مانند خبر دادن عیسی ﷺ به مردن عروسی که به خانهٔ شوهرش می‌بردند ولی نمرد و خلاف آن ظاهر شد. و خبر دادن ملک الموت به داوود ﷺ به مرگ جوانی که نزد او نشسته بود پس از هفت روز، ولی نمرد و خداوند سی سال مرگش را به تأخیر انداخت به خاطر اینکه داوود ﷺ او را رحم کرد، و خبر دادن خداوند متعال به حضرت نوح ﷺ چند بار هلاکت قومش را، سپس تأخیر افتادن آن، و خبر دادن خداوند عز و جل به یونس ﷺ که در روز معیّن قومش هلاک خواهند شد، سپس خداوند توبهٔ آنها را پذیرفت. و غیر اینها.

وجه جمع بین این دو دسته از روایات اینکه: منظور در روایت سابق آن است که خداوند عز و جل پیغمبرش را از واقع شدن امری مطلع سازد و به او خبر دهد که این امر حتمی و غیر قابل تغییر است، مثل اخباری که دربارهٔ خروج سفیانی لعنه الله پیش از قیام حضرت قائم عجل الله فرجه وارد شده است.

و مراد از دستهٔ دوم آن است که خدای تعالی پیامبرش را مثلاً از امری با خبر سازد، امّا برای او بیان نکند که محتوم است یا موقوف، که ظاهر این امر آن است که محتوم

---

۱. کافی، ۱/ ۱۴۷.

باشد، چون موقوف بودن آن بیان نشده، پس ممکن است در آن بداء واقع گردد زیرا که نزد خداوند عز و جل بر امری متوقف است که آن را برای پیغمبر بیان ننموده، بلکه نزد خودش مخزون است، و این مستلزم دروغ یا تکذیبی هم نیست.

شیخ طوسی ؒ به این وجه بین آن اخبار را جمع کرده، و مجلسی ؒ نیز، در دو کتابش مرآة العقول و بحار الانوار همین نظر را نزدیک به واقع دانسته است.

می‌گویم: چند روایت هم بر جمع یاد شده دلالت دارد از جمله:

در الإحتجاج از امیرمؤمنان علی ؑ است که فرمود: اگر یک آیه در کتاب خدا نبود از آنچه خواهد بود و آنچه شدنی است تا روز قیامت شما را خبر می‌دادم آن آیه این است: ﴿یَمْحُوا اللهُ مٰا یَشٰآءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الکِتٰابِ﴾[1]؛ خداوند آنچه را خواهد محو و آنچه را خواهد اثبات می‌کند و نزد او است اصل کتاب [لوح محفوظ].

در روایت دیگری از حضرت رضا ؑ است که فرمود: ابوعبدالله (صادق) و ابوجعفر (باقر) و علی بن الحسین و حسین بن علی و علی بن ابی‌طالب ؑ گفته‌اند: اگر یک آیه در کتاب خدا نبود به آنچه تا روز برپایی قیامت خواهد بود شما را خبر می‌دادیم: ﴿یَمْحُوا اللهُ مٰا یَشٰآءُ وَ یُثْبِتُ...﴾[2].

و با این بیان نحوهٔ جمع بین دو دستهٔ دیگر از اخبار نیز معلوم می‌شود که دسته‌ای می‌گوید: بداء در امر محتوم واقع نمی‌شود ـ چنانکه گفتیم ـ همانطور که در بحار از عیّاشی از فضیل آمده که گفت: شنیدم حضرت ابوجعفر باقر ؑ می‌فرمود: از جملهٔ امور، اموری حتمی است که ناگزیر خواهد آمد، و از جملهٔ امور اموری هست که نزد خداوند موقوف است، آنچه از آنها را می‌خواهد جلو می‌اندازد، و آنچه را بخواهد محو می‌کند و آنچه می‌خواهد ثبت می‌نماید، احدی را از آن ـ یعنی موقوف ـ مطلع نساخته است، و امّا آنچه را که پیامبران خبر آورده‌اند شدنی است، نه خودش را تکذیب می‌کند و نه پیغمبرش و نه فرشتگانش را[3].

---

۱. سوره رعد، آیه ۳۹، و احتجاج، ۱ / ۳۸۴.

۲. قرب الاسناد، ص ۱۵۵.

۳. العیاشی، ۲ / ۲۱۷.

و دستهٔ دیگر دلالت می‌کند که در محتوم نیز بداء واقع می‌گردد. مانند حدیثی که در غیبت شیخ نعمانی به سند خود از ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری آورده که گفت: در خدمت حضرت ابوجعفر محمد بن علی الرضا ﷺ بودیم، سخن از سفیانی به میان آمد و اینکه در روایت است که امر او از محتوم است، من به حضرت ابوجعفر ﷺ عرض کردم: آیا برای خداوند در امر محتوم بداء می‌شود؟ فرمود: آری، عرض کردیم: پس می‌ترسیم در قائم ﷺ نیز برای خداوند بداء حاصل شود، فرمود: قائم از میعاد است و خداوند بر خلاف وعده‌اش کاری نمی‌کند[1].

وجه جمع اینکه دستهٔ اول ناظر به اموری است که خداوند متعال حتمی بودن آن را خبر داده، پس تغییر دادن آنها تکذیب خودش و فرشتگان و پیامبرانش می‌باشد. و دستهٔ دوم ناظر به اموری است که خداوند حتمی بودن یا موقوف بودن آنها را خبر نداده است و مشیّت دارد، ولی چون خبر دادن به چیزی بدون بیان اینکه موقوف است ظهور در حتمی بودن آن دارد، از آنها به محتوم تعبیر شده است.

و در این حدیث اشاره‌ای هم به این معنی هست، امام جواد ﷺ علّت واقع نشدن بداء را در امر قائم ﷺ چنین فرمود: قائم از میعاد است و خداوند بر خلاف وعده‌اش کاری نمی‌کند.

خلاصه اینکه: مراد از محتوم در این خبر آن است که به حسب ظاهر اخبار حتمی باشد چون متوقف بودنش بر چیزی بیان نشده پس تغییر دادن آن ضرری ندارد، و منظور از محتومی که در آن بداء واقع نمی‌شود، آن است که حتمی بودنش تصریح شده و این تغییر و تبدیلی ندارد، زیرا که تبدیل آن تکذیب خود و پیغمبران و فرشتگان خداوند است. و این مطلب را خداوند سبحان به برکت مولایم صاحب الزمان ﷺ به من الهام فرمود و ندیده‌ام کسی پیش از من این نکته را گفته باشد.

و یکی از محدّثین بین این خبر و اخبار دیگری که دلالت می‌کند: بداء در محتوم واقع نمی‌شود، نحوهٔ دیگری جمع کرده که به نظر من خالی از اشکال نیست، بهتر آن است که تمام سخن وی را نقل کنیم سپس اشکالاتی که به نظر قاصر رسیده بیان نمایم:

---

۱. غیبت نعمانی، ۱۶۲

محدّث مزبور ـ که خداوند مقامش را عالی‌تر گرداند ـ در اواخر باب یازدهم کتابش النجم الثاقب چنین گفته: غیر ظهور و خروج حضرت حجّة بن الحسن بن علی المهدی صلوات الله علیه، ـ که حال از عمر شریفش هزار و چهل سال و چیزی می‌گذرد ـ که خواهد شد و تبدیل و خُلْفی در او نخواهد شد، مابقی آنچه رسیده از آیات و علامات پیش از ظهور و مقارن آن، همه قابل تغییر و تبدیل و تقدیم و تأخیر و تأویل به چیز دیگر که از اهل بیت عصمت ﷺ رسیده باشد هست، حتی آنها که در شمار محتوم ذکر شده، چه ظاهراً مراد از محتوم در آن اخبار نه آن است که هیچ قابل تغییر نباشد، و ظاهر همان را که فرمودند به همان نحو بیاید، بلکه مراد (و الله یعلم): مرتبه‌ای است از تأکید در آن، که منافاتی با تغییر در مرحله‌ای از انحای وجود آن نداشته باشد، و مؤید این مقال است: آنچه شیخ نعمانی در غیبت خود از ابی‌هاشم داوود بن قاسم جعفری روایت کرده[1]...

ـ سپس ترجمهٔ روایت یاد شده را آورده است ـ.

می‌گویم: این سخن از چند جهت قابل بحث و مناقشه است:

اوّل: اینکه جزم کردن به اینکه تمام علائم ظهور قابل تغییر است با روایات بسیار بلکه متواتری که تصریح دارند بعضی از آنها محتوم است که تغییر و تبدیلی در آن نیست؛ منافات دارد، از جمله این روایات آنکه: نعمانی از عبدالملک بن أعَین آورده که گفت: نزد حضرت ابوجعفر باقر ﷺ بودم پس ذکر قائم ﷺ به میان آمد، به آن حضرت عرض کردم: امیدوارم که این امر به زودی واقع شود و سفیانی هم نباشد. فرمود: خیر، به خدا این از محتوم است که ناگزیر باید بشود[2].

و نیز نعمانی به سند خود از حُمْران بن أعیَن از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ: ﴿قَضىٰ أجلاً وَ أجَلٌ مسمّىً عِنْدَهُ﴾[3]؛ اجلی تقدیر کرد و اجلی نام برده شده نزد او. فرمود: اینها دو أجل هستند یک أجل محتوم، و أجل دیگر موقوف است. حمران به

---

۱. نجم الثاقب، ۴۷۷.

۲. غیبت نعمانی، ۱۶۱.

۳. سوره انعام، آیه ۲.

آن حضرت عرضه داشت: محتوم چیست؟ فرمود: آن است که غیر از آن نمی‌شود. عرض کرد: موقوف چیست؟ فرمود: آن است که خداوند را در آن مشیّت هست. حُمران گفت: من امیدوارم اَجل سفیانی از موقوف باشد. امام باقر ﷺ فرمود: خیر. به خدا این از محتوم است[۱].

و از فضیل بن یسار از حضرت امام باقر ﷺ آورده که فرمود: به تحقیق که اموری موقوف هست و اموری محتوم، و البته سفیانی از امور محتوم است که ناگزیر باید بیاید[۲].

همچنین به سند خود از خلّاد صائغ آورده که حضرت امام صادق ﷺ فرمود: سفیانی، ناگزیر خواهد آمد.

و صدوق در کمال الدین به سند خود از ابوحمزهٔ ثمالی آورده که گفت: به حضرت صادق ﷺ عرض کردم: حضرت ابوجعفر باقر ﷺ می‌فرمود: خروج سفیانی از محتوم است. فرمود: آری. عرض کردم: از محتوم است؟ فرمود: آری. و اختلاف بنی العباس از محتوم است و قتل نفس زکیّه نیز از محتوم است و خروج قائم ﷺ نیز از محتوم است[۳]...

و در بحار از قرب الاسناد به سند خود از علی بن اسباط است که گفت: به حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ عرض کردم: فدایت شوم، ثعلبة بن میمون از علی بن المغیره از زید عمی برایم گفت که حضرت علی بن الحسین ﷺ فرموده است: قائم ما در یکی از سالها برای ادای کامل حقوق مردم قیام خواهد کرد.

امام کاظم ﷺ فرمود: قائم بدون سفیانی قیام کند؟ به درستی که امر قائم ﷺ حتمی از خداوند است. و قائم نخواهد بود جز با بودن سفیانی. عرض کردم: فدایت شوم، پس در این سال است؟ فرمود: هر چه خدا خواهد؛ گفتم: آیا در دوران عمر من به حکومت می‌رسد؟ فرمود: خدا هر چه خواهد انجام دهد[۴].

و نیز در بحار از غیبت شیخ طوسی به سند خود از محمد بن مسلم آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ فرمود: سفیانی پس از آنکه بر مناطق پنجگانه مسلّط

---

۱. غیبت نعمانی، ۱۶۱.
۲. غیبت نعمانی، ۱۶۱.
۳. کمال الدین، ۲: ۶۵۲.
۴. بحار الانوار، ۵۲: ۱۸۲.

می‌شود. به مقدار حمل یک زن زمامداری کند، سپس فرمود: «أَسْتَغْفِرُ الله» به مقدار حمل یک شتر حکومت خواهد کرد، و ماجرای او از محتوم است[1].

و اخبار دیگر که تصریح دارد به اینکه سفیانی و بعضی دیگر از علائم ظهور محتوم است که تغییر و تبدیلی در آنها نیست. پس حکم کردن به اینکه تمام علامتهایی که روایت شده قابل تغییر و تبدیل است و یا تأویل کردن آن روایات، اجتهاد در مقابل نصّ است.

دوم: تغییر تمام علائم مستلزم نقض غرض است، و آن بر خداوند متعال محال می‌باشد، زیرا که غرض و منظور از قرار دادن علائم و نشانه‌ها آن است که مردم به وسیلهٔ آنها امام غایب خود را بشناسند، و از هر کسی که به دروغ ادعای امامت کند پیروی ننمایند، پس هرگاه تمام نشانه‌ها تغییر کند، و هیچ یک از آنها برای مردم آشکار نگردد نقض غرض لازم می‌آید، و این بر خداوند محال است. و دلیل بر اینکه قرار دادن علائم برای شناختن امام قائم ؈ است ـ اضافه بر اینکه غرض عقلایی از نصب علائم همین است و گرنه نصب علائم لغو می‌شود ـ اخبار بسیاری است از جمله: فرمودهٔ امام صادق ؈ که: ساکن باشید تا وقتی که آسمان و زمین آرام هستند[2].

و فرمودهٔ حضرت رضا ؈ که: منظور حضرت ابی‌عبدالله (صادق ؈) که تا آسمان ساکن است یعنی از ندا کردن به نام صاحب تو، و تا زمین ساکن است یعنی از فرو بردن لشکر سفیانی[3].

و... اخبار دیگری که ذکر آنها موجب طولانی شدن مطلب است، و روایات در غیبت نعمانی و کمال الدین و بحار و غیر اینها آمده است.

سوم: تغییر علامتهایی که حتمی بودن آنها تصریح شده سبب گمراهی و به اشتباه انداختن مردم است ـ چنانکه مخفی نیست ـ زیرا که دانستی که اینها نشانه‌هایی برای شناخت قائم ؈ قرار داده شده‌اند.

اگر بگویید: می‌توان از این اشکال جواب داد به اینکه گمراهی در وقتی است که راه

---

۱. بحار الانوار، ۲۱۵/۵۲
۲. بحار الانوار، ۲۵/۵۲.
۳. بحار الانوار، ۲۵/۵۲.

شناخت امام ﷺ منحصر در همین نشانه‌ها باشد و حال آنکه چنین نیست بلکه می‌توان با دیدن نشانه‌های شخصی و دیدن معجزات و دلایلی که جز از امام صادر نمی‌شود آن حضرت را شناخت، و مؤید این معنی روایتی است که در اصول کافی به سند خود از مفضّل بن عمر آمده که گفت: شنیدم حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ می‌فرمود: برای صاحب این امر دو غیبت هست که در یکی به خاندانش برمی‌گردد، و در دیگری گفته می‌شود: هلاک شد، در کدام بیابان رفت. راوی گوید: عرضه داشتم: اگر چنین شد چکار کنیم؟ فرمود: اگر کسی آن را ادعا کرد از او چیزهایی بپرسید که چنان کسی باید جواب دهد[1].

و شیخ نعمانی چنین روایت کرده که: اگر کسی آن را ادعا کرد از آن امور مهم از او بپرسید که مثل او می‌بایست جواب دهد[2].

می‌گوییم: شناخت امام ﷺ به گونهٔ یاد شده برای همهٔ اهل جهان میسّر نیست ـ مانند بسیاری از زنان و کسانی که در شهرهای دور هستند ـ با اینکه از روایات بسیار به دست می‌آید که مسألهٔ ظهور قائم ﷺ از اموری است که خداوند وعده داده آنها را برای همهٔ اهل عالم ظاهر و آشکار سازد، به طوری که کسی بی‌خبر نماند. و اگر بعضی از نشانه‌های عام که بر تمام مردم جهان آشکار گردد نباشد، بر بسیاری از مردم مخفی می‌ماند مگر پس از مدتی مدید که به نحوی مطّلع گردند.

چهارم: تغییر و یا منتفی شدن علامتهایی که محتوم بودنشان تصریح شده؛ مستلزم آن است که خداوند خود و فرشتگان و پیغمبران و اولیائش را تکذیب کند ـ چنانکه در حدیث آمده بود ـ و قبح آن بر کسی پوشیده نیست.

پنجم: آنچه در مورد تغییر علائم حتمیه گفتیم که نقض غرض لازم می‌آید در تأویل آنها نیز همین محذور هست، چون بدون شک، مقصود ـ یعنی معرفت امام ـ با نصب نمودن نشانه‌های آشکاری که همهٔ افراد بر آن مطلع گردند حاصل می‌شود، و اینکه آن نشانه‌ها همانطور ظاهر شود که بیان شده (تا هر که هلاک می‌شود با تشخیص و دانستن هلاک

---

۱. کافی، ۱ / ۳۴۰.
۲. غیبت نعمانی، ۹۰.

گردد، و هر که زنده می‌شود از روی بیّنه زنده گردد)[۱]. پس بیان علامت اگر طوری باشد که اهل زبان چیزی از آن بفهمند آنگاه غیر از آنچه ظاهر آن است اراده گردد جز به جهل انداختن مردم و گمراهی آنها چیزی نیست، بلکه از اموری است که عقل آن را زشت و قبیح می‌شمارد.

البته ممکن است که متکلم غیر از آنچه از ظاهر لفظ فهمیده می‌شود اراده کند ولی به شرط اینکه برای مخاطبین منظورش را بیان نماید، یا قرینهٔ واضحی بیاورد که در فهمیدن منظورش از آن قرینه تأملی ننمایند.

ولی بین این معنی و بین حمل کردن تمام علائم ظهوری که روایت شده ـ حتی آنهایی که حتمی بودنشان تصریح گردیده با توجه به نبودن دلالت روشن یا قرینهٔ آشکاری بر خلاف ظاهر آنها ـ حمل کردن اینها بر قبول تأویل نمودنشان، تفاوت از زمین تا آسمان است! بلکه اگر این در باز بشود برای اهل ضلال و گمراه کنندگان بهترین سوژه و وسیعترین میدان است، که آنچه از ائمه ﷺ در علائم رسیده به هر نحوی که دلشان بخواهد تأویل ببرند. خداوند ما و همهٔ مؤمنین را از تمام لغزشها محفوظ بدارد.

ششم: حمل کردن محتوم بر آنچه نوعی تأکید دارد و آن را از معنای حقیقیش منصرف نمودن آنطور که در سخنان این عالم محترم آمده، هیچ شاهد و مؤیّدی ندارد، چون اگر شاهدی داشت بیان می‌نمود. و بدین خاطر این مبحث را پیش کشیدم تا مبادا کسی که کتاب ما را مطالعه می‌کند در شبهه بیفتد زیرا که اینجا محلّ لغزندگی گامها است.

۳ ـ ظهور قابل تقدیم و تأخیر است

از حدیث یاد شده استفاده می‌شود که: ظهور مولای ما حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه از اموری است که قابل تقدیم و تأخیر است که به سبب بعضی از علل و جهات، زودتر یا دیرتر واقع می‌شود. و از جمله اسبابی که زمینهٔ جلو افتادنش را فراهم می‌سازد: اهتمام مؤمنین در دعا برای تعجیل ظهور و فرج است، و قسمتی از دلایل این معنی را در حرف غین از بخش چهارم کتاب بیان کردیم.

---

۱. مضمون آیهٔ کریمه ۴۲ سورهٔ انفال.

و چه بسا کسی که اهل تحصیل نیست در این باره استبعاد کند، و از اینکه به سبب اهتمام در دعا ظهور و فرج پیش می‌افتد تعجب نماید. و این طور به نظرش برسد که اگر چنین بود می‌بایست تا کنون فرج واقع می‌شد چون اهل ایمان در هر زمان و مکان برای این امر بسیار دعا کرده و می‌کنند.

ولی این استبعاد ناپسندی است، و گفتار شخص کند ذهنی است، زیرا که هیچ بعید نیست که برای ظهور آن حضرت در علم خداوند دو وقت باشد که یکی نزدیکتر از دیگری است، و ظهور آن حضرت در وقت نزدیکتر به اهتمام مؤمنین در امر دعا بستگی داشته باشد، و این است معنی اینکه ظهور آن حضرت از امور بدائیّه است که قابلیّت جلو و عقب شدن را دارد، و دلالت روایاتی که از ائمهٔ اطهار علیهم السلام در این موضوع هست بر پژوهشگران پوشیده نیست، و اینکه آن وقت نزدیکتر تا کنون نرسیده، بنابراین انکار تأثیر دعا طبق دلیل مردود است، چون صریح قرآن بر آن دلالت دارد، و نیز امکان نزدیکتر شدن ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام از احادیثی که از خاندان عصمت علیهم السلام نقل شده به دست می‌آید.

۲۳ ـ پیروی از پیغمبران و امامان صلوات الله علیهم اجمعین

دعا برای تعجیل فرج مولای غایب ما حضرت ولیّ عصر عجل الله فرجه، تأسّی جستن به پیغمبر اکرم و امامان صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد. با آنچه در بخش ششم و هفتم ـ ان شاء الله تعالی ـ از اخبار خواهد آمد، این مطلب روشن می‌شود. در اینجا فقط به یک حدیث اکتفا می‌کنیم:

شیخ نعمانی در کتاب الغیبه به سند خود از یونس بن ظبیان از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: چون شب جمعه شود پروردگار متعال فرشته‌ای را به آسمان دنیا می‌فرستد، وقتی فجر طالع گشت آن فرشته روی عرش برفراز بیت المعمور می‌نشیند، و برای محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام منبرهایی از نور نصب می‌شود که بر آنها بالا می‌روند. و فرشتگان و پیامبران و مؤمنین برای آنها جمع می‌گردند. و درهای آسمان گشوده می‌شود. هنگامی که خورشید به وقت زوال می‌رسد رسولخدا صلی الله علیه و آله می‌گوید:

پروردگارا وعده‌ات را که در کتاب خود آن را آورده‌ای وفا کن و آن این آیه است: ﴿وَعَدَاللهُ الَّذینَ آمنُوا مِنکم وَعَمِلُوا الصّالِحات لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فی الأَرْضِ کَما اَستَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِنَنَّ لَهُمْ دینَهُمْ الَّذي ارْتَضیٰ لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعدِ خَوْفِهِمْ أَمناً﴾[1]؛ خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده باشند وعده کرده که در زمین خلافت دهد همچنان که به کسانی که پیش از شما بوده‌اند خلافت بخشید و دینشان را که پسندیده تمکین و تسلط خواهد داد و ترسشان را به امنیت مبدل خواهد ساخت.

فرشتگان و پیغمبران هم همین را می‌گویند سپس محمد و علی و حسن و حسین ﷺ به سجده می‌افتند و می‌گویند: پروردگارا غضب کن که به تحقیق حرمتت درهم شکسته و برگزیدگانت کشته شده و بندگان صالحت خوار گردیده‌اند، پس خداوند آنچه بخواهد می‌کند و آن روز معلوم است[2].

توجه

جمعی از علما نظر داده‌اند که یونس بن ظبیان ضعیف و دروغگوی غلوکننده‌ای است، و بعضی دیگر دربارهٔ او توقف کرده‌اند. ولی حق آن است که ـ به تبع عالم محقق نوری ـ او مورد اطمینان و بزرگوار است، بلکه آنطور که از تعدادی اخبار برمی‌آید او از اصحاب اسرار بوده است، و اگر تفصیل بحث دربارهٔ نامبرده را می‌خواهید به کتاب مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل مجلّد سوم مراجعه کنید.

در اینجا اشکالی هست که احیاناً به ذهن برخی خطور می‌کند اینکه: تردیدی نیست که شرایط اجابت در دعای پیغمبر و امامان و فرشتگان و انبیا ﷺ موجود است، پس اگر آنها هر جمعه دعا می‌کنند که ظهور منتقم از دشمنانشان زودتر واقع شود، سبب تأخیر افتادن آن چیست؟ و بر دعای آنان چه فایده‌ای مترتّب است؟. به چند وجه از این اشکال جواب داده می‌شود:

اوّل: آنچه در مکرمت پیشین گفتیم که هیچ بعید نیست که برای ظهور امام عصر

---

۱. سورهٔ نور، آیه ۵۵.
۲. غیبت نعمانی، ۱۴۷.

عجّل الله فرجه دو وقت باشد، یکی نزدیکتر از دیگری. و وقوع آن در وقت نزدیکتر بستگی به اهتمام در دعا برای آن داشته باشد، که ترک دعا موجب تأخیرش گردد.

دوّم: اینکه گفته شود: خداوند عز و جل دعای آنان را مستجاب نموده ولی بدون شک تحقّق یافتن این امر ـ بر حسب حکمتهای الهی ـ بر تحقق یافتن امور معیّن و برطرف شدن امور دیگری متوقّف است که اینها به تدریج انجام می‌شود، بنابراین تأخیر ظهور تا زمان ما و بعد از این؛ دلیل بر مستجاب نشدن دعا نیست.

سوّم: ممکن است به سبب دعای آنان ﷺ وقوع فرج در زمان نزدیکی تقدیر گردد ولی بر اثر کارهای بندگان موانعی پیش بیاید که مایهٔ تأخیر آن شود، و این است معنی اینکه این امر از امور بدائیّه است، و نظیر این در احادیث کم نیست مثل اینکه وارد شده که: بنده‌ای دعا می‌کند پس دعایش در وقت معیّنی، به اجابت می‌رسد. سپس معصیت می‌کند، خداوند به فرشتگان به این مضمون می‌گوید: قضای حاجت او را به تأخیر اندازید زیرا که در معرض سخط و خشم من قرار گرفته و مستوجب محرومیتش شده است.

و در چند کتاب از قبیل غیبت نعمانی و طوسی و بحار از ابوحمزهٔ ثمالی آمده که گفت: به حضرت ابوجعفر باقر ﷺ عرض کردم: علی ﷺ می‌فرمود: تا سال هفتاد بلا هست، و نیز می‌فرمود: بعد از بلا راحتی و رفاه است، و حال آنکه سال هفتاد گذشته ولی ما رفاهی ندیدیم! امام باقر ﷺ فرمود: ای ثابت خداوند متعال این امر را در سال هفتاد وقت گذاشته بود، و چون حسین ﷺ کشته شد خشم خداوند بر اهل زمین شدّت یافت و آن را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت، پس این مطلب را برای شما گفتیم و شما سخن را فاش کردید و از آن پرده برداشتید، پس خداوند آن را به تأخیر انداخت، و برای آن وقتی نزد ما تعیین ننمود و خداوند آنچه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند و نزد او است ام الکتاب[1].

۲۴ ـ وفا به عهد الهی

دعا کردن برای فرج مولای ما حضرت صاحب الزمان ﷺ وفا نمودن به عهد و پیمان

---

۱. غیبت طوسی، ۲۶۳.

الهی است که از اهل ایمان گرفته شده، و بررسی این مطلب در چند قسمت بیان می‌گردد.

اوّل: تردیدی نیست که وفای به عهد خداوند واجب است. به مقتضای قرآن کریم و به حکم عقل سلیم این امر مسلّم است. خداوند عز و جل می‌فرماید: ﴿أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ﴾[1]؛ به عهد من وفا کنید به عهد شما وفا نمایم.

و فرمودهٔ خدای متعال: ﴿وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْئُولاً﴾[2]؛ وفای به عهد کنید که از عهد پرسیده می‌شود.

و فرموده: ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الحقُّ كَمَنْ هُوَ أعمىٰ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولوا الألبابِ الَّذينَ يُوفونَ بِعَهْدِ اللهِ وَ لا يَنقُضُونَ الْمِيثاقِ﴾[3]؛ آیا کسی که یقین می‌داند که آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است مساوی و یکسان است با کسی که کور است (و کافر). تنها خردمندان متذکر این حقیقت می‌شوند. آنان که عهد خدا را وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند.

و باز فرموده: ﴿وَالَّذينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَاللهِ مِنْ بَعْدِ ميثاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِى الأَرْضِ أُولٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءِ الدّارِ﴾[4]؛ و آنان که پس از پیمان بستن عهد خدا را شکستند، و هم آنچه را که خداوند به پیوند آن امر کرده گسستند و در زمین فساد نمودند آنها را لعنت خدا و منزلگاه دوزخ نصیب است.

دوّم: در روایات متعددی که از ائمهٔ اطهار ﷺ روایت شده، عهد به ولایت امامان تفسیر گردیده است، چنانکه در کافی از حضرت امام صادق ﷺ آمده که فرمود: و ما؛ ذِمّه و حرمت خدا هستیم و ما عهد الهی هستیم، پس هر که به پیمان ما وفا کند عهد الهی را وفا نموده، و هر کس آن را بشکند حرمت و عهد الهی را شکسته است[5].

و در مرآة الانوار از امام صادق ﷺ دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ: ﴿إِلّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحمٰنِ عَهْداً﴾[6]؛

---

۱. سوره بقره، آیه ۴۰
۲. سوره اسراء، آیه ۳۴
۳. سوره رعد، آیات ۱۹ و ۲۰.
۴. سوره رعد، آیه ۲۵.
۵. کافی، ۱ / ۲۲۱.
۶. سوره مریم، آیه ۸۷

مگر آن کس که نزد خداوند عهدی گرفته باشد. فرمود: یعنی آنکه به ولایت علی و امامان بعد از او ﷺ برای خدا دینداری کند که همان است عهد او نزد خداوند.

و نیز از کنز الفوائد از امام صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند: ﴿وَ اَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْئُولاً﴾[1]؛ و به عهد وفا کنید که حتماً از عهد سؤال می‌شود.

آمده که فرمود: عهد آن است که پیغمبر ﷺ بر مودّتِ ما و اطاعت امیرالمؤمنین ﷺ از مردم گرفته است.

و اخبار بسیار دیگر.

و ظاهراً بیان این مطلب به خصوص از باب ذکر اهم افراد و اعظم مصادیق است نه اینکه پیمان و عهد منحصر در همین باشد. و الله العالم.

سوّم: وفای به عهد یاد شده با شش امر حاصل می‌گردد:

۱ ـ یقین قلبی به امامت و ولایت آنها و تسلیم به آنچه از آنها وارد شده است.

۲ ـ مودّت قلبی نسبت به آنان.

۳ ـ بغض دشمنانشان و کسانی که بر آنان جلو افتادند [و خلافت را غصب کردند].

۴ ـ اطاعت و پیروی از آنان در تمام اوامر و نواهی ایشان.

۵ ـ اظهار اعتقاد قلبی به آنان به وسیلهٔ زبان و أعضای بدن ـ به مقدار توانایی و استطاعت ـ.

۶ ـ یاری کردن آنها در هر حال به مقتضای آن.

و این عناوین ششگانه در دعا برای مولایمان صاحب الزّمان ﷺ و درخواست تعجیل فرج آن حضرت از خداوند تحقق می‌یابد. و این مطلب روشن است و نیازی به بیان ندارد.

۲۵ ـ آثار نیکی به والدین برای دعا کننده

تمام آثار و فواید و نتایج دنیوی و اخروی که بر نیکی به والدین هست، دعا کننده برای حضرت قائم ﷺ خواهد داشت. چنانکه در بخش سوم کتاب متذکر شدیم که امام ﷺ پدر حقیقی تمام مردم است. پس هر که بر او ظلم کند عاق پدر حقیقی خویش گشته، و هر که

---

۱. سورهٔ اسراء، آیه ۳۴.

به او نیکی نماید به تمام آنچه بر نیکی کردن به پدر ظاهری مترتب است رستگار می‌شود.

و تردیدی نیست که والد حقیقی حقّش عظیم‌تر و مقامش بالاتر است، و از پدر ظاهری نَسَبی انسان شایسته‌تر است که به او احسان گردد.

دلیل بر این معنی - اضافه بر دلالت عقل سلیم بر آن - در حدیثی طولانی از تفسیر امام علیه السلام روایت شده که فرمود: و البتّه حقّ ما بر شما عظیم‌تر است از حقّ پدر و مادری که از آنها متولد شده‌اید، که ما - اگر اطاعتمان کنید - شما را از آتش به سوی خانهٔ آرام و جاویدان نجات می‌دهیم[1] ... .

کما اینکه بدون شک دعا برای پدر - به خصوص با امر او به آن - از روشن‌ترین انواع نیکی و مهمترین و سودمندترین آنها است.

و امّا آثار و فواید نیکی به والدین - از انواع مختلف خیر دنیا گرفته تا ثوابهای اخروی - از موضوع بحث ما در این کتاب خارج است. طالبین به کتابهای علمای بزرگ ما از قبیل کافی و بحار مراجعه نمایند.

۲۶ - رعایت و اداء امانت

امام علیه السلام امانت الهی است. چنانکه در زیارت جامعه آمده: شمایید روشن‌ترین مسیر و استوارترین راه و شهدای دار فانی (دنیا) و شفعای دار باقی (آخرت) و رحمت پیوسته و آیت مخزون و امانت حفاظت شده[2].

شیخ ابوالحسن شریف در کتاب مرآة الانوار و مشکاة الاسرار گفته: امانت، به خود امامان و ولایت و امامت ایشان تأویل گردیده است، که هر جایی - با رعایت تناسب - تأویل خاصّ خود را دارد، در بعضی از اخبار است که امامان امانت سپرده شده هستند، که خداوند آنان را به اولیای مؤمن خویش در زمین سپرده است.

و در بعضی از زیارتها آمده: شهادت می‌دهم... و اینکه شما امانت محفوظ هستید.

---

۱. و مؤیّد این معنی روایتی است که در جامع الاخبار، ۱۶ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: حق علی بن ابی‌طالب بر مسلمین همچون حق پدر بر فرزندانش می‌باشد. گفتنی است که به روایات ثابت شده که آنچه برای یکی از امامان علیهم السلام باشد برای همه امامان جاری است. یعنی اگر برای یکی از آنها حقی بر ما ثابت شد برای همه آنها ثابت است. (مؤلف)

۲. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۲۹

و ظاهراً منظور وجوب رعایت و پیروی و اطاعت آنان و پرهیز از آنچه مایهٔ ناخشنودی ایشان است، چنانکه در حدیث ثقلین که بین خاصّه و عامّه مشهور است این معنی وارد شده است[1].

و در زیارت دیگری آمده: شما امانتهای نبوّت هستید. یعنی امانتهای پیغمبر اکرم ﷺ.

و در تفسیر فرات از امام باقر ﷺ است که فرمود: ماییم آن امانتی که بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه شد[2]... .

می‌گویم: مضمون روایت دیگری از امام صادق ﷺ چنین است: خداوند عز و جل ارواح امامان را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه نمود و در فضیلت آنان گفت آنچه گفت[3]... .

جان کلام اینکه باید گفت: بی‌تردید رعایت امانتها ـ به حکم عقل و آیات و روایات ـ واجب است، و نیز تردیدی در این نیست که رعایتها و حفاظتها نسبت به انواع و اصناف گوناگون امانتها مختلف می‌باشد، بنابراین هر امانتی به نحوهٔ خاصّ خودش رعایت می‌گردد. و رعایت این امانت الهی به اظهار محبّت و جدّیت در نصرت و اطاعت است، و چون این عناوین با مداومت و جدّیت در دعا برای تعجیل فَرَج مولای ما صاحب الزمان ﷺ تحقق می‌یابند، بطور حتم با این عمل رعایت این امانت انجام می‌گیرد، و اگر تفصیل این مطلب را خواسته باشی، با تمسک به عنایت پروردگار علّام و توسل به امامان معصوم ﷺ بیان می‌نماییم:

سخن در اینجا در چند امر واقع می‌شود:

اول: در معنی امانت محفوظ.

دوم: در بیان وجوب حفظ امانت و رعایت آن و اداکردن آن به اهلش ـ از جهت عقل و نقل ـ.

---

۱ عبارت حدیث ثقلین ـ بنابر یکی از روایات ـ چنین است: «اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثقلین کتابَ الله و عِترتی ما ان تمسّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا بَعْدی اَبَداً وَ لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحوض. من دو شیء گرانبها در میان شما ترک می‌گویم که اگر به هر دو تمسک جویید هیچ گاه پس از من گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم را و این دو از هم جدا نخواهند شد تا اینکه کنار حوض (کوثر) بر من واردگردند. این حدیث را اغلب علمای عامه و خاصه در اعصار مختلف روایت کرده‌اند برای تفصیل مطلب به جوامع مهم حدیث مراجعه شود. (مترجم).

۲ تفسیر فرات، ۱۴۷.

۳ معانی الاخبار، ۱۰۸ و مرآة الانوار ۸۵.

سوم: در بیان چگونگی رعایت آن امانت الهی.

چهارم: در بیان اینکه دعا برای مولایمان حضرت صاحب الزمان و درخواست تعجیل فرج آن جناب از درگاه خداوند، از جمله مصادیق رعایت و حفظ امانت الهی است.

امر اول: معنی امانت محفوظ

بدان که این عبارت دوازده وجه را محتمل است که همهٔ آنها ـ به جز یازدهمین وجه ـ به این معنی برمی‌گردد که: امامان علیهم السلام ودیعه و امانت الهی هستند که خداوند متعال در حفظ و رعایت خویش قرار داده ـ به انحاء مختلف حفظ و رعایتی که حکمت الهی بر آن تعلق گرفته است ـ.

اول: حفظ شده در تمام عوالم تا اینکه در آخر الزمان ظاهر گردد، به عبارت دیگر: این است آن امانتی که خداوند تعالی در عالم انوار و ارواح و اظلّه و اشباح و در عالم دنیا از هنگام خلقت آدم تا دوران حضرت خاتم آن را حفظ فرموده، با آن همه معاندان و مبغضان و حسودانی که همواره در صدد از بین بردن آن و به فکر خاموش کردن نور حق بوده‌اند، ولی خداوند جز این نخواسته که نور خویش را تمام (و محفوظ) بدارد هر چند که کافران را خوش نیاید.

خلاصه اینکه: امامان علیهم السلام امانت الهی هستند که پروردگار متعال از غیب قدس خویش برای بندگانش برآورده تا از نور آن برخوردار شوند، و در حفظ و حمایت خویش قرار داده که دست بدان نرسد و قصد یورش بر آن نشود، در تمام حالات و مقامات آنان، بطوری که احدی از معاندین و بدخواهانشان نتوانند نورشان را خاموش نموده و ایشان را از بین ببرند، تا اینکه در آخر زمان آنان را آشکار گردانید.

دوم: حفظ شده یعنی: خدای عز و جل این امانت را از پلیدیها جاهلیّت و کثافتها و نجاستهای ضلالت نگهداری کرده به اینکه آنان را جز در صُلبهای پاکیزه و رحِمهای مطهَّره به ودیعت نسپرده است. زیرا که اجماع علمای شیعه ـ بلکه ضرورت مذهب ـ بر این است که پدران ائمه علیهم السلام که امانت الهی در آنان به ودیعت نهاده شده بود ـ از خاتم انبیا صلی الله علیه و آله تا آدم علیه السلام ـ همگی مؤمن و پاکیزه بوده‌اند و حتی یک چشم بر هم زدن هم به

خداوند شرک نورزیده‌اند، همچنین مادران ایشان که این امانت به ایشان سپرده می‌شد، چنانکه در زیارت آمده: **لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِیَّةُ بِأنجاسِها وَ لَمْ تُلْبِسْکَ مِنْ مُدْلَهِمّاتِ ثِیابِها**؛ پلیدیهای جاهلیت تو را نیالود و از جامه‌های تیره و تارش بر تو نپوشید.

و از امام صادق علیه السلام است که فرمود: همانا خدا بود و هیچ چیز نبود، سپس کون و مکان را خلق کرد، و نور الأنوار را آفرید که تمامی نورها از او نور گرفت، و در آن (نور الانوار) از نور خویش جاری ساخت که همهٔ نورها از آن نور یافت، و آن نوری است که محمد و علی را از آن خلق کرد، پس محمد و علی دو نور نخستین بودند، زیرا پیش از آنها چیزی پدید نیامده بود، و آن دو همواره طاهر و مطهّر در صلبهای پاک جریان داشتند تا آنکه در پاکترین آنها ـ یعنی عبدالله و ابوطالب ـ از یکدیگر جدا گشتند[1].

و در احتجاج در پاسخ امام صادق علیه السلام به سؤالات و اشکالات زندیق آمده که آن حضرت فرمود: و خداوند از آدم نسلی پاکیزه و طاهر بیرون آورد، از او پیغمبران و رسولان را به وجود آورد، آنان برگزیدهٔ پروردگار و گوهر خالص‌اند، در صلبهای پاکیزه و در رحمها محفوظ بوده‌اند. بی‌عفتیهای جاهلیت به ایشان نرسیده و نسبهایشان آلودگی نیافته، زیرا که خداوند متعال آنان را در جایگاهی قرار داده که درجه و شرافتی بالاتر از آن نیست، هر آنکه گنجینه‌دار علم الهی، و امین غیب و مرکز سرّ و حجّت بر خلق او، و ترجمان و زبان او باشد، جز این نخواهد بود، پس حجّت جز از نسل اینان نیست که در میان خلق به جای پیغمبر صلی الله علیه و آله بپاخیزد[2]... .

و اگر بخواهیم آنچه در این باره وارد شده بیاوریم مطلب به طول می‌انجامد.

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب اعتقاد دربارهٔ پدران پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین گفته: اعتقاد ما دربارهٔ آنان چنین است که آنها از آدم تا پدرش عبدالله مسلمان بوده‌اند و اینکه ابوطالب مسلمان بوده و مادر پیغمبر آمنه بنت وهب مسلمان بوده است. و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من از ازدواج متولد شده‌ام و از زنا نبوده‌ام، از زمان آدم علیه السلام. و روایت شده که عبدالمطّلب حجّت خدا بود و ابوطالب جانشینی او را به عهده داشت[3].

---

۱. کافی، ۱ / ۴۴۱.
۲. احتجاج، ۲ / ۷۸.
۳. اعتقادات صدوق، باب ۱۱، ص ۱۰۵.

سوم: یعنی محفوظ از گناهان و زشتیها، زیرا که امامان ؈ معصوم هستند که خداوند متعال آنان را در تمام عمر از گناهان و سیئات مصون و محفوظ داشته است و این امر از ضروریات مذهب امامیّه است.

چهارم: حفظ شده از تهمتها و نسبت خطا و نقصان به آنها، بطوری که هیچ یک از دشمنان نتوانسته منقصتی به آنان نسبت دهد یا فضیلتی از ایشان انکار کند. بلکه ـ با همه حسادت و دشمنی که نسبت به امامان ؈ داشته‌اند ـ جلالت و عظمتشان را اعتراف کرده‌اند.

پنجم: حفظ شده بطوری که احدی از خلق به آن دست نیابد چنانکه در قرآن آمده: ﴿فی لَوْحٍ مَحفوظ﴾ و بنابراین معنی، مراد آن است که احدی از خلایق به آخرین مرحلهٔ شناخت امامان و درک حقیقت ذات و صفات آنان نرسد، چرا که آنها که در رتبهٔ پایین‌تری از ایشان قرار دارند چون نسبت به ایشان ناقص‌اند نمی‌توانند به حقیقت کامل احاطه یابند، نمی‌بینید کودک شیرخوار نمی‌تواند به حقیقت پدر و صفات و خصوصیات او دست یابد چون قصور و نقصان در او هست، همین طور بقیهٔ خلایق نمی‌توانند به حقیقت امامان ؈ و صفات و ویژگیهای آنان برسند، چنان که در زیارت جامعه آمده است: **مَوالیَّ لاٰ اُحْصي ثَنائَکُمْ وَلاٰ أبلُغُ مِنَ المَدحِ کُنْهَکُمْ وَ مِنَ الوَصْفِ قَدْرَکُمْ**؛ ای سروران من نتوانم شما را ستایش کنم، و نه به آخرین حدّ مدح شما رسم، و نه به وصف قدر شما دست یابم.

و در حدیث نبوی است که: یا علی خداوند را نشناخت جز من و تو، و مرا نشناخت جز خدا و تو، و تو را نشناخت جز خدا و من[1].

و در اصول کافی در حدیثی از حضرت امام باقر ؈ است که فرمود: به تحقیق که نمی‌توان خداوند را توصیف کرد، و همانطور که نمی‌شود وصف خدا گفت بر توصیف ما هم توانایی نیست[2]... .

و نیز به سند صحیحی از زراره از آن حضرت ؈ آمده که گفت: شنیدم آن حضرت

---

۱. مشارق الانوار، ۱۱۲.
۲. کافی، ۲ / ۱۸۰.

می‌فرمود: خداوند عز و جل وصف نمی‌شود، و چگونه وصف شود و حال آنکه در کتاب خویش فرمود ﴿وَمٰا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾[۱]؛ و خدای را آنچنان که شایسته است نشناختند.

پس هر قدر که توصیف شود باز بزرگتر از آن است. و پیغمبر ﷺ نیز وصف ناشدنی است، چگونه می‌توان توصیف کرد بنده‌ای را که خداوند به هفت حجابش پوشیده، و اطاعت او را در زمین همچون اطاعت خودش قرار داده و فرموده است: ﴿مٰا آتٰاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمٰا نَهٰيكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾[۲]؛ هر چه پیامبر برایتان آورد بگیرید و از هر چه نهیتان نمود باز ایستید.

و هر کس از این پیغمبر اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که نافرمانی او نماید مرا معصیت نموده است و کار را به او واگذار کرد.

و ما (امامان) نیز وصف نشویم، که چگونه وصف شوند جمعی که خداوند پلیدی را ـ که شک است ـ از ایشان برداشته است.

و مؤمن هم وصف نشود، و به تحقیق که مؤمن برادر خویش را دیدار نماید و با او مصافحه کند، پیوسته خداوند به آن دو توجه نماید و گناهان از رخسارشان همچون برگ از درخت می‌ریزد[۳].

می‌گویم: این حدیث از احادیث دشوار است. و آنچه پس از تأمل در آن برایم ظاهر شده اینکه: منظور بیان محال بودن إحاطهٔ خلایق به صفات خداوند، و محال بودن إحاطهٔ غیر از پیغمبر ﷺ به صفات و مقامات و حقیقت آن حضرت، و محال بودن إحاطهٔ غیر امامان ﷺ به صفات و شئون و حقیقت ایشان، و محال بودن إحاطهٔ غیر مؤمن بر صفت و شأن مؤمن است، زیرا که ناقص نمی‌تواند به کنه کامل برسد که از درک مقام او قاصر است، لذا در حدیث آمده: اگر ابوذر آنچه در دل سلمان است می‌دانست او را می‌کشت[۴].

---

۱ سوره انعم ایه ۹۱
۲ سوره حسر، آیه ۷
۳ کافی، ۲، ۱۸۲.
۴ کافی، ۱ / ۴۰۱

و در حدیث دیگری است: او را تکفیر می‌کرد[1].

و بیان این مطلب نسبت به معرفت خداوند متعال واضح است، امّا نسبت به پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «کیفَ یُوصَفُ عَبْدٌ اَحْتَجَبَ اللهُ عزَّ و جل بِسَبْعٍ»؛ چگونه می‌توان توصیف کرد بنده‌ای را که خداوند به هفت حجابش پوشیده... .

ممکن است مراد این باشد که پیغمبر ﷺ به حجابهای هفتگانهٔ ایمان پوشیده شده، چنانکه در روایاتی در اصول‌کافی آمده، یعنی: چون پیغمبر ﷺ در درجات ایمان به خداوند کامل است به طوری که هیچ کس در ایمان بالاتر از او نیست، برای غیر او توصیفش و احاطه به کنه و شأنش امکان ندارد، چون کوتاهتر از درک آن است.

و ممکن است منظور از کلمهٔ سبع (هفت)، آسمانهای هفتگانه باشد، یعنی: چگونه وصف شود بنده‌ای که از شأن بلند و مقام شامخ و برجسته‌اش اینکه: خداوند او را به جایگاهی بالا برد که احدی از خلقش را به آنجا نرسانده است. و بنابر هر دو معنی، مفعولٌ به محذوف است یعنی: «کیفَ یُوصَفُ عَبْدٌ اَحْتَجَبَ اللهُ اِیّاهُ» و لفظ عبد قرینه بر محذوف می‌باشد و حذف مفعولٌ به جدّاً بسیار است. از آن جمله فرمودهٔ خدای عزّ و جل: ﴿اللهُ یَبْسُطُ الرزقَ لِمَنْ یَشآء وَ یَقْدِر﴾[2]؛ خداوند روزی هر کس را بخواهد فراخ و یا تنگ نماید.

و در معنی این جمله: «کیفَ یُوصَفُ عَبْدٌ اَحْتَجَبَ اللهُ بِسَبْعٍ»، وجوه بعیدی نیز گفته شده کسانی که مایل باشند از آنها مطلع شوند به مجلّد دوّم کتاب مرآة العقول مراجعه کنند.

سپس حضرت فرمود: و ما (امامان) نیز وصف نشویم. که چگونه وصف شوند جمعی که خداوند پلیدی را ـ که شک است ـ از ایشان برداشته است.

می‌گویم: این بیانِ بلندی شأن و مقام آنها است که غیر آنها پایین‌تر از آنند که به کنه معرفتشان دست یابند، زیرا که هر مؤمن موقن به جز امام ؑ به مرتبهٔ علم الیقین نمی‌رسد مگر بعد از طیّ مراحل پایین‌تر. و تمام آن مراتب و مراحل با شک ملازم است.

---

۱. مشارق الانوار، ۱۹۳.

۲. سوره رعد، آیه ۲۶

به خلاف امام ﷺ که معرفتش ـ از همان آغاز که خداوند او را آفریده ـ در مرتبهٔ عین الیقین است و کسی که چنین وصفی داشته باشد، کسانی که از مرتبه‌اش پایین‌ترند، نمی‌توانند مقامش را درک کنند.

و نیز امامان ﷺ مظاهر صفات خداوند عز و جل می‌باشند. پس هر آنکه چنین صفتی داشته باشد، هیچ گونه شائبهٔ شک یا وسوسه در وجودش نیست. بر خلاف غیر او، پس امکان ندارد کسی که پایین‌تر از او است به کنه معرفت و حقیقت ذات او دست یابد.

و امّا مؤمن: نسبت به سایر افراد همین طور است. یعنی غیر مؤمن به درجهٔ ایمان نرسیده تا مقام مؤمن را درک نماید، و همچنین مؤمنین نسبت به یکدیگر آنهایی که مقامشان پایین‌تر است مانند ابوذر نسبت به سلمان یا آنکه در درجهٔ اول ایمان قرار دارد نسبت به کسی که در درجهٔ دوم آن است. نمی‌تواند بر ایمان کسی که بالاتر از او است احاطه پیدا کند و مقام او را درک نماید.

و اینکه حضرت فرمود: و به تحقیق که مؤمن برادر خویش را دیدار نماید...، اشاره به بلندی مقام مؤمن است نه بیان سبب و علت قصور غیر او از درک مقامش ـ چنانکه مخفی نیست ـ (تأمل کنید).

ششم: اینکه منظور از امانت محفوظ، آن باشد که: نگهبانان این امانت بزرگ الهی آن را در هر زمان حفظ کرده‌اند. یعنی: اجداد پیغمبر گرامی ﷺ تا حضرت آدم ﷺ حقوق این امانت را شناخته و رعایت کردند که آن را جز به اهلش یعنی رحمهای پاکیزه و مبرّای از پلیدیهای شرک و آلودگیهای کفر، به چنین رحِمهایی سپردند. علیرغم معاندین و مخالفین که در طول تاریخ با این درخت ربّانی در ستیز بوده‌اند. چنانکه بر مطالعه کنندگان تاریخ زندگانی پدران پیغمبر اکرم ﷺ پوشیده نیست.

هفتم: منظور از حفظ شده، حفظ کردن مؤمنین باشد که این امانت را در دل قرار دادند و معرفت و شئون امامان ﷺ را به سینه‌ها سپردند. و این امانت را از اذیّت معاندین حفظ کردند با به کار بستن دستوراتشان در خفا و تقیهٔ پسندیده در مقابل دشمنان، که هم از مقاصد و اغراض فاسد و پلید بدخواهان و هم از فراموشی آثار ارزنده آنان را حفظ نمودند. و نیز با جسم و جان و اموال و فرزندان از ایشان پاسداری و محافظت کردند. و

اینان هستند که امام صادق ﷺ دربارهٔشان فرموده: فرد بسیار روایت کنندهٔ حدیث ما که دلهای شیعیان ما را استوار می‌سازد از هزار عابد بهتر است[1].

و ان شاء الله تعالی در بخش هشتم کتاب به حدّ کافی اخبار این باب را خواهیم آورد.

هشتم. اینکه مراد از امانت محفوظ یعنی: آنکه خداوند در حفظ و رعایت خویش قرار داده است که هیچ کس نمی‌تواند قدرشان را پایین آورد یا از آن منزلتهای رفیع و برجسته‌ای که خداوند برای آنان اختصاص داده ایشان را بر کنار سازد، و یا شئون و مقاماتشان را سلب نماید، که هر چه جباران و ستمگران کوشش کردند که نور الهی را خاموش سازند خداوند درخشندگیش را بیشتر کرد.

و فرق بین این معنی و معنی اول و چهارم اینکه: در وجه اول مقصود حفظ بودن از معدوم و منتفی شدن و نابودی است، که دشمنان و کاهنان بارها قصد نابودی آنان را داشتند، و در پی کشتن ایشان برآمدند. و مراد از معنی چهارم، محفوظ ماندن از زبان معاندین و غاصبین است، و زیرا که امامان ما ﷺ با همه دشمنانی که همواره داشته و بر اطراف زمین مسلط بوده‌اند، دشمنان نتوانسته‌اند نسبت بدی به ایشان بدهند یا با دروغ‌پردازی‌هایشان برای امامان ﷺ منقصتی بسازند.

البته، گروهی از ناصبیها ـ لعنهم الله تعالی ـ به آنان دشنام می‌داده و سب و شتم می‌کرده‌اند، ولی کار ناروایی به آنها نسبت نداده‌اند، و این مطلب با آنچه ذکر گردید منافاتی ندارد، بلکه دشمنان هم به فضل و برتری و عظمت و بزرگواری امامان ﷺ اذعان و اعتراف کرده‌اند، بلکه کتب علمای مخالفین از فضایل ائمهٔ اطهار ﷺ آکنده است.

---

۱. این حدیث را کلینی ﷺ در اصول کافی، ۱ / ۳۳ باب صفة العلم و فضله به سند حسن کالصحیح از معاویة بن عمّار آورده که گفت: به حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ عرض کردم: مردی از شما بسیار روایت نقل می‌کند، بین مردم نشر می‌دهد و آن را در دلهای آنان و دلهای شیعیانتان استوار می‌سازد، و عابدی از شیعیان شما که در روایت همچون او نیست کدامیک بهترند؟ فرمود: فرد بسیار روایت کنندهٔ حدیث ما که دلهای شیعیان ما را استوار می‌سازد از هزار عابد بهتر است.

و نیز به سند صحیحی از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ است که فرمود: عالمی که از علم او استفاده شود از هفتاد هزار عابد بهتر است. ـ اصول کافی، ۱ / ۳۳ باب صفة العلم و فضله، ح ۸ ـ. و شاید اختلاف در برتری به اعتبار اختلاف مراتب و درجات علما و عباد باشد، و مؤید این معنی اینکه در این حدیث نسبت بین عالم و عابد بیان شده در صورتی که در حدیث سابق نسبت بین راوی و عابد است که از اینها به دست می‌آید که اگر راوی حدیث عالم هم باشد و به علم خود عمل کند بهتر است از آنکه عالم نباشد. (مؤلف)

و منظور از این معنی هشتم آن است که: خداوند متعال امامان ﷺ را حفظ فرموده از پایین آوردن مقام آنها به توسط افرادی از قبیل زید بن الحسن و عبدالله افطح و محمد بن عبدالله که ادعای مهدویت نمود، و جعفر کذاب که در صدد نشستن بر جایگاه رفیع امامت گردید، و امثال اینها که مقامی را که خداوند به امامان ﷺ اختصاص داده مدعی شدند، و خداوند دروغ آنان را آشکار ساخت و معجزات و علوم و برتری مقام امامان بر حق ﷺ را بر مردم ثابت نمود، و بدین ترتیب بینی مفتریان و مدّعیان دروغگو را به خاک مالید.

نهم: اینکه معنی محفوظ، مخصوص باشد، چنانکه در قاموس گفته: برای خود حفظ کرد یعنی: مخصوص خود گردانید، پس معنی عبارت امانت محفوظ بنابراین وجه چنین است: خداوند عز و جل امامان ﷺ را برای خویش ساخته و آنان را به کرامت خود اختصاص بخشیده و در دنیا ایشان را نزد خلق به امانت نهاده است.

مؤیّد این وجه روایتی است که از امیرالمؤمنین علی ﷺ آمده که: «**نَحْنُ صَنَایِعُ رَبِّنا وَ الخَلقُ بَعْدُ صَنَایِعُ لَنَا**»؛ ما ساخته شدگان پروردگارمان هستیم و آفریدگان دست پروردهٔ ما می‌باشند[1].

و در توقیعِ شریف روایت شده در احتجاج[2] صنایعنا می‌باشد ـ بدون لام ـ چنانکه در بخش سوّم کتاب معنایش گذشت.

و نیز مؤیّد این وجه است حدیثی قدسی که در بعضی از کتابهای معتبر مروی است که: خداوند عزّ و جل خطاب به پیغمبرش ﷺ فرمود: اشیاء را به خاطر تو آفریدم و تو را برای خودم خلق کردم.

می‌گویم: آنچه در معنی این حدیث به خاطر می‌رسد چند وجه است:

۱ ـ اینکه غرض اولی اصلی، وجود حضرت محمد ﷺ بوده، که مقصود بالاصاله آن حضرت است نه سایر مخلوقات پس اگر خداوند متعال او را نمی‌آفرید غیر او را هم خلق نمی‌کرد.

۲ ـ خداوند عز و جل محمد و آل او ﷺ را آفرید تا کمال قدرت و علمش ظاهر گردد.

---

۱. نهج البلاغه، بخش نامه‌ها.

۲. احتجاج، ۲ / ۲۷۸.

چون کمال مصنوع دلیل کمال صانع آن است، پس آشکار شدن قدرت و علم خداوند به نحو کمال با خلقت محمد و آل او ﷺ تحقق یافته است سپس سایر مخلوقات را آفرید تا شئون و کمالات و منزلت آنها را در تمام عوالم آشکار گرداند.

۳ ـ اینکه خداوند متعال محمد و آل محمد ﷺ را آفرید و آنان را واسطهٔ تمام فیوضات و افاضات قرار داد ـ چنانکه عبارت زیارت جامعه و اخبار بسیار بر این معنی دلالت دارد ـ و هیچ فیضی به هیچ چیز نمی‌رسد مگر به واسطه و به برکت ایشان ﷺ، و چون وجود و هستی عالی‌ترین انواع فیض است، پس خداوند عز و جل تمام غیر آنها را به برکتشان ایجاد نموده، و اگر نبودند خداوند تعالی هم احدی را خلق نمی‌کرد.

احتمال می‌رود معنی فرمایش امام صادق ﷺ نیز همین باشد آنجا که فرموده: خداوند مشیّت را به خود مشیّت آفرید سپس اشیاء را به مشیّت خلق کرد. اینکه: مراد از مشیّت حقیقت محمّدی ﷺ باشد که وجود آن حضرت مطلوب بالاصاله است، و سایر مخلوقات را خداوند به برکت و واسطهٔ آن جناب آفریده است.

و بدان که معانی نه‌گانهٔ یاد شده مبتنی بر آن است که منظور از امانت، امانت الهیّه است، یعنی خداوند متعال آنان را نزد خلق خویش امانت سپرده است، و تعدد معانی به جهت انواع متعدد حفظ و محفوظیّت می‌باشد، و این از قبیل استعمال لفظ در چند معنی نیست، زیرا که حفظ امری است کلّی که بر اصناف و اقسام گوناگونی منطبق می‌شود. بنابراین تمام معانی به این امر برمی‌گردد که امامان ﷺ امانت الهی هستند که خداوند عز و جل به انواع حفظ خود آنان را نگهداشته است.

دهم: اینکه منظور از امانت، امانت نبوی باشد، یعنی اینکه پیغمبر اکرم ﷺ امامان ﷺ را نزد امت خود امانت سپرد تا روز قیامت. و مراد از حفظ آن، امر کردن آن حضرت است به حفظ و رعایت حقوق ایشان، و شاهد بر این وجه حدیثی است که مورد اتفاق شیعه و سنی است اینکه پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: من میان شما دو شییء گرانبها ترک می‌گویم: کتاب خدا و عترتم را... .

و این وجوه ده‌گانه را خداوند متعال به برکت عترت طاهره ﷺ به من الهام فرمود.

یازدهم: یکی از علما فرموده: منظور از امانت: ولایت کلیه و مرتبهٔ والا و رفیعی است

که خداوند متعال برای امامان بر حق ﷺ قرار داده و به ایشان مخصوص گردانیده است، چنانکه در چند روایت آمده، و امامان ﷺ حاملان آن امانت هستند، که تعبیر از آنها به امانت ـ بنابراین وجه ـ مجاز است به قرینهٔ حالّ و محل.

دوازدهم. یکی از هم کیشان ما احتمال داده که: منظور از امانت خود امامان ﷺ می‌باشند و منظور از محفوظ بودنش: حفظ از تغییر و فنا، یعنی: خداوند عز و جل ارواح آنان ﷺ را ـ از میان ارواح ـ به این ویژگی مخصوص گردانیده که از تغییر و فنا محفوظ بمانند.

می‌گویم: مؤید این احتمال فرمودهٔ خداوند متعال است: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُوالجَلالِ وَ الإِكْرَامِ﴾[1]؛ هر کس به روی زمین است فانی است، و وجه پروردگار صاحب جلال و اکرام باقی می‌ماند.

به ضمیمهٔ اخباری که تصریح دارد به اینکه امامان ﷺ وجه الله هستند از جمله:

در تفسیر البرهان به نقل از کافی به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آمده که فرمود: و ماییم وجه خداوند که در زمین میان شما آمدو شد می‌کنیم[2].

و نیز از همان کتاب مروی است که امام صادق ﷺ فرمود: خداوند ما را آفرید، و آفرینش ما را نیکو ساخت، و ما را صورتگری نمود و چه خوب صورتگری کرد، و ما را دیدهٔ خود میان بندگانش قرار داد [که شاهد کردار خلق باشیم] و زبان ناطق خویش گردانید، و دست گسترده بر سر بندگانش قرارمان داد که مایهٔ رأفت و رحمت بر آنها باشیم، و ما را وجه خویش نمود که به وسیلهٔ ما روی به سوی او شود، و ما را دری که بر او دلالت کند ساخت و گنجینه‌دار آسمان و زمینش گردانید. به برکت ما درختان بارور شوند، و میوه‌ها می‌رسند، و نهرها جاری گردند، و از یمن وجود ما باران از آسمان فرو ریزد، و گیاه از زمین همی‌روید، و به عبادت ما خدای عبادت شده است، که اگر ما نبودیم خداوند عبادت نمی‌گشت[3].

می‌گویم: اینکه حضرت صادق ﷺ فرموده: به عبادت ما خدای عبادت شده است، دو

---

۱. سورهٔ رحمن، آیه ۲۷.

۲. البرهان، ۳ / ۲۴۰.

۳. البرهان، ۳ / ۲۴۰.

معنی محتمل است: اول: اینکه هیچ کدام از خلایق آن طور که شایسته است خدای عز و جل را همانند عبادت ایشان عبادت نکرده است، زیرا که معرفتشان به خدای متعال کاملتر از معرفت دیگران است، پس عبادتشان هم همین طور می‌باشد که کمال عبادت فرع کمال معرفت است. بنابراین اگر ایشان ﷺ نبودند خداوند عبادت نمی‌شد. حاصل اینکه عبادت کامل برای خداوند متعال منحصر در عبادت آنان است.

دوم: امامان ﷺ راه اطاعت را در تمام عوالم به بندگان آموختند و چگونگی عبادت را تعلیم کردند، تا جایی که فرشتگان تسبیح و تهلیل را از ایشان یاد گرفتند ـ چنانکه در بخش سوم در حدیث نبوی گذشت ـ پس عبادت آنان سبب عبادت دیگران است، بنابراین به عبادت ایشان خدای عبادت شد، و با راهنمایی آنان خداوند شناخته شد. مؤیّد این معنی روایتی است که شیخ صدوق در کتاب توحید آورده از امام صادق ﷺ که به ابن ابی‌یعفور فرمود: ای پسر ابویعفور؛ ماییم حجّت خداوند در بندگان و گواهان بر خلق و امنای وحی و گنجینه‌داران علم خدا و وجه او ـ که از آن روی به سویش توجه شود ـ و چشم او در خلایقش، و زبان ناطق او، و قلب آگاه او، و دری که از آن به او دلالت شوند، ماییم عاملان به امر خدا و داعیان به راه او، به ما خداوند شناخته شد، و به ما عبادت گردید، ماییم دلالت کنندگان بر خداوند، و اگر ما نبودیم خداوند عبادت نمی‌شد[1].

دنباله‌ای از بحث

ظاهر فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿كُلُّ شَيءٍ هَالِكٌ الَّا وَجْهَهُ﴾[2]؛ همه چیز هلاک شونده است جز وجه او.

به ضمیمهٔ اخباری که تصریح دارد: منظور از وجه الله محمد و آل محمد ﷺ هستند [آن است که ایشان فنا ندارند]. اخبار دیگری نیز دلالت می‌کند که هنگام دمیده شدن صور همهٔ اشیاء فانی می‌شوند حتی ارواح ـ مگر ارواح محمد و آل معصوم او صلوات الله علیهم اجمعین ـ و بعضی از علمای ما همین را اختیار کرده و بدان قائل گشته‌اند.

---

۱. التوحید، ۱۵۲.

۲. سوره قصص، ایه ۸۸.

و علّامهٔ مجلسی در بحار قول به فنای تمام مخلوقات را هنگام انقضای عالم به جماعتی از متکلّمین نسبت داده است[۱].

و عدّه‌ای دیگر قائلند که همهٔ ارواح زنده می‌مانند. احوط آن است که علم این مطلب را به ائمهٔ اطهار ﷺ واگذاریم، چون از مسائل اصولی است و دلیل قطعی هم بر هیچ کدام از دو قول نداریم.

و از جمله روایاتی که بر قول اول دلالت دارد: در احتجاج ضمن جوابهای امام صادق ﷺ به سؤالات و اشکالات زندیق چنین آمده است: زندیق پرسید: آیا روح پس از بیرون شدن از قالب و کالبد خود متلاشی می‌شود یا باقی می‌ماند؟ امام صادق ﷺ فرمود: بلکه باقی است تا هنگامی که در صور دمیده می‌شود پس در آن وقت اشیاء باطل و فانی شوند که نه حس خواهد بود و نه محسوس، سپس دوباره اشیاء بازگردانده شوند همچنان که مدبّر آنها آغازشان کرد، و آن بعد از چهارصد سال است که خلق در آن ایام بیارامند و آن مابین دو دمیدن در صور می‌باشد[۲].

و در نهج البلاغه در یکی از خطبه‌های امیرالمؤمنین ﷺ آمده: و خدای سبحان پس از فنای اشیاء به وحدت و یکتایی بازمی‌گردد که هیچ چیز با او نباشد، همچنان که پیش از آفرینش مخلوقات چنان بود، و بعد از فنای آنها خواهد بود بدون وقت و مکان و هنگام و زمان، در آن هنگام اجلها و وقتها معدوم باشند، و سالها و ساعتها زایل گردیده‌اند، که هیچ نخواهد بود به جز ذات واحد قهّار او[۳]... .

امر دوم: در وجوب حفظ امانتها

حفظ امانت از نظر عقل و نقل واجب است، و نیز باید به اهلش ادا گردد. امّا عقل: دلالت دارد که ترک امانتداری و سهل انگاری در ادای آن ظلم است و زشتی ظلم بر هیچ کس پوشیده نیست.

---

۱. بحار الانوار، ۶ / ۳۳۱.

۲. احتجاج، ۲ / ۹۷.

۳. نهج البلاغه خطبه ۱۸۴. (خطبه ۲۲۸، ص ۷۴۲ فیض).

و امّا در قرآن کریم خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأماناتِ إلى أَهْلِها﴾[1]؛ خداوند شما را امر می‌کند که امانتها را به أهل آنها ادا نمایید.

﴿وَالَّذينَ هُمْ لِأَمٰانٰاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رٰاعُونَ﴾؛ و کسانی که به امانتها و عهدهایشان وفا کننده‌اند.

و نیز فرموده: ﴿لاٰ تَخُونُوا اللهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا اَمٰانٰاتِكُمْ﴾[2]؛ به خدا و رسول خیانت نکنید امانتهایتان را هم خیانت ننمایید.

و امّا اخبار در این باره بسیار است که در مظانّ خود مذکور می‌باشد.

امر سوم: در بیان چگونگی رعایت آن امانت الهی

در این باره باید گفت: این کار به چند امر حاصل می‌شود از جمله:

۱ ـ محبّت امامان عليهم السلام در دل و اعتقاد به ولایت آنان و وجوب اطاعتشان، و این رعایت قلبی را به هر حال باید انجام داد و احدی را در ترک آن عذر نیست.

۲ ـ تمسّک به ملازمت و پیروی آنان عليهم السلام در تمام اوامر و نواهی ایشان و تأسّی جستن به ایشان که غرض از نصب امام عليه السلام همین است.

۳ ـ تلاش کامل در جهت دور کردن آزار و اذیّت از آنان عليهم السلام و این مقدّمهٔ حفظ خود و اسرار و خاندان و مال و فرزندان و شیعیان ایشان است، و همین است که تقیّه برایش تشریع گردیده، و اوامر مؤکّدی دربارهٔ آن وارد شده است.

۴ ـ تمام سعی در رساندن منافع به آنان ـ به آنچه خداوند واجب یا مستحب نموده است ـ.

۵ ـ بیان حقّانیّت و امامت ایشان و بازگو کردن فضایل و مناقب آنان. و آشکار کردن گمراهی مخالفینشان ـ البته برای کسی که اهلیّت داشته باشد و گرنه از آنکه باید با او تقیّه کرد این امور باید مکتوم بماند ـ.

۶ ـ اظهار محبّت قلبی به وسیلهٔ زبان و دست و غیر اینها... و اقسام دیگر نصرت و یاری و رعایت این امانت الهی.

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۸.

۲. سورهٔ انفال، آیهٔ ۲۷.

امر چهارم: اینکه دعا برای تعجیل فرج از مصادیق رعایت امانت است

البته این امر واضح است و نیازی به بیان ندارد، زیرا که دعا برای حضرت قائم ﷺ و درخواست تعجیل فرج و ظهور آن حضرت، تأسّی جستن به حجّتهای برگزیدهٔ الهی و یاری کردن آن حضرت به زبان و تمسّک به شیوهٔ اولیای خدا است، و همین مقدار اشاره برای آنکه گوش شنوا دارد کافی است.

۲۷ ـ إشراق نور امام ﷺ در دل دعا کننده

این مطلب با بیان سه نکته روشن می‌شود:

اول: اینکه بدون تردید حالتها و تغییرات مختلفی به سبب اعمالی که از انسان صادر می‌شود در دل او حاصل می‌گردد، و این معنی را با وجدانمان درک می‌کنیم، اضافه بر این آیاتی از قرآن و احادیثی از خاندان عصمت ﷺ بر آن دلالت دارد. خداوند متعال در وصف اهل ایمان فرموده: ﴿الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُم﴾[1]؛ آنان که چون خداوند یاد شود دلهایشان را ترس می‌گیرد.

و دربارهٔ اهل کفر و طغیان فرموده: ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ﴾[2]؛ سپس با آن همه آیات دلهایتان قساوت گرفت که همچون سنگ یا سخت‌تر از آن شد.

و آیات دیگر... .

و از رسولخدا ﷺ آمده که فرمود: یکدیگر را دیدار کنید و مذاکره و گفتگو نمایید که حدیث کردن مایهٔ جلای دل است، و به تحقیق که دلها سیاه می‌شوند همچنان که شمشیر سیاه می‌گردد.

و اخبار در این باره بسیار است، خواستیم اشاره کنیم.

دوم: هر قدر که عمل صالح نزد خداوند ارزنده‌تر و عظیم‌تر باشد، تأثیرش هم در روشنایی دل بیشتر و تمام‌تر است. لذا بعد از معرفت خداوند و معرفت پیغمبر ﷺ

---

۱. سوره انفال، آیه ۲

۲. سوره بقره، آیه ۷۴

چیزی مهمتر از محبّت و ولایت امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینش ﷺ نیست. به همین جهت مولای ما حضرت ابوجعفر باقر ﷺ به ابوخالد کابلی فرمود: ای ابوخالد؛ به خدا سوگند که نور امام در دلهای مؤمنین از آفتاب درخشنده در روز، روشنتر است، و آنها (امامان) به خدا قسم دلهای مؤمنین را نورانی می‌کنند. خداوند عز و جل نورشان را از هر که بخواهد باز می‌دارد، پس دلهای آن کسان تاریک می‌گردد. و الله ای ابوخالد هیچ بنده‌ای ما را دوست ندارد و به ما تولی نجوید تا آنکه خداوند دلش را پاک سازد، و خداوند دل هیچ بنده‌ای را پاک نمی‌نماید تا اینکه تسلیم ما شود و با ما سازگاری کند، پس هرگاه چنین شد که با ما سازگاری نمود خداوند او را از سختی حساب نگه دارد و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنی بخشد[۱].

و از اموری که شاهد بر این معنی است روایتی است در خرایج از ابوبصیر که گفت: با حضرت ابوجعفر باقر ﷺ داخل مسجد شدم در حالی که مردم وارد و خارج می‌شدند، پس آن حضرت به من فرمود: از مردم بپرس آیا مرا می‌بینند؟ و من هر که را دیدم گفتم: آیا ابوجعفر ﷺ را دیدی؟ می‌گفت: نه ـ با اینکه آن حضرت کناری ایستاده بود ـ تا اینکه ابوهارون مکفوف (نابینا) وارد شد. حضرت فرمود: از این بپرس، به او گفتم: ابوجعفر را دیدی؟ گفت: مگر این نیست که ایستاده؟ گفتم: از کجا دانستی؟ گفت: چگونه ندانم و حال آنکه او نور درخشنده است[۲].

سوم: از تمامی مطالبی که قبل و بعد از این در کتاب آورده‌ایم، عظمت و اهمّیت این عمل شریف یعنی مداومت و اهتمام در دعا برای مولای غایب از دیدگان ﷺ نزد خداوند معلوم می‌شود، و با توجه به آیات و اخبار فواید و آثار آن به دست می‌آید، که پس از این همه برای کسی تردیدی نمی‌ماند که این عمل ارزنده مایهٔ زیاد شدن إشراق نور امام ﷺ در دل دعا کننده خواهد شد به خاطر کمال ایمان او که بر اثر این عبادت و احسان او به مولای خودش به مقدار توانش حاصل می‌گردد، و موجب توجّه امام بر حق ﷺ به او و اشراق نور حضرتش در دل او خواهد شد. ان شاء الله تعالی.

---

۱. کافی ج ۱، ص ۱۹۴

۲. خرایج. فصل اعلام محمد بن علی الباقر ﷺ.

۲۸ ـ مایهٔ طول عمر

اهتمام و مداومت در دعا برای حضرت قائم ﷺ و تعجیل فرج و ظهور شریفش، مایهٔ طول عمر، و نیز سایر آثار و فواید صلهٔ رحم است. ان شاء الله تعالی.

و دلیل بر این معنی بطور خصوص روایتی است که در فضیلت دعای منصوصی آمده، و آن اینکه: در مکارم الأخلاق مروی است که هر که این دعا را پس از هر نماز واجب بخواند و بر آن مواظبت کند، آنقدر زنده خواهد ماند که از زندگانی سیر و ملول شود و به دیدار مولی صاحب الزمان عجّل الله فرجه مشرّف گردد. دعا چنین است: «**اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ محمَّدٍ، اللّٰهُمَّ اِنَّ رَسُولَکَ الصّادِقُ الْمُصَدَّقُ صَلَواتُکَ عَلَيْهِ وَآلِهِ قالَ: اِنَّکَ قُلْتَ: ما تَرَدَّدْتُ في شَيْءٍ اِنَا فاعِلُهُ کَتَرَدُّدي في قَبْضِ رُوحِ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنِ يَکْرَهُ الْمَوْتَ وَاَنَا أکْرَهُ مَسٰاءَتَهُ، اللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ محمَّدٍ وَعَجِّلْ لِأوْلِيائِکَ الْفَرَجَ وَالْنَصْرَ وَالْعافِيَةَ، وَلا تَسُؤْني في نَفْسي وَلا في فُلانٍ**». به جای کلمهٔ فلان نام هر کس را بخواهد می‌برد[1].

اگر بگوئید: چه جهت دارد که دلالت این دعا برای تعجیل فَرَجِ حضرت صاحب الزمان ﷺ باشد؟

می‌گویم: وجه استدلال به این دعا در بخش چهارم کتاب در حرف فاء گذشت که با فرج آن حضرت، فرج تمام اولیای خدا حاصل می‌گردد، و نیز عافیت و نصرت آنان در زمان ظهور تحقق خواهد یافت، اضافه بر اینکه در بعضی از روایات این عبارت چنین است: «**وَعَجِّلْ لِوَلِيِّکَ الفَرَجَ...**».

که برای کاوشگران در روایات و اخباری که از امامان بر حق ﷺ رسیده و دعاهایی که از ایشان نقل شده تردیدی نیست که: منظور از ولیّ ـ در آنجا که بطور مطلق بیاید مثل همین مورد ـ خصوص مولی صاحب الزمان ﷺ است. برای روشن شدن صحت مطلب به دعای مولای ما حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا ﷺ و دعایی که بعد از نماز شب روایت شده، و زیارت روز جمعه و... مراجعه شود.

---

۱. مکارم الاخلاق، ۲۸۴.

اگر بگویید: احتمال دارد که ولیّ در اینجا به معنی مؤمن باشد، چون اطلاق ولیّ بر آن نیز در روایات شایع است.

می‌گویم: این احتمال بعید و توجیه بی‌پایه‌ای است، زیرا که آنچه ما ذکر کردیم به چند وجه نیز تأیید می‌شود، از جمله:

۱ ـ آنچه در فضیلت این دعا روایت گردیده که موجب تشرّف به دیدار حضرت صاحب الأمر ﷺ می‌شود، بر آگاهان به شیوه‌ها و سَبْکها و ویژگیهای دعاها پوشیده نیست که مترتّب شدن این اثر بدین جهت است که این دعا در حقّ صاحب الامر عجل الله فرجه می‌باشد.

۲ ـ آنچه از بعضی دعاها ـ مثل دعای روز عرفه از صحیفهٔ سجّادیّه ـ و بعضی از روایات استفاده می‌شود که از آداب دعا مقدّم داشتن دعا در حق صاحب الزمان روحی فداه پس از حمد خداوند و صلوات بر پیغمبر و آل او ﷺ، می‌باشد، که پیش از دعا برای خودش برای آن حضرت دعا کند، و دعای مورد بحث به همین ترتیب است.

۳ ـ غالباً دعا برای فرج و پیروزی و عافیت در دعاهایی که از امامان ﷺ رسیده مخصوص به حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه است. پس از تمام این مطالب کسی که با کلمات ائمه ﷺ انس دارد، اطمینان می‌یابد بلکه قطع و یقین پیدا می‌کند که منظور از ولیّ در اینجا خصوص مولایمان صاحب الزمان ﷺ است. اضافه بر اینکه دعا برای آن حضرت عجل الله فرجه که در تعقیب نمازهای امامان واقع بوده نیز مؤید آن است که بگوییم منظور از ولیّ ـ در این دعا ـ همان حضرت است.

تمام این بحثها در صورتی است که روایت لِوَلِیِّکَ باشد. امّا بر مبنای روایت لِأَوْلِیائِکَ، باز دعا برای تعجیل فرج و ظهور آن حضرت است، چون به فرج آن حضرت فَرجِ حقیقی کلّی برای همهٔ اولیای خدا حاصل می‌گردد ـ چنانکه بیان کرده‌ایم ـ.

و امّا شرح و توجیه این عبارت: «مٰا تَرَدَّدْتُ فی شَیءٍ اِنَا فاعِلُهُ».

در بخش آیندهٔ کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و نیز سند این دعا را همانجا بررسی و بیان خواهیم نمود.

و دلیل بر مطلب مورد بحث: آنچه به طور عام در فضیلت صلهٔ رحم و احسان به

نزدیکان رسیده که مایهٔ طول عمر است، می‌باشد، به ضمیمهٔ آنچه در روایات آمده که صلهٔ نزدیکان پیغمبر ﷺ و امیرالمؤمنین ؑ از صلهٔ خویشاوندان نسبی بهتر است، پس هرگاه صلهٔ رحم و محترم شمردن پیوندهای نسبی موجب طول عمر باشد، احسان به نزدیکان پیغمبر ﷺ به طریق اولی این اثر را دارد. و در نزدیکان پیغمبر ﷺ و امیرمؤمنان ؑ کسی بهتر از مولای ما صاحب الزمان ؑ نیست. بنابراین آن حضرت از مهمترین مصادیق این عنوان است. و در اینجا دربارهٔ چند موضوع بحث می‌کنیم:

اول: در بیان اینکه صلهٔ رحم مایهٔ طول عمر است.

دوم: اینکه صلهٔ رحم پیغمبر ﷺ مؤکّدتر و بهتر است.

سوم: بیان اینکه دعا کردن صله و احسان است.

موضوع اول: صلهٔ رحم مایهٔ طول عمر است

دلیل بر این موضوع به سند صحیحی از محمد بن عبیدالله منقول است که گفت: حضرت ابوالحسن الرضا ؑ فرمود: بسا مردی که سه سال از عمرش باقی مانده رَحِمش را صله می‌کند، پس خداوند عمرش را سی سال قرار می‌دهد و خدا هر چه که خواهد می‌کند[1].

و نیز از حضرت ابوجعفر باقر ؑ آمده که فرمود: صلهٔ ارحام: اعمال را پاک؛ و اموال را افزون؛ و بلا را دور می‌سازد، و حساب را آسان نموده و اجل را به تأخیر می‌اندازد[2].

و از همان حضرت ؑ است که فرمود: صلهٔ ارحام خُلق و خوی را خوش؛ و دست و دل را باز؛ و نفس را پاکیزه؛ و روزی را فراخ می‌سازد. و اجل را به تأخیر می‌اندازد[3].

و به سند دیگری از امام باقر ؑ آمده که فرمود: صلهٔ ارحام اعمال را پاکیزه و بلا را دفع و اموال را افزون می‌گرداند، و عمر را طولانی و روزی شخص را فراخ می‌نماید. و در خانواده به او محبوبیّت دهد[4].

---

۱. کافی، ۲ / ۱۵۰.
۲. کافی، ۲ / ۱۵۰
۳. کافی، ۲ / ۱۵۲ ح ۱۲.
۴. کافی، ۲ / ۱۵۲ ح ۱۳

و از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: صلهٔ رحم و خوشرفتاری با همسایگان شهرها را معمور و عمرها را زیاد گردانند[1].

و به سند دیگری از آن حضرت است که فرمود: رسولخدا ﷺ فرموده: هر آنکه مایل باشد مرگش به تأخیر افتد و روزیش وسعت یابد صلهٔ رحم نماید[2].

و به سند دیگری نیز از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: رسولخدا ﷺ فرمودند: بسا قومی فاجر و بدکار که افراد خوبی نیستند، چون صلهٔ رحم به جای آورند اموالشان برکت یابد و عمرهایشان طولانی شود، تا چه رسد به اینکه نیکوکار باشند[3].

و اخبار بسیار دیگر که آوردن آنها کتاب را طولانی می‌کند غرض این بود که اشاره‌ای بشود.

موضوع دوم: صلهٔ رَحِم پیغمبر ﷺ مؤکّدتر و بهتر است

دلیل بر آن: در کافی به سند صحیحی از عمر بن زید روایت است که گفت: به حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ عرض کردم: ﴿الَّذینَ یَصِلُونَ ما أمَرَ اللهُ بِهِ أنْ یُوصَلَ﴾[4]؛ و کسانی که آنچه را خداوند به پیوندش امر فرموده پیوند آن را رعایت کنند. فرمود: در رحم آل محمد ﷺ می‌باشد دربارهٔ رحم و نزدیکان تو نیز هست. سپس فرمود: از آنان مباش که موضوعی را تنها به یک مورد اختصاص می‌دهند[5].

و نیز در همان کتاب از حضرت رضا ﷺ آمده که فرمود: همانا رحم آل محمد، امامان ﷺ به عرش آویخته، می‌گوید: خدایا پیوسته‌دار آنکه مرا پیوندد و بریده ساز هر که از من بِبُرد. سپس همین امر در ارحام مؤمنین جاری است. آنگاه این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَاتَّقُوا اللهَ الَّذی تَسائَلُونَ بِهِ وَالأَرْحامَ﴾[6]؛ و تقوای خدای را پیشه کنید که هنگامی که از

---

۱. کافی، ۲ / ۱۵۲ ح ۱۴.
۲. کافی، ۲ / ۱۵۲ ح ۱۶
۳. کافی، ۲ / ۱۵۵ ح ۲۱.
۴. سورهٔ رعد، آیهٔ ۲۱.
۵. کافی، ۲ / ۱۵۶ ح ۲۸
۶. سوره نساء، آیه ۱، وکافی، ۲ / ۱۵۶، ح ۲۶.

یکدیگر چیزی می‌خواهید نام او را می‌برید و از (قطع) خویشاوندانتان بپرهیزید.

و در تفسیر امام و مولای ما حضرت ابومحمد الحسن العسکری ﷺ است که فرمود: رسولخدا ﷺ فرمودند: هر آنکه حق نزدیکان پدر و مادرش را رعایت کند در بهشت هزار درجه داده می‌شود که فاصلهٔ هر دو درجهٔ آن، مقدار دویدن اسب سریع تربیت شده به مدت صد هزار سال است، یکی از درجات از نقره؛ دیگری از طلا و دیگری از مروارید و دیگری از زمرد و دیگری از مشک و دیگری از عنبر و دیگری از کافور، و آن درجات از این اصناف است. و هر که حقّ نزدیکان محمد و علی را رعایت نماید درجات و ثوابهای فزونتری خواهد یافت به قدر بالاتر بودن و افضلیت محمد و علی بر والدین خودش.

و فاطمه ﷺ به یکی از زنها فرمود: دو پدرِ دینِ خود ـ محمد و علی ـ را خشنود بدار با خشم و ناخشنودی والدین نسبی‌ات؛ امّا والدین نسبی خود را با خشم ابوین دینت خشنود مکن، که اگر ابوین نسبی تو ناخشنود گردند محمد و علی ﷺ آنان را با ثواب یک جزء از صد میلیون جزء از ثواب یک ساعت عبادتشان، راضی و خشنود خواهند کرد. و اگر ابوین دینت ناخشنود شوند پدر و مادر نَسَبی تو نمی‌توانند آنان را راضی کنند، چون ثواب طاعات اهل دنیا هم با خشم ایشان یکسان نیست.

و حسن بن علی ﷺ فرمود: بر تو باد که به بستگان ابوین دینت محمد و علی احسان نمایی، هر چند که (لازمه‌اش) تضییع حقوق نزدیکان پدر و مادر نسبی تو باشد. و مبادا که حقوق بستگان والدین دینت را با رعایت حقوق بستگان نسبی خود، تضییع نمائی، زیرا که شکرگزاری آنها نزد ابوین دینت محمد و علی ثمربخش‌تر است برای تو از شکرگزاری اینها نزد پدر و مادر نسبی تو، به درستی که نزدیکان ابوین دینت محمد و علی اگر مقدار بسیار اندکی نزد ایشان از تو سپاسگزاری کنند، پس نظر و توجه آن دو به تو گناهانت را می‌ریزد هر چند که از زمین تا عرش را پر کرده باشد. ولی اگر نزدیکان ابوین نسبی تو نزد ایشان از تو تشکر نمایند در صورتی که خویشاوندان ابوین دینت را تضییع کرده باشی هیچ کاری برایت نمی‌توانند انجام دهند.

و علی بن الحسین ﷺ فرمود: به درستی که حق نزدیکان ابوین دینمان محمد و علی

صلوات الله علیهما و اولیائهما، از قرابتهای ابوین نسبی ما برتر و سزاوارتر است، ابوین دینمان ابوین نسبی ما را راضی خواهند کرد، ولی ابوین نسبی ما نمی‌توانند ابوین دینمان را از ما راضی نمایند.

و محمد بن علی ﷺ فرمود: هر آن کس ابوین دینش محمد و علی و نزدیکان آنها نزد او گرامی‌تر و محبوب‌تر باشند از ابوین خودش و نزدیکانشان، خداوند متعال به او خواهد گفت: آنکه بهتر بود برتر داشتی و آنکه شایسته‌تر بود ایثار کردی، حتماً تو را در بهشت جاویدانم و همدمی اولیائم پیشتر قرار می‌دهم.

و جعفر بن محمد ﷺ فرمود: هر کس از قضاء حوائج نزدیکان ابوین دینش و نزدیکان ابوین نسبی‌اش عاجز بماند که با یکدیگر مخالفت داشته باشند، پس اقربای ابوین دینش را مقدم بدارد و بر نزدیکان ابوین نسبی ترجیح دهد، خداوند عز و جل روز قیامت می‌فرماید: همچنان که خویشاوندی ابوین دینش را مقدم داشت شما [ای فرشتگان] نیز او را در بهشتم مقدم بدارید، پس در آن درجات بالاتر از آنچه خداوند برایش آماده کرده بود هزار هزار برابر فزونی یابد.

و موسی بن جعفر ﷺ در حالی که به آن حضرت عرض شد: فلانی پولی داشت به مبلغ هزار درهم، دو کالا بر او عرضه شد که آنها را بخرد ولی پولش به مقدار خرید هر دو نبود، پرسید کدامیک برای من سودمندتر است؟ گفتند: این یکی هزار برابر سودش بیشتر است، حضرت فرمود: آیا به عقل او لازم نیست که آن بهتر را اختیار کند؟ عرض کردند: چرا، فرمود: پس این چنین است ایثار کردن خویشان ابوین دینت محمد و علی، ثوابش بهتر و چندین برابر آن است، چون فضل آن به مقدار فضل و برتری محمد و علی ﷺ بر ابوین نَسَبی او است.

و به حضرت رضا ﷺ گفته شد: آیا خبر ندهیم به شما که زیان دیدهٔ وا مانده کیست؟ فرمود: چه کسی است؟ گفتند: فلانی دینارهای خود را در مقابل درهمهایی که گرفته فروخته است، پس ثروت او از ده هزار دینار به ده هزار درهم برگشته است. حضرت رضا ﷺ فرمود: اگر کسی یک بدرهٔ زر به هزار درهم تقلّبی بفروشد آیا عقب مانده‌تر و زیانبارتر از او نیست؟ گفتند: چرا فرمود: به شما خبر دهم چه کسی از این هم زیانبارتر

و حسرتمندتر است؟ عرض کردند: آری. فرمود: اگر کسی هزار کوه طلا داشته باشد آنها را به هزار نخود طلای تقلّبی بفروشد آیا عقب مانده‌تر و حسرتمندتر از این نیست؟ گفتند: آری. فرمود: آیا خبرتان ندهم از این هم وامانده‌تر و حسرتمندتر کیست؟ گفتند: چرا. فرمود: انکه در نیکی و احسان خویشان ابوین نَسَبی خود را بر خویشان ابوین دینش محمد و علی صلی الله علیهما و آلهما ترجیح دهد. زیرا که ارزش و فضیلت خویشان محمد و علی ابوین دین او بر خویشان ابوین نسبی‌اش از فضل و ارزش و فضیلت خویشان محمد و علی ابوین دین او بر خویشان ابوین نسبی‌اش از فضل و ارزش هزار کوه طلا بر هزار نخود طلای تقلّبی برتر است.

و محمد بن علی الرضا ﷺ فرمود: هر کس خویشاوندان دو پدر دینش محمد و علی صلی الله علیهما و آلهما را بر خویشاوندان ابوین نسبی‌اش برگزیند. خداوند متعال بطور علنی روز قیامت او را برگزیند و به خلعتهای گرامی خویش او را شهرت دهد، و بر بندگان شرافت و برتری بخشد مگر بر کسی که با او در فضایل یا مرتبه و مقام مساوی باشد.

و علی بن محمد ﷺ فرمود: از گونه‌های بزرگداشت جلال خداوند: ترجیح دادن نزدیکان ابوین دینت محمد و علی بر نزدیکان ابوین نَسَبی‌ات می‌باشد. و از کوچک شماری جلال الهی ایثار کردن خویشان ابوین نسبی‌ات بر ابوین دینت محمد و علی ﷺ می‌باشد.

و حسن بن علی ﷺ فرمود: مردی که عیالش گرسنه شده بودند از خانه بیرون رفت و در طلب غذایی برای آنها کوشش نمود، پس درهمی کسب کرد. و با آن نان و خورشی خرید. بین راه به یک مرد و زن از نزدیکان محمد و علی ﷺ رسید و آنها راگرسنه یافت. با خود گفت: اینها از بستگان خودم شایسته‌ترند. پس آنچه داشت به آنها داد، و ندانست که چه عذری در منزلش بیاورد. سپس راه رفت و فکر می‌کرد که چه علّتی برای خانواده‌اش بگوید و چه جوابی بدهد که چیزی برایشان نبرده است.

در همین حال که متحیّرانه قدم می‌زد. قاصدی در پی او آمده بود که راهنماییش کردند و نامه‌ای از مصر با پانصد دینار به او داد و گفت: این مقدار از ثروت پسر عموی تو است

که در مصر از دنیا رفت، و صد هزار دینارش در دست تجار و بازرگانان مکّه و مدینه است و چندین برابر هم املاک و اموال در مصر ترک گفته است.

پس آن پانصد دینار را گرفت و بر خانواده‌اش وسعتی داد، شب هنگام در خواب رسولخدا ﷺ و علی ﷺ را دید، فرمودند: چگونه می‌بینی ثروتی را که به تو رسید به خاطر ایثار خویشاوندانمان بر خویشان خودت.

سپس در مکّه و مدینه کسی نماند که از آن صد هزار دینار چیزی بر ذمه‌اش بود مگر اینکه محمد و علی ﷺ در خوابش آمدند و به او فرمودند: آیا فردا اقدام به پرداخت حق فلانی از ارث پسر عمویش می‌کنی یا تو را هلاک و نابود کنیم و نعمتها و حشمتها را از تو بگیریم؟

پس همگی آنچه بر ذمّه داشتند برای آن شخص فرستادند تا اینکه صد هزار دینار نزد وی جمع گردید، و نیز در مصر احدی باقی نماند از کسانی که از اموال او چیزی بر عهده‌شان بود مگر اینکه محمد و علی ﷺ به خوابش آمدند و او را با تهدید امر فرمودند که به سرعت اقدام به پرداخت مال آن شخص نماید، و محمد و علی ﷺ بار دیگر به خواب آن شخص آمدند و به او فرمودند: چگونه یافتی کار سازی خدا را نسبت به تو؟ و ما دستور دهیم کسانی را که در مصر بودند که به سرعت اموال تو را بفرستند و حاکم آن را دستور دهیم که املاک و مستغلات را بفروشد و توسط پیکی پولهایش را برایت بفرستد تا در مدینه به جای آنها املاکی خریداری نمایی. عرض کرد: آری.

پس محمد و علی ﷺ به خواب حاکم مصر رفتند و به او فرمودند: که املاک مزبور را بفروشد و توسط پیکی قیمت آنها را برای آن شخص بفرستد. آنگاه سیصد هزار دینار برایش ارسال شد و ثروتمندترین افراد مدینه گردید، سپس رسولخدا ﷺ به خوابش آمد و فرمود: ای بندهٔ خدا این پاداش تو در دنیا است به خاطر ایثار نزدیکانم بر نزدیکان خودت، و در آخرت به جای هر دانه از این مال در بهشت هزار قصر به تو بدهم که کوچکترین آنها از دنیا بزرگتر باشد و یک سر سوزنش از دنیا و آنچه در آن است بهتر است[۱].

---

۱. تفسیر امام حسن عسکری ﷺ، ص ۱۱۳

موضوع سوم: اینکه دعا صله و احسان است

به بیان اینکه: احسان و صله به دو امر حاصل می‌شود:

یکی: منفعت رساندن به دیگری.

دوم: دفع زیان از غیر، و این هر دو با دعاکردن حاصل می‌گردد.

چون از منافع بزرگ و ارزشمند احترام است، و بدون تردید دعاکردن نوعی احترام است. همچنین قبلاً گذشت که دعا برای تعجیل ظهور حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه ـ با شروطی که مقرّر شده ـ سبب جلو افتادن آن است و با آن؛ همه گونه خیر و برکت آشکار می‌گردد و همهٔ ضررها از بین می‌رود، و نیز از جمله آثار دعا مسرّت و خرسندی کسی است که برایش دعا می‌شود، و سرور آن حضرت خود منفعتی عظیم است.

و دیگر اینکه: دانستیم دعا در جلو افتادن ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه تأثیر دارد، و با ظهورش از خود و شیعیانش غم و اندوه برطرف می‌شود و همّ و غمّ و سختی و مشقّت دور می‌گردد، بلکه خود دعا در دفع همّ و غمّ مؤثّر می‌باشد.

و از دلایل اینکه اعانت و احترام به زبان از مصادیق صله و احسان است روایتی است که در مجلّد یازدهم بحار مسنداً از جابر از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آمده که گفت: بر آن حضرت داخل شدم و نیازمندیم را شکایت کردم، حضرت فرمود: ای جابر نزد ما درهمی نیست، دیری نگذشت که کُمَیت بر آن حضرت وارد شد و عرضه داشت: فدایت شوم اگر اجازه دهید قصیده‌ای برایتان بخوانم؟ فرمود: بخوان. کمیت قصیده‌ای خواند. حضرت فرمود: ای جوان از آن اتاق بدره‌ای بیرون بیاور به کمیت بده.

سپس کُمَیت عرضه داشت: فدایت شوم اگر بخواهید اجازه دهید سومین قصیده را بخوانم؟ فرمود: بخوان، بعد از خواندن کمیت؛ امام فرمود: ای جوان از آن اتاق بدره‌ای بیرون آور به کمیت بده، جابر گوید: پس بدره‌ای بیرون آورد و به کمیت داد.

کمیت گفت: فدایت شوم به خدا قسم من شما را به خاطر دنیا دوست نمی‌دارم. و از این اشعار جز صلهٔ رسولخدا ﷺ و حقوقی که خداوند بر من قرار داده چیزی نخواستم. گوید: پس حضرت باقر ﷺ برای او دعا کرد سپس فرمود: ای جوان این بدره‌ها را به جای

خود بازگردان. جابر گوید: در دلم گفتم: به من فرمود درهمی ندارم و برای کمیت سی هزار درهم امر فرمود!

گوید: آنگاه کمیت برخاست و رفت، به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم فرمودی: نزد من درهمی نیست با این حال برای کمیت سی هزار درهم امر کردی! فرمود: ای جابر، برخیز و به آن اتاق برو. جابر گفت: برخاستم و به آن اتاق رفتم هیچ اثری از آن درهم‌ها نیافتم، به خدمت آن حضرت برگشتم، فرمود: ای جابر آنچه از شما مخفی داشته‌ایم بیش از آن است که برای شما آشکار کرده‌ایم، سپس برخاست دستم را گرفت و به آن اتاق برد، و با پایش به زمین زد ناگاه چیزی شبیه گردن شتر از طلا بیرون آمد، سپس فرمود: ای جابر این را بنگر و به کسی ـ جز افراد مورد اطمینان از برادرانت ـ مگوی، خداوند بر آنچه بخواهیم ما را توانا ساخته، و اگر بخواهیم زمین را برانیم این کار را می‌کنیم[1].

وجه دلالت این حدیث اینکه: کمیت مدح با زبان را صلهٔ پیغمبر ﷺ دانست و امام ﷺ نیز این معنی را امضا و تصدیق کرد، دعا برای امام ﷺ نیز همین طور است زیرا که آن نیز احسان و احترام است.

۲۹ ـ تعاون در نیکیها و تقوی

دعا کردن برای تعجیل فرج حضرت قائم ﷺ کمک و تعاون بر نیکی و تقوی است که خداوند متعال به آن امر فرموده است: ﴿تَعٰاوَنوا عَلَى البِرِّ وَالتَّقوىٰ﴾[2]؛ در نیکی و تقوی یکدیگر را یاری کنید.

۳۰ ـ یاری خداوند متعال

این دعا موجب نصرت و یاری خداوند تعالی برای دعا کننده، و پیروزی او بر دشمنانش می‌باشد، دلیل بر این فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ﴾[3]؛ و به

---

۱. بحار الانوار، ۴۶، ۲۳۹.

۲. سورهٔ مائده، آیهٔ ۲.

۳. سورهٔ حج، آیهٔ ۴۰.

تحقیق هر که خدا را یاری کند او را کمک خواهد کرد.

و نیز فرموده: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللهَ يَنْصُرْكُمْ﴾[۱]؛ اگر خدا را یاری کنید او هم شما را یاری خواهد فرمود.

توضیح اینکه: بی‌تردید خداوند تبارک و تعالی نیازی به یاری احدی از خلایق ندارد، پس مراد به یاری و نصرتی که امر فرموده آن است که اولیای او را یاری کنند، و چون دعا برای تعجیل ظهور صاحب الزمان ؑ از اقسام نصرت و یاری به زبان است از مصادیق این عنوان می‌باشد، شاهد این مطلب احادیث بسیاری است، از جمله:

۱ ـ در فوائد المشاهد از مولای مظلوم ما حضرت ابی‌عبدالله الحسین ؑ آمده که در شب عاشورا فرمود: جدم به من خبر داد که: فرزندم حسین ؑ در طف کربلا غریب و تنها و تشنه کشته می‌شود، پس هر که او را یاری کند مرا یاری کرده و فرزندش قائم ؑ را نیز یاری نموده است، و هر کس با زبان ما را یاری کند روز قیامت در حزب ما خواهد بود.

۲ ـ فرمودهٔ حضرت رضا ؑ به دعبل: مَرْحَباً بناصِرِنا بيدِهِ وَلسانِهِ؛ آفرین به یاری کنندهٔ ما به دست و زبانش[۲].

۳ ـ در وصیت مولای ما حضرت جعفر بن محمد صادق ؑ به عبدالله بن جُندَب آمده: ای پسر جُنْدَب برای خداوند تبارک و تعالی دژی از نور است که آن را زبرجد و حریر احاطه کرده، و با دیبا و سندس بالا رفته است، این در را میان دوستان و دشمنان ما می‌زند، پس چون مغز سر می‌جوشد و دلها به حنجره‌ها می‌رسد و کبدها از طولانی شدن موقف قیامت می‌پزد، اولیای خدا را به این در داخل می‌کنند که در امن و پناه الهی خواهند بود، داخل آن: آنچه دلها اشتها کند و چشمها لذّت برد برای آنهاست در حالی که دشمنان خدا را عرق تا دهان رسیده و پراکندگی آنان را فراگرفته و به آنچه خداوند برای آنها [از عذاب] مهیّا نموده است نگاه می‌کنند و می‌گویند: ﴿مَالَنَا لاَ نَرىٰ رِجَالاً كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الأَشْرارِ﴾[۳]؛ چه شده که امروز مردان مؤمنی که از اشرار می‌شمردیم نمی‌بینیم، پس اولیای

---

۱. سورهٔ محمد، آیهٔ ۷

۲. بحار الانوار، ۴۵ / ۲۵۷

۳. سورهٔ ص، آیهٔ ۶۲

خدا به آنها می‌نگرند و به آنها می‌خندند، و همین است فرمودهٔ خدای تعالی که: ﴿إتَّخَذْنَاهُمْ سُخْرِيّاً أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الأَبْصَارُ﴾[1]؛ [اهل عذاب گویند]: ما مؤمنان را [در دنیا] به مسخره می‌گرفتیم [آیا در دوزخ نیستند] یا چشمان ما آنها را نمی‌بیند. و نیز فرموده: ﴿فالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الأَرائِكِ يَنْظُرُونَ﴾[2]؛ پس در این روز [قیامت] آنها که ایمان آورده‌اند از حال کافران می‌خندند بر تختها تماشا می‌کنند. آنگاه کسی که مؤمنی از دوستان ما را به کلمه‌ای کمک کرده باشد باقی نماند مگر اینکه خداوند او را بی‌حساب وارد بهشت نماید.

و شاهد مطلب در آخر حدیث مشهود است.

۳۱ ـ هدایت به نور قرآن مجید

چنانکه گفته‌ایم: دعا برای حضرت قائم ؑ موجب فزونی اشراق انوار الهی در دل می‌گردد، و چون زمین دل به نور پروردگارش روشن و درخشان شود، انسان به نور کلام مجید خداوند هدایت و راهنمایی گردد، بطوری که به راه دیگری نرود، و از قرآن چیزهایی خواهد فهمید که دیگران نمی‌فهمند، و قرآن بر دردهای دلش شفا و رحمت خواهد بود.

و نیز: شکّی نیست که هر قدر ایمان کاملتر و تمام‌تر باشد، استفادهٔ شخص از قرآن و بهره‌وریش از آثار آن بیشتر و بهتر است، همانطور که اگر کسی مزاجش سالم باشد از غذاهای لذیذ و خوشمزه بهرمند می‌شود و لذّت می‌برد، ولی اگر مزاجش فاسد باشد نه تنها از آنها لذّت نمی‌برد که برای بدنش زیانبار و اذّیت کننده نیز هست تا وقتی که خودش را معالجه نماید و آن را مداوا کند و ریشهٔ بیماری را از بدنش بیرون برد، پس هر چه سوء مزاج کم بشود آثار غذاهای پاکیزه و لذیذ در بدن بیشتر آشکار می‌گردد تا آنگاه که به کلّی مرض برطرف شد تمام آثار غذاهای لذیذ و منافع آنها در بدن ظاهر می‌شود.

---

۱. سورهٔ ص، آیهٔ ۶۳.

۲. سورهٔ مطففین، آیهٔ ۳۴

دل نیز همین طور است، اگر مُهر و شک و زنگار به وسیلهٔ نور ایمان از آن برداشته شود، آثار هدایت قرآن در آن آشکار می‌گردد، و هر قدر که ایمان کاملتر شود، صاحبش بینش و علم و انتفاع و هدایت بیشتری یابد، خداوند عز و جل در بیان این امر فرموده: ﴿قُلْ هُوَ لِلّذینَ آمنُوا هُدیً وَشفاءٌ وَالّذینَ لا یُؤمنونَ فی آذانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَیْهِمْ عمیً﴾[1]؛ بگو این قرآن برای آنها که ایمان آورده‌اند هدایت و شفا است، و کسانی که ایمان نمی‌آورند گوشهایشان سنگین است و این موجب کوری و جهل آنان است.

و چون در گذشته بیان داشتیم که اهتمام در دعا برای مولایمان حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه از اموری است که مایهٔ کمال ایمان است، پس هدایت شدن کامل به قرآن بر آن مترتّب می‌باشد، و شاهد بر این فرمودهٔ خدای عز و جل است که: ﴿ذَلِکَ الکِتَابُ لا رَیبَ فیهِ هُدَیً للمتَّقین﴾[2]؛ آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست که روشنگر راه تقوی پیشگان است.

و در کمال الدین دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ: ﴿الّذینَ یُؤمِنُونَ بِالْغَیْبِ﴾[3]؛ آنان که به غیب ایمان می‌آورند.

از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: آنکه به قیام قائم ﷺ ایمان آورده که حق است.

و نیز در روایات دیگری از آن حضرت است که فرمود: غیب، حجّت غایب است، و شاهد آن فرمودهٔ خداوند عز و جل می‌باشد که: ﴿وَیَقُولُونَ لَولا أُنْزِلَ عَلَیهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُل إِنَّما الْغَیْبُ لِلّٰهِ فَانْتَظِرُوا إِنّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرینَ﴾[4]؛ و (کافران) می‌گویند چرا آیتی از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود پس بگو منتظر باشید که ما نیز از منتظران هستیم.

وجه استشهاد اینکه: دعا کننده مصداق ایمان آورنده به حقّانیّت قیام قائم ﷺ است، و دلیل بر آن دعای او است. و در کتاب ابواب الجنّات در این باره مطالبی بیان نموده‌ام که شبهه‌ها را زایل می‌سازد.

---

۱. سوره فصلت، آیه ۴۴
۲. سوره بقره، آیه ۲
۳. سوره بقره، آیه ۲
۴. سوره یونس، آیه ۲۰.

۳۲ ـ شناخته شدن نزد اصحاب اعراف

چون با دعا کردنِ مولایمان صاحب الزمان عجل الله فرجه اصحاب اعراف را یاری کرده، و نزد آنان شناخته شده است، پس در حق او شفاعت می‌کنند و به شفاعت آنها وارد بهشت گردد. خداوند عز و جل فرموده: ﴿وَ عَلَى الأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ﴾[1]؛ و بر أعراف رجالی هستند که هر یک را به چهره‌هایشان می‌شناسند.

سخن در اینجا پیرامون سه امر می‌باشد:

اوّل: معنی اعراف: علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود به سند صحیحی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آورده که فرمود: اعراف بلندیی است بین بهشت و جهنم، و رجال: امامان صلوات الله علیهم می‌باشند[2]... .

دوّم: رجال أعراف کیانند؟ چنانکه در حدیث فوق ـ در روایت علی بن ابراهیم ـ دانسته شد آنها امامان ﷺ هستند.

و نیز در مجمع البیان از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ است که فرمود: آنان آل محمد ﷺ هستند، داخل بهشت نشود مگر کسی که ایشان را شناخته و آنها او را شناخته باشند، و به جهنم داخل نشود مگر آن‌کس که آنان را انکار کند و آنان او را انکار نمایند[3].

و در تفسیر البرهان از آن حضرت آمده که فرمود: ماییم آن رجال. امامان از ما، می‌شناسند چه کسی داخل جهنم و چه کسی داخل بهشت می‌شود. همانطور که شما در قبائلتان مرد را می‌شناسید که خوب است یا بد[4].

و نیز در همان تفسیر مسنداً از امام باقر و امام صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خدای عز و جل: ﴿وَ عَلَى الأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ﴾، فرمود: آنان امامان هستند.

و نیز به سند صحیحی از بُرَید بن معاویة عجلی آمده که گفت: از حضرت ابوجعفر

---

۱. سوره اعراف، آیه ۴۶
۲. تفسیر قمی، ۱ / ۲۳۱
۳. مجمع البیان، ۴ / ۴۲۳.
۴. البرهان، ۲ / ۱۸

باقر ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾، پرسیدم. فرمود: دربارهٔ این امت نازل شد، و رجال؛ امامان از آل محمد ﷺ هستند. عرض کردم: أعراف چیست؟ فرمود: پُلی بین بهشت و جهنم است، پس امام از ما برای هر کدام از مؤمنین گنهکار شفاعت کند نجات یابد، و هر که راکه شفاعت نکند سقوط می‌نماید[1].

و روایات در این باره بسیار است و بین این خبر و روایت علی بن ابراهیم قمی در معنی اعراف منافاتی نیست.

سوّم: دعا برای صاحب الزمان ﷺ مایهٔ شفاعت اصحاب اعراف است: در مجمع البیان مرفوعاً از اصبغ بن نباته روایت است که گفت: در حضور علی ﷺ نشسته بودم که ابن الکوّا، به خدمتش آمد و دربارهٔ این آیه: ﴿وَعَلَى الأَعْرَافِ...﴾، از آن حضرت پرسید، فرمود: خدا بر تو رحم آرد، ای ابن الکوّا، ما روز قیامت بین بهشت و جهنم می‌ایستیم، پس هر که ما را [در دنیا] یاری کرده از چهره‌اش می‌شناسیم، و او را وارد بهشت می‌کنیم، و هر که ما را دشمن داشته از چهره‌اش می‌شناسیم و به جهنم روانه می‌سازیم[2].

وجه دلالت این حدیث اینکه سابقاً گفتیم: دعا برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ از اقسام یاری آن حضرت به زبان است، و چون یاری کردن ـ در این روایت ـ وسیلهٔ رستگاری به شفاعت و شناخته شدن نزد اصحاب اعراف شمرده شده، پس دعا کننده مشمول آن می‌گردد.

۳۳ ـ ثواب تحصیل علم

هرگاه دعاکننده برای تعجیل فرج و ظهور مولی صاحب الزمان عجل الله فرجه قصدش این باشد که با ظهور آن حضرت علوم برایش کشف و روشن گردد ـ که علوم حقّه و حقیقی جز به ظهورش آشکار نمی‌شود ـ ثوابهای بسیاری که برای طالب علم بیان شده است به او عطا خواهد شد، چنانکه در حرف کاف از بخش چهارم کتاب اشاره گردید.

---

۱. البرهان ۲: ۱۸.
۲. مجمع البیان ۴: ۴۲۳.

۳۴ ـ ایمنی از عقوبتهای اخروی

از آثار دعا برای تعجیل فرج حضرت قائم ﷺ: ایمنی از عقوبتهای اخروی و أهوال روز قیامت است، شاهد بر این معنی چند آیه است:

۱ ـ خداوند عز و جل فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[1]؛ به تحقیق آنان که ایمان آورده‌اند و کسانی که یهودی شدند و نصاری و صابئین هر کس به خداوند و روز آخِر ایمان آورده و عمل صالح انجام دهد پاداش آنها نزد پروردگارشان محفوظ است و نه ترسی بر آنان هست و نه اندوهگین می‌شوند.

بنابر اینکه مراد از روز آخر، زمان دولت حضرت قائم ﷺ باشد، چنانکه در اصول کافی دربارهٔ آیهٔ: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الآخِرَة...﴾؛ از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الآخِرَة...﴾؛ هر کس کشت آخرت خواهد. فرمود: یعنی معرفت امیرمؤمنان و أئمه ﷺ. ﴿نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾؛ در کِشتش بیفزاییم. فرمود: معرفتش را فزون سازیم تا بهرهٔ خویش را از دولت امامان دریافت نماید. ﴿وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيا نُؤْتِهِ مِنْها وَمَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾؛ و هر کس کِشت دنیا را بخواهد چیزی از آن به او می‌دهیم و در آخرت او را بهره‌ای نیست.

فرمود: یعنی برای او در دولت حق با امام قائم ﷺ بهره‌ای نیست[2].

یا اینکه منظور از عمل صالح معرفت امامان ﷺ باشد، چنانکه در تفسیر عیّاشی از امام صادق ﷺ آمده که دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً﴾[3]؛ پس لازم است عمل صالحی انجام دهد.

فرمود: منظور از عمل صالح معرفت امامان ﷺ است[4].

---

۱. سوره بقره، آیه ۶۲
۲. کافی، ۱ / ۴۳۶.
۳. سوره کهف، آیه ۱۱۰.
۴. تفسیر عیاشی، ۲ / ۳۵۳

و از امام باقر ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾[۱]؛ آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام دادند. آمده که فرمود: یعنی آنان که ایمان آوردند به خدا و به رسول او و امامان اولی الأمر ﷺ و ایشان را اطاعت کردند، که آن ایمان و عمل صالح است[۲]... .

وجه استشهاد اینکه: دعا کننده برای تعجیل ظهور حضرت صاحب الزمان ﷺ در هر دو عنوان داخل است.

۲ ـ فرمودهٔ خدای تعالی در سورهٔ بقره: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[۳]؛ آری کسی که در برابر الله تسلیم گردید در حالی که نیکوکار باشد پس اجر او نزد پروردگارش محفوظ است، و نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند.

بنابر اینکه منظور از مُحْسِنٌ: نیکوکار پیرو علی ﷺ باشد، چنانکه در مشکاة الاسرار به نقل از تفسیر عیاشی و غیر آن آمده که: امام باقر ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾[۴]؛ خداوند امر می‌کند به عدل و احسان و عطای خویشاوند.

فرمود: عدل؛ محمد ﷺ است که هر کس اطاعتش کند عدالت کرده، و احسان؛ علی ﷺ است که هرکس از او پیروی کند احسان نماید، و محسِن در بهشت است، ﴿وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾، از جهت خویشاوندی ما؛ خداوند بندگان را به مودت و توجه به سوی ما امر فرموده است[۵].

وجه استشهاد اینکه: دعا برای مولایمان حضرت قائم ﷺ از تولّای قلبی نسبت به امیرمؤمنان ﷺ برخاسته، بلکه از واضحترین اقسام تولّای زبانی نسبت به آن حضرت است، پس هر که برای آن حضرت دعا کند در حقیقت به ولای امیرالمؤمنین ﷺ تمسک

---

۱. سوره بقره، آیه ۸۲.
۲. مرآة الانوار، ۲۰۸.
۳. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۱۲
۴. سوره نحل، آیه ۹۰
۵ تفسیر عیاشی، ۲ / ۲۶۸

جسته، و مُوالی آن جناب محسن است و در عداد افرادی که آیهٔ شریفه بر آنها دلالت دارد. ان شاء الله تعالی.

۳ ـ فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَ لاٰ تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ فَرِحینَ بِمٰا آتیٰهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلّاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ﴾[1]؛ و البته مپندار آنان را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده باشند بلکه زنده‌اند نزد پروردگارشان متنعم‌اند. آنان به فضل الهی شادمانند و به آن مؤمنانی که هنوز به آنان ملحق نشده‌اند بشارت دهند که نه ترسی بر آنـها هست و نـه اندوهگین شوند.

به جهت آنچه خواهد آمد که دعا کننده برای حضرت قائم ﷺ داخل در شهیدان است با پیغمبر و امیرالمؤمنین ﷺ، پس به آنچه ایشان رسیده‌اند او نیز نایل خواهد شد، و از جمله آثاری است که در این آیهٔ شریفه یاد شده است.

۴ ـ فرمودهٔ خداوند متعال: ﴿أَلاٰ إِنَّ أَولیآءَ اللهِ لاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحزَنُونَ﴾[2]؛ آگاه باشید که اولیای خدا نه ترسی برایشان هست و نه محزون می‌شوند.

به ضمیمهٔ روایتی که در کمال الدین آمده: امام صادق ﷺ فـرمود: خـوشا بـه حـال شیعیان قائم ما که در زمان غیبتش منتظر ظهورش باشند و در زمان ظهور فرمانبردار و مطیع او، آنان هستند اولیای خدا که نه ترسی بر ایشان هست و نه محزون می‌شوند[3].

وجه استدلال اینکه: دعا کردن نشانهٔ انتظار است چنانکه بر اهل بینش پوشیده نیست.

۵ ـ آیهٔ شریفه در سورهٔ احقاف: ﴿إِنَّ الَّذینَ قالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اَستَقامُوا فَلاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُون﴾[4]؛ به تحقیق آنان که گفتند: پروردگار ما الله است آنگاه استقامت کردند پس هیچ ترسی بر آنها نیست و نه اندوهگین شوند.

به جهت روایتی که در اصول کافی از محمد بن مسلم آمده کـه گـفت: از حـضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خدای عز و جل: ﴿اَلَّذینَ قالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اَستَقامُوا﴾،

---

۱. سورهٔ آل عمران، آیه ۱۶۹.
۲. سورهٔ یونس، آیه ۶۲.
۳. کمال الدین، ۲: ۳۵۷.
۴. سورهٔ احقاف، آیه ۱۳.

پرسیدم، فرمود: در اعتقاد به امامان یکی پس از دیگری استقامت نمایند[۱]... .

تردیدی نیست که دعا کردن برای تعجیل فرج و ظهور مولایمان صاحب الزمان ؈ دلیل و نشانهٔ استقامت دعا کننده بر اعتقاد به امامان ؈ است.

از آیات دیگری نیز می‌توان این مکرمت ارزنده را استفاده کرد که از ترس إطالهٔ سخن از ذکر آنها صرف نظر کردیم، و همچنین از روایات متعددی این مطلب به دست می‌آید از آن جمله: شیخ ثقهٔ جلیل علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود به سند صحیحی دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ: ﴿وَعَلَى الأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسيماهُمْ﴾[۲]، و بر أعراف مردانی هستند که هر یک را به چهره‌هایشان می‌شناسند.

از امام صادق ؈ روایت کرده که فرمودند: اعراف؛ تودهٔ ریگی بین بهشت و جهنم است، و مردان: امامان صلوات الله علیهم هستند که بر أعراف با پیروانشان می‌ایستند، در حالی که مؤمنین بدون حساب به سوی بهشت سبقت جسته‌اند و امامان ؈ به پیروان گنهکار خود می‌گویند: بنگرید برادرانتان را در بهشت که بدون حساب به سوی آن رفته‌اند، و این است فرمودهٔ خداوند تبارک و تعالی: ﴿سَلامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوها وَهُمْ يَطْمَعُونَ﴾؛ سلام بر شما داخل بهشت نشده‌اند ولی در انتظار و امید آن هستند. سپس به آنها گفته می‌شود: دشمنانتان را در جهنم بنگرید، و همین است فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَإِذا صُرِفَتْ أَبصارُهُمْ تِلْقآءَ أَصْحابِ النّارِ قالوا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ القَوْمِ الظّالِمينَ وَنادىٰ أَصْحابُ الأَعْرافِ رِجالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسيماهُمْ فِي النّارِ فقالوا ما أَغْنىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ فی الدُّنيا وَما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ﴾؛ و چون نظر آنها (گنهکاران اصحاب اعراف) به سوی اهل جهنم معطوف گردد گویند: پروردگارا ما را با ستمکاران قرار مده، و اصحاب أعراف مردانی را که به سیمایشان می‌شناسند و در آتشند آواز دهند و گویند: [دیدید که] جمع شما در دنیا، و تکبّری که داشتید هیچ خطری از شما دور نساخت.

آنگاه ائمه ؈ به کسانی که در جهنم هستند از دشمنانشان می‌گویند: اینها شیعیان و برادرانمان هستند که شما در دنیا سوگند می‌خوردید که خداوند رحمتی به آنها نمی‌رساند،

---

۱. کافی ۱: ۲۲۰.

۲. سورهٔ اعراف آیه ۴۶.

سپس امامان به شیعیان خود می‌گویند: داخل بهشت شوید نه ترسی بر شما هست و نه محزون خواهید گشت[1].

می‌گویم: حدیثی که در مکرمت سی و دوم از امیرمؤمنان ﷺ آوردیم دلالت می‌کند بر شفاعت امامان ﷺ برای هر کس که آنها را یاری کند، و نیز در همانجا گفتیم که دعا کننده برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ در آن عنوان داخل است، پس به شفاعت امامان در عداد کسانی خواهد بود که نه ترسی بر آنان هست و نه اندوهگین می‌شوند.

۳۵ ـ بشارت و مدارا هنگام مرگ

چند روایت شاهد این مطلب است از جمله: حدیث شریفی است که در تفسیر امام ﷺ آمده که فرمود: مؤمن دوست‌دار محمد و آل او، که علی را بعد از محمد ﷺ امام خویش دانسته که الگوی او باشد، و سرور خود که سخنانش را تصدیق و افعالش را صحیح دانسته و او را اطاعت کند، و به اطاعت آن کس که به اطاعتش در امور دین و سیاست [ادارهٔ امورش] دعوت نموده است، هرگاه (چنین مؤمنی را) اجل حتمی که بازگردانده نشود و قضای الهی که مانعی جلویش نمی‌ایستد فرا رسد، و ملک الموت و اعوانش نزد او حاضر شوند، محمد رسول الله ﷺ را از یک سوی و علی سیدالوصیین را از سوی دیگر بالای سرش می‌بیند، و در کنار پاهایش از یک سمت حسن نوادهٔ سیّدالانبیا و از سوی دیگر حسین سیّد الشهداء را مشاهده می‌کند و پیرامونش پشت سرشان خواص و دوستانشان که سادات این امت هستند در مرتبهٔ بعد از آقایانشان آل محمد ﷺ قرار دارند. پس بیمار مؤمن به آنان نظر می‌کند و خطاب می‌نماید بطوری که خداوند صدای او را از گوشهای حاضران محجوب می‌دارد، همچنان که دیدن ما اهل البیت را نیز از آنها مخفی می‌نماید تا ایمانشان به آن ثواب بیشتری داشته باشد به خاطر محنت شدیدی که بر آنها وارد می‌شود.

مؤمن می‌گوید: پدر و مادرم فدای تو ای رسول خداوند رب العزه، پدر و مادرم فدای تو ای وصی پیغمبر رحمت، پدر و مادرم فدای شما دو شیر بچگان محمد ﷺ و ای نوادگان و فرزندان او، ای دو سیّد جوانان اهل بهشت که به رحمت و رضوان خداوند

---

۱. تفسیر قمی، ۱ / ۲۳۱.

نــزدیک هســتید. و خــوش آمـدید شـماها خـوبان اصحاب مـحمد ﷺ و عـلی ؑ و فرزندانشان. چقدر اشتیاق دیدارتان را داشتم و اکنون به شدّت از دیدارتان خوشحالم ای رسولخدا اینک ملک الموت به بالینم حاضر است، و تردید ندارم که در دل او بـزرگ هستم به خاطر موقعیت شما و موقعیت برادرتان، پس رسول الله ﷺ می‌فرماید: هـمین طور است.

سـپس رسـولخدا ﷺ بـه سـوی مـلک الموت متوجه مـی‌شود و مـی‌فرماید: ای ملک الموت سفارش خداوندی را در احسان به پیرو ما و خادم ما و محب ما و ایثارگر ما [بر هر چیز دیگر] رعایت کن. ملک الموت گوید: ای رسولخدا به او بفرمائید که به آنچه خداوند برایش در بهشت مهیا کرده نظری افکند، رسول اکرم ﷺ به او فرماید: به بلندی نگاه کن، پس نظر می‌افکند بر آنچه اندیشه‌ها آن را درنیابند و به حدّ و حساب نیایند، آنگاه ملک الموت می‌گوید: چگونه آسان نگیرم بر کسی که آن ثواب او است و این محمد (و عترت او ـ خ ل) دیدار کنندگانش، ای رسـولخدا ﷺ اگـر خـداونـد مـرگ را گردنه‌ای قرار نداده بود که به بهشت نرسد مگر آن که از آن بگذرد، روح او را نمی‌گرفتم، ولی خادم و دوستت تأسی جوید به تو و به سایر پیغمبران و رسولان و اولیای خدا که به حکم الهی مرگ را چشیدند.

سپس محمد ﷺ می‌فرماید: ای ملک الموت بگیر برادرمان را که به تو تسلیم کردیم و سفارش خیر را درباره‌اش بپذیر.

آنگاه آن حضرت و همراهانش به سوی باغهای بهشت بالا روند در صورتی که حجاب و پرده از چشم آن مؤمن بیمار کنار رفته باشد، پس آنها را در جایگاه خودشان می‌بینند پس از آنکه پیرامون رختخوابش بودند. می‌گوید: ای ملک الموت بشتاب بشتاب روح مرا بگیر و اینجا مرا مگذار که از دوری محمد و عترت او صبر ندارم، مرا به آنها ملحق ساز، در این هنگام ملک الموت روح او را می‌گیرد. و همچون مویی که از آرد برکشند جان او را از کالبد برآورد، و اگر شما او را در شدّت می‌بینید در حقیقت او در سختی نیست، بلکه در راحتی و لذّت است و چون او را در قبر گذارند افراد ما را آنجا می‌یابد.

و هنگامی که منکر و نکیر به سراغش بیایند، به یکدیگر گویند: محمد و علی و حسن و

حسین و نیکان اصحابشان نزد این شخص حاضرند، باید برای آنها کوچکی کنیم. سپس می‌آیند بر محمد ﷺ جداگانه یک سلام می‌کنند و بر علی ﷺ جداگانه یک سلام می‌کنند، سپس بر حسنین ﷺ با هم یک سلام می‌کنند، و آنگاه سلامی بر تمام یارانی که همراه ما می‌باشند، می‌نمایند.

بعد از آن گویند: دانستیم ای رسولخدا که از خادم و پیرو خودت دیدن کردی، و اگر چنین نبود که خداوند می‌خواهد فضیلت او را برای فرشتگانی که حضور دارند و فرشتگانی که بعدا جریان را خواهند شنید آشکار سازد، از او سؤال نمی‌کردیم، ولی امر الهی را باید امتثال کرد.

آنگاه از او می‌پرسند: خدای تو کیست؟ دین تو چیست؟ و پیغمبر تو کیست؟ و امام تو کیست؟ و قبله‌ات کدام است؟ و برادرانت کیانند؟ می‌گوید: الله پروردگار من است، و محمد ﷺ پیغمبر من است، و علی ﷺ جانشین محمد ﷺ امام من، و کعبه قبله‌ام، و مؤمنان پیروان محمد و علی و آل آنها دوستان ایشانند، و دشمنان معاندان ایشان برادران منند. و شهادت می‌دهم که جز خدای یکتا معبودی نیست، و خداوند شریک ندارد. و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستادهٔ او است، و اینکه برادرش علی ولیّ خدا است، و آنها که از پاکیزگان عترتش برای امامت نصب کرد خلفای امت و والیان بر حق و قیام کنندگان به عدل می‌باشند. پس (نکیر و منکر) گویند: بر این باور زندگی کردی، و بر همین مُردی. و بر همین عقیده ان شاء الله برانگیخته خواهی شد. و با آن کس که ولایتش را داشته‌ای در منزلگاه کرامت و قرارگاه رحمت الهی خواهی بود.... .

می‌گویم: وجه استشهاد به این روایت شریف که نکات جالبی دارد اینکه مؤمن به آن مکرمتها و سعادتها و نعمتهای بزرگ می‌رسد به سبب چهار امر: موالات و پیروی پیغمبر و ائمهٔ اطهار ﷺ، و خدمت به آنها و محبّت به ایشان و مقدم داشتن آنها بر دیگران. چنانکه از فرمودهٔ حضرت که: در احسان به پیرو ما، و خادم ما، و محبّ ما، و ایثارگر ما [بر هر چیز دیگر] رعایت کن... استفاده می‌شود.

و تردیدی نیست که این چهار صفت در دعا کننده برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ جمع است، زیرا که دعا برای آن جناب نوعی از پیروی و خدمت و محبّت به امامان است

و نیز ایثار کردن ایشان در دعا بر سایر افراد می‌باشد.

و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند تمام آنچه در بشارتها برای مؤمن در اخبار بسیار وارد شده که در فروع کافی ـ باب مابین المؤمن و الکافر عند موته ـ و مجلّد سوّم بحار[1] و غیر اینها آمده. و ما به یک حدیث از کافی اکتفا می‌کنیم که برای عارف سالک بس است و هر که مایل باشد به کتابهای مزبور مراجعه نماید.

در کافی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن سنان[2]، از عمار بن مروان است که گفت: شخصی که از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ شنیده بود برایم نقل کرد که: آن حضرت فرمود: به خدا سوگند از شما قبول می‌کند و سوگند به خدا که شما را می‌آمرزد، میان هر یک از شما و جایگاهی که بر آن مورد غبطه است و خوشی و روشنی چشم در آن است جز اینقدر فاصله نیست که جانش به اینجا رسد ـ و با دست به گلویش اشاره کرد ـ آنگاه فرمود: وقتی چنین شود و به احتضار برسد، رسولخدا ﷺ و علی ﷺ و جبرئیل و ملک الموت ﷺ نزد او حاضر گردند، آنگاه علی ﷺ به او نزدیک می‌شود و می‌گوید: یا رسول الله این شخص؛ ما خاندان را دوست می‌داشت پس او را دوست بدار، و رسولخدا ﷺ به جبرئیل می‌فرماید: این شخص خدا و رسول او و خاندانش را دوست می‌داشته پس او را دوست بدار، و جبرئیل به ملک الموت می‌گوید: این کسی است که خدا و رسول و خاندانش را دوست داشته است پس او را دوست بدار و بر او آسان بگیر. پس ملک الموت به او نزدیک می‌شود و می‌گوید: ای بندهٔ خدا آزادی گردنت را گرفتی؟ تذکرهٔ تبرئهٔ خود را گرفتی؟ در زندگی دنیا به عصمت کبری متمسک شدی؟ فرمود: پس خداوند او را توفیق می‌دهد که می‌گوید: آری. سؤال می‌کند: آن چیست؟ می‌گوید: ولایت علی بن ابی‌طالب.

---

۱. الکافی ۳: ۱۲۸؛ بحار الانوار ۶: ۱۷۳.

۲. مقصود از ابن سنان در این حدیث محمد بن احمد بن سنان است که از عمار بن مروان روایت می‌کند. چنانکه در رجال کبیر منتهی المقال تصریح شده است. می‌گویم: [illegible] از عده‌ای از محققین [illegible] است که [illegible] محمد بن سنان [illegible] چنانکه [illegible] و دیگران گفته‌اند و محمد بن یحیی [illegible] معروف به عطار [illegible] و احمد بن محمد [illegible] عمار بن مروان [illegible] است و همگی [illegible] چنانکه علمای رجال گفته‌اند [illegible] هستند. (مؤلف)

ملک الموت گوید: راست گفتی، و از آنچه حذر داشتی خداوند تو را از آن ایمن نمود، و به آنچه امیدوار بودی رسیدی، مژده باد تو را به سلف صالح مرافقت با رسولخدا ﷺ و علی ﷺ و فاطمه ﷺ.

سپس به آسانی روحش را می‌گیرد، و بعد کفنش از بهشت و حنوطش از مشک اذفر از بهشت نازل می‌گردد، که به آن کفن و حنوط تجهیز، و آنگاه با حُلّهٔ زردی از حُلّه‌های بهشتی پوشانده می‌شود، و چون در قبرش قرار دهند دری از درهای بهشت برایش گشوده می‌شود که از نسیم ملایم و بوی گلهای آن، بر او برسد.

سپس به مقدار یک ماه، راه از پیش رویش و از سمت راست و سمت چپش وسعت داده می‌شود. آنگاه به او گفته شود: همچون عروسی که بر رختخوابش آرام گیرد، آسوده بخواب، بشارت باد تو را به آسایش و استراحت و بهشت و نعمت، و پروردگاری که (بر تو) غضبناک نیست. آنگاه آل محمد ﷺ را در جنان رضوی دیدار می‌کند، با ایشان از غذایشان می‌خورد و از آبشان می‌آشامد، و با آنان در مجالسشان سخن می‌گوید، تا آن هنگام که قائم ما اهل البیت بپاخیزد. و چون قائم ما بپاخیزد، خداوند تعالی آنان را برانگیزد، پس لبیک گویان گروه گروه به سویش می‌آیند. در آن هنگام باطل جویان به تردید افتند، و هتک کنندگان حرمتهای الهی از هم پاشیده شوند ـ که اندک خواهند بود ـ عجله کنندگان هلاک گردند، و آنها که فَرَج را نزدیک دانند نجات یابند. از این جهت است که رسولخدا ﷺ به علی ﷺ فرمود: تو برادر منی و وعدهٔ من و تو وادی السلام باشد[1]... .

وجه استشهاد به این روایت اینکه، پیشتر اشاره کرده‌ایم، و نیز بیان خواهیم کرد که دعا برای حضرت قائم ﷺ و تعجیلِ فَرَجِ آن حضرت مایهٔ کمال ایمان و ثبوت آن تا هنگام مرگ می‌باشد، پس سبب غیر مستقیم است برای رستگاری به این فضیلت، اضافه بر اینکه خود این دعا تمسّک به عصمت کبری ـ یعنی ولایت علی بن ابی‌طالب ﷺ ـ است، پس سبب رسیدن به این مقام می‌باشد.

و نیز از دلایل این موضوع روایتی است که در اصول کافی به سند صحیحی از ابن

---

۱. فروع کافی، ۱۲۸/۳

ابی‌عمیر از حکم بن مسکین از حضرت ابی‌عبدالله صادق علیه السلام که فرمود: هر کس به مؤمنی سروری رساند خداوند عز و جل از آن سرور مخلوقی می‌آفریند که به هنگام مرگ دیدارش کند و به او گوید: مژده باد تو را ای دوست خدا به کرامت و رضوان او. و همچنان با او خواهد بود تا اینکه داخل قبرش شود. باز همان سخن را گوید و چون از قبر برخیزد باز آن سخن را تکرار نماید. سپس همواره با او بماند و در مواقع ترس او را مژده دهد و همان سخن را بگوید. مؤمن از او پرسد. تو کیستی خدایت رحمت کند؟ می‌گوید: من آن سرور و شادمانی هستم که بر فلانی وارد ساختی[1].

می‌گویم: وجه دلالت اینکه: بدون تردید مولایمان صاحب الزمان و پدران گرامیش علیهم السلام از این دعا خرسند و مسرور می‌شوند، پس این ثواب به نحو اتم بر آن مترتب است.

۳۶ ـ اجابت دعوت خدا و رسول او صلی الله علیه و آله

خداوند عز و جل می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾[2]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید اجابت کنید خدا و رسول را، هرگاه شما را فرا خوانند بدان چه شما را زنده می‌کند.

بدون شک منظور از زندگی در این آیه، زندگی ابدی و معیشت خوش و خرّم است که با پیروی کردن از پیغمبر صلی الله علیه و آله حاصل می‌گردد. و قبلاً بیان کرده‌ایم که تمام آنچه جانشینان معصوم پیغمبر امر نموده یا انجام داده‌اند، امر و فرمان خدا و رسول است. و از مباحث گذشته و آینده اهتمام امامان علیهم السلام در دعا برای مولایمان صاحب الزمان و تعجیل فرج و ظهور آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ معلوم گشته و جایی برای تأمل و تردید نیست که اهتمام بنده در این امر بزرگ اجابت دعوت خدا و رسول او صلی الله علیه و آله می‌باشد.

این معنی تحت عناوین دیگری نیز در آیات مختلف قرآن آمده است از جمله فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنكُمْ﴾[3]؛ ای

---

۱. کافی، ۲ / ۱۹۱
۲. سوره انفال، آیه ۲۴
۳. سوره نساء، آیه ۵۹

کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و اولی الأمر از خودتان را.

و نیز تمام آیاتی که به انجام کارهای نیک امر می‌کند و تأسّی جستن و پیروی و اظهار محبّت نسبت به پیغمبر ﷺ را دستور می‌دهد.

۳۷ ـ قرار گرفتن در درجهٔ امیرمؤمنان علی ﷺ

دلیل بر اینکه دعا کنندهٔ برای تعجیل فرج و ظهور مولی صاحب الزمان ﷺ روز قیامت همراه امیرمؤمنان ﷺ در درجه‌اش خواهد بود، روایتی است که در کمال الدین از آن حضرت آمده که فرمود: قائم ما را غیبتی است که مدتش طول می‌کشد. گویی شیعه را می‌بینم که در دوران غیبت او بسان گوسفندی که دنبال چراگاه می‌گردد، دنبال چراگاهند امّا آن را نمی‌یابند، توجه کنید که هر یک از آنان بر دین خود ثابت بماند و دلش بر اثر طول غیبت امامش قساوت نگیرد، روز قیامت با من در درجه‌ام خواهد بود.

سپس فرمود: به درستی که چون قائم ما ﷺ بپا خیزد، برای احدی در گردنش بیعتی نخواهد بود. به همین جهت ولادتش مخفیانه انجام می‌گیرد و خودش از انظار غایب می‌شود[۱].

بیان استدلال به دو وجه است:

یکم: اینکه دعا برای تعجیل فرج و ظهور مولایمان صاحب الزمان ﷺ نشانهٔ پایداری و ثبات ایمان و دین است. چون اگر ـ اَلْعَیاذُ بِاللهِ ـ در این امر تردید داشت برای تحقق یافتن آن تضرّع و دعا نمی‌کرد، بنابراین در عداد کسانی است که بر دین خود ثابت مانده‌اند و امیرمؤمنان ﷺ به ایشان آن ثواب بزرگ را وعده داده است.

دوم: اینکه این دعا سبب کامل شدن ایمان و ثبوت آن برای انسان می‌شود، به این گونه که از فتنه‌های آخر الزمان نجات می‌یابد. همانطور که مولای ما ابومحمد امام حسن عسکری ﷺ به احمد بن اسحاق قمی فرمود: به خدا سوگند غیبتی طولانی خواهد داشت که در آن دوران از هلاکت نجات نمی‌یابد مگر کسی که خداوند او را بر اقرار به امامتش ثابت بدارد، و به دعا کردن برای تعجیل فرجش توفیق دهد... .

---

۱. کمال الدین، ۱ / ۳۰۳.

که تمام این حدیث در بخش چهارم کتاب گذشت. پس دعا برای آن حضرت سبب آن است که دعا کننده در درجهٔ امیرالمؤمنین ﷺ باشد، چون سبب ثابت ماندن ایمان در زمان غیبت صاحب الزمان ﷺ است.

مؤید اینکه این دعا سبب کمال ایمان است آنکه: این عمل خیراندیشی برای اهل بیت پیغمبر ﷺ می‌باشد که مایهٔ کامل شدن ایمان است. چنانکه صدوق ﵀ در مجالس خود از مولای ما حضرت کاظم ﷺ از پدرانش از رسولخدا ﷺ آورده که فرمود: هر کس وضویش را کامل گیرد و نمازش را خوب بخواند، و زکات دراییش را بپردازد، و زبانش را حفظ نماید، و خشمش را فرو نشاند، و برای گناهش استغفار کند، و خیرخواهیش را نسبت به خاندان پیامبرش ﷺ انجام دهد، حقایق ایمان را کامل گردانیده و درهای بهشت برایش گشوده است[1].

۳۸ ـ محبوبترین خلایق نزد خداوند

دعا کننده برای مولای ما صاحب الزمان ﷺ و برای تعجیل فرج و ظهور آن جناب محبوب‌ترین افراد نزد خدای تعالی است، زیرا که او به عموم مؤمنین نفع رسانیده، و نیز شادمانی و سرور را بر ائمهٔ اطهار و خاندان رسول اکرم ﷺ وارد ساخته است.

شیخ اقدم ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی ﵀ در اصول کافی به سند موثّقی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ روایت کرده که رسولخدا ﷺ فرمود: خلایق عیال خداوند هستند، پس محبوب‌ترین افراد نزد خداوند آن است که به عیال خداوند نفع رساند و خاندانی را مسرور نماید[2].

و نیز به سند مرسلی از حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ آمده که فرمود: از رسولخدا ﷺ سؤال شد: محبوبترین مردم نزد خداوند چه کسی است؟ فرمود: سودمندترین افراد به حال مردم[3].

---

۱. امالی صدوق، ۱ / ۲۷۴، مجلس ۵۴.

۲ کافی، ۲ / ۱۶۴.

۳ کافی، ۲ / ۱۶۴.

می‌گویم: سرور و شادمانی پیغمبر ﷺ و امامان ﷺ به دعا کردن برای حضرت قائم عجّل الله فرجه امری روشن و واضح است. و امّا اینکه این دعا نفع دهنده به تمام مؤمنین بلکه همهٔ اهل عالم است، به دو وجه بیان می‌شود:

اول. آنچه در بخش چهارم ـ حرف نون ـ گذشت که تمام اهل عالم به ظهور آن حضرت نفع می‌برند. پس دعا برای تعجیل آن، سود رسانی به اهل جهان است.

دوم: در مکرمت چهل و چهارم خواهد آمد که خداوند متعال به برکت دعا کنندگان برای فرج و ظهور آن حضرت، عقوبت را از اهل زمین دور می‌سازد، ان شاء الله تعالی.

۳۹ ـ گرامی‌ترین خلایق نزد رسولخدا ﷺ

از آنچه در مکرمت بیست و یکم گفته شد که دعا کننده برای مولی صاحب الزمان ﷺ از برادران پیغمبر ﷺ می‌باشد، این مکرمت نیز استفاده می‌شود، چون واضح است که برادران آن حضرت، گرامی‌ترین افراد نزدش می‌باشند.

و نیز مؤید این معنی روایتی است که در بحار به سند خود از رفاعة بن موسی و معاویة بن وهب از حضرت امام صادق ﷺ آورده که فرمود: رسولخدا ﷺ فرمود: خوشا به حال کسی که قائم اهل بیتم را دریابد در حالی که پیش از قیامش به او اقتدا کرده باشد، دوست او را دوست بدارد و از دشمنش بیزاری جوید و ولایت امامان هدایت کنندهٔ پیش از او را داشته باشد. آنها رفقای من و اهل دوستی و مودّت من و گرامی‌ترین افراد امتم بر من می‌باشند. (به روایت رفاعه): و گرامی‌ترین خلق خدا نزد من[1].

چون دعا برای فرج و ظهور آن حضرت از اقسام اقتدا کردن به او است، چنانکه در حدیث ولادتش آمده که خودش برای این امر دعا کرد و گفت: **اللّـهُمَّ أنـجِزْلي وَعْـدي، وَأتِممْ لي أمْري وَثبِّت وَطْأتي، وَاْمْلأْ الأرضَ بي عدلاً وَقسطاً**؛ پروردگارا وعدهٔ مرا تنفیذ کن و أمر [قیام] مرا به اتمام رسان و گامهایم را استوار گردان و زمین را به واسطهٔ من پر از عدل و داد گردان[2].

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۲۹.
۲. بحار الانوار، ۵۱ / ۱۳.

و در کمال الدین از عبدالله بن جعفر حمیری است که گفت: از محمد بن عثمان عمْری پرسیدم: آیا صاحب این امر را دیده‌ای؟ گفت: آری، و آخرین باری که او را دیدم کنار بیت الله الحرام بود، در حالی که می‌گفت: بار خدایا آنچه به من وعده داده‌ای تنفیذ کن[۱].

و نیز در همان کتاب از عبدالله بن جعفر حمیری است که گفت: شنیدم محمد بن عثمان عَمْری ﷺ می‌گفت: آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ را دیدم که به دامن کعبه ـ رکن مستجار ـ چنگ زده بود و می‌گفت: خدایا از دشمنانم انتقام بگیر[۲].

۴۰ ـ داخل شدن به بهشت به ضمانت رسولخدا ﷺ

دلیل بر این ـ اضافه بر آنچه قبلاً گذشت که این دعا مایهٔ شفاعت است ـ روایتی است که صدوق در خصال مسنداً آورده که رسولخدا ﷺ فرمود: هر کس پنج چیز را برای من ضامن شود، بهشت را برای او ضمانت کنم. گفته شد: یا رسول الله آنها چیست؟ فرمود: نصیحت برای خداوند عز و جل، و نصیحت [و خیرخواهی] برای رسول او، و نصیحت برای کتاب خدا، و نصیحت برای دین خدا، و نصیحت برای جامعهٔ مسلمین[۳].

می‌گویم: نصیحت، خیرخواهی است، و تردیدی نیست که تمام اقسام پنج‌گانهٔ فوق با دعا کردن برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان ؑ حاصل می‌شود، زیرا که با ظهور آن حضرت غم و ناراحتی از اولیای خدا برطرف شده و رسولخدا ﷺ مسرور گشته و احکام کتاب الهی آشکار شده، و دین خدا بر جهان غالب و فرج برای جامعهٔ مسلمین حاصل خواهد گشت.

۴۱ ـ مشمول دعای رسولخدا ﷺ

در احتجاج آمده که رسول اکرم ﷺ پس از یاد کردن أئمهٔ اطهار ؑ دستهای خود را به دعا برداشت و گفت: خدایا دوست بدار هر کس خلفای مرا دوست بدارد و ولای

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۴۴۰.
۲. کمال الدین، ۲ / ۴۴۰.
۳. خصال صدوق، ۱ / ۲۹۴.

امامان امتم را پس از من داشته باشد، و دشمن بدار هر آنکه با آنها دشمنی کند، و هر که آنها را یاری کند یاریش کن و هر کس خواریشان را بخواهد خوارش گردان[۱]... .

و بدون شک دعا برای مولی صاحب الزمان ﷺ موالات و یاری آن حضرت و تمام امامان بر حق ﷺ است. [و چنین کسی مشمول دعای خیر رسولخدا ﷺ می‌شود]. مطالب دیگری که دلالت بر این معنی دارد نیز خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

۴۲ ـ آمرزش گناهان و مبدّل شدن سیئات به حسنات

بر این امر دلالت می‌کند روایتی که شیخ احمد بن فهد حلّی ﷺ در کتاب عدّة الداعی از رسول اکرم ﷺ آورده که فرمود: هیچ قومی به ذکر خدای عز و جل ننشینند مگر اینکه فرشته‌ای از آسمان آنان را آواز دهد که: برخیزید به تحقیق که سیئات شما مبدّل به حسنات شد و همگیتان آمرزیده شدید[۲].

وجه دلالت اینکه: دعا برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ از اقسام ذکر خداوند است. پس در هر جلسه‌ای که مؤمن برای مولایش دعا کند به این مکرمت نائل گردیده است. دلیل بر اینکه یاد آن حضرت از اقسام ذکر خدا است، روایتی است که در وسائل و کافی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که فرمود: هر آن گروه که در جلسه‌ای گرد هم آیند و ذکر خدا نکنند، و از ما یاد ننمایند، جز این نیست که آن مجلس روز قیامت مایهٔ حسرت آنها خواهد بود.

سپس فرمود: ابوجعفر ﷺ می‌فرمود: ذکر ما از [اَقسام] ذکر خدا است، و یاد دشمنان ما از [مصادیق] یاد شیطان می‌باشد[۳].

۴۳ ـ وسیلهٔ تأیید خداوند در عبادت

مداومت در دعا برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ سبب می‌شود که خداوند متعال

---

۱. احتجاج، ۱ / ۸۸.

۲. عدة الداعی، ۲۳۸.

۳. وسائل الشیعه، ۴ / ۱۱۸۰ و کافی، ۲ / ۴۹۶.

انسان را در عبادت تأیید می‌نماید. دلیل بر آن روایتی است در عدة الدّاعی از پیغمبر ﷺ آمده که فرمود: خداوند سبحان فرموده: هرگاه بدانم که اشتغال به من بر بنده‌ام غالب است، شهوتش را در سؤال و مناجات خودم قرار می‌دهم، و هرگاه بنده‌ام چنین شد، پس اگر خواست اشتباه کند بین او و اشتباه کردنش حایل شوم، حقا که آنان اولیای من هستند، حقا که آنان قهرمانان‌اند[۱].

بیان دلالت اینکه: همانطور که آیات و روایات دلالت دارند، دعا از مهمترین اقسام عبادتها می‌باشد و شکی نیست که ارزنده‌ترین و عظیم‌ترین انواع دعا آن است که برای کسی باشد که خداوند حقش را بر تمام خلایق واجب ساخته، و به برکت وجود او فیض به همه موجودات رسیده است، و نیز بدون تردید مراد از إشتغال به خداوند، مشغول بودن به عبادت او است، و همان است که مداومت بر آن سبب می‌شود که خداوند انسان را در عبادت تأیید و مدد نماید، و او را از اولیای خود قرار دهد. نتیجه اینکه: مواظبت و مداومت در دعا برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ و درخواست فرج و ظهور آن حضرت از خداوند موجب حصول این فایدهٔ عظیم می‌گردد. بنابراین بر اهل ایمان لازم است که در هر زمان و مکان به این امر اهتمام ورزند.

و از اموری که مناسب و مؤید این مطلب است اینکه، برادر عزیز ایمانی فاضل مؤیَّد به تأیید سبحانی، آقا میرزا محمد باقر اصفهانی[۲] ـ که خداوند بر بزرگیش بیفزاید و آنچه آرزومند است به او عنایت فرماید ـ همین روزها برایم نقل کرد که: شبی از شبها در خواب ـ یا بین خواب و بیداری ـ مولایم امام همام حضرت امام حسن مجتبی ﷺ را دیدم که نزدیک به این تعبیر، فرمود: بر منبرها به مردم بگویید و به آنها امر کنید که توبه کنند و برای فرج و تعجیل ظهور حضرت حجّت ﷺ دعا نمایند، و این دعا مثل نماز میّت نیست که واجب کفایی باشد و با انجام دادن آن از سوی بعضی از مکلّفین از سایرین ساقط گردد، بلکه مانند نمازهای یومیه است که بر تمام مکلّفین واجب است آن را انجام دهند... .

---

۱. عدة الداعی، ۲۳۵.

۲. فقیه ایمانی مؤلف کتاب الشوم الاکبر فیما یتعلق بامام العصر ﷺ. [از آثار ارزشمندی است که به زبان فارسی تألیف شده، و در این سالهای اخیر منتشر شده است. مترجم].

۴۴ ـ دفع عقوبت از اهل زمین

خداوند متعال به برکت دعا کنندگان برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ عذاب و عقوبت را از اهل زمین دفع می‌نماید. تقریر این مطلب به دو گونه است:

اوّل: در آخر حدیث قدسی که از عدّة الدّاعی قبلاً آوردیم چنین است:... آنهایند که اگر خواسته باشم زمین را به کیفر و عقوبت هلاک گردانم، به خاطر آن قهرمانان از آنها (اهل زمین) دفع نمایم[1].

دوّم: در کمال الدین به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آورده که فرمود: زمانی بر مردم خواهد رسید که امام آنها از ایشان غایب شود. خوشا به حال آنان که در آن زمان بر امر ما پایدار بمانند، کمترین چیز از ثواب که به آنها رسد اینکه، خداوند متعال به آنها ندا کند: بندگان و کنیزان من به سرّ من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید، پس بشارت باد شما را به ثواب نیک از من. ای بندگان و کنیزانم حقّا که از شما قبول می‌کنم و شما را عفو می‌نمایم و شما را می‌آمرزم، و به شما بندگانم را از باران سیراب گردانم و بلا را از آنها دفع نمایم، اگر شما نبودید عذابم را بر آنها نازل می‌کردم[2]... .

وجه استشهاد برای بیان مقصود اینکه، اهتمام و مداومت در دعا برای حضرت صاحب الزمان ﷺ سبب پایدار ماندن بر سنّت و شیوهٔ امامان ﷺ است، و بدین ترتیب وسیله‌ای می‌شود برای رسیدن به این مکرمت ارزنده.

۴۵ ـ ثواب کمک و یاری مظلوم

اینکه امام عصر ـ ارواحنا فداه ـ مظلوم است، بر کسی پوشیده نیست.

و امّا حُسن نصرت و یاری مظلوم، به دلالت عقل و نقل ثابت است. چنانکه در بحار و غیر آن از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: خداوند عزّ و جل یار مؤمن است تا وقتی که مؤمن در یاری برادر مؤمنش باشد[3].

---

۱. عدّة الدّاعی، ۲۳۵.

۲. کمال الدین، ۱ / ۳۳۰.

۳. بحار الانوار، ۷۵ / ۲۰.

و از آن حضرت است که فرمود: هیچ مؤمنی مظلومی را یاری نکند مگر اینکه بهتر است از روزهٔ یک ماه و اعتکاف آن در مسجد الحرام، و هر مؤمنی برادرش را یاری کند در حالی که قدرت بر یاریش داشته باشد، خداوند او را در دنیاً و آخرت یاری نماید[1].

و از آن حضرت منقول است که فرمود: هر کس به فریاد برادر مؤمن ستمدیدهٔ خود برسد ـ به قدر توانش ـ غم او را برطرف سازد، و او را در برآورده شدن حاجتش یاری نماید، بدین کار نزد خداوند هفتاد و دو رحمت برای او خواهد بود، یکی از آنها را به زودی به او رساند که زندگیش را سامان دهد، و هفتاد و یک رحمت را برای اهوال و صحنه‌های ترسناک قیامت ذخیره نماید[2].

و روایات دیگری که ذکر آنها مایهٔ طولانی شدن مطلب است، و همین مقدار که آوردیم برای خردمندان کافی است.

و امّا اینکه دعا برای حضرت صاحب الأمر و تعجیل فرج و ظهور آن جناب، اعانت و کمک به او می‌باشد: سابقاً گفتیم: دعا برای صاحب الزمان ﷺ از اقسام یاری آن حضرت به زبان است. توضیح اینکه، منظور از اعانت و یاری آن است که اقدام به امری بشود که در حقیقت سبب ـ یا جزئی از سبب ـ باشد، و یا در نظر یاری کننده برای دفع زیان یا جلب منفعت یا قضاء حاجت از برای کسی که یاری می‌شود. و این عنوان در دعا برای مولای ما صاحب الزمان ﷺ ثابت است، زیرا که مؤثر بودن دعا در هر یک از امور یاد شده به روایات بسیاری که در کتابهای معتبر آمده ثابت شده است. چنانکه در باب فضل دعاء کتابهای کافی، وسائل، و بحار، احادیث در این باره رسیده است. پس چون مؤمن در دعا برای زدودن همّ و غمّ و اندوه از قلب امام بزرگوارش کوشش کند و تعجیل ظهور او را از درگاه خداوند بخواهد ـ با شرایطی که در جای خود گفته شده ـ اثر آن به مقتضای وعدهٔ الهی حاصل می‌گردد.

از بیان گذشته معلوم شد که دعا، کمک و یاری امام است، به اضافهٔ امر مطاع آن

---

۱. بحار الانوار، ۷۵ / ۲۰.

۲. بحار الانوار، ۷۵ / ۲۱.

حضرت که در توقیع شریف آمده: و بسیار دعا کنید برای تعجیل فرج که همانا آن فرج شما است[۱]... .

آن حضرت از دوستان خود حاجتی را خواسته که آنها می‌توانند به آن اقدام نمایند و آن زیاد دعا کردن برای تعجیل فرج است. در مکرمت بیست و دوم مطالب مناسبی شاهد بر این موضوع گذشت. در مکرمت چهل و نهم نیز به طور واضحی بیان خواهد گشت.

و در حدیثی که در کافی روایت شده، از عیسی بن ابی‌منصور آمده: امام صادق ﷺ بی‌مقدمه به عبدالله بن ابی‌یعفور فرمود: ای پسر ابویعفور رسولخدا ﷺ فرمود: شش خصلت است که در هر کس باشد در پیشگاه خداوند عز و جل و جانب راست او باشد. ابن ابی‌یعفور گفت: فدایت گردم آنها چیست؟ فرمود: مرد مسلمان دوست بدارد برای برادرش آنچه را که برای عزیزترین خاندانش دوست می‌دارد، و ناخوش دارد برای برادرش آنچه را که برای عزیزترین خاندانش خوش ندارد، و در دوستی با او صمیمیّت داشته باشد.

ابن ابی‌یعفور گریه کرد و گفت: چگونه با او صمیمیّت کند؟ امام صادق ﷺ فرمود: هرگاه به آن مرتبه برسد همهٔ آنچه در دل دارد به او می‌گوید، پس اگر خوشحال شد او هم مسرور می‌گردد، و هرگاه اندوهگین باشد او نیز محزون می‌شود، و اگر بتواند ناراحتی‌هایش را برطرف می‌سازد و گرنه برای او به درگاه خداوند دعا می‌کند[۲]... .

در این حدیث، امام صادق ﷺ دعا کردن را برای کسی که به گونهٔ دیگری نمی‌تواند کمک نماید، کمک و گره گشایی دانسته است. تمام این حدیث با شرح بعضی از قسمتهای آن ـ به خواست خدا ـ خواهد آمد.

و شاهد بر موضوع مورد بحث و مؤید آن قسمتی از دعای حضرت سیّد السّاجدین ﷺ برای رزمندگان و مرابطین است. در این دعا آمده: پروردگارا و هر آن بندهٔ مسلمانی که رزمنده یا مرزبانی را در امور خانه‌اش جانشین شود، یا در غیاب او متعهد نگهداری خانواده‌اش گردد، و یا او را با مقداری از دارایی خود کمک رساند و یا در ابزارهای جنگی وی را مدد نماید، یا او را به جهاد برانگیزاند، و یا اینکه او را در راهی که پیش رو دارد

---

۱. بحار الانوار، ۵۳: ۱۸۱.
۲. کافی، ۲: ۱۷۳.

دعا کند، یا حرمتش را در پشت سرش حفظ نماید، پس [خدایا] برای او نیز سنگ به سنگ و وزن به وزن و مثل به مثل آن (رزمنده یا مرزبان) پاداش ده[1]... .

چنانکه می‌بینید امام سجّاد ﷺ دعا برای رزمندگان و مرزبانان را از اقسام اعانت و کمک آنها توصیف کرده و برای دعا کنندگان، مقدار اجرشان خواسته شده است.

و باید گفت: از اقسام اعانت و یاری به وسیلهٔ دعا، دعا برای هلاکت و نابودی دشمنان و ظلم کنندگان آن حضرت است، که تردیدی نیست دعای مؤمن برای نابودی ظالمین ـ در صورتی که با شرایط بیان شده در روایات ائمهٔ اطهار ﷺ مقرون باشد ـ مؤثر است. پس هرگاه مؤمن نتواند دشمنان امام خود را به وسیلهٔ ابزارهای جنگی از قبیل نیزه و شمشیر به قتل برساند، ولی با دعا می‌تواند این کار را انجام دهد، بر او واجب است که به همین وسیله در عداد یاران و انصار آن حضرت قرار گیرد. لذا از امامان ﷺ برانگیختن بر لعنت و نفرین دشمنانشان و دعا برای هلاکت آنها رسیده است، چنانکه از دعاهایی که امامان ﷺ بیان داشته‌اند ـ و در بخشهای ششم و هفتم خواهد آمد ـ این امر به وضوح مشاهده می‌شود.

۴۶ ـ آثار تواضع و تجلیل بزرگتر

آثار و فواید تجلیل و احترام بزرگتر و تواضع نسبت به او، بر این دعا مترتب است. در این باره چند موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

اوّل: بیان آثار و فواید تواضع.

دوّم: معنی تواضع

سوّم: بیان انواع تواضع و چگونگی حصول آن به دعا کردن برای خاتم اوصیا آخرین امام عجل الله تعالی فرجه الشریف.

موضوع اوّل: آثار و فواید تواضع

آنچه من استفاده کرده و به دست آورده‌ام، شش فایده است. شاید کسی جستجو کند و آثار و فواید دیگری نیز از اخبار به دست آورد. آثار مزبور بدین شرح است:

---

۱. صحیفه سجادیه، دعای بیست و هفتم.

۱ ـ تجلیل خدای تعالی

درکافی به سند مرسلی همچون صحیح از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که فرمود: رسولخدا ﷺ فرمودند: از [گونه‌های] تجلیل خداوند، احترام به مسلمان سفید موی می‌باشد[۱].

و در وسائل به سند صحیحی از آن حضرت است که فرمود: همانا از جمله [اقسام] تجلیل خداوند عز و جل إجلال پیر سالخورده است[۲].

و نیز از همان جناب آمده که فرمود: از اقسام تجلیل خداوند عز و جل احترام مؤمن محاسن سفید است، و هر کس مؤمنی را گرامی بدارد به کرامت خداوند آغاز کرده است، و هر آنکه مؤمن مو سفیدی را سبک کند، خداوند کسی را به سوی او فرستد که پیش از مرگش او را سبک شمارد[۳].

و در آن کتاب به سند مرفوعی از رسولخدا ﷺ آمده که فرمود: از جمله تعظیم خداوند تجلیل مؤمن سفید موی است[۴].

و در حدیث دیگر از طریق عامّه از رسول اکرم ﷺ نقل شده که فرمود: سالخوردگان را احترام کنید که از تجلیل خداوند، احترام به سالخوردگان است[۵].

می‌گویم: چون شرافت و عظمت اسلام از هر شرفی بالاتر و بزرگتر است، آنان که سابقهٔ بیشتری در آن دارند تعظیم و احترامشان نزد خدا شایسته‌تر است، و بدون شک احترام آنها، تعظیم و تجلیل خداوند عز و جل می‌باشد، زیرا که در عبادت و طاعت سابقه و قدمت دارند.

۲ ـ ایمنی از ترس روز قیامت

در وسائل به سند موثقی همچون صحیح از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که

---

۱. کافی، ۲ / ۱۶۵.
۲. وسائل الشیعه، ۸ / ۴۶۶.
۳. وسائل الشیعه، ۸ / ۴۶۷.
۴. وسائل الشیعه، ۸ / ۴۶۸.
۵ وسائل الشیعه، ۸ / ۴۶۸.

فرمود: رسولخدا ﷺ فرمود: هر کس امتیاز و برتری شخص بزرگی را به خاطر سنّش بشناسد و او را احترام کند، خداوند وی را از ترس روز قیامت ایمن نماید[۱].

و به سند مزبور از امام صادق ؑ که فرمود: هر کس فرد سفید موی را در اسلام احترام و توقیر کند، خداوند او را از فزع و ترس روز قیامت ایمن نماید[۲].

و به سند مرفوعی از رسول اکرم ﷺ است که فرمود: هر کس فضل پیر سالخورده‌ای را بشناسد و به خاطر سنّش او را احترام نماید، خداوند او را از ترس روز قیامت در امان دارد[۳].

۳ـ تقرب به درگاه خداوند متعال

در اصول کافی به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله صادق ؑ آمده که فرمود: از جمله چیزهایی که خداوند به داوود ؑ وحی فرمود: این بود که: ای داوود همانطور که نزدیکترین مردم نزد خداوند متواضعان هستند، همچنین دورترین مردم از خداوند متکبّران می‌باشند[۴].

۴ـ اداء قسمتی از حقوق آن حضرت

در دارالسلام به نقل از کتاب مَن لاٰ یحضره الفقیه از رسول اکرم ﷺ آمده که فرمود: مؤمن را بر مؤمن دیگر هفت حق از سوی خداوند واجب است: تجلیل او در هنگام غایب بودنش و[۵]... .

می‌گویم: شاید منظور از وجوب در اینجا به معنی لغوی آن باشد. یعنی ثبوت. یعنی این حقوق را خدای تعالی برای مؤمن بر مؤمن دیگر قرار داده است، چون مراتب تجلیل ـ در غیاب یا حضور شخص ـ مختلف است. بعضی واجب است مثل: ردّ غیبت او، و بعضی

---

۱. وسائل الشیعه، ۴۶۷/۸.

۲. وسائل الشیعه، ۴۶۸/۸.

۳. وسائل الشیعه، ۴۶۸/۸.

۴. کافی، ۱۲۳/۲.

۵. من لا یحضره الفقیه، ۳۹۸/۴.

مستحب مانند: دعا کردن برای او و مدح او در غیاب. و باید دانست، وقتی این حقوق برای مؤمن ثابت باشد، برای امام مؤمنین به طریق اولی و به نحو اعلی و اتم ثابت می‌باشد.

۵ـ حصول محبّت

دعا کننده با این کارش نزد مولایش مورد مهر و محبّت قرار می‌گیرد، زیرا که این عمل احسان و اظهار محبّت است و هر دو مایهٔ محبّت می‌باشند، اضافه بر تعظیم و تکریمی که در آن هست، که آن نیز بذر محبّت را در دل کسی که برایش تواضع کرده می‌افشاند، بلکه اصولاً صفت تواضع در میان مردم ایجاد محبّت می‌کند، و این امری است محسوس، و در روایات متعدّدی از ائمهٔ اطهار ﷺ نیز آمده است.

در دارالسلام از حضرت امیرمؤمنان علی ﷺ است که فرمود: سه چیز موجب محبّت است: حسن خلق، خوب مدارا کردن؛ و تواضع.

و از حضرت باقر ﷺ است که فرمود: سه چیز مایهٔ محبّت است: قرض دادن؛ تواضع؛ و بخشش.

۶ـ رفعت و بزرگی در پیشگاه خداوند

در اصول کافی از حضرت امام صادق ﷺ ضمن حدیثی طولانی از رسولخدا ﷺ آمده که فرمود: همانا صدقه صاحبش را فزونی بخشد، پس صدقه دهید ـ خداوند شما را رحمت کند ـ و به تحقیق تواضع به صاحبش رفعت و بلندی بیشتری دهد، پس تواضع کنید که خداوند شما را رفعت بخشد، و همانا گذشت، عزّت صاحبش را زیاد کند، پس عفو کنید تا خداوند به شما عزّت دهد[1].

و نیز در همان کتاب به سند صحیحی از حضرت صادق ﷺ آمد که فرمود: همانا دو فرشته در آسمان بر بندگان گماشته شده‌اند تا هر که برای خدا تواضع کند او را بالا برند، و هر آن کس که تکبر کند او را به پستی کشانند[2].

---

۱. کافی، ۲ / ۱۲۱.
۲. کافی، ۲ / ۱۲۲.

و نیز به سند صحیحی از آن حضرت است از رسولخدا ﷺ که فرمود: هر که تواضع کند، خداوند او را بالا برد و هر کس کبر ورزد، خداوند او را پایین آورد[۱].

و در کتاب من لا یحضره الفقیه از وصایای پیغمبر ﷺ به علی ﵇ است که: یا علی به خدا اگر فروتن در عمق چاهی باشد، خداوند عز و جل بادی برانگیزد که او را در دولت اشرار بالاتر از اخیار قرار دهد[۲].

و در اصول کافی در حدیث مرفوعی از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﵇ است که فرمود: خداوند به کوهها وحی فرمود که: من کشتی بنده‌ام نوح را روی یکی از شما قرار می‌دهم، پس کوهها گردن کشیدند و سرفرازی کردند ولی کوه جودی تواضع کرد ـ و آن کوهی است در منطقهٔ شما ـ پس کشتی سینه بر آن کوه نهاد[۳]... .

و شیخ جلیل ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی ﵀ در کتاب کامل الزیارات به سند خود از صفوان جمال روایت کرده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله صادق ﵇ می‌فرمود: خداوند تبارک و تعالی بعضی از زمینها و آبها را بر بعضی دیگر برتری داد، پس برخی از آنها فخر فروشی کردند و بعضی سرکشی نمودند. و هیچ آب یا زمینی نماند مگر اینکه عقوبت شد به خاطر ترک تواضع برای خدا تا جایی که خداوند مشرکین را بر کعبه مسلط گردانید، و آب نمک آلودی بر زمزم فرستاد که طعمش را به هم زد.

و همانا کربلا و آب فرات اوّلین زمین و آبی بودند که خداوند را تقدیس نمودند، پس خداوند به زمین کربلا فرمود: آنچه خداوند به تو فضیلت داده بازگوی؟ گفت: وقتی زمینها و آبها بر یکدیگر فخرفروشی کردند. من گفتم: زمین مقدس مبارک خدا هستم، شفا در تربت و آب من است ولی افتخار نمی‌کنم بلکه خاضع و ذلیل هستم برای کسی که این صفت را به من داد، و بر پایین‌تر از خودم فخر نمی‌فروشم، بلکه خدا را شکر می‌کنم.

پس خداوند بر کرامت و برتری آن افزود به خاطر تواضع و سپاسش برای خدا، به خاطر حسین ﵇ و اصحاب او. سپس امام صادق ﵇ فرمود: هر کس برای خدا تواضع کند،

---

۱. کافی ۲: ۱۲۳.

۲. من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۹۸.

۳. کافی ۲: ۱۲۴.

خداوند او را بالا برد و هر آنکه تکبّر کند، خداوند او را پست گرداند[1].

و در مجلّد چهاردهم بحار الانوار از مکارم الأخلاق آورده که: ابن خولی ظرفی که عسل و شیر در آن بود به خدمت پیغمبر اکرم ﷺ آورد، پس آن حضرت از خوردن آن خودداری کرد و چنین فرمود: دو نوشیدنی در یکبار، دو ظرف در یک ظرف! سپس فرمود: من آن را تحریم نمی‌کنم ولی فخر کردن و فردای قیامت پای حساب کشیده شدن برای زیادتی از دنیا را خوش ندارم، و تواضع را دوست می‌دارم که هر کس برای خدا تواضع کند خداوند او را بالا برد[2].

و نیز به نقل از کتاب الزهد به سند صحیح خود از حضرت امام صادق ؑ آورده که فرمود: رسول اکرم ﷺ پنج‌شنبه برای افطار در مسجد قبا بود. فرمود: آیا آشامیدنی هست؟ اوس بن خوله انصاری قدحی از شیر آمیخته به عسل برای آن حضرت آورد. ولی وقتی آن را چشید قدح را کنار زد آنگاه فرمود: دو آشامیدنی که می‌شود به هر یک از آن دو اکتفا کرد، آن را نمی‌آشامم، تحریم هم نمی‌کنم، ولی برای خدا تواضع می‌نمایم که هر کس برای خدا تواضع کند خداوند او را رفعت دهد و هر که تکبر نماید خدایش پایین آورد، و هر کس در زندگی میانه روی کند خداوند روزیش دهد، و هر آنکه تبذیر کند محرومش سازد، و هر کس زیاد به یاد خدا باشد خداوند او را دوست دارد[3].

موضوع دوم: معنی تواضع

بدان که تواضع و تکبّر از صفات و کیفیّتهای نفسانی است که از هر یک آثار بسیاری ظاهر می‌شود. و تواضع اینکه، شخص پیش خودش نسبت به غیر حقیر باشد. و تکبّر اینکه، شخص در پیش خود نسبت به دیگری بزرگ جلوه کند و دیگری را نسبت به خودش حقیر بداند. با این قید فرق بین تکبّر و عُجب معلوم می‌شود، زیرا که عُجب آن است که شخص در نظر خودش از لحاظ جمال یا کمال یا اعمال. یا نَسَب یا همهٔ اینها پسندیده و خوب

---

۱ کامل الزیارات، ۲۷۱

۲. بحار الانوار، ۶۶ / ۳۲۴

۳. بحار الانوار، ۶۶ / ۳۲۴.

باشد ـ با صرف نظر از دیگری ـ در صورتی که تکبّر آن است که نسبت به دیگری خودش را برتر و بهتر بداند. تکبّر از جهل سرچشمه می‌گیرد که شخص بدیهای خودش و خوبیهای دیگران را نشناسد یا از آنها غفلت ورزد.

و همانطور که به این صفت نفسانی تکبّر گفته می‌شود، آثار آن را نیز به همین عنوان می‌نامند. مثل: راه رفتن متکبّرانه، و کشیدن جامه بر زمین، و ترک جواب سلام، و امثال اینها. همین طور تواضع بر آن صفت نفسانی یاد شده و نیز به آثار آن گفته می‌شود. از قبیل: احترام بزرگان، و نشستن با فقرا و مستمندان، و اجابت دعوت آنان، و پیش سلام بودن و امثال اینها.

و بدان که تکبّر از صفات ناپسند و مایهٔ هلاکت دین است، و در مذمّت آن آیات و روایات بسیاری وارد شده است، از جمله: ثقة الإسلام کلینی در اصول کافی به سند خود از حضرت امام صادق ﷺ آورده که فرمود: ریشه‌های کفر سه چیز است: حرص و تکبّر و حسد[1].

در همان کتاب از امام صادق ﷺ روایت کرده که گفت: ابوجعفر ﷺ فرمود: عزّت رداء خداوند، و بزرگمنشی إزار او است، پس هر کس به آنها دست بیازد خداوند او را به رو به جهنّم افکند[2].

و نیز به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آورده که فرمود: کبر ردای الهی است، و متکبر در آن با خداوند کشمکش دارد[3].

و به سند خود از حضرت امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: کبر ردای الهی است، پس هر آنکه در چیزی از آن با خداوند منازعه کند، خداوند او را در جهنم سرنگون سازد[4].

و به سند موثّقِ همچون صحیحی از امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: در جهنم درّه‌ای هست برای متکبّرین که (سقر) نامیده می‌شود، از شدّت حرارت خود به خدای

---

۱. کافی، ۲ / ۲۸۹.
۲. کافی، ۲ / ۳۰۹.
۳. کافی، ۲ / ۳۰۹.
۴. کافی، ۲ / ۳۱۰.

عز و جل شکایت کرد و از خدا خواست که به او اجازهٔ تنفس دهد. پس چون نفس کشید جهنّم را سوزان ساخت[1].

و به سند خود از امام صادق ؑ آورده که فرمود: متکبّران روز قیامت به صورت مور درآیند، مردم آنها را پایمال کنند تا خداوند از حساب فراغت یابد[2].

و بین این اخبار و خبر دیگری که در کافی روایت شده منافاتی نیست، در آن خبر صحیح از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام (باقر و صادق ؑ) آمده که فرمود: داخل بهشت نشود کسی که در دلش به مقدار خردلی تکبّر باشد. راوی گوید: من گفتم: **اِنّا لِلّٰهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُون**. فرمود: چرا استرجاع گفتی؟ عرض کردم: به خاطر آنچه از شما شنیدم. فرمود: نه چنان است که پنداشته‌ای، مقصود من انکار است، و جز انکار نیست[3].

زیرا که این حدیث عقوبت محروم ماندن از بهشت را به انکار و سرکشی از عبادت و اطاعت خداوند یا اطاعت پیغمبران و اولیائش اختصاص می‌دهد، مانند ابلیس و امثال او و حزب و دار و دسته‌اش از کافران و غاصبانِ مَناصب امامان ؑ. روایات سابق بر این دلالت داشت که متکبّر اهل آتش است ـ خواه منکر خدا باشد یا نه ـ ولی داخل نشدنش را به بهشت متعرض نشده‌اند، و امّا این حدیث دلالت دارد که داخل نشدن به بهشت به این صفت از متکبّرین (منکرین) اختصاص دارد، نه اینکه تکبّر به معنی انکار خدا باشد.

خلاصه اینکه، تواضع کلید هر خیر؛ و تکبر کلید هر شرّ است. زیرا که تکبُّر صاحب خود را از تحصیل فضایل و دوری از رذایل باز می‌دارد. تفصیل مطلب جای دیگری دارد که اگر خداوند توفیقم دهد کتاب مستقلّی در این باره خواهم نگاشت ان شاء الله تعالی.

موضوع سوم: اقسام تواضع

بدان که تواضع امری است اضافی که بر حسب آنچه به آن اضافه می‌شود اقسامش مختلف می‌گردد. مثل تواضع برای خدای تعالی، و تواضع برای پیغمبران و اولیای او، و

---

۱. کافی، ۲ / ۳۱۰.
۲. کافی، ۲ / ۳۱۱.
۳. کافی، ۲ / ۳۱۰.

تواضع برای سالخوردگان، و تواضع نسبت به والدین، و معلّم و متعلّم و مؤمنین و شرافتمندان و علما، و تواضع در مسکن، و جای نشستن، و در غذا و لباس و تزویج، و تواضع در راه رفتن و سخن گفتن، و اقسام بسیار دیگر، و هر یک از این اقسام فواید ارزنده‌ای دارد که ذکر آنها مایهٔ طول کلام و دور شدن از مقصود اصلی است.

و امّا اینکه دعا برای خاتم اوصیا حضرت صاحب الزمان ﷺ از اقسام تواضع است آنکه، دعاهایی که از انسان و سایر دعا کنندگان صادر می‌شود اقسام مختلفی دارد از جمله:

ـ دعای مهر و رحمت، مانند: دعای پدر برای فرزند، و دعای برادر برای برادران خود و دعای فرشتگان برای زائران قبر امام حسین ﷺ، و امثال اینها.

ـ دعای جزا و پاداش، مانند: دعای کسی که به او احسان شده، یا بدی از او دور گردیده برای احسان کننده یا دفع کنندهٔ بدی، و دعای متعلّم برای معلّم خود، و نظایر اینها... .

ـ دعای در حقّ دیگری به امید احسان او، و فرق بین این گونه دعا و قسم سابق اینکه، قسم قبلی دعا برای امری است که واقع شده، ولی این گونه دعا برای خیری است که انتظار می‌رود حاصل گردد.

ـ دعای تعظیم و تواضع، مانند: دعای مردم برای بزرگان و علما، که غالباً دعا در حقّ ایشان برای احترام و تجلیل و تواضع است. بلکه دعا نکردن به ایشان در مجالس بر منابر توهین به آنان شمرده می‌شود.

اکنون که این مطلب را دانستی، می‌گوییم: دعا برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ و درخواست تعجیل فرج و ظهور آن حضرت از خداوند متعال، تمام عناوین فوق را در برمی‌گیرد، و بر هر یک از آن عناوین آثار و فواید مهمّی مترتّب است.

عنوان اوّل: ـ یعنی دعای مهر و شفقت و رحمت ـ: تمام موجبات مهر ورزیدن و شفقت داشتن نسبت آن جناب در وجود شریفش جمع است، که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ ـ او پدر حقیقی مؤمنین است.

۲ ـ و برادر واقعی مؤمنین.

۳ ـ غربت و کمی یاران.

۴ ـ غیبت و دوری از دوستان.

۵ ـ مظلومیّت به سبب غصب حقوق آن حضرت ؏.

۶ ـ مظلومیّت به خاطر اینکه خونبهای پدر و اجداد و ارحام و بستگانش گرفته نشده.

۷ ـ ایمان.

۸ ـ بسیاری دشمنان و ناتوانی دوستان آن حضرت.

۹ ـ بسیاری همّ و غمّ و اندوه آن حضرت به خاطر ناراحتیهایی که در زمان غیبت بر دوستان و شیعیانش می‌رسد.

۱۰ ـ طولانی بودن زمان ابتلا و محنت آن جناب.

۱۱ ـ مجهول بودن قدر آن حضرت در میان مردم و انحراف آنان از روش او.

۱۲ ـ تقصیر مؤمنین در متابعت و پیروی از آن حضرت و خدمت او.

و امور دیگری که با تأمل در جهات احوال آن حضرت ـ که فدایش شویم ـ روشن می‌شود.

پس مؤمن مخلص با دعا کردن برای آن حضرت، فواید و آثار جهاتی که اشاره گردید به دست می‌آورد که در این دعا ثواب نیکی به پدر. و رعایت حق برادر، و کمک به غریب و مظلوم، و نصرت مؤمن واقعی، و دلجویی از مغموم و اندوهگین، و رعایت حال گرفتار، و ترحم بر عالم مجهول القدر، را متضمن است.

و امّا عنوان دوم: ـ یعنی دعا کردن به عنوان پاداش احسانِ دیگری ـ در بخش سوم و چهارم کتاب گفتیم: تمام نعمتها و منافعی که در آنها غوطه‌وریم به توسط و برکت وجود شریف آن حضرت است، به اضافهٔ انواع احسانهای آن جناب در حق ما، از دعا کردنش برای ما و دفع دشمنانمان و بردباریش نسبت به ما، و فیوضات علمی و شفاعتش برای ما و انواع دیگر احسان که زبان از بیان آنها عاجز است و خامه از تقریر آن قاصر. و خداوند عز و جل در سورهٔ الرحمن فرموده: ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾[1]؛ آیا جزای احسان به جز احسان است، پس ای جن و انس کدامین نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید.

پس ای کسی که از پاداش نعمتهای مولای احسان کننده‌ات عاجز هستی، آیا نمی‌توانی

---

۱. سوره الرحمن، آیه ۶۰ و ۶۱.

ساعتی از ساعتهای شب یا روزت را ـ که بدون اختیارت می‌گذرد ـ به دعا برای صاحب الزمان ﷺ اختصاص دهی؟ نمی‌توان ساعتی از شبانه روزت را به دعا کردن برای کسی که به عناوین مختلف و انواع گوناگون بر تو انعام و احسان نموده، صرف نمایی؟ چقدر جفاکاری، باز هم چقدر جفاکاری! اگر از آنچه گفتیم دلت تکانی نخورد و زبانت به دعاگویی برای مولایت به حرکت نیامد، پس از خواب بی‌خبری بیدار شو و از دیدگانت پردهٔ غفلت را برانداز و بدان که جویندهٔ خیر به اهلش دروغ نمی‌گوید و بر ما جز پیغام رسانی تکلیفی نیست.

و امّا عنوان سوم: ـ دعا کردن برای دیگری به امید احسان او ـ در بخش چهارم کتاب بیان داشتیم که بیشترین نعمتها و فراوانترین عطاها و گرامی‌ترین مواهب با ظهور خاتم امامان عجّل الله فرجه برای مؤمنین حاصل می‌گردد. بنابراین شایسته است در دعا برای تعجیل فرج و ظهور حضرتش اهتمام ورزند تا از برکات و عنایات آن جناب برخوردار شوند.

و امّا عنوان چهارم: ـ دعا برای دیگری به عنوان تعظیم و تجلیل او ـ می‌گوییم: آیا کسی از آن جناب عظیم‌تر و گرامی‌تر و برجسته‌تر و مُسن‌تر و عالم‌تر و با فضیلت‌تر و زیباتر می‌شناسید؟ اگر کسی بگوید: آری. می‌گویم: تو أحمق گمراهی هستی. و اگر بگوید: نه، می‌گویم: پس چرا خداوند را تعظیم نمی‌کنید، مگر فرمودهٔ رسولخدا ﷺ را نشنیدی که: از [گونه‌های] تجلیل خداوند، احترام به مسلمان سفید موی می‌باشد.

و احادیث دیگر. پس هرگاه احترام نمودن بزرگسالان و معمّرین مسلمان این چنین باشد، چگونه می‌توان فضل و ثواب عملی را بیان کرد که با آن تجلیل و احترام بهترین مشایخ و بزرگان مسلمین انجام می‌گیرد، و امام و سرورِ اعلم افراد بشر که قلم از توصیفش عاجز است، تعظیم و تکریم می‌شود (پس آیا قرآن را تدبر نمی‌کنند یا بر دلهایشان قفلها زده شده است)[1].

اکنون که این بحث را دانستی می‌گوییم: دعا برای تعجیل فرج و ظهور مولایمان صاحب الزمان ﷺ توقیر و تعظیم و احترام آن حضرت در غیاب و حضور است، زیرا که به ظاهر از انظار مردم غایب است ولی در دلهای مؤمنین حاضر، و بر خلایق در همه جا

---

۱. سوره محمد، آیه ۲۴: ﴿أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ أَمْ عَلىٰ قُلُوبٍ أَقْفالها﴾

شاهد و ناظر می‌باشد، همچون کسی که در خانه با آنها همنشین باشد، و اگر در این مطلب تردید داری در کتابهای احادیث نظر کن تا حقیقت امر کاملاً برایت روشن گردد.

از جمله اخباری که دلالت دارد بر اینکه امام ﷺ بر افعال و اعمال و دلها و احوال مردم آگاه است و آنها را می‌بیند، روایتی است که در بصائر الدرجات از رُمیله آمده که گفت: در زمان امیرمؤمنان ﷺ حالم سخت و بیماریم شدید گشت. روز جمعه دیدم حالم سبک شده است، با خود گفتم: بهتر از این نمی‌بینم که آبی بر خود بریزم و پشت سر امیرمؤمنان ﷺ نماز بخوانم. پس همین کار را کردم. آنگاه به مسجد رفتم، و چون امیرالمؤمنین ﷺ بالای منبر رفت آن حال سخت بر من بازگشت، هنگامی که آن حضرت از مسجد بیرون رفت و داخل اقامتگاه خود شد با آن جناب رفتم. فرمود: ای رمیله دیدم به خود می‌پیچیدی؟ عرض کردم: آری، و جریان را برای آن حضرت گفتم، و انگیزهٔ خودم را از حضور در نماز بیان داشتم.

فرمود: ای رمیله، هیچ مؤمنی مریض نشود مگر اینکه ما نیز مریض می‌شویم، و اندوهگین نگردد مگر اینکه ما هم اندوهگین شویم، و دعا نکند مگر اینکه بر دعایش آمین گوییم، و ساکت نماند مگر اینکه برایش دعا کنیم. عرض کردم: ای امیرمؤمنان، فدایت شوم، این مربوط به کسانی است که با شما در اقامتگاه هستند، یا کسانی را که در اطراف زمین هستند می‌بینید؟ فرمود: ای رمیله، هیچ مؤمنی در شرق و غرب زمین از ما غایب نیست[1].

و در همان کتاب به سند خود از حضرت امام صادق ﷺ آورده که فرمود: دنیا برای امام ﷺ در شکل نیمهٔ گرد و تمثل یافت پس متعرض آن نشد، و او از اطراف آن تناول می‌کند همچنانکه یکی از شماها از سرِخوان خودش آنچه مایل است تناول می‌نماید، پس چیزی از دنیا از امام ﷺ پوشیده نمی‌ماند[2].

و نیز به سند خود از حضرت امام صادق ﷺ آورده که فرمود: همانا امام؛ صدا را در شکم مادرش می‌شنود. و چون به چهار ماهگی رسد بر بازوی راستش نوشته شود:

---

۱. بصائر الدرجات، ۲۵۹.

۲. بصائر الدرجات، ۴۰۸.

﴿وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ﴾[1]؛ و کلمهٔ پروردگارت از روی صدق و عدل به حدّ تمام و کمال رسید، هیچ کس کلمات او را تبدیل نتواند کرد.

و چون از مادرش متولد شود، نوری مابین زمین و آسمان از او ساطع گردد، و چون راه افتد عمودی از نور برایش قرار داده شود که به آن بین مشرق و مغرب را ببیند[2].

و در همان کتاب از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از جمیل بن درّاج آورده که گفت: چند تن از اصحاب ما روایت کرده‌اند که فرمود: دربارهٔ امام سخن مگویید که امام علیه السلام سخن را می‌شنود، در حالی که جنین در شکم مادرش باشد، پس چون ولادت یافت فرشته بین دو دیده‌اش می‌نویسد: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ». و هنگامی که سنگینی امامت را به دوش گیرد برای او در هر بَلَدی جای روشنی قرار داده شود که با آن به أعمال بندگان نظر می‌نماید[3].

و در روایت دیگری از حضرت أبوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام است که فرمود: همانا إمام در زمین به منزلهٔ ماه در آسمان و در جای آن است، او بر همهٔ أشیاء مطّلع و آگاه می‌باشد[4].

و به سند خود از مفضّل بن عمر آورده که گفت: از حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام دربارهٔ علم امام نسبت به آنچه در اقطار زمین هست پرسیدم، که آیا در حالی که در خانه‌اش نشسته و پرده‌اش را افکنده از آنها آگاه است؟ آن حضرت فرمود: ای مفضّل خدای تبارک و تعالی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله پنج روح قرار داد: روح زندگی که با آن راه رفت و حرکت نمود، و روحِ نیرو که با آن بپاخاست و جهاد کرد، و روح شهوت که با آن خورد و آشامید و با زنان از راه حلال آمیزش کرد، و روح ایمان که با آن آمر کرد و عدالت نمود، و روح القدس که با آن سنگینی نبوّت را تحمّل کرد. و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات یافت روح القدس از او منتقل شد و در امام علیه السلام قرار گرفت، و روح القدس نه می‌خوابد و نه غفلت می‌کند، و نه سرگرم می‌شود و نه سهو می‌نماید. آن چهار روح دیگر خواب و غفلت

---

۱. سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۱۵.
۲. بصائر الدرجات، ۴۳۴.
۳. بصائر الدرجات، ۴۳۵.
۴. بصائر الدرجات، ۴۳۵.

و سرگرمی دارند ولی روح القدس ثابت است. با آن، آنچه در شرق و غرب زمین؛ خشکی و دریا هست دیده می‌شود.

عرض کردم: فدایت شوم، آنچه در بغداد است در دسترس امام است؟ فرمود: آری، و هر آنچه زیر عرش هست[1].

و شیخ صدوق ـ که خدایش رحمت کند ـ در کتاب فضایل شهر رمضان به سند صحیحی از حضرت أبوالحسن علی بن موسی الرضا ﷺ آورده که فرمود: هر کس با شیعیان ما دشمنی کند با من دشمنی کرده، و هر کس با ایشان دوستی نماید با من دوستی نموده، زیرا که آنان از خمیر مایهٔ گِل ما آفریده شده‌اند، پس هر که آنها را دوست بدارد از ما است و هر که دشمنشان بدارد از ما نیست، شیعیان ما به نور خدا نظر می‌کنند، و در رحمت خدا واقع می‌شوند، و به کرامت الهی رستگار می‌گردند، هیچ کدام از شیعیان ما مریض نشود مگر اینکه به مرض او مریض شویم، و غمناک نشود مگر اینکه به خاطر غم او غمناک گردیم، و خوشحال نشود مگر اینکه به خوشحالیش شاد شویم، و هیچ یک از شیعیان ما از نظرمان غایب نمی‌ماند، هر کجا از شرق و غرب زمین باشد.

و هر که از شیعیان قرضدار بمیرد، پرداخت آن بر ما است، و هر که از آنان ثروتی بر جای گذارد برای ورثهٔ او است، شیعیان ما آنهایند که نماز را بر پای دارند و زکات را ادا کنند، و به حج خانهٔ خدا روند، و ماه رمضان را روزه بدارند، و نسبت به اهل البیت دوستی کنند، و از دشمنانشان بیزاری نمایند، آنهایند اهل ایمان و تقوی، و اهل ورع و پرهیزکاری، هر که بر آنها رد کند بر خداوند رد کرده، و هر که بر ایشان طعن زند بر خداوند طعن زده، زیرا که ایشان به حق بندگان خدایند، و به راستی اولیای او هستند، به خدا سوگند یکی از ایشان شفاعت می‌کند دربارهٔ عدهٔ زیادی همچون (دو قبیلهٔ) ربیعه و مُضَر، پس خداوند شفاعتش را دربارهٔ آنان می‌پذیرد به جهت اینکه نزد خدای عز و جل گرامی است.

می‌گویم: اخباری که بر موضوع مورد بحث دلالت کند جداً بسیار است و در کتب احادیث مذکور می‌باشد.

---

۱. بصائر الدرجات، ۴۵۴.

و نیز مؤیّد این معنی است احادیثی که دلالت دارد بر اینکه امامان ﷺ شهیدان بر خلقند، که در اصول کافی و غیر آن مذکور است. چون که معنی شهید، حاضر آگاه بر واقعه است، چنانکه پوشیده نیست.

خلاصه اینکه، همانطور که دعا برای بزرگان در محضر ایشان تعظیم و تواضع نسبت به آنان است. همچنین دعا برای بزرگِ بزرگان و اشرفِ شریفان در این زمان حضرت صاحب الزمان ﷺ در محضرش تعظیم و فروتنی نسبت به آن جناب است، و چون تمام اقطار عالم در محضر مقدّس آن بزرگوار ـ صلوات الله علیه ـ است، پس برای مؤمن شایسته است که به سوی رو کند و در هر کجا که باشد؛ آن ولیّ اعظم پروردگار را با دعای خود تعظیم و احترام نماید.

تواضع قلبی و بدنی

و بدان که تواضع برای امام ﷺ بر دو گونه است: قلبی و بدنی. تواضع قلبی آن است که مؤمن معتقد باشد که امام ﷺ از خودش و از تمام ما سوی الله بعد از حضرت خاتم النّبیّین ﷺ افضل و أشرف است، از فرشتگان و پیغمبران گرفته تا دیگران. و نیز باور داشته باشد که خدای عز و جل مخلوقی برتر از رسولخدا و خاندان طاهرینش نیافریده. این اعتقاد ما است، بر آن زنده می‌مانم و بر آن می‌میرم و ان شاء الله بر همین باور برانگیخته شده و به قیامت خواهم آمد. بر این معنی اخبار بسیار متواترهٔ قطعیّه دلالت دارد. و اگر بخواهم آنها را بیاورم کتاب مفصلّی می‌شود. و اگر خداوند تعالی به من توفیق دهد در این باره تألیفی خواهم ساخت که مایهٔ تذکر و بصیرت اهل خرد گردد.

و از سیّد جزایری ـ که خدای تعالی رحمتش کند ـ آمده که گفته است: اخباری که بر این معنی دلالت دارد جدّاً زیاد است، و آنچه ما به دست آورده‌ایم، حدود هزار حدیث می‌شود[1].

و از شیخ صدوق است که در اعتقادات خود فرموده است:... و واجب است معتقد باشد که خدای عزّ و جل مخلوقی برتر از محمد ﷺ، و امامان ﷺ نیافریده است[2]... .

---

۱. انوار نعمانیه، ۱ / ۳۲.

۲. اعتقادات صدوق، چاپ شده با باب حادی عشر، ص ۹۷.

و مجلسی در اعتقادات خود گوید: سپس باید که دربارهٔ پیغمبر ﷺ و امامان ؑ معتقد باشی که آنان أشرف تمام مخلوقات هستند. و آنان از همهٔ پیغمبران ؑ و همهٔ فرشتگان برتر می‌باشند[1].

و از آنچه بر این موضوع از اخبار بسیار دلالت می‌کند. روایتی است که ثقة الإسلام کلینی در اصول کافی به سند خود از امیرالمؤمنین ؑ ضمن حدیثی آورده که فرمود: خداوند تبارک و تعالی اگر می‌خواست خودش را به بندگان می‌شناسانید. ولی ما را ابواب خود، و راه و وسیله و وجه خویش قرار داد که مردم به سویش توجه کنند. پس هر آنکه از ولایت ما عدول نماید یا غیرِ ما را بر ما برتری دهد، چنین کسانی از صراط دور افتاده‌اند[2]... .

و نیز بر این معنی دلالت دارد تمام روایاتی که نص در این است که امامان ؑ در همه چیز غیر از مقام نبوت همانند پیامبر هستند از جمله: در اصول کافی به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله صادق ؑ آورده که فرمود: رسولخدا ﷺ فرمود: ما در أمر و فهم و حلال و حرام در یک جریان هستیم، امّا رسولخدا ﷺ و علی ؑ فضل خود را دارند[3].

و همچنین بر این مطلب دلالت دارد روایاتی که می‌گوید: هفتاد و دو اسم از إسم اعظم نزد امامان ؑ است، و این مقدار نزد هیچ یک از پیغمبران بزرگ نبوده است[4].

و امور دیگری که بر پژوهشگران در اخبار پوشیده نیست.

و امّا تواضع بدنی برای امام ؑ بر دو قسم است: واجب و مستحب.

۱ ـ واجب آن است که ترک آن مایهٔ هتک حرمت امام ؑ و استخفاف به ساحت

---

۱. اعتقادات مجلسی، ۷۸.

۲. کافی، ۱ / ۱۸۴.

۳. کافی، ۱ / ۲۷۵.

۴. در اصول کافی، ۱ / ۲۲۲، حدیث ۶، از حضرت ابوجعفر باقر ؑ است که فرمود: آب کم راکد را می‌مکند و نهر عظیم را رها می‌کند! به آن حضرت عرض شد: نهر عظیم چیست؟ فرمود: رسولخدا ﷺ و علمی که خداوند به او عطا کرده. خدای عز و جل برای محمد ﷺ سنن پیامبران را جمع کرد، از آدم تا خاتم. گفته شد: آن سنتها چیست؟ فرمود: علم پیامبران را سرتاسر، و همانا رسولخدا ﷺ تمام آن را نزد امیرمؤمنان ؑ قرار داد. پس شخصی به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسولخدا، آیا امیرالمؤمنین اعلم است یا بعضی از پیامبران؟ حضرت ابوجعفر ؑ ـ روی به سایرین ـ فرمود: بشنوید چه می‌گوید! خداوند گوشهای هر کس را بخواهد می‌گشاید. من برای او می‌گویم که خداوند برای محمد ﷺ علم پیامبران را جمع کرده و آن حضرت تمام آن را نزد امیرالمؤمنین قرار داده و او می‌پرسد: آیا آن حضرت اعلم است یا بعضی پیامبران!

مقدّس آن جناب است. مانند: ترک بپا ایستادن هنگام ذکر نام قائم ﷺ در مجلس عمومی به قصد استخفاف و سبک شمردن ـ العیاذ بالله ـ با وجود بپا خاستن اهل مجلس. زیرا که سبک شمردن امام ﷺ مستلزم سبک شمردن خدای عز و جل می‌باشد. در وسائل از امام صادق ﷺ در حدیثی آورده که فرمود: و معنی کفر، هر معصیتی است که به جهت جحد و انکار و استخفاف و سهل انگاری، در هر ریز و درشتی که نسبت به خداوند انجام گیرد، و فاعل آن کافر است[۱]... .

۲ ـ و امّا تواضع مستحب غیر از آن است. مانند: دعا برای آن حضرت و بپا خاستن هنگام ذکر نام مقدسش و درود فرستادن بر او، و امور دیگری که تحت این عنوان قرار می‌گیرد و تواضع بر آن صدق می‌کند.

۴۷ ـ ثواب خونخواهی امام حسین ﷺ

از جمله اموری که با دعا کردن برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان ﷺ حاصل می‌شود: ثواب خونخواهی مولای مظلوم غریب شهیدمان حضرت سیدالشهداء حسین بن علی ﷺ است، و این امری است که احدی جز خدا ثواب آن را نمی‌تواند شماره کند. زیرا که عظمت شأن خون به مقدار عظمت صاحب آن است، پس همانطور که کسی جز خدا نمی‌تواند بر شئون حسینی احاطه یابد، همچنین کسی غیر او نمی‌تواند ثواب خونخواهیش را احصا نماید. زیرا که حسین ﷺ همان است که در زیارتش آمده: السَّلامُ عَلیكَ یا ثارَ اللهِ و اَبن ثارِه؛ سلام بر تو ای آنکه خونخواه او خداوند است، و فرزند کسی که خونخواهش خدا است.

و اگر در دعا برای تعجیل فَرَج مولایمان صاحب الزمان ﷺ جز این ثواب نبود، همین در فضیلت و شرافت آن کافی بود، و حال آنکه فضل و ثواب بی‌شماری در آن هست.

و امّا بیان اینکه با این دعا ثواب خونخواهی امام حسین ﷺ حاصل می‌شود: خونخواهی آن حضرت وظیفهٔ هر مؤمن است، زیرا که آن جناب پدر حقیقی آنان می‌باشد ـ چنانکه در بخش سوم کتاب آوردیم که امام ﷺ پدر حقیقی است ـ و نیز مؤید

---

۱. وسائل الشیعه، ۱ / ۲۴.

این معنی در تفسیر آیهٔ: ﴿وَوَصَّيْنَا الإنسانَ بِوَالِدَيهِ إِحْسَاناً﴾[1]؛ و انسان را به احسان نسبت به والدینش سفارش کردیم.

والدین به حسنین ﷺ تفسیر شده است ـ چنانکه در تفسیر قمی[2] و غیر آن آمده ـ لذا صحیح است که مؤمن خونخواهی آن حضرت را مربوط به خود بداند، و هر یک از مؤمنین خودش را ولیّ خون آن جناب به حساب آورد، چنانکه در زیارت عاشورا می‌خوانیم: «وَأَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِي مَعَ إِمَامٍ مَهْدِيٍّ ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالحَقِّ مِنْكُمْ...»؛ و از خداوند خواهانم که به من روزی نماید خوانخواهی خودم را با إمام هدایت شدهٔ آشکار و حق گوی از شما[3].

و نیز رسول اکرم ﷺ به امت خود امر فرمود که نسبت به قُربی مودّت بورزند، و روایات متعدّدی گذشت که دلالت داشت: منظور از قُربی، امامان ﷺ هستند. بر فرض که به ظاهر لفظ تمسّک کنیم، و قُربیٰ را بر مطلق خویشان یا ذریّهٔ رسول اکرم ﷺ حمل نماییم، بدون تردید امامان ﷺ بهترین افراد و کاملترین مصادیق آنها می‌باشند، و نیز تردیدی نیست که خونخواهی برای آنان و مطالبهٔ حقوقشان از بارزترین مصادیق مودّت و برجسته‌ترین اقسام اظهار محبّت است.

اکنون که این مطالب معلوم شد می‌گوییم: خونخواهی مراتب متعدّد و درجات چهار گانه‌ای دارد:

اول: اینکه ولیّ خون قوّت و نیرو و حکومت و استیلا داشته باشد، که به زیردستانش دستور می‌دهد قاتل را بکشند، و بدین ترتیب خونبهای مظلوم را می‌گیرد.

دوم: اینکه خودش قاتلِ آن مظلوم را بکشد. و با این دو قسم خداوند متعال برای مولای شهید مظلوممان حضرت حسین بن علی ﷺ خونخواهی می‌کند، چون در حقیقت او صاحب خون آن حضرت است، لذا در زیارتهای متعددی این عبارت آمده: السَّلامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللهِ؛ سلام بر تو ای آنکه خونخواه او خداوند است.

---

۱. سوره احقاف، آیه ۱۵

۲. تفسیر قمی، ۲ / ۲۹۷

۳. بحار الانوار، ۱۰۱ / ۲۹۲.

امّا قسم اول: چون خداوند عز و جل مولای ما حضرت قائم ﷺ را امر فرموده که خونبهای حسین ﷺ را طلب نماید ـ چنانکه در روایات متعددی این معنی هست، و قسمتی از آنها را در حرف ثاء بخش چهارم کتاب آوردیم ـ و در کامل الزیارات به سند خود از امام صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلطَاناً فَلاَ يُسْرِفْ فِي القَتْلِ﴾؛ و هر آن کس که مظلوم کشته شده پس برای ولیّ او سلطه قرار دادیم پس در کشتن اسراف نکند. آمده که فرمود: او قائم آل محمد ﷺ است که خروج می‌کند، و به خونخواهی حسین بن علی ﷺ می‌کُشد، پس اگر اهل زمین را به قتل رساند اسراف نیست، و فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿فَلاَ يُسْرِفْ فِي القَتْلِ﴾، برای او نیست که کاری بکند که اسراف باشد. سپس امام صادق ﷺ فرمود: به خدا قسم ذراری و نوادگان کشندگان حسین ﷺ را به خاطر کار پدرانشان به قتل می‌رساند[1].

و در کتاب نور الانوار فاضل بروجردی است: و در خبری وارد است: که چون مردم، آن حضرت را به بیرحمی و قتل نفس متّهم سازند آن جناب از منبر بالا رود و یک تای نعلین حضرت گلگون قبای دشت نینوا و یکه تاز عرصهٔ کربلا سیّد الشهدا علیه آلاف التحیة و الثناء و روحی له الفداء را بیرون آورد و فرماید: اگر همهٔ دشمنان را بکشم مقابل خون این بند نعلین نخواهد بود.

و در خبر دیگر است که می‌فرماید: اگر همهٔ اهل عالم را بکشم در عوض این بند نعلین نمی‌شود.

و امّا قسم دوم: با توجه به فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿اللهُ يَتَوَفَّى الأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾[2]؛ خداوند روح خلق را می‌گیرد به هنگام مرگ آنان، هیچ روحی از کالبد بدن بیرون نیاید جز به اذن خداوند متعال. و همانطور که خدای قادر منتقم ـ جلّ شأنه ـ به این دو قسم خونخواهی می‌کند، حضرت قائم ﷺ نیز برای جدّش حسین ﷺ به این دو قسم خونخواهی می‌نماید. البته به اعتبار دیگری. زیرا که کشندگان اجدادش ﷺ و کسانی که به کار آنها

---

۱. کامل الزیارات، ۶۳.

۲. سوره زمر، آیه ۴۲.

راضی بوده‌اند، به قتل می‌رساند و شیعیان و یارانش را نیز دستور می‌دهد که آنها را بکشند.

سوم: اینکه کسی که خونخواه است ضعیف باشد، و نتواند خونخواهی کند مگر با تظلّم و شکایت نزد سلطان و زمامدار مقتدری که حقّ او را از ظالمش بگیرد، و این نیز واضح است که نوعی خونخواهی محسوب می‌گردد.

چهارم. اینکه به خاطر ضعیف بودن نتواند خونخواهی کند مگر با کمک گرفتن از دیگرانی که قدرتی دارند که با یاری یکدیگر این کار را انجام دهند. به عبارت دیگر، کمک کردن در آمادگی وسائل خونخواهی نوعی از خونخواهی می‌باشد.

و چون ما در این زمان قدرت نداریم برای مولایمان حسین علیه السلام خونخواهی کنیم جز به این دو قسم اخیر، لازم است ـ به حکم وظیفه‌ای که بر ما هست ـ به همین دو قسم مبادرت ورزیم. و این دو با دعا برای تعجیل فرج و ظهور مولایمان صاحب الزمان علیه السلام حاصل می‌گردد، که خدای قادر منتقم از هر سلطانی قدرتمندتر، و انتقام گیرندهٔ از هر ظالم و ستمگر است. زیرا که با اخبار متواتری دانسته‌ایم که خداوند قادر متعال مولای ما صاحب الامر علیه السلام را برای این خونخواهی ذخیره نموده است، پس بر ما لازم است که شب و روز به درگاه الهی تضرع و استغاثه کنیم که ظهور و فرج آن حضرت را تعجیل فرماید تا خونخواهی نماید و از جباران کافر انتقام بگیرد، زیرا که در زمان غیبت آن حضرت راه دیگری به جز این قسم از خونخواهی نداریم.

و امّا داخل بودن این دعا در قسم چهارم خونخواهی، چنان که در مکرمت بیست و دوم بیان کردیم که اهتمام مؤمنین به دعا برای تعجیل فرج و ظهور مولی صاحب الزمان علیه السلام از اسباب جلو افتادن فرج و ظهور آن حضرت می‌باشد، پس دعا برای این جهت در امر گرفتن خونبهای امامان علیهم السلام کمک آن حضرت است.

و بر آنچه ذکر گردید ارشاد می‌کند، مطالبی که در توقیع شریف به شیخ مفید آمده که: اگر شیعیان ما ـ که خداوند آنان را به اطاعتش توفیق دهد ـ در وفا به عهد و پیمانی که بر آنان هست یکدل بودند، هر آینه میمنت دیدار ما از ایشان به تأخر نمی‌افتاد و سعادت دیدار ما زودتر به آنان می‌رسید. با حق معرفت و درستی شناخت نسبت به ما، پس مانع ما از آنها جز امور ناخوشایندی که از

آنان به ما می‌رسد و برایشان نمی‌پسندیم نیست. وَاللهُ الْمُسْتَعَانُ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلِ[۱].

و نیز مؤیّد آنچه گفتیم خوابی است که برای یکی از بانوان شایسته و مورد اعتماد از نزدیکان ما در همین روزها اتفاق افتاده که به خاطر تسلط کفار بر بلاد اسلام هم و غم خاص و عام را فراگرفته است. حاصل آن خواب اینکه: شنیده است شخصی می‌گوید: اگر مؤمن پس از نمازهایش در دعا برای تعجیل ظهور مولایش مواظبت می‌کرد، همچنان که در دعا برای خودش ـ هرگاه مریض یا قرضدار باشد ـ مواظبت دارد، به طوری که فراق آن حضرت ﷺ مایهٔ اندوه و غصهٔ او و موجب دلشکستگی و پریشانی و ناراحتی او باشد، در آن صورت دعایش سبب یکی از دو امر می‌شود: یا مولایش زودتر ظهور می‌کند، و یا اینکه حزن و اندوهش مبدل به سرور می‌گردد و محنتها و ناراحتی‌ها برطرف شده و از بلاها و فتنه‌ها نجات می‌یابد.

و می‌توان این معنی را ـ که دعا برای تعجیل ظهور مولایمان صاحب الزمان ﷺ از مصادیق خونخواهی برای مولای غریب مظلوممان حضرت ابی‌عبدالله الحسین ﷺ است ـ به وجه دیگری بیان نمود، اینکه: هرگاه مؤمن دانست که از آثار و فواید این دعا ـ چنانکه در مکرمت بیستم گذشت ـ بازگشت به دنیا در زمان ظهور آن جناب است. لذا برای اینکه این امر زودتر واقع گردد، و خودش برای مولای شهید مظلوممان حسین ﷺ از دشمنان و نوادگان کشندگان آن حضرت که از کارهای پدرانشان راضی باشند خونخواهی کند، چنین مؤمنی در عداد طلب کنندگان ثار آن جناب خواهد بود. پس یا عمرش طولانی می‌شود تا اینکه آن زمان را درک کند، و یا اینکه پس از مُردن به دنیا باز می‌گردد. و از دشمنان انتقام می‌گیرد. و این از آثار آن دعا است. این وجه را برادر و دوست روحانیم که به تأییدات سبحانی مؤیّد است بیان نمود. آن را در اینجا ثبت می‌کنم تا برای او زبان راستینی در جهان باقی بماند.

و از آنچه در اینجا بیان گردید، معلوم شد که دعا کننده برای تعجیل ظهور مولایمان صاحب الزمان ﷺ ثواب خونخواهی برای سایر امامان بر حق و پیروان ایشان و شهدایی

---

۱. احتجاج، ۲ / ۳۲۵.

که در خدمت آنان بوده‌اند را نیز درک می‌نماید، زیرا که حضرت قائم ﷺ خونبهای همهٔ آنان را می‌گیرد و از دشمنانشان انتقام می‌کشد، چنانکه قسمتی از دلایل این مطلب را در حرف الف ـ بخش چهارم کتاب آوردیم.

۴۸ ـ تحمّل احادیث پیچیده و دشوار

در اینجا مکرمت شریفی ذکر می‌گردد که مشتمل بر دو مکرمت ارزنده است:

یکی: اینکه دعا برای تعجیل ظهور مولایمان صاحب الزمان ﷺ از مصادیق تحمل صعب مستصعب از احادیث ائمهٔ اطهار ﷺ می‌باشد.

دوّم: اینکه سبب می‌شود سایر احادیث آنان که مستصعب و دشوار و اسرارشان که خشن و ناهموار است را نیز متحمل و پذیرا گردد، و این مقام والا و مرتبهٔ رفیعی است که قسمتی از مراتب آن با مطالبی که می‌آوریم بیان می‌شود. در اینجا لازم است برای توضیح مقصود چند فایده را ذکر کنیم:

فایدهٔ اوّل

قسمتی از روایات که در آنها آمده: حدیث امامان صعب مستصعب است.

در اصول کافی به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ است که فرمود: رسولخدا ﷺ فرمودند: حدیث آل محمد ﷺ صعب و مستصعب است که جز فرشتهٔ مقرّب یا پیغمبر مرسل یا بنده‌ای که خداوند دلش را به ایمان آزموده باشد، به آن ایمان نیاورد، پس هر آنچه از حدیث آل محمد ﷺ به شما رسید، و دلتان بر آن نرم شد، و آن را شناختید، آن را بپذیرید، و آنچه که دلتان از آن رمید و نا آشنا بود، آن را به خدا و رسول و عالم از آل محمد ﷺ رد کنید، همانا کسی هلاک شونده است که چیزی از آن را برایش بازگو کنند و تحمُّل ننماید و بگوید: به خدا چنین نیست، به خدا چنین نیست، و انکار همان کفر است[1].

و نیز به سند مرفوعی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده فرمود: به درستی که

---

۱. کافی، ۱ / ۴۰۱.

حدیث ما صعب مستصعب است که آن را تحمل نکند مگر سینه‌های نورانی یا دلهای سالم و یا اخلاق نیکو همانا خداوند از شیعیان ما [به ولایت ما] پیمان گرفته همچنان که از بنی آدم با أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، آیا پروردگار شما نیستم، [به ربوبیت خویش] پیمان بست. پس هر آنکه [پیمان ما را] وفا نمود خداوند او را به بهشت وفا کند، و هر کس با ما دشمنی ورزد و حقّمان را به ما ادا ننماید، در آتش جهنّم همیشه خواهد سوخت[1].

همچنین از امام صادق ﷺ، از حضرت امام زین العابدین ﷺ است که فرمود: به تحقیق که علم علما صعب مستصعب است که آن را تحمل نکند مگر پیغمبر مرسل یا فرشتهٔ مقرّب و یابندهٔ مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد[2]... .

این حدیث را صفّار نیز در بصائر الدرجات آورده و نیز به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: حدیث ما صعب مستصعب است که متحمل آن نشود مگر فرشتهٔ مقرّب یا پیغمبر مرسل یا مؤمن امتحان شده و یا شهری که دژ محکم داشته باشد. پس هنگامی که امر ما واقع گردد و مهدی ما بیاید، مرد از شیعیان ما از شیر جری‌تر و از نیزه بُرنده‌تر خواهد بود، دشمن ما را زیر پاهایش لگد می‌کند و با پنجه‌های دستش او را می‌زند، و این در موقعی است که رحمت و فَرَج خداوند بر بندگان نازل گردد[3].

و به سند دیگری از ابوحمزهٔ ثمالی از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آورده که گفت: شنیدم آن حضرت می‌فرمود: حقا که حدیث ما صعب مستصعب است که جز سه طایفه آن را متحمل نگردد: پیغمبر مرسل یا فرشتهٔ مقرّب یا بندهٔ مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد.

سپس فرمود: ای ابوحمزه مگر نمی‌بینی که خداوند از فرشتگان مقرّب و از پیغمبران مرسل، و از مؤمنان آزمایش شده برای [پذیرش] امر ما اختیار نموده است[4].

و به سند دیگری از آن حضرت است که فرمود: حدیث آل محمد ﷺ صعب

---

۱. کافی، ۱ / ۱، ۴۰۱.
۲. کافی، ۱ / ۴۰۱.
۳. بصائر الدرجات، ۲۴.
۴. بصائر الدرجات، ۲۵.

مستصعب، سنگین، مقنع، أجرد و ذکوان است. آن را تحمّل نمی‌کند مگر فرشتهٔ مقرّب یا پیغمبر مرسل، یا بنده‌ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده، یا شهری که حصار داشته باشد. پس هرگاه قائم ما بپاخیزد، نطق کند و قرآن تصدیقش نماید[۱].

و به سند دیگری نیز از آن حضرت است که فرمود: حدیث ما صعب مستصعب است، به آن ایمان نیاورد مگر فرشتهٔ مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده‌ای که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده باشد. پس هر چه را دلهایتان شناخت برگیرید، و هر آنچه برایتان ناآشنا بود به ما رد کنید[۲].

به سند دیگری نیز مثل همین حدیث را روایت کرده است.

و از مفضّل آورده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق ﷺ می‌فرمود: حدیث ما صعب مستصعب است. آن را متحمل نمی‌شود مگر فرشتهٔ مقرَّب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده باشد[۳].

و به سند خود از اسماعیل بن عبدالعزیز آورده که گفت: شنیدم حضرت أبی‌عبدالله صادق ﷺ فرمود: حدیث ما صعب مستصعب است. گوید: عرضه داشتم: فدایت شوم برای من تفسیر کن. فرمود: ذکوان: [یعنی] همیشه فروزان است. گفتم: أجرد؟ فرمود: [یعنی] پیوسته شاداب است. عرض کردم: مقنع؟ فرمود: مستور و پوشیده است[۴].

و به سند خود از اصبغ بن نباته آورده که گفت: از امیرالمؤمنین ﷺ شنیدم که فرمود: همانا حدیث ما صعب مستصعب است، خشن مخشوش است. پس اندکی به سوی مردم بر افکنید هر کس آن را شناخت، او را بیفزایید، و هر که إنکار کرد خودداری نمایید. آن را تحمل نکنند، مگر سه طایفه: فرشته‌ای مقرّب؛ یا پیغمبری مرسل؛ یا بندهٔ مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد[۵].

و به سند دیگری از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آورده که فرمود: همانا حدیث ما صعب

---

۱. بصائر الدرجات، ۲۴.
۲. بصائر الدرجات، ۲۱.
۳. بصائر الدرجات، ۲۲.
۴. بصائر الدرجات، ۲۲.
۵. بصائر الدرجات، ۲۱.

مستصعب، أجرد، ذكوان، وعر، شريف و كريم است، پس هرگاه چیزی از آن شنیدید و دلهایتان برایش نرم شد، آن را برگیرید، و حمد الهی را بر آن به جای آورید، و اگر تحمل نتوانستید و توانش را نداشتید؛ پس آن را به إمامِ عالم از آل محمد ﷺ برگردانید، که بدبخت هلاک شده کسی است که بگوید: به خدا چنین نبوده. سپس فرمود: ای جابر همانا إنکار همان کفر ورزیدن به خدای عظیم است[1].

فایدهٔ دوّم

در بیان معنی حدیث که در فرمایشات امامان ﷺ آمده: حدیث ما صعب مستصعب است.

احتمال دارد که منظور تمام آنچه از ایشان رسیده بوده باشد، و دشواری آن چنین توجیه شود که: تحمُّل آن دشوار است، و معنی تحمّل: بیان و نشر آن در جاهای مناسب و بنابر مقتضای حال باشد، چون مؤمن کامل، مواقع بیان را می‌شناسد و نیز می‌داند که در چه مواردی باید آن را مخفی کند، لذا در هر مقامی به آنچه صلاح او است ـ به نور ایمان ـ عمل می‌نماید.

ولی آنچه به نظر قاصر من به واقع نزدیکتر می‌نماید ـ بلکه به نظر هوشمند ماهر این معنی متعیّن است ـ اینکه: منظور احادیثی است که در فضائل آنها بیان شده از اسرار غریب و آثار عجیب و مقامات والایی که اندیشه‌ها بدان راه نیابد و شئون بدیعی که خردمندان از بیان آنها عاجزند. بنابراین اضافه برای تخصیص است. یعنی: حدیث مخصوص ما که در فضل و مقامات، وارد است صعب مستصعب است. چون نسبت حدیث به ایشان به دو گونه متصور است:

اوّل: مطلق آنچه به آن خبر داده‌اند، که احتمال اوّل بر این معنی تطبیق می‌شود.

دوّم: آنچه به ایشان اختصاص دارد و در بیان شئون و مقامات و علوم و کرامات ایشان است.

بنابراین اضافهٔ حدیث به آنها، دلالت بر عموم دارد، و دیگر نیازی نیست که گفته شود:

---

۱. بصائر الدرجات، ۲۲.

منظور بعضی از احادیث است که مضاف را تقدیر کنیم. و یا بگوییم: از باب مجاز لُغوی است که عام ذکر گردیده و خاص اراده شده. بلکه متعین آن است که بر حقیقت حمل کنیم، و اضافه را برای اختصاص بدانیم.

و ممکن است مراد از حدیث در آن روایات شأن و صفت باشد. چنانکه در بعضی از گفته‌های یکی از بزرگان آمده. یا اینکه حدیث مرادف با ذکر یا امر باشد که همه به یک معنی برمی‌گردد. و بر آنچه ما اختیار و تأیید کردیم اخبار متعددی دلالت می‌کند که به ذکر قسمتی از آنها تبرک می‌جوییم ان شاء الله تعالی. از جمله:

ـ اخباری است که چنین وارد شده: امر امامان ﷺ صعب مستصعب است، مانند: روایت صفّار در بصائر از ابوالربیع شامی از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ که گفت: در خدمت آن حضرت نشسته بودم، پس دیدم حضرت ابوجعفر ﷺ به خواب رفت، سپس سر برداشت و فرمود: ای ابوالربیع؛ حدیثی است که شیعیان در دهان می‌گردانند و حقیقت آن را نمی‌دانند. عرض کردم: قربانت گردم آن چیست؟ فرمود: گفتهٔ علی بن ابی‌طالب ﷺ: «**إنَّ أمْرَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لا یَحْتَمِلُهُ إلّا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ أوْ نَبیٌّ مُرْسَلٌ أوْ مُؤْمِنٌ إمْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ للإیمان**»؛ ای ابوالربیع، مگر نمی‌بینی که فرشته‌ای هست ولی مقرّب نیست، و [حدیث ما را] متحمل نمی‌شود جز مقرّب. و گاهی پیغمبر هست ولی مرسل نیست، و آن را متحمل نمی‌شود جز مرسل. و گاهی مؤمن هست ولی آزموده نشده، و متحمل آن نگردد مگر مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد[۱].

و نیز به سند خود از ابوبصیر و محمد بن مسلم آورده که حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ فرمود: با مردم از آنچه می‌شناسند گفتگو کنید، و از آنچه ناآشنایند درگذرید. و ما و خودتان را به زحمت مَیندازید، به درستی که امر ما صعب مستصعب است که تحمل نمی‌کند آن را مگر فرشتهٔ مقرّب یا پیغمبر مرسل و یا بندهٔ مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده باشد[۲].

و به سند خود از سدیر صیرفی آورده که گفت: در پیشگاه حضرت ابی‌عبدالله

---

۱. بصائر الدرجات، ۲۶.

۲. بصائر الدرجات، ۲۶.

صادق ﷺ شرفیاب بودم، و مسائلی که اصحاب ما داده بودند بر آن جناب عرضه می‌کردم. ناگهان سؤالی به دلم افتاد، عرض کردم: فدایت شوم، مسئله‌ای دارم که همین حالا به قلبم خطور کرد. فرمود: مگر در بین آن مسائل نیست؟ عرض کردم: خیر، فرمود: چیست؟ گفتم: فرمودهٔ امیرمؤمنان ﷺ: همانا أمر ما صعب مستصعب است، آن را نمی‌شناسد مگر فرشتهٔ مقرب یا پیغمبر مرسل یا بندهٔ مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است.

امام صادق ﷺ فرمود: آری، فرشتگان، مقرّب و غیر مقرّب دارند، و در پیغمبران نیز مرسل و غیر مرسل هست، و مؤمنین. آزموده و غیر آزموده دارند. و به راستی که این امر شما بر فرشتگان عرضه شد، پس جز مقرّبین به آن اقرار نکردند، و بر پیغمبران عرضه شد و جز مرسلین به آن اقرار ننمودند، و بر مؤمنین عرضه شد و جز آزمودگان، آن را اقرار نداشتند[1].

و از ابوبصیر آورده که گفت: حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ فرمود: امر ما صعب مستصعب است که متحمل آن نشود مگر کسی که خداوند ایمان را در دلش نوشته باشد[2].

و نیز در همان کتاب به سند خود از امیرمؤمنان ﷺ آورده که فرمود: امر ما اهل البیت صعب مستصعب است، آن را نشناسد و به آن اقرار نکند جز فرشتهٔ مقرّب یا پیغمبر مرسل یا مؤمن نجیبی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد[3].

و نیز به سند خود از زیاد بن سوقه آورده که گفت: نزد محمد بن عمرو بن الحسن بودیم، و از مصایب خاندان پیغمبر ﷺ سخن گفتیم، پس او گریه کرد تا اینکه محاسنش از اشک چشمش‌تر شد، سپس گفت: همانا أمر آل محمد ﷺ بزرگ و نقابدار است نمی‌توان آن را بازگو کرد. و چون قائم ما بپاخیزد آن را به زبان آورد و قرآن او را تصدیق خواهد کرد[4].

می‌گویم: ظاهراً، امر، در این احادیث و امثال اینها مرادف با شأن است، پس مقصود دشواری شئونی است که خداوند متعال برای آنان قرار داده و به ایشان مخصوص گردانیده،

---

۱. بصائر الدرجات، ۲۶

۲. بصائر الدرجات، ۲۷

۳. بصائر الدرجات، ۲۷.

۴. بصائر الدرجات، ۲۸.

چه از امور دنیوی باشد یا اخروی یا معجزات شگفت‌انگیز و یا دلایل آشکار یا علوم کامله یا مواهب شامله یا اسرار غریب یا ویژگیهای عجیب، یا حقوق مالی یا صفات حالی و... که جز خدا و یا کسی که خداوند به او تعلیم کرده باشد ـ یعنی رسول اکرم ﷺ و ائمهٔ معصومین ﷺ ـ کسی نمی‌تواند آنها را بشمارد، و برای این معنی شواهد متعددی در اخبار هست که بر پژوهنده مخفی نیست.

فایدهٔ سوّم

در بیان معنی صعب و مستصعب و سایر الفاظی که در آن روایات هست: صَعب: نقیض ذلول است، ذلول آن است که برای همه رام می‌باشد، برخلاف صعب.

در مجمع البحرین گفته: صعب نقیض ذلول است، گویند: صَعُبَ الشیءُ ـ بضمّ عین ـ صُعُوباً: دشوار و با مشقت شد[1].

مؤید این معنی در بخش چهارم کتاب در شباهت مولی صاحب الزمان ﷺ به ذوالقرنین گذشت. و مراد در اینجا مقامی است که برای غیر آنها رام نمی‌باشد، و احدی از خلایق نمی‌تواند به آن دست یابد و شئونی را که خداوند تعالی به ایشان اختصاص داده درک نماید، به طوری که دست هیچ یک از فرشتگان مقرّب و پیغمبران مرسل نیز به آن نرسد.

و دلیل و شاهد بر این روایتی است که در بصائر الدرجات از مفضّل آورده که گفت: حضرت ابوجعفر باقر ﷺ فرمود: همانا حدیث ما صعب مستصعب، ذکوان و اجرد است که آن را متحمل نشود فرشتهٔ مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه بنده‌ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد.

امّا صعب: آن است که هنوز سوار نشده، و امّا مستصعب: آن است که وقتی دیده شود از آن فرار کنند[2]... .

إن‌شاءالله تمام این حدیث را با بیان معنی آن و جمع بین آن و بین اخبار سابق در یکی از فواید آینده خواهیم آورد.

---

۱. مجمع البحرین، ۲ / ۱۰۰، کتاب الباء.
۲. بصائر الدرجات، ۲۴.

و شاهد بر اینکه مراد از صعب مقامی است که خداوند به آنان اختصاص داده: در تفسیر امام حسن عسکری ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ﴾[1]؛ (خطاب به آدم و حوا) و به این درخت نزدیک نشوید. آمده: درخت علم، درخت علم محمد و آل محمد ﷺ که خدای عز و جل تنها به ایشان اختصاص داده از میان سایر خلقش. پس خدای تعالی فرمود: ﴿وَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ﴾، شجرهٔ علم، که محصوص محمد و آل او است، به امر الهی کسی غیر از آنها از آن تناول نمی‌نماید.

و از آن بود که پیغمبر ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ بعد از إطعام به مسکین و یتیم و اسیر تناول فرمودند تا اینکه گرسنگی و تشنگی و خستگی پس از آن ندیدند، و آن درختی است که از سایر درختهای بهشتی امتیاز دارد، از جهت اینکه: سایر درختهای بهشتی هر کدام نوعی میوه و خوردنی داشتند، ولی این درخت و جنس آن گندم و انگور و انجیر و عنّاب و سایر انواع میوه‌ها و خوردنیها را داشت، لذا کسانی که وصف آن درخت را حکایت کرده‌اند اختلاف دارند، بعضی گفته‌اند: گندم است، بعضی دیگر گفته‌اند: انگور است، و دیگران گفته‌اند: انجیر، و کسانی گفته‌اند: عنّاب بوده است. خدای تعالی فرمود: ﴿وَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ﴾ به این درخت نزدیک نشوید که بخواهید درجه و فضل محمد و آل محمد را دریابید، که خداوند تعالی این درجه را به ایشان اختصاص داده، و این درختی است که هر کس به اذن خدای عز و جل از آن تناول کند، علم اوّلین و آخرین را بدون تعلّم الهام می‌گردد، و هر کس بدون اجازهٔ خداوند از آن تناول نماید به مقصد نرسیده و پروردگارش را عصیان می‌نماید[2]... .

و نیز شاهد بر این معنی در تفسیر البرهان از ابن بابویه ﷺ به سند خود از امام صادق ﷺ در حدیثی طولانی آورده که فرمود: پس هنگامی که خدای عز و جل آدم و همسرش را در بهشت إسکان داد به آن دو فرمود: ﴿كُلَا مِنهَا رَغَداً حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ﴾؛ بخورید از غذاهای بهشت هر چه می‌خواهید و به این درخت ـ یعنی درخت گندم نزدیک نشوید، که از ظالمان خواهید شد.

---

۱. سورهٔ بقره، آیه ۳۵.

۲. تفسیر امام عسکری ﷺ، ص ۷۴.

به منزلت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان بعد از اینها نگاه کردند؛ دیدند برترین منازل بهشت است. گفتند: پروردگارا این منازل برای کیست؟ خدای جل جلاله فرمود: سرهایتان را بلند کنید به ساق عرش بنگرید. پس سرها بلند کردند. نامهای محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان صلوات الله علیهم را دیدند که به نوری از نور پروردگار جبّار جل جلاله بر ساق عرش نوشته شده.

پس گفتند: پروردگارا، چقدر اهل این منزلت نزد تو گرامی هستند و چقدر نزد تو محبوب هستند و چقدر نزد تو شرافتمندند؟ خدای جل جلاله فرمود: اگر اینها نبودند شما را نمی‌آفریدم اینان گنجینه‌داران علم من، و امنای سرّ من می‌باشند، مبادا که به دیدهٔ حسد به ایشان نگاه کنید، و منزلت ایشان را نزد من آرزو نمایید و محل والای اینان را تمنا کنید. تا اینکه امام صادق ﷺ فرمود:... پس هنگامی که خدای عز و جل خواست بر آنها توبه کند، جبرئیل نزد ایشان آمد و گفت: شما بر خودتان ستم کرده‌اید به جهت تمنّی منزلت کسانی که بر شما برتری یافته‌اند، پس جزای شما همین بود که از جوار خداوند عز و جل به زمین او فرستاده شدید[1]... .

و امّا مستصعب: منظور آن چیزی است که شنونده آن را دشوار می‌بیند. در حدیث بصائر به همین اشاره بود که امام ﷺ فرمود: مستصعب آن است که هرگاه دیده شود از آن فرار می‌گردد.

و امّا خشن: ضد لیّن و نرم است، چون تحمل آن برای غیر ممتحنین دشوار است.

و امّا مخشوش: شتری است در بینی‌اش خِشاش ـ به کسر ـ قرار می‌دهند، و آن چوبی است که در بینی شتر قرار داده می‌شود و زمام او را به آن می‌بندند تا بیشتر رام و تسلیم گردد. گویی امام ﷺ حدیثشان را به آن تشبیه نمود، برای دلالت بر امر به حفظ و صیانت آن از کسی که آن را تحمل نمی‌کند. و به آن ایمان ندارد، و امامان ﷺ آن را برای کسانی که اهلیّت نداشته‌اند بیان نمی‌کردند.

پس بر مؤمن واجب است که اسرار و صفات خاصهٔ ایشان را بیان نکند مگر برای کسی که طاقت و ظرفیت تحمل آن را دارد، و این است معنی اینکه حدیث به خِشاش

---

۱. تفسیر برهان، ۱ / ۸۲.

مقید شده است، و دلیل بر این معنی اینکه: در حدیثی که روایت کردیم آمده: پس به سوی مردم اندکی برافکنید، هر که شناخت او را بیفزایید و هر که انکار نمود دیگر چیزی نگویید.

و امّا وعر: به سکون عین، ضد سهل می‌باشد که تأکید صعب مستصعب است.

فایدهٔ چهارم

در معنی فرمایش امام ﷺ: «به راستی که این امر شما بر فرشتگان عرضه شد، پس جز مقرّبین به آن اقرار نکردند، و بر پیغمبران عرضه شد و جز مرسلین به آن اقرار ننمودند، و بر مؤمنین عرضه شد و جز آزمودگان آن را اقرار نداشتند» که ظاهرش منافات دارد با اخبار بسیاری که دلالت می‌کند بر اینکه تمام فرشتگان و پیغمبران به ولایت خاندان رسول ﷺ به درگاه الهی تقرب می‌جویند و دینداری می‌کنند، و شئونی که خداوند عز و جل برای ایشان قرار داده اقرار دارند. از جمله اخبار:

در بصائر الدرجات به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آورده که فرمود: فرشتگان به جوار قدس و نزدیکی به خداوند تبارک و تعالی نرسیده‌اند مگر با آنچه شما برآنید، و به تحقیق که فرشتگان توصیف می‌کنند آنچه شما وصف کنید. و می‌جویند آنچه شما می‌جویید. و هر آینه از فرشتگان عدّه‌ای هستند که می‌گویند: [خدایا] سخن ما دربارهٔ آل محمد ﷺ همچنان است که تو آنان را قرار داده‌ای[1].

و نیز در آن کتاب به سند خود از حمّاد بن عیسی آورده که گفت: شخصی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ سؤال کرد: فرشتگان بیشترند یا فرزندان آدم؟ فرمود: سوگند به آنکه جانم به دست او است که ملائکهٔ خداوند از تعداد خاک بیشتر است، و در آسمان هیچ جای پایی نیست مگر این که در آن فرشته‌ای هست که تقدیس و تسبیح خدا می‌کند، و در زمین هیچ درخت و حتی همچون جای نوک سوزنی نیست مگر اینکه در آن فرشته‌ای موکل است که هر روز می‌آید آن را می‌آموزد، خدا آنها را می‌داند، هیچ یک از آنان نیست مگر اینکه با ولایت ما اهل البیت به خداوند تقرّب می‌جوید و برای دوستانمان طلب

---

۱. بصائر الدرجات، ۶۸.

مغفرت می‌کند. و دشمنانمان را لعنت می‌نماید. و از خداوند می‌خواهد که عذاب ویژه‌ای را بر آنها بفرستد[1].

و نیز به سند خود از رسولخدا صلی الله علیه و آله آورده که فرمود: نبوت برای هیچ پیغمبری در عالم أظلّه کمال نیافت تا اینکه ولایت من و ولایت خاندانم بر او عرضه شد. و برای او مجسّم شدند. و پیغمبران به طاعت و ولایت ایشان اقرار کردند[2].

و به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: هیچ پیامبری به نبوّت نرسید مگر به معرفت حقّ ما و برتری ما بر دیگران[3].

و در روایت دیگر از آن حضرت است که فرمود: نه هیچ پیغمبری به نبوت رسید و نه رسولی فرستاده شد مگر به ولایت ما و به برتریمان از غیر خودمان[4].

و از حضرت امام باقر علیه السلام است که فرمود: ولایت ما ولایت خداوند است که خداوند هیچ پیغمبری را جز به آن مبعوث نکرده است[5].

و روایات دیگر.

و می‌توان به چند وجه بین این دو را جمع کرد:

اوّل: اینکه منظور در این اخبار اذعان و اقرار به ولایت و افضلیّت ایشان به نحو اجمال است، و در حدیث اول اذعان و اقرار تفصیلی مراد است که از شناخت خصوصیّات و شئون ایشان به طور تفصیل برمی‌آید.

دوّم: اینکه مراد در آن اخبار فقط تصدیق قلبی است. و در حدیث اول منظور تصدیق قلبی و زبانی هر دو است.

سوّم: اینکه منظور در حدیث نخستین سبقت گرفتن در عالم ارواح به اقرار به آنچه خداوند برای محمد و آل او قرار داده می‌باشد، که سبقت گیرندگان به آن پیغمبران مرسل و فرشتگان مقرّب و مؤمنان آزموده بوده‌اند، و سایر انبیاء و فرشتگان و مؤمنین از آنها

---

۱. بصائر الدرجات ۶۸
۲. بصائر الدرجات. ۷۳
۳. بصائر الدرجات ۷۴
۴. بصائر الدرجات ۷۴
۵. بصائر الدرجات ۷۵

پیروی کردند: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أولئکَ المُقَرَّبُونَ﴾[1]؛ و پیشتازان پیشروان. آنان مقرّب هستند.

این است آنچه در این باره به خاطر رسیده، و بر هر یک از این وجوه بعضی از اخبار شاهد است. و ذکر آنها با اختصاری که در نظر داریم منافات دارد، وَ اللهُ الْعالِمُ وَ هُوَ الْغاصِمُ.

و بعید نیست که مراد از فرمودهٔ امام ﷺ: امر شما... به قرینهٔ بعضی از روایات، خصوص آنچه مربوط به قیام حضرت قائم ﷺ باشد. زیرا که از اسراری است که بر تصدیق و اعتقاد به آن جز عدّهٔ بسیار نادر و کم باقی نمی‌مانند، و شاهد بر این چند روایت است از جمله:

۱ ـ در اصول کافی به سند خود از منصور آورده که گفت: حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ به من فرمود: ای منصور این امر بر شما نمی‌رسد مگر پس از ناامیدی، و نه به خدا تا اینکه [خوب از بد] جدا شوید، و نه به خدا تا بررسی گردید، و نه به خدا تا برکنار شوید، آنکه می‌بایست شقاوتمند شود به شقاوت برسد و آنکه می‌بایست سعادتمند گردد به سعادت برسد[2].

۲ ـ و نیز از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ است که فرمود: همانا دلهای مردم از این حدیث شما (اعتقاد به غیبت امام قائم ﷺ) می‌رمد، پس هر که به آن اقرار کرد، او را بیفزایید و هر کس انکار نمود رهایش کنید، به تحقیق که ناچار فتنه‌ای پیش خواهد آمد که هر پشتیبان و برگزیده‌ای نیز در آن سقوط کند، تا آنجا که شخصی که [به خاطر کمال دقّت] مو را دو نیم می‌کند هم سقوط می‌نماید، به حدّی که جز ما و شیعیانمان باقی نماند[3].

۳ ـ در غیبت نعمانی به سند خود از صفوان بن یحیی آورده که گفت: حضرت ابوالحسن الرضا ﷺ فرمود: به خدا آنچه دیدگانتان را به سویش خیره کرده‌اید، نخواهد بود تا اینکه از هم جدا شوید و آزمایش گردید. و تا اینکه از شما باقی نماند جز اندکِ اندک[4].

---

۱. سورهٔ واقعه، آیات ۱۰ و ۱۱
۲. کافی، ۱ / ۳۷۰.
۳. کافی، ۱ / ۳۷۰.
۴. غیبت نعمانی، ۱۱۱

۴ ـ و از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آورده که فرمود: ای شیعهٔ آل محمد ﷺ همچون سرمه در چشم آزموده و کم می‌شوید، و راستی که صاحب سرمه می‌داند چه وقت سرمه در چشمش واقع می‌شود ولی نمی‌داند چه موقع از چشمش بیرون می‌رود، همین‌طور مرد بر روشی از امرِ ما صبح می‌کند ولی شب بر او می‌رسد در حالی که از آن خارج شده باشد. و شب بر روشی از امر ما است، و صبح می‌کند در حالی که از آن خارج شده باشد[1].

و روایات متعددی به همین معنی رسیده است.

و نیز شاهد بر مطلب فوق در بصائر و اصول کافی از حضرت امام باقر ﷺ آمده که فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی که خلق را آفرید، آب گوارایی خلق کرد و آبی شور و تلخ آفرید. پس این دو آب به هم مخلوط شد، آنگاه گِلی از صفحهٔ زمین برگرفت و آن را به شدّت مالش داد. سپس به اصحاب یمین ـ در حالی که آنها در میانشان همچون مور به حرکت آمده بودند ـ فرمود: به سلامت به سوی بهشت. و به اصحاب شمال فرمود: به سوی آتش و باکی ندارم. سپس فرمود: آیا پروردگارتان نیستم؟ گفتند: چرا، تا روز قیامت نگویند: ما از این غافل بودیم[2].

سپس از پیامبران پیمان گرفت که فرمود: مگر من پروردگار شما نیستم؟ سپس فرمود: و آیا این محمد رسول من نیست و این علی امیرمؤمنان نمی‌باشد؟ گفتند: چرا. پس نبوّت برایشان ثابت گشت. و از پیغمبران اولوالعزم پیمان گرفت که: همانا من پروردگارتان هستم و محمد رسول من و علی امیرمؤمنان و جانشینان بعد از او والیان امر من و گنجینه‌داران علم من هستند، و مهدی کسی است که به وسیلهٔ او برای دینم یاری می‌گیرم و دولتم را به او آشکار سازم و به او از دشمنانم انتقام گیرم و به وسیلهٔ او ـ به طوع یا کراهت ـ عبادت شوم. گفتند: خدایا اقرار کردیم و شهادت دادیم. ولی آدم نه اقرار کرد و نه انکار نمود، پس منصب اولوالعزمی برای آن پنج تن ـ از جهت مهدی ﷺ ـ ثابت شد، و برای آدم عزمی بر اقرار به آن نبود. و همین است فرمودهٔ خدای عز و جل: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنا الیٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ

---

۱. غیبت نعمانی، ۱۱۰

۲. سورهٔ اعراف، آیه ۱۷۲

عَزْماً﴾[۱]؛ و به تحقیق که از پیش با آدم پیمانی افکندیم او نسیان کرد و برایش تصمیمی نیافتیم، فرمود: همانا یعنی ترک کرد[۲]... .

فایدهٔ پنجم

طاهراً منظور از مؤمن آزموده شده شخصی است که دلش به سبب هجوم اسباب شک و تردید به باطل تمایل نکند، و مقصود از شهری که دژ محکم دارد، آن است که ملکهٔ حفظ اسرار و قبول و تسلیم در برابر فضایل خاندان رسول ﷺ را داشته باشد، هر چند که در عداد آزمودگان نباشد.

فایدهٔ ششم

در بیان منظور از تحمّل کردن که در آن اخبار ذکر گردیده.

شیخ نعمانی در کتاب غیبت به سند خود از عبدالأعلی آورده که گفت: حضرت ابی‌عبدالله صادق ؑ به من فرمود: ای عبدالاعلی، تحمل امر ما، معرفت و پذیرش آن نیست، همانا تحمُّل امر ما حفظ و نگهداری و پوشاندن آن است از کسی که اهلیّت ندارد. پس به آنها(= شیعیان) سلام و رحمت خدا را برسان و بگو به شما فرموده: خدای رحمت کند بنده‌ای را که دوستی مردم را به سوی خودش و ما جلب کند، به اینکه برای مردم آنچه را که آشنا هستند آشکار سازد، و از آنچه منکرند نسبت به ایشان لب فرو بندد[۳].

و در بعضی از نسخه‌ها چنین است: و الله کسانی که با ما سر جنگ دارند سنگینی بیشتری ندارند از کسی که آنچه خوش نداریم از سوی ما فاش کند[۴]... .

و به سند دیگری از حضرت ابی‌عبدالله جعفر بن محمد ؑ آورده که فرمود: این امر تنها معرفت و پیروی از آن نیست تا اینکه آن را از نااهل بپوشانی، و همین بس است که بگویید: نگفته‌ایم، و از آنچه ما سکوت کرده‌ایم خاموش بمانید، که اگر شما آنچه ما

۱. سوره طه، آیه ۱۱۵.
۲. مختصر بصائر الدرجات: ۷۰، و کافی ۲: ۸۰.
۳. غیبت نعمانی: ۱۳.
۴. غیبت نعمانی: ۱۳.

گفته‌ایم بگویید. و در آنچه ساکت مانده‌ایم تسلیم ما باشید. ایمان آورده‌اید. همچنان که ما ایمان آورده‌ایم. خدای تعالی فرموده: ﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوا﴾[1]؛ اگر ایمان آوردند به مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید، پس هدایت شده‌اند.

علی بن الحسین ؏ فرموده است: برای مردم با آنچه می‌شناسند حدیث گویید، و آنچه را طاقت ندارند برایشان بار ننمایید، که آنها را به ما مغرور سازید[2].

و به سند دیگری آورده که حضرت ابوعبدالله جعفر بن محمد ؏ فرمود: تحمّل امر ما تنها تصدیق و قبول آن نیست، همانا بخشی از تحمّل امر ما ستر و پوشاندن آن از غیر اهلش می‌باشد. پس به آنها (= شیعیان) سلام و رحمت الهی را برسان و به آنها بگو (امام) به شما می‌گوید: خدا رحمت کند بنده‌ای را که مودّت مردم را به سوی من و خودش جلب نماید، به آنچه می‌شناسند برایشان سخن بگوید و آنچه منکرند از ایشان بپوشاند.

سپس فرمود: به خدا قسم آنان که علیه ما جنگ بپا دارند زحمتشان بر ما بیشتر نیست از کسی که آنچه را خوش نداریم به زبان آورد[3].

و در روایت دیگری از امام صادق ؏ آورده که فرمود: هر که حدیث دشوار ما را پوشیده دارد، خداوند آن را نوری بین دیدگانش قرار دهد و در بین مردم عزّتش بخشد. و هر کس حدیث کوچک ما را فاش کند نمی‌میرد تا اینکه اسلحه او را بگزد یا با حیرت خواهد مرد[4].

و در تحف العقول از امام صادق ؏ در سفارشهایش به محمد بن النعمان احول معروف به مؤمن الطاق آمده که فرمود: ای پسر نعمان، همانا افشا کننده مانند کشندهٔ ما به شمشیرش نیست بلکه گناهش سنگین‌تر است، بلکه گناهش سنگین‌تر است، بلکه گناهش سنگین‌تر است، ای پسر نعمان، همانا هر که علیه ما حدیثی روایت کند، از کسانی است که به عمد ما را کشته و به خطا نکشته است... تا اینکه فرمود: ای پسر نعمان، عالم نمی‌تواند تو را خبر دهد به تمام آنچه می‌داند زیرا که آن سرّ الهی است که خداوند به عنوان راز به

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۳۷.
۲. غیبت نعمانی: ۱۴.
۳. غیبت نعمانی: ۱۴.
۴. غیبت نعمانی: ۱۵.

جبرئیل گفته، و جبرئیل راز آن را به محمد ﷺ گفته، و محمد ﷺ به علی ؑ و علی ؑ به حسن ؑ و حسن ؑ به حسین ؑ و حسین ؑ به علی ؑ و علی ؑ به محمد ؑ و محمد ؑ به من سپرده است و من به آنکه خواهم سپرد، راز را به یکدیگر سپرده‌اند، پس عجله نکنید. به خدا قسم این امر سه مرتبه نزدیک شد پس آن را شایع کردید و خداوند آن را به تأخیر انداخت. به خدا سرّی ندارید مگر اینکه دشمنانتان به آن از شما آگاه‌ترند.

ای پسر نعمان خودت را حفظ کن که مرا نافرمانی کردی، سرّ مرا فاش مکن. همانا مغیرة بن سعید بر پدرم دروغ گفت و سرّ او را فاش کرد، پس خداوند حرارت آهن را به او چشانید، و ابوالخطّاب بر من دروغ بست و سرّ مرا فاش کرد. پس خداوند حرارت آهن را به او چشانید، و هر کس امر ما را پوشیده بدارد خداوند او را به وسیلهٔ آن در دنیا و آخرت زینت بخشد و قسمتش را خواهد داد. و او را از حرارت آهن و تنگی زندانها حفظ خواهد کرد.

بنی اسرائیل دچار قحطی شدند تا جایی که حیوانات و فرزندانشان هلاک گشتند. پس موسی بن عمران به درگاه خداوند دعا کرد. خداوند فرمود: ای موسی اینها زنا و ربا را آشکار کردند و کلیساها را معمور و زکات را تضییع نمودند. موسی گفت: خدایا به رحمت خود بر آنها مهر بورز که تعقل ندارند. پس خداوند به او وحی فرمود: من باران خواهم فرستاد و پس از چهل روز آنان را آزمایش خواهم کرد.

پس این معنی را شایع و افشا کردند. و باران چهل سال از آنها قطع شد. شما هم امرتان نزدیک شد، پس آن را در مجالستان شایع نمودید... تا اینکه امام صادق ؑ فرمود: ای پسر نعمان. هیچ بنده‌ای مؤمن نخواهد بود تا اینکه در او سه سنّت باشد: سنّتی از خداوند، و سنّتی از رسول او، و سنّتی از امام.

امّا سنّتی که از خدای عز و جل باید داشته باشد. اینکه باید اسرار را کتمان نماید. خداوند جل ذکره می‌فرماید: ﴿عَالِمُ الغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَداً﴾[۱]؛ او است دانای غیب، پس احدی را بر غیب خویش آگاه نسازد... .

---

۱. سوره جن، آیه ۲۶

و امّا صفتی که از رسولخدا ﷺ باید دارا باشد، اینکه با مردم به رفتار و اخلاق اسلامی مدارا کند.

و امّا سنتی که از امام ﷺ لازم است در او باشد، صبر در سختیها و ناراحتی‌ها است تا اینکه خداوند برای او فرج برساند[1]... .

حاصل از این اخبار و روایات دیگر اینکه: تحمُّل مورد بحث که در فرمایشات امامان ﷺ آمده با سه امر تحقق می‌پذیرد:

۱ ـ شناخت امور و فضیلت امامان ﷺ.

۲ ـ پذیرفتن و تسلیم بودن نسبت به آن.

۳ ـ نگهداری آن از غیر اهلش.

و چون بعضی از فرشتگان و پیغمبران به حسب مراتبشان از شناخت بعضی از خصوصیّات و فضایل والای ایشان قاصرند، فرمودند: تحمّل نمی‌کند آن را جز فرشتهٔ مقرّب...، که تحمل نکردن ایشان از جهت قصورشان از شناخت قسمتی از ویژگیهایی است که خداوند به محمد و آل معصومش اختصاص داده نه از جهت تسلیم نبودن، چون که این کفر ورزیدن به خداوند است ـ چنانکه در روایت آخر فایدهٔ اول گذشت ـ بلکه اسرار و علومی دارند که فرشتگان مقرّب و انبیای مرسل نیز تحمّل نتوانند کرد، چنانکه در بصائر به سند خود از ابی‌الصامت آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ فرمود: قسمتی از حدیث ما است که تحمّل نکند آن را نه فرشتهٔ مقرّب و نه پیغمبر مرسل و نه بندهٔ مؤمنی. عرضه داشتم: پس چه کسی آن را تحمّل کند؟ فرمود: ما آن را تحمّل داریم[2].

فایدهٔ هفتم

در بیان اینکه دعا برای حضرت قائم ﷺ مصداق تحمُّل امر امامان ﷺ می‌باشد.

به توضیح اینکه امر حضرت قائم عجل الله فرجه به حسب آنچه خداوند از ویژگیها در زمان غیبت و ظهورش قرار داده، از اسرار عجیب و امور دشواری است که برای هیچ

---

۱. تحف العقول، ۲۲۸.

۲. بصائر الدرجات، ۲۳.

یک از انبیا و مرسلین و اولیا و اوصیا اتفاق نیفتاده. و این امری است وجدانی که نیازی به دلیل و برهان ندارد.

و در روایاتی که از خاندان وحی و اهل ذکر رسیده نیز این معنی بیان شده. همچنان که مولای ما امام ابومحمد حسن عسکری ﷺ به احمد بن اسحاق فرمود: ای احمد بن اسحاق این امری از خداوند و سرّی از سرّ الهی و غیبی از غیب او است، آنچه برایت گفتم بگیر و کتمان کن و از شکر گزاران باش که فردای قیامت در علیّین خواهی بود ـ این حدیث را در حرف غین بخش چهارم کتاب به طور کامل آوردیم ـ.

لذا امامان ﷺ امر او را مخفی می‌داشتند و از ذکر نام او در مجالس نهی می‌نمودند، بلکه امر او آنقدر صعب است که ـ در آخر فایدهٔ چهارم در حدیثی از امام باقر ﷺ گذشت ـ: آدم ﷺ آن را نه انکار کرد و نه اقرار نمود و قرائن و شواهد دیگری که سبب قطع و یقین می‌شود که امر حضرت مهدی ﷺ از امور صعب و اسرار عجیبی است که آن را تحمّل نمی‌کند مگر فرشتهٔ مقرّب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد.

و چون دعا برای آن حضرت ﷺ حاکی از معرفت به آن حضرت و تسلیم بودن به امر او می‌باشد، صحیح است که بگوییم: دعا کننده برای آن جناب از مصادیق آن عنوان است.

فایدهٔ هشتم

در بیان اینکه دعا برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان ﷺ سبب توانایی مؤمن بر تحمّل سایر احادیث امامان ﷺ و امور صعب مستصعب آنان است به توضیح اینکه سابقاً گذشت که مداومت بر دعا برای آن حضرت ﷺ مایهٔ کمال ایمان و پایدار ماندن مؤمن بر عقیده و یقین است، و با احادیث گذشته معلوم شد که تحمُّل امور و احادیث صعب مستصعب امامان ﷺ از آثار این امر می‌باشد. یعنی: دعای خالصانه برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ سبب خلوص ایمان است، و خلوص ایمان موجب نائل شدن به این مرتبهٔ والا است نتیجه اینکه: دعا برای حضرت صاحب الزمان ﷺ سبب رستگاری به این مرتبهٔ ارزنده می‌باشد.

۴۹ ـ درخشندگی نور او در قیامت

بیان این مطلب به دو وجه تقریر می‌شود:

یکم

اینکه مؤمن روز قیامت نورش درخشان می‌گردد. قبلاً گذشت که دعا برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ سبب ثبوت ایمان و کمال آن است، و دلیل از آیات قرآن، فرمودهٔ خدای تعالی است: **﴿يَوْمَ يَقُولُ المنَافِقُونَ وَالمنافقاتُ للَّذينَ آمَنُوا اُنظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ﴾**[1]؛ روزی که مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده‌اند گویند: مهلت دهید تا از نورتان برگیریم.

و از اخبار، روایات بسیاری بر این امر دلالت دارد، از جمله: در بحار از مولایمان حضرت جعفر بن محمد صادق ﷺ آمده که فرمود: برای مردم به مقدار ایمانشان در قیامت نور تقسیم می‌گردد، و به منافق هم تقسیم می‌شود پس نور او بر ابهام پای چپش خواهد بود، نورش خاموش می‌شود و [به مؤمنین] می‌گوید: به جای خود باشید تا از نورتان بهره گیرم. گفته شود: بازگردید پشت سر و نوری درخواست کنید. یعنی از همانجا که نور تقسیم شده، پس وقتی برمی‌گردند بین آنان حجابی قرار داده می‌شود[2].

و نیز از امام صادق ﷺ از پدرش از جدّش ﷺ آمده که رسولخدا ﷺ فرمود: یا علی، تو و شیعیانت از قبرهایتان بیرون می‌آیید در حالی که صورتهایتان همچون ماه شب چهارده می‌درخشد، و سختیها از شما دور شده و محنتها برطرف گردیده، زیر عرش سایه می‌گیرید، مردم می‌ترسند ولی شما ترسی ندارید، و مردم اندوهگین هستند امّا شما اندوهی ندارید، و در حالی که مردم پای حساب هستند برایتان مائده‌ای گسترده می‌شود[3].

---

۱. سورهٔ حدید، آیه ۱۳
۲. بحار الانوار، ۷ / ۱۸۱.
۳. بحار الانوار، ۷ / ۱۴۲.

دوّم

آنچه از حدیثی که در اصول کافی روایت شده استفاده می‌شود، در باب: حق المؤمن علیٰ اخیه به سند خود از عیسی بن ابی‌منصور است که گفت: من و ابن ابی‌یعفور و عبدالله بن طلحه در خدمت حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ بودیم، آن حضرت بی‌مقدّمه فرمود: ای پسر ابی‌یعفور، رسولخدا ﷺ فرمود: شش خصلت است که هر کس در او باشد در پیشگاه خداوند و در سمت راست او خواهد بود. ابن ابی‌یعفور عرضه داشت: فدایت شوم آنها چیست؟ فرمود: مرد مسلمان دوست بدارد برای برادرش آنچه را که برای عزیزترین خاندانش دوست می‌دارد، و اکراه دارد برای برادرش آنچه را که برای عزیزترین خاندانش خوش ندارم، و در دوستی با او صمیمیّت داشته باشد.

ابن ابی‌یعفور گریه کرد و گفت: چگونه با او صمیمیّت کند؟ امام صادق ﷺ فرمود: هرگاه به آن مرتبه برسد همهٔ آنچه در دل دارد به او می‌گوید، پس اگر خوشحال باشد او هم مسرور می‌گردد، و هرگاه اندوهگین باشد او نیز محزون می‌شود و اگر بتواند ناراحتی‌هایش را برطرف می‌سازد، وگرنه برای او به درگاه خداوند دعا کند.

سپس امام صادق ﷺ فرمود: سه چیز از آنِ شما و سه چیز از آنِ ما است، و آن شناختن فضیلت ما و گام برداشتن در پی ما و انتظار داشتن عاقبت ما می‌باشد. پس هر کس چنین باشد در پیشگاه خدای عز و جل خواهد بود، و کسانی که درجه‌شان پایین‌تر از ایشان است از نور اینان پرتو گیرند. امّا کسانی که در جانب راست خداوند هستند، اگر کسانی که درجه‌شان پایین‌تر از آنها است ایشان را ببینند، خوشی زندگی بر آنها تلخ و ناگوار می‌شود، به جهت فضیلتی که برای آنها می‌بینند.

ابن ابی‌یعفور گفت: با آنکه در جانب راست خدایند چگونه نمی‌بینند؟ فرمود: ای پسر ابی‌یعفور، آنها به نور الهی پوشیده شده‌اند، آیا این حدیث را نشنیده‌ای که رسولخدا ﷺ می‌فرمود: برای خدا مخلوقی است در جانب راست عرش، در پیشگاه خداوند و جانب راست او و صورتشان از برف سفیدتر و از خورشید فروزان تابناک‌تر است. کسی سؤال می‌کند: اینها کیانند؟ گفته می‌شود: اینها کسانی

هستند که در جلال خداوند با یکدیگر دوستی کرده‌اند[۱].

می‌گویم: وجه استشهاد اینکه: امام صادق ﷺ فرمود: پس هر کس چنین باشد ـ یعنی خصلتهای سه گانه‌ای را که متعلق به امامان ﷺ است داشته باشد ـ در پیشگاه خداوند عز و جل خواهد بود، و کسانی که درجه‌شان پایین‌تر از ایشان است از نور اینان پرتو گیرند. و مخفی نیست که دعا کننده در حق مولایش صاحب الزمان ﷺ که فرج و ظهورش نزدیک شود، مصداق این سه عنوان است، زیرا که دعا در حقّ آن حضرت ﷺ نشانهٔ معرفت او و پدران گرامیش می‌باشد، و علامت پیروی از آنها در این امر ارزنده و دلیل انتظار عاقبت امر ایشان و انتظار دولت ایشان است.

و از توهّمات غریبی که برای یکی از اعلام[۲] واقع شده اینکه: در بیان فرمودهٔ امام ﷺ که: هر کس چنین باشد...، گفته: یعنی تمام خصلتهای شش‌گانه در او باشد.

و حال آنکه توجه دارید که معنایی که ما ذکر کردیم ظاهر است، به خصوص با دقت در فرمودهٔ حضرت که: و امّا کسانی که در جانب راست خداوند هستند...، و اینکه پیش از آن فرمود: سه چیز از آنِ ما است، تمام اینها توضیح می‌دهد که این ثواب بر خصلتهای سه گانه مترتب می‌باشد، و در جانب راست خداوند بودن ثواب بیشتری است برای کسی که تمام صفات شش گانه را دارا باشد.

و احتمال دارد که منظور از: در پیشگاه خداوند و در جانب راست او بودن، نهایت درجهٔ قرب معنوی باشد، همچنان که نزدیکترین افراد نزد سلطان در پیشگاه وی و در سمت راست او است، و احتمال هم می‌رود که منظور در جانب راست عرش خداوند باشد، مؤید این احتمال شاهد آوردن آن حضرت است فرمودهٔ رسولخدا ﷺ را که: خداوند را مخلوقی است در جانب راست عرش... .

۵۰ ـ شفاعت او دربارهٔ هفتاد هزار تن از گنهکاران

و بر این امر دلالت می‌کند روایتی که در بحار به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله

---

۱. کافی، ۲ / ۱۷۲.

۲. او مرحوم علامه مجلسی است که در مرآة العقول چنین مطلبی گفته (مؤلف)

صادق ﷺ از پدرش از جدّش از امیرمؤمنان علی ﷺ که فرمود: بهشت را هشت درب است، از یک در پیغمبران و صدیقین داخل می‌شوند، و از در دیگر شهدا و صالحین، و از پنج در شیعیان و دوستان ما. داخل می‌شوند پیوسته بر صراط خواهم ایستاد، دعا می‌کنم و می‌گویم: پروردگارا شیعیان و دوستان و یاران مرا و کسانی که در دنیا از من پیروی کردند به سلامت بدار. پس از باطن عرش ندا می‌رسد: دعایت را مستجاب کردم و دربارهٔ شیعیانت شفاعت دادم. پس هر مرد از شیعیانم و کسانی که از من پیروی کرده‌اند. و مرا یاری نموده و با آنها که با من سر جنگ داشته‌اند ـ به عمل یا قول ـ جنگ کرده است، در حق هفتاد هزار تن از همسایگان و نزدیکانش شفاعت می‌کند، و از در دیگر سایر مسلمانان ـ کسانی که شهادت لاٰ اِلٰهَ اِلَّا الله را می‌گفته‌اند و در دلشان ذره‌ای بغض ما اهل البیت نبوده ـ داخل می‌شوند[1].

می‌گویم: وجه دلالت اینکه هر کس ولایت امیرالمؤمنین ﷺ را داشته باشد و آن حضرت را یاری کند و با جنگ کنندهٔ با آن حضرت ـ با فعل و قول ـ جنگ نماید، شفاعتش در حقّ هفتاد هزار نفر قبول می‌شود، و مخفی نیست که دعا کردن در حق مولایمان صاحب الزمان ﷺ و خواستن فرج آن جناب از اقسام نصرت و یاری امیرمؤمنان ﷺ به زبان است. زیرا که یاری حضرت حجّت ﷺ، یاری پدر بزرگوارش می‌باشد، و چون حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه انتقام گیرنده از دشمنان و ستمگران نسبت به امیرالمؤمنین ﷺ است، پس هر آنچه در گرفتن این انتقام مؤثّر باشد در اقسام نصرت آن حضرت داخل است، که از آن جمله دعا است ـ با توضیحی که قبلاً آوردیم که دعا سبب زودتر واقع شدن فرج و ظهور آن حضرت است ـ.

۵۱ ـ دعای امیرمؤمنان ﷺ

همانطور که در مکرمت گذشته آوردیم امیرمؤمنان علی ﷺ روز قیامت در حق او دعا می‌کند و می‌گوید: پروردگارا شیعیان و دوستان و یاران مرا... به سلامت بدار... .

---

۱. بحار الانوار، ۸ / ۱۲۱.

۵۲ ـ بی‌حساب داخل بهشت شدن

و بر این معنی دلالت دارد روایتی که در تحف العقول آمده: در آخر وصایای امام صادق ﷺ به عبدالله بن جندب. فرمود: پس باقی نمی‌ماند احدی از کسانی که مؤمنی از دوستان ما را با یک کلمه کمک کرده باشد مگر اینکه خداوند او را بدون حساب داخل بهشت گرداند[۱].

به توضیح اینکه: مکرر گفته‌ایم که دعا از جمله اقسام یاری کردن به زبان است. بنابراین دعا برای تعجیل فرج مولای ما صاحب الزمان ﷺ در کاملترین افراد این عنوان داخل می‌باشد.

۵۳ ـ در امان بودن از تشنگی قیامت

چون از کسانی خواهد بود که رسولخدا ﷺ آنان را سیراب می‌نماید. چنانکه در حدیث پرچمهایی که روز قیامت بر آن حضرت وارد می‌شود، چنین آمده: رسولخدا فرمودند: سپس پرچمی بر من وارد می‌شود که (افراد آن) رخسارشان از نور برق می‌زند، به آنها می‌گویم: شما کیستید؟ می‌گویند: ما اهل کلمهٔ توحید و تقوی از امت محمّد مصطفی ﷺ هستیم، و ماییم بازماندگان اهل حق، کتاب پروردگارمان را برگرفتیم و حلال آن را حلال و حرامش را تحریم نمودیم، و ذریهٔ پیغمبرمان ﷺ را دوست داشتیم، و آنان را با همه وسائلی که برای خودمان به کار می‌بردیم یاری کردیم، و در خدمت آنان با دشمنانشان جنگ نمودیم. پس به آنها خواهم گفت: بشارت باد شما را که منم پیامبر شما محمد و به تحقیق که در دنیا همین طور بودید که گفتید. سپس از حوض خودم به آنان آب می‌دهم، آنگاه سیرآب می‌روند و به یکدیگر اظهار سرور و بشارت می‌کنند. بعد از آن داخل بهشت می‌شوند و تا ابد در آن جاودان خواهند ماند.

می‌گویم: وجه دلالت اینکه سابقاً ذکر کردیم که دعا از اقسام نصرت و یاری است، و نیز این حدیث بر مکرمت دیگری ـ که خلود در بهشت است ـ نیز دلالت دارد.

---

۱. تحف العقول، ۲۲۶

۵۴ ـ جاودانگی در بهشت

همانطور که در حدیث سابق دانسته شد، و نیز به وجه دیگری گفته می‌شود: این دعا سبب کمال و پایداری ایمان است، و بدون تردید ایمان سبب جاودانگی در بهشت است، پس این دعا مایهٔ رسیدن به آن می‌باشد.

۵۵ ـ خراش صورت ابلیس

شاهد بر این مطلب روایتی است که در اصول کافی به سند خود از اسحاق بن عمّار آورده که گفت: حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ فرمود: ای اسحاق تا می‌توانی به دوستانم نیکی کن که هیچ مؤمنی به مؤمن دیگر احسان یا کمک نکند مگر اینکه صورت ابلیس را خراشیده و به دلش زخم زده است[۱].

می‌گویم: این حدیث دلالت دارد بر اینکه کمک به مؤمن و احسان به او دو سبب برای خراش صورت ابلیس و زخم زدن به دل او است، و ما مکرر گفته‌ایم که دعا برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان ﷺ کمک و احسان است، و آن حضرت اصل ایمان و رئیس اهل دین است، پس این فایده بر اعانت و احسان به آن حضرت به نحو اکمل حاصل می‌گردد.

۵۶ ـ تحفه و هدیهٔ ویژه در قیامت

در اصول کافی به سند خود، به روایت مفضّل از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ است که فرمود: همانا مؤمن به برادرش تحفه می‌دهد. عرض کردم: تحفه چیست؟ فرمود: از قبیل جای نشستن و متکا و غذا و پوشاک و سلام، پس بهشت برای پاداش او گردن می‌کشد. و خدای عز و جل به بهشت وحی فرماید: من خوراک تو را بر اهل دنیا حرام کردم مگر بر پیغمبر و وصی پیغمبر. و چون روز قیامت شود، خداوند به بهشت وحی فرماید که: دوستانم را در برابر تحفه‌هایشان پاداش ده. آنگاه حوران و غِلْمانی از آن بیرون آیند در

---

۱. کافی، ۲ / ۲۰۷

حالی که طبقهایی که از مروارید سرپوش دارد با خود دارند. پس چون جهنم و صحنهٔ هولناکش را بنگرند و به بهشت و آنچه در آن است نگاه کنند عقلشان بپرد، و از خوردن امتناع ورزند.

سپس منادی از زیر عرش بانگ می‌زند: همانا خداوند عز و جل جهنم را بر کسی که از غذای بهشت خورده باشد تحریم فرموده است. آنگاه دست دراز کنند و بخورند[۱].

می‌گویم: وجه دلالت اینکه، منظور از تحفه دادن به برادرش احسان به او است به هر نحوی که انسان می‌تواند احسان کند، هر چند که با زبان باشد، به قرینهٔ اینکه امام ﷺ سلام کردن را نیز مثال زد. بنابراین مطلق احسان و نیکی مراد است.

پس می‌گویم: تردیدی نیست که دعا برای مؤمن از واضح‌ترین و بالاترین اقسام احسان است، و ثوابی که در حدیث فوق بیان شده بر دعا کردن برای تعجیل فرج و ظهور مولا صاحب الزمان ﷺ مترتّب می‌باشد، بلکه نحوهٔ آن کاملتر و تمام‌تر خواهد بود چنانکه پوشیده نیست.

۵۷ ـ خدمتگزاران بهشتی

خداوند تبارک و تعالی از خدمتگزاران بهشت به خدمتش می‌گمارد، زیرا که دعا نیکی و احسان است، و در اصول کافی به سند خود از زید بن ارقم آمده که گفت: رسولخدا ﷺ فرمود: هر بنده‌ای در امت من نسبت به برادرش در راه خدا مهربانی و لطفی انجام دهد، خداوند از خدمتگزاران بهشتی به خدمتش خواهد گمارد[۲].

و منظور از لطف، نیکی و احسان است چه به زبان باشد یا غیر آن. بنابراین دعا به خیر و فرج برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ را به طریق اولی شامل می‌گردد.

۵۸ ـ سایهٔ گستردهٔ خداوند

دعا کننده برای فرج مولی صاحب الزمان ﷺ زیر سایهٔ گستردهٔ خداوند قرار می‌گیرد و

---

۱. کافی، ۲ / ۲۰۷.
۲. کافی، ۲ / ۲۰۶.

تا مادامی که به دعاگویی آن حضرت مشغول باشد، رحمت بر او نازل می‌گردد.

دلیل بر این معنی روایتی است که در اصول کافی به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آورده که فرمود: رسولخدا ﷺ فرمود: هر کس برادر مسلمانش را با کلمه‌ای گرامی بدارد که به وسیلهٔ آن کلمه به او لطف کند و غصّه‌اش را برطرف سازد، پیوسته در سایهٔ گستردهٔ خداوند خواهد بود تا وقتی که در آن حال باشد، رحمت بر او فرود می‌آید[1].

می‌گویم: سابقاً بیان کردیم که دعا برای بزرگان و شخصیتها از انواع تکریم و تعظیم آنان به شمار می‌رود و همچنین مهربانی و اظهار محبّت و برطرف کردن غصّه تکریم و گرامی داشتن به شمار می‌آید. بنابراین اگر مؤمن برای مولایش در زمان غیبت آن حضرت دعا کند، و نتواند به وسیلهٔ دیگری غصهٔ آن جناب را کم کند، به ثواب یاد شده خواهد رسید. بیان این مطلب به دو وجه انجام می‌گیرد:

اوّل

اینکه به عقل و نقل دانستی که بین امام و شیعیانش برادری برقرار است. این حدیث دلالت دارد که آن ثواب با دعای مؤمن برای برادرش ثبوت می‌یابد، زیرا که دعا در برطرف کردن غمها و دفع شداید و بلاها مؤثر است، و نیز اظهار محبّت مؤمن نسبت به برادر دینی خویش است. و قبلاً دانسته شد که دعا در تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان ﷺ مؤثر می‌باشد.

دوّم

با توجه به مسألهٔ اولویت قطعی، آن ثواب با دعا کردن برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ به طریق اولی تحقق می‌یابد.

۵۹ ـ ثواب خیر خواهی مؤمن

شایسته است ابتدا قسمتی از روایات را که در این باره رسیده ذکر کنیم، سپس حصول

---

۱. کافی، ۲/ ۲۰۶

خیرخواهی را با دعا برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان ﷺ بیان نماییم:

در اصول کافی به سند صحیحی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که فرمود: بر مؤمن واجب است که در حضور و غیاب خیر خواه مؤمن باشد[۱].

و نیز به سند صحیحی از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ است که فرمود: بر مؤمن خیرخواهی نیست نسبت به مؤمن دیگر واجب است[۲].

و به سند موثّقی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ است که فرمود: رسولخدا ﷺ فرمودند: عظیم‌ترین مردم از لحاظ منزلت نزد خداوند در روز قیامت کسی است که برای نصیحت و خیرخواهی آفریدگان در زمین بیشتر تلاش نماید[۳].

و به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آورده که فرمود: بر شما باد که برای رضای خدا به خیرخواهی در خلق او بپردازید، که به عملی بهتر از آن او را ملاقات نکنی[۴].

اکنون می‌گوییم: یکی از شارحین گفته: نصیحت (=خیرخواهی) عمل یا سخنی است که به منظور خیر رسانیدن به منصوح (=کسی که خیر او خواسته شده) انجام گیرد. علّامهٔ مجلسی نیز در مرآة العقول همین را گفته است.

سپس مجلسی فرموده: منظور از نصیحت و خیرخواهی مؤمن برای مؤمن: ارشاد و راهنمایی او به مصالح دین و دنیایش می‌باشد، و آموختن به او در صورتی که جاهل باشد، و آگاه ساختن او در صورتی که غافل باشد، و دفاع از او و آبرویش در صورتی که ضعیف باشد، و احترام او در کوچکی و بزرگیش، و ترک حسد و فریب دادنش، و دفع ضرر از او و جلب منفعت به سوی او، و هرگاه نصیحتش را نپذیرد آنقدر با او مدارا کند تا قبول نصیحت نماید، و اگر مربوط به امر دین باشد، از راه امر به معروف و نهی از منکر وارد شود.

وی گفته: و می‌توان خیرخواهی برای رسول و امامان ﷺ را نیز از همین قبیل بدانیم، زیرا که ایشان افضل مؤمنین می‌باشند.

---

۱. کافی، ۲ / ۲۰۸
۲. کافی، ۲ / ۲۰۸
۳. کافی، ۲ / ۲۰۸
۴. کافی، ۲ / ۲۰۸

و در شرح فرمودهٔ امام ﷺ که: در حضور و غیاب...، گفته: یعنی در وقت حضور او همانگونه که گفته شد رفتار کند، و در غیابش به وسیلهٔ نامه و پیغام، و حفظ آبرو، و دفع غیبت، و خلاصه حفظ تمام منافع برای او، و دفع مفاسد از او هر طور که باشد.

بدین جهت همهٔ گفتارش را نقل کردم که مؤیّد مطالبی است که ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

و از تمام مطالب گذشته برای عارف سالک روشن گردید که دعای خیر برای مؤمن از مصادیق بارز نصیحت و خیرخواهی است، چه در حضور و چه در غیاب او، که به وسیلهٔ دعا ناراحتی‌ها برطرف می‌شود و منفعت جلب می‌گردد، و دعا؛ گرامی داشت و احسان نسبت به کسی است که برای او دعا شده است.

اکنون که این مطالب را دانستی، می‌گوییم: درخواست تعجیل فرج و ظهور برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ اخلاص و خیرخواهی برای بهترین مؤمنین و نیز برای همهٔ آنها است، زیرا که:

اوّلاً: امام ﷺ بهترین مؤمنین می‌باشد، و دعا در حقّ او؛ درخواست خیر برای آن حضرت است، که دعا سخنی است که به منظور خیرخواهی گفته شده باشد.

ثانیاً: قبلاً گفتیم که فَرَج و خوشحالی و نصرت و پیروزی برای عموم مؤمنین و دفع بلاها و بیماریها و هموم و غموم آنها به برکت ظهور آن حضرت حاصل می‌گردد، بنابراین درخواست ظهور آن جناب از خدای تعالی نصیحت و خیرخواهی برای تمامی آنها است.

۶۰ ـ حضور فرشتگان

مجلسی که در آن برای حضرت قائم ﷺ دعا شود، جایگاهی برای حضور فرشتگان گردد. و همچنین است تمام مجالس دعا، فرشتگان اهل آن مجالس را در دعا یاری می‌دهند. دلیل بر این معنی چند روایت است، از جمله: در مجلّد اول بحار از پیغمبر اکرم ﷺ مروی است که فرمود: اگر به بوستانهای بهشت گذرتان افتاد در آنها به گردش و تنعم ببردازید. عرض کردند: یا رسول الله، بوستانهای بهشت چیست؟ فرمود: حلقه‌های ذِکر: که خداوند را کاروانهایی از فرشتگان است که در پی حلقه‌های ذکر

می‌گردند. پس هنگامی که به آنها برسند پیرامونشان را می‌گیرند[۱].

می‌گویم: از این حدیث شریف چند نکته استفاده می‌شود:

اوّل

اینکه مجالس ذکر از بوستانهای بهشتی است، و این یا از باب نامگذاری سبب به نام مسبَّب است، به جهت اینکه نشستن در آن مجالس سبب دخول در بهشت می‌باشد. و یا از این جهت که آن مجالس در حقیقت بهشت است، یعنی: منظور از بهشت دارالقرب و جایگاه ابرار و نیکان باشد. مؤیّد این احتمال علّت آوردن آن حضرت است، اینکه: خداوند را کاروانهایی از فرشتگان است که در پی حلقه‌های ذکر می‌گردند... .

و به عبارت دیگر: بهشت محل الطاف خداوند و منزلگاه کرامت او است. پس اگر بنده‌ای اهل کرامت باشد، هم در دنیا و هم در برزخ و هم در قیامت و بعد از آن در بهشت خواهد بود.

و نیز مؤیّد این معنی است آنچه در روایت آمده: قبر، یا یکی از بوستانهای بهشت است و یا گودالی از گودالهای جهنّم، زیرا که مخفی نیست قبر که در زمین واقع است غیر از آن بهشت موعود می‌باشد که در آسمان واقع است ـ چنانکه در اخبار وارد شده ـ.

و ممکن است منظور از بهشت همان بهشت موعود؛ و تعبیر از حلقه‌های ذکر به بهشت، از باب استعاره باشد. و وجه شباهت همان باشد که گفته شد یعنی: سرای نزدیکی به حق، و منزلگاه نیکان بودن. و الله العالم.

دوّم

از اموری که از خبر شریف استفاده می‌شود: استحباب جمع شدن و گرد هم‌آیی مؤمنین برای ذکر و دعا می‌باشد. و شاهد بر این مطلب چند روایت است از جمله:

در اصول کافی به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که فرمود: هیچ سه نفر به بالا از مؤمنین جمع نشوند مگر اینکه به مثل آنها از فرشتگان حاضر گردند. پس اگر

---

۱. بحار الانوار، ۱ / ۲۰۵.

دعای خیر کنند، آمین گویند. و اگر از شرّی به خدا پناه ببرند، فرشتگان از خداوند می‌خواهند که آن شرّ را از آنان دور نماید و اگر حاجتی بخواهند، به درگاه الهی شفاعت کنند و قضای آن را تقاضا نمایند[1]... .

و نیز از آن حضرت است که فرمود: هیچ گاه چهار نفر با هم در یک امر مجتمع نشوند که به درگاه خدا دعا کنند مگر اینکه با اجابت آن دعا متفرّق گردند[2].

همچنین از امام صادق علیه السلام است که فرمود: هرگاه پدرم را چیزی اندوهگین می‌کرد، زنان و کودکان را جمع می‌نمود، سپس دعا می‌کرد و آنها آمین می‌گفتند[3].

می‌گویم: روایت اول ـ از این سه روایت ـ از جمله دلایل این است که مجلس دعا محل حاضر شدن ملائکه است.

سوّم

از اموری که از حدیث شریف استفاده می‌شود اینکه: شرکت کردن و حضور در مجلس ذکر و دعا مستحب است هر چند که به آن اشتغال نورزد. شاهد بر این مطلب روایتی است که در بحار به نقل از عوالی اللئالی آمده که: عدّه‌ای از مشایخ به طریق صحیحی از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: هنگامی که اهل مجالس ذکر و علم به منزلهایشان باز می‌گردند خدای عزّ و جل به فرشتگانش می‌فرماید: ثواب آنچه از کارهای اینان دیدید بنویسید، پس برای هر کدام ثواب عملش را می‌نویسند، و بعضی از افراد را که با آنها حاضر بوده‌اند رها می‌کنند. پس خداوند عز و جل می‌فرماید: چرا فلانی را ننوشتید مگر با ایشان نبود و در جمعشان حضور نداشت؟ می‌گویند: پروردگارا او با آنها شرکت نداشت و کلمه‌ای هم سخن نگفت. خداوند جلیل جل جلاله می‌فرماید: مگر همنشین آنها نبود؟ عرضه می‌دارند: چرا پروردگارا، پس می‌فرماید: او را با آنها بنویسید، آنان قومی هستند که همنشینشان به سبب ایشان بدبخت

---

۱. کافی، ۲ / ۱۸۷.

۲. کافی، ۲ / ۴۸۷.

۳. کافی، ۲ / ۴۸۷.

نشود، پس او را با آنها می‌نویسند، و خداوند تعالی فرماید: برای او ثوابی مثل ثواب یکی از آنها بنگارید[۱].

بیان. علّامهٔ مجلسی گفته: اینکه حضرت فرمود: «لايَشْقى بِهِمْ جَليسهُمْ»؛ همنشینشان بدبخت نشود، یعنی: به برکت آنها همنشین ایشان نومید نمی‌شود که منتهی به بدبختی وی گردد، یا اینکه مصاحبت آنان در همنشین مؤثر است، پس به سبب آن شایستهٔ ثواب و سعادت شده است.

و نیز در بحار به نقل از عیون اخبار الرضا به سند خود از حضرت رضا ﷺ آورده که فرمود: هر کس در مجلسی که امر ما در آن إحیا می‌شود بنشیند، روزی که دلها می‌میرد دل او نخواهد مُرد[۲].

می‌گویم: و نظیر این مصاحبت با زائران قبر مولای شهیدمان حضرت ابی‌عبدالله الحسین ﷺ و بودن با آنها و نیز ورود به جمع ایشان می‌باشد.

چهارم

از اموری که از حدیث شریف استفاده می‌شود اینکه: نشستن در مجالس ذکر مایهٔ صفای دل می‌باشد، بدین جهت است که فرشتگان با اهل آن مجالس انس می‌گیرند. خداوند ما را موفق بدارد و در دنیا و آخرت از آنان قرار دهد.

تذکّر

منظور از حلقه‌های ذکر: مجالسی است که اهل ایمان در آنها جمع می‌شوند تا قرآن بخوانند، یا برای مولی صاحب الزمان ﷺ دعا کنند، یا نامهای خدای تعالی و صفات او را یاد نمایند، یا از پیغمبر و امامان ﷺ یاد آورند ـ که در خبر آمده: ذکرِ آنها ذکر الله است ـ و یا مصائب آنان، یا سایر شئونی که متعلق به ایشان است، بازگو شود.

و نیز از جمله مجالس ذکر: سایر مجالس دعا، و مجلس مذاکره و مباحثهٔ علم شرعی و درس گرفتن آن می‌باشد، البته به طور خالصانه و دور از هر گونه ریا و شهرت‌طلبی و

---

۱. بحار الانوار، ۱ / ۲۰۲ و عوالی اللئالی، ۴ / ۶۸.
۲. بحار الانوار، ۱ / ۲۰۰.

جدال و مراء. اگر بخواهیم احادیثی را که بر این مطالب دلالت دارد، ذکر کنیم از مقصود اصلی باز می‌مانیم، لذا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

۶۱ ـ مباهات خداوند متعال

خداوند متعال به این عمل ارزنده ـ دعا برای حضرت بقیةالله الاعظم عجل الله فرجه الشریف ـ به فرشتگانش مباهات می‌کند.

۶۲ ـ استغفار فرشتگان

و دلیل بر این دو مکرمت روایتی است که در مجلّد اول بحار مسنداً از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که به داوود بن سرحان فرمود: ای داوود سلام مرا به دوستان و پیروانم برسان و اینکه می‌گویم: خداوند رحمت کند بنده‌ای را که با دیگری جمع بشود پس امر ما را مذاکره نمایند که سوّمی آنان فرشته‌ای خواهد بود که برای آن دو طلب مغفرت کند، و هیچ گاه دو نفری بر یاد ما جمع نشوند مگر اینکه خدای تعالی به جهت [اجتماع] آنان به فرشتگانش مباهات می‌نماید. پس هرگاه اجتماع کردید به یادآوری و گفت و شنود امر ما بپردازید، که در جمع شدن و مذاکرهٔ شما إحیای امر ما است. و بهترین مردم بعد از ما کسی است که امر ما را مذاکره کند و به یاد ما دعوت نماید[1].

می‌گویم: وجه دلالت اینکه پرداختن به دعا برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ از بارزترین مصادیق ذکر و ارزنده‌ترین افراد آن است، خداوند ما و سایر مؤمنین را به آن توفیق دهد.

۶۳ ـ بهترین مردم بعد از امامان ﷺ

از اموری که از حدیث سابق استفاده می‌شود اینکه: دعا کننده برای این موضوع ارزنده در عداد بهترین مردم قرار خواهد گرفت، زیرا که از کسانی خواهد بود که امر امامان ﷺ را مذاکره می‌کند. چون منظور از مذاکرهٔ امر ایشان، یادآوری آنان و ذکر آنچه متعلق به

---

۱. بحار الانوار، ۱ / ۲۰۰

ایشان و شئونشان می‌باشد. به جهت جاوید ماندن نام و آثار آنها که بدون تردید بقای دین جز به این امر نیست. و از این معنی به دست می‌آید که این عمل از سایر اعمال مستحبی بهتر است، مخصوصاً در زمان غیبت.

و ناگفته نماند که: از بارزترین و بهترین انواع ذکر امامان ﷺ یادآوری صفات و ویژگیهای مولای غایب ما ﷺ و بیان علائم و آثار آن حضرت است که مایهٔ بینش اهل نظر می‌باشد.

و بدان که این سه مکرمتی که ذکر گردید، در صورتی برای مؤمن حاصل می‌شود که در مجمع مؤمنین باشد که در اجتماع و گردهم‌آیی آنان خصوصیاتی است که جز به آن حاصل نمی‌گردد. از جملهٔ آن خصوصیات احیاء امر و إعلاء کلمهٔ امامان بر حق ﷺ و نشر حقایق و معارف ایشان و همبستگی مؤمنین در جهت یاری آنان، و دعا برای تعجیل فرج آنان ﷺ می‌باشد.

۶۴ ـ اطاعت اولی الأمر

این دعا اطاعت اولی الأمر است، و آن بهترین چیزی است که بندگان به وسیلهٔ آن به درگاه خداوند تقرّب جویند. خدای عز و جل می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[۱]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و اولی الامر از خودتان را.

در اینجا چند مطلب مورد بررسی قرار می‌گیرد:

اوّل: منظور از اولی الامر در آیهٔ مبارکه؛ ائمهٔ اطهار ﷺ می‌باشد.

دوّم: وجوب اطاعت اولی الأمر.

سوّم: اینکه این امر بهترین چیزی است که بندگان به سوی خداوند عز و جل بدان تقرّب جویند.

چهارم: اینکه دعا برای تعجیل فَرَج مولایمان صاحب الزمان ﷺ از مصادیق اطاعت آنان است.

---

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

مطلب اوّل: اولی الأمر أئمهٔ اطهار ﷺ هستند

اخبار بسیاری از طریق خاصّه و عامّه بر این معنی دلالت دارد که در کتابهای: کافی؛ غیبت نعمانی؛ کمال الدین؛ غایة المرام؛ تفسیر البرهان؛ بحار؛ مناقب و غیر اینها آمده است، ما در اینجا به ذکر بعضی از آنها به نقل از تفسیر البرهان و به حذف سند اکتفا می‌کنیم:

از جابر بن عبدالله انصاری است که گفت: هنگامی که خداوند عز و جل بر پیامبرش حضرت محمد ﷺ این آیه را نازل کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ﴾. عرض کردم: یا رسول الله، خدا و رسولش را شناختیم، اولی الامر که خداوند طاعتشان را به طاعت تو مقرون ساخته کیانند؟ فرمود: آنان خلفای من هستند ای جابر، و امامان مسلمین پس از من می‌باشند. اولشان علی بن ابی‌طالب، سپس حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی ـ که در تورات به باقر معروف است و تو ای جابر او را درک خواهی کرد، پس هرگاه او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان ـ سپس صادق جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن علی، سپس همنام و هم کُنیه‌ام حجّت خدا در زمین و بقیة الله در بندگانش، فرزند حسن بن علی، آنکه خدای تعالی بر دستهای او مشارق و مغارب زمین را فتح خواهد کرد، آنکه از شیعیان و دوستانش غیبتی خواهد داشت که در زمان غیبتش بر اعتقاد به امامتش ثابت نمی‌ماند مگر کسی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد.

جابر گوید: عرضه داشتم: یا رسول الله، آیا برای شیعیانش نفعی از او در زمان غیبت هست؟ فرمود: آری سوگند به آنکه مرا به پیغمبری مبعوث ساخت، آنها به نور او روشنایی می‌گیرند و به ولایت او در عصر غیبت، نفع می‌برند همچنان که مردم از نور خورشید سود می‌برند هر چند که ابری آن را بپوشاند. ای جابر، این از مکنون سرّ الهی و مخزون علم اوست. آن را جز از اهلش مخفی بدار[1].

---

۱. تفسیر برهان، ۱ / ۳۸۱.

و نیز از ابوبصیر از حضرت ابوجعفر باقر ﷣ دربارهٔ فرمودهٔ خدای عز و جل: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ﴾. آمده است که فرمود: امامان از فرزندان علی و فاطمه صلوات الله علیهما تا روز قیامت[1].

و از حضرت ابوعبدالله صادق ﷣ در مورد فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿أَطيعُوا اللهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ﴾. آمده: فرمود: خصوص ما منظور هستیم[2]... .

مطلب دوّم: وجوب اطاعت اولی الأمر

در وجوب اطاعت از اولی الأمر همین آیهٔ شریفهٔ: ﴿أَطيعُوا اللهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ﴾. بس است، و اخبار در این زمینه بسیار است.

مطلب سوّم: اطاعت اولی الأمر بهترین چیزی است که بندگان به سوی خدا بدان تقرُّب جویند

پس از اطاعت خداوند و اطاعت از پیغمبر ﷺ اطاعت از اولی الأمر بهترین وسیله‌ای است که با آن به سوی خداوند تقرُّب جسته شود. دلیل بر این معنی روایتی است که در اصول کافی به سند خود از محمد بن فضیل آمده که گفت: از امام ﷣ دربارهٔ بهترین چیزی که به وسیلهٔ آن بندگان به خداوند عز و جل تقرُّب جویند پرسیدم. فرمود: بهترین چیزی که بندگان به وسیلهٔ آن به خداوند عز و جل تقرّب جویند، اطاعت خداوند و اطاعت فرستادهٔ او، و اطاعت اولی الأمر است[3].

مطلب چهارم: دعا در حق مولای ما صاحب الزمان ﷣ از مصادیق اطاعت است

تمام روایاتی که از امامان ﷺ در امر به دعا برای حضرت صاحب الزمان ﷣ رسیده ـ که قسمتی از آنها در بخشهای ششم و هفتم خواهد آمد ـ بر این مطلب دلالت دارد، به اضافهٔ توقیع شریفی که در اول همین بخش ذکر کردیم که: بسیار دعا کنید برای تعجیل فرج که آن فرج شما است... .

---

۱. تفسیر برهان، ۱ / ۳۸۳
۲. تفسیر برهان، ۱ / ۳۸۴
۳. کافی، ۱ / ۱۸۷

۶۵ ـ خرسندی خداوند متعال

این دعا از موجبات سرور و رضای الهی است، زیرا که وقتی مؤمن در حق امام خود دعا کند امام خویش را مسرور نموده است، و خرسندی امام ﷺ مایهٔ سرور خدا و رسول اوست. چنانکه در اصول کافی به سند صحیحی از ابوحمزهٔ ثمالی آمده که گفت: شنیدم حضرت ابوجعفر باقر ﷺ فرمود: رسولخدا ﷺ فرمودند: هر کس مؤمنی را مسرور سازد، به راستی که مرا مسرور کرده، و هر که مرا مسرور کند، در حقیقت خدای را مسرور نموده است[1].

۶۶ ـ مایهٔ خرسندی پیغمبر اکرم ﷺ

دلیل بر این معنی ـ اضافه بر آنچه گذشت ـ فرمودهٔ امام صادق ﷺ به مفضّل بن عمر می‌باشد که فرمود: چنین نداند کسی از شما اگر بر مؤمنی سروری داخل کرد که تنها او را مسرور نموده، بلکه به خدا قسم بر ما سرور وارد کرده، بلکه به خدا قسم بر رسولخدا ﷺ وارد کرده است[2].

و نیز دلالت می‌کند بر این معنی فرمایش آن حضرت به ابوبصیر که در اصول کافی روایت گردیده: و الله هر آینه رسولخدا ﷺ از روا شدن حاجت مؤمن از خود مؤمن خوشحال‌تر می‌شود[3].

می‌گویم: وجه دلالت اینکه، حاجت چیزی است که انسان برای جلب منفعت یا دفع مضرّتی از شخص دیگری طلب نماید، و در اول این بخش گفتیم که مولایمان صاحب الزمان عجل الله فرجه از عموم اهل ایمان حاجتی خواسته که در هر زمان بر انجام آن توانایی دارند، آن حضرت چنین فرموده: و بسیار دعا کنید برای تعجیل فَرَج...، سپس نهایت لطف و مهربانی خودش را نسبت به آنان بیان کرده که: همان فَرَج شما است،

---

۱. کافی، ۱ / ۱۸۸.
۲. کافی، ۱ / ۱۸۸.
۳. کافی، ۱ / ۱۹۵.

تا دلالت کند بر اینکه درخواست این حاجت برای خود مردم است و فوایدش به خودشان بازمی‌گردد.

خلاصه این که: تمام آنچه بر قضای حاجت مؤمن مترتّب است ـ از ثوابهای گوناگون و آثار ارزنده بر بسیار دعا کردن برای تعجیل فرَج مولای ما صاحب الزمان ﷺ به طریق اولی مترتّب می‌باشد.

۶۷ ـ محبوب‌ترین اعمال

این دعا بهترین اعمال به سوی خدای تعالی است. زیرا که موجب خوشحالی امام و پیشوای مؤمنین و افضل آنان می‌باشد. و در اصول کافی روایت شده که حضرت ابوجعفر باقر ﷺ فرمود: خداوند به هیچ چیزی عبادت نشد که نزد او خوشایندتر باشد از خوشحالی رساندن به مؤمن[۱].

و نیز در همان کتاب است که از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ روایت شده از پدرش از علی بن الحسین ﷺ که رسولخدا ﷺ فرمودند: همانا محبوبترین کارها نزد خداوند عز و جل خوشی رساندن به مؤمنین می‌باشد[۲].

۶۸ ـ حکومت در بهشت

در کافی از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ روایت آمده که فرمود: از جمله چیزهایی که خداوند عز و جل به بنده‌اش موسی ﷺ مناجات کرد این بود که فرمود: همانا بندگانی برای من هستند که بهشت خود را بر آنها مباح نمایم و در آن ایشان را حکومت دهم.

موسی گفت: پروردگارا اینها کیانند که بهشت را بر آنها مباح نمایی و در آن حکومتشان دهی؟ فرمود: هر کس به مؤمنی خوشحالی برساند[۳]... .

و نیز به سند صحیحی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ است که فرمود: خدای عز و جل

---

۱. کافی، ۱ / ۱۸۸
۲. کافی، ۱ / ۱۸۹
۳. کافی، ۱ / ۱۸۸

به داوود وحی فرمود: همانا بنده‌ای از بندگانم حسنه‌ای انجام دهد که بهشت خود را بر وی مباح سازم. داوود ﷺ عرضه داشت: پروردگارا آن حسنه کدام است؟ فرمود: بر بندهٔ مؤمنم سرور و خوشحالی وارد نماید هر چند به وسیلهٔ یک دانه خرما. داوود عرضه داشت: پروردگارا شایسته است آنکه تو را شناسد امیدش را از تو نبُرد[1].

۶۹ ـ به آسانی به حساب او رسیدگی شود

۷۰ ـ مونس مهربان در عالم برزخ و قیامت

و بر این دو مکرمت دلالت می‌کند روایتی که در اصول کافی به سند صحیحی از سدیر صیرفی آمده که گفت: حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ ضمن حدیثی طولانی فرمود: هنگامی که خداوند مؤمن را از قبرش برانگیزد، صورتی با او خارج شود که پیشاپیش وی راه رود، که هرگاه مؤمن یکی از اهوال قیامت را بنگرد آن مثال به او گوید: هراسان و غمگین مباش، مژده باد تو را به خوشی و کرامت خدای عز و جل. تا اینکه در پیشگاه خدای عز و جل بایستد پس به آسانی او را محاسبه نماید و به سوی بهشتش فرمان دهد، در حالی که آن صورت پیش روی اوست مؤمن به آن گوید: خدایت رحمت کند چه خوب کسی بودی که از قبر همراهم درآمدی و همواره مرا به شادمانی و کرامت الهی مژده دادی تا آن را دیدم. پس از آن گوید: تو کیستی؟ می‌گوید: من همان شادمانی و سروری هستم که در دنیا بر برادر مؤمنت وارد کردی، خدای عز و جل مرا از آن سرور آفرید تا تو را مژده دهم[2].

می‌گویم: توضیح استدلال اینکه مکرر بیان کرده‌ایم که بدون تردید مولای ما صاحب الزمان و پدران بزرگوارش ﷺ بر اثر دعای مؤمن برای تعجیل ظهور و فرج مولایمان صاحب الزمان ﷺ خوشحال و مسرور می‌شوند، بنابراین به نحو تامّی تمام آثاری که بر خرسند کردن مؤمنین مترتّب است بر این دعای شریف مترتّب می‌گردد. و

---

۱. کافی، ۱ / ۱۸۹.
۲. کافی، ۱ / ۱۹۰.

همین طور است سایر اموری که موجب سرور و شادمانی آن حضرت می‌شود. در مکرمت سی و پنجم روایت دیگری که به گونهٔ کاملتری بر این معنی دلالت دارد آوردیم.

۷۱ ـ بهترین اعمال

چون این عمل موجب سرور بهترین اهل ایمان است، و شادمان نمودن مؤمن ـ بعد از نماز ـ بهترین اعمال می‌باشد. دلیل بر این معنی روایتی است که در جلد دهم بحار به نقل از کتاب مناقب از حضرت حسین بن علی ﷺ روایت شده که فرمود: به یقین جدم پیغمبر ﷺ فرمودند: بهترین اعمال بعد از نماز إدخال سرور بر دل مؤمن است به چیزی که گناه در آن نباشد. که من غلامی را دیدم با سگی هم غذایی می‌کند، دربارهٔ این کار از او پرسیدم، گفت: ای فرزند رسولخدا من غمناک هستم و با خوشحال کردن این سگ خوشحالی می‌کنم، زیرا که صاحبم یهودی است می‌خواهم از او جدا شوم. پس حسین ﷺ نزد صاحب او رفت و دویست دینار قیمت غلام را نزد او برد. یهودی عرضه داشت: غلام فدای قدمت، و این باغ برای او باشد و پول را به شما بازگرداندم. امام ﷺ فرمود: من هم پول را به تو بخشیدم. عرض کرد پول را قبول کردم و آن را به غلام بخشیدم. حسین ﷺ فرمود: غلام را آزاد کردم و تمام اینها را به او بخشیدم. آنگاه همسرش گفت: من مسلمان شدم و مهریّه‌ام را به شوهرم بخشیدم، یهودی گفت: من نیز مسلمان شدم و این خانه را به همسرم بخشیدم[۱].

۷۲ ـ مایهٔ زوال غم

از حدیث شریف فوق مکرمت دیگری نیز استفاده می‌شود و آن اینکه خوشحال کردن مؤمن مایهٔ زایل شدن غم و اندوه او نیز می‌گردد. و از جهت دیگری شادمانی و نشاط هم حاصل می‌شود. شاهد بر این، تقریر و امضای امام ﷺ و کوشش کامل به خاطر آن است. ـ که در حدیث فوق آمده است ـ به اضافه مقتضای عدل الهی و پاداش کار نیک نسبت به برادر دینی همین است.

---

۱. بحار الانوار، ۴۴ / ۱۹۴ و مناقب، ۳ / ۲۲۹.

۷۳ ـ دعا در عصر غیبت بهتر از زمان ظهور امام ﷺ است

دلیل بر این معنی روایتی است که در اصول کافی و غیر آن از عمّار ساباطی آمده که گفت: به حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ عرضه داشتم: کدامیک بهتر است، عبادت بنهانی با امام پنهان شدهٔ شما در دولت باطل، یا عبادت در دوران ظهور حق و دولت آن با امام آشکار از شما؟ فرمود: ای عمّار به خدا که صدقهٔ در سرّ از صدقهٔ آشکارا بهتر است، همین طور به خدا قسم عبادت شما در پنهانی با امام پنهانتان در زمان دولت باطل و با ترس از دشمنتان و یا صلح با او؛ بهتر است از کسی که خدای ـ عز و جل ذکره ـ را در زمان ظهور حق با امام بر حق ظاهر در دولت حق عبادت نماید. و عبادت توأم با ترس در دولت باطل همچون عبادت و امنیّت در دولت حق نیست.

و بدانید که هر کس از شما در این زمان نماز واجب خود را در وقتش به جماعت و به طور کامل بجای آورد و از دشمنش کتمان نماید، خداوند ثواب پنجاه نماز واجب به جماعت گزارده شده را برای او بنویسد، و هر کس از شما که در این زمان نماز واجبش را فرادیٰ و در وقت خود به طور کامل و درست ادا نماید، خداوند عز و جل ثواب بیست و پنج نماز واجب فرادیٰ برای وی بنویسد، و هر کدام از شما که یک نافله را در وقتش به طور کامل بجای آورد، خداوند برایش ثواب ده نماز نافله بنویسد، و هر کس از شما کار نیکی انجام دهد، خدای عز و جل چند برابر خواهد ساخت، به شرط اینکه حسن عمل داشته باشد و نسبت به دین و امام و جان خود تقیّه را به کار بندد و زبانش را حفظ کند، همانا خدای عز و جل کریم است.

عرضه داشتم: فدایت شوم به خدای قسم مرا بر عمل تشویق فرمودی و برانگیختی، ولی دوست دارم بدانم چگونه است که ما اعمالمان از اعمال اصحاب امامی که ظاهر باشد در دولت حق بهتر است و حال آنکه همه یک دین داریم؟ فرمود: شما در گرویدن به دین خدای عز و جل و به نماز و روزه و حج، و به هر کار نیکی و دانشی، و به عبادت خدای ـ عزّ ذِکْرُه ـ پنهانی از ترس دشمنتان از آنان پیشی گرفته‌اید، با امام پنهان شدهٔ خود و مطیع او هستید، و مانند او صبر می‌کنید، و به انتظار دولت حق به سر می‌برید، در حالی که بر

امامتان و بر جانتان از زمامداران ستمگر می‌ترسید. حقّ امامتان و حقوق خودتان را در دست ستمگران می‌بینید که از دست شما گرفته، و به کِشتِ دنیا و کسب معاش وادارتان نموده‌اند، با وجود صبر شما نسبت به دین و عبادتتان و اطاعت امامتان و ترس از دشمنتان، پس برای این جهات است که خداوند عز و جل ثواب اعمالتان را چند برابر قرار داده است که گوارایتان باد.

عرض کردم: قربانت گردم، بنابراین آرزو نکنیم [به نظر شما] اینکه از اصحاب قائم باشیم و حق آشکار گردد، با اینحال که ما امروز در زمان امامت و با اطاعت شما ثواب اعمالمان بهتر از اصحاب حق و عدل می‌باشد؟ فرمود: سبحان الله آیا دوست نمی‌دارید که خداوند تبارک و تعالی حق و عدل را در بلاد ظاهر کند، و خداوند وحدت کلمه پدید آورد، خداوند بین دلهای مختلف و پراکنده الفت دهد، و خدای عز و جل در زمینش معصیت نشود، و حدودش در خلقش اجرا گردد، و خداوند حق را به اهلش بازگرداند؟ پس حق آشکار شود تا هیچ قسمتی از حق از ترس احدی از خلق مخفی نماند، به خدا قسم ای عمّار هیچ کس از شما در این حال که شما دارید نمیرد مگر اینکه نزد خداوند از بسیاری از شهدای بدر و اُحُد بهتر باشد پس شما را مژده باد[1].

می‌گویم: بدین جهت تمام این حدیث را آوردیم که بر فواید بسیار و امور مهمی مشتمل است، و وجه دلالت فرمودهٔ امام ﷺ است که: همین طور به خدا قسم عبادت شما در پنهانی،... زیرا که دعا از بهترین و مهمترین عبادتها است[2].

به خصوص دعا در حق صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه و ظهوره، چنانکه برای دقت کنندگان در قسمتهای مختلف این کتاب معلوم می‌گردد.

---

۱ کافی، ۱ / ۳۳۳.

۲. کلینی در اصول کافی، ۲ / ۴۶۶، باب فضیلت دعا و تأکید بر آن، به سند صحیحی از زراره از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آورده که فرمود: خدای عز و جل می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾، همانا آنان که از پرستش من سر برافرازند، زود است که با سرافکندگی داخل جهنم شوند. فرمود: [منظور از پرستش] دعاست و بهترین عبادت دعا است. عرض کردم: کلمه أوّاه در فرموده خداوند ﴿إِنَّ ابراهيمَ لأوّاهٌ حليم﴾، معنایش چیست؟ فرمود أوّاه یعنی بسیار دعا کننده. (مؤلف).

۷۴ ـ دعای فرشتگان در حقّ او

و دلیل بر این معنی روایاتی است، از جمله:

در اصول کافی به سند خود از حضرت ابی‌جعفر باقر ﷺ آورده که فرمود: نزدیکترین دعایی که زود به اجابت برسد دعای برادر دینی برای برادر خویش در غیاب او است، اینکه با دعا برای برادرش آغاز کند، پس فرشته‌ای که موکل بر او است بگوید: آمین و برای تو دو چندان آن باشد[۱].

و در همان کتاب از علی بن ابراهیم از پدرش آورده که گفت: عبدالله بن جندب را در موقف عرفات دیدم، پس وقوفی بهتر از آن وقوف ندیده‌ام، پیوسته دستهایش را به سوی آسمان بلند کرده، و اشکهایش بر گونه‌هایش روان بود تا به زمین می‌رسید، پس از آنکه مردم [از عرفات] بازگشتند به او گفتم: ای ابومحمد، وقوفی بهتر از وقوف تو ندیدم! گفت: به خدا سوگند جز برای برادرانم دعا نکردم، بدین جهت که حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ خبرم داد که هر کس برای برادر [دینی]یش در غیاب او دعا کند از سوی عرش ندا می‌شود که: و برای تو صد هزار برابر آن باشد، پس من خوش نداشتم که صد هزار دعای مستجاب را برای یک دعایی که ندانم مستجاب می‌شود یا نه رها سازم[۲].

و نیز از حضرت سیّدالساجدین علی بن الحسین ﷺ به سند صحیحی آورده که فرمود: همانا فرشتگان اگر بشنوند که مؤمن برای برادر مؤمنش در غیاب او دعا می‌کند یا به خوبی یادش می‌نماید گویند: خوب برادری هستی برای برادرت، برایش به نیکی دعا می‌کنی در حالی که از تو غایب است، و از او به خوبی یاد می‌آوری. خدای عز و جل دو برابر آنچه برایش خواستی به تو عنایت فرماید، و دو چندان که او را به نیکی یاد کردی بر تو ثنا گوید[۳]... .

و در وسائل از محمد بن الحسن طوسی ﷺ آورده که در أمالی به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: چهار طایفه‌اند که دعایی از آنان رد نمی‌شود:

---

۱. کافی، ۲/ ۵۰۷
۲. کافی، ۲/ ۵۰۸
۳. کافی، ۲/ ۵۰۸

امام عادل دربارهٔ رعیّتش و برادر دینی برای برادر خود در غیاب وی، خداوند فرشته‌ای را موکل گرداند که به او بگوید: و برای تو است مثل آنچه برای برادرت دعا کردی، و دعای پدر برای فرزندش، و دعای مظلوم، خداوند عز و جل می‌فرماید: به عزت و جلالم قسم حتماً برای تو انتقام می‌گیرم هر چند که پس از مدّتی باشد[۱].

می‌گویم: این اثر دعا در غیاب برادر ایمانی است. پس اثر دعا در غیاب مولایمان صاحب الزمان ﷺ که معرفتش از ارکان ایمان است چگونه می‌باشد! از خداوند توفیق انجام آن را در هر آن خواهانیم.

۷۵ ـ دعای حضرت سجّاد ﷺ برای دعا کنندگان

این دعا بر فواید متعدّد و آثار چندی مشتمل است:

اوّل: دعا و طلب صلوات بر آنان از سوی خدای عز و جل در هر صبح و شام.

دوّم: سلام بر آنان از سوی خدای تعالی.

سوّم: جمع شدن أمر آنان بر تقوی.

چهارم: إصلاح و سامان دادن به امور و شئون آنان.

پنجم: پذیرفتن توبهٔ آنان و آمرزش گناهان ایشان.

ششم: اسکان دادن آنان در بهشت، در مجاورت امامان بر حق ﷺ.

دلیل بر این امور گفتار امام سجّاد ﷺ در دعای روز عرفه است که پس از دعا کردن دربارهٔ مولایمان صاحب الزمان عجّل الله فرجه الشریف چنین دعا کرده است: اَللّٰهُمَّ وَ صَلِّ عَلیٰ أَوْلِيائِهِمُ الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقامِهِمُ الْمُتَّبِعينَ مَنْهَجَهُمُ الْمُقْتَفِينَ آثارَهُمُ الْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُرْوَتِهِمُ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلاٰيَتِهِمُ الْمُؤْتَمِّينَ بِإِمٰامَتِهِمُ الْمُسَلِّمينَ لِأَمْرِهِمُ الْمُجْتَهِدِينَ فِي طٰاعَتِهِمُ الْمُنْتَظِرِينَ أَيّٰامَهُمُ الْمٰادّينَ إِلَيْهِمْ أَعْيُنَهُمُ الصَّلَوٰاتِ الْمُبارَكٰاتِ الزّٰاكِياتِ النّٰامِيٰاتِ الْغٰادِيٰاتِ الرّٰايِحٰاتِ وَ سَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى أَرْوٰاحِهِمْ وَ أَجْمِعْ عَلَى التَّقْوىٰ أَمْرَهُمْ وَ أَصْلِحْ لَهُمْ شَأْنَهُمْ وَ تُبْ عَلَيْهِمْ انَّكَ أَنْتَ التَّوّٰابُ الرَّحِيمُ وَ خَيْرُ الْغٰافِرِينَ وَ اجْعَلْنٰا مَعَهُمْ فِي دٰارِ السَّلامِ بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّٰاحِمينَ؛

---

۱. وسائل الشیعه، ۴ / ۱۱۴۷.

بارالها درود و صلوات فرست بر دوستان آنان که مقامشان را إعتراف دارند، و از روش ایشان تبعیّت نمایند، و از آثارشان پیروی کنند، و به آنان دست یازند، و به ولایتشان تمسُّک جویند، و به امامتشان اقتدا کنند، و تسلیم أمرشان باشند، و در اطاعتشان کوشش نمایند، و منتظر روزگار حکومتشان باشند، و دیده‌ها به سوی ایشان بدوزند؛ صلواتهای مبارک پاکیزهٔ نمو کننده در هر صبح و شام، بر آنان و أرواح ایشان سلام فرست، و اْمرشان را بر تقوی جمع گردان، و وضعشان را به سامان برسان، و توبهٔ ایشان را بپذیر که تویی توبه‌پذیر و مهربان، و بهترین آمرزندگان، و ما را در دارالسلام (سرای سلامت؛ بهشت) با آنان قرار ده، به رحمت خودت ای مهربانترین مهربانان.

می‌گوییم: وجه دلالت این دعا بر مقصود ما اینکه: بدون شبهه دعای آن حضرت ﷺ مستجاب است، و به شش دعا که به آنها اشاره کردیم؛ برای مؤمنانی که ده صفت داشته باشند دعا کرده است و هرگاه مؤمن با شرایطی که در آخر این بخش خواهد آمد، برای تعجیل فرج مولایش دعا کند از مصادیق یاد شدگان در این دعا می‌شود، و این دعا درباره‌اش به اجابت می‌رسد.

در اینجا لازم است برای توضیح مقصود سه مطلب بیان شود:

اوّل: شرح دعاهای یاد شده، که می‌گوییم: شاید منظور از صلوات، رحمت باشد، چنانکه یکی از تفسیرهای روایت شده در این کلمه است.

و ممکن است که مراد ثناگویی خداوند بر بنده در ملأ أعلی باشد، چنانکه در مورد کسانی مباهات کردن خداوند به فرشتگان رسیده است، و منظور از صلواتهای مبارک: بسیاری منافع و آثار دنیوی؛ و پاکیزه: خالی بودن از شائبهٔ خشم و عقوبت الهی؛ و نمو کننده: افزون شدن و چند برابر گشتن آثار و نتایج أخروی آنها است. و منظور از جمع شدن امر آنان بر تقوی، این است که: تمام کارهایشان موافق با تقوی، و خالی از آمیختگی با هوی و هوس باشد، که عملی بر خلاف دستورات خداوند تعالی از آنان سر نزند. و احتمال می‌رود که منظور هماهنگی آنان و جمع شدنشان بر کلمهٔ تقوی باشد، ولی احتمال اول اظهر است. و سامان دادن وضع آنان: یعنی إصلاح امور دنیوی ایشان.

دوّم: شرح صفات دهگانهٔ یاد شده، بطوری که از کلمات عترت پاک پیامبر ﷺ استفاده می‌شود. پس می‌گوییم:

صفت اوّل: اعتقاد به شئونی است که خداوند آنها را به امامان معصوم ﷺ اختصاص داده است، این اعتقاد به طور إجمال باشد یا تفصیل، و به این صفت اشاره فرمود با عبارت: الْمُعْتَرِفینَ بِمَقامِهِمْ، که مقامشان را إعتراف دارند.

صفت دوّم: پیروی کردن از آنان در عقایدشان و دینداری نمودن به آنچه ایشان دینداری کرده‌اند، و همین است مراد از: اَلْمُتَّبِعینَ مَنْهَجَهُمْ، از روش ایشان تبعیّت نمایند.

صفت سوّم: إقتدا کردن به آنان در آداب و أفعالی که از ایشان صادر شده، در هر جنبه از جوانب زندگی که امام ﷺ به همین اشاره فرموده: اَلْمُقْتَفینَ آثارَهُمْ، از آثارشان پیروی کنند.

صفت چهارم: اینکه دست آویز خود را همان چیزی قرار دهند که آنان برای او پسندیده‌اند، و این امر با عمل کردن مطابق أمر و نهیی که از آنان ﷺ رسیده حاصل می‌گردد، و از همین معنی است که تعبیر آمد: الْمُسْتَمِسکینَ بِعُرْوَتِهِمْ، و به آنان دست یازند.

صفت پنجم: در مهمّات و رویدادها توسُّل و تمسک به ریسمان ولایت ایشان، و إمام سجّاد ﷺ به آن چنین اشاره کرده: الْمُتَمَسِّکینَ بِوِلایَتِهِمْ، و به ولایتشان تمسُّک جویند.

صفت ششم: اینکه فقط آنان ﷺ را امام بداند، و مانند زیدیّه و پیروانشان دیگری را امام نداند.

صفت هفتم: تسلیم بودن نسبت به أمر ایشان. در اصول کافی به سند صحیحی از عبدالله کاهلی آمده که گفت: حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ فرمود: اگر مردمی خدای یکتای بی‌شریک را عبادت کرده، و نماز را بپای داشته و زکات را عطا کرده و حجّ خانهٔ خدا را بجای آورده، و ماه رمضان را روزه گرفته باشند، سپس به کاری که خداوند یا رسولخدا ﷺ انجام داده‌اند بگویند: چرا برخلاف این نکرد؟ یا این را در دل احساس کنند، به همین أمر مشرک باشند، سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿فَلَا وَرَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَا یَجِدُوا فی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلیماً﴾[1]؛ پس نه، به پروردگارت سوگند ایمان نیارند تا اینکه تو را در اختلافاتی که بین

---

۱. سوره نساء، آیه ۶۸.

آنان پیش آید حاکم سازند، سپس در دلهای خویش از آنچه حکم فرموده‌ای چیزی از ناراحتی نداشته باشند و به طور کامل تسلیم شوند. سپس حضرت صادق ﷺ فرمود: بر شما باد به تسلیم[1].

و نیز به سند صحیحی از آن حضرت است که فرمود: مردم سه تکلیف دارند: شناختن امامان، و تسلیم بودن نسبت به آنچه از آنان رسیده، و إرجاع نمودن اختلافات به آنان[2].

صفت هشتم: به کار بردن کوشش تمام در اطاعت ایشان، و به همین اشاره فرموده: **اَلْمُجْتَهِدينَ فِی طَاعَتِهِمْ**؛ و در اطاعتشان کوشش نمایند.

صفت نهم: انتظار ظهور دولت ایشان، چنانکه فرمود: **اَلْمُنْتَظِرينَ أَيَّامَهُمْ**، و منتظر روزگار حکومتشان باشند، و روایاتی که در این باره آمده در بخش هشتم کتاب ذکر خواهیم کرد.

صفت دهم: اینکه امام خودش را در پیش چشمش بداند، و خودش را در حضور امامش ببیند که در تمام أحوال و أشغال امام ﷺ او را می‌بیند و صدایش را می‌شنود به طوری که از نظر او پنهان نمی‌باشد، و اگر پرده از روی دیده‌اش برداشته می‌شد امام ﷺ را مشاهده می‌نمود، و در این هنگام در رعایت ادب و إحترام نسبت به ساحت مقدّس امام کمال جدّیت را خواهد داشت، و این است معنی فرمودۀ امام سجّاد ﷺ: المَادّین **إِلَيْهِمْ أَعْيُنَهُمْ**، و دیده‌ها به سوی ایشان بدوزند و بر آنچه گفتیم روایات بسیاری دلالت دارد، از جمله:

در خرایج از ابوبصیر است که گفت: با حضرت ابوجعفر باقر ﷺ داخل مسجد شدم در حالی که مردم آمد و شد می‌کردند، پس آن حضرت به من فرمود: از مردم بپرس آیا مرا می‌بینند؟ هر کس را دیدم پرسیدم: آیا ابوجعفر ﷺ را ندیدی؟ می‌گفت: خیر، و حال آنکه آن حضرت همانجا ایستاده بود، تا اینکه ابوهارون مکفوف (نابینا) آمد، فرمود: از این بپرس، پس به او گفتم: آیا ابوجعفر را ندیدی؟ گفت: مگر نه همین است که ایستاده؟! گفتم: از کجا دانستی؟ گفت: چگونه ندانم و حال آنکه او نوری درخشان است.

گوید: و شنیدم که آن حضرت به مردی از اهل آفریقا می‌فرمود: حال راشد چگونه

---

۱. کافی. ۱ / ۳۹۰.
۲. کافی. ۱ / ۳۹۰.

است؟ گفت: او را زنده و نیکو عقیده ترک گفتم که سلامت می‌رسانید. حضرت فرمود: خدایش رحمت کند. عرضه داشت: او مُرد؟ فرمود: آری. عرض کرد: چه موقع؟ فرمود: دو روز پس از بیرون آمدن تو. گفت: به خدا سوگند بیماری نداشت و علّتی در او نبود، و کسی از مرض یا علّتی می‌میرد. من پرسیدم: آن مرد که بود؟ فرمود: مردی از پیروان ما بود که ما را دوست داشت. سپس فرمود: اگر چنین بدانید که برای ما با شما دیدگانی بینا و گوشهایی شنوا نیست بد نظر داشته‌اید، به خدا سوگند که چیزی از کارهای شما بر ما پوشیده نیست، و خودتان را به کارهای خوب عادت دهید و از اهل خیر باشید تا به آن شناخته شوید، که من این را به فرزندان و شیعیانم سفارش می‌کنم[1].

می‌گویم: قسمتی از دلایل این مطلب را در مکرمت چهل و ششم آوردیم.

سوم: در بیان مترتب بودن این فواید بر دعا برای تعجیل فرج آن حضرت ﷺ که می‌گوییم: بدون شک دعا کننده برای مولایمان صاحب الزمان و تعجیل فرج آن بزرگوار، مصداق عناوین مذکوره خواهد بود، در صورتی که ملازم تقوی هم باشد و نفس خود را از هوی پرستی حفظ نماید، و آن را از موجبات بدبختی و فریبندگیهای دنیوی دور سازد، که خواهد آمد اینکه تمام فوایدی که در این کتاب آورده شده، شرط کمال آنها تقوی و تهذیب نفس است. پس هرگاه دعا کننده چنین بود به آنچه بیان گشت نایل می‌آید، زیرا که دعا؛ دوستی کردن با امامان برحقّ است، و اعتراف به مقام ایشان، و پیروی از شیوهٔ آنان، و تبعیّت از آثارشان، و دست یازیدن به آنان، و تمسّک جستن به ولایتشان، و اقتدا کردن به امامتشان، و تسلیم بودن به أمرشان، و کوشش در اطاعتشان می‌باشد، و نیز نشانهٔ انتظار روزگار حکومت آن بزرگان است، که تمام این امور با اندک تأملی برای دوستان این خاندان معلوم می‌گردد.

۷۶ ـ تمسُّک به ثقلین

دعا برای تعجیل ظهور حضرت صاحب الزمان عجّل الله تعالی فرجه تمسُّک به ثقلین است دو گوهر گرانبهایی که پیغمبر اکرم ﷺ در امّت خویش ترک گفت. رسولخدا ﷺ

---

۱. خرایج، ص ۹۲

تمسّک به ثقلین را أمر فرموده، و این را خاصّه و عامّه از آن حضرت روایت کرده‌اند. و این روایات در کتاب غایة المرام ذکر شده است،[۱] و از جمله آمده: از امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ معنی فرمودهٔ رسولخدا ﷺ: «إِنّی مُخَلِّفٌ فِیکُمُ الثَّقْلَیْنِ کِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتی»؛ من در میان شما ثقلین ـ دو شیء نفیس ـ را ترک می‌گویم، کتاب خدا و عترتم را، سؤال شد که: عترتِ پیامبر کیانند؟ أمیرمؤمنان ﷺ فرمود: من و حسن و حسین و امامان نهگانه از فرزندان حسین، نهمین آنها مهدی و قائم ایشان است. از کتاب خداوند جدا نشوند و آن نیز از ایشان جدا نشود تا اینکه بر کنار حوض (کوثر) بر رسولخدا ﷺ باز گردند.

می‌گویم: وجه استشهاد به این حدیث اینکه: تمسُّک به عترت با متابعت از ایشان حاصل می‌گردد، و چون دعا کردن برای تعجیل فَرَج مولایمان صاحب الزمان متابعت با زبان از ایشان است، و از اعتقاد به آنان و ثابت بودن بر آن سرچشمه می‌گیرد، دعاکننده از مصادیق این عنوان خواهد بود.

۷۷ ـ چنگ زدن به ریسمان الهی

این دعای شریف چنگ زدن به ریسمان الهی است که در کتاب خود فرموده: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمیعاً﴾[۲]؛ و همگی به ریسمان خداوند دست یازید.

در کتاب غایة المرام از تفسیر ثعلبی به سند خود از امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: ماییم ریسمان خداوند که خدای تعالی فرموده: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمیعاً وَ لاٰ تَفَرَّقُوا﴾[۳]؛ و همگی به ریسمان خداوند دست یازید و پراکنده نشوید.

۷۸ ـ کمال ایمان

نظر به اینکه دعا برای تعجیل فَرَج حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه اظهار محبّت زبانی نسبت به امیرمؤمنان ﷺ است، مایهٔ کمال ایمان می‌باشد. در روایات

---

۱. غایة المرام، ص ۲۱۸.
۲. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۰۳.
۳. غایة المرام، ص ۲۴۲.

متعدّدی آمده اینکه هر کس آن حضرت را به زبان دوست بدارد، یک سوم ایمان در او کامل می‌گردد. این احادیث در تفسیر البرهان[1] مذکور می‌باشند.

اضافه بر این روایتی که در نهم بحار از حضرت ابوالحسن الرّضا ﷺ از پدرانش آورده دلالت می‌کند، آن حضرت از جدّ بزرگوارش علی ﷺ نقل کرده که فرمود: برادرم رسولخدا ﷺ به من فرمود: هر آن کس دوست دارد خدای عز و جل را در حالی ملاقات کند که به او روی نموده و از او اعراض نکرده باشد، باید که ولایت علی را دارا شود، و هر کس مایل است خداوند را ملاقات نماید در حالی که از او راضی باشد، فرزندت حسن را دوست بدارد، و هر کس می‌خواهد خداوند او را در حالی ملاقات کند که بر او ترسی نباشد، دوستدار فرزندت حسین گردد، و هر آنکه مایل است در حالی خداوند را ملاقات نماید که گناهانش آمرزیده شده باشد، دوستدار علی بن الحسین سجّاد گردد، و هر کس دوست می‌دارد که خدای تعالی را با روشنی چشم ملاقات کند، دوستدار محمد بن علی باقر باشد، و هر کس دوست دارد خداوند را در حالی ملاقات کند که پروندهٔ او را به دست راستش دهند، دوستدار جعفر بن محمد صادق باشد، و هر کس دوست می‌دارد خدای تعالی را پاک و پاکیزه ملاقات کند، علی بن موسی الرضا را دوست بدارد، و هر کس دوست دارد خدای را در حالی ملاقات کند که درجاتش بالا رفته و سیئاتش به حسنات تبدیل گشته باشد، محمد جواد را دوست همی‌دارد، و هر کس دوست می‌دارد که خداوند را ملاقات کند و از او به آسانی حساب کشد، علیّ هادی را دوستدار باشد، و هر کس دوست دارد خداوند را در حالی ملاقات نماید که از رستگاران باشد، دوستدار حسن عسکری شود، و هر کس دوست می‌دارد خدای را در حالی ملاقات کند که ایمانش کامل و اسلامش نیکو باشد، ولای حجّت صاحب الزّمان مُنتَظَر را پیشه کند. اینان چراغهای تاریکی، و امامان هدایت، و نشانه‌های تقوی می‌باشند. هر آنکه آنان را دوست بدارد و ولایتشان را دارا شود، برای او از خدای تعالی ضمانت بهشت کنم[2].

می‌گویم: جهت دلالت آن است که مراد از تَوَلّی هر یک از امامان ﷺ ـ که در این

۱. البرهان، ۴ / ۵۲۱ـ۵۲۲.
۲. بحار الانوار، ۳۶ / ۲۹۶.

حدیث آمده ـ اظهار محبّت با اَعمال بدنی و کارهای پسندیده است. زیرا که ولایت قلبی نسبت به تمامی آنها واجب است. و اظهار محبّت نسبت به هر یک از ایشان اثر ویژه‌ای دارد که در این حدیث بیان گردیده. و بدون تردید دعا در حق مولایمان صاحب الزمان علیه السلام و خواستن فرج و ظهور آن جناب از درگاه خداوند، اظهار محبّتی است که در دلها نهفته. پس این اثر بر آن مترتّب می‌گردد. و جهت اینکه این تأثیر در دوستی کردن نسبت به مولایمان حضرت حجّت علیه السلام قرار دارد، آن است که ایمان جز با معرفت تمام امامان بر حق علیهم السلام کمال نمی‌یابد، و چون جزء آخر علّت تامّة است، پس ایمان جز با ولایت و دوستی کردن با خاتم الأئمه، و برطرف کنندهٔ غم از این امّت ـ که خدای تعالی فَرَجَش را نزدیک فرماید ـ تمام نخواهد شد.

۷۹ ـ ثواب عبادت کنندگان

دلیل بر اینکه دعاکننده برای تعجیل فَرَج حضرت قائم علیه السلام همچون ثواب عبادت تمام بندگان را درک می‌کند، روایتی است که در تفسیر البرهان و غیر آن مسنداً از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که: به علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرمود: همانا مَثَل تو همچون ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ است، که هر کس آن را یک بار بخواند مانند آن است که یک سوم قرآن را خوانده باشد، و هر که آن را دو بار بخواند مثل این است که دو سوم قرآن را خوانده باشد، و هر که آن را سه بار بخواند، مانند کسی است که تمام قرآن را خوانده باشد، تو نیز چنین هستی که هر کس در دل دوستت بدارد یک سوم ثواب بندگان را خواهد داشت، و هر که به دل و زبانش دوستت بدارد، دو سوّم ثواب بندگان را خواهد داشت. و کسی که به دل و زبان و دستش دوستت بدارد ثواب تمام بندگان برای او خواهد بود[1].

می‌گویم: وجه استشهاد اینکه منظور از محبّت و دوستی به زبان آن است که محبّت قلبی با زبان اِظهار گردد، و منظور از محبّت با دست اظهار محبّت قلبی به وسیلهٔ دست

---

۱. تفسیر برهان، ۴ / ۵۲۱. چنانکه محبت امیرالمؤمنین علیه السلام نشانهٔ حلال زاده بودن است که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتب شیعه و سنی [illegible] که می‌گفتند ما فرزندان خود را به محبت علی بن ابی‌طالب آزمایش می‌کردیم، [illegible] درگاه حضرت حق [illegible] حضرتش [illegible]

می‌باشد. با هر کاری که از او ساخته است، پس هر آنکه برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ درخواست یاری و فَرَج کند به خاطر محبّت نسبت به امیرمؤمنان ﷺ، دستهایش را به سوی آسمان بردارد، و از درگاه خداوند این حاجت بزرگ را تقاضا نماید، در حقّ او مصداق می‌یابد که دوستدار امیرالمؤمنین ﷺ است، و دوستی آن جناب را با دست و زبان ابراز می‌دارد. چنانکه هرگاه کسی شخصی را دوست بدارد، و بداند که آن شخص را فرزندی است زندانی یا بیمار، و بدین جهت آن شخص بی‌نهایت اندوهگین است، محبّت او را وامی‌دارد که دربارهٔ فرزندش دعا کند، و بدین وسیله دوستی خویش را نسبت به آن شخص آشکار می‌نماید.

و باید دانست که اظهار محبّت با دست اقسامی دارد، از جمله: یاری کردن محبوب و دفع آزار از او، یا از کسانی که مورد علاقهٔ محبوب هستند به هر وسیله و ابزاری که می‌تواند، از ابزارهای جنگی و غیر اینها.

و از جمله: نصرت و یاری محبوب با دعا کردن دربارهٔ او، و دستها را به هنگام دعا به سوی آسمان بلند نمودن.

و از جمله: نوشتن فضایل محبوب و امور دیگری که در این زمینه باشد، و با آن محبّت قلبی آشکار گردد، چنانکه پوشیده نیست.

۸۰ ـ تعظیم شعائر الهی

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾[۱]؛ و هر کس شعائر خداوند را تعظیم کند، همانا از تقوای دلها است.

طبرسی ﷺ فرموده: و هر کس شعائر خداوند را تعظیم کند یعنی: معالم دین خدا و علامتهایی که برای اطاعت خویش قرار داده است[۲].

می‌گویم: چون وجود امام ﷺ از مهمترین آن علامتها و نشانه‌ها است، بدون تردید تعظیم آن حضرت بهترین اقسام آن می‌باشد. و از جمله اقسام تعظیم: دعا برای آن حضرت است.

---

۱. سورهٔ حج، آیه ۳۲.
۲. مجمع البیان، ۷ / ۸۳.

۸۱ ـ ثواب کسی که در رکاب رسولخدا ﷺ شهید شده است

۸۲ ـ ثواب شهادت زیر پرچم حضرت قائم ﷺ

دلیل بر دو مکرمت فوق روایتی است که در مجمع البیان از حارث بن المغیره آمده که گفت: در محضر ابوجعفر باقر ﷺ بودیم. فرمود: آنکه از شما این امر را شناخته و منتظر آن باشد و خوبی را در آن ببیند، مانند کسی است که به خدا قسم در رکاب قائم آل محمد ﷺ با شمشیر خود جهاد کرده باشد. سپس فرمود: بلکه و الله مثل کسی است که در خدمت رسولخدا ﷺ با شمشیرش جهاد کرده باشد. و بار سوم فرمود: بلکه به خدا قسم همچون کسی است که در خیمهٔ رسولخدا ﷺ شهید شده باشد[1].

می‌گویم: وجه استشهاد اینکه، دعا کننده برای تعجیل فرج مولی صاحب الزمان ﷺ از جمله مصادیق این عنوان است، چون از آثار انتظار، دعا کردن به زبان می‌باشد.

و نیز در تفسیر البرهان از حسن بن ابی‌حمزه از پدرش ابوحمزه است که گفت: به حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ عرضه داشتم: فدایت شوم سنّم بالا رفته و استخوانم سست گشته، و مرگم نزدیک شده است، و می‌ترسم پیش از آنکه این أمر [حکومت شما] را دریابم مرگم فرا رسد. فرمود: ای ابوحمزه هر که به ما ایمان آورد و حدیث ما را تصدیق کرد، و به انتظار دوران ما نشست مانند کسی است که زیر پرچم قائم ﷺ کشته شود، بلکه به خدا سوگند زیر پرچم رسولخدا ﷺ [به شهادت رسد][2].

می‌گویم: پوشیده نیست که هر کس با نیّت پاک برای تعجیل ظهور مولایش دعا کند، و نصرت حضرتش را بر دشمنان خواستار باشد، مصداق این عنوان خواهد بود، و به این فایدهٔ بزرگ نایل خواهد شد.

---

۱. مجمع البیان، ۹ / ۲۳۸
۲. برهان، ۴ / ۲۹۳

۸۳ ـ ثواب إحسان به مولایمان صاحب الزّمان ﷺ

این مطلب به چند جهت بیان می‌گردد:

یکی اینکه: دعا ـ چنانکه پیشتر توضیح دادیم ـ تعظیم و گرامی داشت افراد و از أقسام إحسان و نیکی است، که پرواضح است.

دوّم: اینکه دعا کردن در پیش افتادن فَرج و ظهور، تأثیر و مدخلیّت دارد، چنانکه در حدیثی این معنی گذشت و آن را توضیح دادیم، و إهتمام ورزیدن به تمام آنچه در این أمر عظیم مؤثر است احسان به مولای خائف و غایب از نظرمان می‌باشد.

سوّم: اینکه این دعا اطاعت از أمر آن حضرت است، و فرمانبرداری نسبت به مولی به هرگونه که باشد احسان به او است.

بلکه می‌گوییم: دعا برای آن حضرت احسان به خاتم أنبیا، و امامان معصوم، و تمام پیغمبران و رسولان و همهٔ مؤمنان است. زیرا که فَرَجِ آن جناب در واقع فَرَجِ تمام اولیای خدا است. چنانکه امام صادق ﷺ در دعای خود بعد از نماز ظهر بیست و یکم ماه رمضان به این مطلب تصریح کرده. پس طلب کردن آن از واضح‌ترین اقسام إحسان است.

۸۴ ـ ثواب گرامی داشت و اداء حقِّ عالم

با توجه به اینکه دعا کردن تجلیل و احترام و نوعی گرامی داشت است، چنانکه در بحار از امامِ صادق ﷺ روایت است که فرمود: هر کس فقیه مسلمانی را گرامی بدارد، روز قیامت در حالی خدای تعالی را ملاقات خواهد کرد که از او راضی باشد[۱].

و نیز در بیان حقّ عالم از امیرالمؤمنین ﷺ است که فرمود: باید که در حضور و غیاب احترام او حفظ شود، و حقّ او شناخته گردد، که عالم از روزه‌داری که شبها را به عبادت به سر بَرد، و در راه خدا جهاد کند أجرش بیشتر است[۲].

می‌گویم: پوشیده نیست که مولایمان صاحب الزمان ﷺ کاملترین مصادیق این عنوان

---

۱. بحار الانوار، ۲، ۴۴.

۲. بحار الانوار، ۲، ۴۳.

بلکه عالِم حقیقی است. چنانکه در خصال از حضرت امام صادق ﷺ آمده که فرمود: مردم بر سه گونه‌اند: عالِم و متعلّم و خاشاک، پس ما علماییم، و شیعیانمان متعلّمند، و سایر مردم خاشاک می‌باشند[1].

می‌گویم: چون دعا کردن حفظ حرمت آن حضرت است در حضور و غیاب، بر مؤمن لازم است که به آن اِهتمام ورزد، زیرا که آن جناب از دیدگان غایب، و نزد اهل بیتش حاضر است. و به فارسی در این باره سروده‌ام:

ای غایب از نظر نظری سوی ما فکن — آشفته بین ز غیبت روی تو مرد و زن
پوشیده نیست حالتِ افکار ما ز تو — حاضر میان جمعی و غایب ز انجمن

پیش از این نیز مطالبی مناسب این موضوع آورده‌ایم.

۸۵ ـ ثواب گرامی داشت شخص کریم

با توجّه به مطالب مختلفی که در این کتاب آمده معنی فوق نیازی به بیان و توضیح ندارد.

۸۶ ـ محشور شدن در زمرهٔ امامان ﷺ

نظر به اینکه دعا برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ از اقسام یاری آن جناب به وسیلهٔ زبان است، این اثر بر آن مترتب می‌باشد. چنانکه در حدیث شریف نبوی که حضرت سیّد الشهدا ﷺ شب عاشورا برای اصحاب خود بیان فرمود چنین آمده: به تحقیق که جدّم خبرم داد که فرزندم حسین در طف کربلا غریب تنها و تشنه کشته خواهد شد، پس هر که او را یاری کند مرا یاری کرده و فرزندش قائم را یاری کرده، و هر کس به زبانش ما را یاری نماید روز قیامت در حزب ما خواهد بود[2].

۸۷ ـ بالا رفتن درجات در بهشت

دلیل بر این روایتی است که در تفسیر امام عسکری ﷺ آمده، در حدیثی طولانی از

---

۱. خصال، ۱ / ۱۲۳.

۲. معالی السبطین به نقل از ارشاد القلوب از کتاب نور العین.

پیغمبر اکرم ﷺ که فرمود: اگر می‌خواهید که محمد و علی ﷺ نزد خداوند منزلتهای شما را والا سازند، پس شیعیان محمد و علی را دوست بدارید و در برآوردن حوائج مؤمنین جدّیت نمایید، که هرگاه خدای تعالی شما گروههای شیعیان و دوستان ما را داخل بهشت گرداند، منادی او در بهشت بانگ زند: ای بندگان من به رحمت من داخل بهشت شده‌اید، پس آن را به مقدار محبّت خود نسبت به شیعیان محمد و علی و برآوردن حقوق برادران ایمانی خویش بین خود تقسیم نمایید، آنگاه هر کدام که محبّتش نسبت به شیعه بیشتر و در ادای حقوق برادران مؤمن پیش‌قدم‌تر بوده؛ درجاتش در بهشت بالاتر خواهد بود تا آنجا که در بین آنان کسی باشد که از دیگری به مقدار پانصد سال راه در کاخها و بهشتهای بالاتری قرار گیرد[1].

می‌گویم: پیشتر یادآور شدیم که دعا در حقّ مولایمان حضرت حجّت ﷺ، برآوردن بعضی از حقوق بزرگ و بسیار آن حضرت بر ما است، اضافه بر اینکه برآوردن حاجت آن جناب نیز هست که مؤمنین را در توقیع شریف امر فرمود: و بسیار دعا کنید برای تعجیل فَرَج...، و نیز زیاد دعا کردن در این باره از شدّت محبّت به آن حضرت و شیعیانش سرچشمه می‌گیرد، زیرا که گشایش وضع مؤمنین به ظهور و فَرَج آن جناب بستگی دارد، چنانکه مکرّر بیان کرده‌ایم.

۸۸ ـ ایمنی از سختی حساب در قیامت

زیرا که این دعا صلهٔ رحم آل محمد ﷺ می‌باشد، و خدای تعالی فرموده: ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخافُونَ سُوءَ الحِسَابِ﴾[2]؛ و آنان که پیوندی که خداوند به آن اُمر فرموده می‌پیوندند و از عذاب پروردگارشان و [سختی] حساب می‌ترسند.

و شیخ کلینی در اصول کافی به سند صحیحی از صفوان جمّال آورده که گفت: میان حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ و عبدالله بن الحسن سخنی درگرفت تا کار به جنجال کشید و

---

۱. تفسیر امام عسکری، ۱۵۵؛ چاپ جدید، ۴۴۱

۲. سوره رعد، آیه ۲۱

مردم جمع شدند، پس شب هنگام را به همان گونه از هم جدا شدند، صبح که در پی کاری می‌رفتم ناگاه حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ را بر در خانهٔ عبدالله دیدم در حالی که می‌فرمود: ای کنیزک به ابومحمد عبدالله بن الحسن بگو بیرون بیاید. راوی گوید: پس بیرون آمد و عرضه داشت: ای ابوعبدالله چه سبب شده که اول صبح آمده‌ای؟ فرمود: دیشب آیه‌ای در کتاب خدای عز و جل تلاوت کردم که مرا پریشان ساخت. عبدالله گفت: کدام آیه؟ فرمود: فرمودهٔ خداوند ـ که یادش بلند و گرامی است ـ: ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾. عبدالله گفت: راست گفتی گویا من این آیه را هرگز در کتاب خدای عز و جل نخوانده بودم، سپس دست به گردن یکدیگر افکندند و گریستند[۱].

و در همان کتاب به سند صحیحی از عمر بن یزید ـ که مورد وثوق است ـ آمده: به حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ عرضه داشتم: ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾. فرمود: در مورد رَحِمِ آل محمد ﷺ نازل شده، و در خویشاوندانِ تو نیز می‌باشد. سپس آن حضرت ﷺ فرمود: از کسانی مباش که نسبت به چیزی گویند: دربارهٔ یک مورد است[۲].

و در تفسیر البرهان به سند خود از محمد بن الفضیل از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ آمده که فرمود: همانا خویشاوندی آل محمّد ﷺ به عرش آویخته می‌گوید: خداوندا پیوند ده آنکه مرا پیوسته دارد، و قطع کن آن را که از من ببُرد، و این در هر خویشاوندی جاری است، و این آیه در مورد آل محمد و هر کسی که با آنان بر این أمر هم پیمان شود نازل شده است[۳].

و نیز به نقل از عیاشی از عمر بن مریم آورده که گفت: از حضرت صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند: ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾. سؤال کردم. فرمود: از جملهٔ آن صلهٔ رحم است. و نهایت تأویل آن اینکه پیوند با ما داشته باشی[۴].

می‌گویم: از این اخبار و غیر اینها ـ که در صورت آوردن آنها کتاب طولانی می‌شود ـ

۱. کافی، ۲ / ۱۵۵.
۲. کافی، ۲ / ۱۵۶.
۳. تفسیر برهان، ۲ / ۲۸۸.
۴. تفسیر برهان، ۲ / ۲۸۹.

روشن شد که پیوند با إمام ﷺ مایهٔ إیمنی از سختی حساب است. و در اینجا دو مطلب باقی می‌ماند:

یکی: توضیح اینکه پیوند با دعا انجام می‌شود.

دوّم: بیان منظور از سختی حساب.

دلیل مطلب اوّل اینکه: مقصود از پیوند و صله، مطلق نیکی و احسان است به هر گونه که باشد، خواه با زبان یا به نحوهٔ دیگر. و دعا از بهترین انواع إحسان به وسیلهٔ زبان است، و شاهد بر این روایتی است که در اصول کافی به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: ارحام خود را هر چند با سلام کردن باشد پیوسته دارید[1].

و نیز به سند صحیحی از اسحاق بن عمّار است که گفت: شنیدم حضرت ابی‌عبدالله ﷺ فرمود: همانا صلهٔ رحم و نیکی، حساب را آسان نموده و از گناهان محفوظ می‌دارند، پس ارحامتان را بپیوندید و به برادران خود نیکی کنید هر چند که با سلام گرم و جواب سلام خوب باشد[2].

و امّا منظور از سختی حساب: رسیدگی کامل و دقیق به آن است، چنانکه در البرهان به سند صحیحی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آمده که به مردی فرمود: فلانی، با برادر خود چه [مشکل] داری؟ عرض کرد: فدایت شوم حسابی با او داشتم که حقّم را از او به طور کامل رسیدگی کردم. امام ابوعبدالله صادق ﷺ فرمود: برایم بگو از گفتار خداوند که: ﴿وَ یَخافُونَ سُوءَ الحِسَابِ﴾ آیا چنین می‌پنداری که می‌ترسند [خداوند] به آنها ستم کند و ظلم نماید! نه به خدا سوگند، آنها از رسیدگی کامل و همه جانبه می‌ترسند[3].

در کافی نیز به سند دیگری مثل همین آمده، و در آن هست: نه به خدا؛ جز از رسیدگی کامل نترسیدند، پس خدای عز و جل آن را سختی حساب نامید، و هر که حسابرسی کامل کند بد کرده است[4].

---

۱ کافی، ۲ / ۱۵۵

۲ کافی، ۲ / ۱۵۷

۳ تفسیر برهان، ۲ / ۲۸۹

۴ کافی، ۲ / ۱۰۰

از عیاشی نیز مثل این روایت شده است.

و معنی استقصاء (=حسابرسی و رسیدگی کامل) که در تفسیر این آیهٔ شریفه آمده: در البرهان از عیّاشی است از هشام بن سالم که حضرت ابی‌عبدالله صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿یَخافُونَ سُوءَ الحِسَابِ﴾. فرمود: اینکه بدیهای آنان شمارش شود. و حسنات آنان به حساب نیاید، و استقصاء همین است[1].

و طبرسی نیز از هشام بن سالم از حضرت ابی‌عبدالله صادق علیه السلام آورده که فرمود: سوء الحساب آن است که بدیهایشان به حساب بیاید، و حسنات و نیکیهای آنان شمارش نشود، و إستقصاء همین است[2].

می‌گویم: این حدیث و امثال آن دلالت دارند بر اینکه اثر بعضی از گناهان منع از قبولی کارهای نیک و حسنات است، مانند احادیثی که دربارهٔ عقوبت ترک نماز و خودداری از پرداخت زکات، و عقوق والدین وارد شده است، و این به هیچ وجه ظلم نیست.

۸۹ ـ رستگاری به عالی‌ترین درجات شهدا

از آثار این دعا نایل آمدن به عالی‌ترین درجات شهدا در قیامت است، چنانکه در منهج الرشاد از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام ضمن حدیثی آمده:... از برترین درجه‌داران شهدا روز قیامت کسی است که خدا و رسول او را در غیاب یاری نموده، و از خدا و رسول او دفاع کرده باشد.

می‌گویم: وجه شاهد آوردن این حدیث آن است که مکرّر گفته‌ایم که دعا برای تعجیل فَرَج حضرت قائم علیه السلام و یاری کردن او، یاری خدا و رسول او صلی الله علیه و آله می‌باشد.

۹۰ ـ رستگاری به شفاعت فاطمهٔ اطهر علیها السلام

دلیل بر این روایتی است که در مجلّد سوم بحار به نقل از تفسیر فرات بن ابراهیم در حدیثی طولانی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سپس جبرئیل می‌گوید:

---

۱. تفسیر برهان: ۲ / ۲۸۹.

۲. تفسیر برهان: ۲ / ۲۹۰.

ای فاطمه حاجت خود را بخواه، پس می‌گویی: خدایا شیعیانم. خدای تعالی خواهد فرمود: آنان را آمرزیدم. پس می‌گویی: پروردگارا شیعیان فرزندانم. خداوند فرماید: البته آنان را آمرزیدم. پس خواهی گفت: پروردگارا پیروان شیعیانم. آنگاه خداوند خواهد فرمود: برو که هر که به تو پناه جُسته با تو در بهشت باشد. در آن هنگام است که خلایق آرزو کنند که فاطمی می‌بودند[1].... .

و بدون تردید دعا دربارهٔ مولایمان صاحب الزّمان ﷺ از واضح‌ترین اقسام پناه جُستن به سیّدهٔ زنان است، اضافه بر اینکه از نشانه‌های تشیُّع و محبّت می‌باشد، پس سبب نایل آمدن به این مکرمت ارزنده خواهد شد إن شاء الله تعالی.

دوازده نتیجه

بدان که برآوردن حاجت مؤمن از بهترین اعمال، و پسندیده‌ترین آنها نزد خداوند قادر متعال است، و در احادیث رسیده از ائمهٔ اطهار ﷺ آثار و فواید بسیاری برای آن بیان گردیده است.

و مخفی نیست که هر چه مؤمن بالاتر و مهمتر باشد ثواب برآوردن حاجت او نیز مهمتر و کاملتر است، و منظور از حاجت چیزی است که آن مؤمن درخواست می‌کند ـ از امور مشروع از قبیل وسیله‌ای که با آن دفع ضرر کند یا منفعتی دینی یا دنیوی را جلب نماید ـ.

و چون دعا برای تعجیل فَرَج مولایمان صاحب الزمان ﷺ از اموری است که آن حضرت از مؤمنین خواسته‌اند ـ در توقیع شریفی که در آغاز این بخش آوردیم ـ که فرمودند: **وَأَكْثِرُوا الدُّعَاء بِتَعجِيل الفَرَج**؛ و برای تعجیل فَرَج بسیار دعا کنید.

به طور قطع و یقین فواید و نتایج برآوردن حاجت مؤمن بر انجام این عمل ارزنده به گونهٔ بهتری مترتّب است، چون که فرقی نیست بین اینکه امام ﷺ به کسی بفرماید: به من آب بده، یا، فلان کار را إصلاح کن، و اینکه بفرماید: برای فلان کار دعا کن. هر دو نوع طلب حاجت است، و این واضح است. ولی ما دوازده فایده از فواید و نتایج ارزندهٔ این عمل را می‌آوریم که به ضمیمهٔ مکرمتها و آثار گذشته جمعاً صد و دو بشود:

---

۱. بحار الانوار، ۸/ ۵۴.

اوّل: ثواب حجّ بیت الله الحرام

بر این امر دلالت می‌کند روایتی که در اصول کافی به سند صحیحی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ است که فرمود: هر کس در برآوردن حاجت برادر مسلمان خود گام بردارد و در آن جدّیت کند، و خداوند برآورده شدن آن حاجت را به دست او قرار دهد، خدای عز و جل برایش ثواب یک حج و یک عمره و إعتکاف دو ماه در مسجد الحرام و روزهٔ آنها را می‌نویسد، و اگر در آن تلاش کند ولی خداوند برآورده شدن آن حاجت را بر دست او قرار ندهد، خدای عز و جل یک حج و یک عمره برای او خواهد نوشت[1].

ونیز از آن حضرت است که فرمود: راستی که برآوردن حاجت یک مؤمن نزد من از بیست حج خوشایندتر است که در راه هر حج صاحب آن صد هزار دینار یا درهم خرج کرده باشد[2].

می‌گویم: شاید اختلاف در ثواب از جهت اختلاف درجات حاجت یا درخواست کنندهٔ آن باشد.

دوّم: ثواب عمره

سوّم: ثواب إعتکاف (ماندن حدّ أقل سه روز در مسجد جامع شهر برای عبادت) دو ماه در مسجد الحرام

چهارم: ثواب روزهٔ دو ماه

و بر اینها حدیث فوق و روایات دیگر دلالت می‌کند.

پنجم: قبول شدن شفاعت او در قیامت

چنانکه ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی به سند خود از مفضّل از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آورده که فرمود: ای مفضّل بشنو چه می‌گویم و بدان که حقّ است و آن را انجام

---

۱ کافی، ۲/ ۱۹۸.

۲ کافی، ۲/ ۱۹۳.

ده و برادران بزرگوارت را از آن خبر کن. عرض کردم: فدایت شوم برادران بزرگوارم کیانند؟ فرمود: آنان که در رواساختن حوائج برادران خود راغب هستند. سپس فرمود: و هر کس برای برادر مؤمن خود حاجتی روا سازد خدای عزّ و جل برای او روز قیامت صد هزار حاجت برآورده سازد، از جمله اوّلین آنها بهشت است و از جمله اینکه خویشاوندان و آشنایان و برادرانش را ـ به شرط اینکه ناصبی نباشند ـ داخل بهشت گرداند[1]... .

ششم: روا شدن صد هزار حاجت او در قیامت

که حدیث یاد شده بر آن دلالت دارد.

هفتم: ثواب ده طواف خانهٔ کعبه

چنانکه در اصول کافی به سند صحیحی از أبان بن تغلب آمده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ می‌فرمود: هر کس هفت شوط خانهٔ کعبه را طواف کند، خداوند عز و جل برایش شش هزار حسنه می‌نویسد و شش هزار سیئه از او محو می‌سازد. اسحاق بن عمّار افزوده: و شش هزار حاجت او را برآورد. وی گفت: سپس امام ﷺ فرمود: برآوردن حاجت مؤمن بهتر است از طوافی و طوافی دیگر ـ تا ده طواف برشمرد ـ [2].

هشتم: ثواب آزاد کردن بردگان

چنانکه در کتاب مزبور به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آورده که فرمود: برای من گام برداشتن در راه حاجت برادر مسلمانم خوش‌تر از این است که هزار برده آزاد کنم، و در راه خدا هزار اسب زین و لجام کرده فرستم[3].

و در همان کتاب به سند خود از محمد بن مروان از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ است

---

۱. کافی، ۲ / ۱۹۳.
۲. کافی، ۲ / ۱۹۴.
۳. کافی، ۲ / ۱۹۷.

که فرمود: برای گام برداشتن مرد در راه روا ساختن حاجت برادر مؤمنش ده حسنه نوشته می‌شود و ده سیّئه محو می‌گردد، و ده درجه بالا می‌رود. و جز این نمی‌دانم که فرمود: و این کار برابر آزاد کردن ده برده و بهتر از اعتکاف ده ماه در مسجد الحرام می‌باشد[1].

می‌گوییم: مخفی نماند که مترتّب بودن این ثواب بر گام برداشتن در جهت روا سازی حاجت مؤمن به خاطر آن است که مقدّمهٔ برآورده ساختن آن است. پس در حقیقت ثواب برای همان می‌باشد، بنابراین پاداش مزبور بر روا ساختن حاجت مُؤمن مترتب می‌شود هر چند که بر گام برداشتن متوقف نباشد.

و امّا اختلاف داشتن این حدیث با حدیث قبلی ـ که ثواب طواف در آن آمده بود ـ می‌تواند بر تفاوت مراتب نیاز و حاجت حمل گردد، یا از جهت تفاوت مراتب مؤمنین باشد، یا تفاوت حسنات یا سیّئات و یا اینکه بگوییم: ثواب مذکور در حدیث مزبور بر مقدّمات روا ساختن حاجت مترتّب می‌شود، هر چند که منظور خواهندهٔ حاجت انجام نگردد، و ثوابی که در حدیث سابق آمده بر ذی المقدمه یعنی برآوردن حاجت مترتّب است، و الله تعالی هو العالم.

نهم: ثواب روانه ساختن هزار اسب زین و لجام کرده در راه خدای تعالی

چنانکه در حدیث سابق گذشت.

دهم: حمایت هفتاد و پنج هزار فرشته

در اصول کافی به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آمده که فرمود: هر کس در راه روا ساختن حاجت برادر مسلمانش قدم بردارد، خداوند او را با هفتاد و پنج هزار فرشته سایه می‌دهد، و هیچ گامی برنمی‌دارد مگر اینکه به خاطر آن حسنه‌ای برایش نوشته شود، و گناهی از او دور گردد، و درجه‌ای بالا رود، پس هرگاه از انجام حاجت او فراغت یافت خدای عزّ و جلّ برای او به خاطر آن پاداش یک حج و یک عمره می‌نویسد[2].

---

۱. کافی، ۲، ۱۹۶.

۲. کافی، ۲، ۱۹۷.

یازدهم: ثواب هزار سال خدمت پروردگار

روایتی است که شیخ صدوق به سند خود از ابوالدُّنیا از امیرالمؤمنین ﷺ از رسولخدا ﷺ آورده که فرمود: هر کس در جهت روا ساختن حاجت برادر مؤمن خویش که رضای خدای عز و جل در آن باشد و برای او مصلحتی در آن هست؛ تلاش کند، مثل آن است که خدای عز و جل را هزار سال خدمت کرده که یک چشم بر هم زدن در معصیت او نیفتاده باشد[1].

دوازدهم: ثواب نُه هزار سال نماز و روزه

روایتی است که شیخ مهدی فتونی در نتایج الأخبار و نوافج الأزهار از شیخ طوسی آورده که به سند خود از میمون بن مهران حدیث کرده که گفت: در محضر مولایم حضرت حسن بن علی ﷺ بودم که مردی آمد و عرضه داشت: ای پسر رسولخدا ﷺ فلانی از من پولی طلبکار است و می‌خواهد مرا زندان کند. فرمود: به خدا سوگند مالی ندارم که از سوی تو بپردازم. عرضه داشت: پس با او سخن بگوی. فرمود: من که با او دوستی و انسی ندارم و لیکن از پدرم شنیدم که از جدّم رسولخدا ﷺ حدیث گفت که آن جناب فرمودند: هر کس در روا ساختن حاجت برادر مؤمن خود سعی کند چنان است که نُه هزار سال خداوند را عبادت کرده روزها روزه‌دار و شبها به نماز اشتغال داشته باشد[2].

در اینجا به توفیق خدای وهّاب این بخش از کتاب را به پایان رساندیم، و شایسته است که چند تذکر دهیم.

چند تذکّر

اوّل: فواید یاد شده و مکارم مزبوره با دعا کردن به هر زبان و به هرگونه که باشد حاصل می‌گردد، چون عموم و اطلاق دلایلی که در مورد آنها هست تخصیصی نگرفته

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۵۴۱.
۲. بحار الانوار، ۷۴ / ۳۱۵.

است. و همهٔ انواع را شامل می‌شود.

دوّم: بیشتر این مکرمتها با بسیار دعا کردن برای تعجیل فَرَجِ مولای قائم ما عجّل الله تعالی فرجه حاصل می‌گردد، چون که آن حضرت فرموده: و برای تعجیل فَرَج بسیار دعا کنید.

سوّم: کمال این آثار با تحصیل ملکهٔ تقوی و پاک‌سازی نفس از بدیها و زشتیها امکان می‌پذیرد، و گستردن سخن در این باره با ارادهٔ اختصار ما سازگار نیست. پس به همین مقدار اشاره کافی است و از درگاه خدای تعالی خواهانیم که در فَرَجِ مولای غایب از نظر ما تعجیل دهد، و با لطف و عنایت خود ما را در عداد یارانش به شمار آورد.

